

«انجمن ادب و هنر» در سال ۱۳۶۸ شمسی در آکادمی لندگ (سویس) تأسیس شده و برای توسعه، ترویج و اعتلاء زبان پارسی و شناسائی و تقدیر موارث فرهنگی و هنرهای اصیل ایرانی می‌کوشد.

انجمن سعی دارد نقش مؤثر جامعه بهائی ایران را در پیشبرد و توسعه و تعالی ادب و فرهنگ آن سرزمین و نیز قدر و منزلت آثار ادبی و هنری بهائیان ایرانی را که تا کنون ناشناخته مانده است، به جامعه غیربهائی ایرانی بشناساند.

«انجمن ادب و هنر» برای نشر آثار ادبا، شعرا و هنرمندان بهائی تلاش می‌کند و به خلاقیت و نوآوری و پرورش و شکوفائی قریحه‌ها و استعدادهای ادبی و هنری آنان در حدّ مقدور کمک می‌نماید.

«خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر» شامل متن سخنرانی‌هایی است که توسط ادبا و محققان بهائی در مجامع سالانه انجمن در لندگ ارائه می‌شود. به این مجموعه به تناسب، آثار دیگری از سخنوران و نویسندگان بهائی اضافه می‌گردد.

خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (۶)

«دوره بیان»

(به مناسبت یکصد و پنجاهمین سال اظهار امر حضرت ربّ اعلی در مدینه طیبه شیراز)

نشریه انجمن ادب و هنر - آکادمی لندگ (سویس)

صفحه آرائی و تایپ کامپیوتری: ملیحه اردلان

چاپ اول: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ «ریحانی» - دارمشتات - آلمان

۱۵۲ بدیع - ۱۳۷۴ شمسی - ۱۹۹۵ میلادی

فهرست مندرجات

۱- منتخباتی از آثار حضرت ربّ اعلیٰ روح ما سواه فداه

- ۲- سرآغاز ۱۵
۳- گشایش «دوره» بیان ۱۷

الف - مقالات مربوط به حضرت اعلیٰ، آثار مبارکه، آن حضرت و عهد اعلیٰ

- ۴- مقام حضرت اعلیٰ از نظر دیانت بهائی ۲۳
۵- کوششی در مورد شناسائی آثار حضرت نقطه، اولی بر اساس طبقه بندی ۳۹
۶- مقدمای در باره، سبک و سیاق آثار مبارکه، حضرت ربّ اعلیٰ روح ما سواه فداه ۴۷
۷- شأن آیات ۶۸
۸- شأن تفسیر در آثار حضرت نقطه، اولی و تفاسیر نازله از قلم مبارک ۹۴
۹- سخنی چند در باره، رساله، مبارکه، قیوم الاسماء ۱۲۱
۱۰- مروری بر دلائل سبعة ۱۴۷
۱۱- شرح حال ورقه، علیا، حرم حضرت اعلیٰ، خدیجه بیگم ۱۵۷
۱۲- تأثیر دیانت بابی و بهائی بر نهضت روشنفکری ایران ۱۷۷
۱۳- مقام زن در آثار حضرت نقطه، اولی و مشاهیر زنان در عهد اعلیٰ ۲۰۷

ب - ادب و هنر

- ۱۴- بشارت به ظهور و ستایش آن در اشعار فارسی ۲۲۷
۱۵- مروری بر نثر فارسی امروز ۲۳۹
۱۶- نثر داستان‌نویسی فارسی - مروری کوتاه ۲۵۹
۱۷- هنر تذهیب ۲۷۵

۱۸- تاریخچه قالی‌بافی در ایران ۲۸۷

ج - مباحث متنوعه

۱۹- مفاهیم کلمه بیان ۳۰۰

د - گلبرگی چند از گلزار ادب ایران

۲۰- دو نمونه از نثر نویسندگان متقدم و متأخر بهائی ۳۱۱

۲۱- اشعار شعرای معاصر بهائی ۳۱۹

ه - اخبار و وقایع

۲۲- در دوره بیان چه گذشت؟ ۳۲۹

۲۳- آشنائی با نویسندگان ۳۳۴

۲۴- ششمین مجمع سالیانه انجمن ادب و هنر - «دوره بیان» ۳۴۰

۲۵- چهارمین مجمع دوستداران فرهنگ ایرانی (امریکا) ۳۴۲

۲۶- اولین کنفرانس فارسی «مجمع عرفان» (امریکا) ۳۴۳

۲۷- نشریات انجمن ادب و هنر

روی جلد: منظره‌ای از مقام اعلی، شب هنگام.

پشت جلد: قالی چلسی - موزه ویکتوریا و آلبرت - لندن.

نگاه کنید به مقاله «تاریخچه قالی‌بافی در ایران».

منتخباتی از آثار
حضرت ربّ اعلیٰ روح ما سواہ فداه

بسم اللّٰه الرّحمن الرّحيم

الحمد لله الذى يفعل ما يشاء بامرہ سبحانہ و تعالی عما یصفون . یا
الہی انت اللّٰه الذى قد شهدت لنفسک قبل کلّ شیء بانّک انت اللّٰه لا
الہ الا انت وحدک لا شریک لک لم تنزل کنت عالماً بکلّ شیء قبل
وجودہ و قادراً علی کلّ شیء بعد ظهورہ ، فاسئلك اللّٰهم بحقّ محمّد
و آله ان تمنّ علی هذه النفس الّتی تحمل هذه الکلمات بما انت علیہ من
الشّان و الجلال و العظمة و الجمال انّک انت اللّٰه الجواد المتعال . یا
الہی انت الذى لا تقدّر لاحدٍ بلاءً الا و قد قدرّت له جزاءً بفضلک و
جودک فافرغ علينا یا ربّ صبراً و خلّصنا من کلّ بلیةٍ بفضلک انّک
انت اللّٰه الذى تجمع بین عبادک اذا شئت لحکمک و انّک انت اللّٰه
الجواد الرّحيم . بسم اللّٰه الرّحمن الرّحيم اللّٰهم اغفر لمن اراد الدّعا من
عندک و لا تنزل علیہ رحمتک و عنايتک انّک انت اللّٰه الجواد الکریم .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عليك سلام الله ما لاح كوكب و ما تغرد طير العماء و دفّ
مجمل القول في سجن الجبل

نیست ما را از قضای حقّ گله عار ناید شیر را از سلسله

فعلیک بتقوی اللّٰه عزّ ذکره فانّه قال و من یتق اللّٰه یمکن له مخرجاً و
یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکّل علی اللّٰه فهو حسبہ انّ اللّٰه
بالغ امره قد جعل اللّٰه لكلّ شیء قدرأ. و انّ حدّ الیقین الّا تخاف مع
اللّٰه شیئاً و انّ حدّ الرضا الّا تحزن بما فاتک فی الحیوة الدنّیا و استعذ
لیوم لقاء ربّک فانّه لیوم عظیم و اسکن سرّک و علانیتک بتقوی اللّٰه
عزّ ذکره قل لن یصیبنا الّا ما کتب اللّٰه لنا هو مولینا و علی اللّٰه
فلیتوکّل المؤمنون و سبحان ربّک ربّ العزّة عما یصفون و سلام علی
المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین.

در شیراز والده منور فرمایند

هو العزيز الدائم المتعال

فداك روحى، از حین غروب آفتاب شرف حضور الی الآن که عصر روز پنجشنبه بیست (و) هشتم شهر شعبان المعظم است لله الحمد و المنّة بما قضی الله لی بخوبی گذشته و در هر حال حزنی که بوده حزن واردات حضور بوده، اگرچه از استدرک شرف حضور دورم ولی به جهات چند که قریب باعث ظهور بلایاست راضی هستم بر خودم آنچه گذرد رضاً بقضاء الله و تسلیماً لامره، ولی بر قرب حضور امری رخ ندهد که باعث حزن شود شاکرم، به هیچ وجه محزون نباشند. چون راه دور است و خبرهای دروغ بسیار، اضطرابی رخ ندهد که بحمدالله خوش است. در هر حال آنچه لازم است مقرر فرموده اخذ شود و مستدرکات فیض حضور را مذاکره به ذکر بوده خصوص جدّه، محترمه حرسها الله تعالی. در هر حال فرمایشی هست اشاره فرمایند اطاعت شود.

دعاء توسّل

از آثار حضرت نقطه، اولی 'جلّ ذكره الاعلی'

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى ينزل ما يشاء بامرہ سبحانہ و تعالی عما یصفون یا الهی
کیف اثنی علیک بعد علمى بقطع الكلّ عن عرفانک و کیف لا ادعوک و انّ
فؤادى لم یستقرّ الاّ بذكرک فاشهد أنّک انت الله المحبوب الذى لن یعرفک
شیء، و لا قدرّت لاحد سبیلاً الیک اذ ذاتیتک هی الکینونیة الکافوریة الّتی
هی بنفسها مقطّعة الجوهریات عن البیان و انّ کینونیّتک هی الذاتیة
السّادجیة الّتی هی بنفسها ممتنعة المادیات عن العرفان فسبحانک و
تعالیت لما ایقنت بان لا سبیل لی الیک اتوجه الیک بمحمّد و آل محمّد
محالّ معرفتک و مواقع کرامتک و آیات صمدانیّتک و ظهورات رحمانیّتک
اللهمّ بحقّهم فی کتابک و شأنهم فی علمک ان تصلّی علیهم بكلّ تجلیاتک و
نفحاتک و ظهوراتک و مقاماتک الّتی لا تعطیل لها فی شأن و ان تقضى
حاجتی هذه فی الآن فی الآن فانّ الرجاء قد انقطع عما سواک و
انّ الاضطرار بلغ الی منتهی مقام الامتناع و أنّک ربّی و الهی و سیّدی و
مولای و معتمدی لو لم ترحمنى فمن یرحمنى و لو لم تجبنى فمن یجبى
اللهمّ انّی اقسّمک بطلعة حضرت کینونیّتک و بهاء عزّ صمدانیّتک ان تجعل
کلمّا فی علمک اسباب قضاء هذه الحاجة و تبلغنى الیها من دون ان ارى
حزناً فی سبیلک و لا خوفاً من اعدائک و أنّک یا الهی مقتدر علیم لا یعجز
فی قدرتک شیء، و لا شیء الاّ بحکم مشیّتک و هندسة ارادتک و تحدید

قدرك و امضاء قضائك و ما قدرّت في مراتب الابداع دون ذلك و أنّك
محيط بكلّ شيء، و أنّك ان اردت بشيء، فلا مانع له في ملكك و في الحين
انه موجود بين يديك فكيف اصبر يا الهى بعد علمك بى و كيف اضجّ يا
مولاي بعد قدرتك على كلّ شيء، و كيف اخاف من عدلك بعد رجائي
بفضلك و كيف لا ارجو رضوانك بعد علمى بانّ لك بدايات و نهايات و
كيف لا ايقن بقضاء حاجتى بعد ما استشفعت بمحمّد و آله صلواتك عليهم
عندك فهيات هيات ما ذلك الظنّ بك و ما كان ذلك معروفاً من فضلك و
سنتك و انى لعلى يقين بان من توكل عليهم فانك كنت حسبه و من
اعتصم بحبلهم فانك كنت ظهيره و من لاذ بجنابهم فانك كنت كهفه و من
توسّل بهم فانك كنت مجيبه فسبحانك سبحانك لك الحمد حمداً شعشعانياً
لامعاً متقدّساً متنزّهاً عن حمد ما سواك لما عرفتنى منهاج محبتك و
الهمتنى التوسّل بحال مشيتك و الاتكال على مساكن بركاتك و الاعتصام
بحبل مواقع عظمتك فيا طوبى لى ثمّ طوبى لى بما رضيت عنك فى كلّ
فعالك و اجعل حالتى بين يديك حالة ما كان له ارادة دون تجلّى ارادتك
لئلا احبّ تأخير ما عجلت و لا تعجيل ما اخرت بل يكون سرى و علانيتى
بمثل جسد الميّت عند ارادة المغتسل فى تلقاء طمطام يّمّ قضائك و قدرك
فسبحانك سبحانك فما اعظم احسانك و اكبر آلائك و لا ارى حظاً لى الآ
فى العجز عن اداء شكرك و الاعتراف بالتقصير عن مبلغ حمدك فسبحانك
سبحانك اعترف لديك بما انا اهله و استغفرك و اتوب اليك و اسئل من
جودك كما انت انت انت انتك اهل التقوى و اهل المغفرة سبحان الله ربّ
العرش عمّا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين .

شهد الله أنّه لا اله الاّ هو العزيز المحبوب

هو الاكبر

بسم الله الامنع الاقدس

شهد الله أنّه لا اله الاّ هو له الخلق و الامر يحيى و يميت ثمّ يميت و يحيى و أنّه هو حيّ لا يموت فى قبضته ملكوت كلّ شىء، يخلق ما يشاء بامرّه أنّه كان على كلّ شىء، قديراً قل هو الحقّ لا اله الاّ هو يحيى و يميت ثمّ يميت و يحيى و انّ اليه كلّ يبعثون ذلكم الله ربّكم له الخلق و الامر لا اله الاّ هو العزيز المحبوب هو الذى يبدع ما يشاء بامرّه كن فيكون هو الذى يحيى و يميت و انّ اليه كلّ يقلّبون و له اسلم من فى السّموات و من فى الارض و انّ الى الله كلّ يرجعون و له ما سكن بالليل و النهار و انّ اليه كلّ ينقلّبون و له يسجد من فى السّموات و من فى الارض و ما بينهما و انّ الى الله كلّ يومئذ يحشرون قل هو القائم على كلّ نفس يعلم ما كسبت و يشهد على ما تكسب و أنّه لهو الحقّ علامّ الغيوب. قل الله حقّ و انّ ما دون الله خلق و كلّ له عابدون قل الله ربّ و انّ ما دون الله عبد و كلّ له

ساجدون و ما كان الله ان يعزب من علمه من شيء لا في السموات
و لا في الارض و لا ما بينهما انه كان قوياً قديراً قل هو القادر
عليكم من بين ايديكم و الظاهر فوقكم عن ورائكم و المهيمن عليكم
فوق رؤسكم و الممتنع عليكم عن يمينكم و المرتفع فوقكم عن
شمائلكم ليحفظنكم عن كل شطركم كيف يشاء بامرہ انه هو الفرد
الممتنع المهيمن القيوم و ما كان الله ان يعجزه من شيء لا في
السموات و لا في الارض و لا ما بينهما انه كان على كل شيء قديراً.
از آنجائی که همیشه صبح می‌دیدم تلاوت می‌فرمودند آمنت بسرّ آل
محمد ص الخ خواستم کشف غطاء شود که عمل مطابق ذکر قولی
شود. از وقت نزول قرآن تا نوزده ۶۶ سنه که عدد الله باشد ظاهر
آل محمد ص که هر ۶۶ حول يك حرف بسم الله الرحمن الرحيم
گذشت و چهار سنه مزيد بر صورت جمع چهار کلمه بود که به
زمان شيعه، خالص گذشت اعنی حاجی سيد کاظم عليه صلوات الله
ثم عليه سلامه و از این جهت بود که حروف بسم الله الرحمن
الرحيم که کلّ قرآن در او است نزد او جمع شدند و نوزده روز که
به اول ظهور سرّ مانده به ملاً اعلى واصل و اول سنه، ۱۲۶۰ اول
ظهور سرّ بود و از این جهت بود نزول کلمه، لا حول و لا قوۃ الا
بالله العلیّ العظیم، بعد از عدد نفی اثبات به سنه، ۱۲۶۰ ختم
می‌شود و بدء ظهور سرّ محمد و آل محمد عليهم صلوات الله ثم کلّ
بهائه می‌شود و چونکه ظهور سرّ ظهور الله است نه ظهور به شأن
نبوت و ولایت بل به ظهور ربوبیت از این جهت بود که ظاهر شد

به ظهور آنی انا الله لا اله الا انا و در حین ظهور، اول کسی که به او بیعت کرد محمد ص بود چنانچه نصّ حدیث است، بعد امیر المؤمنین ع، بعد ائمه علیهم السلام و این است سرّ آیه، اذ قال یوسفُ لأبیهِ یا اَبَتِ اِنِّی رَأِیتُ اَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً و الشَّمْسَ و القمرَ رَأِیتُهُمْ لی ساجدین و بدان که عدد یوسف (۱۵۶) عدد قیوم (۱۵۶) است و مراد قائم آل محمد علیه السلام است و او است حیّ قیوم و از این جهت بود که در بدء ظهور سوره، اسم خود را تفسیر کرد و هر سوره را در آیه‌ای از قرآن عنوان فرمود تا اشاره باشد بر آنکه او است نقطه، قرآن در باء بسمله که در حدیث است که کلّ قائم به او است و چهل آیه، بدیعه قرار داد که اشاره باشد به عدد لی (۴۰) در آیه، رَأِیتُهُمْ لی ساجدین سوره، ذوی القرباه را خوانده‌ای که فضل ما از قبل بوده ولی از آنجا که ظهور ما ظهور نار الله بود در قیامت اعنی رکن لا اله الا الله که مقام بسم است و محمد رسول الله رکن هواء است و علیّ و الائمه حجج الله رکن ماء است که متعلق به اسم رحمن است و رکن تراب متعلق به اسم رحیم است که به اول کلّ خلق می‌شوند بر فطره لا اله الا الله و به رکن ثانی رزق داده می‌شوند و به ثالث می‌میرند و به رابع زنده می‌شوند و اشخاصی که همیشه می‌خوانند رضیت بالله ربّاً هرگاه صادق بودند، هرگاه صادق بودند در قیامت داخل نار الله می‌شدند زیرا که در قرآن بود فبائی حدیث بعد الله و آیاته تؤمنون و همه مقرّب بودند که غیر الله قادر نیست آیه نازل فرماید که اگر این امری می‌بود که از

شان بنده بود از یوم نزول قرآن تا سنه ۱۲۶۰ که ۱۲۷۰ سال گذشت کسی آیه آورده بود و همین قدر که کسی آورد دلیل است که از غیر خداوند نیست بل از قبل او است و دلیل واقع وجوده اثباته و آیاته دلیله و همین است معنی عرفتك بك در دعاء و اعرفوا الله بالله در حدیث و معنی اللهم عرفنی نفسك الخ و ما شناسانیدیم مردم را نفس خود ولی کسی مشعر نشد و قدر ندانست و اول کسی که رجعت به دنیا کرد رسول خدا بود و او است اول رسول قائم ع و بعد امیر المؤمنین ع بود که رسالت طرف بوشهر را فرمود و آمد نزد شما و نشناختید نظر به روز اول کنید که هفت سال غیر او ایمان به رسول خدا نداشت و امروز چه قدر مدعی ایمان هستند و لابد است معنی حدیث سیرجع الاسلام غریباً كما بدء فطوبی للغرباء، كذلك سایر اهل بیت رجوع کردند و خداوند به وعده خود وفا فرمود و نرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض الخ و دو مرتبه حضرت قائم ع که لسان الله است ائمه گردانید ایشان را الحاصل قیامت صغری برپا شد و یوم مقدار خمسين الف سنة ظاهر شد و کلّ شیء حشر و نشرش شد و ظاهر شد قول الله و کلّ شیء هالك الا وجهه و کلّ جزا داده شدند ولی اقارب را از جهت فضل در استثناء داخل می‌کنم لاجل حبّ ایشان زیرا که مقرّ به حروف وجه که ۱۹ است بوده‌اند اگرچه محجوب بوده‌اند ولی اگر به ظهور عدل منتظر جزا دهم احدی مستحقّ نمی‌شود، غیر از آنکه ماسوا که مشتمل خاکی هستند به فضل پیامرزم سبیلی در بقاء آیه، توحید ایشان

نیست. قسم به خداوندی که جانم در قبضه، او است که کسی را مؤمن از روی بصیرت نمی‌بینم طینی را که به آیه، و لله على الناس حجّ البيت طواف می‌کنید به اینکه منسوب به خدا است و صاحب کلامی که حجّ و کلّ دین به قول او برپاست بل نبوت نبی ص و ولایت ولیّ ثابت است به قول او، چهار هزار مفتی چگونه حکم می‌کنند، کلّ و اعمالشان را هباءً منثوراً کردیم این است معنی آیه که اگر ما علی الارض را فدا دهند نجات از فزع و آنچه در قیامت است نمی‌بینند چه مال و چه علم که ثمر ندارد این است معنی و لله المکر جمیعاً در لباس عبودیت ظاهر می‌شود به حجّتی که دین ایشان برپاست و شاهد می‌گیرد هر نفسی را بر عملش، فرق نار، نور عدد باب است هر کس در باب داخل است در نور والّا در نار امروز اهل جنّت و نار را به همین بشناسید و جدّه و والده را از قبل من زیارت فرمائید و نار الله را برد سلام برای ایشان کرده نور فرمائید، شما یکی از انبیاء الله بوده‌اید حرکت نفرمائید که حفظ همگی به شما است.

توضیح: محاسبه، «بالله العلیّ العظیم» به حساب ابجد مساوی با ۱۲۶۰ است.

بنام دوست یکتا

سپاس بی‌پایان نثار آستان جمال اقدس ابهی باد که ما را بر نشر ششمین مجلد «خوشه‌ها» موفق فرمود.

ششمین مجمع سالیانه انجمن ادب و هنر (سویس) به مناسبت گذشت یکصد و پنجاه سال از اظهار امر حضرت ربّ اعلی در مدینه طیبه شیراز به ذکر محامد و نعوت و احوال و آثار آن وجود مکرم اختصاص داشت. عده‌ای از محققان و فضیلا بهائی که سالیان دراز عمر خود را در راه تتبع و تحقیق و مطالعه در آیات، توقیعات و تفاسیر آن حضرت صرف کرده بودند، در آن مجمع مبارک گرد آمدند و حاصل مطالعات خود را به صورت کنفرانس‌هایی تمتع به حاضران ارائه کردند.

اکنون بسیار شادمانیم که همه آن کنفرانس‌ها را به صورت مقالاتی جامع و کامل تدوین کرده، یکجا در این مجلد فراهم آورده‌ایم و امیدواریم مانند سایر مجلدات «خوشه‌ها» سالیانتمادی مورد استفاده اهل تتبع و تحقیق قرار گیرد.

نشریه «خوشه‌ها» با بدست آوردن تجربیات چند ساله، به آهستگی به راه کمال افتاده و گرچه راه دراز و مقصد بس والاست ولی با اتکاء به تأییدات متواتره جمال اقدس ابهی امیدواریم راه خود را با مساعدت فضلاء و محققان بهائی ادامه دهیم و «خوشه‌ها» را در هر شماره از شماره پیش بهتر و کامل‌تر منتشر نمائیم.

* * *

هفتمین دوره سالیانه انجمن ادب و هنر در تابستان امسال به مطالعه در احوال و آثار مورخ، شاعر، مبلغ و خادم نامدار عهد ابهی، نبیل زرنندی اختصاص داده شده و محققان بهائی از چهار گوشه جهان در آن مجمع گرد خواهند آمد و به بحث و فحص در باره زندگانی و تألیفات و اشعار آن مرد بلندپایه عالم بهائی و سایر مسائل تاریخی، ادبی و هنری خواهند پرداخت. همچنین همزمان با این دوره، برای اولین بار به تأسیس برنامه‌های جداگانه، مخصوص جوانان

فارسی‌زبان اقدام کرده و از استادان بهائی دعوت نموده‌ایم که جوانان عزیز بهائی مقیم ممالک غرب را با گنجینه بی‌بدیل فرهنگ و ادب و هنر ایران آشنا سازند. امیدواریم این برنامه مورد استقبال آن عزیزان قرار گیرد و بیش از پیش نوجوانان و جوانان ما با آشنائی بیشتر به ظرائف و لطائف زبان ادبی فارسی، از آثار مبارکه امری تمتع و بهره‌ای افزون برگیرند.

* * *

در سال گذشته به نشر «گنجینه امین»، مجموعه اشعار دکتر امین الله مصباح با کمک یکی از دوستان ادب دوست، که با نفاست تمام خوشنویسی و چاپ شده بود، موقّق شدیم و هم اکنون دیوان شاعر گرانقدر و شهید مجید بهائی، جناب علی محمد ورقا را در دست تدوین و تنظیم داریم و امیدواریم در تابستان سال ۱۹۹۶ که مصادف با یکصدمین سال شهادت جناب ورقا و فرزند والاقدردشان جناب روح الله است، آن را به زیور طبع بیارائیم.

پایان سخن را به چند بیت از یک غزل زیبا و لطیف جناب ورقا، آن طیر بهشتی که مناسب تجدید خاطره جلوس سلطان جلال بر اریکه ظهور است، زینت می‌دهیم:

شهباز اوج عشق پریدن گرفت باز	در سینه طیر عشق خزیدن گرفت باز...
باد سحر حکایت لیلای حسن گفت	مجنون عشق جامه دریدن گرفت باز
چون غنچه شد شگفته همه عقده‌های دل	گوئی نسیم فضل وزیدن گرفت باز...
از بوستان برآمد آوای بلبلان	گوش طرب نشید شنیدن گرفت باز
بر باغ و راغ باد بهاران مرور کرد	وز کوه و دشت سبزه دمیدن گرفت باز

ساقی بیا که شاهد ابهای روحیان
در بوستان وصل چمیدن گرفت باز

هیئت اجرائی انجمن ادب و هنر

رضوان ۱۵۲

گشایش «دوره بیان»

دکتر شاپور راسخ*

برای این بنده، کمترین افتخاری بزرگ است که به نمایندگی از هیئت مشاورین قاره اروپا مقدم شما عزیزان را به این دوره از انجمن ادب و هنر ترحیب و تهنیت گویم و به کمال فروتنی از درگاه والای جمال اقدس ابهی مسئلت کنم که «دوره بیان» که به ذکر جمیل حضرت اعلی، نقطه اولی، آلتی تدور حولها ارواح النبیین والمرسلین آراسته شده و به شرح برخی از آثار پر اسرار آن حضرت زیب و زیور یافته به پیروزی کامل و خشنودی خاطر شما یاران نازنین همراه و قرین گردد.

ششمین مجمع ادب و هنر به هنگامی برگزار می‌شود که یکصد و پنجاه سال تمام از طلوع ظهور جدید بسر آمده و به تأثیر کلمه، خلاقه، دو مظهر مقدس الهی، این امر معظم به عنوان یکی از گسترده‌ترین ادیان عالم، بیرق وحدت انسانی را در سراسر کره خاک برپا داشته است.

اگر اکثریت مسلمانان از درک علو مقام و بزرگی و والائی مأموریت و قدرت و عظمت آثار حضرت باب یعنی امام زمان و مهدی منتظر و قائم موعود بازمانده‌اند باید از روی صداقت اذعان کنیم که بسیاری از ما بهائیان نیز از آن حضرت معرفتی بس ناقص داریم و اگر رساله بی‌مانند دور بهائی و دیگر تبیینات هدایت‌بخش ولایت امر الهی در کار نبود چه بسا که رتبه آن حضرت را با مرتبت یحیای معمدانی برابر می‌نهادیم و مشتبه می‌کردیم. از این رو سزاوار است که هم در دقائق نخست از این دوره انجمن، مجملی در باره عظمت مقام و شرف مأموریت و اهمیت آثار آن حضرت سخن رود هرچند که وصف ما و بحث ما از آن حضرت مصداق «ما للتراب و ربّ الارباب» است. بقول سنائی :

اگر رسد خس به قعر دریا

به کُنه ذاتش خرد برد پی

در بزرگی و والائی پایگاه حضرتش همین بس که جمال قدم جلّ ذکره الاعظم بارها از ظهور آن حضرت به عنوان «ظهور قبلم» یاد کرده‌اند و در مورد مرتبه و منزلت آن حضرت فرموده‌اند که :

* در جلسه افتتاحیه «دوره بیان» ایراد شد.

« قدرش اعظم از کلّ انبیاء و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کلّ اولیاء است. » مضاف بر این، آنچه در نبوات کتب مقدّسه، قبل در باره، یوم آخر آمده همواره اشاره‌ای نیز به وجود مسعود و ظهور خجسته، آن حضرت دارد و در نتیجه تجلی ذات اقدسش را نه فقط به عنوان موعود معهود اسلام مطرح باید کرد بلکه موعود و مقصود همه، ادیان گذشته باید محسوب داشت. به زبان دیگر در آن ذات قدسی و هیکل عرشی تنها مبشّر ظهور اعظم افخم من ینظره الله را جستجو نباید کرد و آثار پهناور آن حضرت را تنها به اشارت و بشارت در مورد موعود کلّ ام و نحل محدود نباید شمرد. حضرت سید علی محمد باب معروف به ربّ اعلی و نقطه، اولی که در آثار الهی به لقب ممتاز «سلطان الرّسل» ملقب گردیده‌اند صاحب رسالتی مستقلّ و شریعتی مجزّی بودند و ناسخ قوانین فرقان و بنیادگذار احکام جدید و مؤسّسات و مشروعات تازه که بسیاری از آنها احیاناً با اندکی جرح و تعدیل مورد قبول و تصدیق من ینظره الله حضرت بهاء‌الله واقع شده و از جمله عدّه کثیری از حدود و مقرّرات مذکور در بیان، در کتاب مستطاب اقدس که امّ الکتب این امر مقدّس است نیز پذیرفته آمده است.

جلوه دیگری از مقامات عالیّه، آن حضرت را در عظمت مأموریت حضرتش باید جستجو کرد که از جمله تفسیر و تشریح متشابهات و رموز و اسرار کتب مقدّسه، سابقه و خصوصاً قرآن مجید بوده و از این بابت آثار آن حضرت را می‌توان زمینه ساز و راه گشای نزول ایقان شریف دانست و شاید از همین جهت باشد که کتاب ایقان را متمّم و مکمل آثار نقطه، بیان جلّت عظمتها تلقی نموده‌اند. به عبارت دیگر نهالی که به دست حضرت اعلی کاشته شد با ظهور جمال مبارک به ثمر شیرین خود رسید.

ناگفته نماند که اگر تفاسیر مبارکه، حضرت ربّ اعلی نبود و پرده از غوامض قرآنی چون حشر و نشر و بعث و قیامت و صراط و میزان و جنّت و نار و رجعت و مانند آن برمی‌داشت بی‌گمان این همه آمادگی در هزارها هزار نفوس عالم و عامی برای استقبال و سرسپردگی به ظهور ثانوی یعنی تجلی حسینی و رجعت مسیحائی پدیدار نمی‌شد و جامعه، غفلت زده و جهالت گرفته، آن روز ایران به مظهر ظهوری که بلافاصله پس از بعثت نهائی خویش در زندان طهران به خارج مرزهای کشور تبعید شد و تا پایان عمر در سرگونی و سرگشتگی زیست مشتاقانه و گروه‌ها گروه نمی‌گروید.

داستان بعثت محمدی و حکایت بتشکنی آن حضرت را شنیده‌اید. می‌توان گفت که حضرت نقطه، اولی با قدرتی عظیم‌تر و سطوتی شدیدتر تیشه، سخن بر گرفتند و بر ریشه اوهام و خرافات رائج زمان خود زدند و بساط ملّایان را که بناحق مدعی وساطت میان خدا و خلق او شده بودند به یک باره در هم ریختند. و البته با قدرتی که سلسله مراتب روحانیون قشری محافظه کار در آن روزگاران در دست داشتند و در نتیجه هر نوع آزاداندیشی و پیشرفت فکری را در جامعه، آن روز متوقف کرده بودند این بتشکنی کار آسانی نبود.

بر این فزونی‌تر باید گفت که در آثار آن حضرت به آنچه امروز از مظاهر تمدّن و تجدّد می‌دانند نظیر تعلیم و تربیت پسران و دختران و ارتقاء و اعتلاء مقام زنان و تشویق مردم شرق به آشنائی

با فنون و صنایع غرب و تهییج ذوق و شوق کمال‌طلبی در همه امور و میل به آبادانی و بهبود زندگی صوری توجهی شایان مبذول شده، درست بر خلاف نظر مغزهای متحجری که در آن زمان به لعن و طعن و طرد و ردّ ترقیّات مادّی اروپائیان مشغول بودند، نفوسی که هنوز بازماندگانشان همان دعاوی واهی را به نام پیکار با غربزدگی و استغناء از آنچه خارج از دایره اسلامی است عنوان می‌کنند. در کتاب چهار شأن بیانی به این مضمون فرموده‌اند که در این عالم هر چیزی باید با وسائل و اسباب خودش ایجاد گردد. مانند آنکه اروپائیان با فراهم نمودن وسائل و اسباب مظفر و غالب شده‌اند شما نیز پیروی از آنها کنید و در امور خود با وسائل و اسباب، از جمله دست یافتن به صنعت و فنّ به پیروزی رسید و منتظر امور غیبیه، موهومه مباشید. (باب هفدهم از واحد دهم).^۱

بر پایه آنچه رفت می‌توان گفت که حضرت نقطه اولی با جمال اقدس ابهی نه فقط در تأسیس دور جدید یعنی دور بهائی شریک و سهیم بوده‌اند بلکه بخشی از ویژگی‌های تمدن جدیدی که باید در ظلّ قیادت مظهر کَلّی الهی جمال اقدس ابهائی بوجود آید در آثار حضرتش انعکاس یافته است. منجمله توجه خاصّ به طهارت و نظافت و زیبائی و لطافت و صنایع ظریفه از جمله خطّ و خوشنویسی و توصیه در اینکه هر چیز را باید به منتهی درجه کمال آن رساند که کمال هر چیز بهشت اوست و تأکید در اهمیّت نظم و ترتیب که نه فقط در باره خانه بلکه در مورد بازار و کوی و شهر و ده باید مصداق پیدا کند و ارج گذاشتن پیشه‌ها و صنایع که آن هم باید همیشه به اکمل صورت و اعلی کیفیت عرضه شود و نیز تحذیر از مصرف تریاک و مسکرات و تنباکو و اشیاء آن و بسیار دستوره‌های مشابه که بحث در آنها سخن ما را به درازا می‌کشد اما لااقلّ امکان این استنتاج را می‌دهد که فی الحقیقه این دو ظهور به حکمت الهی که سرّ آن بر خلق مکتوم و مستور است نه فقط متوالی و متعاقب هم بوده‌اند بلکه باید مکمل و متمم یکدیگر نیز تلقی شوند.

شبهه نیست که مأموریت حضرت اعلی به مردم عالم و عامی در پهنه مشرق زمین محدود نمی‌شده است. همچنان که جمال اقدس ابهی به برخی از ملوک و سلاطین زمان خود خطابات مخصوصه فرمودند و ضمناً مجمع ملوک را مورد خطاب قرار دادند و از جمله به عدل و انصاف و صلح و سلام و رعایت حدود الهی دعوت نمودند حضرت اعلی نیز خطابهائی به عامه پادشاهان و امیران دارند از جمله در صحیفه الاحکام که طیّ آن نظائر همان اصول مملکت‌داری مورد تأکید و تأیید واقع شده است:

«کتب علی من یکن سلطان فی البیان ان یعمل بالعدل و لا یتجاوز عن حدود الله. ذلك من کتاب الامر. ان اتقوا الله و لا تعدون.» علاوه بر این، ابلاغات مهیمه‌ای از آن حضرت خطاب به سلطان زمان محمد شاه قاجار و وزیر اعظم حاجی میرزا آقاسی عزّ صدور حاصل کرده که نه فقط معرّف عظمت رسالت آن حضرت است بلکه بطور ضمنی بشارت گسترش این امر الهی را در سرزمین‌های دیگر نیز در بر دارد. منجمله آنجا که خطاب به معشر ملوک فرمودند:

«بلغوا آیاتنا الی التّرك و ارض الهند... و ماوراء ارضها من مشرق الارض و غربها...»^۲

حضرت ربّ اعلی نقطه اولی نه فقط بشارت به نظم بدیع حضرت بهاء‌الله دادند بلکه به

فرموده حضرت ولیّ امرالله احکام و حدود و مشروعات مصرّحه در کتاب بیان آن حضرت « حدّ فاصل و حلقه ارتباط بین انظمه سالفه و مشروعات و مؤسّسات بدیعه نظم جهان آرای الهی محسوب می‌شود. » به زبان دیگر گفته شود ظهور مقدّس آن حضرت نقطه تلاقی دو کور عظیم الهی است، کور آدم که با قیام مبارکش پایان می‌گیرد و کور افخم اقدس بهائی که به ظهور آن حضرت مفتوح می‌شود و بی‌گمان قرن‌های بسیار ادامه خواهد یافت. و به یک اعتبار لقب نقطه اولی اشاره به همین حقیقت است که ظهور آن حضرت را سرآغاز یک مرحله طولانی از تاریخ باید تلقی کرد و بی‌گمان از همان نقطه نخستین حروف، کلمات و عبارات تامّه برخاسته و برخواهد خاست و جهان بشریت را به تمدنی تازه خواهد آراست.

جلالت و عظمت ظهور و مأموریت حضرت باب را از این چند عبارت کتاب قرن بدیع می‌توان بهتر استنباط نمود آنجا که حضرت ولیّ امرالله فرموده‌اند: « در اثر ظهور مبارکش، قوای خلاقه عظیمه که به استعانت انوار فائضه از ظهور متعاقبی اجلّ و اعظم از آن، تقویت و تشیید حاصل نموده به حرکت آمد و استعداد و قابلیت لازم برای تأسیس وحدت اصلیه در بین بریه و نیل عالم انسانی به رتبه بلوغ و ارتقای آن به اعلیٰ ذروه ترقی و کمال در عالم امکان حاصل گردید. »^۲

حال اگر از دیده جامعه شناسان بنگریم باید بگوئیم که آئین حضرت باب فی الحقیقه بزرگترین حرکت روحانی و اجتماعی بعد از جنبش اسلام بود که جامعه ایران را به لرزه درآورد و از خواب دیرین جهل و تعصّب و غفلت بیدار کرد، دیانتی که تمدن را با تدین دوباره آشتی داد و علم و آگاهی را با معنویت و روحانیت سازش بخشید.

اما عظمت آثار آن حضرت: اگر کتاب را چنان که خود حضرت ربّ اعلیٰ در رساله دلائل سبعه فرموده است اعظم حجّت و اتمّ برهان آن حضرت بدانیم، باید صریحاً بگوئیم که حضرتش اولین پیامبر الهی بود که شخصاً از خطّ و سواد بهره داشت و خود توقیعات مبارکه بسیار به خطّ زیبای خویش تحریر فرمود و به یادگار نهاد و سرعت قلم زدن آن حضرت به هنگام نزول کلمات به دو زبان فارسی و عربی به حدی بود که موجب اعجاب همه ناظران واقع می‌شد و چنان که خود در کتاب مستطاب بیان فرموده « در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر می‌گردد یا به اسرع طوری که کاتب نزد او بتواند تحریر نماید آیات الله را قرائت می‌نماید. » به فرموده حضرت بهاءالله جلّ اسمّه الاعلیٰ « انبیای اولو العزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لائح است مفتخر شدند هر کدام به کتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات آن احصاء گشته و از این غمام رحمت رحمانی این قدر نازل شده که هنوز احدی احصاء ننموده. »^۴

در اینجا کافی است به سخن یکی از مجتهدان شهیر اصفهان استناد کنیم که به هنگام نزول تفسیر سوره والعصر در منزل امام جمعه اصفهان حاضر بود، نامش ملاً محمد تقی هراتی، و وقتی لطافت صوت و قوت بیان حضرتش را به هنگام تحریر سریع شنید بی‌اختیار فریاد برآورد که این کلمات بی‌مثیل و نظیر است و بدون تأیید الهی و الهام خداوندی هیچ کس نمی‌تواند مثل این بزرگوار در مدت قلیل این همه آیات که معادل ربع یا ثلث قرآن است در نهایت فصاحت و بلاغت بنویسد.^۵

چون مجلس محفل ادب‌باست باید اجمالاً عرض کنم که سبک سخن فارسی آن حضرت هرچند غالباً عاری از صنایع و بدایع لفظی است و احیاناً به نظر برخی کسان خشک و ثقیل جلوه می‌کند اما دارای قدرت و انسجام و استحکام خاصی است که شکوه و هیمنه آن بی‌گمان با کلام خلق مشتبه نمی‌شود.

توجه شما را به عبارتی چند که از ابتدای دلائل سبعه گرفته شده، رساله‌ای که به فرموده حضرت ولی‌امرالله «از مهم‌ترین آثار استدلالی آن حضرت شمرده شده و دارای بیانی فصیح و تبیینی بلیغ و مضامینی بدیع و براهینی متقن و متین است» جلب می‌کنم:

«... سازج کلام و جوهر مرام آنکه شبهه‌ای نبوده و نیست که خداوند لم یزل به استقلال استجلال ذات مقدس خود بوده و لایزال به استمناع استرفاع کُنه مقدس خود خواهد بود. نشناخته است او را هیچ شیئی حق شناختن و ستایش ننموده او را هیچ شیئی حق ستایش نمودن. مقدس بوده از کلّ اسماء و منزّه بوده از کلّ امثال. و کلّ به او معروف می‌گردد و او اجل از آن است که معروف به غیر گردد. و از برای خلق او اولی نبوده و آخری نخواهد بود که تعطیل در فیض لازم آید. به عدد آنچه ممکن است در امکان از عدد خلق، ارسال رسل و انزال کتب فرموده و خواهد فرمود.»

این عبارات مبین دو نکته اساسی است: عمق معنای کلام که گاه از کاربرد لغات فراوان عربی که بعضاً هم رائج و متداول نبوده برای بیان مفاهیم دقیق و رقیق ابا ندارد و دیگر لحن منطقی و استدلالی که در بیشتر آثار آن حضرت ملاحظه می‌شود و آنها را از لحن بسیار لطیف و شعرگونه آثار اولیه جمال مبارک متمایز می‌کند. وقتی خواننده مطلع با سبک خاص بیان حضرتش مانوس شد دل‌بسته می‌شود و لذت می‌برد، لذتی که مستشرق موسوم به نیکلا به هنگام ترجمه آثار متعدد آن حضرت از جمله کتاب بیان بهره‌ی وافیه از آن برده است.

دوستان ارجمند و گرامی،

آنچه هیئت اجرائی انجمن ادب و هنر را به تأسیس این دوره یعنی «دوره بیان» واداشته همین بوده که دوستان در آفاق جهان آگاهی بیشتری به مقام و رسالت عظیم و آثار جلیل حضرت نقطه اولی حاصل کنند و از این طریق همگی در تجلیل و تعزیز یکصد و پنجاهمین سال مبعث آن وجود قدسی سهمی بسزا دارا شوند و سرانجام این آگاهی و وجد و حال و شوریدگی را به سایر دوستانی که توفیق حضور در این جمع را ندارند انتقال دهند و بی‌گمان یکی از نتایج این اجتماع فرخنده آن خواهد بود که عده بیشتری از دوستان گرامی در تبرعات مخصوص مقام اعلی و تأسیسات و ابنیه حول و حوش آن شرکت جویند، مقام مقدسی که به ظاهر ظاهر هم چون نقطه پرگاری است که همه مؤسسات بین‌المللی اداری امر بهائی بر گرد آن دائر و سائر است.

این گفتار مقدماتی در این مجلس محترم و دوره فرخنده‌فال را نمی‌توانم به آخر رساند مگر آنکه ذکری مجمل از دو دوست دانشور و ادب‌دوست و فرهنگ‌پرور شود که امسال جایشان در میان ما خالی است یعنی جنابان ایرج و لیلی ایمن که بی‌گمان سهمی نمایان در پیشرفت آکادمی لندگ و این انجمن داشته‌اند. همچنان که قلب آن عزیزان در گرو مهر و محبت شما دوستان است شایسته

است که بنده هم به نمایندگی همه شما دعای خیری از پی ایشان فرستم و اگر بخت یاری کند پیام اشتیاقی به امضای این مجمع روانه سرزمین ایشان کنیم.

عرائض خود را به کلمهای چند از کتاب بیان فارسی زینت می‌دهم که شاهده بر عظمت ظهور و جلالت آثار آن حضرت است آنجا که فرمود:

«امروز هیچ عملی انفع از برای عبد نیست که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده که حقیقت حق را به عین یقین مشاهده نماید تا آنکه از لقاء مظهری که لقای او لقاء الله است و رضای او رضای الله هست محتجب نماند زیرا که کلّ خلق شده‌اند از برای همین.»

یادداشت‌ها

- ۱- از کتاب آئین باب که یکی از بابیان به امضای ع. ف. تألیف کرده و ظاهراً در سال ۱۳۲۳ شمسی در اصفهان به طبع رسانده است. (صص ۶۸-۶۹).
- ۲- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عز اسمہ الاعلی، طهران، ۱۳۴، بدیع، ص ۲۸- کتاب قرن بدیع، دانداس، ۱۹۹۲، ص ۴۶، به نقل از تفسیر احسن القصص.
- ۳- کتاب قرن بدیع، دانداس، ۱۹۹۲، صص ۱۴۵-۱۴۶.
- ۴- کتاب ایقان، لانکنه‌این، ۱۳۶، بدیع، ص ۱۶۸.
- ۵- تاریخ نبیل، ص ۱۹۲.

مقام حضرت اعلی از نظر دیانت بهائی

ابوالقاسم افغان

جميع مظاهر مقدسه الهیه که صاحب کتاب و شریعتی الهی هستند متفق القول و يك زبان بشارت دو ظهور الهی را در آخرالزمان به پیروان خود داده‌اند و آن دو ظهور اعظم را مقارن و ملازم یکدیگر معرفی نموده و علامت بلوغ و کمال عالم انسانی دانسته‌اند و استقرار صلح و سلام و برافتادن تجاوز و تعدی‌ها و برقراری نصف و اعتدال و بالمآل یگانگی نوع انسان و وحدت عالم بشر را معلول ظهور این دو ظهور مقدس مشخص نموده‌اند .

در آثار و کتب زردشتی ظهور حضرت اعلی و جمال اقدس ابهی را به ظهور هوشیدر و سیوشانس یا به ظهور ورجاوند و شاه بهرام بشارت داده‌اند و وقوع آن را در نامه ساسان پنجم می‌خوانیم :

« چون بدی در شما پدیدار شود از تازی ملت کسی ظاهر شود که کلامش پیچیده و زبانش سخت باشد و آئینی آورد که بمانند درخت گل است و خار در او دیده نشود و چون ششصد سال از او بگذرد نصف خار شود و نصف گل ماند و چون هزار و دویست و اندی از آن گذرد تمام خار شود و گل در آن دیده نشود . اگر نماند از مهین چرخ دمی ، برانگیزاتم از دودمان تو کسی را و کیش و آئین به او سپارمش باز . »

حضرت باب الله الاعظم و حضرت بهاء الله هر دو از ایران ظاهر شده و ایرانی هستند و در این نامه به کمال صراحت و نهایت وضوح بشارت رسالت حضرت رسول اکرم و سرنوشت دیانت اسلام مذکور گردیده است .

عین همین مضمون را حضرت ربّ اعلیٰ در حدیثی از قول رسول اللّه در کتاب دلائل سبعه* نقل فرموده‌اند و نیز در اخبار و احادیث اسلامی به نقل از حضرت رسول اللّه زیارت می‌شود که فرمود: «اذا صلح امتی فلها یوم و اذا فسد فلها نصف یوم.»** و به این نکته نیز توجه داریم که در اصطلاح کتب آسمانی و زبان انبیای الهی روز به معنای هزار سال خوانده شده است. در کتاب تورات ظهور حضرت باب و ظهور حضرت بهاء‌الله به یوم الرّبّ و یوم اللّه و رجعت ایلای نبی از آسمان و ظهور اللّه تعبیر شده است.

در انجیل جلیل آن دو ظهور را به یوم الرّبّ و یوم الملکوت اشاره فرموده و ظهور حضرت باب را رجعت یحیی و ظهور حضرت بهاء‌الله را ظهور روح الله تعبیر می‌فرماید.

در قرآن کریم ظهور حضرت نقطه اولی و ظهور جمال ابهی به یوم الجزا و یوم اللّه و قیامت و ساعت و از این قبیل تعبیرات بیان شده. در سوره نازعات می‌فرماید: «یوم ترجف الرّاجفة و تتبعها الرّادفة» که راجفه ظهور حضرت اعلیٰ و رادفه ظهور حضرت بهاء‌الله می‌باشد که بعد از ظهور راجفه ظاهر خواهد شد.

در کتاب کنز الفوائد مذکور است که از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که از حضور امام سؤال شد مقصود از نزول این آیه «یوم ترجف الرّاجفة تتبعها الرّادفة» چیست. فرمودند: «راجفه علی و رادفه حسین است» و عین این حدیث نیز در جلد سیزدهم کتاب بحار الانوار در فصل غیبت تألیف ملاّ محمد باقر مجلسی به همین مضمون تکرار شده است که علی اشاره به علی محمد حضرت باب و حسین اشاره به حسین علی حضرت بهاء‌الله می‌باشد.

در سوره رعد آیه ۲: «اللّه الّذی رفع السّموات بغير عمد ترونها ثمّ استوی علی العرش و سخر الشّمس و القمر کلّ یجری لاجل مسمّی یدبّر الامر یفصلّ الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون»^۱ و آیات ۵ و ۶ در سوره مبارکه سجده: «یدبّر الامر من السّماء الی الارض ثمّ یرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة ممّا تعدّون ذلك عالم الغیب و الشّهادة العزیز الرّحیم»^۲ این آیات مبارکات ناظر به ظهور حضرت اعلیٰ و جمال ابهی می‌باشد.

حزب شیعه ظهور حضرت اعلیٰ را ظهور قائم آل محمد و ظهور حضرت بهاء‌الله را ظهور حسینی می‌خوانند و در اصطلاح اهل سنت و جماعت ظهور اول را ظهور مهدی و ظهور بعد را ظهور روح الله تعبیر نموده‌اند.

راجع به مباحث و مسائل فوق که شردم‌مای از آنها به کمال اختصار معروض گردید دوستان می‌توانند به آیات ۱۱ از فصل دوم و آیه دوم و پنجم از فصل چهارم کتاب ملوک در تورات مراجعه

* ر. ک. به صفحات ۳۴ و ۳۵ کتاب دلائل سبعه چاپی.

** از متقدمین احبای شیراز که به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده بودند شنیدم که تفسیر این حدیث را رجا کرده بودند که بیان فرمایند. در جواب فرموده بودند: مقصود دوره دیانت اسلام است. عرض کرده بودند هنوز عرش رسول اللّه مدفون نشده بود که بین کبار صحابه اختلاف افتاد و اساس فساد در آئین محمدی گسترده گردید و چرا در سال ششصد هجری ظهور قائم موعود اتفاق نیافتاد؟ فرمودند: ظهور مولوی و کتاب مثنوی مثل شمعی (ستونی) بود که به زیر آن دیوار متمایل نصب شد و دوره دیانت اسلام به ۱۲۰۰ سال بالغ گردید.

فرمایند و به ابواب ۱۶ و ۲۴ انجیل متی توجه نمایند. در قرآن مجید هر جا که ذکر قیامت و ساعت و اجل و راجفه و رادفه شده است مفسرین بزرگ عالم اسلام مثل شیخ صدوق علیه الرحمه، ابوالفتح رازی، ملا محمد باقر مجلسی در فصل غیبت جلد سیزدهم بحار الانوار، ملا محسن فیض کاشی که همه از روایان و مفسرین معتبر قرآن کریم و احادیث مأثوره از ائمه هدی هستند ظهور این دو ظهور مقدس را متلازم و متقارن یکدیگر دانسته و بر حسب نصوص منزله در قرآن مجید و احادیث مرویه از حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمه اظهار و بیان نموده‌اند.

غرض از ذکر این مقدمه کوتاه و نارسا جلب توجه دوستان عزیز به این موضوع است که در جمیع کتب آسمانی انبیای الهی پیروان خود را به دو ظهور متقارن که علامت بلوغ عالم انسانی است بشارت داده‌اند.

کتاب تفسیر سوره مبارکه، یوسف که حضرت بهاء الله آن سفر کریم را «اول و اعظم و اکبر» کتب حضرت باب معرفی فرموده‌اند من البدء الی الختم ناظر به دو ظهور در زمان معین است. برای اطلاع حضار محترم چند آیه از آن کتاب مستطاب را که در این باب نازل شده است زیارت می‌کنیم و پژوهش و تحقیق بیشتر در کتب قیوم الاسماء و بیان مبارک و سایر آثار مقدسه حضرت نقطه اولی را به عهده دوستان عزیز واگذار می‌نمائیم.

در سورة الشمس در کتاب قیوم الاسماء نازل شده است:

«الیا اهل العما ان الشمس هذا قد کور علی الطورین و ان القمر هذا قد طلع علی العمائین و ان النجم هذا قد دور علی السمائین و ان الجبل هذا قد سیر علی الجناحین و ان البحر هذا قد سجر علی الارضین و ما هو فی العالمین الا علی حکم التیرین و ان الله مولیکم الحق قد کان علی کل شیء شهیداً.»^۳

در سورة الغلام می‌فرماید:

«قل اتی انا التورین فی السرین و اتی انا الشکلین فی الهیکلین و اتی انا السراجین فی الزجاجین و لقد نطق بالحرفین و لا انطق حرفاً من النفسین الاولین و لا یوجد حرفاً من سر الطنجین الا بنفسی الحق حامل الاسمین قد اسبح مولای فی اجمة اللاهوت باذن ربی فسبحت المستبحون لله الحق و احمدت الله فی ارض العما فحمدت المتحمدون فی ارض ذلك الباب بالحق الاکبر و هللت الرحمن فی ذروة العرش فهللت المتهللون علی سطح العرش حول الحق و کبرت الله بالحق علی نفسی باذن الله فکبرت المتکبرون لله فی الحق من ذلك الباب الاکبر هذا الغلام العربی الفصیح الذی تجدونه فی التوریه و الانجیل و الزبور و الفرقان هذا لهو الحق صراط الله العلی الذی قد کان فی ام الكتاب مکتوباً.»^۴

در مواقع مختلفه کتاب قیوم الاسماء راجع به دو ظهور به صور گوناگون اشارات مفصله رفته است و اهل بیان را مخاطب قرار داده و به این مضمون بیان می‌فرمایند که ای اهل عما، این خورشیدی است که از دو برج مشرق است و این قمری است که در دو فلک سائر است و این ستاره‌ای است که در دو آسمان می‌درخشد و این کوهی است که از دو جهت سیر می‌نماید و این دریائی است که دو ارض را تسخیر کرده و در عالم چیزی وجود ندارد الا حکم دو نور و خداوند

ولی و شاهد و عالم است.

در سورة القرايه در قیوم الاسماء که در شأن والده و حرم و منتسبین حضرت باب نازل شده می‌فرمایند :

« يا قرة العين لا تجعل يدك مبسوطة على الامر لان الناس في سكران من السرّ وان لك الكرة بعد هذا الدورة بالحقّ الاكبر هنالك فاطهر من السرّ سرّاً على قدر سمّ الابرة في الطور الاكبر ليموتنّ الطوريون في السينا عند مطلع رشح من ذلك التور المهيمن الحمراء باذن الله الحكيم و هو الله قد كان عليك بالحقّ على الحقّ حفيظاً.»^٥

و در سورة العرش نازل شده است :

« وانّ الله قد قدر لعبدنا كرة على الكرة فسوف يشاهدون امر الله في كرة الآخرة بالعين الحديدية على الحقّ بالحقّ مشهوداً.»^٦

و در كتاب الاسماء به كمال وضوح می‌فرمایند :

« و اذا اخذت قميص يوسف البهاء من يد مبشره العلى الاعلى فضعه على رأسك اذا تريد بصيراً و تجد نفسك خبيراً.»^٧

ذكر تمام مواردی که در كتاب قیوم الاسماء راجع به ظهور من يظهره الله بعد از ظهور نقطه اولی نازل شده است در این مقاله ممکن نیست و نیز غیر از آنچه در كتاب احسن القصص ذکر شده، در سایر آثار مبارکه بدون تفسیر و تأویل و به کمال صراحت و تفصیل بشارت به ظهور حضرت بهاء الله داده شده است و حضرت اعلى جمال اقدس ابهى را بدون ستر و حجاب و بی پرده و رمز به عالم و عالمیان معرفی فرموده‌اند .

والد این عبد در كتاب خاطرات زندگیش در ایام توقف و اوقات تشرّفش به حضور جمال قدم می‌نویسد : « روز عید نوروز جمال قدم به باغ جنبه تشریف فرما شدند و مجاورین و مسافرین را امر فرمودند که همه به آن باغ بروند . در آن روز لسان اطهر ذکر وقایع بغداد را می‌فرمودند . از جمله فرمودند (مضمون بیان مبارک) : روزی در بغداد ملاً باقر حرف حی مشرف شد . به او گفتیم دیشب چه می‌کردی؟ گفت کتاب احسن القصص را مرور می‌کردم . سؤال شد تا چه مقدار از آن کتاب را خواندی؟ جواب داد من البدء الی الختم . از او پرسیدم همه را خواندی؟ گفت همه را خواندم . فرمودند به او گفتم چه فهمیدی؟ حالت وجد و انبساط و سروری در او ظاهر شد ، به حالت جذبه درآمد و گفت : همعاش می‌گویم من یارم را می‌خواهم .»

در کتاب بیان که امّ الكتاب دور بیان و کتاب تشریحی دیانت بایی است و با نزول آن سفر مبین هم علناً مقام رسالت حضرت اعلى اعلان شد و هم شریعت اسلام و احکام منزله در قرآن کریم نسخ گردید در باب سوم از واحد ششم ظهور من يظهره الله را به کمال صراحت و وضوح اعلان و حتی سال ظهور بعد را اعلام داشته‌اند . و در کتاب بیان عربی این جمله را در باب ششم از واحد پانزدهم زیارت می‌کنیم قوله العزیز : « اذا تسمعن ذکر من نظهره باسم القائم ولتراقبن فرق القائم و القیوم * ثمّ فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون .»^٨ مضمون بیان مبارک اینست که اگر بخواهید

* از قلم حضرت بهاء الله در تفسیر و معنی اشارات مبارکه، حضرت اعلى به کلمات قائم و قیوم و اعظم و عظیم در

فرق قائم و قیوم را بدانید در سنه، نهم از ظهور کَلّ خیر را درک می‌کنید. (که سال نهم از ظهور بدیع اوقاتی بود که بعثت سرّی جمال مبارک در سیاه چال طهران واقع شد.)

در آثار مبارکه، حضرت اعلیٰ به دفعات و کرات به نقل از شیخ احسانی این روایت مذکور است: «و سیعلم الذین نبأه بعد حین». کلمه «حین» در حساب جمل اشاره به ظهور خفّی جمال قدم است در سال ۱۲۶۸ هجری. $68 = (50) ن + (10) ی + (8) ح$

اگر بخواهیم آنچه که از قلم حضرت اعلیٰ در معرفتی و شناسائی مقام و عظمت ظهور حضرت بهاء‌الله نازل شده است مذکور داریم باید به حقّ جمیع الواح و کتب و آثار مبارکه، حضرتش را جزء بجزء به قلم بیاوریم و ذکر آن همه آثار منزله در این وجیزه، کوتاه امکان‌پذیر نیست و این قسمت را با زیارت یکی از الواح حضرت نقطه، اولیٰ به حضور حضرت بهاء‌الله خاتمه می‌دهیم.

«در مکتب خانه، من ینظره الله منور فرمایند.

هو الابهی. الله لا اله الا هو العزيز المحبوب. له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و هو المهیمن القیوم و انه لکتاب من الله المهیمن القیوم الی الله العزيز المحبوب علی ان البیان و من فیه هدیه منی الیک موقناً علی ان لا اله الا انت و ان الامر و الخلق لك و ما لاحد من شیء الا بك و ان من تظهرته عبدك و حجتك لخالطبته باذنك و اقول لو تعزلن فی القيمة الاخری من فی البیان حین الّذی تشرب اللبن من ثدی امك باشارة من یدیک لکنت محموداً فی اشارتک ولو انه لا ریب فیه لتصبرن تسعة عشر سنة لتجزی من دان به فضلاً من عندک انک کنت ذا فضل عظیماً و انک تکفی کل شیء.

ضمن الواح عدیده معانی مفصله نازل شده است. ذیلاً قسمتی از یکی از الواح مبارکه را به اطلاع دوستان می‌رساند. قوله تعالی:

«ای عبد ناظر الی الله، مختصری به لسان پارسی ذکر می‌شود تا کَلّ بریه از فضل سلطان احدیه از این عین جاریه، لاشرقیه و لاغربیه و لاذکریه و لاوصفیه و لاظهوریه و لابروزیه که لم یزل از ذائقه، انفس مشرکه محفوظ بوده نصیب بردارند و فائز شوند. بدان مقصود نقطه، اولیٰ از فرق قائم و قیوم و اعظم و عظیم اعظمت ظهور بعد بوده بر عظیم و قیومیت ظهور آخر بر قائم، و از فرق اعظم و عظیم در عدد ظهور تسع بوده چنانچه بر هر بصیری واضح و نزد هر خبیری مبرهن است و این اعظمت و قیومیت در این ظهور و ما ینظهر من عنده جاری و ظاهر. مثلاً مقصود از قیوم ظهور تسع بوده و او به اسم بها ظاهر و حال آن اعظمت که در ظاهر حروف ملاحظه می‌شود در مقامی همزه، بهاء سته و قائم یک حساب می‌شود. فکر لتعرف و فی ذلک لآیات للعارفین. ای سائل ناظر، قسم به جمال محبوب که آنچه مقصود حضرت اعلیٰ است در این ظهور، و در صحائف قدس از قلم قدم ثابت و مسطور، مشکل است بتوان ذکر کرد و فی الحقیقه کشف قناع از وجه حوری معانی نمود. روح القدس می‌گوید که عظیم اگر خرق حجابات تسعه نماید به اعظم فائز شود و این بیان روح القدس است و کان ربه علی ما یقول شهیداً لیس هذا البیان منّا بل منه قل ایاکم ان تعترضوا. و این تسعه را ایام فرجه مابین ظهورین قرار فرموده‌اند تا کینوناتی که از شمس عظیم متجلی شده مستعد شوند از برای ظهور نیر اعظم که در سنه تسع کَلّ به آن موعود بوده‌اند. مع ذلک مشاهده کنید که این ناس نسناس به تشبّه به موهومی چه مقدار اعتراضات بر سلطان معلوم و ملیک غیب و شهود نموده‌اند. این نفوس ابداً از کوثر بیان رحمن نچشیدماند و حرفی از مقصود سلطان امکان فیما نزل علیه ادراک ننموده‌اند. ذرهم فی خوضهم و در این فجر روحانی در هوای لطیف معانی طیران کن. متوقفین کلمه، مالک یوم الدین را اصفا ننموده‌اند و آن نفوسند از اهل قبور و هم فی النار خالدون و النار قبورهم لو هم یشعرون.» (کتاب اقتدارات، خطّ مشکین قلم، طبع بجنی، ۱۳۱۰ هـ. ق. صص ۶۶-۶۸)

عن كل شيء ولا يكفى عنك من شيء لا فى السموات ولا فى الارض ولا ما بينهما و انت كنت كافياً عليماً و انتك كنت على كل شيء قديراً.»^٩

«بسم الله الامنع الاقدس دين عدد كل شيء است و او است هيكل من يظهره الله فى اول ظهوره و هو الاول و الآخر و الباطن و الظاهر و الفاخر لا اله الا هو المهيمن القيوم.»

در مقدمه، كتاب مطالع الانوار الواح خطاب به حروف حى با دستخط حضرت نقطه، اولی چاپ شده است و لوحی که خطاب به من يظهره الله است به این عبارت متوج است: «من عبد الذليل الى رب الجليل.» آنچه در بالا گذشت اشاراتی بود از آثار حضرت اعلى در شأن من يظهره الله و اثبات وجود دو ظهور در يك زمان، حال بينيم حضرت بهاء الله در شأن و توصيف مقام حضرت اعلى چه فرموده اند.

در لوحی به خط ميرزا آقا جان، كاتب حضور مبارك، خطاب به مرحوم آقا ميرزا آقاى افنان نازل شده است:

«معلوم آن جناب بوده باشد که تفسیر احسن القصص بما عند القوم نازل شده و این نظر به فضل بحث بوده که شاید اهل غفلت و جهل به جبروت علم صعود نمایند چنانچه اکثری از مطالب مذکوره در آن مطالبی است که نزد اهل فرقان محقق بوده و اگر از اول بما اراده الله نازل می شد احدی حمل نمی نمود و باقی نمی ماند. کل ذلك من فضله على خلقه و جوده على عباده. ملاحظه نمائید که اول امر، آن حضرت به بابیت خود را ظاهر فرمودند. این نظر به آن بوده که طیور افنده انام در آن ایام قادر بر طیران فوق آن نبودند. قد ناحت الاشياء بما نسب نفسه بهذا المقام لان هذا المقام لویكون اصلياً حقيقياً و ما فوقه و فوق فوکه یخلق بكلمة من عنده و اشارة من اصبعه. لم یزل ناس در بحر اوهام مستغرق و از ما اراده الله محتجب مشاهده می شوند. لذا فضلاً لهم شمس حقیقت به ذکر ذره مشغول و بحر قدم به وصف قطره ناطق. این است که نقطه، اولیه به اسم بابیت ظاهر شدند و به این مقدار هم ناس راضی نشدند تا چه رسد به ذکر ولایت و امثال آن که به کلمهای از بحر جودش ظاهر و موجود گشته و به امری مفقود و معدوم خواهد شد.»

حضرت نقطه، اولی در کتاب دلائل السبعه می فرمایند:

«و نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد. مقامی که اول خلق است و مظهر اتنی انا الله چگونه خود را به اسم بابیت قائم آل محمد (ص) ظاهر فرموده و به احکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و مشاهده کنند که این مشابه است با خود ایشان لعل محتجب نشوند و از آنچه برای آن خلق شده اند غافل نمانند.» (دلائل سبعه، چاپی، ص ۲۹)

در کتاب مستطاب ایقان در موارد عدیده قلم اعلى به توصیف عظمت شأن و مقام حضرت اعلى ناطق است و برای اینکه عرائض طولانی نشود به ذکر آیه ای از آیات آن رق منشور اکتفا می شود، قوله العزیز:

«آن حضرت بر عرش یفعل ما یشاء جالسند و بر کرسی یحکم ما یرید ساکن. و هیچ ادراکی سبقت نیابد بر کیفیت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه ننماید بر کمیت امر او و جمیع قولها به

تصدیق او منوط است و تمام امور به امر او محتاج و ماسوای او به امر او مخلوقند و به حکم او موجود . و او است مظهر اسرار الهی و مبین حکمت‌های غیب صمدانی .» (کتاب ایقان ، طبع قاهره ، ۱۹۳۴ م ، صص ۱۸۸-۱۸۹)

و نیز در آثار منزله از قلم اعلی ، جمال اقدس ابهی مطالب ذیل را زیارت می‌نمائیم :
«ولکن قدرنا ظهور الکلمة و ما قدرَ فیها بین العباد علی مقادیر الّتی قدرت من لدن علیم حکیم و جعلنا حجاب وجهها و نفسها و كذلك کنا قادرین و أنّها لو تتجلی علی العباد بما فیها لن یحملنّها احد و یفرّجَ عنها کلّ من فی السمّوات و الارضین فانظر الی ما نزل علی محمد رسول الله و أنّه حین النزول قدر له کنوز المعانی علی ما ینغی له من لدن مقتدر قدیر ولكنّ الناس ما عرفوا منه الآ علی مراتبهم و مقاماتهم و كذلك أنّه ما کشف لهم وجه الحکمة الا قدر حملهم و طاقتهم فلما بلغ الناس الی البلوغ تجلّی علیهم بما فیہ فی سنة السّتین حین الّذی ظهر جمال القدم باسم علی قبل نبیل .» (مجله پیام بهائی ، شماره ۱۰۸-۱۰۹ ، ص ۱۰)

و در سورة الدم می‌فرماید :

«هل من ناصر ینصر جمال الاولی فی طلعة الاخری .» (آثار قلم اعلی ، ج ۴ ، ص ۶۵)
در لوح شیخ محمد حسین متخلص به وفا که از بابیان دوره حضرت اعلی و بهائیان عهد جمال ابهی است نازل شده ، قوله عز کبریائه :

«ان یا وفا ان اشکر ربک بما ایدک علی امره و عرفک مظهر نفسه و اقامک علی ثناء ذکره الاعظم فی هذا النبأ العظیم ... ولكن فاسع بان تصل الی اصل الوفاء و هو الايقان بالقلب و الاقرار باللسان بما شهد الله لنفسه الاعلی بانّی انا حیّ فی افق الابهی و من فاز بهذه الشهادة فی تلك الايام فقد فاز بكلّ الخیر ... قم علی الامر و قل تالله انّ هذا لنقطة الاولی قد ظهر فی قمیصه الاخری باسمه الابهی و اذا فی هذا الافق یشهد و یری و أنّه علی کلّ شیء محیط و أنّه لهو المذكور فی الملأ الاعلی بالنبأ العظیم و فی ممالک البقاء بجمال القدیم و لدی العرش بهذا الاسم الّذی منه زلت اقدام العارفين .» (مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی ، طبع لانکنهاین ، ۱۹۸۰ م ، صص ۱۱۲-۱۱۳) ۱۱

و نیز جمال قدم در تفسیر فعرزنا بثالث می‌فرماید :

«اذا نطق لسان الله فی کلّ شیء بان حیّ فی هذا الافق الّذی ظهر بالحقّ و سمّی فی الملأ الاعلی ثمّ فی مدائن الاسماء باسم البهی الابهی ثمّ بین ملأ الانشاء بهذا الاسم الّذی منه ارتفع ضجیح عن کلّ من فی السمّوات و الارض الا من عصمه الله .» ۱۲

و در صفحه ۴۳ کتاب بدیع می‌فرماید :

«شما و کلّ من فی السمّوات و الارض جمیعاً بدانید بانّا کنا موقناً معترفاً مدعناً ناطقاً ذاکراً قائلاً منادياً مضجاً مصرخاً مصحاً متکلماً مبلّغاً معجاً باعلی الصّوت بانه هو ربّ الاعلی و سدرة المنتهی و شجرة القصوی و ملکوت العلی و جبروت العماء و لاهوت البقاء و روح البهاء و سرّ الاعظم و کلمة الاتمّ و مظهر القدم و هیکل الاکرم و رمز المنمنم و ربّ الامم و البحر الملتطم و کلمة العلیا و درة الاولی و صحیفة المکنون و کتاب المخزون جمال الاحدیة و مظهر الهویة و مطلع الصمدیة لولاه ما ظهر الوجود و ما عرف المقصود و ما برز جمال المعبود تالله باسمه قد خلقت السماء و ما فیها و

الارض و من عليها و به موجت البحار و جرت الانهار و اثمرت الاشجار و به حقت الاديان و ظهر جمال الرحمن فوالله لو نصفه الى آخر الذي لا آخر له لن يسكن فؤادي من عطش حب ذكر اسمائه و صفاته فكيف نفسه المقدس العزيز الجميل.»^{١٣}

در لوح به اعزاز حاج ميرزا عبد الحميد شیرازی که از مؤمنین اولیّه به حضرت اعلی و داماد حضرت حجت زنجانی که در تاریخ دیانت مقامی والا و ارجمند دارد و در شیراز موفق به خدمات مهمّه شده است می فرماید :

« سبحان الذي ينزل الآيات لقوم يفقهون انه ما من اله الا هو له الخلق و الامر و كل له عابدون ينصر من يشاء بسلطان من عنده و ينزل على ما يشاء ليحييه الا الذين اخذهم الاوهام في تلك الايام و كانوا من الذينهم لا يشعرون يقولون انا امانا بعلی فلما جاء مرة اخرى باسمه الابهي اذا كفروا به الا لعنة الله على الذين كفروا بالله المهيمن العزيز القيوم و انك يا عبد اسمع ما يناديك لسان ربك العلي الاعلى عن يمين عرش الابهي بانه لا اله الا انا العزيز المحبوب.»^{١٤}

« قل يا قوم افي الله شك ام في بهائه الذي اضاتت الممكنات بنور من انواره. خافوا عن الله و لا تدحضوا الحق بما عندكم و لا تكونن من الذينهم مشركون.»^{١٥}

و در لوح به اقتضار مرحوم حاج سيد جواد كربلانی نازل شده است :

« ای جواد، اگر اليوم کل من فی السموات و الارض دعوی ربوبیت نمایند و به آیات اولین و آخرین تغنی نمایند من دون ذکر اسم ربك الاعلى فی هيكل الاخرى على اسمه الابهي مردود بوده و خواهند بود.»

در سورة الذكر قلم اعلی خطاب به اهل بیان چنین رقم زده است، قوله تعالى :

« هذا كتاب نقطة الاولى الى الذينهم آمنوا بالله الواحد الفرد العزيز العليم و فيه يخاطب الذينهم توقفوا في هذا الامر من ملا البيانين لعل يستشعرون بدائع كلمات الله و يقومون عن رقد الغفلة في هذا الفجر المشرق المنير... قل ان جماله كان جمالي بالحق و ان نفسه نفسي و كلما نزلناه في البيان قد نزل لامره المحكم البديع اتقوا الله و لا تجادلوا بالذي اخبرناكم به و بشرناكم بظهوره و اخذت عهد نفسه قبل عهد نفسي و يشهد بذلك كل شيء ان اتم من المنكرين تالله بنعمة من نعماته قد ولدت حقائق كل شيء مرة اخرى و بنعمة اخرى استجدبت افئدة المقربين. اياكم ان تحتجبوا بشيء عن الذي كان لقاءه ذات لقائي و فدى نفسه في سبيلي كما فديت في سبيله حبا لجماله العزيز المنيع قل لولاه ما ركب الحاء بالباء و ما استقر هيكل الهاء على الواو و ما خلق ما كان و ما يكون لو اتم من الشاعرين و لولاه ما القيت نفسي بين ايدي المشركين و ما علقت بين الهواء تالله باشتياقي اليه و شوقی الي نفسه قد حملت ما لا حمله التبيين و المرسلين و رضيت كل ذلك على نفسي لئلا يرد عليه ما يحزن به فؤاده اللطف الارق اللطيف المنيع.» (آثار قلم اعلی، ج ٤، صص ٢٣٦-٢٣٧) ^{١٦}

و در سورة هيكل لسان عظمت به اين بيان احلى ناطق است :

« لو كان النقطة الاولى على زعمكم غيري و يدرك لقائي لن يفارقني و يستأنس بنفسي استأنست بنفسه في أيامی.»

در مناجات صیام این عبارات عالیّه را زیارت می کنیم :

« و کبر اللهم یا الهی علی النقطة الاولیة و السرّ الاحدیة و الغیب الهویة و مطلع الالهویة و مظهر الربویة الذی به فصلت علم ما کان و ما یکون و ظهرت لثالی علمک المکنون و سر اسمک المخزون و جعلته مبشراً للذی باسمه آلف الکاف برکنها النون و به ظهرت سلطنتک و عظمتک و اقتدارک و نزلت آیاتک و فصلت احکامک و نشرت آثارک و حَققت کلمتک و بُعثت قلوب اصفيائك و حُسر من فی سماءک و ارضک الذی سمّيته بعلى قبل نبیل فی ملکوت اسمائك و بروح الروح فی الواح قضائك و اقمته مقام نفسک و رجعت کُلّ الاسماء الی اسمه بامرک و قدرتک و به انتهت اسماؤک و صفاتک و له اسماء فی سرادق عتقک و فی عوالم غیبک و مدائن تقدیسک و علی الذین هم آمنوا به و بآياته و توجهوا الیه منقطعین عمّا سواک من الذین اعترفوا بوحدانیتک فی ظهوره کرّة اخرى الذی کان مذکوراً فی الواحہ و کتبه و صحفه و فی کُلّ ما نزل علیه من بدائع آیاتک و جواهر کلماتک و امرته بأن یأخذ عهد نفسه قبل عهد نفسه و نزل البیان فی ذکره و شأنه و اثبات حقّه و اظهار سلطنته و اتقان امره طویب لمن اقبل الیه و عمل ما امر به من عنده یا اله العالمین و مقصود العارفين فلك الحمد یا یا الهی بما وقفتنا علی عرفانه و حبه اذّا اسئلك به و بمظاهر الوهیتک و مطالع ربوبیتک و مخازن وحیک و مکامن الهامک بان توقفتنا علی خدمته و طاعته و تجملنا ناصرین لامره و مخذلین لاعدائه و انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت المقتدر العزیز المستعان. » (کتاب مناجاة، طبع بیروت، ۱۹۸۲ م، صص ۶۲-۶۳) ۱۷

ما همه روزه بعد از نماز لوح احمد را تلاوت می‌کنیم و این جمله را ذکر می‌کنیم:

« و الذی ارسله باسم علی هو حقّ من عند الله و انا کُلّ بامرہ لمن العالمین . قل یا قوم فاتبعوا حدود الله الّتی فرضت فی البیان من لدن عزیز حکیم . قل انه لسلطان الرّسل و کتابه لامّ الکتاب ان اتم من العارفين. » (رساله تسییح و تهلیل، طبع طهران، ۱۲۹ ب، ص ۲۱۶)

جمال قدم حضرت اعلی را سلطان الرّسل و کتاب بیان را امّ الکتاب می‌خوانند و بر این موضوع گواهی داریم که زیارتنامه مبارکه الثناء الذی که حکم زیارت لقا را دارد و در مقامات متبرکّه علیا و مطاف کروبیان ملاً اعلی، روضه مبارکه، جمال ابهی و مقام مقدّس اعلی و ایام و لیالی منصوصه در کتاب زیارت می‌نمائیم تا آنجا که می‌فرماید: « و انک علی کُلّ شیء محیطا » از قلم حضرت بهاء‌الله در شأن حضرت اعلی نازل شده است و بعد از صعود حضرت بهاء‌الله، حضرت عبدالبهاء به نبیل زرندی فرمودند که از متون سایر الواح جمال قدم آیاتی را استخراج کند و ملحق به زیارتنامه قبلی نماید. آنچه نبیل اعظم بنظرش رسیده بود مورد تصویب حضرت عبدالبهاء قرار گرفت و الآن آن زیارتنامه در دست اهل بهاء است و به السن مختلفه مضمون بیان مبارک ترجمه شده است.

ما به این نکته واقفیم که در شریعت بابی آیاتی به اسم و صورت نماز نازل نشده مگر در صلوة میّت که آن نیز به همان کیفیتی که در کتاب بیان نازل شده است در مراسم اموات بهائیان اجراء می‌گردد و بر ما معلوم نیست که علت عدم نزول نماز در شریعت بابی به چه مناسبت بوده، در حالی که قبله را معلوم فرموده‌اند و آن را محلّ استقرار عرش من یظهره الله مشخص نموده‌اند و حضرت باب می‌فرمایند شأن من یظهره الله نزول آیات نیست، هر کس هرچه می‌خواهد حالا سؤال

کند .

در باب الثالث و العشر من الواحد الثالث در کتاب بیان فارسی نازل شده :

« لا يجوز السؤال عمّن يظهره الله الآ في الكتاب... ملخص این باب آنکه سؤال عمّن يظهره الله جائز نیست الا از آنچه لایق به او است زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است. حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظلّ او ظاهر. »

در لوح آقا محمد کریم تاجر شیرازی از بابی‌های مؤمن شده در مسجد وکیل شیراز می‌فرمایند :
« این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهر نیامده چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری، بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیّه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما یدقّه عقولهم ظاهر و مشرق شده تا آنکه کلّ فوق ملک و ملکوت مشی نمایند. » (کتاب اقتدارات، ص ۱۶۷)

در دیانت بهائی نمازهای سه گانه، کبیر- وسطی- صغیر و صلوة میّت را همه می‌دانیم و نیز نمازی دیگر به اسم صلوة الحاجات نازل شده که هر کس می‌خواهد تلاوت نماید باید با تشریفات خاصی عامل شود و در آن نماز آیات بیّنات ذیل را زیارت می‌کنیم :

« ای ربّ قدّسنی فی ذلك المقام عن الصّفات و جبروتها الّتی تكون حائلاً بینی و بین مشاهدة انوار الذّات ثم اسقنی یا الهی کأس البقاء من ایادی ذکر اسم ربّی الاعلی فی هذه الکرة الاخری و انک انت لذو فضل عظیم. » (کتاب امر و خلق، ج ۴، ص ۷۷)

در این مقام شایسته است که اشارتی به آثار منزله، از قلم حضرت عبدالبهاء در این باره بشود. وجود مبارک در لوحی به اعزاز ایادی امر الهی ملأ علی اکبر شهمیرزادی می‌فرماید :

« این است عقیده ثابتّه، راسخه و حقیقت معتقدات واضحّه، صریحه، این عبد و اهل ملکوت ابهی که جمال مبارک شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلی شمس حقیقت لامع از برج حقیقت یعنی آن نور حقیقت و مصباح احدیت در این زجاجه، رحمانی است و این مشکوة وحدانیت ساطع و لامع. الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزّجاجة کأنها کوب درّی یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیی و لو لم تمسسه نار نور علی نور و آن نور در حقیقت در وقت واحد و زمان واحد هم در این زجاجة فردانیت ساطع و هم در این مشکوة وحدانیت ظاهر و واضح و لامع ولی مشکوة مقتبس از زجاج، چه که نور در زجاجه، رحمانیت ساطع و از زجاج و هاج فائض بر مشکوة چون سراج. و مقام مبشری به این برهان محقق می‌گردد و این مشکوة شمس آفاق است و این زجاج نیر اعظم اشراق این مشکوة مصباح عالم بالا و این زجاج کوب ملأ اعلی. این است که با وجود وجودشان در زمان واحد و عصر واحد و تعدّد به حسب ظاهر باز حقیقت واحد بودند و کینونت واحده، جوهر تجرید بودند و ساذج تفرید. چون در نور نگری نور واحد بود که در زجاج و مشکوة هر دو ساطع و چون به هویت نگری تعدّد مشاهده می‌شود، زجاج و مشکوة بینی. و همچنین این زجاجه، رحمانیه و حقیقت شاخصه به درجهای لطیف و نورانی و شفاف و رحمانی که با نور حقیقت به قسمی تعاکس یافته که حقیقت واحده تحقق نموده و صرف توحید رخ گشوده یکاد زیتها یضیی و لو لم تمسسه نار. رقّ الزّجاج و رقّت الحمر، و تعاکسا قتشابه الامر، و کائما خمر و لا قدح، و

کاتما قدح و لا خمر. نورانیت سراج و لطافت زجاج دست بهم داده نور علی نور گشته. این است که می‌فرماید آیاکم ان تذکروا فی آیتین ای آیه اللّاهوت و آیه النَّاسوت. مادون این دو شمس حقیقت کلّ عباد له و کلّ بامرہ یعملون.» (کتاب امر و خلق، ج ۴، صص ۲۹۲-۲۹۵) در رساله، دور بهائی از قلم حضرت ولیّ امرالله نازل شده است، قوله تعالی:

«شکی نیست ادعای حضرت اعلیٰ مشعر بر اینکه دارای دو مقام بوده‌اند خود اعظم وجه امتیاز دور بهائی است. این ادعای صریح و قطعی حضرت باب کراراً مورد تصدیق حضرت بهاءالله واقع و الواح وصایای حضرت عبدالبهاء نیز بر آن گواه است و این ادعا خود دلیل دیگر بر امتیاز امر بهائی بوده، به مراتب بر قوه و قدرت معنویهای که به این کور مقدّس عنایت شده می‌افزاید.

در حقیقت عظمت حضرت باب نه فقط از آن لحاظ است که من عند الله به تبشیر چنین ظهور منیمی مبعوث گشته بلکه بیشتر از آن جهت است که با قدرت و اختیارات انبیای اولوالعزم ظاهر شده و عصای رسالت مستقله را به نحوی که در هیچیک از ظهورات قبل سابقه نداشته در ید اقتدار گرفته است.»

مسک الحتام عرایض این عبد که از نظر شنوندگان محترم ممکن است تا مقداری مفصل به نظر آید نص صریح الواح وصایای مبارکه، حضرت عبدالبهاء است که در آن رقی منشور و صحیفه نور تکلیف اهل بهاء و راکبین سفینه، حمرا در آگاهی و شناسائی مقام حضرت اعلیٰ ارواحنا لرشحات دمه الاظهر فداء و مقام مقدّس حضرت بهاءالله جلّ اسمہ الابهی را به این آیات باهرات و کلمات دریات معلوم و ثابت فرموده‌اند، قوله العزیز:

«اساس عقائد اهل بهاء روحی لهم الفداء حضرت ربّ اعلیٰ مظهر وحدانیت و فردانیت الهیه و مبشّر جمال قدم، حضرت جمال ابهی روحی لاحبائه الثابتین فداء مظهر کلیّه الهیه و مطلع حقیقت مقدّسه ربّانیه و ما دون کلّ عباد له و کلّ بامرہ یعملون.»

در همان الواح مقدّسه، وصایا حضرت عبدالبهاء مقام بیت العدل اعظم الهی را به این وصف توصیف می‌فرمایند:

«و بیت عدل عمومی که به انتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و سیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلیٰ روحی لهما الفداء است، آنچه قرار دهند من عند الله است.»

حضرت مولی الوری در وصیّنامه مبارکه که از لحاظی آخرین لوح عمومی و رنه، ملکوتی آن محیی عالم و منجی ام می‌توانیم بخوانیمش بیت العدل اعظم را که در امّ الکتاب شریعت بهائی معصوم و مصون از خطایش فرموده‌اند به دو قوه عظیمه که در حقیقت یک قوه واحد است در ظلّ حفظ و حمایت و توجّه و سیانت جمال اقدس ابهی و عصمت فائض از حضرت اعلیٰ ارواحنا لعظمتهم الفداء مؤید و مخصّص و ممتازش مشخص فرموده‌اند. در این دور مبارک عصمت را به دو صورت می‌شناسیم، اول عصمت ذاتی است که منحصرأ اختصاص به حقیقت ذات حضرت بهاءالله و حضرت اعلیٰ دارد و دوم عصمت موهوبی است که به اراده الله اختصاص به وجود مبارک حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله و بیت العدل اعظم الهی دارد و لا غیر. بنا بر آنچه عرض شد این

دو ظهور يك ظهور و این دو دین يك دین و این دو شریعت يك شریعت و آن دو وجود مقدس يك وجود واحد می‌باشند .

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند ظهور حضرت اعلی بمانند طلوع آفتاب است از برج حمل در کمال لطافت و رقت، و ظهور حضرت بهاء‌الله چون طلوع آفتاب است از برج اسد در کمال درخشش و اشد اشراق.

بنابر این هیچ فرد بهائی نمی‌تواند خدای نخواستہ آن دو ظهور مقدس و آن دو وجود مکرم را از یکدیگر منفک و جدا بشناسد .

در ماه آپریل سال ۱۹۵۲ که توفیق تشرّف به خاک پای مبارک مولای مهربان نصیب این عبد گردید در اوقات تشرّف غالباً لسان اطهر در احوال حضرت اعلی و صدمات وارده بر هیکل مبارک و حرم و والدہ مبارک ناطق بود . در یکی از آن ایام بعد از زیارت مقام اعلی هیکل مبارک مشی می‌فرمودند و ستون‌های حول مبارک تازه نصب شده بود . فرمودند : «ملاحظه کنید ستون‌ها هم مزین است و هم ملون . لونین خضراء و حمراء یکی رمز سیادت حضرت است و دیگری سرّ شهادت .» بعد فرمودند :

« جمیع مقامات در امر مبارک مزدوج است و دلیل بر دو ظهور، ظهور حضرت اعلی و ظهور جمال ابھی . دو مقام است، مقام اعلی و روضه مبارکه . دو قصر است، قصر بهجی و قصر مزرعه . دو باغ است، باغ فردوس و باغ رضوان . دو بیت است، بیت بغداد و بیت شیراز .» روبروی طبقاتی که در دست بنا است توقف فرموده و فرمودند :

« در همین جا صندلی مبارک گذاشته بود . حضرت عبدالبهاء جالس بودند ، چشم‌های مبارک را بستند و فرمودند : می‌بینم کشتی سلاطین عالم در اسکله حیفا لنگر انداخته و سلاطین عالم با سر و پای برهنه و گلدان‌های مرصع در دست به زیارت مقام اعلی می‌آیند . بعد هیکل مبارک فرمودند اول به زیارت روضه مبارکه در مرج عکا مشرف می‌شوند و بعد به مقام اعلی می‌آیند زیرا مقام اعلی در ظلّ روضه مبارکه است و با همان حال به بغداد می‌روند و بعد به ایران خواهند رفت . اولین شهری را که زیارت می‌کنند شیراز است زیرا بیت مبارک در آن شهر واقع است و بعد سایر اماکن امری . آن وقت زیارتشان تکمیل می‌شود .»

یادداشتها

چون در این مقاله به بعضی از آیات منزله از سماء مشیت حضرت ربّ اعلی و جمال اقدس ابهی و قرآن کریم برخورد می‌کنیم که همه به زبان عربی نازل شده و ممکن است دوستان عزیزی که این مقاله را مورد مطالعه قرار می‌دهند در درک مضامین آیات منزله تأملی داشته باشند لذا مضامین فارسی آنها تا آنجا که در مقدرت و توانائی این عبد بوده است در ذیل یادداشتها مرقوم گردیده است و به اغلب احتمال امکان دارد مضامین مذکوره خالی از زلت و لغزش و نارسانی نباشد. از دوستان عزیز رجا می‌شود هر کس از آن مضامین آنچه استنباط می‌نماید برای خود اصلاح کند.

۱- خداوندی که آسمان را بدون ستون برافراشت بطوری که می‌بینید و بعد بر عرش الهی مستقر گردید و آفتاب و ماه را مسخر فرمود، تمام این امور تا وقت معین جاری است. او تدبیر می‌کند (نیکو می‌اندیشد) امر را و تبیین می‌فرماید و توضیح می‌دهد آیات خودش را، شاید به لقای پروردگارتان یقین کنید.

۲- جاری می‌فرماید امر الهی را از آسمان به زمین و سپس بر می‌گرداند آن را به سوی آسمان در مدت یک روز که مقدار آن هزار سال است.

۳- توجه کنید ای اهل حقیقت که این آفتابی است که دور می‌زند در دو طور و این ماهی است که طالع می‌شود در دو عما و این ستارهای است که وارد می‌شود در دو آسمان و این کوهی است که با دو بال حرکت می‌کند و این دریائی است که دو زمین را مسخر کرده و هیچ چیز در عالم نیست جز اینکه به حکم دو نور باشد و مولای شما حق است و او است واقف و شاهد بر جمیع امور (کل شیء).

۴- بگو من دو نور هستم در دو راز و من دو شکل هستم در دو هیكل و من دو ذهن هستم در دو چراغ و با دو حرف صحبت می‌کنم و نمی‌گویم چیزی از دو نفس اول (شیخ احمد و سید کاظم) و نمی‌یام حرفی از سرطنتینجین* الا به وجود خودم که حق است و حامل دو اسم هستم از مولای خودم در عوالم لاهوت به اذن خدای خودم. پس تسبیح می‌کنند تسبیح‌کنندگان خداوند را و ستایش می‌کنند در ارض عما محمد را و حمد و ثنا می‌گویند در مقام این باب را به خداوند اکبر که این غلام عربی فصیح در تورات و انجیل و زبور و قرآن موجود است و این حقیقتی است که در امّ الکتاب مکتوب است.

۵- یا قرّة العین (حضرت باب)، مگذار که دستهای تو بر امر گشوده شود زیرا مردم مست هستند. قسم به خدای بزرگ که برای تو مقدر شده است که رجعت کنی بار دیگر بعد از این دوره و سرّ این راز بر تو معلوم خواهد شد، آن رازی که اگر به قدر یک سوراخ سوزن بر طور یون ظاهر شود از طلوع ذرّهای آن نور مهیمن حمراء در سینا می‌میرند به اذن خداوند حکیم.

۶- به درستی که خداوند برای بنده خود (باب) مقدر فرموده است رجعت او را بار دیگر. زود است که خواهی دید امرالله را با چشم تیزبین خودت و به حق شهادت خواهی داد.

۷- اگر پیراهن یوسف بهاء را از دست میسر علی اعلای او گرفتی، پس بر سرت بگذار زیرا در آن وقت بیناتر و بصیرتر خواهی شد و آگاه‌تر و خبیرتر یا مدرک‌تر.

۸- اگر شنیدی اسم کسی را که به نام قائم ظاهر شده و بخوای بدانی که فرق قائم و قیوم چیست، در سنه نه تمام نیکوئی‌ها را درک می‌کنی.

۹- در مکتب خانه، من یظهره الله منور فرمایند.

هو الابهی. بدان که خدائی نیست بغیر از خداوندی که عزیز و محبوب است و از آن او است هر آنچه در آسمان‌ها و زمین و فیما بین آنها است و اوست خداوند مهیمن قیوم، و بدرستی که این مکتوبی است از طرف خداوند مهیمن

* سرطنتینجین مربوط به اثری از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب سلام الله علیه است و مرحوم حاجی سید کاظم شرح و تفسیری بر آن نوشته و حضرت باب بر تفسیر سید مرحوم شرحی مرقوم فرموده‌اند که با محاسبه اعداد و حروف منتهی به اسم و ظهور مبارک می‌شود.

قیوم به سوی خداوند عزیز محبوب که بیان و آنچه در اوست هدیه‌ای از من است به حضور تو چون یقین دارم که نیست خدائی بغیر از تو، و به درستی که عالم امر و خلق به تو راجع است و احدی مالک چیزی نیست مگر به اراده و مشیت تو، و به درستی که من یظهره الله حجت تو است و با اذن و اجازه تو به او عرض می‌کنم و می‌گویم که اگر دور می‌انداختی آنچه را که در بیان است در آن وقتی که از پستان مادرت شیر می‌نوشیدی به اشارهای از دست خود، یقیناً در خور حمد و ستایش بودی با وجودی که شکی در آن نیست که صبر می‌کنی مدت ۱۹ سال تا جزا دهی آن کسی را که به آن موفق شده از فضل تو، و به درستی که تو صاحب فضل عظیم هستی و تویی کافی هر شیء بر هر شیء و کفایت نمی‌کند هیچ چیز از تو نه در آسمان‌ها و نه در زمین و نه مابین آنها، و تو هستی ضامن و دانا و تویی بر هر چیزی قادر و توانا.

۱۰- ولیکن ظهور کلمه او و آنچه که در او مقدر شده در میان بندگان خدا به مقادیری است که از طرف خداوند علیم و حکیم مقدر شده است و قرار دادیم او را حجاب وجه او و وجود او و به همین مناسبت ما قادر و توانا بودیم و به درستی که اگر تجلی می‌فرمود بر بندگان به آنچه که در او بود احدی قادر بر حمل آن نمی‌بود و فرار می‌کردند از آن جمیع آنهایی که در آسمان‌ها و زمین می‌باشند. پس نظر کن در آنچه نازل شده بر محمد رسول الله و به درستی که در حین نزول مقدر شده بود برای او از کتوز معانی به آن مقداری که سزاوار او بود از طرف خداوند مقتدر قدیر ولیکن مردم نفهمیدند جز آنچه در خور مراتب و مقامات آنها بود و چنین است که ما ظاهر کردیم از روی حکمت آن مقداری را که می‌توانستند حمل نمایند ولی وقتی که مردم به مرحله بلوغ رسیدند بر آنها تجلی فرمود در سنه شصت در وقتی که جمال قدم به اسم علی قبل نبیل (محمد) ظاهر شد.

۱۱- ای وفا، باید شکر کنی خدای خود را بر اینکه تأیید فرمود تو را بر عرفان امرش و مظهر امرش را به تو شناسانید... ولی باید بگوشی که به اهل وفا برسی و آن ایقان است به قلب و اقرار است به زبان به آنچه که خداوند به ذات اعلای خودش اشاره فرمود به اینکه من زنده هستم در افق ابهی. کسی که به این شهادت فائز شود به جمیع نیکوئی‌ها فائز شده است... و بگو قسم به خدا این نقطه اولی است که در قمیص اخری به اسم ابهی ظاهر شده و بعد در این افق مشاهده کن و ناظر باش که او است محیط بر کل شیء و او کسی است که در ملا اعلی به نبأ عظیم مذکور است و در ممالک بقا به جمال قدیم، و اقدام عارفین در عرش متزلزل است.

۱۲- پس بیان فرمود لسان پروردگار در هر چیزی به اینکه او در این افق که به حق ظاهر شده است زنده می‌باشد و در ملا اعلی و مداین اسماء به اسم بهی ابهی تسمیه گردیده و بعد از آن در بین ملا انشاء به این اسم ظاهر شده که از آن اسم ضجه کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند بلند شد مگر آنهایی که خداوند آنان را در پناه خود حفظ فرمود.

۱۳- شما و جمیع آنهایی که در آسمان‌ها و زمین هستند بدانید که ما همه موذن و مدعن و ناطق و ذاکر و قائل و منادی و صادق و متکلم و مبلغ هستیم و با اعلی الصوت فریاد می‌زنیم که او است رب اعلی و سدره منتهی و اوسع دریاها و ملکوت علی و جبروت عما و لاهوت بقا و روح بها و سر اعظم و کلمه اتم و مظهر قدم و هیکل اکرم و رمز منمن و رب الام و دریای متلاطم و موج و کلمه علیا و دره اولی و صحیفه مکنون و کتاب مخزون و جمال احدیه و مظهر هویت و مطلع صمدیه. اگر او نبود ما ظهر الوجود و ما عرف المقصود و ما برز جمال المصود. قسم به خدا به اسمش خلق شد آسمان و آنچه در آن است و زمین و آنچه روی آن است و به وجود او دریاها موج شد و انهار جاری گشت و اشجار مثمر گردید و به وجود او حقایق ادیان محقق شد و جمال رحمن ظاهر گشت. قسم به خدا اگر اوصاف او را الی آخر الذی لا آخر له وصف نمایم هرگز تسکین نخواهد یافت فؤاد من از شدت عطش ذکر او و صفات او چه رسد به نفس مقدس عزیز و جمیل او.

۱۴- ستایش می‌کنم کسی را که منزل آیات است برای مردمی که می‌فهمند. به درستی که نیست خدائی غیر از او و امر و خلق برای او است و همه او را عبادت می‌کنند و او تأیید و نصرت می‌کند هر کس را که بخواهد به قدرت و سلطنت خودش. و برای هر کسی که طالب باشد عنایت می‌کند آنچه سزاوار اوست به غیر از آنهایی که در این ایام

اسیر اوهام می‌باشند و شعور ندارند و می‌گویند ما به علی (حضرت باب) ایمان آوردیم ولی وقتی بار دیگر به اسم ابهائش آمد به او کافر شدیم. لعنت خدا بر آنها باد که به خدا کافر شدند. قسم به خدای مهیمن عزیز قیوم، و تو ای بنده بشنو آنچه تو را ندا می‌کند زبان ربّ علیّ اعلاّی تو از یمین عرش ابهی به اینکه نیست خدائی بغیر از من که عزیز و محبوبم.

۱۵- بگو یا قوم، آیا در خدا شکّی هست یا در بهای او، ردّ نکنید حقّ را به آنچه که در نزد شما است و از جمله مشرکین نباشید و یا از آنهائی که شرک آوردند یا از آنان که مشرک می‌باشند.

۱۶- این کتاب نقطه اولی است برای آنهائی که ایمان آوردند به خدای یگانه واحد عزیز دانا و در آن نیز خطاب می‌شود به نفوسی که در این امر متوقف شدند از اهل بیان، شاید متذکر شوند به بدایع کلمه الهی و برخیزند از فراس غفلت در این آیام مشرق منیر... بگو به درستی که جمال او به حقیقت جمال من بوده و نفس او نفس من و هرچه نازل کردیم ما در بیان، نازل شده است به امر محکم و بدیع او. از خدا بترسید و مجادله نکنید به کسی که شما را از وجودش اخبار کردیم و بشارت به ظهورش دادیم و گرفتیم عهد خودش را قبل از عهد خودم و جمیع اشیاء بر این شهادت می‌دهند اگر خیرمسر نباشید. قسم به خدا با یک نغمه از نغمات او بوجود آمد بار دیگر حقائق کلّ اشیاء و در وهله بعدی به نغمه او منجذب شد قلوب مقرّبین. مبادا به چیزی محبوب بشوید از کسی که لقای او عین لقای من است و فدا کرد وجود خودش را در راه من همان طوری که من فدا کردم خودم را در سبیل او برای حبّ جمال او که عزیز و عظیم است. بگو اگر او نبود حرف حاء و باء ترکیب نمی‌شد و قرار نمی‌گرفت هیکل باء بر او و خلق نمی‌شد آنچه که بوده و خواهد بود اگر شما از متفرّسین و هوشیارانید و اگر برای او نبود هرگز خودم را به دست مشرکین نمی‌دادم و معلق در هوا نمی‌نومدم. قسم به خدا که به اشتیاقم به او و شوق برای وجود او تحمل کردم آنچه را که انبیا و مرسلین حمل نمودند و قبول کردم تمام این بلاها را برای خودم که صدمهای به او نرسد و قلب لطیف و رقیق و الطف منبع او محزون نکردد.

۱۷- یا خدای من، تکبیر می‌گویم بر نقطه اولی که رمز یکتائی تو است و مطلع الوهیت تو و مظهر ربوبیت تو، آن کس که تفصیل فرمودی به او علم کن فیکون و ظاهر فرمودی دراری علم مکنونت را و راز اسم مخزون خود را و او را مبشّر به اسم کسی کردی که به اسم او جمع شد حرف کاف به رکن نون (کلمه کن) و به وجود او ظاهر فرمودی سلطنت و عظمت و قدرت خود را و نازل فرمودی آیات را و توضیح دادی و تفصیل فرمودی احکامات را و منتشر فرمودی آثار را و محقّق فرمودی کلمات را و برانگیختی قلوب اصفیاء خود را و با هم محشور فرمودی هر کس که در آسمان و زمین بود. و او آن کسی است که او را به اسم علیّ قبل نبیل (علی محمد) نامیدای در ملکوت اسماء خودت و به روح الرّوح در الواح قضای خودت و برانگیختی و مبعوث فرمودی او را در مقام وجود خودت و جمیع اسماء را به اسم او مرجوع فرمودی به امر و قدرت خودت و به وجود او جمیع اسماء و صفات منتهی شد و در سرابردهای عصمت و عوالم غیبت و مدائن تقدیس برای او اسمائی است و همچنین برای آنهائی که به او ایمان آوردند منقطعاً عن سواه به آیات او مؤمن شدند و آنان نفوسی بودند که در وحدانیت تو و در ظهور بعدت اعتراف نمودند، آن ظهور بعدی را که در الواح او و کتب او و صحف او و آنچه که از بدایع آیات و کلمات او در ظهور بعد او مذکور است و او را امر فرمودی که عهد نفس او را قبل از عهد نفس خودش بگیرد و بیان در ذکر و ثنای او و اثبات حقّ او و اظهار سلطنت او و اتقان امر او نازل شد. خوشا به حال کسی که به او روی آرد و عمل کند به آنچه که از طرف او امر شده است.

ای خدای عالمین و مقصود عارفین، حمد و ثنا تو را که موقّق فرمودی ما را به حبّ او و شناسائی او. رجا می‌کنم از مظاهر الوهیت و مطالع ربوبیت و مخازن وحی و مطالع الهام تو به اینکه ما را به خدمت و اطاعت او موقّق فرمائی و ما را قرار دهی از جمله ناصرین امر او و دور و بعید از اعدای او. به درستی که توئی مقتدر بر هر چیزی و خدائی نیست بغیر از تو که مقتدر و عزیز و مستعان است.

۱۸- ای خدا، مقدّس فرما من را در این مقام از جمیع صفات و قدرت آنها زیرا آنها بین من و مشاهده انوار ذات تو

حائل هستند و نیز ای خدای من، بنوشان مرا جام بقا از ایادی حضرت ربّ اعلی در این ظهور بعد او. توئی صاحب فضل عظیم.

مآخذ

- ۱- کتاب دساتیر.
- ۲- قرآن مجید.
- ۳- قیوم الاسماء.
- ۴- بیان فارسی.
- ۵- بیان عربی.
- ۶- کتاب بدیع.
- ۷- دلائل سبعة.
- ۸- ظهور الحقّ، جلد سوم.
- ۹- تاریخ نبیل زرنندی.
- ۱۰- مجموعه الواح احبای شیراز، خطی.
- ۱۱- مجموعه الواح مبارکه، خطّ آقا سید حسین کاتب.
- ۱۲- الواح وصایای مبارکه.
- ۱۳- تفسیرها.
- ۱۴- سورة الذکر.
- ۱۵- سوره هیکل.
- ۱۶- سورة الدمّ.
- ۱۷- امر و خلق، جلد چهارم.
- ۱۸- مجله پیام بهائی.
- ۱۹- کتاب قرن بدیع.
- ۲۰- مجموعه مناجاة.
- ۲۱- مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده.

کوششی در مورد
شناسائی آثار حضرت نقطه اولی^۱
بر اساس طبقه‌بندی

دکتر محمد افنان

حضرت نقطه اولی در باب شانزدهم از واحد سوم کتاب بیان چنین فرموده: «اذن داده شده که نظم بیان را هرکس به هر نحوی که شیرین تر می‌تواند دهد اگرچه بر هزار نوع ظاهر شود... بهترین نظم ها نظمی است که بر حدود ظاهریه شود... خلط آنها را خمسه نکرده. آیات در علو خود و مناجات در سمو خود و تفاسیر در مقعد عز خود و کلمات در افق قدس خود و کلمات فارسیه در امتناع ارتفاع خود» که اگرچه مقصد اصلی از این بیان، مقدمه‌ای در بشارت به ظهور من یظهره الله است^۱ مع ذلك متضمن امر به تدوین و فهرست نگاری بر آثار مبارکه است و این مطلب در موارد دیگری نیز در کتاب بیان آمده است.

چنانکه می‌دانیم نزول و صدور وحی از مظاهر ظهور تابع قوانین معموله و مدونه فکر انسانی نیست زیرا اصولاً فکر بشر بر اساس کیفیت استدلالی و منطقی آن مایل به طبقه‌بندی و ترکیب و ترتیب مقدمات و مقارنات و نتایج و بالاخره تدوین آراء فلسفی و عقلانی است. ولی وحی و الهام نازله از مظاهر حق، حالت و کیفیت اشراقی و الهی دارد که اگرچه منطقی متکی به اصول و نظامی مخصوص به خود است مع ذلك غیر مقید به علوم و معارف تجربی و نظری انسان است و اگرچه زبان و فرهنگ بشری را به عنوان وسیله بیان بکار برده و می‌برد، اساساً از فیضان روح قدسی سرچشمه می‌گیرد. اینست که در هنگام دقت و تمعن در آیات الهی در می‌یابیم که مطالب و نکات متعدده روحانی و عرفانی و وجدانی در جملاتی کوتاه و صفحاتی محدود گنجانیده شده و غالباً رعایت آداب و ترتیبی در آن دیده نمی‌شود. اما با دقت نظر متفکران، چه مایه دقائق و نکات بدیعه متنوعه از آنها استخراج می‌شود و چنانکه مشاهده شده سال ها و قرن ها بعد از صدور، همچنان صاحب نظران را الهام می‌بخشد و به مطالب و حقائق جدیده راه می‌گشاید. طبیعتاً چنین خصوصیتی سبب می‌شود که آثار وحی و الهام مقید به قوانین متداوله نگارش و انشاء کلام نباشد و مقدمه و بحث و نتیجه گیری بر اساس معمول را برنتابد و با آنکه انسجام و ارتباط مطالب

محفوظ مانده، قوالب قراردادی بحث و استدلال در آن ساحت متروک و بی‌حاصل شود. این خود یکی از عوامل تفاوت و امتیاز آثار الهی است و به همین سبب قلوب صافیه را می‌رباید و آنان را به اعجاز آیات متیقن می‌سازد، زیرا از مختصات کتاب تدوین بلکه کیفیت مخصوصه آن اعجاز است. اهل بصیرت و انصاف این تمایز را هر جا ببینند می‌شناسند. اینست که بسیاری از مؤمنین اولیه در هنگام ظهور حضرت نقطه همان لحن و بیان قرآن را به گوش جان شنیدند و در هنگام زیارت آثار جمال اقدس ابهی نیز همان شأن و جلوه آثار دور بیان را زیارت کردند.

با این مقدمه می‌توان دریافت که طبقه‌بندی آثار مبارکه تا چه حد دشوار است و اگر به مبالغه و اغراق تعبیر نشود تا چه پایه ممکن است به اصالت و جامعیت کلمات الهیه که در قالب الفاظ مخصوصه افراغ شده و هر کلمه از آن از فؤاد مظهر حق به اراده مطلق جا و مفهوم خاص را احراز کرده لطمه بزند. مشکلی که در طول تاریخ ادیان در گذشته بارها به شکل‌ها و کارها صورت گرفته و حقیقت تعالیم را از اوج خلاقیت و روحانیت خود به سطح توجیهات و نظرات بشری پائین آورده است و اگر قسمتی از این تعبیرات و تفاسیر که حاصل سعی و تقلای فکری گذشتگان است به عزّ قبول دو مظهر مقدّس الهی در این دور بدیع مزین نمی‌شد بیم آن بود که همه این کوشش‌ها که صرفاً برای تسهیل فهم و درک حقائق روحانی بوده عبث شناخته شود. اما بی‌گمان نیت خیر و آرزوی تعمیم برکات نازله در کلمات الهیه بوده که کوشش‌های اهل علم و در نتیجه بسیاری از آن تحقیقات و تفسیرات را به ثمر رسانده است و به تأیید حق و حقیقت ممتاز ساخته است. متأسفانه میزان نتایج زیان بخش و حسرت بار توجیهات بسیاری از کسان که به اسم علمای دین به طبقه‌بندی و ترتیب و تعریف و تفسیر و تفهیم کتب مقدّسه پرداختند بیش از آنان است که به خدمتی توفیق یافتند. علت این محرومی و ناکامی که خودپسندی و ادعای ما انزل الله بها من سلطان مدعیان انحصار علم و عرفان بود از بحث خارج است اما نتایج حسرت بار آن منحصر به انکار موعود در هر دور و ظهوری نیست و باید از اثر منفی این نوع تحقیقات در روح اکثریت جامعه انسانی و تنفر و گریز آنان از مبانی روحانی و الهی و بالاخره وزر و وبال اختلاف و تفرقه و تنافر ارباب ادیان نسبت به یکدیگر نیز یاد نمود.

مقصود از این مقدمه که منطق و احساسات در آن بهم پیوستند این نیست که یکباره هر گونه مطالعه و تحقیقی در این باره غیر لازم شمرده شود ولی باید به این دو نکته توجه داشت که اولاً هر کوششی در این باره صرفاً برای تهیه مقدمات آشنائی با آثار است و هرگز نباید بر اهمیت آن تأکید نابجا کرد بلکه همواره باید متذکر بود که اصل، کلام الهی است و هر گونه طبقه‌بندی و تقسیم و بحث و توضیح و بیان مطلب و تحشیه و تبویب و تقریر و تحریری که از افکار افراد نبغان کند فرع و مستظلّ در ظلّ آن. ثانیاً مطلبی که از همه جهات حائز اهمیتی خاص است ضرورت زیارت و مطالعه و فراگرفتن اصل آثار و انس با آن و اغتماس در آن بحر فیاض است و این مقصد شریف جز با تلاوت صبح و شام میسر نخواهد شد. لازم به توضیح نیست که لطائف لسان نزولی که مبتنی بر فرهنگ و ادبیات فارسی و عربی است فقط نصیب کسانی است که به این دو زبان آشنا هستند. اهل ایران که به شرافت انتساب به زادگاه این امر مبارک مفتخریم از نعمتی

برخورداریم که همه اهل عالم از آن بی‌نصیبند مگر آنکه زبان آثار مبارکه را فرا گیرند.

اما در مورد تقسیم بندی آثار حضرت نقطه، هیکل مبارک شخصاً اصول و موازینی تعیین فرموده و آن را به «شئون خمس» یا «انهار خمس» نامیده‌اند.^۲ علت تعیین عدد پنج گرچه در مورد شئون آثار صراحتاً در جایی ذکر نشده ولی احتمالاً بنا بر سابقه مذکور در آثار، اشاره به حرف هاء و کلمه باب است که به حساب ابجد ارزش عددی آنها پنج است و از حرف هاء مقصود اصطلاح هویت است.

شئون پنجگانه مزبور بر اساس کتاب بیان ذیلاً ذکر شده است. حضرت نقطه هر يك را با یکی از نعمای بهشت تطبیق فرموده‌اند. البته این تبیین و تطبیق حکایت از تأویل بشارات کتب مقدسه دارد.

آیات: «ماء غیر آسن رضوان»،^۳ «حجّت عظمی و بینة کبری که دلالت نمی‌کند الا

علی الله وحده»^۴ یعنی کلام الهی به لسان مظهر ظهور خطاب به عموم.

مناجات: «لین لم یتغیر طعمه»^۵ یعنی زبان توسّل و توجّه بندگان به آستان حقّ. از

اشارات کتاب بیان مستفاد می‌شود که مناجات مخصوص رسول الله است و در رجعت از لسان مظهر ظهور (حضرت نقطه) صادر شده است.

تفاسیر: «خمر حمر»، «خمر توحید»،^۶ متضمّن تفسیر و تأویل آیات قرآنی و احادیث

پیغمبر و ائمه.

صور علمیّه: «عسل مصقی»،^۸ متضمّن مباحث کلامی و فلسفی و دلائل مربوط به اصول

اعتقادات.

کلمات فارسیّه: «بعینه مثل شئون آیات است... و اگر کسی در کلمات فارسی به عین فؤاد نظر

کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده می‌نماید»^۹ و مجموعه خصوصیات شئون

مختلفه را می‌توان در آن ملاحظه نمود.

اگر برای درک دقائق مطلب مربوط به شئون خمس به بیان مراجعه کنیم^{۱۰} مطالب زیر مستفاد

می‌شود:

شئون مختلفه آثار چهار است که آیات و مناجات و تفاسیر و صور علمیّه اند و همه به زبان

عربی است که «افصح از کلّ السن است»^{۱۱} ولی نظر به تفضّل الهی، به کلمات فارسیّه شأن پنجم

اطلاق شده تا از سعه فضل و رحمت حقّ کسی از شناسائی مظهر ظهور محروم نماند. اینست که

تالی مقام آیات شمرده شده و در موارد مختلفه متضمّن مفاهیم شئون اربعه آیات است.^{۱۲} در بین

آثار حضرت نقطه خطب فراوان نیز موجود است و این اسم در موارد متعدّده بر قسمتی از کلمات

حضرتش اطلاق شده است. محققین گاهی آن را به عنوان صورتی از آثار، همراه مناجات‌ها

طبقه‌بندی کرده و گاهی از آن به عنوان صور علمیّه نام برده‌اند. نکته اینجاست که خطبه‌ها

شبهت زیادی به مناجات دارند با این تفاوت که مناجات معمولاً راز و نیاز بنده با مولای خویش

است ولی خطبه ذکر و ستایش مولی و محبوب به لسان حال بنده است و عموماً متضمّن تسبیح و

تحمید و تحمید ذات باری‌تعالی است که به لفظ و ضمیر غائب از او یاد می‌شود. شك نیست که در

مواردی که خطب صرفاً در توحید و تکبیر ذات الهی انشاء شده باشد وجوه اشتراك آن با مناجات بسیار است. اما در عین حال ممکن است به علت ذکر و بیان نکات کلامی و فلسفی در ضمن ذکر صفات و کمالات الهی نوعاً جزو صور علمیّه نیز منظور گردد زیرا شئون علمیّه آثار عموماً درباره مبادی اعتقادی و مبانی روحانی است.

خطب به اعتباری جزء جدائی ناپذیر آثار حضرت نقطه است زیرا عموم آثار، امّ از تفاسیر و رسالات و تواقیع همواره با خطبه‌ای آغاز می‌شوند.

نام بیان عنوان عامّ همه آثار حضرت نقطه است^{۱۳} و در قرآن نیز به آن اشاره و بشارت داده شده است.^{۱۴} این اصطلاح اگرچه بعد از نزول کتاب بیان رسماً بکار رفته و عنوان آثار شده مع ذلك در آثار اولیه نیز مکرر معمول بوده است.^{۱۵} ترتیب فوق که بر اساس هدایت حضرت نقطه، اولی و مقتبس از کتاب بیان است، بر مبنای کیفیت خطاب و نحوه بیان مطالب است. اما آثار مبارکه را می‌توان بر مبنای ضوابط دیگری نیز طبقبندی نمود که ذیلاً آمده است.

مختصات تألیف و ترتیب: آثار حضرت نقطه را از جهت شروع و ختم اثر و روش بسط و توضیح مطلب می‌توان بدین نوع معرفی نمود که عموماً هر اثر با خطبه‌ای در ستایش ذات الهی و مظهر ظهورش آغاز می‌شود و پس از طرح و توجیه و تفصیل موضوع اکثراً به آیه یا آیاتی در ذکر خدا به پایان می‌رسد. در آثار مبارکه مخصوصاً آثار اولیه، آیه پایان اثر غالباً به صورت «سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين»^{۱۶} می‌باشد.

آثار مبارک عموماً مشحون به شواهد قرآنی و احادیث است که گاهی با ارائه مدرک سلسله روات و مأخذ صریح نقل شده (تفسیر سوره کوثر) و گاهی ضمن اشاره کلی به مأخذ، به متن آیه و حدیث استشهاد شده (اکثر تفاسیر و شئون علمیّه) و بالاخره گاهی با آیات نازل عجین گشته و در ضمن بیانات حضرتش مجدّد نازل گردیده است (تفسیر احسن القصص). افتتاح کلام در آثار حضرت نقطه، اولی بسیار متنوّع است. چنانکه می‌دانیم در اسلام عموماً «بسم الله الرحمن الرحيم» و بعضاً «هو» و یا ترکیباتی از آن همراه با اسامی جلاله معمول بوده ولی در امر بدیع، در اکثر آثار اوائل «بسم الله الرحمن الرحيم» و در آثار نازله، بعد از کتاب بیان غالباً «بسم الله الامنع الاقدس» معمول شده است. با اینهمه عناوین متنوّع و فراوان دیگری نیز موجود است که استقصای آن از بحث فعلی خارج می‌باشد. شروع آثار یا مطلع اثر اکثراً با کلماتی مانند «الحمد لله الذی»، «سبحان الذی»، «سبحانك اللهم» آغاز می‌شود که حاکی از شأن خطبه یا مناجات می‌باشد.

عناوین آثار متناسب شأن مربوطه بعضاً تفسیر، شرح، مناجات، خطبه، رساله یا سوره می‌باشد. اما آنچه خطاب به افراد است عموماً به نام تواقیع معروف است. اصطلاح توقیع اساساً به مفهوم توشیح و تأیید احکام و اوامر شاهانه به وسیله آراستن آن به مهر و امضای پادشاه است و در دوره اخیر شیعه، پس از ارتحال امام یازدهم، به آثار منسوب به حجت غائب عنوان توقیع اطلاق می‌شده است. در این مقام اصالت آن مکتوبات مورد بحث نیست. اما این کلمه که در بین جامعه شیعه حکایت از ابلاغت امام می‌نموده برای اهل ایمان قرینه مناسبی بوده تا من غیر

مستقیم قائمیت و مرجعیت حضرت نقطه را اظهار و تثبیت نمایند و اعتقاد و ایمان خود را اظهار دارند. با اینهمه باید توجه داشت که حضرت نقطه شخصاً این عنوان را به هیچ یک از آثار خود اطلاق نفرموده‌اند.

آثار حضرت نقطه اکثراً به زبان عربی و استثنائاً به زبان فارسی است. اهم آثار فارسی بیان، دلائل سبعة، بعضی توقیعات خصوصی علی الخصوص خطاب به عائله، مبارک، رساله، عدلیه و آثار معدوده دیگر است.

در آثار مبارکه از زبان عربی به علت بسط و وسعت آن تجلیل شده است.^{۱۷} و یکی از علل نزول وحی به آن زبان احتمالاً همین قابلیت روحانی آن است که تا حد زیادی مدیون ظهور اسلام است. اهمیت زبان عربی را در حوزه اسلامی آن نباید فراموش کرد و به همین جهت نیز عنوان «لغت جنت» به آن اطلاق شده است.^{۱۸} و مظهر ظهور که در مرحله اولی مخاطبین کلام مبارکش اهل ایمان از ملت اسلام بودند ضرورتاً به زبان آنان تکلم فرموده است.

محتوی و مطلب آثار: بررسی مطالب آثار شامل دو بحث است. نخست کیفیت ترکیب الفاظ و جملات و روشی که برای اظهار مطلب و القاء کلمه برگزیده شده و این موضوع اگرچه با شئون آثار که قبلاً ذکر شد رابطه، مستقیم دارد با اینهمه در مفهوم کلی‌تر ممکن است به یکی از صور زیر باشد.

متون آثار گاهی کلام الهی است، گاهی گفتار مظهر ظهور است، و گاهی مطلبی است که بصورت نقل حقیقت اظهار شده و توجه مطلقاً معطوف به مطلب گشته و از گوینده منصرف است. در چنین موردی معمولاً شواهد و نقل اقوال از دیگران سهمی بسزا دارد. در آثار حضرت نقطه چنانکه قبلاً اشاره شد شواهد قرآنی و احادیث فراوان است. با اینهمه گاه‌بگاه شواهدی از امثال و اشعار شعرای عرب و ایران نیز می‌توان یافت. از قلم حضرت نقطه گاهی نیز اشعاری در استقبال دیگران صادر شده است.^{۱۹} با اینهمه باید توجه داشت که تعداد این نمونه‌ها معدود است.

مطلب دوم راجع به مباحث و مواضعی است که در آثار مبارک وارد شده. جهان‌بینی ادیان علی الخصوص در امر بدیع بابی و بهائی شامل دامنه وسیعی از مسائل فلسفه وجود، فلسفه حیات انسان، مسائل اخلاق و ملکات اخلاقی و سلوک روحانی، مسائل مربوط به آداب و وظائف شخصی، فردی و جمعی و بالاخره مباحث نظام اجتماعی است که علی الخصوص بحث اخیر در ادیان که جنبه الهی و فوق بشری دارد همواره با بشارات و اشارات در خصوص آتیه پیوندی ناگسستنی دارد. مشکل بتوان آثار حضرت نقطه را مستقلاً بر مبنای این مباحث طبق‌بندی نمود زیرا در موارد مختلف و متون مختلف هر یک از این مطالب از دیدگاهی مخصوص مطرح شده است. شاید بتوان به اعتباری کتاب مستطاب بیان، مخصوصاً بیان فارسی را مجموعه نسبتاً کاملی از همه این مباحث دانست. لذا عجب نیست که از آن به ام‌الکتاب یاد شده است. قیوم الاسماء نیز با کتاب بیان خصوصیات مشترک زیادی دارد و آن را می‌توان بیانی قبل از کتاب بیان بشمار آورد.

نکته دیگری که راجع به مطالب آثار حضرت نقطه می‌توان اشاره کرد کیفیت صراحت یا تلویح در بیان مطالب است و این موضوع با زمان نزول و مخاطبان آثار بستگی فراوان دارد. در بسیاری

موارد نظر به عدم استعداد و آمادگی مخاطبان، مطالب به اسلوب اعتقادات مخاطب است و فقط اهل اصطلاح و آشنایان به کلام مبارک می‌توانستند پیام مندرج در آن را دریابند. شاهد این مورد آثار دوره اولیه است که در آن، محور مطالب تجلیل آل الله در دور اسلام است. قیوم الاسماء در نظر اهل احتجاب منحصرأ درباره حجت موعود و آداب و اصول عقائد و فرائض اسلامی است. اما برای اهل یقین مانند ملاحسین استعارات و اشاراتش اگرچه حجاب و پرده چشم و دل محتجبان است اما صریحاً از آنها مقام باب الله و ذکرالله مستفاد می‌شود. اندراج و انطواء آیات قرآنی در آیات قیوم الاسماء و اطلاق لفظ قرآن به آن سفر جلیل همه حاکی از حقیقت مستقل ظهور است که در ورای ظاهر قرآنی آن نهفته می‌باشد.

در دوره اولیه سوق مطالب آثار عموماً، به ظاهر درباره پیغمبر اکرم و خاندان مکرم اوست. اما پس از صدور کتاب بیان و تبیین صریح معانی رجعت و قیامت یکباره عطف مطلب به نقطه بیان و من یظهره الله متوجه می‌شود.

مخاطبان و زمان نزول: تعیین و طبقبندی آثار بر حسب زمان نزول و مخاطب، از آن جهت که ما را به عوامل تاریخی مربوط به اثر و در نتیجه درک و فهم بهتری از آثار هدایت می‌نماید حائز اهمیت است. آثار مبارکه را از این جهت می‌توان به دو دسته تقسیم کرد.

اول - آثاری که نزول آن در عالم غیب الهی یعنی فؤاد مظهر ظهور مقدر بوده و اساس امرالله در آن بنیاد شده است مانند قیوم الاسماء، کتاب بیان، کتاب الروح، تفسیر سوره بقره و خطابات به سلطان ایران و عثمانی و حاجی میرزا آغاسی و عدمای از رجال و علماء که بعضی برای تأسیس امر و شریعت است و بعضی برای ابلاغ کلمه و اتمام حجت می‌باشد.

دوم - آثاری که در جواب طالبان نازل گردیده و اگرچه طیب الهی هر آنچه لازم بوده اظهار فرموده، مع ذلك متضمن جواب تقاضاهای سائل نیز بوده است. از آثار عمومی در ذیل این گروه تفاسیر کوثر، والعصر و رساله نبوت خاصه را به عنوان نمونه می‌توان نام برد. از آثار خصوصی، تعداد فراوان جوابهای نازله برای افراد مختلف از مؤمنان و غیرمؤمنان است که انواع مطالب کلامی، فلسفی، روحانی، شرعی، اخلاقی و شخصی در آنها تبیین شده و در بسیاری موارد به لحن مناجات نازل گشته است و جواب را نیز متضمن می‌باشد. متون آثار بعضاً در متن یا خاتمه تاریخ دارند و یا ذکر محل نزول در آنها آمده است. حضرت نقطه شخصاً فهرستهای بر آثار مبارکه مرقوم فرموده‌اند. این فهرستها منحصر به دوره شیراز است و تا بحال فهرستی درباره ادوار بعد از شیراز زیارت نشده است.

یادداشتها

۱- بشارت به امر حضرت بهاءالله در همین باب در آیه «طوبی لمن ینظر الی نظم بهاءالله و یشکر ربّه...» آمده است.

۲- واحد سوم، ابواب ۱۶ و ۱۷، کتاب بیان فارسی.

۳- واحد دوم، باب ۱۵، کتاب بیان فارسی، سوره محمد (۴۷)، آیه ۱۵، قرآن.

۴- واحد ششم، باب ۱، کتاب بیان فارسی.

- ۵- واحد دوم، باب ۱۵، کتاب بیان فارسی، سوره محمد (۴۷)، آیه ۱۵، قرآن.
- ۶- واحد سوم، باب ۱۶، کتاب بیان فارسی. از مطلب مذکور در کتاب بیان در این خصوص می‌توان استنباط کرد که صدور و تقریر مناجات، خاص مظاهر الهی است و اهل ایمان باید به تلاوت آن کسب فیض کنند. تعدد و تنوع مناجات و زیارات در آثار حضرت نقطه اولی مؤید این نظر است.
- ۷- واحد دوم، باب ۱۵، کتاب بیان فارسی، سوره محمد (۴۷)، آیه ۱۵، قرآن.
- ۸- واحد دوم، باب ۱۵، کتاب بیان فارسی، سوره محمد (۴۷)، آیه ۱۵، قرآن.
- ۹- واحد دوم، باب ۱۵، کتاب بیان فارسی.
- ۱۰- واحد دوم، ابواب ۱۴ و ۱۵، و واحد سوم، ابواب ۱۶ و ۱۷، واحد چهارم، باب ۱۰، واحد ششم، باب ۱، واحد نهم، باب ۲، کتاب بیان فارسی.
- ۱۱- واحد دوم، باب ۱۴، کتاب بیان فارسی.
- ۱۲- «کتاب الاسماء» که گاهی به «اسماء الله چهار شأن» نیز نامیده شده فقط متضمن چهار شأن از شئون آثار یعنی بدون کلمات فارسیه است. ولی «پنج شأن» همه شئون را دارد.
- ۱۳- واحد سوم، باب ۱۷، واحد ششم، باب ۱، کتاب بیان فارسی.
- ۱۴- سورة الرحمن (۵۵)، آیه ۴، سورة القيامة (۷۵)، آیه ۱۰۹. دقت در آیات فوق نکته‌ای را بخاطر می‌آورد که حائز اهمیت است. در سورة الرحمن (الرحمن. علم القرآن. خلق الانسان. علمه البيان). لفظ بیان مرادف و بعد از قرآن ذکر شده است. اگر این دو لفظ (قرآن و بیان) صرفاً به مفهوم مصدری منظور گردد نوعی تناقض منطقی در مطلب بوجود می‌آید زیرا تعلیم قرآن قبل از خلق انسان آمده و این خلاف نظام فکری و نظم کلام الهی است و اگر قرآن به مفهوم اسم خاص بر کتاب الهی گرفته شود بیان را نیز می‌توان به همین مفهوم دانست و اسم کتاب تنزیل در دوره بعد شمرده. علی‌الخصوص که ترتیب مطلب در این صورت ظرافت و اصالت مخصوصی خواهد داشت چه که حاکی است که خداوند رحمن قرآن را تعلیم فرمود و وسیله هدایت قرار داد و به آن، خلق صفات انسانی فرمود و دیگر بار بیان را تعلیم فرمود تا تجدید هدایت فرماید. آیات بعدی سوره مزبور کلاً حکایت از تجدید آیام و رستاخیز روحانی دارد.
- در مورد سورة القيامة نیز همین نکته حائز اهمیت است. سوره مزبور کلاً درباره قیامت معهود است. حق تعالی رسول مکرّم خود را از بیان حقیقت معانی و مطالب کتاب درباره قیامت بر حذر می‌دارد: «لا تحرك به لسانك لتعجل به.» (آیه ۱۷). و سپس صدور و نزول آیات مربوط به آن را وعده می‌فرماید و آن را قرآن می‌نامد: «انّ علينا جمعه و قرآنه. فاذا قرآنه فاتبع قرآنه.» (آیه ۱۸). و بالاخره بیان حقیقت آن را وعده می‌دهد: «ثمّ انّ علينا بيانه.» (آیه ۱۹). این نکته که مفاهیم اشارات و بشارات قرآنی درباره قیامت بعداً بیان خواهد شد به منطوق این آیه، مصرّح در قرآن بوده و بر عهده خداوند رحمن است و چنانکه ملاحظه می‌شود در کتاب مستطاب بیان تحقّق یافته است. حدیثی از امام صادق نیز در دست است که فرموده: «البيان اسم الاعظم الذي علم به كل شيء.» (تفسیر صافی، ذیل سورة الرحمن).
- ۱۵- در آثار اوایل ظهور، اصطلاح «بیان» برای معرفت و شناسائی توحید وضع شده. همچنان که «معانی» برای عرفان مقام رسول الله و «ابواب» برای رتبه علی امیرالمؤمنین و «امامت» برای معرفت مراتب ائمه بکار رفته است (رجوع کنید به صحیفه عدلیه) و اهل بیان که در آثار اولیه مکرّر نازل شده ناظر به اهل ایمان حقیقی و اشاره به مؤمنین اولیه ظهور بدیع است. شواهد زیر به فهم مطلب کمک می‌نماید. در خطبه تفسیر بقره است: «فایاکم ایاکم یا اهل البیان اذا نشرت الاشارة من شمس البهاء و دلت الدلالة من امضاء القضاء الخ.» و در ذیل آیه دوم سوره بقره می‌فرماید: «و للفقوی درجات: لاهل الحقیقة و البیان الاعراض عن السبحات و محو الموهومات و هتك الاستار الخ.» و در صحیفه بین الحرمین ذیل باب پنجم درباره روش سلوک و عرفان: «قد شهد الله لاهل البیان بما لا یشهد لاحد سواهم اذ ما سوی اهل تلك اللجة لا ذکر لهم عند ربك فی مطلع الظهور... و الا انّ كلمة اهل تلك اللجة لاعظم عن

الوصف و البیان و اجلی عن الاشارة و التبیان. و بالآخره در قیوم الاسماء در سورة الطیر (۸۶) « ما علی الناس علم الکلام من بعد البیان فانّ لكلّ شیء نبأ فی امّ الكتاب قد کان حول النار مستوراً » که می‌تواند اشارهای به اسم کتاب بیان و بشارتی به تجدید اساس معارف دینی بشمار آید.

۱۶- در تفسیر ابوالفتح رازی نقل از راوی از امیرالمؤمنین علی آمده که « هر که خواهد که به مکیال تمام مزد بستاند باید که آخر کلام او که از مجلس برخیزد این باشد که بگوید: " و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین. " » (در تفسیر آیه آخر سورة الصافات، جلد هشتم، صفحه ۳۳۰، تصحیح مهدی الهی قمشهای، طهران، چاپخانه علمی، ۱۳۲۵ شمسی).

۱۷- واحد دوّم، باب ۱۴، کتاب بیان فارسی.

۱۸- « در جبلی ساکن گشته که يك کلمه لغت جنت که لسان عربی است نمی‌توانند اهل آن تکلم نمایند. » (واحد هفتم، باب ۶، کتاب بیان فارسی). بیان مبارک زیر مفهوم لغت جنت را که مقصود از زبان اهل جنت یعنی زبان دین اسلام را روشن می‌سازد در باب ۱۶ از واحد دوّم آمده است: « آنچه امروز لذت متصور است در این جنت (ظهور حضرت نقطه) است و از جنت قبل کلّ لذت قطع شده چنانچه حین ظهور رسول الله صلی الله علیه و آله کلّ لذت از جنت انجیلیّه قطع شد زیرا که کلّ جنت در توحید خدا و عرفان و رضای او و طاعت مظاهر امر اوست. »

۱۹- در تفسیر سوره کوثر در بیان معنی حرف « لام » از کلمه الابر آمده: « من اللّام لم الذاتیات فی قصبات اجمة اللّاهوت الّتی غنت فی کلّ شیء بما صاح دیک البهاء علی قبة الزّمان حین الذی کان طالع الدّهر بسرطان العرش رنت و استرنت و قالت: »

بالشمس ما شرق المشية ثمّ المع
کانه هو شمس قد اضاء و اطلع
ینزل منه آیات العماء السّاطع
هذا هو العرش الممتنع الارتفاع
تفرّد فیها اطيّار الطور ثمّ يتمتع

عرجت الی العلی المتطالع
الی جوّ عماء ما دفّ فیهِ طیر الاوسع
من دون ان یکون له مدیر فی السّماء الامنع
کانّ ظهورات الرّحمن نزل فی الجنان الاربیع
هذا هو الاسم العظیم الاقطع

این اثر در حدود ۲۰ بیت است و رعایت قواعد عروضی در آن منظور نظر مبارک قرار نگرفته است. این اثر در استقبال قطعه معروف ابوعلی سینا

ورقاء ذات تعزّز و تمنّع
فهی الّتی سفرت و لم تتبرقع

هبطت الیک من المحلّ الارتفاع
محبوبة عن مقلّة کلّ عارف

که درباره روح انسانی است صادر شده و چنانکه از فحوای آن مشهود است درباره مشیّت اولیّه و تجلیات آن است.

مقدمه‌های در باره سبک و سیاق آثار مبارکه حضرت ربّ اعلی روح ما سواه فداه

دکتر وحید بهمدی

در این برهه از تاریخ امر بهائی شرح و تفصیل موضوع سبک و سیاق آثار حضرت ربّ اعلی امکان‌پذیر نمی‌باشد، زیرا آثار مبارکه، آن حضرت هنوز از نسخه‌های صحیح و موثق جمع‌آوری کامل نشده، علاوه بر اینکه بحث و تحقیق در آثار بیان هنوز مراحل مقدماتی می‌پیماید و بسیار محدود می‌باشد.^۱ گذشته از این، امر مبارک بیان از هر لحاظ بدیع و بی‌سابقه بوده و در نتیجه انقلابی در همه جنبه‌های روحانی و مذهبی و اجتماعی و ادبی ایران بوجود آورد. در رابطه با موضوع این مقاله باید گفت انقلابی که در سبک و سیاق بیان به دو زبان عربی و فارسی ایجاد شد از لحظه اول ظهور جلوه نمود و معلوم بود که آثار این ظهور با هیچ سبک و سیاق ادبی یا مذهبی که در گذشته معمول و معلوم بوده هماهنگی ندارد.

این واقعیت کار بحث و تحقیق در سبک و سیاق آثار حضرت ربّ اعلی را بر پایه قاعده‌های سبک‌شناسی معروف و متداول غیر ممکن می‌سازد. مقصود این است که با قاعده‌های قدیم سبک‌شناسی و تعریفات و تفصیلاتی که برای آن گذاشته و معین شده نمی‌توان سبک بدیع و بی‌سابقه حضرت ربّ اعلی را تجزیه و تحلیل و در باره آن بحث نمود زیرا قاعده قدیم را می‌توان بر سبک قدیم تطبیق کرد و به نتیجه‌های ادبی رسید ولیکن چون سبک بدیع و بی‌سابقه باشد به قاعده بدیع و جدید سبک‌شناسی نیازمند هستیم تا بتوانیم در مورد مشخصات سبکی نوین بحث و تحقیق نمائیم. و از آنجائی که چنین قاعده‌هایی هنوز بوجود نیامده، بحث و تحقیق واقعی و صحیح در سبک و سیاق آثار حضرت ربّ اعلی کاری است که به آینده موکول می‌باشد. یعنی آن زمان که آثار مقدسه این دور اعظم بهائی خود قواعد و اصول ادبی بدیعی بوجود آورد همچنان که در دوره اسلام پس از نزول قرآن وقوع یافت.

اما از آنجائی که برای رسیدن به هدفی باید قدم اول برداشته شود، برای بحث و تحقیق مقدماتی و ابتدائی در باره سبک و سیاق آثار حضرت ربّ اعلی ناچار هستیم در این مرحله از تاریخ از اصطلاحات سبک‌شناسی گذشتگان استفاده کنیم، ولیکن به روش استنتاجی و نه روش تطبیقی. یعنی اصطلاحاتی را بکار می‌بریم و وسیله تعبیر از مطلب مورد بحث قرار می‌دهیم که در سابق

موجود بوده، اما مدلول آن اصطلاح و ارزشیابی‌های ادبی را از خود آثار مبارکه استخراج و استنتاج می‌کنیم. به عبارت دیگر در این بحث سبک‌شناسی، آثار مبارکه اصل است و وجوه سبک و سیاق کلام از آن منشعب می‌شود، و نه برعکس آن.

«سبک» اصطلاحی است که بر طرز و روش گفتار و نوشتار اطلاق می‌شود که از الفاظ و عبارات با جمله بندی‌های گوناگون تألیف شده باشد. در آثار حضرت ربّ اعلیٰ اصطلاح «شان» یا «نهج» برای سبک بکار برده شده.

در اینجا باید به نکته مهمی اشاره شود و آن این است که در مبحث سبک آثار حضرت ربّ اعلیٰ که جستجو در شیوه و روش تعبیر از معانی است، بحث در باره قالبی است که قلبی در آن نهفته می‌باشد. آن قلب معارف بدیع الهی است که در قالب الفاظ و حروف و کلمات و اشارات و عبارات و رموز، خود را به اهل عالم جلوه فرموده تا از ظاهر به باطن پی بریم و به محبوب فؤاد برسیم. و از آنجائی که سبک و سیاق کلام تابع معانی است، و معانی به وسیله سبک و سیاق‌های مختلف بیان وجود فعلی پیدا می‌کند، هرچه قالب لطیف‌تر و متعالی‌تر باشد معنی کامل‌تر و زیباتر و مؤثرتر جلوه می‌کند. چون آثار حضرت ربّ اعلیٰ را زیارت می‌کنیم ارتباطی لاینفصل بین مبنی و معنی ملاحظه می‌نمائیم. هر دو چنان بهم پیوسته شده‌اند که محال است بتوان یکی را بدون دیگری دید، بلکه هر دو یک کل کامل و متکامل را تشکیل می‌دهند.

اصطلاح بیان

کلمه «بیان» به عنوان یک اصطلاح بابی در آثار مبارکه‌ای که از دوره ماکو به بعد نازل گردیده دیده می‌شود. در باب دهم از واحد دوم کتاب الأسماء، حضرت ربّ اعلیٰ سه مدلول برای اصطلاح «بیان» ذکر می‌فرمایند بقوله: «أنتی قد نظمتُ البیان علی شأن حین ما یسمعون آیات اللّٰه من عنده فاذا کلّ یسجدون و لا یتحاججون به و لا یجادلون و لا یخظرون بأنفسهم دون امره و کلّ من اعلیٰ البیان و ادناه بین یدیه لیحضرون ثمّ لیسجدون یقولون هذا ما وعدنا اللّٰه ثمّ ذات حروف السّبع فی البیان لا ریب فیہ تنزیل من ربّ العالمین». مضمون این بیان مبارک این است که می‌فرمایند: من بیان را بطوری تنظیم نمودم تا وقتی که آیات اللّٰه را از نزد حق بشنوند آنگاه همه سجده نمایند و محاججه و مجادله نکنند و چیزی بجز امر او در نفس ایشان خطور نکند و همه، چه از اعلای بیان و چه از ادنای آن نزد او (من یظهره اللّٰه) حاضر شوند و سپس سجده کنند و بگویند این است آنچه خداوند و بعد از او ذات حروف سبعة (علی محمد) در بیان ما را به آن وعده فرموده‌اند، شکی نیست که از سوی خداوند عالمیان نازل گشته، انتهى.

واضح است که کلمه بیان در این آیات مبارکه با سه معنی مختلف بکار برده شده: اولی (نظمتُ البیان) امر مبارک است بطور عامّ و شامل. دومی (اعلیٰ البیان و ادناه) اهل بیان است. سومی (هذا ما وعدنا اللّٰه فی البیان) آثار نازله، از قلم مبارک آن حضرت است و تنها کتاب بیان فارسی یا عربی نیست زیرا در آثار دیگری بجز آن دو کتاب مستطاب وعده ظهور من یظهره اللّٰه را داده‌اند. البتّه اینها مدلولات عامّ اصطلاحی است، اما اگر اصطلاح بیان به عنوان اسم خاصّ

بکار برده شود آنگاه مقصود کتاب بیان است.

در قرآن لغت «بیان» سه مرتبه ذکر شده است.^۲ در سوره آل عمران و سوره رحمن، بیان به معنی کلام و گفتار می‌باشد و ظاهر آن دو آیه دلالتی غیر از این ندارد. اما در سوره القیامة که در باره روز بعث و علائم روز آخر است، کلمه بیان در رابطه با کشف و توضیح معانی قرآن ذکر شده چنانچه می‌فرماید: «انّ علینا جمعه و قرآنه، فاذا قرأناه فاتبع قرآنه، ثمّ انّ علینا بیان»^۳ که ترجمه آن چنین می‌باشد: جمع و تلاوت قرآن بر ما است، پس چون آن را خواندیم (بر تو ای محمد) تو نیز خواندن آن را پیروی کن، سپس بر ما است بیان آن (قرآن)، انتهى.

معنی ظاهری این سه آیه این است که خداوند در دوره اسلام قرآن را بر حضرت محمد نازل می‌فرماید. و بعد از نزول قرآن، خداوند نیز بیان آن را، یعنی توضیح و تبیین حقایق آن را، به عهده خود خواهد گرفت، زیرا لغت «بیان» در زبان عربی به معنی توضیح و آشکار کردن است و نقیض آن اخفاء و اغماض می‌باشد. بنا بر این حقّ متعال که منزل قرآن است صریحاً به رسول خود دستور فرموده که قرآن را همانطور که نازل شده به مردم برسان بدون اینکه حقایق مکنونه آن را کشف و آشکار کنی، چه که این وظیفه ما است که پس از انتهای نزول قرآن، بیان آن را نازل خواهیم کرد. چنانچه ملاحظه می‌شود حرف «ثمّ» در اول آیه نوزدهم ذکر شده است. در زبان عربی «ثمّ» حرف عطف است که به دو معنی مشارکت و تعقیب دلالت می‌کند. مثلاً گفته می‌شود: «جاء الحسن ثمّ الحسین». معنی این جمله این است که حسن و حسین در فعل آمدن هر دو شریکند، ولیکن در اول حسن آمد بدون حسین، و پس از انتهای آمدن حسن، آمدن حسین شروع شد. این ترتیب برای آمدن آن دو شخص با حرف «ثمّ» توضیح داده و معین شده. بنا بر این، در آیه نوزدهم سوره القیامة که ذکر «قرآن» در اول شد و بعد «بیان»، و بین هر دو، حرف «ثمّ» فاصل می‌باشد باید در بین قرآن و بیان قرآن مشارکت و تعقیب وجود داشته باشد. پس معنی آیه این خواهد بود که خداوند نازل می‌فرماید قرآن و بیان را، و لذا از لحاظ نزول از سوی خداوند هر دو شریکند، ولیکن بیان قرآن بعد از انتهای نزول آن خواهد بود.

از آنچه ذکر شد به این نتیجه می‌رسیم که خداوند که قرآن را نازل فرمود و وعده آوردن بیان آن را داده است، به قرینه سوره‌ای که در آن این مطلب ذکر شده، این کار باید در روز قیامت واقع شود، بلکه از جمله علائم آن یوم می‌باشد. البتّه معلوم است که تا ظهور حضرت ربّ اعلیٰ هیچ وقت کسی ادّعا نکرده است که خداوند بیان قرآن را نازل کرده باشد. علاوه بر این، وقایع تاریخی و نصّ خود آیه شاهد و مدلّ است بر اینکه این وعده الهی در دوره اسلامی تحقّق نیافته، و بنا به شهادت و عقیده عموم مسلمانان با رحلت حضرت پیغمبر از این عالم وحی قطع شد و چنین باقی می‌ماند تا روز قیامت که مطلع وحی انبیا و مرسلین و مشرق الهام ائمه و اصفیا که خود منزل قرآن است ظاهر می‌شود و بدون واسطه جبرئیل آنچه را که بخواهد بیان می‌فرماید. گذشته از این، بیان قرآن بر حسب نصّ آیه، سوره القیامة در اثنای حیات حضرت رسول نمی‌توانست تحقّق یابد بلکه باید پس از انتهای نزول قرآن باشد. و از آنجائی که با انتهای نزول قرآن وحی الهی قطع شد، راهی نمی‌ماند جز اینکه اقرار شود به اینکه آوردن خداوند بیان قرآن را از خصوصیات و

علائم روز قیامت کبری است.

اگرچه حضرت ربّ اعلی تفاسیر و شروح متعدّدی بر قرآن نازل فرمودند، آن حضرت عموم آثار خود را بیان نامیدند تا اشاره‌ای باشد ابلاغ از تصریح به اینکه یوم قیامت واقع شد و بیان قرآن چنانچه خداوند وعده فرموده بود نازل گردید و آنچه در سورة القیامة ذکر شده بود تحقق یافت. نتیجه این واقعیت این بود که بیشتر آثار نازله، از قلم حضرت ربّ اعلی یک فرق عمده با قرآن از لحاظ روش و طرز مطرح نمودن مطالب دارد، و آن این است که حالت توضیحی و تفصیلی دارد، و نه حالت ایجاز مطلق، چنانچه در بیشتر اقسام قرآن ملاحظه می‌شود. یک نمونه این است که در قرآن اسماء الهی ذکر شده ولیکن توضیحی در باره معانی آن اسماء در خود قرآن دیده نمی‌شود و به این سبب گاهی مفسّرین برای هر اسمی احتمال چندین معنی و مدلول مختلف داده‌اند. زیارت آثار حضرت ربّ اعلی آشکار می‌سازد اولاً تا چه اندازه اسماء الله نسبت به قرآن مفصل شد و افزایش یافت، و ثانیاً چه قدر توابع و کتب در توضیح و بیان آن اسماء از قلم مبارک نازل گشته است. این خود یک قسم بیانی است که بر قرآن در روز قیامت، ربّ علی اعلی ظاهر فرمود. چنانچه در رساله دلائل سبعه می‌فرمایند: «و نظر کن در فرقان که یک بسم الله الرحمن الرحیم زیاده نازل نشده، و در بیان به یک نوع بیان که بیان شده و نازل شده سیصد و شصت و یک بیان آن شده که قدری از آن در بیان نازل شده و زیاده بر این هم ممکن بوده ولی اظهار آن نشده.»^۴

در رابطه با موضوع مورد بحث در این مقاله به این نتیجه می‌رسیم که بیان بودن آثار حضرت ربّ اعلی این معنی را دارد که اسلوب و طرز و سیاق آن آثار باید اسلوب توضیح و کشف حقایق و تفصیل مجمل باشد، و نه اسلوب و روش اخفاء مقصود و ایجاز.

موضوع فصاحت و بلاغت آثار حضرت ربّ اعلی

حضرت ربّ اعلی در آثار خود به «فصاحت آیات بیان»^۵ و «مناجات با خداوند با فصاحت ظاهریه»^۶ اشاره می‌فرمایند. در صحیفه عدلیه می‌فرمایند که در کتاب عدل و صحیفه حرمین «یک حرف لحن و دو حرف بدون ربط»^۷ پیدا نمی‌شود، تا حدّی که می‌فرمایند: «و از آن ظاهر فرموده مناجات‌های غیر معدوده که فصاحت حیا می‌کند که در ظلّ آن مستقر گردد و بلاغت مستظل.»^۸

در سایر آثار مبارکه، آن حضرت نیز کم و بیش چنین اشاره‌هایی به فصاحت و بلاغت ملاحظه می‌شود.

در اینجا سؤالی را باید مطرح کرد و آن این است که آیا مقصود مبارک از فصاحت و بلاغت آثار بیان چه بوده؟ برای اینکه به جوابی بر این مسئله برسیم باید اولاً ببینیم علمای بلاغت برای فصاحت کلام چه موازینی مقرر و معین کرده‌اند، و سپس اگر آن موازین بر آثار بیان منطبق می‌باشند. اگر چنین باشد پس مقصود مبارک همان فصاحت و بلاغتی است که نزد علما در قرون گذشته معروف و مقبول بوده، و گر نه باید در پی جواب دیگری رفت!

الخطیب القزوینی در کتاب «الایضاح فی علوم البلاغة» که در آن، خلاصه آنچه در این موضوع تا قرن هشتم هجری ذکر شده و متفق علیه بوده آورده، در باره فصاحت کلمه و فصاحت

کلام سخن می‌گوید و فصاحت کلمه را در این می‌داند که تنافر حروف و غرابت و مخالفت قیاس نداشته باشد، و فصاحت کلام در این است که خالی باشد از تألیف ضعیف و کلمات متنافر و پیچیدگی لفظ و معنی و تکرار و تتابع اضافه.^۹

اگر این موازین فصاحت را در نظر بگیریم و آثار حضرت ربّ اعلی را بر آن تطبیق نمائیم ملاحظه خواهیم نمود که آن آثار مبارکه با هیچ یک از آنها مطابقت ندارد. مثلاً بدیع بودن آثار بیان مستلزم غریب بودن بسیاری از عبارات آن است که بدون آشنائی با اصطلاحات بابی، غریب و غیرمفهوم خواهد بود از قبیل عبارت «ظلال مکفهرات الافریدوس» در زیارت عبدالعظیم یا «عبد الثاء» در توقیعات حروف حی و امثال ذلك. دیگر اینکه مخالفت قیاس در آثار حضرت ربّ اعلی بیش از آن است که به حدّ و عدّ آید بخصوص در ترکیب صفات مثل قیدور و قدور از قدیر، و معیلم و علوم از علیم، یا عزوز از عزیز، و عظوم از عظیم، و قیدوس از قدّوس، و مقتدم و قدوم از قدیم و غیرها.^{۱۰} حتی در بعضی مواضع در تصریف افعال از قیاس خارج می‌شوند چنانچه فعل «ذوت» از «ذات» می‌آوردند در آیه «انا النقطه الّتی ذوت بها من ذوت»^{۱۱} و در خطبه، کتاب بیان فارسی از اسم «شیء» فعل «شیء» استخراج می‌نمایند چنانچه می‌فرمایند: «و کلّ شیء بما قد قدر فیه او یقدر قد شیء بشیئته». گذشته از اینها، تکرار که در نظر علمای بلاغت با فصاحت کلام به هیچ وجه هماهنگی ندارد می‌توان گفت یکی از مشخصات عمده آثار حضرت ربّ اعلی است، بخصوص در آن آثاری که بر نهج مناجات و دعوات نازل گشته. در بسیاری از مواضع، تکرار مقرون با غرابت و خروج از قیاس بوده. در این باره به عنوان یکی از مشخصات آثار بیان در قسمت‌های بعدی اشاره اجمالی خواهد شد. سایر خصوصیات کلام و کلمات غیر فصیح بر حسب نظر ادبای عرب که قبلاً ذکر شد در آثار حضرت ربّ اعلی کم و بیش زیارت می‌شود که تفصیل آن موجب تطویل خواهد بود. خلاصه، کلام این است که اگر قواعد فصاحت و بلاغت که در عصور گذشته در بین علما و ادبا مقبول بوده در نظر گرفته شود به این نتیجه می‌رسیم که فصاحت و بلاغتی که حضرت ربّ اعلی به آن اشاره می‌فرمایند غیر از آن است که در کتب علوم ادبی دیده می‌شود. پس مقصود مبارک چیست؟

جوهر مطلب در اصل بدعیّت آثار مبارکه، بیان می‌باشد. و چون این اصل درک و قبول شود طبیعی خواهد بود که هر اثر بدیع غریب هم باشد، و در نتیجه در مقیاس گذشتگان غیر فصیح شمرده می‌شود. ولیکن با مرور زمان و عادت کردن بشر به آن لحن و نهج بدیع و آشنا شدنشان با اصطلاحات جدید، آن اثر به تدریج از طور غرابت خارج می‌شود بلکه خود میزان و مقیاس فصاحت و بلاغت می‌گردد.

آنچه بر قرآن گذشت دلیل و نمونه، واقعی و تاریخی این مقوله است زیرا ایرادی که دشمنان امر بر آثار بیان گرفته و می‌گیرند، که می‌گویند با هیچ اسلوب و کلامی که معمول بوده و هست تناسب ندارد، بعینه همان ایرادی است که فصحای عرب بر قرآن گرفتند و گفتند: «ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین»^{۱۲} یعنی این را نزد پدران گذشته، خود نشنیده بودیم! و این قول را از روی اعجاب و جهت مدح و ثنا نگفتند، بلکه ثابت است که از روی تعجب و استهزاء گفتند و علمای

اسلام همین را دلیل بر اعجاز قرآن گرفتند و يك نوع خارق العاده شمردند زیرا قرآن آنچه را که در کلام عرب عادی و معمول بود خرق نمود، چنانچه ابویکر باقلانی در کتاب «اعجاز القرآن» می‌گوید: «آن نظم القرآن علی تصرف و جوهه و تباین مذاهبه خارج عن المعهود من نظام جمیع کلامهم و مباین للمألوف من ترتیب خطابهم، و له اسلوب یختص به و یتمیّز فی تصرفه عن اسالیب الکلام المعتاد... فهذا اذا تأمله المتأمل تبین، بخروجه عن اصناف کلامهم و اسالیب خطابهم، آته خارج عن العادة و آته معجز». ۱۳ خلاصه آن به فارسی این است که نظم قرآن از آنچه نزد اعراب در گفتار معمول بوده خارج می‌باشد، و با آن روش‌های سخن که با آن مألوف بوده و انس داشته‌اند مغایرت دارد. و چون در این قضیه تأمل شود معلوم می‌گردد که چون با انواع سخن و اسلوب‌های خطاب اعراب مغایرت دارد خارق العاده و معجزه می‌باشد، انتهى.

علاوه بر این، علّت اینکه اعراب در باره قرآن «ان هذا الّا سحر یؤثر» ۱۴ گفتند این بود که نتوانستند آن را با هیچ گونه کلام و سبک و سیاقی که می‌دانستند و با آن آشنائی داشتند تطبیق دهند، پس گفتند: این قرآن نیست مگر سحری که نقل و گفته می‌شود. ۱۵ باری، آنچه حقّ در دوره فرقان در مورد کلام خود اجرا فرمود در دوره بیان نیز مجری نمود. اعجاز همان است که بود و سنت الهی تغییر نیافت. ۱۶

بنا بر آنچه در این فصل ذکر شد این نتیجه بدست می‌آید که حضرت ربّ اعلی که بیانات مبارکه، خود را بلیغ و فصیح توصیف نمودند، مقصود فصاحت و بلاغت بدیعی است که مقدّس و مبرا از قوانین و قواعد بشری است و الّا حقّ تابع خلق و علمای ارض خواهد بود. البتّه تا این زمان خصوصیات و مشخصات این فصاحت و بلاغت بدیع هنوز استخراج و تنظیم و ترتیب نشده، ولیکن بدون شک در قرون آتیه آن قواعد و قوانین فصاحت و بلاغت الهی از آیات مبارکه، این ظهور اعظم ابهی استخراج و تبویب خواهد شد و میزان و اساس فصاحت و بلاغت خواهد گردید.

نهج‌های نزول یا شئون نزول آثار بیان

حضرت ربّ اعلی خود معین فرمودند آثار مبارکه‌شان در چه سبک و سیاق‌هائی نازل گردیده، و آنها را گاهی نهج و گاهی شأن نامیده‌اند. برای هر يك از مناهج نزول بیان مشخصاتی هست که در بعضی مواضع هم در بین مناهج مختلف مشترك می‌باشد. چنانچه در باب اول از واحد سادس و باب ثانی از واحد تاسع بیان فارسی مذکور آمده، بیان، به مفهوم آثار نازله از قلم حضرت ربّ اعلی عموماً، در پنج شأن نازل گردیده که عبارتند از: آیات و مناجات و تفاسیر و صور علمیه و کلمات فارسیه. در صحیفه عدلیه ۱۷ و دلائل سبعة ۱۸ خطبات را نیز به عنوان یکی از شئون نزول ذکر می‌فرمایند. در دلائل سبعة نیز ذکری شده از زیارات و دعوات و کلمات عربیه و همچنین از غوامض اسرار. ۱۹

در بین همه این مناهج یا شئون، آیات دارای مرتبه اقدم و اعظم است، بلکه سایر شئون در ظلّ آن قرار دارند. چنانچه در همان باب اول از واحد سادس بیان فارسی می‌فرمایند قوله: «و اسم بیان به حقیقت اولیه اطلاق بر آیات وحده می‌گردد زیرا که اوست حجتّ عظمی و بینه کبری که

دلالت نمی‌کند الا علی الله وحده و در حقیقت ثانویه اطلاق به مناجات و در ثالث به تفاسیر و در رابع به کلمات علمیّه و در خامس به کلمات فارسیّه می‌گردد، ولی کلّ در ظلّ آیات ذکر می‌گردد.»

ناگفته نماند که کتب و توابع نازله از قلم حضرت ربّ اعلیٰ در چند مورد در بیش از یک شأن نازل شده، چنانچه کتاب شئون خمسّه در پنج شأن می‌باشد، و کتاب الاسماء در چهار شأن، و صحیفه بین الحرمین در سه شأن.

در این فصل مشخصات سبکی هر یک از شئون مذکوره بطور اختصار و موجز مذکور می‌شود زیرا تفصیل آن به کتب متعدده احتیاج دارد.

آیات: عموماً بر همه کلمات الهی اطلاق می‌شود چه عربی باشد و چه فارسی، زیرا چنانچه مدلول خود لغت «آیه» می‌باشد،^{۲۰} همه کلمات منزله علاماتی است که در عالم ملکی تجلی می‌کند و دلیلی برای هدایت نفوس به مظهر امرالله می‌گردد.

اما بطور خاص، آیات کلامی است دارای سبک مخصوص به خود، و در آثار حضرت بهاءالله و حضرت ربّ اعلیٰ همیشه به عربی می‌باشد. و از جمله مشخصات آن این است که گوینده در آیات، خداوند است که کلام خود را بر لسان مظهر خود جاری می‌کند و به عباد می‌رساند. گوینده آیات که خداوند باشد، گاهی به حالت متکلم وحده (اول شخص مفرد - انا) و گاهی به صورت غائب (سوم شخص مفرد - هو)، و در بعضی مواضع به صورت متکلم جمع (اول شخص جمع - نحن) با عباد خود به مخاطبه می‌پردازد. مثلاً در آیه‌ای در توحیح هیاکل می‌فرمایند: «انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذی لا اول له علاماً مقتدرأ.»^{۲۲} در این آیه خداوند با صیغه متکلم مفرد تکلم می‌فرماید. و چون بفرماید: «سبحان الذی یسجد له من فی السموات و الارض و کلّ له قانتون، هو الذی بیده لاهوت عزّ کلّ شیء و کلّ الیه یرجعون»^{۲۳} آنگاه صیغه مفرد غائب مذکر بکار رفته است. بنا بر این، در شأن آیات چه «انا» گفته شود چه «هو» گوینده یکی است که همان حقّ متعال است. و گویا این است مقصود حضرت ربّ اعلیٰ که می‌فرمایند آیات «دلالت نمی‌کند الا علی الله وحده.»

دیگر اینکه آیات دارای فواصل می‌باشد. به این معنی که هر آیه با فاصله که کلمه آخر آیه باشد و هر آیه‌ای را از آیه بعدی منفصل می‌کند خاتمه می‌یابد. فواصل در آیات نازله از قلم حضرت بهاءالله و حضرت ربّ اعلیٰ چند نوع است که اعم آنها سه می‌باشد:

۱- حروف ماقبل حرف روی (حرف آخر کلمه) مطابق یکدیگر می‌باشد (و معمولاً واو یا الف یا یاء است) مثل مبین و علیم و منیر که یاء در این سه کلمه مشترک است و حروف آخر متفاوتند.

۲- حروف روی یکسان است. در ادبیات این را سجع می‌نامند، مثل عباد و بلاد و شداد، یا مقتدر و منتصر.

۳- فاصله با الف مطلقه خاتمه می‌یابد. مثلاً همه آیات کتاب قیوم الاسماء با این نوع فاصله خاتمه می‌یابد، از قبیل وهاجا و مستقیما و حکیما و مسطورا.

گاهی دیده می‌شود که یک کتاب یا یک توحیح در قسمت‌های مختلف دارای فواصل مختلف می‌باشد

چنانچه در کتاب مستطاب اقدس و بعضی از آثار حضرت ربّ اعلی ملاحظه می‌شود. بعضی از سور قرآن نیز شامل فواصل چندگانه است.

مناجات: کلامی است از سوی مَظْهَر به مَظْهَر که با نهج خطاب و اقسام آن با تسبیح و تهلیل و تشهد و تممید مثل سبحانک و لا اله الا انت و اشهد انک الله و نحمدک اللهم شروع می‌شود. مناجات‌های حضرت ربّ اعلی بجز در مواقع استثنائی به زبان عربی نازل گشته.^{۲۴} یکی از خصوصیات موجوده در آثار حضرت ربّ اعلی این است که بجز تسبیح و حمد و ثنای الهی در آثاری که بر نهج مناجات یا دعا نازل گشته شرح حال و مسائل تاریخی ذکر شده است. چنانچه در مناجاتی اشاره می‌فرمایند به محبوسیت خود بقوله: «فسبحانک یا الهی انت تری موقفی فی وسط الجبل هذا الخ.»

حضرت ربّ اعلی مناجات را از جمله ادله ظهور قرار می‌دهند چنانچه می‌فرمایند: «و از آن ظاهر فرموده مناجات‌های غیر معدوده که فصاحت حیا می‌کند که در ظلّ آن مستقر گردد و بلاغت مستطلّ. نظر نموده ببین سیر توحید آن را که تا حال کسی خدا را به این نوع توحید و وصف نموده؟ در عرض شش ساعت هزار بیت از مناجات معیار گرفته شده که از قلم او جاری می‌گردد اگر خواهد.»^{۲۵} و در شرح سوره کوثر نیز به موضوعی که مجلسی در کتاب «حقّ الیقین» ذکر نموده مبنی بر اینکه صحیفه سجّادیّه که شامل ادعیه و مناجات‌های حضرت امام زین العابدین علی ابن الحسین است دلیل بر ولایت ایشان می‌باشد، اشاره می‌فرمایند بقوله: «کیف تثبت الولاية بصحيفة و لا تثبت بصحائف معدودة التي ملأت شرق الارض و غربها، فای حجة اکبر من هذه النعمة و اى عطية اعظم من هذه القدرة.» مضمون بیان مبارک این است که چگونه ولایت (ائمّه) با يك صحيفه ثابت می‌شود و ولایت (من) با صحیفه‌های متعدّد که شرق و غرب زمین را پر کرده است ثابت نمی‌شود؟ چه حجّتی هست که بزرگتر باشد از این نعمت، و چه عطیّهای عظیم‌تر می‌باشد از این قدرت (بر جاری نمودن این همه مناجات و ادعیه از قلم خود)؟ انتهی.

در اینجا باید به دعوات و زیارات و خطب نیز اشاره‌ای بشود، زیرا این سه نوع آثار را، اگرچه با مناجات به مفهوم دقیق فرق دارد، ولیکن از آنجائی که همه شامل اظهار عجز و راز و نیاز است، می‌توان در ضمن شان مناجات شمرد. یکی از فرق‌هائی که بین مناجات و دعوات دیده می‌شود این است که مناجات در تسبیح و تمجید باری تعالی است با اظهار عبودیت و عجز و خطا در مقابل معبود عموماً. اما دعا برای يك موضوع یا مناسبت یا وقت معینی می‌باشد که به همان سبک و سیاق مناجات نازل می‌شود. ادعیه‌ای که در مذهب شیعه از لسان امامان صادر شده و در مجموعه‌های ادعیه و زیارات نقل گشته حاکی از این خصوصیت می‌باشد مثل دعای توسّل و فرج و دعای عرفه و دعای صباح و ادعیه آیام هفته و امثال ذلك. در آثار حضرت ربّ اعلی از این قبیل ادعیه زیاد زیارت می‌شود مثل دعاهائی که برای هر يك از آیام هفته نازل فرمودند و دعاهای حفظ و توسّل و غیرها. بنا بر این می‌توان گفت دعا خاصّ است و مناجات عامّ، زیرا فقط شامل تعظیم حقّ است بدون اینکه مناسبت معینی داشته باشد. این قاعده بر مناجات‌ها و ادعیه‌ای که از قلم حضرت بهاء‌الله نازل گشته نیز منطبق است، مثل ادعیه‌ای که برای آیام صیام نازل شده و ادعیه

شفا و غیرها، و مناجات‌های عمومی که مناسبتی ندارد. اما زیارات یا زیارتنامه‌ها خطاباتی است بر سبک مناجات و دعوات که در جهان تشیع همیشه رواج داشته، و برای چهارده معصوم و اولیا و سادات زیاراتی در کتب ذکر شده که بیشتر آن به امامان منسوب است ولی احتمال می‌رود که مقدار زیادی از آن زیارات در دوره صفوی توسط علما ساخته شده باشد. در بین زیاراتی که می‌توان به صحت انتساب آن به ائمه اطمینان داشت زیارت جامعه است که شیخ احمد احسائی شرح مفصّلی بر آن مرقوم فرموده‌اند. در این گونه زیارات کلام عبارت است از وصف و نعت شخص مقصود در زیارت با اوصاف و عباراتی که با عبارات قرآن و احادیث و روایات ائمه چندان اختلافی ندارد، به این معنی که متون زیارتنامه‌ها چیزی به تعبیرات و اصطلاحات اسلامی اضافه نمی‌کند.

یکی از تفاوت‌های اصلی بین زیارتنامه‌هایی که در مذهب شیعه معمول است و زیاراتی که از قلم حضرت ربّ اعلی نازل گشته این است که در بعضی از زیارات بیان، اصطلاحاتی و تعبیراتی آمده که در زیارتنامه‌های شیعه معمول نبوده، مثل اصطلاحات اشراقی و حکمت متعالیه^{۲۶} چنانچه در زیارت عبدالعظیم ملاحظه می‌شود قوله: «کیف احصى ثنائک یا ابن الشجرة الالهية و الورقة المبارکة الازلیة و الثمرة الجنیة اللاهوتیة و الطلعة الشّمسعیة الجبروتیة و القمص المشرقة الملکوتیة، ثم کیف اذکر انتسابک الی کینونیة ذکر الاول من الازل الذی رکن منه یدلّ علی کینونیة المشیة بجوهریتها و رکن منه علی ذاتیة الارادة بتجریدیته‌ها و رکن منه علی نفسانیة القدر و سعته و رکن منه علی انیة القضاء و ظهوره الخ.» علاوه بر اصطلاحات اشراقی که بکار برده شده است، نظم و ترتیب مضمون این زیارت مطابق می‌باشد با آنچه در فلسفه اشراق «علم المیزان» نامیده شده که عبارت از تطبیق مُلک بر ملکوت و موازات آوردن بین هر دو است. مثلاً کعبه رمزی است مُلکی برای حقایق ملکوتی و عرش رحمانی که از چهار رکن تشکیل می‌شود و در وسط دایره کونیّه قرار دارد. آثاری از قلم حضرت ربّ اعلی به خطّ مبارک ایشان موجود هست که در شکل مربعی در وسط چند دایره مرقوم گشته، و در بعضی از این اشکال در چهار زاویه، مربع، اسم چهار فرشته که عبارتند از جبرائیل و اسرافیل و میخائیل و عزرائیل ذکر شده است. اصل تریب در زیارت عبدالعظیم و در نمونه‌ای که در فوق ذکر شد کاملاً واضح و آشکار است که ریشه، آن در علم المیزان است،^{۲۷} و بحث در تفصیلات و رموز و دلالات آن در رابطه با ظهور حضرت ربّ اعلی و حضرت جمال اقدس ابهی خارج از حوصله، این مقاله است و به موضوع مورد بحث مربوط نمی‌باشد.

از جهتی دیگر در بسیاری از زیارتنامه‌هایی که از قلم حضرت ربّ اعلی جاری شده عباراتی ملاحظه می‌شود که مختصّ به سبک و اصطلاحات آثار بیان است. مثلاً در زیارتنامه سابق الذکر می‌فرمایند: «فبمحمّد جدّک الاکبر تحققت کینونیات من المجرّدات فی اجمة قصبات اللاهوت، ثم بعلی جدّک القسور تدوّت الجوهریات من المجرّدات فی اجمة قصبات اللاهوت الخ.» فعل «تدوّت» یک نمونه از لغاتی است که خاص آثار حضرت ربّ اعلی می‌باشد که بدیع بوده و در زبان عربی سابقه نداشته. در زیارتنامه‌ای که برای حضرت حسین در روز عاشورا نازل فرمودند عبارتی دیده می‌شود که مخصوص به سبک و سیاق آثار حضرت ربّ اعلی است، قوله: «اشهد لیدیک بان من ثارک

قد تغیر حکم احرف الاحدیة فی اجمة اللآهوت و تبدل حکم کلمة التسیبیح باحرف التکبیر فی احرف الجبروت. «^{۲۸}»

یکی دیگر از خصوصیات و مشخصات زیارات نازل از قلم حضرت ربّ اعلی، علی الخصوص زیاراتی که پس از شهادت عظمای دوره، بیان مثل حضرت قدوس و ملا حسین نازل گشته، این است که ثنائی که در حق ایشان ذکر می‌شود و اوصافی که به ایشان می‌دهند حالت ثنائی مطلق و غائی دارد، یعنی ثنا و تمجید نمی‌تواند از آن حدّ تجاوز نماید، گو اینکه ثنا و اوصافی که از قلم اعلی صادر می‌شود من ذاته لذاته بذاته است اگرچه در ظاهر ذکر دون خود می‌باشد. چنانچه در زیارتنامه، حضرت قدوس نازل، قوله: «لم تزل و لا تزال کنت فی علو القدس و الجلال، و لا تزال انک لتکونن فی سمو القدس و الجمال. انت الظاهر بظهور ربک و الباطن ببطون ربک. الاول حين لا اول غیرک، و الآخر حيث لا آخر دونک.»^{۲۹} چنانچه ملاحظه می‌شود در قسمت دوم، چهار اسم خداوند که در آیه، سوم سورة الحديد قرآن نازل شده، یعنی الاول و الآخر و الظاهر و الباطن را در حق حضرت قدوس ذکر فرموده‌اند. نمونه، دیگر این نوع عبارات مخصوص به زیارات آن است که در زیارتنامه، ملا حسین نازل گشته چنانچه می‌فرمایند: «کیف اذکرک او اثنی علیک و ان ما نری و ما لا نری اثر قد خلقک و شبح قد ذوتک، فتعالی ذکرک من ان یقترنه ذکر من اولی الاذکار، و ارتفع مجدک من ان یساویه مجد من اولی الافکار.»^{۳۰} ملاحظه می‌شود چگونه ملا حسین را خالق غیب و شهود توصیف می‌فرمایند!

اما خطاب عبارت از آیاتی است که به عنوان مقدمه، توابع نازل می‌شود که در آن ذکر خدای تعالی به صیغه، شخص غائب می‌شود. این تنها اختلافی است که بین مناجات و خطب وجود دارد، اما از لحاظ سبک و لحن کلام و مضمون، وجوه فرق چندان نیست که واضحاً معلوم گردد. خطبه معمولاً با تمجید شروع می‌شود. چنانچه در آغاز خطبه، تفسیر سوره، کوثر می‌فرمایند: «الحمد لله الذی جعل طراز الواح الفلق فی کلّ ما فتق الخ» و در اول خطبه، تفسیر سوره، والعصر نازل، قوله: «الحمد لله الذی تجلی للممکنات بظهور آثاره الخ.» در آثار حضرت بهاء الله نیز نهج خطب در مواضعی زیارت می‌شود. حتی در بعضی الواح مثل لوح اشراقات دو خطبه نازل شده که اولی با آیه «الحمد لله الذی تفرّد بالعظمة الخ»، و دومی با «الحمد لله الذی اظهر النقطة الخ» شروع می‌شود. در خود لوح اشراقات، حضرت بهاء الله این دو قسمت اولی لوح را خطبه می‌نامند بقوله: «قد نزلت الخطبة مرتین کما نزل المثنی کرّین»، یعنی خطبه دو بار نازل شد چنانچه سوره، فاتحه دو بار نازل گردید (یک بار در مکه و بار دیگر در مدینه). این بیان مبارک حضرت جمال اقدس ابهی مقصود از نهج خطب را توضیح می‌دهد. البته سبک خطب حضرت ربّ اعلی و اصطلاحات و مطالبی که در آن ذکر می‌شود مبحث مفصلی است که این اوراق گنجایش آن را ندارد.

تفاسیر: در رساله، دلائل سبعة، حضرت ربّ اعلی در باره تفاسیری که نازل فرموده‌اند می‌فرمایند: «و بعد نظر نموده در ظهور علم آن که چند تفسیر بر قرآن نوشته به نهج آیات و قدری به نهج کلمات مصطلحه، بین علمای کملین، تا آنکه اهل شرف به اینها مستجذب شده و اولو الالباب در ایمان به او قدر لمحمای توقف نموده.»^{۳۱} بنا بر این بیان مبارک، تفاسیر حضرت ربّ

اعلی در دو نهج نازل شده، یکی نهج آیات است مثل تفسیر احسن القصص که در آن همه مشخصات آیات که در قسمت‌های گذشته به آن اشاره شد دیده می‌شود. دیگری نهج کلمات مصطلحه بین علمای کملین است. کامل‌ترین نمونه آن تفسیر مبارک بر قسمت‌هایی از سوره بقره است که پیش از اعلان دعوت از سما مشیت نازل شد و مملو از اصطلاحات و تعبیرات شیخی است و در همه جای آن به احادیث و روایات ائمه استشهاد می‌فرمایند. در بعضی تفاسیر مثل تفسیر سوره کوثر، هر دو نهج تفسیر در قسمت‌های مختلف آن معمول شده است.

در اینجا به دو مسئله باید اشاره کرد: یکی اینکه در تفاسیری که به نهج آیات نازل شده قواعد قوم از لحاظ زبان مراعات نشده، اما در تفاسیری که به نهج علمای کملین نازل گشته آن قواعد مراعات شده چنانچه در تفسیر سوره والعصر کاملاً و واضحاً مشهود است. مسئله دوم این است که همه تفاسیر در دو نهج با خطبه شروع می‌شود.^{۳۲}

شئون علمیّه: این گونه آثار صور علمیّه و کلمات علمیّه نیز تسمیه شده و مقصود تواقعی است که مشخصات آیات و مناجات را ندارد و در آن مسائل علمی و فلسفی و فقهی و امثال ذلك مورد بحث قرار می‌گیرد. این آثار گاهی حالت توضیح و تبیین مطلب دارد و گاهی حالت ردّ یا قبول آراء و عقاید مختلفه.

این صور علمیّه به صورت رساله‌های منفرد نازل گشته مثل «رسالة فی بیان مسائل الثلاثة» یا «صحیفه ذهبیه»، و یا در ضمن تفاسیری که به نهج علمای کملین نازل شده. سبک و سیاق کلام در این گونه آثار، مستقیم و علمی و محتاج به تأویل نمی‌باشد. مثلاً در تفسیر سورة القدر معنی سه اصطلاح علمی را در منتهای اختصار و وضوح بیان می‌فرمایند بقوله: «السّرمَد و هو الّذی لا بدء له و لا ختم، و الدّهر و هو الّذی له بدء و لیس له ختم، و الزّمان و هو الّذی یتحقّق من حرکة فلك الافلاك بطلوع الشّمس و القمر و ظهور النّهار و اللّیل.» یعنی سرمد آن است که آغاز و انجام نداشته باشد، و دهر آن است که آغاز داشته باشد ولی بدون انتها باشد، و زمان آن چیزی است که بوجود می‌آید از حرکت فلك الافلاك که منجر به برآمدن خورشید و ماه است و پیدایش روز و شب، انتهى. این بیان مبارک عباراتی است که به نهج علمی نازل شده تا سه اصطلاح فلسفی را توضیح نماید.

نمونه دیگر بیانات علمیّه قسمتی از صحیفه ذهبیه است که در آن حضرت ربّ اعلی موضوع توحید و تجرید الهی را بیان می‌فرمایند و آنچه را که فلاسفه در این خصوص گفته‌اند ردّ می‌نمایند بقوله: «انّ اکثر الحکماء الاشراقیین و المشائیین و الصّدرائیین و الالهیین قد زلت اقدامهم فی بیان ذلك المقام (یعنی مقام توحید و تجرید) و قد اشتبهت علیهم آیات تجلیات الابداع بطلعة الذّات، و لذا ذهبوا بالقول الباطل فی اعیان الثّابتة فی الذّات لاثبات علمه سبحانه، و بذکر البسیط الحقیقة فی اثبات علیّة الذّات، و بذکر الرّیبط بین الذّات و الافعال و الصّفات، و بذکر وحدة الوجود بین الموجد و المفقود، و انّ کلّ ذلك شرك محض عند آل الله ائمة العدل لانّ الله لم یزل کان عالماً بلا وجود شیء بمثل ما انه کان حیاً، و کما انه لا یحتاج فی حیاته بوجود غیره فلا یحتاج فی علمه بوجود معلوم الخ.» چنانچه ملاحظه می‌شود در این فقره روش علمی طرح مطلب بطور کامل بکار برده

شده است زیرا اول مسئله مورد بحث مطرح شده است و سپس رد آن و تعلیل اشتباهی که فلاسفه نموده‌اند از طریق مقارنه بین علم الهی و حیوة الهی یعنی اسم علیم و اسم حی.

کلمات فارسیه: بحث در سبک آثار حضرت ربّ اعلی که به زبان فارسی نازل شده، بخصوص کتاب مستطاب بیان فارسی، موضوعی است که قرن‌ها باید بگذرد تا بشر به جنبه‌های متعدّد آن علی قدر مقدور پی برد. در اینجا یک جنبه عمومی سبکی در باره کلمات فارسیه بیان ذکر می‌شود که به عقیده نگارنده با مسئله تحوّل زبان در عصور آتیه ارتباط کلی خواهد داشت.

سبک فارسی آثار حضرت ربّ اعلی با هیچ سبکی که قبلاً معمول و معروف بوده شباهت ندارد، چه از لحاظ مفرداتی که بکار برده می‌شود، و چه از لحاظ جمله‌بندی. الفاظ و کلمات در کتاب بیان فارسی که جملات را ترکیب می‌کند، اگر اسما و صفات باشد عربی است، و اگر افعال و ضمائر و حروف اضافه باشد فارسی. در زبان فارسی پایه، کلام فعل می‌باشد و جمله بدون فعل ناتمام است. اسما و صفات به مثابه تفصیلات فعل است در جمله. بنا بر این کتاب بیان فارسی کتابی است به زبان فارسی چون که جملات آن بر پایه افعال فارسی نهاده شده. گذشته از این، سایر مشخصات آن جملات فارسی، چه از لحاظ تفصیل کلمات و مفردات، و چه از لحاظ جمله‌بندی یا ترتیب مفردات، عربی می‌باشد. به این معنی که ترتیب کلمات در بسیاری از جملات فارسی بیان، که از افعال و اسما و صفات و روابط تشکیل می‌شود و بوسیله داشتن فعل فارسی، کلام فارسی شمرده می‌شود، بر حسب ترتیب و تسلسل کلمات در جمله عربی بنا شده و نه در جمله فارسی. جهت توضیح و آوردن نمونه یک فقره از اول کتاب بیان فارسی گرفته می‌شود و کلمات متن را از همدیگر با خطی منفصل می‌کنیم، و بعداً به جای هر کلمه مرادف عربی آن را می‌گذاریم بدون تغییر ترتیب کلمات در متن اصلی، تا ببینیم چگونه متنی به زبان عربی به دست می‌آید!

می‌فرمایند: «خلق نفرموده / آیه / عرفان / خود را / در / هیچ / شیئی / الآ / به عجز / کلّ شیء / از / عرفان او / و تجلّی نفرموده / به شیئی / الآ / به نفس او / از / لم یزل / متعالی بوده / از / اقتران / به شیئی / و خلق فرموده / کلّ شیء / را / به شأنی / که / کلّ / به کینونیت / فطرت / اقرار کنند / نزد او / در / یوم / قیامت / به اینکه / نیست / از برای او / عدلی / و نه / کفوی.»^{۲۳}

شکی نیست در اینکه سبک و سیاق این عبارات برای یک شخص فارسی‌زبان که با آثار بابی و بهائی آشنائی نداشته باشد کاملاً نامأنوس است و نمی‌توان گفت این جملات فارسی، آن فارسی است که در ایران در هزار و اندی سال گذشته معمول بوده و رواج داشته. حال اگر به جای هر کلمه در آیات مذکوره، بیان مرادف عربی آن را بگذاریم، بدون تغییر ترتیب کلمات، متنی که بدست می‌آید چنین خواهد بود:

لم یخلق / آیه / عرفان / نفسه / فی / ای / شیء / الآ / بعجز / کلّ شیء / عن / عرفانه / و لم يتجلّ / بشیء / الآ / بنفسه / از / لم یزل / کان متعالیاً / عن / الاقتران / بشیء / و / خلق / کلّ شیء / بشان / آن / الكلّ / بکینونیه / الفطرة / یقرون / لدیه / فی / یوم / القيامة / بان / لیس / له / عدل / و لا / کفو.^{۲۴}

این متن عربی که دارای همان ترتیب کلمات متن فارسی است و اسما و صفات همان است که در فارسی بوده، يك جمله، هماهنگ و فصیح عربی است که برای هر عربی زبان، حتی اگر با آثار بابی و بهائی آشنائی نداشته باشد، مأنوس می‌باشد و غرابتی در سبک و سیاق آن ملاحظه نمی‌کند. بنا بر این می‌توان گفت کلمات فارسیه، حضرت ربّ اعلی در ظاهر فارسی است اما جوهر آن عربی می‌باشد و بعید نیست که بیان مبارك در صحیفه، عدلیه اشاره به همین واقعیت باشد که می‌فرمایند: «به این آیات عممیه حقیقت عربیت از بحر عجز و حزن خود علی ما یطفح متی لاجل الحقیقه حیات در کُنّه معارف اصل و فرع عطا شده.»^{۳۵}

البته شرح ارتباط این سبک فارسی آثار حضرت ربّ اعلی با سبک فارسی آثار حضرت بهاء‌الله و حضرت عبداله‌اء و حضرت ولیّ امرالله و تحولاتی که در این مسیر بوجود آمد خود مطلبی است که احتیاج به تفصیل منفصل دارد. کافی است در اینجا ذکر شود که از بیان فارسی تا لوح قرن حضرت ولیّ امرالله، در حقیقت پایه و مایه و اساس زبان بدیعی بوجود آمده که تأثیر عظیمی در تحول زبان خواهد داشت. با رجوع به لوح قرن ملاحظه خواهیم نمود که جوهر همان نهج فارسی که در کلمات حضرت اعلی دیده می‌شود، یعنی ترکیب متن از افعال و ضمائر و روابط فارسی و اسما و صفات عربی، بعینه در آن توقیع مبارك قرن بکار برده شده و اگرچه هر کتاب لحن مخصوص به خود دارد، اما قاعده بدیع فارسی در هر دو کتاب یکی است. آنچه حضرت ولیّ امرالله پس از حدود يك قرن از نزول بیان فارسی به اهل عالم مرحمت فرمودند، علاوه بر صدها لطف دیگر، سبکی است که می‌توان از آن این نتیجه را گرفت که در مسیر و مراحل پیشرفت امر مبارك تحوّل از عربی به فارسی یا از فارسی به عربی وجود نداشته بلکه آنچه این امر به صورتی بدیع بوجود آورد جمع بین هر دو زبان وحی است که مبدأ آن کلمات فارسیه حضرت ربّ اعلی می‌باشد و منتهای آن لوح قرن حضرت ولیّ امرالله.

غوامض اسرار: احتمالاً مطالبی است در آثار مبارکه، بیان یا توقیعاتی است که بر پایه علم حروف و ارقام و دوائر و هیاکل و مربعات نازل گردیده زیرا در باره کتاب هیاکل در دلائل سبعمه می‌فرمایند: «از جمله، ادلاء متقنه علم کلّ شیء است در نفس واحد که به حدّ اعجاز است اختراع آن، که در کتاب هیاکل واحد بیان این علم مکنون مخزون شده و احدی قبل از این مطلع نشده.»^{۳۶} البته اینکه بعضی از آثار مبارکه، حضرت ربّ اعلی به سبک و سیاقی نازل شده که آن را غامض و مبهم می‌کند دلیل بر این نیست که جنبه عمومیت دارد. تنها در مواضعی که مسئله‌ای برای عموم نباشد و فقط خاصان مورد نظر مبارك بوده‌اند، آثاری که خطاب به ایشان نازل گشته به نهجی اسرارآمیز و رمزی صدور یافته تا دست نالایقان، آن اسرار الهیه را مسّ نکنند و الا عموم آثار مبارکه، بیان، چنانچه قبلاً ذکر شد در سبکی نازل شده است که هدف از آن توضیح مضمر و کشف غامض بوده. بسیار بعید است از رحمت و واسععه الهی که خلق را به اقرار و اعتراف به حقایق مظهر ظهور خود مأمور نماید و اگر از قبول تخلف کنند حکم کفر و شرک بر آنها جاری شود، در حالی که دلیل و حجّتی که به مظهر خود عنایت فرموده باشد فوق درک و فهم عالمیان باشد.

اگر نظر نگارنده در تشخیص غوامض اسرار صحیح باشد پس می‌توان گفت اینگونه آثار در شئون مختلفه نازل گشته، چنانچه توقیع مبارک هیاکل که شامل اسراری است راجع به مَنْ يُظْهَره الله در سه قسمت که هر یک نهج مخصوص به خود دارد نازل گردیده. قسمت اول به نهج آیات می‌باشد و چنین آغاز می‌شود: «بِسْمِ اللَّهِ الْأَعْلَمِ الْأَعْلَمِ... انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذی لا اول له علاماً مقتدرأ. اننی انا الله لا اله الا انا لاكونن الی آخر الذی لا آخر له علاماً مقتدرأ.»^{۳۷} چنانچه ملاحظه می‌شود مشخصات آیات که قبلاً به آن اشاره شد در این دو آیه دیده می‌شود؛ گوینده حق متعال است و هر آیه با فاصله خاتمه می‌یابد که در اینجا الف مطلقه می‌باشد. قسمت دوم این توقیع به نهج ادعیه نازل گشته بقوله: «بِسْمِ اللَّهِ الْأَعْلَمِ الْأَعْلَمِ... فسبحانك سبحانك ما اعجب صنعك اللطيف و ما لطف امرک اللامع، فلك الحمد علی ما قد مننت به علی ذلك العلم حیث قد رأيتنی بذلك العلم علی استدلال متقن الخ.»^{۳۸} و قسمت سوم به نهج خطب است چنانچه می‌فرمایند: «بِسْمِ اللَّهِ الْأَعْلَمِ الْأَعْلَمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْأَعْلَمُ الْأَعْلَمُ، وَأَمَّا الْبَهَاءُ مِنَ اللَّهِ عَلَى الْوَاحِدِ الْأَوَّلِ وَ مَنْ يَشَابَهُ ذَلِكَ الْوَاحِدِ حَيْثُ لَا يَرَى فِيهِ إِلَّا الْوَاحِدَ الْأَوَّلَ الْخ.»^{۳۹} بنا بر این، آثاری که از آن به غوامض اسرار تعبیر شده بر خلاف آثاری که در الحان دیگری نازل گشته سبک مخصوص به خود ندارد. به عبارت دیگر آنگونه آثار به وسیله مضمون تعیین و مشخص می‌شود و نه از طریق سبک و سیاق کلام. این خصوصیت بین شئون علمیه و غوامض اسرار تا اندازه‌ای مشترک می‌باشد.

بعضی از مشخصات عمومی سبک آثار حضرت ربّ اعلی

تصریف آیات نهجی است که در قرآن و آثار نازله، از قلم حضرت بهاء‌الله و حضرت ربّ اعلی بکار برده شده گو اینکه تصریف آیات یکی از خصائص وحی الهی است. لغت تصریف در زبان عربی به معنی تحویل یک چیزی از صورتی یا حالتی یا ترکیبی به صورت یا حالت یا ترکیب دیگری است بدون اینکه در جوهر آن چیز تغییر ایجاد شود. مثلاً در تعریف علم صرف گفته‌اند: «علم یبحث عن تحویل الکلمة الی صور مختلفة بحسب المعنی المقصود.»^{۴۰} یعنی علمی است که بحث می‌کند در تغییر لغت به صورتهای گوناگون بر حسب معنایی که از آن لغت خواسته شده باشد. این است که به کسی که شغل او تحویل پول است صراف می‌گویند. پول همان پول می‌ماند ولیکن مثلاً از تومان به دینار تحویل داده می‌شود. به این کار صرف یا صرافه یا تصریف گفته می‌شود. بنا بر این مقصود از تصریف آیات تحویل کلام می‌باشد از نهجی یا ترکیبی به نهج یا ترکیب دیگر، مثلاً از مناجات به آیات یا بالعکس بدون اینکه در مضمون چندان تغییری بوجود آید. مثلاً در آثار مبارکه، حضرت ربّ اعلی زیاد زیارت می‌شود که مطلبی را در تصاریف متعدد ذکر می‌فرمایند با حفظ عبارات اصلی ولی با تغییر ترکیب جملات. از نمونه‌های این نوع تصریف آیات، تصریف عبارات دعای سحر معروف است.^{۴۱} در زیارتنامه‌ای که حضرت ربّ اعلی مخصوص لیلۃ النصف من شهر الله^{۴۲} نازل فرموده‌اند در سه موضع آن عباراتی را از دعای سحر ذکر فرموده‌اند در تصاریف مختلف؛ یکی قوله: «فانزل اللهم علی تلك الشجرة فی تلك الساعة فی هذه اللیلة کلّ بهاء قد احصيته

فی علمک و کلّ جلال قد احطت به علمک و کلّ جمال قد جمّلته فی کتابک و کلّ عظمة قد احصيتها بعلمک الخ». تصریف دیگری قوله: «سبحانک اللهم یا الهی لاسئلنک من آیاتک باعظمتها و من بهائک بابها و من جلالک باجلّه و من جمالك باجمله و من نورک بانوره الخ». در تصریف سوم می‌فرمایند: «آن من بهاء الله ابهائه و من جلال الله اجله و من جمال الله اجمله و من عظمة الله اعظمتها و من نور الله انوره... عليك و علی من لجقت بك الخ». چنانچه ملاحظه می‌شود مضمون یکسان است ولی ترکیب مختلف. همین عبارات دعای سحر را در توقیع دیگری به نهج آیات نازل فرموده‌اند قوله: «و ان بهاء من ینظره الله فوق کلّ بهاء و ان جلاله فوق کلّ جلال و ان جماله فوق کلّ جمال و ان عظمته فوق کلّ عظمة الخ»^{۴۳}

چون آثار بیان به دو زبان عربی و فارسی نازل گشته یک نوع تصریف دیگری در آن آثار مشاهده می‌شود که تصریف یک مطلب به دو زبان عربی و فارسی است که در ادبیات آن را یک نوع ترجمه می‌توان حساب کرد. در آثار حضرت بهاء‌الله نیز نمونه‌های اینگونه تصریف دیده می‌شود چنانچه هر قسمت زیارتنامه، حروفات عالیات به دو زبان نازل شده. از جمله، نمونه‌های این تصریف در آثار حضرت ربّ اعلیٰ بیان مبارک است در تفسیر سوره کوثر که می‌فرمایند: «انّ العلماء لو ینشئوا ورقة لیتفکروا، و بعد ذلك لما انت تذکر کلماتهم بمثل قول صبیّ یقول بالفارسیّة به العلماء. همین مضمون را در صحیفه عدلیّه به فارسی نازل فرموده‌اند بقوله: «کلّ علما بعد از ملاحظه کتب و تفکرها به چه مشقتها یک خطبه انشاء می‌کنند و آخر الامر بعد از آنکه در مقابل این خطبات عظیمه می‌گذاری بمثل صبیان به به می‌گوید»^{۴۴} نمونه دیگر قوله تعالیٰ در تفسیر کوثر: «کیف تثبت الولاية بصحيفة و لا تثبت بصحائف معدودة الّتی ملأت شرق الارض و غربها، فایّ حجة اکبر من هذه النعمة و ایّ عطیة اعظم من هذه القدرة.» در صحیفه عدلیّه این عبارت به فارسی تصریف شده چنانچه می‌فرمایند: «چگونه در حقّ صحیفه سجّادیّه اثبات ولایت حقّ را کلّ می‌نمایند و در این صحائف معدوده که امر از عالم حدّ بلانهایه و ماوراء آن رسیده توقف می‌نمایند»^{۴۵}

یکی دیگر از انواع تصریف که در آثار بیان ملاحظه می‌شود ذکر مسائل تاریخی و شرح حال است در شئون مختلف بدون تبدیل و تغییر مضمون. اما اگر تغییر از نهجی به نهج دیگری در یک متن و بدون فاصله واقع شود و مضامین، مسیر تحوّل را پیش بگیرد آن را در ادبیات التفات می‌گویند که در آثار مقدّسه، بابی و بهائی بسیار معمول است. مثلاً در صحیفه مخزونه از نهج خطبه به نهج دعا التفات می‌شود در بیان مبارک: «الحمد لله الذی اهم الخلق توحیده و لو لا الهامه لکانوا من المنسیین - انت یا الهی تتبدع بخلق المشیة لا من شیء ابتداء و تخترع الاشیاء بفاضل مشیتک اختراعاً.» و در تفسیر سوره کوثر کلام را از نهج آیات به نهج دعا بدون فصل تحویل می‌فرمایند بقوله: «انّ الله قد خلقکم بما قبلتم بقدر، و کلّ صغیر و کبیر فی کتاب مستطر، و انّ الیوم کلّ المتقین فی جنّات و نهر، ثمّ کلّ الکافرین فی ضلال و سمر - اللهم انک لتعلم ان الان قد نزل علی کتاب مسطر، ثمّ اراد ان یوزن قسطاس العدل بأعجاز نخل منقعر.»

یکی دیگر از مشخصات عمومی سبک آثار حضرت ربّ اعلیٰ آوردن ایجاز و تفصیل هر دو

می‌باشد. چنانچه در بعضی مواضع، يك مطلب متعالی را با ذکر دلیل آن در يك عبارت موجز و سهل و ممتنع بیان می‌فرمایند. صحیفه عدلیه شامل نمونه‌های زیادی است بر ایجاز، اما بیان فارسی در بین آثار حضرت ربّ اعلیٰ نمونه تفصیل است. از جمله عبارات موجز و جامع صحیفه عدلیه قوله: «ممكن نیست وصف ذات مقدّس او لاجل عدم وجود شیئی با او»^{۴۶} یا اینکه: «هر شیئی که اسم شیئیت به آن اطلاق شود سوای ذات الله خلق اوست.»^{۴۷}

در بعضی آثار مبارکه مثل بیان فارسی و کتاب الاسماء حکمت بالغه الهیه اقتضا نموده که مطالب بطور تفصیل ذکر شود و معانی در عبارات مفصل و وسیع گنجانده شود، شاید تا شبهه‌های برای احدی باقی نماند. به این شیوه گفتار «استقصاء المعنی» می‌گویند که عبارت از تعبیر مفصل از معانی است و نه تنها اشاره به آن. مثلاً مضمون عبارت موجز صحیفه عدلیه که قبلاً ذکر شد (هر شیئی که اسم شیئیت الخ) در بیان فارسی مفصل‌تر نازل گشته چنانچه می‌فرمایند: «خداوند نازل فرموده در بیان کلمه‌ای که جامع کلّ علم است و اون این است: انّی انا الله لا اله الاّ انا و انّ ما دونی خلقی ان یا خلقی آیای فائقون، و هر شیئی که اطلاق شیئیت بر او می‌شود ما دون الله خلق اوست در حدّ ابداع و اختراع و انشاء و احداث الخ.»^{۴۸} اگر مقصود از اصطلاح بیان که در صفحات قبل ذکر شد در نظر گرفته شود یکی از علل نزول بیان به شیوه تفصیل به جای ایجاز روشن و معلوم می‌شود. در مقابل بیان فارسی، حضرت ربّ اعلیٰ بیان عربی را به شیوه ایجاز نازل فرمودند.

مطلب دیگری که نظر کسانی که آثار بیان را زیارت می‌نمایند جلب می‌کند تکرار کلمات و عبارات است. در ادبیات تکرار معمولاً به جهت دو هدف بکار برده می‌شود: یکی تأکید بر مطلب است و دیگری متذکر نمودن خواننده یا شنونده. زیرا تکرار يك مطلب یا کلمه یا عبارت برای چندین بار آن را در ذهن راسخ می‌کند و انسان را از نسیان آن منع می‌نماید. لذا تکرار در مواردی معمول می‌شود که مطلب یا کلمه، مکرر شامل اهمیّت فوق العاده برای گوینده باشد، و الاّ تکرار بدون وجود این انگیزه و هدف از قدر و ارزش کلام می‌کاهد.

از آنجائی که توحید الهی و ذکر من یظهره الله نقطه ارتکاز همه آثار حضرت ربّ اعلیٰ است، هرگاه بیاناتی در این مورد نازل فرموده‌اند کلمات و عبارات تکرار شده. مثلاً برای تأکید بر توحید الهی مطلق، در ایراد اسماء و صفات الهی و تهلیل و تسبیح ذات مقدّس ربّانی تکرار را بسیار بکار برده‌اند. چنانچه در سورة الملك قیوم الاسماء می‌فرمایند: «الله الّذی لا اله الاّ هو و هو الله کان بالمؤمنین بصیراً، الله الّذی لا اله الاّ هو و هو الله کان بالمؤمنین محیطاً.» و نیز در توفیق مبارک خطاب به ملاّ باقر حرف حیّ در ضمن دعائی می‌فرمایند: «سبحانک اللهم یا الهی اناک انت خالق کلّ شیء، و اناک انت رازقی و رازق کلّ شیء، و اناک انت ممیت کلّ شیء، و اناک انت محیی و محیی کلّ شیء، و اناک انت مبعثی و مبعث ما شئت من خلقک، قد خلقتنی لان اسبّحک عن کلّ ما قد سبّحک من شیء، او یسبّحک، و رزقتنی بان اقدّستک عن کلّ ما قد قدّستک من شیء، او یقدّستک، و امتنی لان اوحدتک عن کلّ ما قد وحدک من شیء، او یوحدتک، و احييتنی لان

اعظمتك فوق كل ما عظمك من شيء او يعظمتك و ابعثني لان اكبرتك فوق كل ما كبرك من شيء او يكبرتك الخ.»^{۴۹} در همان توقیع نیز می‌فرمایند: «تعالی تعالی ذكره ثم تعالی شأنه ثم تعالی تعالی وصفه ثم تعالی تعالی نعته...»^{۵۰} و به همین روش دعا پیش می‌رود و هفتاد مرتبه عبارات با تکرار جمله «تعالی تعالی» نازل می‌شود.

در کتاب قیوم الاسماء کلماتی از قبیل حق و اکبر و کتاب و نار بسیار تکرار شده است. مثلاً در دو آیه کلمه «کتاب» چهار بار ذکر شده بقوله: «انا نحن قد نزلنا الكتاب على كل امة بلسانهم و لقد نزلنا هذا الكتاب بلسان الذكر على الحق بالحق بديعاً، و انه هو الحق من عند الله و في ام الكتاب على حكم الكتاب قد كان من اعرب العرباء مكتوباً.»^{۵۱} صفت تفضیلی «اکبر» نیز با اسماء در عبارات متعدد تکرار شده مانند: کلمه الاکبر و الذکر الاکبر و سید الاکبر و الحق الاکبر و العهد الاکبر و الطور الاکبر و الجنة الاکبر و الجواب الاکبر و النار الاکبر و اسم الاکبر و الرضوان الاکبر و انتقام الله الکبیر الاکبر.

دیگر کلمه «حق» در همه سور قیوم الاسماء بلکه در اغلب آیات آن تکرار شده. مثلاً در سوره اول (المک) چهل و هفت مرتبه، و در سوره دوم (العلماء) چهل و یک مرتبه، و در سوره سوم (الایمان) بیست و پنج مرتبه، و در سوره چهارم (المدينة) سی و سه مرتبه و به همین صورت پیش می‌رود تا سوره آخر (المؤمنین) که در آن کلمه «حق» پنجاه مرتبه یعنی بیش از عدد آیات خود سوره تکرار می‌شود. چنانچه قبلاً ذکر شد هر کلمه‌ای را که حضرت ربّ اعلی استثناءً تکرار می‌فرمایند مقصودی در آن نهفته می‌باشد. حال باید پرسید: آیا کلمه «حق» در کتاب قیوم الاسماء به چه امری مربوط است که به وسیله تکرار فوق العاده آن اینهمه تأکید بر آن می‌فرمایند؟

البته احدی حق تأویل ندارد ولیکن توسط صریح آثار مبارکه می‌توان به رموز و اشارات خود آثار مبارکه پی برد. در این باره با رجوع به لوح تفسیر حروف مقطعه و لوح الحق که از قلم حضرت جمال اقدس ابهی نازل گشته معلوم و واضح می‌شود که مقصود حضرت ربّ اعلی از کلمه «حق» در قیوم الاسماء حضرت بهاء الله بوده چنانچه در لوح تفسیر حروف مقطعه می‌فرمایند: «... حينئذ يظهر نداء الاولى عن شجرة القصوى عند اشراق الشمس مرة اخرى و هذا ما غنت الورقاء في قطب البقاء في هذه الليلة الاحدية التي توقد فيها نار الاحدية من سدرة السينا في ظل اسم الاقدمية و السرّ الازلية الذي سمى بالحق القديم في قیوم الاسماء ليشهدن كل الظهورات في سرائر القلب بالخفيات بانّه هو العزيز المقدر المهيمن المئنان.»^{۵۲} از این بیان مبارک علت تکرار کلمه «حق» در کتاب قیوم الاسماء روشن می‌شود و معلوم می‌گردد که با تذکیر مکرر، حضرت ربّ اعلی از اهل بیان بلکه از همه عالمیان عهد ایمان به حق در حین ظهور او گرفتند و به علت اهمیت این قضیه، آن را با تصریح و تکرار و نه با اشاره و تلمیح مختصر ذکر فرمودند. این نمونه دلیل واضحی است بر اینکه قالب کلام الهی از قلب آن لاینفصل است.

اگرچه تصریح و تأکید از جمله مشخصات عمده سبک آثار بیان است، ولی به این معنی نیست که خالی از رموز و اشارات است. البته تفصیل و استخراج رموز و اشاراتی که در آثار

حضرت ربّ اعلیٰ ذکر شده کاری است بر عهده نسل‌های بهائی آینده که مقدار خدمات امری و انواع آن به آنها مجال و فرصتی برای کار تحقیق و بحث دقیق و مفصل می‌دهد. در این زمان که دوره تبلیغ و تمکین جامعه‌های بهائی است باید به این تحقیقات مقدماتی راضی و قانع شد. باری، رموز و اشارات و مجازاتی که در آثار حضرت ربّ اعلیٰ نازل گشته چشمه و اساس اصطلاحات بدیع بیان است، مثل «ذات حروف السَّبْع» برای اسم علی محمد، و «حرف السَّین» برای ملا حسین، و «کتاب قاف و کتاب الف» که مقصود قرآن و انجیل است، و «حرف میم و حرف فاء» که اشاره به موسی و فرعون می‌باشد و امثال ذلك. گاهی چند جمله از اول تا آخر در سیاق رمز و اشاره نازل می‌شود چنانچه در صحیفه بین الحرمین می‌فرمایند: «لا یدلّ کلمة التَّثلیث الا عن ولیّه و لا شکل الترییع الا عن حبیبه و ان الاقترانات فی کلّ المراتب قد فُصِّلَت بظهور اقترانها». مضمون بیان مبارک این است که: دلالت نمی‌کند کلمه تثلیث مگر بر ولی او (که اشاره به علی است زیرا از سه حرف تشکیل شده) و شکل تربیع مگر بر حبیب او (یعنی محمد که از چهار حرف تألیف شده) و اقترانات در همه مراتب (وجود) از ظهور اقتران آن دو (علی محمد) تفصیل شده، انتهى.

آوردن مجاز یکی دیگر از مشخصات آثار حضرت ربّ اعلیٰ است. ناگفته نماند که مجاز غیر از رمز است، زیرا مجاز تجاوز معنی خارجی يك کلمه به معنی دیگری است که از ظاهر کلمه برداشت نمی‌شود، در حالی که رمز الفاظی است که در خود معنی ندارد و می‌تواند اشکال و ارقام و حروف نیز باشد، مثل شکل هیکل که رمز انسان است و رقم هفت که رمز علی محمد یا حسین علی است یا پنج و نه برای باب و بهاء و چهارده برای چهارده معصوم که کلمه رمزی آن «وجه» یا «ید» می‌باشد و امثال ذلك. بنا بر این، مجاز باید کلامی باشد که ظاهر آن قابل فهم باشد ولیکن مقصود قائل بجز آن باشد. اما رمز، کلمه یا حرف یا شماره یا شکلی است که در خود معنی ندارد و از ظاهر آن معلوم و واضح است که مقصود دیگری در آن نهفته شده که بجز آگاهی بر اصطلاحات مخصوص آن متن آن را روشن نمی‌کند. مثل اینکه «حرف سین» دیده شود؛ خواننده فوراً می‌داند که معنایی دارد که از او پوشیده هست و خود حرف سین در ظاهر برای او هیچ معنی نمی‌دهد.

از جمله مجازها در آثار حضرت ربّ اعلیٰ (که آن را به وجهی استعاره نیز می‌توان گفت) کلماتی از قبیل نار و نور و کتاب در قیوم الاسماء، و شمس حقیقت و شجره حقیقت و غیرها در بیان فارسی است. مثلاً در قیوم الاسماء کلمه «نار» مجازاً دارای چندین مدلول می‌باشد. در بعضی مواضع اشاره به شعله، طور است که مظهر امرالله در هر ظهور بوده و در مواضع دیگری اشاره به جهنم است. مثلاً در سورة السّرّ می‌فرمایند: «هو الّذی قد اخترع السّموات و الارض و ما بینهما بامرہ علی الحقّ من حول النّار ابداعاً.» و در سورة الماء قوله: «انّ الذّکر لقد کان علی الصّراط القیمّ فی حول النّار مستقیماً.» در این دو نمونه، کلمه «نار» اگرچه برای همه معلوم و واضح است و معنی آن در کتابهای لغت یافت می‌شود، ولی مقصود غیر از آن است که در لغتنامه‌ها دیده می‌شود زیرا از آن به صورت مجاز استفاده شده است.

علاوه بر رموز و اشارات، حضرت ربّ اعلیٰ گاهی مطلبی را از طریق تصویر و تمثیل بیان می‌فرمایند و این جهت توضیح مطلبی است به وسیله مثال حسّی، چنانچه در کتاب بیان فارسی

غفلت اهل بیان در حین بودن من ینظره الله در بین آنها را با تمثیل و تصویر یک حادثه و مثال توضیح می‌فرمایند بقوله: «... و همچنین هر مقعدی محلّ یک نفس سزاوار است که خالی گذارند زیرا که دیده می‌شود که در بیت خود من ینظره الله هم این قسم ظاهر است که از مقعد آن منع می‌نمایند او را، چونکه نمی‌شناسند او را، لاحترام او به اسم او، ولی او می‌شناسد کلّ را و می‌خندد بر عبادی که از برای اسم او این نوع اعظام و احترام ملاحظه می‌نمایند ولی یوم ظهور او از او محتجب می‌مانند.»^{۵۳}

باری، آنچه در این اوراق ذکر شد نباید این نتیجه را بدهد که آثار حضرت ربّ اعلیٰ مُغلق و پیچیده است. واقعیت کاملاً برعکس آن است. البته آثار بیان از لحاظ سبک و سیاق و اصطلاحات بر خلاف آنچه مردم به آن عادت داشته‌اند نازل گشته است ولیکن اگر در مضامین آن آثار مبارکه و نهج یا سیاق طرح مطالب به دقت ملاحظه شود، بسی واضح و ثابت خواهد بود که از این لحاظ در منتهای سهولت و سادگی است اگرچه در حدّ امتناع می‌باشد. زیرا عقلاً باید معتقد بود به اینکه کلامی که برای هدایت خلق به حقّ ظاهر نازل شده باشد باید برای عموم قابل فهم باشد و الاّ حجّت الهی بالغ نخواهد بود و استغفرالله که لفظی به فکر ما خطور کند که مرسل رسل و هادی سبیل مظهری را بدون حجّت بالغه مبعوث فرماید و از او بخواهد که ناس را به سبیل هدایت بکشانند! شاید علت اینکه سبک و سیاق و مطالب آثار حضرت ربّ اعلیٰ در وهله اول برای بسیاری از نفوس مشکل و نامأنوس به نظر می‌رسد این است که اولاً بر اصطلاحات بدیع بیان اطلاعی ندارند. در همه دوره های سابق در اول امر چنین بوده و اختصاص به دوره بیان ندارد. و ثانیاً- که به عقیده نگارنده سبب عمده است- بشر آنقدر به نوشته‌های فلسفی و عرفانی و مذهبی پیچیده و مشکل و مُغلق انس گرفته و معتاد شده که دیگر کلام سهل و ساده، نامأنوس و در نتیجه نامفهوم به نظر ایشان جلوه می‌کند. اما اگر آنچه را که شنیده و دیده و یاد گرفته پشت سر اندازد و با سادگی و تازگی فطری به کلام الله توجه نماید دیگر اشکالی در راه فهم و درک آثار الهی باقی نمی‌ماند.

در خاتمه باید اعتراف کرد که حقّ مطلب در این مقاله به هیچ وجه ادا نشده است، و تفصیلات بیشتری در باره سبک و سیاق آثار حضرت ربّ اعلیٰ هست که باید در مقالات و کتب متعدد و پس از تحقیقات زیاد توضیح و تفصیل داده شود. موانع بسیار اجازه نداد مفصل‌تر از این در این حین مرقوم شود و تنها با توجه به قاعده «ما لا یدرک کله لا یترک کله» این اوراق نگاشته گردید.

یادداشت‌ها

- ۱- در این مقاله هر جا بیانی از آثار حضرت ربّ اعلیٰ نقل شود و شماره صفحه کتاب یا توقیعی که از آن نقل شده در این حواشی ذکر نشده باشد به این معنی است که از نسخه خطی که اصل یا عکس آن نزد نگارنده است استفاده شده.
- ۲- آل عمران، آیه ۱۳۸- الرحمن، آیه ۴- القیامة، آیه ۱۹.
- ۳- سورة القیامة، آیات ۱۷-۱۹.
- ۴- دلائل سبعة، چاپ طهران (؟)، بدون تاریخ چاپ، ص ۶۳.
- ۵- مأخذ سابق، ص ۱۴.

۶- صحیفه عدلیّه، چاپ طهران (۹)، بدون تاریخ چاپ، صص ۹-۱۰.

۷- مأخذ سابق، صص ۹-۱۰.

۸- دلائل سبعه، ص ۲۶.

۹- الايضاح فی علوم البلاغة، تألیف محمد بن عبدالرحمن معروف به الخطیب القزوینی. چاپ دانشگاه الازهر، قاهره، بدون تاریخ چاپ، صص ۲، ۱۱.

۱۰- این چند نمونه از توقیع مبارکی که برای من یظهره الله نازل شده استخراج گردید. ر. ک. به منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عز اسمہ الاعلی، مؤسسہ ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۴ بدیع، صص ۱-۲.

۱۱- مأخذ سابق، ص ۱۴.

۱۲- سورة القصص، آیه ۳۶.

۱۳- اعجاز القرآن، تألیف ابوبکر محمد بن الطیب الباقلائی، به کوشش سید احمد صقر، دار المعارف، قاهره، چاپ پنجم ۱۹۸۱، ص ۳۵.

۱۴- سورة المدثر، آیه ۲۴.

۱۵- برای تفصیل این مطلب ر. ک. به: الاتقان فی علوم القرآن، تألیف جلال الدین عبدالرحمن السیوطی، چاپ افست، المكتبة الثقافیة، بیروت، بدون تاریخ، ج ۲، ص ۱۱۶.

۱۶- البتّه این وجه اعجاز ثابت و محقق است مادام که مقرون باشد به وجوه دیگر اعجاز که در کتب بهائی به عنوان نفوذ و خلاقیّت و قاهریت ذکر شده است.

۱۷- ص ۱۱.

۱۸- ص ۲۷.

۱۹- ص ۲۷.

۲۰- معنی اصلی لغت «آیه» در زبان عربی علامت است.

۲۱- این ضمائز و صیغه‌های سه گانه را در زبان عربی متکلم مفرد و غائب مفرد مذکر و متکلم جمع می‌گویند.

۲۲- محاضرات، تألیف عبدالحمید اشراق خاوری، چاپ افست، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، ۱۴۳ بدیع، ص ۴۰۵.

۲۳- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۱.

۲۴- مثلاً در صحیفه عدلیّه، ص ۲، يك فقره مناجات یا دعا زیارت می‌شود که به زبان فارسی است قوله: «خداوندا، چگونه ثنا گویم مظاهر قدرت حبیب تو را و حال آنکه به ید قدرت خود بر الواح افتده موجودات مسطور فرمودهای لا احصى ثناء علیهم کما انت اثنیّت علیهم.»

۲۵- دلائل سبعه، صص ۲۶-۲۷. در این قسمت حضرت ربّ اعلی مناجات را پس از آیات که به اسم «کلام الله» ذکر می‌نمایند به عنوان یکی از ادله ظهور معین می‌فرمایند.

۲۶- فلسفه اشراق مکتبی است که توسط شهاب الدین سهروردی تأسیس شد و از فلسفه افلاطون و افلوپین و ایران باستان سرچشمه می‌گیرد. فلسفه اشراق در عصر صفوی در بین فلاسفه ایران مؤثر واقع شد و منجر به ظهور حکمت متعالیه توسط ملا صدرا گردید که بین فلسفه و عرفان و تشیع جمع و تلفیق نمود. حکمت متعالیه بر مکتب شیخیه نیز بی اثر نبود.

۲۷- در قسمت دوم ذکر چهار رکن می‌فرمایند که عبارتند از: «رکن اول»: کینویّه- مشیت- جوهر، «رکن ثانی»: ذاتیّه- اراده- مجرد، «رکن ثالث»: نفسانیّه- قدر- سعه، «رکن رابع»: آئیّه- قضاء- ظهور. البتّه ربط این ارکان اربعه با اقسام سه گانه هر یک با موضوع تربیع و تثلیث در امر مبارک خارج از اصل مبحث است.

۲۸- مجموعه مناجات‌های حضرت نقطه اولی، مؤسسہ ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۶ بدیع، صص ۳۴-۳۵.

۲۹- ظهور الحق، تألیف فاضل مازندرانی، ج ۳، بدون ذکر محلّ و تاریخ چاپ، ص ۴۲۵.

- ۳- مأخذ سابق، ص ۱۴۱.
- ۳۱- دلائل سبعة، ص ۲۷.
- ۳۲- جناب دکتر محمد افغان در بیانات مفیدشان در باره تفاسیر صادره از قلم حضرت ربّ اعلیٰ تفصیلاتی ذکر فرموده‌اند که در اینجا تکرار نمی‌شود. به مقاله ایشان در این شماره «خوشه‌ها» رجوع شود.
- ۳۳- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۷۹.
- ۳۴- «خلق نفرموده» و «تجلی نفرموده» و «متعالی بوده» به مثابه یک فعل کامل فارسی است که از کلمه عربی با پسوند فعل فارسی تشکیل شده باشد. این خود یک نوع ترکیب بر زبان عربی در بیان است که افعال فارسی عموماً یک کلمه عربی است با پسوند «فرمود- کرد- نمود- گردید- گشت- بود- می‌باشد- هست- شد». «عرفان او» و «نفس او» و «نزد او» و «از برای او» یک قسمت حساب شد چونکه رسم الخط آن دو کلمه چون به زبان عربی ترجمه شود بطوری است که در یک کلمه نوشته می‌شود زیرا ضمیر «او» در عربی اگر مفعول یا اضافه باشد به فعل یا اسم متصل می‌شود.
- ۳۵- صحیفه عدلیه، ص ۴.
- ۳۶- دلائل سبعة، صص ۴۵-۴۶.
- ۳۷- محاضرات، ص ۴۰۵.
- ۳۸- مأخذ سابق، ص ۴۱۲.
- ۳۹- مأخذ سابق، ص ۴۱۵.
- ۴۰- مبادئ العریبة فی الصّرف والنحو، تألیف رشید الشّرتونی، دارالمشرق، بیروت، ۱۹۶۹، ص ۸.
- ۴۱- دعای سحر از ادعیه مشهوره شیعه است که با عبارت: «اللّهم انّی استلک من کلّ بهائک بابهاه الخ» شروع می‌شود. نام‌های امام‌های تقویم بدیع در امر مبارک از متن آن دعا گرفته شده است. متن دعای سحر در کتاب مفاتیح الجنان تألیف شیخ عباس قمی، چاپ علمی، طهران، ۱۳۱۶، صص ۱۸۳-۱۸۵ درج شده است.
- ۴۲- یعنی این زیارت در شب روزه ماه صیام تلاوت می‌شود. در آن زیاراتی برای «الشّجرة الاوّلیة و اغصانها و من استظّل فی ظلّها ثمّ ذکر لمن ینظره الله» نازل شده. این زیارتنامه هنوز چاپ نشده است.
- ۴۳- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صص ۱۱۰-۱۱۱.
- ۴۴- صحیفه عدلیه، ص ۱۱.
- ۴۵- مأخذ سابق، ص ۱۰.
- ۴۶- مأخذ سابق، ص ۱.
- ۴۷- مأخذ سابق، ص ۱۵.
- ۴۸- باب ششم از واحد سوم.
- ۴۹- کشف الغطاء، تألیف میرزا ابوالفضل گلپایگانی و آقا سید مهدی گلپایگانی، بدون ذکر محلّ و تاریخ چاپ، پیوست، ص ۲.
- ۵۰- مأخذ سابق، پیوست، صص ۴-۵. ناگفته نماند که در کتاب ظهور الحقّ، ج ۳، صص ۲۰-۲۲، توقیع مبارک ملاً باقر درج شده، ولی مؤلف دو قسمتی که به عنوان نمونه تکرار در این مقاله نقل شد از متن توقیع حذف نمود‌اند!
- ۵۱- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۲۹.
- ۵۲- مائده آسمانی، جمع آوری عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۹ بدیع، ج ۴، ص ۵۲. در لوح الحقّ نیز حضرت بهاء‌الله از ظهور خود با اسم «حقّ» تعبیر می‌فرمایند. ر. ک. به گنج شایگان، تألیف عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۴ بدیع، صص ۳۷-۴۰.
- ۵۳- باب اول از واحد ناسع.

شان آیات

دکتر محمد افنان

اصطلاح آیه (جمع آیات) به مفهوم کلام و گفتار الهی در معارف روحانی و دینی به اعتباری می‌توان گفت که برای اول بار در قرآن مجید آمده است. اگرچه ریشه، اصلی این کلمه را می‌توان در عبری هم سراغ کرد^۱ اما مفهوم و معنی آن در تورات و انجیل عموماً مناسب معجزات^۲ -عجائب^۳ -علامات^۴ می‌باشد. در بعضی موارد به مفهوم انذار^۵ و در موردی نیز برای قوای شیطانی و معجزات دروغین بکار رفته است.^۶ نام جاودانی خداوند نیز آیت نامیده شده است.^۷

کلام الهی در عهد قدیم و جدید به عنوان آنچه از دهان خداوند صادر می‌شود یاد شده^۸ و آیه اصطلاح قرآنی است. در قرآن آیه به مفهوم معجزه^۹ -بدایع خلقت و طبیعت به عنوان شاهد اثبات صانع و امر او-^{۱۰} آداب و شرایع به عنوان وسائط و عوامل سعادت انسانی^{۱۱} -دیانت و پیام الهی-^{۱۲} انذار و تذکر-^{۱۳} حقایقی که اهل ایمان از آن فیض می‌یابند و اهل طغیان به سبب عصیان از درک و فهم آن عاجزند-^{۱۴} تذکر و عبرت از مکافات و مجازات-^{۱۵} و بالاخره به معنی هر گونه علامت و نشانه‌ای از قدرت و اراده، حق^{۱۶} نیز آمده است. آیه به مفهوم کلام الهی که اصطلاح بدیع و جدیدی است در بسیاری از سور قرآن تکرار شده است و عموماً متضمن کیفیت مخصوصی است که اشاره بقدرت و نفوذ امر الهی دارد.

غیر از آیه اصطلاح کتاب- کلام- کلمه نیز در قرآن آمده است. کتاب در حقیقت به مفهوم عام، معنی مطالب مکتوب و نوشته را دارد و این اصطلاح در قرآن به تورات نیز اطلاق شده است.^{۱۷}

اصطلاح قرآن که عنوان رسمی مجموعه آیات و سور نازل بر رسول اکرم است در خود قرآن مکرر آمده است.^{۱۸} قرآن به نام فرقان و ذکر نیز نامیده شده و با اندک توجهی به مفهوم لغوی قرآن و ذکر می‌توان دریافت که هر دو حکایت از گفتار و کلام می‌نماید. فرقان اشاره به اثر و قدرت کلام الهی در تمیز و تفریق حق و باطل دارد و بنا بر تفسیر و اشاره امام صادق، قرآن عنوان همه کتاب مجید و فرقان موارد محکمت کتاب است^{۱۹} و به تورات نیز اطلاق شده است.^{۲۰} کلام در قرآن عموماً به آیات ملفوظ اطلاق شده در حالی که کلمه به آیات الهامی-

مطالب و تعالیم و بالاخره به مظهر ظهور بطور عموم و به حضرت مسیح بطور اخص اطلاق شده است.^{۲۱}

سوره به مجموعه، آیاتی اطلاق می‌شود که به صورت الهامی یا قراردادی با هم جمع آمده است. بطور الهامی مقصود مجموعه آیاتی است که به عنوان و اسم سوره، از قلم مظهر الهی صادر شده و غالباً به مطالب ثابت و معینی ارتباط دارد و از این نوع در آثار حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابهی فراوان می‌توان زیارت نمود. اما قراردادی مجموعه آیاتی است که جمع‌کنندگان با هم قرار دادمانند و این اختصاص به قرآن مجید دارد. با اینهمه اکثر سوره مبارکه، قرآنی بنا بر روایات، در زمان پیغمبر اکرم به صورت حاضر تدوین و تنظیم شده است. بطور خلاصه کلمه «آیات» به مفهوم و معنی متن مکتوب و ملفوظ، منسوب به الهام الهی و نازل بر پیغمبران در قرآن مکرر نام برده شده است.^{۲۲}

در معارف اسلامی تا آنجا که نگارنده مطلع است تعریفی برای خصوصیات آیات نشده جز آنکه خلق از تقلید و ایجاد همانند آن عاجزند و قرآن کلام الهی و ماوراء بشری است.^{۲۳} تصفحی در قرآن کریم می‌تواند ما را به بعضی از خصوصیات آیات راهنما شود.

۱- آیات وسیله تربیت و تعلیم دین الهی است و بر این مطلب آیات متعددی از قرآن شاهد است: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.»^{۲۴}

۲- آیات عامل ازدیاد ایمان و یقین است: «أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.»^{۲۵}

۳- خواننده و شنونده را متذکر می‌دارد و قلوب را رقت و صفا می‌بخشد: «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ.»^{۲۶}

۴- آیات وسیله هدایت و رستگاری است: «رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ.»^{۲۷}

۵- آیات برای بشارت و انذار است: «كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ.»^{۲۸}

۶- آیات دافع و مانع باطل است: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.»^{۲۹}

۷- وسیله تفکیک حق از باطل است: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صَفْحًا مَطْهُرَةً فِيهَا كِتَابٌ قِيمَةٌ.»^{۳۰}

۸- عدم قبول آن باعث خسران و عذاب الهی است: «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ. وَيَلْ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يَصِرْ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.»^{۳۱}

۹- بالاخره کفایت و اصالت آیات در اثبات امرالله تأکید شده: «أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ

- ۱۰- هر کس به دروغ مدعی انزال آیات شود خداوند او را نابود خواهد ساخت: «آه لقول رسول کریم... تنزيل من رب العالمین و لو تقول علينا بعض الاقاویل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين فما منكم من احد عنه حاجزین و آه لذكورة للمتقين.» ۳۲
- ۱۱- و در مقام تحدی و ردّ مخالفان، عدم امکان تقلید آن در قرآن تأکید شده است: «و ان كنتم فی ريبٍ بما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورةٍ من مثله... فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار.» ۳۴
- میبدی در تفسیر آیه ۶۱ سوره بقره آیات را «حجت توحید و علامات نبوت که به زبان موسی و عیسی و محمد فرستادند» معرفی می‌نماید ۳۵ و همین مفهوم را ملاً محسن فیض در تفسیر «الصافی» نیز منظور نظر داشته و آیات را «المعجزات و الكتب المنزلة» نام برده است. ۳۶
- در اسلام با آنکه قرآن مجید به عنوان اعجاز شناخته شده یعنی مردم از آوردن همانند آن عاجز و ناتوانند و بنفسه حجت باقیه است مفهوم دقیق حجیت آن دقیقاً توجیه نشده است. علمای اسلام غالباً آن را منسوب به فصاحت کلام قرآنی دانسته و به حدیث «أنا افصح العرب و العجم» استناد کرده‌اند. اما در توضیح فصاحت، به آراستگی لفظ و تناسب معنی اکتفا کرده و از مفهوم اصلی فصاحت که مراد از آن نفوذ و تأثیر روحانی کلمه، الهیه است بی‌نصیب مانده‌اند. در باره محتوای آیات قرآنی احادیث مختلف روایت شده است از جمله از امیر مؤمنان حضرت علی: «ان الله تبارک و تعالی انزل القرآن علی سبعة اقسام كل قسم منها كاف شاف و هی امر و زجر و ترغیب و ترهیب و جدل و مثل و قصص» و از امام باقر: «نزل القرآن علی اربعة ارباع ربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سنن و امثال و ربع فرائض و احكام.» ۳۷

وجوه میّزه آیات بر اساس آثار مبارکه، بهائی: کلیات

- ۱- آیات را شبیه و مثیلی نیست: «کلام الله و لو انحصر بكلمة لا يعادلها كتب العالمین.» ۳۸
- ۲- آیات منشأ و مبدأ حیات عالم وجود است: «علت حرکت حرارت بوده و علت حرارت کلمة الله.» ۳۹
- ۳- و بالاخره آیات مختصّ مظاهر ظهور الهی است: «شمس حقیقت... مقام غیب ذات او که مظهر الوهیت است... آنچه آیات نازل می‌فرماید از قبل او [ذات الوهیت] می‌کند.» ۴۰
- «این نوع آیات که شبه‌های از برای اولوالافنده نیست که من قبل الله است زیرا که بنفسها شهادت می‌دهد که کلام الله است و بشر مثل او تنطق نتواند نمود و اون کلام نفس مشیت است که کلام الله باشد زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده و هست و کلام در مقام خلق و ابداع است و چون که در مشیت دیده نمی‌شود الا الله از این جهت است که این کلام منسوب الی الله می‌گردد زیرا که غیر الله مقتدر بر مثل او نیست.» ۴۱
- «آیات... حجت عظمی و بینة کبری که دلالت نمی‌کند الا علی الله وحده.» ۴۲
- اصطلاح آیات در آثار مقدسه، بهائی به مفهوم اخصّ یعنی کلام ملفوظ که بر لسان و قلم مظاهر ظهور جاری شده اطلاق می‌شود و همه، آثار ظهور بدیع به نام آیات شناخته می‌شود.

در باره مختصات و وجوه ممیزه آیات، نکات و مطالب فراوان در آثار نازله این دور مبارک مذکور است.

آیات و آثار نازله از فصاحت الفاظ و انسجام و آراستگی ترکیب و بلاغت معانی سهمی بسزا دارند و این سه خصوصیت، لازمه هر اثری است تا بتواند در ذهن خواننده و شنونده مؤثر شود و پیام مندرج در آن را برساند. لازمه این کیفیت سبک و روش خاصی در نگارش نیست بلکه تناسب و آرایشی است که بین لفظ و معنی وجود دارد و به همین وسیله اثر هر نویسنده از آثار دیگران متمایز می‌شود و آثار اصیل از نمونه‌های مقلدانه ممتاز می‌گردد.

اما آثار و آیات مظاهر ظهور و رای این تناسب لفظ و معنی، حاوی روح و کیفیت خاصی است که با احتیاجات وجدانی و معنوی انسان سر و کار دارد و او را به دنیائی از احساسات و جذبات روحانی می‌کشد و عطش درونی او را که طالب ارتباط و اتحاد با عوالم حقائق غیر مادی و مجرد است سیراب می‌نماید زیرا روح انسانی در طلب گمشده‌ای است که آن را در اتحاد با حقائق مطلق می‌جوید و در تجلی محبت و وحدت آن را جستجو می‌کند. آیات از آن عوالم بی‌نشان الهی نشان دارد و جاذب احساسات ماوراء نفسانی انسان است. روح انسان با احساس فناپذیری عالم مادی در طلب حقیقتی است که باقی و ابدی باشد و کلمات الهامی آیات چنین جذبه و حالی را رایگان عطا می‌کند زیرا از عوالم وحدت و بقا نشان دارد. با این همه فقط طالبان حقیقی و صاحبان بصیرت و شنوایی این لطیفه الهیه را درمی‌یابند. این است که در آثار مبارکه آمده که «اول ظهور، جوهر ایمان در آن نفوسی بود که از برای طلب حق حرکت نمودند و چون چشم قلب ایشان باز بود حق را شناخته، چه در آن ارض حق را احدی نشناخت الا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الله بوده و نمی‌توان که حقیقت را درک کرد الا به عین او.»^{۴۳}

در خصوص کیفیت معنوی و تأثیر روحانی آیات و کلام الهی، حضرت بهاء الله می‌فرمایند: «اگر حق جلّ ذکره به کلمه‌ای الیوم تکلم فرماید که جمیع ناس از قبل و بعد به آن تکلم نموده و نمایند، آن کلمه بدیع خواهد بود لو کنتم تتفکرون... کلمه‌ای که حق به آن تکلم می‌فرماید در آن کلمه روح بدیع دمیده می‌شود و نفعات حیات از آن کلمه بر کلّ اشیاء ظاهراً و باطناً مرور می‌نماید، دیگر تا چه زمان و عصر آثار کلمه الهیه از مظاهر آفاقیه و انفسیه ظاهر شود.»^{۴۴}

بنظر می‌رسد روح موجود در آیات، حاصل از القاء امید و ایمانی است که منزل آیات در آن ودیعه نهاده و حاکی از وجود حقیقتی است که منشأ تمایز عالم انسانی از سایر موجودات است و از همین کیفیت لطیفه است که بنا بر بیان جمال اقدس ابهی نفعات حیات بخش آن بر همه وزیده و خواهد وزید.

اگرچه با توضیحات بالا معلوم است که امتیاز و تفاوت آیات الهی از آثار ممتازه فرهنگ انسانی، روح خلّاتی است که در آن ودیعه گذاشته شده با اینهمه شاید این مطلب بعضی نکته سنجان را مشکل آید، که بسا اهل کمال و دانائی نیز آثاری از خود بجا گذاشته‌اند که متضمن نظرات و افکار ابتکاری و آموزنده است و می‌تواند راهنمای مردم و اجتماع قرار گیرد، اما هیچ يك مدعی نزول آیات نشده‌اند و لذا صدور چنین آثاری از مدعیان نبوت، انزال آیات از عالم الهی

نیست و جز صرف ادّعا چیزی نبوده و اصالتی ندارد.

توجیه مطلب مستلزم توجّه به این نکته است که ادّعا بنفسه از جنبه‌های اساسی ظهور مظاهر الهی است. تأسیس شریعت و ابلاغ هدایت الهی بدون ادّعا و دعوت مفهومی ندارد. مظاهر ظهور، آیات و آثارشان را وسیله، بیان دعوت و ادّعای خود قرار می‌دهند^{۴۵} در حالی که اهل علم و قلم که حائز شأن هدایت و صاحب رتبه، رسالت نیستند چنین دعوتی را مدّعی نتوانند بود و هرگز نیز نبوده‌اند. بالاخره انزال آیات بنفسه‌ها عین ادّعاست و آن را باید از مظاهر ظهور انتظار داشت زیرا هنگامی که نزول آیات را به خدا نسبت می‌دهند و خود را کلمه الله و گفتار خود را کلام الله می‌نامند عملاً ادّعای مظهریت می‌نمایند و در این مقام، ادّعا در حقیقت ابلاغ مظهریت است و بدون آن ظهور امرالله تحقق نمی‌یابد. البته کسی که ادّعا کند در رتبه، اولی خود به آن مأموریت و مظهریت اعتقاد دارد و شاهد مطلب همین بس که تحمّل مشقّات و صدمات نماید زیرا تحمّل شدائد و مخالفتها مستلزم وجود نقطه اتکاء و اطمینان است و اطمینان بدون وجود یقین و ایمان ممکن نیست.^{۴۶}

بسیاری از علماء که برای مخالفت با ظهور بدیع به ادّعای اظهار آیات متمسک شده‌اند در مقابل این سؤال مقدر که آیا آیات را از جانب خدا اظهار می‌دارند یا نه، خود را عاجز دیده و خجل شده‌اند.^{۴۷}

اما در حقیقت انزال آیات بر مظاهر الهی اختیاری نیست و اگرچه ما از کیفیت روحانی نزول آن از عالم حق یعنی مشیت اولیه آگاهی نداریم اما بنا بر آثار مبارکه می‌دانیم که شخصیت انسانی مظاهر ظهور در قبال روح قدسی یعنی تجلّی مشیت اولیه در همه حال محو و فانی است.^{۴۸} اما امتیاز اصلی آیات، قدرت خلاقیت آن است که دنیائی جدید از فرهنگ و بینش در برابر فکر صاحب‌نظران می‌آفریند و حقائق و دقائق تازه ابداع می‌نماید. ارائه دلیل در این باره لازم نیست زیرا سرتاسر آثار و کتب آسمانی مشحون به نکاتی است که بدیع و اصیل است تا بجائی که مخالفان در این دور مبارک همواره کوشیده‌اند که آن را به تمدن‌های گذشته نسبت دهند یا از نتایج تحولات فرهنگ جدید قلمداد نمایند. اما از این نکته غافل مانده‌اند که تحولات جدید همه حاصل تأثیرات کلمه الله در آفاق و انفس است که در هر دوری به جلوه و طوری ظهور کرده است. بحث در این خصوص ورای این مطلب مختصر است و چون شواهد آن را به وفور و کثرت می‌توان در آثار زیارت کرد مسامحه در خصوص ارائه شواهد و دلائل نزد اهل انصاف معذور است.^{۴۹}

شواهدی از آثار مبارکه در باره خصوصیات و میزات آیات

گرچه در باره خصوصیات معنوی آیات در آثار حضرت نقطه اشارات متنوعی آمده و اگرچه هر يك به لفظ و لحنی بیان شده اما همه بیان حقیقت واحد است که آیات را مثل و شبیهی نیست. - نخست اینکه صدور آیات از خلق ممکن نیست.

« لا ینبغی لله جلّ و عزّ الا کلاماً یعجز عنه کلّ ما خلق و یخلق. فکلّ ما قد رأیت علی ذلك ذلك من کینونیه الالهیه الازلیه. » (پنج شأن، اسم الله الاجمل)^{۵۰}

« غیر الله نمی تواند آیه نازل فرماید. »^{۵۱} « غیر الله قادر بر این نوع کلام نبوده و نیست. »^{۵۲}
- دوم آنکه نزول آیات الهامی است.

« قل ان مثل تلك الآيات مثل ماء السماء يجري باذن الله و ما قدر الله لها حداً و لا نفاذاً ابداً. »
(تفسیر کوثر)

« و هر ذی روحی که تصور کند به یقین مشاهده می کند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هر کس خواسته جاری فرموده... و هر گاه این امری بود که از قوه بشر ظاهر می شد از حین نزول قرآن تا حین نزول بیان... باید کسی به آیه ای اتیان کرده باشد. »^{۵۲} « قل فویل لکم ان شجرة الطور قد نبئت فی صدری فکیف انتم مستمعون آیات الله و لا تشعرون... قل ان حرفاً من تلك الآيات لم يعدل کلّ ما فی الارض فیما انتم تریدون و تستلون و لا تعقلون... قل کلّ ما یلقیکم الشیطان ینسخ بحکم تلك الآيات ان اتقوا الله و ارحموا انفسکم ان کنتم آیاه تعبدون. » (تفسیر کوثر)

- سوم آنکه انزال آیات اکتسابی نیست و به مدد وسائل ظاهره حاصل نمی شود.

« هل یثبت الحقّ بغير میزان ام لا فلا شکّ بذلک ان امر الحقّ له میزان من عند الله و الاّ لم یغلب الحقّ علی الباطل و ان امر الّذی کان من عند الله قد نزل الله معه علامات لا تشبّه بغيره و لا یقدر ان یکسبه احد من عباده فان کان شأن الآيات الّتی اکرمنى الله و جعلها حجّتی شأن یمکن بالتکسّب فانّ الآن قد مضت ثلاثة سنة فکیف لم یکسب احد بان یقدر ان یقره آیاته بالفطرة. »
(ذهبیّه)

« انّی ما جعلت علم الاکسیر حجّتی و لا علم الهندسة برهانی بل جعلت الحجّة شیئاً باذن الله لن یقدر احد ان یفرّ عنها الاّ ان یرض من قبلها و انت ان ترید ان تقول فیها شیئاً ففرض علیک بان تقول فی آیات الرّحمن من قبل. » (ذهبیّه)

تحصیل علوم متداوله و یا ریاضات و عبادات و زهد و انزوا جاذب نزول آیات نیست. در توقیعی از حضرت نقطه است: « و ان ما کتبت من حکم قول الله عزّ و جلّ اطعنی اجعلک مثلی الخ لعمری انا ما اطعت الله بذلک المقام لعجزی و ضعفی و لا شکّ انّ الله ربّی لا یخلف المیعاد و ان ما اشرت من صنایع میر الدّاماد و شیخ البهائی رحمة الله علیهما و یغفر الله عنهما الله یعلم بها انّی انا ما ادعیّت شیئاً من تلك الصنایع و لا استطیع بهما الاّ اذا شاء الله و اکرمنى و انّ الریاضة و قلة الاکل لیس بدلیل فی حقّی لانتی انا ما اتعب نفسی و لا اقلل فی الاکل لضعف جسمی بل انّ الحجّة هی عدم الحجّة ممّا یتصورون لی فافهم ان کنت ذا فهم و اسلم امر الله لتکونن من الفائزین و انّ ما وصفت من صفات حامل ذلك المقام الله اعلم حیث یجعل حکمه (متضمّن اشاره به آیه قرآنی الله اعلم حیث یجعل رسالته، سورة الانعام (۶)، آیه ۱۲۴) و امّا العلم هو علمی بالله و اولیائه و لا اعلم دون ذلك و امّا العمل فما اجد احداً اقلّ عملاً منّی و لکن ما یخطر فی سرّی افضل من عمل المجتهدین و امّا خوارق العادات فلا املک لنفسی شیئاً و لیس اعظم آیه لی من کلامی لانّ نور صبح الازل اشرق علی علانیتی بمثل سریرتی (اشاره به حدیث کمیل) و لا اقول لك اصغر من ذلك و استغفر عن التّحدید بالکبیر و الیه انیب. »^{۵۴}

این توقیع در ۱۵ جمادی الاولی ۱۲۶۳ در ماکو نازل شده و حاوی مطالب مهمی است که به قسمتی از آن استشهاد شد و آن را می‌توان چنین خلاصه کرد که مقام مظهریت و انزال آیات تابع هیچ یک از اصول معموله بشری نیست و مظهر حق و رای تمام موازین مورد بحث و تعقل در علوم اکتسابی بشری است.

در رساله، فروع عدلیه نیز در همین خصوص آیاتی نازل که ترجمه آن (که توسط ملا محمد تقی هروی انجام شده و موجود است) به شرح زیر است:

«و بدرستی که من نماز نمی‌کنم در شب در مقام امر نماز شب را تا اینکه کسی گمان نکند که شأن آیات حاصل می‌شود برای من به سبب ریاضت در طاعات بلکه این از فضل خدا است بر من بدون عمل و استحقاق بلکه خداوند نازل فرموده است این آیات را از نزد خود تا اینکه حجة باشد بر همه و هلاک شود هر که هلاک شده است از بینه و زنده شود هر که زنده شود از بینه.»

در ذیل همین مطلب استشهاد به این بیان مبارک که در یکی از مناجات‌ها به اصطلاح اهل علم و مدرسه صادر مبین موضوع است:

«اجعل نفسی بمثل احد من العلماء الذین ينظرون الى الاحاديث و يبلغون الناس كل الاحكام و ان الفرق بيني و بينهم كان هذا بانهم يحصلون علومهم من عند الناس و يجوزونهم بعض العلماء في الفتوى و اتي ما قرئت عند احد بل كان معلمی هو الله و اجازتی آیاته و مناجاته و ان هذا امر ممکن كما نزل الله في الفرقان من قبل اتقوا الله و انا اتقيت الله ربی و بذلك علمنی الله كل شيء و من كان على بينة من عندك كمن كان ليس له بينة الا اهواء المعتدين.»^{۵۵}

«لا تصغر امر الله و لا تشك في قدرة الله و لا تتبع صور العلمیة ليضلك عن سبيل الله فانی و لعمرک ما قرئت حرفاً من ذلك العلم العيان و لا اعلم اليوم حرفاً من قواعد اهل البيان و ما كان عندي من قبل كتب علم حتى استحفظ الكلمات و لا لي سبب في هذا العطاء من الرحمن الا فضل الله و جوده و ان اليوم لو يستل مثل جنابك عنی من شئون العلمیة المسطورة في الكتب فو ربك لا اعلم بل و لا الصرف و لا النحو و بذلك افتخر و به احتج الله يوم القيمة على الكل.» (تفسیر سرّ هاء)

«و انك يا الهی لتعلم ان قول الذين يقولون في حقی ما لا قدرت في علم الغيب لی و لا اذنت لهم، لدی لافک محض و لا يضرني جحد من جحدنی ان انت ترضی عنی بل ان الذين يجحدون آیاتك لو يعلمون بما انت قدرت لهم ليقولون يا حسرتاً علی ما فرطت في جنب الله فيا ليتنی مت قبل هذا و كنت نسیاً منسیاً.» (رساله ذهبیه)

«و ان جعلت الدلیل سبل الرياضات و الجذبات فان الله يقدر ان يبلغ عبداً الى مقام غاية الامکان و فیض الایجاد بدون تلك الاسباب لانه يفعل ما یشاء كما یشاء... فمن بلغه الله بغير تلك الاسباب لا حاجة له بهما.» (رساله ذهبیه)

جای عبرت است که مظهر الهی ناچار به اصطلاحات اهل احتجاب توجه فرموده شاید سبب تنبه و تذکر آنان گردد.

- چهارم آنکه نزول آیات موکول و محدود به تفکر و تأمل و حصول آمادگی نیست و صرفاً فطری و الهی است.

«در نزد مبدأ (مبدأ آیات و مقصود از آن مظهر ظهور یعنی نفس حضرت نقطه است) تأملی و ترکیبی و ملاحظه اقتراعات نیست... تفکر در آنها نموده تا یقین نماید که از فکر و اقتراعات کلمات با هم نمی‌شود و اگر می‌شد از صدر اسلام تا امروز در قرآن شده بود.» (بیان فارسی ۱/۲)

«آن بالحقیقة لیس الشرف فی ذکر الکلمات و لا بترتیب الآیات بل انّ الذی اصل الروح فیها هو سرّ الربانیة و ظهور الصمدانیة الّتی هی اصل کلّ فضل و علیها یحول کلّ عدل.» (تفسیر کوثر)

- پنجم آنکه خلق از اتیان بمثل یعنی ترتیب و نکارش آیات عاجزند و جز به اراده و تقدیر الهی میسر نمی‌شود.

«و انّ العجب من ذوی الالباب هو انّ امر الذی لا یمکن ان یمدر من احد الآ بامرالله ربّما انّهم یظنون بغایة الریاضة و جذبات الممكنة و قوّة الحافظة و مشاهدة کتب المنزلة و ما کان ذلك الآ لبعده المتفرّس و ظنّ المتفظن فی اشارات العلوم و الآ فی حکم الآیات و الدعوات و الخطب لا یخطر بباله. ذلك الظنّ هو اثم عظیم لانّ العقل یکابر حسّه فی مقابله ابناء جنسه بانّ شأن الآیات لو کان یمکن ان یمدر من احد بغير اذن الله و امره فلا بدّ من یوم البعثة الی یومک هذا جاء احد بتلك الکلمات و ان یثبت فیها صنع البشر فکیف یثبت حکم القرآن حجة الاکبر.» (تفسیر سرّ هاء)

«روح الربانیة و سرّ الصمدانیة الّتی هی حبک لی یمدر بشأنها فی آیاتک و هی حجة للمقرّبین من عبادک و جعلت ظاهر آیاتک حجة للمشرکین لیشاهدون عجز انفسهم عن الاتیان بشیء منها فی دهر الدهور و سرمد الظهور و کان بذلك حجتک بالغة علی الناس کلّهم اجمعین.» (مجموعه مناجات‌های حضرت نقطه، ص ۱۷۳)

«و انک یا الهی ما جعلت عندک دون تلك الحجة آية عدل و ان آیات الجسمانیة لیس لهم شأن لیدیک لانّ فیها کلّ المفترین و المعتدین یتصرفون ولكن فی کلامک لن یقدر احد ان یفتري لانّ من یوم اول آدم قد افتري الكلّ فی کلّ الآیات و لم یأت احد من المفترین بکتاب من عندک الذی یعجز من فی الارض.»^{۵۶}

«یا یحیی فأت بأیة مثل تلك الآیات بالفطرة ان کنت ذی علم رشید قل یا ایها الناس لا تفضحوا انفسکم فانّ الیوم لا یقدر احد ان یأتی بأیة من کتاب الله و اننی انا بذلك القسطاس اعلم عما کنتم به تجهلون. تلك آیات بینات من کتاب الله لقوم یؤمنون.» (تفسیر کوثر)

- ششم آنکه کیفیت خلاقه آیات باعث بروز نوایا و تمایلات نفسانی افراد است و در گروهی سبب اخلاص و ایمان می‌شود و در جمعی عناد و طغیان ظاهر می‌سازد. اهل ایمان از جذب آیات به شناسائی حقیقت واحد دست می‌یابند ولی اهل طغیان به سبب کدورت قلب از درک حقیقت آیات محروم می‌گردند. این است که حضرت نقطه می‌فرمایند: «حجت خداوند بر هر دو سواء است زیرا که آیات خداوند بر هر دو عرض شد. مظاهر نفی قبول نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده در ظلّ اثبات مستقر شدند.»^{۵۷}

«آنچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند کسی به عین فطرت کلّ را می‌بیند و از برای دون مؤمنین ادقّ از شعر و احدّ از سیف است صراط زیرا که نه می‌توانند از حجیت آیات قبل بیرون روند و نه اتیان بمثل نمایند و نه از بعد نفوس خود اقرار به حقّ کنند. این است که از

برای ایشان احدّ از سیف و ادقّ از شعر می‌گردد و از برای مؤمنین اوسع از جنت می‌گردد زیرا که می‌گویند دین ما به قرآن ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کلّ عاجز از اتیان به آیه از آیات بمثل آن بودند و امروز همان شجره که قرآن را تکلم نموده تکلم به بیان می‌فرماید کلّ من عند الله لا ریب فیه تنزیل من ربّ العالمین... وقتی که خداوند صراط را برپا می‌دارد کلّ می‌فهمند ولی هر کس به چیزی محتجب می‌گردد که نزد خداوند بلا شیئیّت بوده و هست چنانچه امروز صراط الله آیات است و کلّ می‌توانند حجّیت آن را بفهمند. ۵۸

از حضرت بهاء‌الله در همین مورد و مطلب است:

«این [آیات] ناری است که در یک حین دو اثر از آن ظاهر است. در مقبلین حرارت حبّ احداث نماید و در مبغضین برودت غفلت آورد. ۵۹»

«ملاحظه در امر الله نما که یک کلمه از لسان مظهر احدیه ظاهر می‌شود... ولیکن بعد از اشراق شمس کلمه از افق قم الله بر عباد، در هر نفسی علی ما هو علیه ظاهر می‌شود... در یکی اعراض و در یکی اقبال. ۶۰»

شک نیست که این تفاوت و اختلاف بین مؤمن و غیر مؤمن یا محبّ و مبغض در نتیجه قابلیت روحانی است و امکان شناسائی آیات از آن منشأ می‌گیرد. این استعداد به نام بصیرت روحانی و عین قلب نامیده شده است. شواهد زیر از آثار مبارکه بر این لطیفه روحانیّه گواه است:

«... مراد از آیه شریفه ربّ لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیراً... مراد نه اعمای ظاهر است. کلّ را می‌بینی که با این عین می‌بینند بلکه کلّ با حیوان در ظاهر این عین شریکند. بلکه مراد عین قلب است که به آن محبوب خود را ببینند و شناسند... و اولّ ظهور، جوهر ایمان در آن نفوسی بود که از برای طلب حقّ حرکت نمودند و چون چشم قلب ایشان باز بود حقّ را شناخته، چه در آن ارض حقّ را احدی نشناخت الا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الله بوده و نمی‌توان که حقیقت را درک کرد الا به عین او...» ۶۱

«کسی او [شجره حقیقت] را نمی‌شناسد و به عین او او را نمی‌بیند زیرا که آن عین بعد از ظهور او خلق می‌شود در کلّ شیء. ۶۲»

«از خدا بصر بخواهید و ذائقه سالم طلب کنید چه که نزد بی‌بصر نقش یوسف و ذئب یکسان است و در ذائقه مریض حنظل و شکر در یک مقام. ۶۳»

در آثار مبارکه علت حرمان از فیض ایمان و باعث فقدان عین ایمانی و بصر بصیرت جزای اعمال است. حضرت بهاء‌الله در لوحی خطاب به امین می‌فرمایند:

«اشتغال عباد به مشتیهات نفس و هوی در زخارف دنیا سبب غفلت و غفلت چون قوت یابد به ضلالت مبدّل گردد و عند صاحبان بصر مبدئی که سبب و علت این امور غیرمرضیه است جزای اعمال، والا امر الله اظهر از شمس است. ۶۴»

در لوح مبارک دیگری خطاب به مادر مؤمنه جناب استاد علی اکبر شهید یزدی بیان زیر نازل که حاکی از ایجاد قابلیت و شایستگی ایمان در نفوس به مدد اعمال مبارکه، مرضیه است.

«ای امة الله، اعمال در حشر اکبر به هیکل علی قبل اکبر مجسم و در امام وجه حاضر. افرح و

بیان شفاهی زیر از حضرت عبدالبهاء نیز حائز اهمیت است و نشان می‌دهد که در این دور اعظم به عنایت جمال قدم استعداد ایمانی همه اهل عالم را حاصل آمده است و دو طینت کفر و ایمان دیگر اعتباری ندارد و اگر در تعالیم ادیان گذشته نظر به عدم بلوغ روحانی عالم انسانی ذکر شجره طیبه و شجره خبیثه شده در این ظهور به علت عنایات الهی عوالم حقائق و معانی نیز تازه و بدیع شده است.

«... فهم تعالیم جمال مبارک خیلی مشکل است. بظاهر چنین بنظر می‌آید که فهمش سهل است و لکن وقتی که تشریح شود آن وقت معلوم می‌شود که فهمیده نشده است. در اواخر ایام جمال مبارک، مثلاً این عبارت "ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار" را همه می‌خواندند و گمان می‌کردند که فهمیده‌اند، تا آنکه در امریکا در صحبت تشریح شد. آن وقت واضح شد که تا بحال هیچکس ملتفت معنای آن بیان مبارک نمی‌شد.

در دوره‌های سابق هم‌ماش دو شجره بیان شده است، یکی شجره طیبه و یکی شجره خبیثه. چنانکه در قرآن می‌فرماید مثلها کشحرة طیبة اصلها فی الارض و فرعها فی السماء، و در بیان، شجره نفی و شجره اثبات می‌فرماید و جمیع بیان مملو از این بیان است، نفوسی که در ظل امر می‌آیند از شجره اثباتند و نفوسی که نیستند از شجره نفی‌اند. جمال مبارک اینها را برداشته و یک شجره‌ماش کردند، هیچکس ملتفت نشد.

می‌فرماید "همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار" تا این بیان سبب اتحاد ملل ارض شود، بکلی جدائی و بیگانگی از میان خلق خدا براقند...»^{۶۶}

- بالاخره آیات و انزال آن به تناسب ترقی رتبه، دین و ارتقاء مقام انسانی، جایگزین کلیه دلائل و عوامل تبلیغ و ابلاغ امر الهی شده است و به همین سبب نیز نصرت امر الهی به بیان و دلیل مقرر گشته و تبلیغ جای سیف و سنان را گرفته. حضرت نقطه فرموده‌اند:

«و همین قسم که اصل دین و اهل آن از عالم جسمی ترقی نموده به همین قسم آیات خداوندی هم از مقام حدّ بلانهایه ترقی نموده فرض است که حجّت آن عبد [عبد منتخب خداوند یعنی مظهر ظهور] از فوق عالم عقول که مقامات معرفت و تجرید است بوده باشد و از آنجائی که تصدیق این امر بر اغلب ناس صعب بوده این مقامات عظیمه را به مقام جسد کلمات آورده به شأنی که احدی قادر بمثل آن نباشد و حدی از برای آن قرار نداده.» (رساله عدلیه)

آیات- شأن ربوبیت و الوهیت

۱- اثبات عجز از اتیان بمثل

قبلاً ذکر شد که آیات غیر قابل تقلید است. اینک مقصود این است که به مدد شواهد آثار اثبات شود که حق با انزال آیات، تحدی و ابلاغ کلمه می‌فرماید. در آثار مبارکه صریحاً عدم امکان تشبّه و نمونسازی از آیات ذکر شده و عجز مردم از اتیان بمثل، دلیل حقیقت مدّعی ظهور است.

«دلیل آیات الله است که ما علی الارض از اتیان بمثل آنها عاجز می‌باشند.»^{۶۷}

«در این کور خداوند عالم به نقطه، بیان آیات و بیانات خود را عطا فرموده و او را حجت ممتنع بر کلّ شیء قرار داده و اگر کلّ ما علی الارض جمع شوند نمی‌توانند آیه بمثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند و هر ذی روحی که تصور کند به یقین مشاهده می‌کند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است.»^{۶۸}

«حجتی هی القدرة الّتی ناطقة من الفطرة بآیات الّتی لو اجتمع الکلّ علی ان یأتوا بمثلها لن یقدروا و ان انت ترید ان تقول کیف و لم و بم فأت بآیه ان کنت من الصادقین.» (رساله، ذهبیه)

«خداوند آن حضرت [حضرت باب] را ظاهر فرمود به حجتی که رسول الله را به آن ظاهر فرمود که احدی از مؤمنین به فرقان نتواند شبهه در حقیقت او نماید زیرا که در قرآن نازل فرموده که غیرالله قادر نیست بر اینکه آیهای نازل کند و هزار و دویست و هفتاد سال هم کلّ اهل فرقان این را مشاهده نمودند که کسی نیامده که اتیان نموده باشد و به این حجت، موعود منتظر را خداوند لم یزل ظاهر فرمود از جائی که احدی گمان نمی‌کرد و از نفسی که گمان علم نمی‌رفت و به سنی که از خمسه و عشرین تجاوز نموده و به شأنی که اعزاز آن مابین اولوالالباب از مسلمین نبوده زیرا که شرف کلّ به علم است و نظر کن در شرف علماء که به فهم آیات الله هست که خداوند اون را به شأنی عزیز فرموده که لا یعلم تأویلہ الاّ الله و الراسخون فی العلم در حقّ آن نازل فرموده و از نفس امّی بیست و پنج ساله از این شأن آیات خود را ظاهر فرموده. اگر کلّ علمای اسلام به فهم آیات الله اظهار شرف خود را می‌کنند او به جعل آیات الله اظهار شرف خود را نموده.» (دلایل سبعه)

تردیدی نیست که مقصود از این بیان، عدم امکان انشاء کلام شبیه به آیات نیست زیرا اصول نگارش و انواع لغات و کلمات در دسترس همگان است. لذا جز اینکه به این حقیقت اقرار کنیم که مقصود از عجز خلق از اتیان بمثل آیات، ناتوانی آنان از القاء روح خلاق در کلمات است چاره‌ای نمی‌ماند و این همان قوه روحانیهای است که در آیات نهفته است و آثار آن در افراد در همه جا ظاهر می‌شود و همواره باقی می‌ماند.

حضرت نقطه، اولی این نکته را چنین بیان فرموده‌اند :

«خداوند عالم کسی را منتخب برای حفظ دین حجت خود فرموده... که در اعجمیین نشو و نما نموده و در این آثار حقّه از احدی تعلیم نگرفته بل امّی صرف بوده در مثل این آثار و تا حال مشاهده نشده که کسی در عجم نشو و نما نماید و ممکن نیست بعد از این که قدرت داشته باشد به این نوع از کلمات... و حال آنکه حروف بیست و نه گانه به ید علماء بوده و هست و این نهج بدیع بر ید احدی جاری نگشته... و در حقّ احدی ممکن نیست الاّ من شاء الله.» (صحیفه عدلیّه) «و انک یا ایها الانسان فکر لمحّة ان حروف الهجائیة تکون بید الکلّ و ان الّذی یکلم یقول لو اجتمع الکلّ علی ان یأتوا بمثل کلماته لن یقدروا و لن یأتوا و ان یقدروا فکیف لن یأتوا و ان لم یأتوا فکیف لم یصدّقوا امر الله فسبحانه عمّا یشرکون.» (ذهبیه)

اما بنا به بیان مبارک چون عرفان قدرت موجود در آیات از امکانات بشری خارج است عجز از اتیان، دلیل حقیقت است نه شناسائی و ادراک حقیقت آیات که اصولاً متمنع و محال است.

«و اعرج الی مبدء الدلایل الّذی به یثبت النبوة و الولاية و الشریعة و هو کلام الله الّذی نزل علی

حبیبه و آن دلیل حجّته هو عجز ما سواه لا عرفانه لآنکه لن تقدّر ان تعرف فصاحة الواقیة الجاریة من خزائن الفطرة... ان حجّية کتاب الرحمن قد ثبت بعجز الكل لا عرفانه. « (ذهبیّه)

« و در قرآن خداوند اثبات حقیّت رسول الله ص و دین اسلام را نفرموده الا به آیات که اعظم بیّنات است و دلیل بر اعظمیّت آن آنکه کلّ به حروف هجائیّه تکلم می‌کنند و خداوند عالم کلمات قرآنیّه را به شأنی نازل فرموده که اگر ما علی الارض جمع شوند و بخواهند آیعی در مقابل آیات قرآن بیاورند نمی‌توانند و کلّ عاجز می‌شوند. »^{۶۹}

۲- سرعت نزول آیات

از دلائل حجّیّت آیات سرعت تنزیل آیات است. هر کسی که با انشاء و نگارش سر و کار دارد می‌داند که لازمه، نوشتن و تصنیف، تحصیل و تمرین و آمادگی است و در هر بار می‌باید اجتماع فکر و حواس حاصل شود و نویسنده با خیال فارغ به ترکیب و تألیف جملات پردازد و بالاخره پس از تنظیم و ترتیب، چند بار آن را تسوید نماید یعنی از پیش‌نویس دوباره نویسی نماید و این سبب می‌شود که هفته‌ها و ماه‌ها و گاهی سال‌ها بگذرد تا کسی کتابی یا اثری تدوین نماید. ولی شواهد تاریخ حاکی است که آیات نازل در قرآن و در این دور بدیع محدود به این موانع نبوده و بر سیبیل فطری بدون تفکر و تأمل نازل شده است.

«هل جاء احد بمثل تلك الآيات و يقول ذو روح ان هذا صنع الخلق انصف بالله هل سمعت من احد دعاء او صحيفة و هل جاء بتلك الحجة دون آل الله... لاكتب في ستة ساعات الف بيت مناجات فمن يقدر بذلك فاعوذ بالله من عمل الناس...» (تفسیر کوثر)

«لسان او را به آیاتی مفتوح فرموده به شأنی که احدی قبل از آن سبقت بمثل آن نگرفته و در هرچه بخواهد و هر وقت تکلم می‌نماید بلا تأمل و مسطور می‌گرداند بلا سکون قلم از شدت تشابه آن به آیات الله احدی فرق نمی‌نماید.» (صحیفه عدلیّه)

«شأن الآيات التي اقرء من دون تأمل و اكتب من دون سکون قلم بما شاء الله ربّي و هو حجة لا يقوم بها احد و لا يقدر ان يأتي بمثلها.» (تفسیر هاء)

«... یجری من قلمی صحیفه فی ساعات معدودة فای حجة اکبر من هذه القدرة و ای نعمة اکبر من هذه العطية.» (تفسیر سرّ هاء)

«قرآنی که بیست و سه سال نازل شد، خداوند عزّ و جلّ قوّت و قدرتی در آن حضرت [حضرت باب] ظاهر فرموده که اگر خواهد در پنج روز و پنج شب اگر فصل بهم نرسد مساوی به آن نازل می‌فرماید.» (دلائل سبعه)

«و ان جعلت الدلیل كثرة البيان فانی فو عزة ربك لا قدر ان اكتب في ستة ساعات صحيفة محكمة بدون تأمل و سکون قلم.» (ذهبیّه)

«در عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات می‌نویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیّه در علو مقامات معرفت و توحید ظاهر می‌نماید.»^{۷۰} «خداوند قدرتی به او عطا فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در دو شب و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن از

اون معدن كلام ظاهر می گردد. «۷۱»

و در باره نزول آیات از قلم جمال قدم چنین نازل:

«... چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوه سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات بمثابه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری و نازل شود چه که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضع و لائح است مفتخر شدند هر کدام به کتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات آن احصا گشته و از این غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده چنانچه بیست مجلد الآن بدست می آید و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده و به دست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده اند.» ۷۲

«به شأنی از غمام فضل امریه و سبحاب فیض احدیه [آیات] هاطل که در یک ساعت معادل الف بیت نازل.» ۷۳

۳- تحدی به آیات

مقصود از تحدی اظهار دلائل و دعوت منکران و مخالفان به مقابله و ردّ دلائل است. اگرچه انزال آیات بنفسه تحدی است اما مظهر ظهور قدم فراتر نهاده علما را به مقابله طلبیده اند.

«انصف بالله حجر ینطق بالشهادة اعظم او ان ینطق قتی عجمی بکلمات الّتی ذهلت الکلّ فیها و لقد اعطاه الله حجة لو اجتمع من فی السموات و الارض علی ان یأتوا بمثلها لم یقدروا و ان تأمل الناس فیها لیخرجون من الدین لانّ تلك الحجة حجة محمد رسول الله من قبل و ان ارادوا ان یأتوا بمثله ففی الحین لیشرکون لانّ الله قد ثبت بتلك الحجة نبوة حبیبه و انّ الیوم کلّ الناس بالقرآن یحتجون و به یؤمنون و عنه یحکمون فو ربّ السموات و الارض لا مفرّ الیوم لاحد الا ان یؤمن و یدخل الجنة او یکفر و یدخل النار فسبحان الله من عمل هولاء الجهال کانّ الیوم کلّ الناس اموات حیث لا یعرفون صنع الربّ عن الخلق.» (تفسیر کوثر)

«فزن احدی صحیفتی بکلّ کتب القوم لم یعدل حرفاً منها کلّ من فی السموات و الارض لآنها حیوان من ظهور الوحدائیة و سرّ الرحمانیة و ما دونها کعجل جسد له خوار.» (تفسیر کوثر)

«فو ربّ السماء و الارض انّ الحق لاری فی نفسی بمثل ما انتم فی علم الله لتوقنون و انّ من علی الارض کلّهم لو یجحدنی لدیّ حجتهم لاوهن من بیت العنکبوت و اتی لعلی یقین مبین.» (تفسیر کوثر)

«فیا ایها السائل اقسّمک بالله الّذی لا اله الا هو ان تقدر ان تدحض الحجة من عند نفسك او من عند احد من الناس تفزع فؤادی و خلص الناس کلّهم و الا امر الله لاوضح من هذه الشمس فی وسط السماء و اناذا اذکر فی مقام القسطاس آیاتاً قبل ذکر الشرح (تفسیر کوثر) لیثبت المیزان.» (تفسیر کوثر)

«قل انّ الحجة من بقیة الله تلك الآیات بیّناتاً تقوم یعقلون و انّ الّذین قالوا ان یتفکروا او کتبوا من دون ان یتعطلوا فقد وقع القول علیهم بانّهم یکذبون من حیث لا یعلمون فو ربّک ربّ السموات و الارض لو اجتمع الجنّ و الانس علی ان یأتوا بمثل تلك الآیات الّتی نزلناها فی ذلك الكتاب باذن الله

لن يستطيعوا و لن يقدروا و لو كانوا على الارض لقادرين.» (تفسیر کوثر)

«يك آیه از کتاب بیان اعظم تر است عند الله از هر دلیلی... يك آیه، آن را بر کلّ علمای مشرق و مغرب عرض کن، اگر به فطرت کسی اتیان نمود تأمل کن... و آن يك آیه این است: قل اللهم انك انت علام السموات و الارض و ما بينهما لتؤتین العلم من تشاء و لتمنعن العلم عن تشاء و لترفعن من تشاء و لتنزلن من تشاء و لتعزّن من تشاء و لتذلّن من تشاء و لتنصرن من تشاء و لتخذلن من تشاء و لتغنين من تشاء و لتفقرن من تشاء في قبضتك ملكوت كل شيء. تخلق ما تشاء كيف تشاء كما تشاء بما تشاء انك كنت على ما تشاء مقتدراً.» (دلایل سبعة)

«فان كان شأن الآيات التي اكرمنى الله و جعلها حجتى شأن يمكن بالتكسب فان الآن قد مضت ثلاثة سنة فكيف لم يكسب احد بان يقدر ان يقره آياته بالفطرة.» (ذهبيّه)

«و اننى انا اقول للكلّ اننى انا نأت بالفطرة و القدرة كلماتاً لو اجتمع الكلّ على ان يأتوا بمثلها لن يأتوا و من يقدر ان يأتى بالفطرة فرض عليه الى ما لا نهاية بما لا نهاية لان امر الذى كان مبدئه من الله لم يعجز صاحبه و لا يقدر احد ان يقاومه.» (ذهبيّه)

«لا تقل في حقى كلمة الباطية و لا تكن مثل الخوار مفترياً على بعد عجزه و عجز ابناء جنسه من آية واحدة بل فأت بآيه ان كنت من الكاذبين.» (تفسیر هاء)

«و هرگاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید، بلاریب تصدیق در علو امر الله می نماید زیرا که از نفسی که بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علومى که کلّ به آنها متعلم می گشته متعری بوده و حال به این نوع که تلاوت آیات می نماید بدون فکر و تأمل... شبهه نیست که کلّ ذلك من عند الله هست.»^{۷۴}

«چنانچه امروز هم بخواهد کسی... چه از صاحبان حکم و چه از صاحبان علم، اثبات حجیت آیات را نماید اقرب از لمح بصر می شود چنانچه اگر اقتدار دارد کلّ علماء را حاضر می نماید و می گوید به آنها به فتاوى شما من کسی را که صاحب آیات بوده محتجب نموده حال امر از دو شق بیرون نیست یا آنکه شماها اتیان کرده اید کتاب و آیات او حاضر است و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است سبحانك اللهم انك انت سلطان السلاطين لتؤتین السلطنة من تشاء و لتنزعنها عن تشاء و لتعزّن من تشاء و لتذلّن من تشاء و لتنصرن من تشاء و لتخذلن من تشاء و لتغنين من تشاء و لتفقرن من تشاء و لتظهرن من تشاء على من تشاء في قبضتك ملكوت كل شيء. تخلق ما تشاء بامرك انك كنت علاماً مقتدراً قديراً. تكلم نمائید بمثل آنچه او تكلم نموده بر فطرت و بنویسید بمثل آنچه او نوشته بلا تأمل و سکون قلم و هرگاه نمی کنید دلیل است بر آنچه کرده اید بغیر حق شده و صاحب این آیات حق است من عند الله.»^{۷۵}

«حجتى که خداوند به نقطه، بیان عطا فرموده تا امروز بر يد احدى از اولين ظاهر نشده که کسی در کتاب خود آیات الله را نویسد و فرستد که به يك آیه، آن حجت بر منزل عليه بالغ گردد و جواب هر نفسی را که خواهد به لسان آیات من عند الله نازل نماید زیرا که در ظهور فرقان که جوهر ظهورات قبل بوده مخاطب غیر رسول الله ص نشده و بر کسی آنحضرت نازل نفرموده آیه به نحو کتابت بلکه اگر نازل فرموده به لسان اعراب مصطلحه، آن زمان بوده.»^{۷۶}

صراحت و قدرت بیان در این آیات مستغنی از هر شرح و بسطی است.

۴- حکمت الهیه

چون در قرآن و بیان و بالاخره آثار حضرت بهاء الله به نزول آیات و تحدی به حجیت آن و اکتفا به دلیلیت آن استشهاد شده و ادعای مظاهر در این سه دور مبارک متکی به انزال آیات است، لذا عدالت چنین اقتضا دارد که حق تعالی به حکمت و قدرت بالغه این دلیل را تحکیم فرماید و اگر کسی به نادرست ادعای صدور آیات نمود او را رسوا و متنبه فرماید. این است که خداوند نفوذ و تأثیر و خلافت را در کلام مظاهر حقیقی و دیعه نهاده و افناء و اضمحلال مدعی دروغین را وعده نموده است. ۷۷ بنا به بیان حضرت نقطه، اضمحلال و نابودی مدعی باطل در گرو مقابله بمثل یعنی اتیان به آیات است و بر خداوند است که چنین نفسی را مبعوث فرماید که به فطرت تکلم نماید یعنی از کسی تعلیم نگرفته باشد و حتی صدور کلام و پیامی به فطرت اگرچه از غیر اهل ایمان نیز باشد برای ابطال مدعی دروغین کافی است.

«فيا أيها السائل الجليل انّ الناس لو ينظرون الى الواقع لا شك انّ الله يعلم شأنی و يطلع بمقامی و انه هو حی قادر عالم لو انّی اقتريت عليه فرض عليه ان يخلق بشراً ليقيم و يقرء مثل آیاتی حتى يبطل حجّتی و لما علم و كان مقتدرأ و لم يظهر بمثل ذلك الصنع من عند احد ليثبت انه اراد بذلك الامر و يبغض من جحد و الله يعلم كلّ ما كان الناس لا يعلمون و لا يشعرون و لا يفعلون.» (تفسیر کوثر)

«انصف بالله لو انّ اليوم احدأ ادعى نعمة من عند الله و كان مصدقأ لما نزل الله في القرآن و كانت نعمته حجة يثبت بها ذلك الدين القيم هل يفتي احد ان ينكره لا و ربك الآ القوم الكافرون انظر الى مبلغ ايمانهم انّ اعراب الجاهلية لما نزلت آیات القرآن اتوا بقصائد حول البيت و انهم فو ربك في الايمان لا بعد من كفر اعراب الجاهلية ولكنهم قوم لا يعقلون بالفرض ان مدعی هذا الامر احد من اهل وراء جبل القاف فرض على العلماء ان يجيبوه او يجعلون انفسهم بمثل الذي بهت و كفر و اعرض و اشرك و انی طلبت عنهم اتیان حدیث و انهم لا یأتون و يستكبرون... انظر الى دنائة مقامهم انّ فرعون لما اراد ان يكفر بحجة ربه فأتى بشيء من السحر و انهم فو ربك لا یأتون بحرف و يفعلون ما لا يدركون.» (تفسیر کوثر)

«و لو علم الله بانّی لم اك في حبه و رضاه ليخلق الله بشراً يقرء بمثل ما انا اقرء من كتاب الله.» (تفسیر هاه)

«الحجة في يدى بمثل هذه الشمس في رابعة النهار شعشعانية لامعة بل ان قرء احد و لو كان من اهل الكفر آية على الفطرة فحينئذ ينكسر ظهري و انّ ذلك امر ممتنع قد ذكرته لافك النفوس و مكنسة القلوب مثل قوله عزّ ذكره فادعوا بشهادكم من دون الله ان كنتم صادقين.» (تفسیر هاه) و در مناجاتی چنین نازل:

«و انی لعلى يقين في حبی لك و حبك لي بانك لو اردت ان تبطل ذلك الامر الهمت احدأ من خلقك ليقرء مثل آیاتی و بذلك تبطل حجّتی و انا كنت حينئذ صامتأ ولكن الآن لما اعلم رضاك اناجيك

فكيف اكرمتنى يا الهى تلك الحجة الكبرى و لا تنزل على آية اخرى لتطمئن قلوب المستوحشين المستضعفين... فربما أنك اردت بذلك ان تفتن الناس كلهم لأنك ان اكرمتنى حجة بمثل عصى موسى لن يخرج من حكمك احد ولكن الآن اكرمتنى اعلى منه و يخرج الذين فى قلوبهم زيغ عن سبيلك.»^{٧٨}

و در رساله فروع عدليه (ترجمه فارسى) نيز چنين بيان فرموده اند :
 « به آن كسى كه جام به دست او است كه نطق كند احدى از نصارى بمثل يك آيه بر فطرت، هر آينه حجت خواهد بود بر همه و به ايشان تميز داده مى شود حكم راست گويان و دروغ گويان.»

اختلاف با قواعد قوم

از اعتراضات مکرره بر آیات، عدم رعایت اصول و قواعد دستوری زبان در زبان نزولی آثار يعنى عربى و فارسى است. « و هرگاه کاذبى بگويد در بعض مواقع از آیات خلاف قواعد قوم است اقترا است. بر کلّ، آیات به نهج قاعده الهیه که مثل آیات قرآن است جاری گشته و غیر این کذب شیاطین و عدم علم کاتبین است... يك آيه که مثل قواعد قوم باشد ادعا را ثابت می کند و كافی است همین يك آيه، واحده کلّ را قل موتوا بغيظکم و ادخلوا النار بشرکم ثم کونوا حجارة سجین منضود.» (صحیفه عدليه)

« حکم تبدیل [تبدیل کلمات- ترکیبات بی سابقه] را به شأن بدیع و خلاف قواعد را به قاعده الهیه راجع نمایند چنانچه مثال این کلمات در کتاب الله [قرآن] اکثر من ان یحصی نازل شده... و اذن فرموده از برای هر کس که اراده نموده قواعد الهیه را لمن شاء منکم ان يتقدم ای بقواعد الهیه او يتأخر ای بقواعد قوم... کلّ به یقین بدانند که مناط خلقت الفاظ حکم خداوندی است نه وضع غیر اهل بیان [اهل بیان يعنى مظاهر الهیه] بل همین قسم که عوالم ترقى نموده، کلمات و اعراب هم ترقى نموده چه قریب است که یومی طالع شود که آیات الله بغير قواعد و اعراب مصطلحه بین قوم قرائت شود...» (صحیفه عدليه)

« و انّ ما ذكرت من لحن القول و عدم الربط هی من جهل الناس كما قالوا فصحاء الاعراب من قبل بان القسطاس و التنور و السجیل کلمات الاعجمية و ان بعض الکلمات قصص الاولیة و ان ما بین آية و السماء رفعها و وضع المیزان لیس ربط ظاهرية و ان فیها نزلت غیر قواعد عربیة مثل قوله عزّ ذکره و کلمة منه اسمه المسيح ثم قوله و انها لاحدى الکبر...» (ذهبیّه)
 « در این ظهور نقطه، هر کس واقع شده دیده که او مبرّی بوده از علم نحو و صرف و منطق و فقه و اصول و آنچه مایتفرع بر اینها است.»^{٧٩}

« و انّ ما سئلت من حکم السهو و النسیان فاعرف بالیقین انّ الذى اتصل بنور الجلال لا یواریه الحجبات و لا یقتصر فی ذکر الکلمات بما ذکرها اهل السبحات لانه الواقف على سرّ الاسماء و الصفات و ان ذکر شیئاً ثم ینسخه اراد ان یدکر اهل المأب شأن البدیع فی هویة الالف وسط البائین اذ انه هو کلّ یوم فی شأن بما شاء الله و ان کتب حرفاً من دون قواعد القوم اراد ان یتذکرهم بقواعد الهیه و ان الدلیل بذلک انه قد کتب بمثله فی طبق قواعد القوم و لا یعجزه شیء و لا یعزب من علمه

حرف. ۸۰ و از جمال قدم و اسم اعظم در همین خصوص:

«یا ایها البعید [حاجی محمد کریم خان] لو أنّ ربك الرحمن يظهر علی حدوداتك لتنزل آیاته علی القاعدة التي انت علیها تب الی الله و قل...»^{۸۱}

«قل یا ایها الجاهل [حاجی محمد کریم خان] انظر فی کلمات الله ببصره لتجدهنّ مقدّسات عن اشارات القوم و قواعدهم بعد ما كان عنده علوم العالمین، قل ان آیات الله لو تنزل علی قواعدکم و ما عندکم أنّها تكون مثل کلماتکم یا معشر المحتجبین... أنّها نُزِلت علی لسان القوم لا علی قواعدک المجمعولة یا ایها المعرض المریب.»^{۸۲}

«تو و امثال تو [حاجی محمد کریم خان] گفته‌اند که کلمات باب اعظم و ذکر اتمّ غلط است و مخالف است به قواعد قوم. هنوز آنقدر ادراک ننمودهای که کلمات منزله الهیه میزان کلّ است و دون او میزان او نمی‌شود. هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است آن قاعده از درجه اعتبار ساقط... آیات نقطه، اولی روح ما سواه فداء مخالف نبوده. تو از قواعد قوم بیخبری.»^{۸۳}

«اگر نکته گیری در اعراب و قرائت یا قواعد عربیه شود مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته می‌شود نه آیات بر آنها جاری می‌شود. و شبهه نیست که صاحب این آیات، نفی این قواعد و علم به آنها را از خود نموده بلکه هیچ حجّتی نزد اولوالالباب از عدم علم به آنها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم‌تر نیست زیرا که ثمره این علوم فهم کتاب الله هست و بر شجره‌ای که کتاب الله نازل می‌نماید علم به این علوم لازم نبوده و نیست. بلکه کلّ قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرموده ثابت است. و چه بسا از اشخاصی که صاحب کلّ علوم هستند ولیکن ایمان ایشان به ایمان به آیات الله ثابت است زیرا که ثمره علوم، علم به اوامر الله است نه دون آن و اتباع مرضات او.»^{۸۴}

«و اینکه در بعضی مقامات، تبدیل کلمات و در بعضی به خلاف قواعد اهل سبحات جاری گشته لاجل این است که مردم یقین نمایند که صاحب این مقام بر سبیل تحصیل، اخذ آیات و علوم نکرده بل بنور الله صدر این منشرح به علوم الهیه شده.» (صحیفه عدلیّه)

«بعضی از ضعفاء چون به مقام بلند عرفان بتمامه فائز نشدند و بر عظمت آیات الهیه مطلع نگشته‌اند این است که بعضی کلمات ترکیب نموده و ادعاهای باطله نموده‌اند... و منهم من ظنّ أنّ الآیة تطلق علی کلمات تنتهی بالعلیم او بالحکیم او باتّصال الف فی آخرهما او بزیادة نون علی امثالهما و ظنّ أنّها کلمات انزلها الرحمن فی صدره لا و الله بل اوحی الشیطان فی قلبه قد خسر الذین کفروا بالبرهان و تجاهروا بالعصیان.»^{۸۵}

شواهد آیات

قبل از زیارت شواهدی از آیات حضرت نقطه، اولی و جمال اقدس ابهی، بعضی از آثار بطور اخصّ نقل شده تا اعظمیت و کفایت آیات در برابر سائر دلائل اثباتی واضح شود و معلوم گردد که چرا در قرآن و بیان فقط به آیات استدلال و توجّه شده است.

«و لو علم الله شیئاً اشرف من الکلام لیجعله بینه و بین رسله.» (تفسیر حرف هاء)

«ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده و آیات شأن ابداع است که مشیت اولیه باشد.»^{۸۶}

«اگر کسی بگوید که حجّت امام علیه السّلام دارای جمیع آیات باید باشد حقّ است و لکن يك آیه دارد که کلّ آیات نزد آن معدوم است و اگر اتیان بغیر این نکند حجّت آن تامّ است. بلی، اگر حجّت آن غیر از آیات بود فرض بود بر آن که هر کس هر چیز بخواهد اتیان نماید و لکن حال که حجّت آن مهیمن بر کلّ آیات جسمانی است فرض بر آن نیست و حجّت آن بالغ است بر کلّ.»
(رساله عدلیّه)

«هیچ چیز نزد خداوند اعظم‌تر از آیات او نبوده و نیست.»^{۸۷}
«در مقام کفایت کتاب نازل فرموده اولم یکفهم انا انزلنا عليك الكتاب یتلی علیهم ان فی ذلك لرحمة و ذکری لقوم یؤمنون و جائی که خداوند شهادت داده به کفایت کتاب بنفس آیات چگونه کسی می‌تواند بگوید کفایت نمی‌کند حجّت کتاب بنفسه.»^{۸۸}
«چه مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگ است قدر آن که حجّت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیت نافذه را به آن ختم فرموده و هیچ شیئی را آن سلطان احدیه در اظهار حجّت خود به آن شریک نفرموده... میانه، حجج و دلائل، آیات به منزله شمس است و سواى آن به منزله نجوم... کنز لئالی الهیه است و مخزن اسرار احدیه... شریعه، معارف الهیه از آن در جریان است و نار حکمت بالغه، صمدانیه از آن در فوران.»^{۸۹}

«اگر تلویح این آیه را ملتفت شوی [در تبیین تلك آیات الله تتلوها عليك بالحقّ فبای حدیث بعد الله و آیات یؤمنون - الجائیه] می‌فهمی که هرگز مظهري اکبر از انبیاء نبوده و حجّت هم اکبر و اعظم از آیات منزله در ارض ظاهر نشده بلکه اعظم از این حجّت حجّتى ممکن نه الا ما شاء ربك.»^{۹۰}
«و شئون فارسیه بعینه مثل شئون آیات است.»^{۹۱}
«کلّ از بحر حقیقت جاری می‌گردد و اگر کسی در کلمات فارسی به عین فؤاد نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده می‌نماید و یقین می‌کند که غیر الله قادر بر این نوع کلام نبوده و نیست.»^{۹۲} شواهد زیر اثبات مدعا را کافی است.
از تفسیر مبارک سوره کوثر:

«یا یحیی فأت بآیه مثل تلك الآيات بالفطرة ان كنت ذی علم رشید قل یا ایها الناس لا تفضحوا انفسکم فان الیوم لا یقدر احد ان یأتی من کتاب الله و انّی انا بذلك القسطاس اعلم عمّا کنتم به تجهلون، تلك آیات بینات من کتاب الله لقوم یؤمنون و لقد نزلنا فی ذلك الكتاب کلّ ما انتم تریدون و ما انتم من بعد ستسئلون و ان الذین یکفرون بآیات الله بعد ما آمنوا لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم ضربت علیهم الذلّة و المسکنة فی الحیوة الدنیا و اولئک هم یوم القيمة فی النار لیحضرون تلك آیات من کتاب العدل نزلناها فی ذلك الكتاب لیعلم کلّ حکم القسطاس من لدن علیّ حکیم و کفی فیما ارشحناک من کتاب اللآهوت و حجّة الجبروت و آیات الملكوت و سطوات الناسوت لمن اراد ان یؤذن بالقسطاس ذلك القسطاس القیم و سبحان الله عمّا یشرکون.»
از رساله بین الحرمین:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ هَذَا كِتَابٌ قَدْ نَزَلَتْ عَلَى الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ مِنْ لَدُنِ عَلِيِّ حَمِيدٍ ثُمَّ قَدْ فَصَلْتَ عَنْ يَدِ الذِّكْرِ هَذَا صِرَاطَ اللَّهِ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلَى دَعَاءِ السَّائِلِ فِي سَبْعِ آيَاتٍ مُحْكَمَاتٍ بِأَذْنِ اللَّهِ عَلَى قَسْطِاسٍ مُبِينٍ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنُونَ كَلِمَةَ الْعَلِيِّ فِي سَبْعِ مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ بِأَذْنِ رَبِّكَ عَلَى وَرَقَاتٍ تَلِكُ الصَّحِيفَةِ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ الْكَرِيمِ حَتَّى قَدْ شَهِدَ النَّاطِرُونَ إِلَى تَلِكِ الْآيَاتِ النَّازِلَةِ مِنْ شَجَرَةِ السَّيْنَةِ حُجَّةَ اللَّهِ الْبَالِغَةَ عَلَى أَهْلِ النَّشْأَتَيْنِ لِيَدْخُلَ الْكَلِّ فِي بَابِ التَّنَجُّجِ عَلَى بَيْتَةِ مُحْكَمَةٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَعَلِّي الْحَقُّ الْمُبِينُ لِيَهْلِكَ الْهَالِكُونَ بِحُكْمِ رَبِّكَ مِنْ هَذَا الْمَاءِ الطَّاهِرِ فِي هَذَيْنِ الْبَحْرَيْنِ وَلِيَنْجِيَ النَّاجُونَ مِنْ كَلِمَةِ الْكِتَابِ عَلَى شَرْبِ هَذَا الْمَاءِ الْكَافُورِ مِنْ هَذَيْنِ النَّهْرَيْنِ هَذَا عَذَابُ فِرَاتٍ سَائِعٍ لِلشَّارِبِينَ وَهَذَا مَلْحٌ أَجَاجٍ نَقْمَةٌ لِلَّهِ عَلَى الْمُشْرِكِينَ لِيُوقِنَ كَلَّ الْخَلْقِ فِي حُكْمِ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ الْمَسْطُورَةِ فِي بَيْنِ الْحَرَمَيْنِ كَلِمَةَ الْيَقِينِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَلَى الْوَاحِ مَبِينٍ أَلَا يَا أَهْلَ الْمُقَامِينَ إِنْ أَشْهَدُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فِي حُكْمِ تَلِكِ الْكَلِمَةِ الْعَظِيمَةِ فَبِأَيِّ الْحَزْبِينَ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ فِي دِينِ اللَّهِ صَادِقِينَ أَلَا يَا أَهْلَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنْ أَسْمَعُوا حُكْمَ بَقِيَّةِ اللَّهِ وَاسْتَلَوْا مِنْ سَبِيلِ الْحَقِّ مِنْ ذِكْرِ اسْمِ رَبِّكُمْ هَذَا الْفَتَى الْعَرَبِيَّ مَا شَتَمْتُمْ مِنْ حُكْمِ الْحَرَمَيْنِ وَالْكَلِمَةِ الْعَمَائِينَ وَالْحَطِّ الْقَائِمِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ فَإِنَّ الرُّوحَ يُؤَيِّدُهُ فِي كُلِّ حِينٍ بِأَذْنِي وَاللَّهُ قَوِيٌّ عَزِيزٌ. إِنْ أَعْمَلُوا يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ حُكْمَ اللَّهِ مِنْ لَدُنِي فَإِنَّ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَذَا أَعْلَمُ بِعِلْمِ التَّوْحِيدِ وَكُلِّ الصِّفَاتِ مِنْ سَبِيلِ الْحَدِّ وَالسَّبْحَاتِ إِنْ اتَّقَوْا اللَّهَ فِيمَا تَشَاوَرْتُمْ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا كَانَ النَّاسُ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ لِيَسْتَلْتُوا إِنْ اتَّقَوْا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ إِنْ كُنْتُمْ آيَاهُ تَعْبُدُونَ وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا وَقَدْ أَحْصَيْنَاهُ فِي كِتَابِ حَفِيفِ قَلْبٍ وَكُنْفِي بِاللَّهِ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ عَلَى ذِكْرِ اسْمِ اللَّهِ شَهِيداً لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَ مَا نَزَلَ إِلَيْكَ فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ إِلَّا اللَّهُ وَمَنْ شَاءَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنْ اتَّقَوْا اللَّهَ وَلَا تَجَادَلُوا فِي آيَاتِ الْكِتَابِ بِغَيْرِ عِلْمٍ مِنْ لَدُنَّا وَلَا كِتَابِ حَفِيفِ قَلْبٍ أَلَّا اللَّهُ أذْنُكُمْ إِنْ تَفْتَرُوا عَلَى بَغْيِ حُكْمِ مِنَ الْقُرْآنِ فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ تَأْوِيلَ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ إِنْ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى ذِكْرِ اسْمِ اللَّهِ فَاولئك هم الظالمون قل و ما اجبتُ دعائك إلا من كلمة الفضل على سبيل ربك في الحكمة ان اتق الله يعلمك ما لا تحيط به علماً ثم افعل الخير على هذا الصراط القيم لكنت في حكم الكتاب مسطوراً و ان الذين يجادلون في آياتنا بغير علم القرآن فاولئك هم الكاذبون و ان الذين يفترون على كلمة الله كذباً فقد حقت عليهم كلمة العذاب و ان ماؤيهم النار فما لهم في يوم القيمة من ولي و لا نصير و ما نزل عليهم من لديك آية الا و هي في حكم الكتاب اكبر من اختها كذلك قد فصل الله آياته لعل الناس يلقوا الله ليؤمنون و ما وجدنا اكثر الناس مؤمنين بالله الا و هم بايات الله ليسخرون فسوف يهدي الله الذين آمنوا باياتنا و يشبههم على صراط مستقيم ذلك من انباء الغيب نوحيك لعل الناس بايات الله ليؤمنون.»

از كتاب مستطاب بيان :

«الباب الخامس من الواحد الثالث

في ان مقاعد المرتفعة فوق الارض اذا ياذن يرفع و ان لم ياذن يثبت و الامر بيده . ملخص اين باب آنکه بعد از آنکه ظهور شجره حقيقت محقق شده امر امر او است فيما امر و نهى نهى او است فيما ينهى . مفرى نيست که نفسى که در مقاعد مرتفعه لله محبوب گشته لابد است که از قبور

احیاء ایشان را مبعوث فرماید و حین بعثت مقاعد راجع به امر او می‌گردد، اگر اذن بر ارتفاع فرماید مرتفع و الا ثابت، له الخلق و الامر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل و کلّ عن کلّ شیء. یسئلون ما یفعل ذلك ما یفعل الله و ما یحکم ذلك ما یحکم الله و ما یسئل ذلك ما یسئل الله زیرا که او است مرآتى که دلالت نمى‌کند و نکرده الا على الله وحده ربّ کلّ شیء. ربّ ما یرى و ما لا یرى ربّ العالمین.»

در خاتمه با لوح مبارکی از جمال اقدس ابهی که به لحن آیات، شئون آیات قدرت حق را بیان فرموده بحث را تیمناً پایان می‌برد.

«بسم الله الابهی»

یا من اردت اثرى فاعلم اثرى احاط السّموات و الارض و فى مقام کلّ شیء. اثرى لو انت من العارفين. انّ السّماء اثر رفعتى و الارض اثر سکونى و السّاعة التى اخذت داهيتها العباد أنّها اثر قدرتى المهيمنة على العالمین و السّحاب اثر حرکتى و الاریاح مرسلات من کلمتى و الآيات بامرى البديع تالله انّ الشّمس اثر وجهى المشرق المنیر و السّکر الذى ترى النّاس فيه أنّه من اثر خشيتى الذى احاط الخلق كذلك نطق الحقّ اسمع و کن من الشّاکرین و الخلق اثر مشيتى و اواعى حبنى لهم کشفتم جمالى و اظهرت سلطانى الذى غلب العالمین. هل ترى غيرى لتعرف قربى اليه قل سبحان الله كلّ عدم تلقاء القدم ليس الملك الاّ لله الواحد الاحد الفرد القدير ليس له قرب و لا بعد و مثل هذه الاذکار یذکر فى مدائن الاسماء انّ ربّک مقدّس عمّا یعرفه العباد أنّه لهو المنزّه عن الخلائق اجمعین کما خلق أنّه اثرى لا نفسى فاعرف و کن من الشّاکرین ایّاک ان تذکر الخلق عند ظهور الحقّ ان اجتنب من الذين اتّخذوا له شریکاً و لا یعرفون الاّ أنّهم من الغافلين هل تستوى الظلمات و النور قل سبحان الظهور من ان ترتقى اليه اطيّار قلوب العارفين. کما ظهر فى الملك عمّا بیّناه لك أنّه خلق من اثر قلم ربّک و ما ینزل منه أنّه سلطان الآثار و أنّه خیر عمّا تطلع الشّمس عليها طوبى لك و لمن اراده من الله ربّک و ربّ العالمین و امّا ما سئلت ربّک الکبیر المتعال فاعلم اتّا و لو اردنا ان لا نردّ من سئل ولكن انت ترضى فى نفسك بان ینجزى هذا الاثر الذى علّق به حیوة العالم على ما تکلم به احد من العباد قل سبحانک یا الهى عرفنى ما انت تريد انى انا من العابدين ترکت ما عندى رجاء ما عندک انک انت ارحم الرّاحمین و لما رأینک سائلاً ربّک لا نخیبک من هذا الباب العظیم فاعلم لما ثبت أنّه محیط على الاشياء و عالم بها یثبت بانه اقرب من الاشياء من نفسها بها اما ترى كيف تمحو و نثبت و نلهم فى القلوب و أنّه لهو الحقّ علّام الغیوب لا اله الاّ هو المهیمن القیوم هذا سلطان البیان فى هذا المقام لو تعرف لتقول ان الحمد لله ربّ العالمین و هذه کلمة لا ینکرها احد و أنّها طراز العلم لما سئلته ان اکف بها و کن من الشّاکرین.»^{۹۲}

یادداشتها

۱- معادل لفظ آیه در عبری «أوت» بر وزن صوت و جمع آن «اوتوت» می‌باشد. تحقیق این مطلب مدیون مطالعات دوست دانشمند جناب مارك حلبی است. در عربی نیز اصل آن را «أویّه» دانستند که اوو به الف تبدیل شده است (محیط المحيط) و در تعریف آن گفته شده که هر جمله‌ای از قرآن که معنی و مفهوم آن کامل و ضمناً از مطلب قبلى و بعدی مستقل باشد آیه نامیده می‌شود (محیط المحيط).

- ٢- اشعيا ١١/٧ - يوثيل ٣٠/٢ - متى ٤/١٦ - يوحنا ٤/٤٩ - اعمال رسولان ١٩/٢ - روميان ١٩/١٥ - دوم قرتيان ١٢/١٢.
- ٣- دانيال ٣/٤ - مرقس ٢٠/١٦ - اول قرتيان ٢٢/١.
- ٤- مزامير ١٠٧/٢٤ - مكاشفات ١/١٥.
- ٥- اشعيا ٣/٢٠ - حزقيال ٧/١٢.
- ٦- دوم تسالونيكيان ٩/٢.
- ٧- اشعيا ١٣/٥٥.
- ٨- تثنيه ٣/٨ - اشعيا ١١/٥٥ - متى ٤/٤.
- ٩- البقرة ١١٣ - آل عمران ٤٤.
- ١٠- يوسف ١٠٦ - الاسراء ١٤ - البقرة ١٦٠ - النحل ١٢، ١٣، ١٤، ٦٨ تا ٧٢ - يس ٣٤ تا ٤٢.
- ١١- البقرة ٢١٧، ٢١٨، ٢٣٢.
- ١٢- النازعات ٢٠، ٢١.
- ١٣- الانعام ٤٧، ٦٦.
- ١٤- الاعراف ١٤٤، ١٤٥ - يونس ١٠٢ - الاسراء ١٠١.
- ١٥- يوسف ٨ - الفرقان ٤٠ - العنكبوت ١٥ - الانبياء ٩٢ - المؤمنون ٥٣.
- ١٦- البقرة ١٠١.
- ١٧- كتاب اشاره به قرآن : البقرة ٢ - آل عمران ٧ - الاحقاف ٣٠ - الجاثية ٢٩ - الانعام ٥٩، ٩٢ - فصلت ٣.
- كتاب اشاره به تورات : البقرة ٥٣، ٧٩، ٨٧ - الانعام ١٥٤ - هود ١٧، ١١٠ - فصلت ٤٥.
- كتاب اشاره به تورات وانجيل : آل عمران ٦٤ - المائدة ٦٨، ١١٠.
- ١٨- النساء ٨٣ - المائدة ١٠١ - يوسف ٣ - الحجر ١، ٨٧ - الاسراء ٩، ٤٥ - القمر ١٧ - الرحمن ٢ - الواقعة ٧٧ - الحشر ٢١ - التوبة ١١٣.
- ١٩- الصافي، تفسير (ملاً محسن فيض) جلد اول، ص ١٨.
- ٢٠- البقرة ٥٣ - الانبياء ٤٨.
- ٢١- كلام اشاره به الهام و كتاب الهى و معادل آيات الهامى : البقرة ٧٥ - التوبة ٦ - الفتح ١٥ - الاعراف ١٤٤. كلمه به مفهوم اساس و بنيان تعاليم و اعتقادات اديان : آل عمران ٦٤ - التوبة ٤٠ - ابراهيم ٢٤. كلمه به مفهوم آيات الهامى : الانعام ١١٥ - الاعراف ١٣٧. كلمه به معنى مظهر ظهور : الصافات ١٧١ - النساء ١٧١.
- كلمه به مفاهيم ديكر از قبيل جزا و عذاب (يونس ٣٣ و ٩٦ - هود ١١٩ - الزمر ٧١ و الغافر ٦) نيز آمده است.
- ٢٢- البقرة ٢٥٤ - آل عمران ٦، ٥٣، ١٠٥ - يوسف ٢ - الرعد ٣ - مريم ٦٠ - الشعراء ٢، ٤، ١٩٣ تا ١٩٨ - القصص ٢ - العنكبوت ٤٧ تا ٤٩، ٥١ - لقمان ٢ - الزخرف ٢، ٣ - الحجر ٢ - الجاثية ٦.
- ٢٣- البقرة ٢٣ - يونس ٣٨ - هود ١٣ - الاسراء ٨٨.
- ٢٤- البقرة ١٢٩، ١٤٧ - الجمعة ٣.
- ٢٥- الانفال ٢.
- ٢٦- المائدة ٨٣.
- ٢٧- الطلاق ١١.
- ٢٨- فصلت ٣.
- ٢٩- فصلت ٤٢.
- ٣٠- البيّنة ١ تا ٣.

- ۳۱- الجائیه ۶ تا ۸.
- ۳۲- المنکبوت ۵۱.
- ۳۳- الحاقه ۴۰، ۴۳ تا ۴۸.
- ۳۴- البقرة ۲۳-۲۴.
- ۳۵- کشف الاسرار و عده الابرار (تفسیر خواجه عبدالله انصاری) جلد ۱، ص ۲۰۸، علی اصغر حکمت، امیر کبیر ۱۳۶۱.
- ۳۶- الصافی، تفسیر (ملاً محسن فیض) جلد اول، ص ۹۸، المكتبة الاسلامیة ۱۳۶۲.
- ۳۷- ایضاً، جلد اول، ص ۱۴.
- ۳۸- کتاب مبین، ص ۴۲۲، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.
- ۳۹- مجموعه اقتدارات، خط مشکین قلم، ص ۲۴۹، چاپ بمبئی ۱۳۱۰.
- ۴۰- کتاب بیان فارسی، واحد چهارم، باب ۱.
- ۴۱- کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱۴.
- ۴۲- کتاب بیان فارسی، واحد ششم، باب ۱.
- ۴۳- کتاب بیان فارسی، واحد ششم، باب ۱۳.
- ۴۴- مجموعه اقتدارات، صص ۸۷-۸۸، چاپ بمبئی ۱۳۱۰.
- ۴۵- «قل انّ دلیله نفسه ثمّ ظهوره و من یعجز عن عرفانها جعل الدلیل له آیاته و هذا من فضله علی العالمین.» (مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۱۳، چاپ مصر ۱۹۲۰).
- ۴۶- «و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سن شباب بودند و امری که مخالف کلّ اهل ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این، قیام بر آن امر فرمود چنانچه کلّ استماع نمودند و از هیچ کس و هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند. آیا می شود این بغیر امر الهی و مشیت مشبته ربّانی؟ قسم به خدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهی باز جسارت بر چنین امر مهمّ ننماید مگر به اذن الهی باشد و قلبش متملّ به فیوضات رحمانی و نفسش مطمئن به عنایات ربّانی... حال ملاحظه فرمائید که این سدره رضوان سبحانی در اول جوانی چگونه تبلیغ امر الله فرمود و چه قدر استقامت از آن جمال احدیت ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعت اقدام نمودند حاصلی نبخشید. آنچه ایذاء بر آن سدره طوبی وارد می آوردند شوقش بیشتر و نار حبش مشتعل تر می شد چنانچه این فقرات واضح است و احدی انکار ندارد تا آنکه بالاخره جان را در باخت و به رفیق علی شتافت.» (کتاب ایقان، صص ۱۹۶، ۱۹۴، مصر، موسوعات ۱۹۰۰ میلادی).
- ۴۷- در شرح حیات جناب آقا میرزا منیر نبیلزاده چنین آمده است: از جمله کسانی که با او به مناظره پرداخت ملاً حبیب الله مجتهد بود که در منزل خودش پس از مباحثات طولانی معترف گردید که اعظم حجج و اقوای براهین مظاهر الهی آیات است. نبیلزاده اظهار داشت که چون مبرهن گشت که آیات بزرگترین دلایل می باشد شایسته است به حقانیت این امر اقرار نمائید چه از حضرت بهاء الله صد برابر قرآن آیات در دست می باشد. مجتهد گفت آیات آن است که دیگران از اتیان بطل آن عاجز باشند و کلمات جناب بها چنین نیست زیرا علمای اسلام مانند نوشتمجات ایشان آوردند. خود من هم می توانم مثل کلمات جناب بها بلکه بهتر از آن بگویم و بلافاصله چند جمله عربی بر زبان راند و بعد آنها را روی کاغذی نوشته به دست نبیلزاده داد و او بعد از تمجید و تحسین پرسید که آیا این کلام را هیچکس هست که من عند الله بداند و برای ترویجش زحمتی به خود بدهد؟ گفت نه. باز پرسید که آیا خود جنابمالی این کلمات را وحی الهی می شمارید و نسبت آن را به خدا می دهید؟ جواب داد که استغفرالله استغفرالله نمود بالله نمود بالله هرگز هرگز. نبیلزاده گفت ولی حضرت بهاء الله کلمات مبارکش را به حق جل و علا

نسبت داده و هزاران نفوس به آیات حضرتش ایمان آورده و در سبیل ترویج بیاناتش چه بسا از نفوس که به میدان فدا تاخته و به کمال وجد و سرور جان باخته‌اند و همین آیات است که اَمّت نو و معبد تازه و احکام جدید ایجاد کرده. با این وصف چگونه می‌توان کلمات شما و علما را که خودتان به آن ایمان ندارید با آیات حضرت بهاء‌الله برابر دانست؟ مجتهد مذکور چون مرد منصفی بود گفت حق با شماست. (مصباح هدایت، جلد چهارم، صص ۲۵۴-۲۵۳، طهران، ۱۱۸ بدیع).

مورد دیگری از این محک و آزمایش حق و باطل، پیش‌آمد مباحثه جناب آقا سید عباس علوی با یکی از علما است که ذیلاً مضمون گفتار جناب علوی نقل می‌شود:

اما دلیل نقلی این است که خداوند در قرآن مجید خطاب به حضرت رسول فرموده است: «وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ.» یعنی کسانی که محاجّه می‌کنند در امر خداوند بعد از آنکه اجابت کرده شد (یعنی مردم آن را قبول کردند)، حجت ایشان باطل است نزد پروردگارشان و بر آنها غضب الهی فرود آید و عذاب شدید خدائی نازل گردد. چنانچه ملاحظه می‌فرمائید در این آیه مبارکه حدی برای نفوذ و عددی برای مؤمنین معین نشده و چون این آیه در سوره شوری است که در مکه نازل شده به قرینه حالیه ثابت می‌گردد که هر قدر هم عده مؤمنین قلیل باشد خللی به دلیل نمی‌رسد چه این سوره هنگامی نازل شد که تعداد اهل ایمان خیلی کم بود. مجتهد گفت اگر مطلب به این سهولت باشد من هم مدعی مظهریت می‌شوم. علوی گفت بسم الله، این گوی و این میدان. ولی شما این فرمایش را در منزل خودتان و در برابر چند نفر شاگرد خویش که همگی می‌دانند حرفتان جدی نیست می‌فرمائید و این کار جنابعالی شبیه به عمل مردی است که در خانه و در پیش زن خود خویش را رستم دستان و سام نریمان بداند. حالا اگر خیال می‌کنید مطلب غیر از این است فردا تشریف ببرید به مسجد و در آنجا نمی‌گویم ادعای رسالت کنید حتی ادعای امامت هم لازم نیست بلکه اگر مرد هستید فقط در حضور جماعت بفرمائید ایها الناس من در میان فرقه شیعه مجتهد اعلم هستم. آیا می‌توانید این حرف را بزنید؟ از این هم پائین‌تر می‌آیم، آیا جرئت دارید در ملا عام بفرمائید که من افقه فقهای مشهد می‌باشم؟ اگر چنین کاری کردید من فوراً به شما مؤمن می‌شوم. مجتهد که دید جوابی ندارد از شدت غیظ چشم‌هایش سرخ و اندامش مرتعش گردید. (مصباح هدایت، جلد ششم، صص ۱۹۶-۱۹۵، طهران، ۱۲۵ بدیع)

۴۸- در این خصوص در آثار مبارکه اشارات مکرره زیارت می‌شود از جمله در لوحی از حضرت بهاء‌الله است: «... قد احاطت مشیته مشیتی واقامنی علی امر به ورد علی سهام المشرکین.» (مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۳۴، مصر ۱۹۲۰).

۴۹- جناب ابوالفضائل در حجج البهیة چنین استدلال فرموده است: «و اما اهل البهائ المتمسکون بذیل من طاف حوله الاسماء یمیزون کلام الله تعالی عن کلام الخلق بتأثیره التام فی هداية النفوس و تنویر القلوب و احیاء الامم و تهذیب اخلاق الشعوب و ایجاد امة جدیدة مستقلة نامية، و تشریح شریعة بدیعة مهذبة باقیة، و قهر من یقاومه من الامم المستکبرة و الغلبة علی من یمانعه و یعاندہ من الملل الجائرة و یعبرون عن هذه العلامة فی مصطلحاتهم بالخلاقية و القاهرة، و یفرقون بها بین الآيات النازلة الالهية، و الکلمات الملققة البشرية. اذ لا یخفی علی اللیبب النبیہ ان ارسال الرسل و بعث الانبیاء و تشریح الشرائع و سن السن انما هو لهدایة النفوس و ازالة أسقام القلوب كما ان علم الطب و سننه و قوانینہ انما هو لعلاج امراض الابدان و حفظ صحة الشعوب- فاذا قام رسول و جاء بکتاب من الله، فاهدت به نفوس و احییت به قلوب فتبدل شرکهم بالتوحید و کفرهم بالایمان و عنادهم بالاذعان و جهلهم بالعلم و الحکمة و جفاؤهم بالالفة و المحبة، حتی اوجد امة مستقلة حیة باقیة و شریعة مهذبة هادیة لم یبق شک حینئذ انه هو کتاب الله، و ان شریعتہ هی شریعة الله، و المنزل علیه هو قائم بامرالله منصور مؤید بروح الله، اذ ان الهدایة صفة مرتبطة بالفعل مثبتة للموصوف كما ان علاج المرضی و شفاء الامراض و حفظ الصحة و تعديل الاعراض صفة مرتبطة بعلم الطب مثبتة لدعوی الطیب. و الی هذه النکة الدقيقة تشير کلمة سیدنا عیسی له المجد و العلی، كما جاء فی الاصحاح الثانی عشر من سفر متى "من الثمر تعرف الشجر" اذ لا یعقل ان مصدر الکذب و الفساد یصدر منه الصلاح و السداد و شجرة

الضلالة و الغواية تأتي باثمار السعادة و الهداية. و في الاصحاح الثامن عشر من سفر تثنية التشريع من اسفار التوراة المقدس لما اخبر الله تعالى عن ظهور الانبياء و قيام الدعوة من حق و باطل و هاد و مضل صرح بان الميزان الوحيد لتمييز الكاذب منهم عن الصادق و الباطل منهم عن الحق هو عدم تأثير كلامه و نفوذ قوله في هداية النفوس و تنوير القلوب و اقامة الامم و تهذيب الشعوب. حيث قال جل ذكره: "و ان قلت في قلبك كيف نعرف الكلام الذي لم يتكلم به الرب. فما تكلم به النبي باسم الرب و لم يحدث و لم يصرفه الكلام الذي لم يتكلم به الرب بل بطغیان تكلم به النبي فلا تخف منه". فانظروا ايديكم الله تعالى كيف جعل الميزان الصحيح الفارق بين الكاذب و الصادق هو عدم نفوذ قول الكاذب و انعدام تأثير كلام الباطل و لم يجعل الفصاحة مميّزاً او المعجزة فارقاً او شهادة الآثار العتيقة مثبتاً. و ليس المراد من الآيات المذكورة هو الاخبار عن الامور الآتية كما فسره بعض الشارحين اذ يلزم حينئذ ان يكون الناس معذورين في عدم الايمان قبل تحقق الخبر و هذا مما لا تستقيم به الاديان، و لا تقوم به الحجة و البرهان. فالنفوذ و الغلبة هما الفارق الوحيد و الميزان الفريد، و العلامة الواضحة لتمييز كلام البشر من كلام الرب المجيد. حتى ان اول انسان آمن بالنبي الصادق و اذعن لدعوة الحق لو لم يشعر في نفسه بتلك الهداية الواضحة و الغلبة الظاهرة لما آمن بكلامه و لما خضع لمقامه. (الحجج البهية، صص ۳۹-۳۷، چاپ مصر ۱۹۲۵).

جناب دکتر داودی نیز همین مطلب را به بیانی دیگر اظهار فرموده است:

خلاقیت کلمه یکی از اصطلاحات پر معنای دینی و عرفانی و امری است که پیوسته باید به آن توجه داشت. کلمه الله خلاق است. یعنی مظهر امر الهی صفت خلاقیت حق را در خود ظاهر می‌کند. و به همین سبب است که خلق می‌کند و نشان از حق دارد. و از همین جا است که از سایر کلمات ممتاز می‌شود. البته از یک طرف خود وجود مظهر امر الهی کلمه الله است و از طرفی دیگر از این وجود انسانی بر حسب ظاهر هم کلمات صادر می‌شود و به این ترتیب کلام او هم کلام خدا می‌شود، همانطور که خود او هم به یک اعتبار کلام خدا است. خود او کلام تکوین الهی است که در ضمن، کلام تدوینی هم دارد که کتاب او باشد. یعنی حقیقت وجود او از حقیقت کلام او جدا نیست. هر دو یکی است که به دو صورت مختلف تعبیر می‌شود. یکی مرئی است، دیگری مسموع. یکی دیدنی است، دیگری شنیدنی. و آنچه مسلم است اینکه این کلمه خلاق است و با ایجابی که می‌کند عالم را دیکرگون می‌کند. (الوهیت و مظهریت، تدوین و تحشیه، دکتر وحید رافتی، ص ۲۴۴، کانادا، مؤسسه معارف بهائی، ۱۴۸ بدیع).

- ۵۰- رساله پنج شأن، ص ۲۷۴، چاپ ازلیه.
- ۵۱- کتاب بیان فارسی، واحد ششم، باب ۸.
- ۵۲- کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱۵.
- ۵۳- کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱.
- ۵۴- ظهور الحق، جلد سوم، ص ۱۵، طهران، آزدگان.
- ۵۵- مجموعه مناجات‌های حضرت نقطه اولی، ص ۱۸۹، طهران.
- ۵۶- مجموعه مناجات‌های حضرت نقطه اولی، ص ۱۸۵، طهران.
- ۵۷- کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۴.
- ۵۸- کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱۲.
- ۵۹- کتاب ایقان، ص ۱۷۱، چاپ مصر.
- ۶۰- مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۵۰، چاپ مصر.
- ۶۱- کتاب بیان فارسی، واحد ششم، باب ۱۳.
- ۶۲- کتاب بیان فارسی، واحد هشتم، باب ۶.
- ۶۳- مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۵۷، چاپ مصر.
- ۶۴- مائده آسمانی، جلد چهارم، ص ۹۰، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران.
- ۶۵- تاریخ عشق آباد، استاد علی اکبر بنا شهید، ص ۳۰۸، نسخه خطی مؤلف.

۶۶- از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء، شب نهم آگست ۱۹۱۹ در بیت مبارک. نقل از یادداشت‌های جناب دکتر لطف الله حکیم در زمان تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء. آهنگ بدیع، سال ۲۸ (۱۳۰ بدیع)، شماره ۱۱-۱۲، ص ۳۰.

۶۷- کتاب بیان فارسی، واحد اول، باب ۲.

۶۸- کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱.

۶۹- کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱.

۷۰- کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱.

۷۱- کتاب بیان فارسی، واحد چهارم، باب ۱۰.

۷۲- کتاب ایقان، ص ۱۸۲.

۷۳- مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۷۵، چاپ مصر.

۷۴- کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱.

۷۵- کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱.

۷۶- کتاب بیان فارسی، واحد هفتم، باب ۹.

۷۷- قرآن مجید، سورة الحاقّة (۶۹)، آیات ۴۴-۴۸. و لو تقول علينا بعض الاقوال لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين فما منكم من احد عنه حاجزين و انه لتذكرة للمتقين.

مکتوب ذیل از جناب آقا سید یحیی وحید اکبر است که در استدلال بر حقیقت ظهور حضرت نقطه اولی مرقوم داشته و اساس مطلب را بر ضرورت ابطال باطل و اظهار حقّ به دلیل عدل و لطف الهی بنیاد فرموده است. نظر به اهمّیت و قاطعیّت استدلال به آن استشهاد گردید. احتمالاً مخاطب مکتوب یکی از خال‌های هیکل مبارک غیر از جناب خال اعظم بوده است.

هو الاکبر الاعظم الابهی

حمداً لمن اذهب اللیل مظلماً و اضاء النهار مبصراً. بر ضمیر منیر مخفی نباشد که بعضی از مسطورات آن جناب را در محضر جناب مستطاب اخ امجد قبله معظّم مطالعه نموده از بعض شبهاتی که بخاطر آمده مطلع گشته. هر چند در توقیع مورخ ۲۴ (۹) ذیحجه که از ساحت شامخ رفیع و محلّ قدوس منبع صادر گشته مطالب مشروح است ولی به نحو اختصار عرض به جهت رفع دو اشتباه می‌شود. اول آنکه هر گاه شخصی خود را از قبل خداوند ادعا کند و بیاورد به چیزی که کلّ خلق از آوردن بمثل آن عاجز شوند از دو حال بیرون نیست، یا صادق است تصدیق او لازم است، یا کاذب است. در صورت ثانیه بر خداوند به دلیل عدل و لطف لازم است یعنی خود بر خود لازم فرموده که نگذارد آن شخص بندمای را اغوا کند. به یکی از دو طور یا آنکه در حین ادعا و آوردن چیزی که غیر او عاجز بمثل آن باشند بندمای را خلق فرموده که اتیان بمثل کند تا کذب او معلوم خلق شود یا آنکه زائل فرماید آن چیزی را که می‌آورد چنانکه سحر سحره را به عصای موسی باطل فرمود یا آنکه آن شخص مدعی را در حین ادعا پیش از آنکه کسی گمراه شود هلاک فرماید و هرگاه هیچ یک را نفرمود مدعی در ادعا صادق و بر حق خواهد بود. تأمل فرمایند در این آیه و آیات سابقه و لاحقه در سورة الحاقّة و لو تقول علينا بعض الاقوال لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين.

و امر آن جناب در حقیقت مثل امر رسول الله است در نبوت، و حجّة در هر دو مقام واحد است. تصدیق رسول الله ص بر نبوت لازم دارد تصدیق آن جناب را در حقیقت و در اینکه کلّ خلق در امر ایشان تمحیص می‌شوند لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة و تکذیب این جناب دلیل است بر اینکه مکذبین هرگز داخل در اسلام نبودند به جهت آنکه اسلام و نبوت خاصه محقق می‌شود به همان حجّة که امر این جناب را محقق داشته و چون این جناب حجّة خود را قرار داده امری و خلق از اتیان بمثل عاجزند هر گاه بر حق نبود بر خداوند به دلیل عدل و لطف، یکی از آن سه مرحله فرض بوده و چون هیچیک را اظهار نفرمود پس این جناب در دعوی صادق و بر حق خواهد بود و راه حجّیت آیات و کلمات و صحف این جناب همان راه حجّیت قرآن است بی تفاوت و آن بیان شفاهی

لازم دارد.

ثانیاً تأمل داشتند که در احکام بر خلاف گذشتگان حاکم است. بلی، چنین است به دو جهت. اول آنکه احکام به حجة شناخته می‌شود نه حجة به احکام. خوارج در صفین خواستند امیر المؤمنین علیه السلام را به احکام مستنبطه از قرآن که به علم و فهم خود می‌دانستند بشناسند مرتد گشتند. همین قسم است حال کسی که صاحب حجة را به احکام می‌شناسد. بعد از آنکه حجة تمام است، کسی را نمی‌رسد که بگوید بر خلاف علما حکم کرده است یا بر وفاق، لا یستل عما یفعل او یحکم و هم یستلون. ثانی اینکه دین اسلام را ظاهری است و باطنی و قرآن را تنزیلی است و تأویلی. حلال و حرام محمد ص بظاهر و تنزیل قرآن است و باطن و تأویل را فی الجملة امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر فرمود و کلیه آن را قائم علیه السلام ظاهر می‌فرماید و شکی نیست که باطن و تأویل در صورت، خلاف ظاهر و تنزیل است. در حکم نبوت و ظاهر و تنزیل، قتال و قتل در حق کسی که شهادتین را گوید و قرآن کتاب او باشد حرام است و جائز نیست و به حکم ولایه و باطن و تأویل، امیر المؤمنین علیه السلام با ناکثین و قاسطین و مارتقین در بصره و صفین و نهروان قتال فرمود و آلف و الوف را از گویندگان لا اله الا الله محمد رسول الله که قرآن کتاب ایشان بود بقتل رسانید، و آن حکم، موافق تأویل و مخالف تنزیل است. هر چه در اینجا می‌گوئید در امر این جناب می‌گوئیم بدون فرق. و تأویل باطن دین رسول الله است نه خلاف دین. بلی، در صورت، حکم باطن با تنزیل دو بنظر می‌آید و این است معنی فرموده، پیغمبر صلی الله علیه و آله: انا اقاتل علی التنزیل و علی یقاتل علی التأویل. و همچنین به حکم تنزیل هر کس معبد و مسجدی بنا کند بقدری که یک نفر در آن نماز کند خداوند خانه در بهشت به حجة او بنا فرماید و به حکم تأویل، قائم آل محمد علیه السلام معابد و مساجد را خراب می‌فرماید، چرا نمی‌گوید احدی که این خلاف دین پیغمبر است بلکه می‌گویند باطن دین است. همین قسم است امر صاحب حجة. این جناب مجتهد و مفتی نبودم آنکه که به احکام شناخته شوند، صاحب حجة می‌باشند و کل احکام به ایشان شناخته می‌شود و ایشان میزان الله می‌باشند. در حقیقت این شبهات بهانه جوئی است نه اشتباه. امر واضح است، چون با دنیا منافات دارد بهانه پیدا می‌شود و السلام علیکم و علی من تقرب لدیکم. عبدکم یحیی.

۷۸- مجموعه مناجات‌های حضرت نقطه اولی، ص ۱۸۱، طهران.

۷۹- کتاب بیان فارسی، واحد چهارم، باب ۱۰.

۸۰- توقیع مصدر به « الحمد لله الذی اظلم اللیل و ان بنوره قد عسمس و اثار الصبح ثم باذنه تنفس. »

۸۱- مجموعه الواح مبارکه، ص ۷۲، چاپ مصر.

۸۲- مجموعه الواح مبارکه، ص ۷۱، چاپ مصر.

۸۳- مجموعه الواح مبارکه، ص ۷۸، چاپ مصر.

۸۴- کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱.

۸۵- لثالی الحکمة، جلد ۲، ص ۱۸۰، برزیل ۱۹۹۰.

۸۶- کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۳.

۸۷- کتاب بیان فارسی، واحد هفتم، باب ۱۳.

۸۸- کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱.

۸۹- کتاب ایقان، ص ۱۷۱.

۹۰- کتاب ایقان، ص ۱۷۲.

۹۱- کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱۵.

۹۲- کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب ۱۵.

۹۳- کتاب مبین، ص ۲۲۸، طهران.

شان تفسیر در آثار حضرت نقطه اولی^۱

و تفاسیر نازله از قلم مبارک

دکتر محمد افنان

الف- کلیات

شان سوم از شئون ختمه شان و لحن تفسیر است. اصطلاح تفسیر بطور کلی به مفهوم توجیه و توضیح است تا هر مطلب مبهمی روشن شود و درک آن آسان گردد. دامنه کاربرد این لغت در فارسی و عربی وسیع است و در شعر و ادب و علوم نیز بکار می‌رود. اما در فرهنگ اسلامی به عنوان علم حقائق و دقائق آیات کتاب الهی یعنی قرآن متداول شده است. با آنکه این لغت در معارف اسلامی اهمیت و هویت مخصوص پیدا کرده مع ذلك فقط یک بار در قرآن آمده^۱ و آن نیز به مفهومی نیست که از آن اشاره به علم و روشی را بتوان استنباط کرد. اگرچه کلمات و لغات دیگر چون شرح، تبیین، توجیه، تفهیم، توضیح، تصریح و شاید اصطلاحات نادری نیز بتوان سراغ کرد که همه متضمن همین مفهوم تواند بود ولی در اسلام کلمه تفسیر جای همه را گرفته و به عنوان اصطلاح فنی معمول گردیده و علمی به نام علم تفسیر قرآن از آن آغاز شده است. اصطلاح دیگری نیز وجود دارد که اگرچه از جهت معنی مستقل است ولی از جهت کاربرد قرابت و نزدیکی با کلمه تفسیر دارد و آن اصطلاح تأویل است.^۲ اهل فن در باره تفاوت این دو لغت معتقدند که تفسیر، بیان ظاهر قرآن و شرح کلمات کتاب و تحقیق حقیقت آن و متفق علیه اهل دانش است، در حالی که از تأویل، کشف باطن کتاب و بیان مقصود آیات و توضیح متشابهات قرآن و هر آنچه از آیات که ادراک بشر به حقیقت آن بدون هدایت الهی نتواند رسید مقصود است و لذا علمای دین در مفهوم آیات تأویلی همواره متحدالقول نیستند. تفسیر را مربوط به تفهیم الفاظ و مفردات دانسته‌اند و تأویل را در باره آیات و معانی و مفاهیم ذکر کرده‌اند و تفسیر را اعم از تأویل شمرده‌اند.^۳ جرجانی تفسیر را حاکی از دلالت ظاهره دانسته و برای تمایز تفسیر و تأویل به این آیه مبارکه، قرآنی «یخرج الحی من المیت» (الروم ۱۹ و اشباه آن) اشاره کرده است. بطور تمثیل ایجاد پرده از تخم را به مفهوم تفسیر دانسته و پیدایش مؤمن از خاندان کافر یا پیدا شدن عالم از جاهل را معادل تأویل شمرده است.^۴

تفسیر در اسلام بخش مهمی از معارف دینی را تشکیل می‌دهد و به اعتباری می‌توان گفت که پایه و مایه تمام شعب علوم اسلامی است. اساس تفسیر بر روایات وارده از پیغمبر اکرم و خاندان جلیل و اصحاب حضرتش بنا شده و بعداً به کوشش تابعان اصحاب و علمای اسلام شکل گرفته و در طول تاریخ اسلام توسط فریق مختلف اسلامی بنا بر تأکید یا تضعیف روایات و نظرات سابقه به صور مختلف عرضه شده و حتی در عصر حاضر به مذاق و مشرب فرهنگ جدید بر مبنای تنوع استنباط از احادیث و تقریرات پیغمبر و اصحاب آن حضرت، مفاهیم نو و ابتکاری از آن عرضه شده و می‌شود.

بر خلاف کلمه، تفسیر و مشتقات آن که فقط یک بار در کتاب مجید آمده لفظ تأویل لاقلاً در ۱۷ مورد در قرآن کریم مذکور است که عموماً مفهومی مناسب دریافت حقیقت به مدد تعلیم و هدایت الهامی دارد. در یک مورد از آیات مزبور مخصوصاً مصرح است که تأویل آیات را جز خدای متعال و آنان که در علم راسخند کسی نمی‌داند و در دو مورد نیز تأویل را موقوف به آیه و یوم و زمانی مخصوص فرموده که با توجه به مدلول آیات می‌توان دریافت که مقصود روز قیامت و حساب است.^۶

حضرت نقطه در اولین اثر مبارک خود یعنی قیوم الاسماء وعده، نزول تأویل آیات، مصرح در قرآن را انجاز و محقق فرمودند. در سورة الایمان (سوره سوم) ضمن تصریح عنوان اثر مبارک به نام فرقان می‌فرماید: «هو الذی انزل الفرقان عربیاً غیر ذی عوج علی عبده علی الحق الخالص تنزیلاً لیریکم من آیاته و من تأویل الاحادیث علی الصراط القیم بالحق المستقیم بدیعاً. انّ هذا صراط علی فی السموات و الارض علی الحق البدیع من الله العلیّ سویاً... انا نحن قد نزلنا علی عبدنا هذا الكتاب من عند الله بالحق... فاسئلوا الذکر تأویله فانه قد کان بفضل الله علی آیاته بحکم الكتاب علیماً.»^۷

و در سورة العلم (سوره ۹۵) کیفیت تفسیر و تأویل را چنین بیان فرموده‌اند: «انّ لهذا الكتاب تفسیر علی التّأویل من عند الله الحکیم و هو الله قد کان عزیزاً قدیماً لا یعلم تأویله الاّ الله و من شئنا علی الحق فاسئلوا الذکر بالحق تأویله فانّ الله قد علّمه فی کفّ من التّراب علم الكتاب علی الحق بالحقّ جمیعاً.»^۸

و در سورة المؤمنین (۱۱۱) می‌فرماید: «یا اهل الارض انّ هذا الكتاب تفسیر لكلّ شیء هدی و رحمة للذین یریدون الله من قبل الباب سجداً علی الحق بالحقّ محموداً.»^۹

بغیر از تأویلات متعدده از آیات قرآنی در تفسیر احسن القصص، کتاب مستطاب بیان را باید مرجع و مأخذ تأویل بسیاری از اصطلاحات قرآنی از قبیل قیامت، بعث و حشر، میزان و حساب و بهشت و جهنم و غیرها دانست. در نفس کتاب بیان اصطلاح تأویل عیناً ذکر نشده و اشاره به تفسیر نیز معدود است ولی از همین اشارات انگشت شمار دو نکته مهم دریافته می‌شود:

۱- «جائز نیست تفسیر بیان الّا به آنچه تفسیر شده از نزد شجره او.» (شجره بیان = حضرت نقطه) (واحد دوم / ۲)

۲- « از حین غروب (غروب شمس ظهور حضرت نقطه) الی طلوع من ینظره الله آثار فرضیه مرتفع (مستقر و واجب الاطاعة) و حروف حی و کلّ من آمن بالله و بالبیان در ظلّ آنها مستظلّ... » (واحد سوّم / ۱۶)

و لذا تفسیر و تأویل و اشباه آن کلاً متروک و ممنوع است. با اینهمه در همان باب شانزدهم واحد سوّم توضیح و تفهیم حقائق کتاب الله را جائز فرموده است: «الّا اینکه کسی طیران نماید در عرفان حکمی از احکام الله چه اصولاً و چه فروعاً و اثری از خود ظاهر نماید اگر از حدود بیان تجاوز نماید در ظلّ او محشور الّا لایق ذکر نمی‌گردد عند الله و عند اولی العلم.» (واحد سوّم / ۱۶)

بنا بر صریح بیان «کسی احاطه به آنچه خداوند نازل فرموده در بیان نمی‌نماید الّا من ینظره الله او من علمه علمه و مثل ذلك شجرهای که بیان از او طالع شده...» (واحد دوّم / ۲) قسمت مهمّی از آثار حضرت ربّ اعلیٰ به لسان تفسیر است زیرا این نوع معارف در اذهان مخاطبان که پرورده، مکتب اسلام و آشنا به تفسیر بودند بهتر تأثیر می‌کرد و آنها را برای درک حقائق و تعالیم آماده می‌ساخت. بسیاری از اصول و حقائق امر بدیع به این وسیله اظهار و ابلاغ شده است. تفاسیر صادره از قلم مبارک روش‌های مستقلّ دارد. مقایسه‌ای از تفسیر سوره بقره، تفسیر سوره یوسف و تفاسیر کوثر و العصر این تمایز را روشن می‌سازد. اولیٰ به روش مرسوم، ثانی به سیاق اندراج و امتزاج و انطواء کلمات و مفاهیم و سوّمین و چهارمی به صورت تفصیل اشارات است. اما همه بر اساس تأویل نازل گشته است.

ب- تفاسیر نازله

همچنان که در شواهد آیات از قیوم الاسماء زیارت شد مفهوم تفسیر و تأویل در آثار حضرت نقطه یکی است و اساساً تفاسیر صادره عموماً تأویلی است و اگر در بعضی موارد اشاراتی به روایات منقول و یا توجهی به روش تفسیر معمول شده صرفاً برای رعایت حال مخاطب است و گرنه اصولاً مقصد حضرت نقطه از صدور تفاسیر، بیان مفاهیم و مطالب و حقائق آیات قبل بر اساس وحی و تنزیل است و مقید به ظواهر و مأخذ معموله، شرح و نقل نمی‌باشد.

یکی از نمونه‌های بارز تأویل در تفاسیر حضرت نقطه شرح و بیان معانی حروف بجای تفسیر کلمات و آیات است. اگرچه در تفسیر حروف مقطعه قرآنی که در صدر بعضی از سور قرآن وارد شده این مطلب سابقه دارد ولی باید توجه داشت که در قرآن تعداد حروف مزبور، معدود و معین است ولی در تفاسیر صادره از قلم حضرت ربّ اعلیٰ در بعضی موارد همه، حروف سوره مکرراً مستقلاً به کیفیت‌ها و مفاهیم متعدّده تفسیر شده‌اند. لازم به گفتن نیست که تفسیر حروف اصولاً تفسیر تأویلی است. شاید در این مورد سؤالی پیش آید که چرا حضرت نقطه به تفسیر حروف توجه خاصّ مبذول فرموده‌اند. شاید یکی از احتمالات این باشد که چون علمای اسلام حتی دانشمندان علم اللّغه حروف را به انواع مختلفه از حروف نورانی و ظلمانی و غیر آن طبق‌بندی نموده و برای هر یک خصوصیات و صفات غریبه معتقد بودند و این دقائق و مطالب تصوّری را علم

سیمیا می‌نامیدند و اهمیت و رواجی تام در عصر ظهور داشت، حضرت نقطه برای تعدیل و تصحیح این عقائد و افکار به تفسیر و تأویل حروف توجه فرموده‌اند به این مفهوم که حروف را نشان و علامت مفاهیم و مبنای اصطلاحات مختلفه، روحانی و عرفانی و نمودار نکات و ظرائف فکری گرفته، در ظل آن به توجیه و تعریف مبانی نظری و فلسفی توجه فرموده‌اند. اما با وسعت و شمول مطالب مختلفه مطلقاً از علوم غریبه در ضمن آنها ذکر و بحثی بپایان نیامده است. از این رو محتملاً بحث حروف و اعداد و ارتباط آنها نیز که در آثار حضرت نقطه بوفور آمده، یکی از اهداف و مقاصدش آن است که افکار عمومی از خواص تخیلی و جادویی حروف و اعداد به واقعیات معطوف گردد زیرا ذکر و اشاره‌ای از این قبیل خواص و تأثیرات نفرموده‌اند و اگر در مواردی حرز و دعائی و یا ذکر و حاجایی تعیین فرموده‌اند صرفاً آیات و ادعیه‌ای است که حاکی از تأثیرات اسماء الهی نازل در کتب آسمانی است ولی نه اسماء مخصوصه ارباب انواع و نه رموز عددی مبهم و نامعلوم که عموماً جنبه تسخیرات ذهنی دارد در آثار مبارک مذکور نیست. اگرچه این موضوع خارج از بحث است اما برای تکمیل مطلب باید اشاره کرد که معادله اعداد و حروف در معارف دور بیان مطلقاً جنبه علوم خفیه ندارد و فقط به دو منظور معمول شده است. یکی ابداع روش رمزی برای استتار اطلاعات از دیگران که بدین وسیله اسامی افراد و شهرها را به کمک محاسبات عددی با اسم دیگری تطبیق می‌فرمودند. منظور دیگر اشارات ضمنی به عظمت ظهور مبارک و بشارت به ظهور من یظهره الله به کمک تحقیق روابط اسماء الهی با یکدیگر از طریق معادلات اعداد می‌باشد.

چنانکه قبلاً ذکر شد محتملاً علت توجه حضرت ربّ اعلی به تفسیر سور و آیات قرآنی و احادیث اسلامی، تصحیح افکار و آراء فلسفی و کلامی متداول بوده تا بدین وسیله مقدمه‌ای بر تعالیم بنیادی و جهان‌بینی روحانی امر بدیع بیان فرموده باشد. از آنجا که بهترین پایگاه برای هدایت اهل اطلاع، نقد و تعدیل عقائد و افکار موجوده است، حضرت نقطه اهم و اقدم مطالب و تعالیم اعتقادی ظهور جدید در باره عالم وجود و هدف خلقت و ظهور ادیان و تحول و تکامل عالم انسان را در ضمن این تفاسیر منعکس فرموده‌اند. شاید این بیان مبارک در قیوم الاسماء مؤید این نظر باشد: «قل یا اهل الارض اتجادلوننی فی الله علی اسماء سمیتموها اتم و آبائکم بالقاء الشیطان و ان الله قد انزل علی الکتاب بالحقّ لنعرفکم اسماء الله الحقّ عما کنتم عنه عن غیر الحقّ بعیداً.» (سورة الوعد - سوره ۶۸)

از حضرت نقطه تفاسیر مختلفه بر قرآن بطور کامل، بر بعضی سور قرآنی، بر عده‌ای از آیات قرآن و بالاخره بر پاره‌ای از احادیث صادر شده، بعضاً بطور مستقل و بعضی ضمن توقیعی و یا اثری در جواب یکی از طالبان است. اگرچه عموماً به لسان عربی است ولی به فارسی نیز متونی زیارت شده است. در آثار دیگر نیز که رأساً به تفسیر تخصیص داده نشده مثل کتاب مستطاب بیان فارسی و دلائل سبعة نیز بعضی از آیات و اخبار و احادیث شرح و توجیه شده است.

اینک فهرستی از تفاسیر و شروح نازله از قلم حضرت نقطه عرضه می‌شود. در این فهرست صرفاً آثاری که بالتّمام به تفسیر سوره، آیه و یا حدیثی تخصیص یافته ذکر شده ولی از توقیعات جوابیه‌ای که متضمن تفاسیر است ذکر نشده است.

تفسیر سوره

این اثر در خصوص تفسیر سوره دوم قرآن یعنی بزرگترین بخش آن کتاب مجید است. حضرت نقطه آن را در دو قسمت مرقوم فرموده‌اند. قسمت اول همراه با تفسیر سوره فاتحه آغاز می‌شود و تا آیه ۱۴۱ از سوره بقره را شامل است. تاریخ صدور آن به قلم مبارک در خاتمه تصریح شده و حکایت از آن دارد که در شروع سنه ۱۲۶۰ به پایان رسیده است و مصدر به مقدمه‌ای در خصوص شأن صدور است.

در این متن اگرچه آیات سوره بقره هر یک مستقلاً تفسیر شده و در بسیاری موارد به احادیث نیز استشهاد شده و لکن اساساً تفسیر بر سیاق تأویل است و اساس مطلب اثبات تفرّد و تمایز و تفاوت آل الله یعنی پیغمبر اکرم و خاندان مبارک او بطور اخصّ (و مظاهر ظهور بطور کلی) از سایر خلایق است و بیان اینکه وصول به آن رتبه و مقام برای احدی میسر نیست. حجم تقریبی این اثر مبارک ۲۹۶ صفحه ۱۷ سطری و هر سطر تقریباً ۸ کلمه در نسخه شماره ۶۰۱۴ می‌باشد.

تفسیر بقره با این آیات آغاز می‌شود: «بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي تجلّى للممکنات بطراز النقطة المنفصلة عن لغة الابداع لها بها اليها» و به این آیه «و لقد فرغت من ابداعها في تفسير جزء تام من اول الكتاب في شهر ذي حجة الحرام متوالياً في سنة ۱۲۶۰ و صلى الله على محمد و آله و الحمد لله رب العالمين» خاتمه می‌یابد. نام دیگر این اثر کتاب الاحمدیه است. قسمت دوم تفسیر با آیات زیر آغاز می‌شود: «قال الله تعالى سيقول السفهاء من الناس... و لقد اراد الله في عالم لاهوت الفعل من الناس نفس الاذن و الاجل و الكتاب اذ انهم قالوا الارادة و القدر و القضاء ما وليهم عن قبلتهم التي هي المشية...» و خاتمه آن: «سبحانك و نحمدك لا اله الا انت يا رب الارباب و سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين.» تاریخ صدور آن معلوم نیست و نسخ آن نیز فراوان نمی‌باشد. نگارنده سالها پیش نسخه‌ای از آن را در موزه بریتانیا زیارت نمود اما متأسفانه مشخصات آن را در اختیار ندارد ولی تفسیر تا آخر سوره بقره را شامل است.

تفسیر سوره

این اثر به احسن القصص نیز شناخته می‌شود ولی نام برگزیده آن که مخصوصاً منظور نظر منزل جلیل القدر بوده قیوم الاسماء است و در تفسیر سوره دوازدهم قرآن مجید می‌باشد. تاریخ نزول آن از لیله پنجم جمادی الاول ۱۲۶۰ آغاز شده و بنا بر بیان حضرت نقطه در مدت چهل شبانه روز به پایان رسیده است. ۱۲

قیوم الاسماء دارای ۱۱۱ سوره است که هر سوره در قبال يك آیه (بجز در چند مورد معدود) از سوره یوسف نازل شده است. هر سوره اگرچه اشاراتی متناسب با آیه مربوطه دارد اساساً تفسیری تأویلی از موارد مختلفه متعدده عموم آیات قرآنی است. سوره‌ها به سیاق بعضی از سور قرآنی عموماً با حروف مقطعه آغاز می‌شود و در بعضی نسخ در صدر هر سوره تعداد آیات آن که همواره ثابت و به عدد ۴۲ آیه ذکر شده با تصریح به اینکه «آیات شیرازیّه» است مشخص

گردیده است و هر يك نامی مخصوص دارد .
مطالب مندرج در این اثر جلیل که بنا به تأیید جمال اقدس ابهی در کتاب ایقان «اول و اعظم و اکبر جمیع کتب است» و بنا بر تصریح خود کتاب قیوم الاسماء قرآن و فرقان است، حاکی از ظهور جدید و امر و شرع جدید می باشد و اگرچه با رمز و استعاره مطلب بیان شده، دعوت به دورهای جدید در عالم انسانی و معارف دینی است که با ظهور حضرتش آغاز شده و انتظار ظهوری عظیم و جلیل را تعلیم می دهد .

حجم آن تقریباً ۹۲۰۰ بیت در ۲۴۰ صفحه، ۲۵ سطری و هر سطر شامل ۱۶-۱۸ کلمه می باشد و به نام کتاب الحسینیه نیز نامیده شده است. شروع آن با آیات زیر است: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی نَزَلَ الْکِتَابَ عَلٰی عَبْدِهِ بِالْحَقِّ لَیْکُنَ لِلْعَالَمِیْنَ سِرَاجًا وَهَاجًا وَ اَنْ هَذَا صِرَاطٌ عَلٰی عِنْدِ رَبِّکَ بِالْحَقِّ قَدْ کَانَ فِیْ اُمِّ الْکِتَابِ عَلٰی الْحَقِّ الْقَیْمِ مُسْتَقِیْمًا» و با این آیه خاتمه می یابد: «وَ اِنَّ اللّٰهَ وَ مَلَائِکَتَهُ یَصَلُّوْنَ عَلٰی النَّبِیِّ وَ اٰلِهِ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا صَلُّوْا عَلَیْهِمْ کَمَا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَ عَلٰی شَیْعَتِهِمْ وَ هُوَ اللّٰهُ کَانَ بِالْحَقِّ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیْدًا وَ هُوَ اللّٰهُ کَانَ بِکُلِّ شَیْءٍ مُّحِیْطًا وَ السَّلَامُ.»^{۱۳}
اگرچه نزول سوره، اول این کتاب مستطاب در حضور جناب ملا حسین و ظاهراً در انجاز وعده جناب سید کاظم راجع به تفسیر سوره یوسف توسط موعود منتظر بوده ولی در حقیقت اولین کتاب آسمانی دور بیان است که به وسیله آن، حضرت نقطه اولی دعوت خود را تأسیس و اصول و مبانی تعالیم خویش را اظهار فرموده اند.

سوره کوثر یکصد و هشتمین سوره قرآنی و فقط سه آیه است.^{۱۴}

تفسیر مبارک مزبور به تقاضای جناب سید یحیی وحید و در شیراز نازل شده است و متضمن تفسیر حروف سوره مزبور می باشد. در ابتدای اثر نامبرده، هیکل اطهر ضمن ذکر و بیان موازین تحقیق و مبانی اصولی در مورد ضرورت ظهور موعود منتظر رسماً اظهار امر و دعوت می فرمایند و در ضمن تفسیر حروف سوره، معارف بدیعه اساسیه را توضیح می فرمایند و در خاتمه اثر به استشهاد از احادیث متعدده اسلامی همراه با سلسله روات، در ضمن فصول و مطالع متعدده اخبار راجع به قائم را نقل می فرمایند. تفسیر کوثر بغیر از بیان مطالبی روحانی، در حقیقت اظهار امر و ابلاغ دلائل و حجج بر حقیقت ظهور جدید است.

ابتدای آن آیه زیر است: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَ طِرَازَ الْوَاحِ الْکِتَابِ الْفَلَقِ فِی کُلِّ مَا فَتَقَ وَ اسْتَفْرَقَ وَ اسْتَنْطَقَ طِرَازَ اَوَّلِ الَّذِی لَاحَتْ وَ اضَاثَتْ...» و با آیه «صَدَقَ وَ اللّٰهُ اَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ حَتّٰی صَدَّقُوْهُ کُلّٰهُمْ جَمِیْعًا سَبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یَصِفُوْنَ وَ سَلَامٌ عَلٰی الْمُرْسَلِیْنَ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ» خاتمه می یابد.

حجم آن متجاوز از دویست صفحه، ۲۲ سطری و هر سطر ۸-۱۰ کلمه می باشد.^{۱۵}

یکصد و سومین سوره قرآن و تنها سه آیه است.^{۱۶}

تفسیر و العصر به خواهش میر سید محمد سلطان العلماء امام جمعه اصفهان نازل شده است و

مانند بسیاری دیگر از تفاسیر صادره از قلم مبارک، تفسیر حروف سوره می‌باشد و اصولاً بر اساس تأویل و متضمن بیان مسائل اصولی و توضیح مفاهیم اعتقادی ظهور جدید در زمینه مسائل فلسفی و کلامی است و در آخر آن تفسیری بر سیاق تفاسیر متداوله نیز بیان فرموده‌اند. اگرچه این اثر مبارک نیز متضمن استشهاد از احادیث و آیات است ولی معمولاً در آثار حضرت نقطه اولی به نقل متن حدیث اکتفا فرموده، به سلسله روایت کمتر توجه شده است.

شروع تفسیر با «بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي تجلّى للممکنات بظهور آثار ابداعه فی ملکوت الامر و الخلق لیتلائن جوهریات حقائق الموجودات بتلاؤ آیات اللاهوت...» می‌باشد و ختم آن «عن الصادق علیه السلام من قرء والعصر فی نوافله بعثه الله یوم القیمة مشرقاً وجهه ضاحکاً سنه قریراً عینیه حتی یدخل الجنة انتهى و اناذا اختم ذلك الكتاب بقول الرحمن سبحان الله ربّ العرش عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین.»

تعداد صفحات این اثر نزدیک به یکصد صفحه، ۱۶ سطری و هر سطر در حدود ۱۲ کلمه می‌باشد ۱۷.

سوره توحید یا اخلاص یکصد و دوازدهمین سوره قرآن و مشتمل بر چهار آیه است. ۱۸ شروع آن با «بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ينزل الامر فی الكتاب علی قدر غیر محدود فاشهد ان لا اله الا الله كما هو اهله و مستحقّه من دون ان یقدر احد ان یعرف کیف هو الا هو سبحانه و تعالی عما یصفون» و خاتمه آن با آیه «و استغفر الله ربک و ان یمثل هذا فلیعمل العاملون و سبحان الله ربک ربّ العزّة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین» می‌باشد. مضامین مطلب این تفسیر در باره توحید ذات الهی و بعضی تطبیقات عددی است.

حجم آن ۱۲ صفحه، ۱۶ سطری، هر سطر در حدود ۱۲ کلمه می‌باشد ۱۹. مخاطب و تاریخ نزول محتاج تحقیق است. ولی از متن معلوم است که به تقاضای کسی آن را مرقوم فرموده‌اند.

سورة القدر سوره ۹۷ از سور قرآنی و مشتمل بر ۵ آیه است. ۲۰ این تفسیر نازل در جبال آذربایجان و در جواب تقاضای یکی از اهل ایمان است و چنین آغاز می‌شود: «بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ابدع ما فی السموات و الارض بامرہ ثمّ الذین آمنوا بالله و آیاته فاولئك هم الی الله یحشرون» و با این آیه به پایان می‌رسد: «و کفی بفضلہ علمه بذنبی و اعترافی بعصیانی و انه لهو الحی الغنی القدیم و سبحان الله ربی عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین.»

حجم آن در حدود ۸ صفحه، ۱۶ سطری، هر سطر ۱۲ کلمه می‌باشد ۲۱. مطالب آن در باره خاندان پیغمبر مخصوصاً قائم موعود و حضرت صدیقه فاطمه می‌باشد، چه که طبق روایات، این سوره در باره رؤیای رسول اکرم و «الف شهر» مذکور در آن مقصود دوره خلافت غاصبانه بنی امیه است. لیلۃ القدر شب ۲۳ رمضان است و بنا بر بیان مبارک «الروح»

اشاره به قائم موعود و «الملائكة» ائمه معصومین و «سلام هی حتی مطلع الفجر» ناظر به حضرت فاطمه زهرا می باشد.

سوره الحمد که به نام های فاتحه کتاب و سبع المثانی نیز معروف است اولین سوره از سور قرآنی است ۲۲ که در این اثر مستقلاً تفسیر فرموده اند و شرح مختصر دیگری نیز در باره آن در ابتدای تفسیر بقره از قلم مبارک صادر شده است.

این اثر مبارک چنین آغاز می شود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُنْتَدِسِ عَنْ جَوْهَرِ نَعْتِ الْمَوْجُودَاتِ وَالْمُتَعَالَى عَنْ مَجْرَدِ وَصْفِ الْمَمْكُنَاتِ وَالْمُتَكَبِّرِ عَنْ ذِكْرِ كَافُورِ الْكَيْنُونِيَّاتِ...» و با این آیه خاتمه می یابد: «وَالِى ذَلِكَ الْمَقَامِ قَدْ اخْتَمَ الْبَيَانُ لِأَنَّ لَهُ يَوْمَ يَظْهَرُهُ اللَّهُ بِالْعَيَانِ وَإِنَّ عَلَى اللَّهِ التَّكْلَانَ فِى مَا هُوَ كَائِنٌ فَيَكُونُ وَقَالَ كُنْ فَيَكُونُ وَسُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»

مجموع این اثر ۲۵ صفحه ۱۹ سطرى و هر سطر در حدود ۱۲-۱۴ کلمه می باشد ۲۲. در بعضی نسخ، تفسیر بسم الله نیز جزئی از این اثر محسوب شده و اگر چنین باشد باید تعداد صفحات تفسیر مزبور را نیز بر رقم بالا افزود. اما در بسیاری از متون، «تفسیر بسم الله» بطور مستقل نقل شده است. این اثر مبارک حاوی مطالب دقیق، تأویلی و تطبیقات و توجیحات عددی حرفی در باره رسول اکرم و خاندان مکرم و ضمناً اشارات تفسیری به متن آیات سوره و بعضی آیات دیگر قرآن است. دعای سبع دوائر ضمن این تفسیر درج شده است.

با این آیات شروع می شود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ طِرَازَ مَشِيَّتِهِ جَلَالِ اِزْلِيَّتِهِ الَّتِي عَلَتْ وَرَفَعَتْ بَعْدَ مَا اخْتَرَعَتْ قَبْلَ مَا بَدَعَتْ... بِسْمِ اللَّهِ الْبَدِيعِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ جَعَلَ لَظْهُورَهُ لَخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ أَرْبَعِ مَقَامَاتِ الْمَشَارِ الْبِيهَا وَالرَّمُوزِ عَلَيْهَا فِى كَلِمَاتِ آلِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامِ بِالْإِسْرَارِ» و خاتمه آن «الَّتِي نَطَقَتْ فِى حَقِّ مَنْشئِهَا بِطِرَازِ الْإِبْدَاعِ كُلِّهَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» است.

این اثر مشتمل بر ۴۸ صفحه ۱۷ سطرى و هر سطر در حدود ۱۴ کلمه است و نام دیگر آن صحیفه باقریه می باشد ۲۴.

روش تفسیر، تفسیر حروف مخصوصاً در چهار رتبه، بیان، معانی، ابواب و امامت است که شرح تفصیلی آن در بعضی از آثار حضرت نقطه مخصوصاً صحیفه عدلیه آمده است. از این توضیح می توان دریافت که این اثر نیز در باره مظاهر فعل الهی یعنی مظاهر ظهور می باشد.

آیه نور سی و پنجمین آیه سوره نور در قرآن می باشد ۲۵ و تفسیر مبارک مزبور با آیه زیر آغاز می شود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الْمُتَعَالَى الْمُنِيعِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ بَامْرِهِ وَقَدَّرَ مَقَادِيرَ كُلِّ شَيْءٍ بِقَوْلِهِ إِذْ أَنَّهُ هُوَ الْحَقُّ بِهِ يَخْلُقُ مَا يَخْلُقُ وَيَبْدَعُ مَا يَبْدَعُ...» و با این آیه به پایان می رسد:

« و قل سبحان الله رب العالمين و اما السلام من عنده على عباده المؤمنين و الحمد لله رب العالمين. »

اساس مطالب در باره معنی و منطوق کلمه نور و متضمن اظهار امر صریح و ابلاغ و اثبات امرالله بر مبنای اشارات و احادیث می باشد. و تفاوت کلمه نور و نار را که مساوی عدد ۵ است با کلمه مبارکه باب تطبیق و به وجود مبارک تفسیر می فرماید.

حجم این اثر مبارک در حدود ۲۰۰ سطر و هر سطر در حدود ۱۲ کلمه است. ۲۶

لوح محفوظ اصطلاح قرآنی است که در سورة البروج (سوره ۸۵) آیه اخیر آن آمده و در شأن کتاب مجید است. ۲۷

در این اثر حضرت باب اعظم توضیحی روحانی به زبان فلسفی بیان فرموده و ضمن تفصیل مراتب سبعه خلقت، ترتیب ثواب و عقاب را که در لوح حفیظ الهی مکتوب است بیان فرموده اند. این اثر متجاوز از ۲/۵ صفحه و هر صفحه ۱۶ سطر و هر سطر در حدود ۱۰-۱۲ کلمه است. ۲۸

ابتدای آن که در باره بده است « بسم الله المنشأ العليم الذى لا اله الا هو العزيز الحكيم قد ابتداء باختراع الكلمات فى ثبات اهل السبحات » و سپس در خصوص لوح محفوظ با « قد سئلك السائل عن لوح الحفيظ اعلمه بما قد علمك الله المحيط » آغاز و با « جعل الله فى باطن تلك اللوح رحمة و راحة و فى ظاهرها من قبل الله العذاب و سبحان الله موجودها عما يصفون » خاتمه می یابد.

بنا بر « فهرست آثار مبارکه، حضرت نقطه اولی » تدوین جنبه ملى محفظه آثار (۱۳۵ بدیع) این اثر خطاب به آقا محمد ابراهیم می باشد که هویت او محتاج تحقیق است.

۲۹

این تفسیر به خواهش ملاً احمد ابدال در ماکو نازل شده است. اساس مطلب در بیان معنی قرابت است که جنبه روحانی و حقیقی آن منظور است و مقصود قرب و نزدیکی به رسول الله می باشد. شروع آن: « بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى افرغنى لمشاهدة قمص طلعة حضرة ظهوره فى وسط الجبال و الهمنى آيات وحدانيته فى بحبوحة لجة الجلال » و در پایان « الذى لا يتعاطمه شيء فى السموات و لا فى الارض و هو على كل شيء قدير » است.

در حدود ۶۰ سطر و هر سطر ۱۲ کلمه می باشد. ۳۰

مطالب این تفسیر عموماً در باره مسائل فلسفی و کلامی و مراتب توحید و ظهور مظاهر الهی است و از آثار مهمه محسوب و در بسیاری از سایر آثار حضرت نقطه به آن اشاره و استشهاد شده است.

شروع آن « بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى جعل طراز الواح الابداع طراز الالف القائم بين الحرفين الذى لاح و اشرق بما استشقق و استنطق ثم جعله الله آية لنفسه بنفسه » و خاتمه با « هو انة فوق ما يعرف العارفون و غنى عما كان الناس يعملون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين » است.

حجم آن متجاوز از ۴۵ صفحه، ۱۶ سطری و هر سطر در حدود ۱۲-۱۴ کلمه است.^{۲۱}
حرف هاء در آثار حضرت نقطه حائز اهمیت مخصوص است زیرا از جهتی اشاره به هاء هویه الهی دارد و از جهتی معادل عدد ۵ است که نمودار عددی اسم باب می باشد و در بسیاری از آثار مبارکه به آن اشاره شده است.

مطالب این اثر نیز ادامه اشارات نازله در تفسیر هاء است. اولی را حضرت نقطه تفسیر علانیه و این تفسیر را تفسیر سر هاء نامیدماند و اینچنین آغاز می شود: «بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي تقدس بقدر كينونيته عن عرفان اعلى مجردات اللاهوت و من يشابهها» و با این آیه به پایان می رسد: «فاستل الله جنابك بما هو يحب و يرضى انه هو العزيز الحكيم.»
حجم این تفسیر مبارک در حدود ۳۵ صفحه، ۱۶ سطری است و هر سطر ۱۲ کلمه بطور تقریب می باشد.^{۲۲}

شرح دعای غیبت که به نام [] نیز نامیده شده در چهارده باب در شرح دعای غیبت می باشد. دعای غیبت منقول از امام صادق است.^{۲۳} این اثر که حاوی نزدیک یکصد صفحه و هر صفحه ۱۸ سطر، هر سطر در حدود ۱۰ کلمه^{۲۴} می باشد متضمن مباحث مختلف روحانی و اشاراتی راجع به اصول عقائد و آراء فلسفی امر جدید و بحث و استدلال بر حقیقت ظهور می باشد و در آخر آن مخصوصاً حضرت نقطه شهادتنامه، ایمانی ملاً عبدالخالق یزدی و ملاً علی برغانی را نقل فرمودماند. در متن این اثر، بیان مبارک مورد استشهاد در کتاب مستطاب ایقان^{۲۵} آمده و ضمناً اشعاری بر سیاق اشعار منقول از سید الشهداء حضرت حسین از قلم مبارک جاری شده است.

آغاز آن چنین است: «بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي شهد بذاته لذاته ان لا اله الا هو الذي قد علا بعلو نفسه على كل شيء و استتر عن علو ظهوره عن كل شيء...» و در آخر: «اللهم صل على محمد و آل محمد و صلى الله عليه و آله و عجل فرجهم يا كريم.» عنوان باب اول خطبة الانوار و هر يك از ابواب ديگر در بيان يكي از مباحث مربوط به تفسیر دعا و مراتب اسماء و صفات الهی است.

این آیه از سوره بقره (سوره ۲) آیه ۱۱۵ می باشد.^{۲۶}
آغاز و اختتام آن «بسم الله الرحمن الرحيم اعلم ان عرباً من العرباء من اهل البادية سئل عن علي عليه السلام عن وجه الله في قوله تعالى... هو في مقعد صدق عند مليك مقتدر صلى الله عليه و علي مولده و الحمد لله رب العالمين.»

مجموعاً در حدود چهل سطر و هر سطر در حدود ۱۴ کلمه است.^{۲۷}
مفهوم بیان مبارک در باره وحدت حقیقت رسول الله و امیرالمؤمنین و بایبیت حضرت علی است و بیان مفهوم آیه در این نکته که «نحن وجه الله» در حق مظاهر توحید صادق است چه که کلمه

توحید (لا اله الا الله) لفظاً نیز حکایت از وحدت دارد.

این اثر مبارک نازل در چهریق و خطاب به جناب عظیم است. مطالب آن محتوی اشارات وسیع و دقیق در باره، حروف بیست و هشت گانه، عربی است که به اعتبار اولین حرف واقع در چهار ردیف عددی از آحاد تا الوف به نام «ایقغ» نامیده می‌شود و به نام «ابجد» نیز معروف است. معادلات و تبدیلات حروف و اعداد کلاً حاکی از مقام ظهور و عظمت آن است. مطالعه این اثر مبارک مؤید این حقیقت است که محاسبات حروف و اعداد در آثار حضرت نقطه بالکل مستقل و مخالف توضیحات و تفسیرهای وهمی گذشتگان در باره، تأثیر اعداد و حروف و مناسبات آنها است.

ابتدای این توقیع چنین است: «بسم الله العلی الاعلی الاعظم سبحان الّذی بیده ملکوت کلّ شیء لا اله الا هو الواحد الاحد المتکبر القائم القدوس الرّفع العزیز المنیع» و با این آیه خاتمه می‌یابد «لا اله الا هو العلی العظیم و سبحان الله ربّ السموات و ربّ الارض رب العالمین». مجموعاً متجاوز از ۳۰۰ سطر و هر سطر در حدود ۱۴ کلمه است. ۳۶

حضرت نقطه این آیه را به مراتب و مقامات باطنی تأویل فرموده «بیوت» را به مشعر افنده تفسیر فرموده‌اند که مقام تجلی مظهر ظهور است و کلاً این آیه، مبارکه و دو آیه، بعدی را که در ادامه، مطلب است به مقامات و مراتب روحانی منسوب داشته‌اند. اگرچه این آیه در اصطلاح مفسران نیز به بیوت و منازل انبیاء و ائمه تفسیر شده ولی در نظر آنان مقصود بیوت مسکونه و خاندان است و در تفسیر مبارک ناظر به مراتب غیر مادی و مدارج روحانی است. در ضمن کتب حدیث از امام صادق در بیان این حدیث نقل شده که «هی بیوت النبی». ۴۱

آغاز آن «بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله البدیع الّذی لا اله الا هو افتتح بسرّ البیان لظهار ما جعله الله فی الکیان بالوجود الی البیان حتی قد شهد اهل العیان بما قد شاء الله فی حق الانسان» و خاتمه «و لمثل هذا فلیعمل العاملون و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و الحمد لله رب العالمین».

مجموعاً در حدود چهل سطر و هر سطر در حدود ۱۲-۱۴ کلمه است. ۴۲ تحقیق راجع به کسی که از تفسیر آیه سؤال کرده موکول به بعد است.

حضرت نقطه این توقیع را در جواب شخصی که او را با عنوان «احد من الطلاب» معرفی نموده صادر فرموده‌اند. در بعضی متون مخاطب به نام سید احمد اصفهانی ذکر شده که هویت او محتاج تحقیق است (فهرست جنه، محفظه، آثار). از نمونه، استفهامات یعنی آیات سؤالی قرآن به دو مورد اشاره فرموده‌اند. نخست آیه، «ما تلك بيمينك يا موسى» (سوره طه (۲۰)، آیه ۱۷) و دیگر «الست بربکم» (اعراف (۷)، آیه ۱۷۲). و مورد نخستین را در مراتب مختلف بیان، معانی، ابواب، امامت، ارکان، نقباء و نجباء که سلسله طولیه، عالم وجود است تفسیر و توضیح

فرموده‌اند. این اثر از آثار عرفانی و مراتب ظهور را حاکی و متضمّن است. ابتدای آن با خطبه غرّائی آغاز می‌شود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أْبَدَعَ جَوْهَرِيَّاتِ ذَوَاتِ أَهْلِ الْإِنشَاءِ لَا مِنْ شَيْءٍ بَامْرِهِ لِيَعْرِفَهُ كُلُّ مَنْ فِي مَلَكُوتِ الْأَرْضِ وَ السَّمَوَاتِ بِمَا تَجَلَّى لَهُمْ بِهِمْ» و با این آیه خاتمه می‌یابد: «و اسئَلُ اللَّهَ الْعَظِيمَ فِي كُلِّ شَأْنٍ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ فِي الْمَبْدِءِ وَ الْآيَابِ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»

مجموع آن ۶ صفحه، ۱۶ سطر و هر سطر ۱۲-۱۴ کلمه است. ۴۲

تفسیر این دعا که از حضرت علی امیر مؤمنان روایت شده^{۴۴} به خواهش آقا سید ابوالحسن فرزند آقا سید علی زنوزی در ماکو نازل شده و متضمّن نکات و دقائق فراوان از مسائل عرفانی و فلسفی اسلام و مملوّ از شواهد آیات و احادیث است و صباح به ظهور صبح ازلی یعنی مظهر مشیت الهی تأویل شده است. ابتدای تفسیر با خطبه شروع شده است. آغاز آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أْبَدَعَ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ بَامْرِهِ وَ يَحْكُمُ بَيْنَ الْكُلِّ بِالْقِسْطِ فِي يَوْمِ الَّذِي فِيهِ كُلُّ إِلَى اللَّهِ يَحْشُرُونَ» و پایان آن «أَنْتَ اِنَا اِقُولُ بِمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ ذَكَرَهُ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»

مجموع آن در حدود ۲۴۰ سطر و هر سطر در حدود ۱۲ کلمه می‌باشد. ۴۵

این تفسیر به خواهش میرزا محمد علی مذهب و ظاهراً قبل از ایام اصفهان از قلم مبارک جاری شده. ابتدای آن خطبه‌ای نازل شده و سپس در جواب سؤال سائل شرح مبسوطی در باره «یا من دلّ علی ذاته بذاته»^{۴۶} مرقوم فرموده‌اند و در خاتمه اشاره به معنی «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^{۴۷} نیز شده است. این اثر متضمّن بیان مفهوم حقیقی معرفت و با استشهاد از آیات و احادیث همراه است.

آغاز آن با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أْبَدَعَ كُلَّ ذَوَاتِ الْمَوْجُودَاتِ بَامْرِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ لِيَدْلَعَنَّ السَّنَةَ كُلَّ الْمَمَكَنَاتِ بِمَا شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ بِنَفْسِهِ فِي مَقَامَاتِ الْأَمْرِ وَ الْخَلْقِ» و پایان آن با آیه «لَا وَجُودِي ذَنْبٌ فَكَيْفَ إِذْ اِكْتَسَبَ الذَّنْبُ ذَنْباً آخَرَ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ أَنْتَ اِنَا اِقُولُ كَمَا نَزَلَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» است.

تعداد صفحات ۷ صفحه و هر صفحه ۱۹ سطر و هر سطر در حدود ۱۴ کلمه است. ۴۸

این حدیث از حضرت رسول اکرم روایت شده^{۴۹} و در آثار مبارکه نیز مکرّر به آن استشهاد شده و حضرت بهاء‌الله نیز تفسیری بر آن نازل فرموده‌اند. اساس تفسیر حضرت نقطه بر این نکته است که عرفان نفس شمس حقیقت، راهنمای انسان به شناسائی حقیقت ربوبیت است. در متن این اثر مبارک به آیات و احادیث زیادی برای تفهیم و توجیه مطلب استشهاد فرموده و در ابتدای آن مخصوصاً راه و رسم طلب و درک حقیقت را بیان فرموده سائل را به انصاف و انقطاع از غیر حقّ توصیه می‌فرمایند.

ابتدای آن « بسم الله الرحمن الرحيم قال السائل سلمه الله تعالى ما معنى الحديث المروي عن علي عليه السلام » الخ الحديث و بیان توقیع « و لا تؤتوا السفهاء اموالكم فاننا لله و انا اليه راجعون و الحمد لله رب العالمين » است.

تقریباً ۱۲۵ سطر و هر سطر در حدود ۱۲ کلمه است. ۵۰

تفسیر مهذب (مختصره)

این حدیث به نام حدیث الحقیقه نیز معروف است. ۵۱ مفهوم کلی آن بیان و توضیح مراتب و مدارج دریافت حق و حقیقت است و حضرت نقطه در این تفسیر آن را به مراتب شناسائی کمیل از نفس حضرت علی امیر مؤمنان تأویل نموده‌اند و ناتوانی او را از این مقصد تصریح فرموده‌اند. با توجه به مطلب می‌توان دریافت که مقصود حضرتش قصور عام از شناسائی مظاهر حق است. در آثار دیگر حضرت نقطه نیز به این حدیث اشاره شده و مخصوصاً در «دلائل سبعه» مراتب مختلفه آن را با پنج سنه اول ظهور خود تطبیق فرموده و در تأویل آن به شهادت وجود مبارک اشاره فرموده‌اند.

ابتدای آن « تفسیر حدیث کمیل فی سؤال ما الحقیقه و هو ان کمیل بن زیاد النخعی اردفه علی علیه السلام یوماً علی ناقته... فاعلم ان کلامه علیه السلام محیط لكل شیء و جار فی کلّ العوالم... » و انتهای آن « فاعرف قدرک و اکتمها الا عن اهلها فاننا لله و انا اليه راجعون. » حجم آن متجاوز از ۶ صفحه، ۱۶ سطری و هر سطر ۱۲-۱۴ کلمه است. ۵۲

تفسیر مهذب (مختصره)

مأخذ این حدیث تفسیر صافی ۵۳ ذیل «الم» در سوره بقره است. بنا بر نظر جناب فاضل مازندرانی این تفسیر به خواهش جناب وحید اکبر نازل شده و با توقیع الفین ارتباط دارد. (اسرار الآثار، ذیل الف).

حضرت نقطه در این اثر حروف مقطعه را بمانند حروف منظمه حاوی همان حقائق و دقائق معرفی می‌فرمایند و ذهن مخاطب را از توقیت (تعیین وقت ظهور قائم و همچنین قیامت) به عظمت ظهور خود معطوف می‌دارند. اگرچه در این اثر حضرت نقطه ادعای استقلال را تصریح فرموده ولی با اشاره به اختلاف علماء و مجتهدین، به ضرورت ظهور نفسی که اختلافات را بردارد تأکید نموده و این رتبه را اظهار و ادعا فرموده‌اند. شواهد اخبار و مخصوصاً اشاره به قول شیخ احمد که ذکر «ستعلمن نبأه بعد حین» نموده همه در تأیید این مطلب است.

ابتدای آن « بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل طراز الواح الاختراع اسرار الابداع التي عینت قبل ما شئت » و با این بیان خاتمه می‌یابد: « و السلام عليك و علی من اتبعك فی امر الله و الحمد لله رب العالمين. »

حجم آن بالغ بر ۱۸ صفحه، ۱۹ سطری و هر سطر ۱۰-۱۲ کلمه است. ۵۴

تفسیر مهذب (مختصره)

خطبه، طتجیه از آثار حضرت علی امیر مؤمنان است ۵۵ که بر آن جناب سید کاظم رشتی شرحی مرقوم فرموده و هیکل اطهر بر شرح مزبور شرحی برای تفصیل و توضیح صادر فرموده‌اند. این اثر

در حقیقت متضمّن ابلاغ امر و اظهار مقام مبارک نیز هست و به اتکاء محاسبات اعداد و حروف و اصطلاحات مربوطه به اسم مبارک خود نیز اشاره می‌فرماید. در موارد ذکر جناب سید کاظم، مشارک‌الیه را با عناوین «کلمة الحق» و «کلمة العلیة» می‌ستایند. ابتدای آن «بسم الله الرحمن الرحیم قال مولانا علی علیه السلام فی خطبة الطنجنیة علی قائلها آلاف الثنا والتحیة» و آخر آن «فلمثل هذا فلیجزی العالمین و سبحان الله ربّ العرش عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین» می‌باشد.

مجموعاً ۴ صفحه، ۱۶ سطری هر سطر ۱۲-۱۴ کلمه است. ۵۶.

این حدیث که از امام صادق روایت شده مختصرش این است که روزی آن حضرت با کمال غضب از منزل مسکونی خویش به مجلس اصحاب تشریف آوردند و فرمودند که مردم در حق ما گمان علم غیب دارند و نمی‌دانند که جز خدا کسی به غیب آگاه نیست و من می‌خواستم که فلان کنیزکم را بزنم و تنبیه کنم و او فرار کرد و بالاخره ندانستم در کدام محلّ از خانه است. ۵۷. ابتدای این اثر مبارک چنین است: «بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله تعالی فاقول مستعیناً بالله فی تفسیر بعض احادیث المروئی فی الکافی فی ذکر علم الغیب عن سدید» و خاتمه آن «و هو علیه السلام فی مقامه و وحدته لا ذکر لکثرات هنا ابدأ و سبحان الله عمّا یصفون و الحمد لله ربّ العالمین.»

تفسیر مبارک مبنی بر تأویل بطور مطلق و اثبات علم و احاطه امام است. امام در مقام توحید است و جاریه (کنیز) نمودار مقام کثرت است و این بیان و گفتار امام به ظاهر برای ضعفای عباد و در مفهوم حقیقی، اظهار عظمت شأن و جلالت آن حضرت می‌باشد.

مجموعاً در حدود ۴۰ سطر و هر سطر در حدود ۱۴ کلمه است. ۵۸.

این حدیث منسوب به حضرت رضا امام هشتم است. ۵۹. و با «بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی ابدع ما فی السموات و الارض بامرہ ثمّ الذین آمنوا بالله و آیاته فاولئك هم الی الله یحشرون» آغاز و به این آیه: «فاذا عرفت ما عرفت فاشهد سرّ القدر فی حکم مقدر و الآ فاسلم تسلّم و سبحان الله ربّ العرش عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین» خاتمه می‌یابد.

حجم آن متجاوز از ۲۵ سطر و هر سطر ۱۲-۱۴ کلمه است. ۶۰.

این اثر از آثار مهمه و در عین اختصار حاوی اشارات دقیقه راجع به مراتب سبعه، خلق (مشیة، اراده، قدر، قضا، اذن، اجل و کتاب) است و متضمّن اشاره به وجود و ماهیّت و اصالت آنها و مقام اختیار موجودات می‌باشد. این مسائل از امّهات مباحث فلسفه است و موضوع اصالت وجود یا ماهیّت و یا هر دو که معتقد علیه شیخیه است حائز نتایج علمی و عملی هر دو است که از بحث این مختصر خارج است. حضرت نقطه، اولی عقیده، شیخ را در این مورد تأیید فرموده‌اند.

طبق بعضی از نسخ، این توفیق در جواب والی شوشتر صادر شده است. ۶۱. شروع آن «بسم الله

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي الْهَمَّ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حُكْمَهُ لثَلَا يَحْتَجِبُ أَحَدٌ عَنْ ظَهْوَرِ نُوْرٍ طَلَعَتْهُ الَّذِي قَدْ أَوْدَعَ فِي مَقَامَاتِ الْأَمْرِ وَغَايَاتِ الْخَلْقِ» وَبِأَيْنِ آيَةٍ خَاتَمَهُ مِي يَابِدُ: «وَاسْئَلِ اللَّهَ الْعَفْوُ فِي كُلِّ شَأْنٍ أَنَّهُ هُوَ مُوْلَى الْمُوْحِدِيْنَ فِي عَالَمِ الْأَسْمَاءِ وَالصَّفَاتِ وَكُفَى الْعَبْدِ فِي الْمَبْدِءِ وَالْمَأْبِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُوْنَ وَسَلَامٌ عَلَي الْمُرْسَلِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ.»^{٦٢}

این اثر کلاً در باره مسائل فلسفی و بیان و توضیح مقام مشیت و مقام اراده از مراتب سبعة خلق می باشد و مقصود از مشیت به رسول اکرم و از اراده به مظهر ولایت یعنی حضرت علی تفسیر شده است.

این اثر مبارک در تفسیر آیه قرآنی «الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى وَ الَّذِي قَدَّرَ فِهْدَى»^{٦٢} و بیان «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین»^{٦٤} نازل شده است. مفهوم توجیه مبارک از این مطلب و حدیث را می توان چنین خلاصه کرد که از نفوس انسانی تنها آنان که به کسب فیض از مقام فؤاد (یعنی رتبه مظاهر برگزیدگان الهی) رسیده و از عوالم بشری بریده اند قادر به درک نکته جبر و تفویض می باشند. علت عدم درک بشری آن است که چون مقام قدر و عالم امکانی از یکدیگر جدا نیستند افراد انسانی که جزئی از عالم امکانند قادر به درک حقیقت تقدیر نمی توانند شد. حقیقت مسئله جبر و تفویض را باید در مفهوم سؤال الهی در عالم ذر (الست بریکم)^{٦٥} جستجو کرد که دال بر اختیار است، زیرا اگر اختیار نبود این سؤال و جواب معنی و مفهومی نداشت. از تلفیق این دو مطلب یعنی اتحاد مقام قدر و عالم امکان و اصل اختیار انسان، مفهوم حدیث معروف معلوم می شود که انسان در موارد روحانی مختار و در مسائل امکانی مجبور است.^{٦٦}

ابتدای اثر با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى وَ الَّذِي قَدَّرَ فِهْدَى وَ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» وَ خَاتَمَهُ أَنْ «وَ ذَلِكَ مَقَامُ عِبُوْدِيَّتِهِ الرَّقِيَّةِ مِنَ الشَّيْئَةِ الْأَمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ» است.

جمعاً متجاوز از ٤ صفحه، ١٦ سطری و هر سطر ١٢-١٤ کلمه است.^{٦٧}

در این اثر حضرت نقطه اولی به استناد کلمات حضرت امیر مؤمنان مقام حضرتش را به مفهومی که حکایت از ازلت و ابدیت دارد تبیین فرموده اند. مفهوم بیان آن است که حضرت علی مظهر و منسوب به ذات الله است ولی از ذات مطلق الهی جدا است و برای تقریب مطلب به اذهان، نسبت حضرتش را با نسبت کعبه که بیت الله نامیده می شود مقایسه فرموده و جنابش را با عنوان «ذات الله ظاهره در ملکوت امر و خلق» مشخص نموده اند. در این مقام با اشاره به آیه قرآنی «يَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ» (آل عمران (٣)، ٢٨) و تفسیر امام صادق که «ای یحذرکم ان لا تجعلوا محمداً مصنوعاً و انه لو كان مصنوعاً لكان الذاتاً محدثاً مصنوعاً»، مقام فوق انسانی و الهی آن حضرت را بیان فرموده اند. با دقت در متن اثر می توان دریافت که در ورای ظاهر مطالب، اشارات لطیفه به مقام حضرتشان نیز آمده است.

ابتدای آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَعَالَى عَنْ ذِكْرِ الذَّاتِ بِالذَّاتِ وَ لِلذَّاتِ وَ الْمُتَقَدَّسِ عَنْ

ذکر الاسماء و الصفات» و آخر آن «و الله من ورائه محيط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ و سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين.»
مجموعاً قریب به چهار صفحه، ۱۶ سطر و هر سطر ۱۲-۱۴ کلمه است. ۶۸ این اثر مبارک در ابتدا با خطبه آغاز شده است.

در بیان این مطلب، حضرت نقطه اشارات و توجیهاات متعدد مرقوم فرموده از جمله همه ایام را به مناسبت عظمت شأن و مقام حضرت سید الشهداء در ظل آن یوم ذکر فرموده‌اند. تاویل دیگر آنکه ازمنه و ایام به تناسب عالم امکان است و عوالم ابدی سرمدی الهی چون از مفهوم زمان و تغییر و تغیر مبراً است لذا روز به مفهوم زمانی در آن جایی ندارد و اگر آن را به اسم یوم نام بگذاریم یوم واحد خواهد بود. آغاز آن «بسم الله الرحمن الرحيم ما تفسیر هذا الحدیث کل یوم عاشوراء الجواب لم اراه فی محلّ و لا سمعته من العلماء حتی ايقن بصحّته ولكن فی الالسن مشهور» و پایان «سبحانه سبحانه سبحانه و هو المعنی الّذی لا یقع علیه اسم و لا شبه و هو باب حطّة و لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم.»

جمعاً متجاوز از دو صفحه و نیم و هر صفحه ۱۶ سطر و هر سطر ۱۲-۱۴ کلمه است. ۷۰

اگرچه مخاطب این توقیع معلوم نیست ولی از شواهد کلمات و بروز عنایات هیکل مبارک به نظر می‌رسد آقا سید جواد کربلائی بوده است. بیان مبارک متضمن این نکته است که اعراب الفاظ و استعمال لغات همه در اختیار مظهر حق است که در توقیع به عنوان آل الله معرفی شده است. یا به عبارت دیگر نشان اظهار قدرت و اختیار مظهر الهی در هر ظهور جدید است. ابتدای آن را با خطبه‌ای آغاز فرموده و در متن، بغیر از مطلب که قسمت محدودی از توقیع را در بر می‌گیرد کلماتی به شأن آیات و آیاتی به عنوان رجز نیز نازل فرموده، مقام و دعوت خود را صریحاً اظهار فرموده‌اند.

آغاز آن «بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الّذی جعل طراز الواح صبح الازل طراز الالف القائم بین البائین» و خاتمه «بلغ ذلك الجواب الى الكلّ فان السبيل لا ينحدر عن الدليل و لا الطير لا یرقی الى السبيل و انا لله و انا الى ربنا لمنقلبون سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين.»

جمعاً ۹ صفحه و هر صفحه ۱۹ سطر و هر سطر در حدود ۱۲ کلمه است. ۷۲

اگرچه در خلال آثار حضرت نقطه مطالب تفسیری که به لسان فارسی باشد زیارت شده است اما نه فراوان است و نه مستقل. ولی در توقیعی خطاب به خال اکبر ۷۳ پس از خطبه، مهیمن عربی، تفسیری بر دعای مزبور به زبان فارسی از قلم مبارک صادر شده است که مبتنی بر تطبیقات عددی و نکات مربوط به حروف می‌باشد. درک نکات و حقائق آن مستلزم آشنائی با آثار مبارک و

اصطلاحات شیخ و سید است. اصل این توفیق در قسمت آثار مبارکه، مندرج در این مجموعه نقل شده است.

۷۶
* ?

این تفسیر در جواب نفسی به نام یحیی نازل شده که احتمالاً جناب وحید اکبر مقصود است. ملخص مطلب آن است که موت در نظر اهل حقیقت مفاهیم متعدده دارد از جمله اینکه حیات هر شیء به مدد الهی است و این مدد مستمر است و حالت قبل از هر مدد موت است و مدد جدید تجدید حیات. زیرا مقصد از خلق و آفرینش بقا است نه فنا و هر موتی فنای از عالم ادنی و بقا در مقام اعلی است. حضرت نقطه با استشهاد به «قَتَمْنَا الْمَوْتَ انْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» و حدیث «لابن ابی طالب لكان اشدَّ اشتیاقاً بالموت علی الصبیّ یثدی امّه»، علت اشتیاق مؤمن به مرگ را ذکر فرموده چه که وسیله وصول به عالم الهی است و اما سبب آرزوی کافر آن است که چون از قصور اعمال خود آگاه گردد و به عظمت جزای آن پی برد به یقین بداند که هر چه بیشتر در دنیا بماند بر شدت عذاب او افزوده خواهد شد. لذا مرگ را برای تخفیف عذاب می‌طلبد.

بیان مبارک در باره حدیث عماء «انّ الله کان فی عماء فوقه هواء و تحته هواء» ۷۵ بر اساس آن است که کلمه عماء حاکی از آن است که چشمها همه از دیدار او اعمی و نایبنا است و همه اصطلاحات ازل و قدم و عماء که در آثار الهیه نازل شده نظر به ضعف نفوس عباد است و حقّ از آنها مبراً است. مقصود از عرش، علم و قدرت اوست و استواء بر آن اشاره به تجلی مظهر الهی بر عباد می‌باشد.

در این توفیق شواهد قرآنی و احادیث مکرر است و ابتدای آن با خطبه مهیمنی آغاز می‌شود. تطبیقات اعداد و حروف و ذکر اکسیر نیز در آن آمده است. به مراتب هفتگانه خلق نیز اشاره شده و مضاعف و مکرر آن که معادل حروف کلمه «ید»، «وجه»، «جواد» و «وهاب» است بیان گردیده است و در آخر به مناجاتی ختم شده است.

ابتدای آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمُتَكَبِّرُ الْوَاحِدُ الْوَاحِدُ الْمُقْتَدِرُ الْفَرْدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ هُوَ كَانًا وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ» و پایان مناجات «وَأَنْتَ الْظَّاهِرُ الْمُقْتَدِرُ وَالْبَاطِنُ الْمُتَكَبِّرُ الْعَلِيُّ الْوَهَّابُ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

جمعاً ۲۸ صفحه و هر صفحه ۱۶ سطر و هر سطر در حدود ۱۲ کلمه است. ۷۶

بنا بر بیان مبارک منقول در یکی از آثار جناب فاضل مازندرانی، تفاسیر و شروح زیر در سفر حجّ به سرقت رفته است. ۷۷

- شرح سوره بقره به لحن آیات و تفسیر سوره یوسف در دو قسمت.
- شرح «آیة الكرسي»، ۲۰۰ سوره و هر سوره ۱۲ آیه.
- شرح مصباح، احتمالاً مصباح الشریعة از امام صادق.
- شرح قصیده حمیری، ۴۰ سوره و هر سوره ۴۰ آیه.

احتمالاً مقصود از حمیری سید اسمعیل بن محمد حمیری شاعر شیعه مذهب معاصر حضرت امام

ج- شواهدی از تفاسیر نازله

در این مبحث برای اینکه از بحر ذخّار تفاسیر مبارک خوانندگان عزیز را بهره‌ای حاصل گردد شواهدی از آن آثار مبارکه التقاط شده است. ولی حاشا که بتوان گفت حقّ مطلب بجای آمده زیرا وسعت مآرب و عظمت مطالب کلمات و آیات مبارکه، این امر اعظم و رای آن است که در مقیاس نارسای ادراک کوتاه بنده‌ای از بندگان ناتوان محدود شود. با اینهمه به مصداق این حقیقت:

آب دریا چون نمی‌شاید کشید پس بقدر تشنگی باید چشید

کوششی در عین ناتوانی و نارسائی شده است.

- در شرح «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، آیات ۲۸ و ۲۹ از سوره ابراهیم (سوره ۱۴) به شرح زیر تفسیر شده است.

الم تر الى الذين بدلوا نعمة الله (ای معرفته) کفرأ و احلوا قومهم دار البوار جهنم يصلونها و بنس القرار فسوف يلقون غيأ و يحسبون انهم يحسنون صنعا (کلاً تجرى من قلوبهم الهاوية على لسانهم نار الشرك و سموم الكفر و لا يشعرون.)

در حقیقت آیه فوق ترکیبی از آیات ۲۸ و ۲۹ سوره ابراهیم، آیه ۵۹ سوره مریم و آیه ۱۰۴ سوره کهف می‌باشد و آنچه بین الهلالین مشخص شده از قلم حضرت نقطه صادر گشته و در شأن علمای سوء و رهبران به گمراهی است.

اگرچه کلمه نعمة الله در قرآن مکرر است و در موارد مختلفه حاکی از هدایت و رحمت الهی است ولی تفسیر آن به معرفت الله بطور مطلق، تازه و بدیع است.

- در تفسیر بقره ذیل آیه ۱۱۶ «و قالوا اتخذ الله ولداً سبحانه بل له ما فى السموات و الارض كل له قانتون» چنین نازل: «انّ الذين يقولون انّ بين الله و بين خلقه ربطاً و يعتقدون انّ علة الخلق ذات الحقّ و مبدع الابداع ذاته فقد اتخذ لله ولداً سبحانه و تعالى عما يقول الكافرون علواً كبيراً. ما كان بين الله و بين خلقه فصل و لا وصل و علة الاشياء صنعه و مبدع الابداع فعله.» بیان مبارک فوق تعبیر دیگری از این حقیقت است که ذات ازلی از هر گونه توسل و وصولی برتر است و آنچه هست صادر و مخلوق از اراده «مشیت اولیه» می‌باشد. لازم به توضیح نیست که علمای تفسیر آیه را در باره مسیحیان دانسته‌اند اما کیست که در این نکته تردید کند که تفسیر حضرت نقطه اولی از این آیه، مبارکه، عظمت و کیفیتی شامل و جامع دارد و آفاق جدیدی از معرفت بر اهل تحقیق می‌گشاید.

- در ذیل آیه سوم سوره بقره، در تفسیر مبارک راجع به غیب (الذين يؤمنون بالغيب الخ)، نخست آن را به مفاهیم زیر توجیه می‌فرمایند:

رسول اکرم مظهر غیب است زیرا حقیقت وجود او را جز خداوند تعالی کسی نمی‌شناسد و تفصیل مقام غیب رسول، قائم موعود است. چه که بر این مطلب، بیان امام صادق در جواب سؤال از مفهوم غیب در آیه، مزبور صراحت دارد که فرمود: «هو الحجة الغائب» ۷۸ و علی امیر مؤمنان

مظهر غیب است که فرمود: «ظاهری امامت و باطنی غیب منبع لا یدرک». بیان مبارک بعد از این مقدمات حلال مشکلات است که می‌فرماید: «للیب مراتب غیر متناهیة... کون سلسلۃ العالی کان غیب سلسلۃ السافل هكذا یجری فی کلی و جزئی من الحقائق و الصفات الی ما لا نهایة بما لا نهایة و ذلك فی سلسلۃ الحدود و الکثرات و اما عند اهل البیان الغیب نفس الشّهادة و الشّهادة نفس الغیب و لا یعلم الغیب الاّ الله.»

از این بیان دو مطلب مستفاد می‌توان داشت. نخست آنکه در تمام مراتب روحانی و امکانی، همه امور موکول به تدریج و ترتیب و متناسب با ترقی و تکامل است و آنچه اکنون در عوالم غیب پنهان است دیر یا زود آشکار و معلوم خواهد شد.

دیگر آنکه در آستان مظاهر حق (اهل البیان) خفا و ظهوری نیست. اگر این بیان با بیان حضرت صادق که مقصود از غیب حجة موعود است تطبیق شود اشاره لطیف آن که حاکی از اشاره به مقام مبارک حضرت نقطه است بهتر مفهوم می‌شود.

- در ذیل آیه ۳۲ سوره بقره «قالوا سبحانک لا علم لنا الاّ ما علمتنا الخ» راجع به یوم قیامت چنین نازل: «و المراد بیوم القیامة یوم لقاء الرّبّ و هو یوم البدایة و لا بداء له و هو یوم القیامة و لا نهایة له سبحان الله موجدہ عمّا یصفون.» باید توجه داشت که این تفسیر چهار ماه قبل از اظهار امر اولیّه و نزول قیوم الاسماء از قلم مبارک صادر شده. ولی مطلب قیامت به همان کیفیت مفهومی است که در کتاب مستطاب بیان نازل گردیده است.

- اصطلاح «امر» در کتاب قرآن مجید مکرر آمده است اما در یک مورد صراحت به دوره ادیان دارد که در حدود یکهزار سال تعیین شده است.

در سوره سجده آیه ۵ این آیه نازل: «یدبّر الامر من السّماء الی الارض ثمّ یرجع الیه فی یوم کان مقداره الف سنة بما تعدّون.» تصفّحی در آیات قرآنی این نکته را تأیید می‌نماید که اصطلاح «تدبیر امر» به معنی تنزیل و تأسیس شریعت است (الرعد (۱۲)، آیه ۲ و یونس (۱۰)، آیه ۳) اما علمای تفسیر به این نکته توجه دقیقی نکرده و چنین مطلبی را نپذیرفته‌اند.

حضرت نقطه اولی در تفسیر سوره یوسف یعنی قیوم الاسماء صریحاً «امر» را به ظهور خویش تأویل فرموده‌اند: «انا نحن قد نزلنا الامر من بینکم لتعرفوا بارئکم الذی قد خلقکم و الذین من قبلکم و ان تجدوا فی دین الله الحقّ بالحقّ تبديلاً... یا عباد الرّحمن تالله لقد جائکم الامر من عند الله العلیّ عظیماً یا اهل الارض ان توقّفوا فی امر کلمتنا بعد هذا الكتاب اقلّ بما یحصی الكتاب فی امّ الكتاب حفیظاً تالله لنوقفنکم علی الصراط الفی الف سنة علی الحقّ جزاء سیئتمک عدلاً بمثله و ما کنا لنظلم علی العالمین من ذر القطمیر قطمیراً.» (سورة التّبیغ (۲۰))

- در تفسیر «انا عرضنا الامانة علی السّموات و الارض و الجبال الخ» (قرآن، سوره احزاب (۲۳)، آیه ۷۲) در قیوم الاسماء چنین نازل: «و انّ الله قد عرض و لایتنا علی السّموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها فحملها الانسان ذکر الله الکبیر هذا علیاً و لذا قد کان فی کتاب الله الحفیظ علی اسم المحیط ظلوماً و فی ایدی الناس ممّن لا یعرفه من حکم الكتاب جهولاً» که حکایت از مظلومیّت و مجهولیّت قدر حضرتش در دست اعدا دارد. ترکیب و اندراج آیه قرآنی

در آیه، قیوم الاسماء جالب نظر اولوالابصار است.

- در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» ذیل حرف «حاء» الرحمن، بیان زیر در تأویل «مرج البحرين يلتقيان» (سورة الرحمن (۵۵)، آیه ۱۹) زیارت می‌شود.

«و هو قول الله الحق مرج البحرين يلتقيان و هما بحر العلوية و الفاطمية بينهما محمد برزخ النبوة لا يبغيان يخرج منهما اللؤلؤ و هو الحسن و لون اللؤلؤ بيضاء و هو روحى فداء مظهر ابيه فى الوحدة و هو مظهر اسم الله الصمد لكمال بساطته و وحدانيته لم يخرج الاثمة من صلبه و المرجان هو الحسين الشهيد و المرجان لونه الحمراء لظهور الكثرة و الشئون من اطوار الجلال و الجمال و هو روحى فداء اب الاثمة الاطهار و سماء الرحمن ابا عبدالله و العبودية المطلقة منحصرة فى اولاده الاثمة الاطهار.»

همین تفسیر از دو دریا به مفهوم مطلق مرد و زن در مناجات صادره از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء در باره ازدواج نیز زیارت می‌شود.

- در تفسیر مبارک والعصر در باره مراتب و معنی صبر این آیات آمده است. در تفسیر حرف صاد «من الحرف الخامس و الستين (حروف آیات سوره، والعصر) حرف الصاد صبر العبد على قضاء بارئه ثم صبر العبد على طاعة ربه ثم صبر العبد على المعصية ثم صبر العبد على المصيبة و لكل درجات بما عملوا و ان الله ليجزى العالمين.» سپس در آخر تفسیر «ان الصبر هو المقام الذى يبلغ العبد بمقام الرضا الذى لن يختار لنفسه الا ما اختار الله له و لا يرى لنفسه هواء و لا ذكر الا ما نزل الله فى مقام نفسه و اختار له فى مقام سره.»

بى شك تعريف اخير از صبر در بیان مفهوم این سجيّه مبارک بسیار عمیق است زیرا در مراتب بشری، صبر بر طاعت و بندگی با صبر بر اجتناب از معاصی با یکدیگر شباهتی ندارند.

- در ذیل تفسیر حرف الف از «هو الاثر» در تفسیر مبارک کوثر، بیانی نازل که دلالت بر عظمت ظهور دارد و احتمالاً بشارت به ظهور حضرت بهاء الله است.

«ثم اسم الله المكنون المخزون الاعظم الطهر الطاهر المبارك الذى تجلّى الله له به بانوار اسماء الثلاثة و جعله مقام الاول فى البهاء و مقام الثانى فى التناء و مقام الثالث فى الطور السينا و مقام نفسه فى القضاء و البداء و هو الذى ظهر نوره على جبل فاران بربوات المقدس و على جبل حوريب بجنود ملائكة العرش و السموات و الارضين و على قبة الزمان بنبا الاولين و الآخرين و على الطور بالشجرة المباركة ان يا موسى ان الله ربى و ربك لا اله الا هو رب العالمين و سبحان الله موجد عمّا يصفون.»

دقت در مفاهیم این بیان مبارک ارتباط آن را با بشارات سابقه و اشارات اسلامى^{۷۹} روشن می‌سازد. ذکر اسم اعظم الهی که مکنون است و سپس اظهار و اثبات احاطه، قدرت و سلطنت او بر ظهورات سابقه و شمول آن مراتب بر اولین و آخرین و تجلی او در طور بر شجره مبارکه و بالاخره تمایز و تفاوت او با ذات الهی به مدلول «سبحان الله موجد عمّا يصفون» همه از این حقیقت حکایت دارد که منظور از بیان مبارک، اشاره به غیب مطلق نبوده بلکه مقصود ظهور کلی الهی است و اگرچه ممکن است در بادی نظر تصور شود که اشاره به ظهور مبارک خود فرموده، شواهد دیگری وجود دارد که این احتمال را مشکوک می‌سازد. از جمله در همین تفسیر می‌فرماید: «قل فویل

لکم آن شجره الطّور قد نبتت فی صدری فکیف اتمستمعون آیات اللّٰه و لا تشعرون» که اگرچه صراحت و دلالت بر عظمت شأن مبارک و نزول وحی از صدر اطهر آن حضرت دارد مع ذلك در مقایسه با شاهد قبلی می‌توان گفت که دو مقام در حدّ و شأن یکسان نیستند و در این اثر مبارک، حضرت نقطه ظهور خود را با ظهور حضرت کلیم مشابه شمرده ولی در مورد خاصّ مذکور در ابتدای بحث، اشاره به ظهوری اکبر و اعظم فرموده است. لازم به توضیح نیست که این مورد بالکل تأویلی است و نه در حرف مربوطه و نه در آیه و سوره مذکوره چنین تلویحی به نظر نمی‌رسد جز آنکه مظهر وحی و بیان الهی عنوان تفسیر را برای ایجاد آمادگی در مخاطبان اختیار فرموده است.

- بیان زیر از کتاب مستطاب بیان در تفسیر حدیثی است که به امام صادق منسوب است. «این است سرّ قول مرحوم شیخ (ع) در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه‌ای که حضرت می‌فرماید و سیصد و سیزده نفر که در آن روز اتقیای آن ظهورند متحمّل نمی‌شوند و حضرت صادق (ع) ذکر کاف در حق ایشان می‌کند. ۸۰ بعد از نهی بسیار که نمی‌توانی متحمّل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیر المؤمنین (ع) بردار، تو برمی‌داری، فی الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلاّ. و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت به او شنودند و او چون متحمّل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد. و این از آنجائی است که نظر به مبدء امر نمی‌کند و ظهور حضرت را غیر ظهور رسول اللّٰه (ص) می‌بیند. و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول اللّٰه (ص) مشاهده کند بالنسبه به ظهور عیسی (ع) متحمّل می‌گردد کلمه‌ای که اوسع‌تر است از سماء مقبولات و ارض قابلیات ولی چون نظر نمی‌کند ادقّ می‌گردد از برای او از شعر و احدّ می‌گردد از سیف. نه این است که مراد ناطق این بوده که دست از ولایت امیر المؤمنین (ع) بردارد زیرا که این امری است ممتنع و لم یزل و لایزال نور آن حضرت در مظاهر خود بوده و هست. بلکه مراد این بوده که در آن ظهور به اسم امیر المؤمنین بوده و در این ظهور به آن اسم محتجب مشو چنانچه بعینه امیر المؤمنین (ع) در زمان رسول خدا (ص) همان وصی عیسی (ع) بود در زمان او بعد از عروج آن. و نزد هر ظهوری اگر نظر کنی به مبدء امر، صراط اوسع می‌گردد از هر شیء اوسعی که در امکان است و اگر محتجب گردی ادقّ می‌گردد از هر شعری که تواند علم تو به او احاطه نمود. و اگر کلّ مؤمنین به بیان بصیرت ایشان در حدّی رسد که کلّ در محلی باشند مثل ذکر طواف و آن شجره، حقیقت یک نفس در مابین این کلّ و امر فرماید نفسی را که آیات خود را بخواند بر آنها اگر فی الفور تصدیق نموده، حکم ایمان بر ایشان جاری والاّ حکم ایمان از ایشان مرتفع می‌گردد چگونه رسد و طواف که شأنی از شئون دین ایشان است و بدان که آنچه کلّ دارند از فضل شجره حقیقت است نه دون آن.»^{۸۱}

- تفسیر و تأویل در آثار حضرت نقطه دامنهای وسیع دارد. مثلاً نفوس مبارکه، قبل با مظاهر مقدسه بعد مکرر در آثار مختلف تطبیق شده‌اند. برای نمونه حضرت یوسف در قیوم الاسماء با عناوین «کلمتنا العلیّ» (سورة التّوحید- سوره ۸)، «یوسف الباب» (سورة السّیناء- سوره ۱۹) «یوسف الحق» (سورة الشّجره- سوره ۲۱)، «یوسف الاحدیة» و «یوسف البدء» (سورة

التَّحْلِيثُ - سوره ۹۰) به شخص حضرت نقطه تأویل شده است. حتّی در موردی مانند «یوسف الحق»، هیکل اطهر و حضرت سید الشهداء هر دو منظوراند و اشاره‌ای بسیار لطیف به ظهور موعود کلی یعنی من یتظهره الله است.

و یا در تفسیر بقره حروف «الم» به رسول اکرم و امیر مؤمنان و حضرت فاطمه تأویل شده است و از اجتماع لام و میم که حروف حضرت علی و حضرت فاطمه منظور است کلمه «کن» مقدّر گشته و آسمانها و زمین از آن برافراشته شده است.

مواردی که اشاره شد جلوه‌هایی از تأویل و تفسیر در آثار حضرت نقطه، اولی است اما در حقیقت تأویل بطور اخصّ در آثار مبارک به کیفیتی است که تنوع و تطوّر آن محدود به هیچ اسلوب و روش و تقسیمی نیست.

یادداشت‌ها

- ۱- الفرقان (۲۵)، ۳۳.
- ۲- فسر و تفسیر مصادر ثلاثی مجرد و مزید و هر دو به معنی بیان کردن و توضیح دادن است و ریشه آنها فسر و فسر است و ثلاثی مزید تأکید ثلاثی مجرد آنست. تأویل ثلاثی مزید اول و آل است. فعل مجرد آل به معنی «برگشت» و فعل ثلاثی مزید اول متضمّن معنی «به اصل برگردانید» می‌باشد.
- ۳- خلاصای از لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «تفسیر».
- حدیث زیر اگرچه متضمّن ذکر تفسیر و تأویل نیست ولی حاکی از تنوع و تعدّد مفاهیم کلام الهی است. امیر المؤمنین علی فرموده: «انّ کتاب الله علی اربعة اشياء علی العبارة و الاشارة و اللطائف و الحقائق فالعبارة للعوام و الاشارة للخواص و اللطائف للاولياء و الحقائق للانبیاء.» (عوالی اللثالی العزیزیه، جلد ۴، ص ۱۰۵).
- ۴- التصریفات (میر سید شریف جرجانی) مکتبه لبنان، بیروت ۱۹۷۸، ص ۵۲ و ص ۶۵.
- ۵- آل عمران (۳)، ۷. در آثار حضرت نقطه، راسخان در علم به ائمه اطهار تفسیر شده است. بیان، واحد هفتم، ۶.
- ۶- الاعراف (۷)، ۵۳ و یونس (۱۰)، ۳۹.
- ۷- سوره الایمان در تفسیر آیه «انا انزلنا قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون» (یوسف، ۲) است.
- ۸- سوره العلم در تفسیر آیه «قالوا تالله انک لفی ضلالک القديم» (یوسف، ۹۵) است.
- ۹- سوره المؤمنین در تفسیر آیه «لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب ما کان حدیثاً یفتری ولكن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء و هدی و رحمة لقوم یؤمنون» (یوسف، ۱۱۱) است.
- ۱۰- لجنه، محفظه آثار امری ایران.
- ۱۱- شاید علت توجه نفوس مختلفه مسلمانان به سوره مبارکه احسن القصص کیفیت عاطفی اخلاقی آن و شخصیت روحانی نافذ حضرت یوسف از خلال آیات آن است. با اینهمه مفسرین به مفهوم تبشیری آن در باره مظهر موعود آنچنان که از کیفیت تأویلی قیوم الاسماء مفهوم می‌شود توجهی نکردمانند. در احادیث شیعه ذکر نهی از تعلیم سوره یوسف به نساء و حتّی خواندن آن برای زنان آمده است. (فروع کافی، کتاب النکاح، فی تأدیب النساء، حدیث از امیر المؤمنین، دارالکتب الاسلامیه ۱۳۷۸، جلد پنجم، ص ۵۱۶).
- ۱۲- ظهور الحق، جلد سوم، ص ۲۸۵.
- ۱۳- نسخه طهران، ۱۲۶۱، خطی، استنساخ محمد مهدی بن کربلانی شاه کرم.
- ۱۴- متن سوره مبارک چنین است: «بسم الله الرحمن الرحيم انا اعطیناک الکوثر فصل لربک و انحر ان شانک هو

- ١٥- مجموعه شماره ٥٣، صص ٢٨٢-١٨١.
- ١٦- متن سوره چنين است: «بسم الله الرحمن الرحيم والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصلوا بالحق و تواصلوا بالصبر.»
- ١٧- مجموعه شماره ٦٩، صص ١١٩-٢١.
- ١٨- متن سوره توحيد: «بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله احد الله الصمد لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً احد.»
- ١٩- مجموعه شماره ٦٩، صص ١٣-٢.
- ٢٠- متن سوره: «بسم الله الرحمن الرحيم انا انزلناه في ليلة القدر و ما ادريك ما ليلة القدر، ليلة القدر خير من الف شهر تنزل الملائكة و الروح فيها باذن ربهم من كل امر سلام هي حتى مطلع الفجر.»
- ٢١- مجموعه شماره ٦٩، صص ٢١-١٤.
- ٢٢- متن سوره فاتحه الكتاب: «بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم و لا الضالين.»
- ٢٣- مجموعه شماره ١٤، صص ٤٠-٥.
- ٢٤- مجموعه شماره ٦٤، صص ٨١-٣٣.
- ٢٥- «الله نور السموات و الارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجه كأنها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية و لا غربية يكاد زيتها يضيئ و لو لم تمسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء و يضرب الله الامثال للناس و الله بكل شئ عليم.»
- ٢٦- نسخه كمبريج (9) F. 21، صص ١٧١-١٥٥.
- ٢٧- «و الله من ورائهم محيط بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ.» (آيات ٢٠، ٢١ و ٢٢).
- ٢٨- مجموعه شماره ٦٧، صص ١٧٥-١٧٢.
- ٢٩- آيه ٢٣ از سوره شوري (٤٢).
- ٣٠- نسخه كمبريج (9) F. 21، صص ١٤٣-١٣٨.
- ٣١- مجموعه شماره ٦٧، صص ٥١-٤.
- ٣٢- مجموعه شماره ٦٧، صص ٨٥-٥٢.
- ٣٣- منقول از زرارة بن اعين و يونس بن عبدالرحمن: اللهم عرفني نفسك فانك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف رسولك اللهم عرفني رسولك فانك ان لم تعرفني رسولك لم اعرف حجبتك اللهم عرفني حجبتك فانك ان لم تعرفني حجبتك ضللت عن ديني. منقول در مفتاح الجنات، سيد محسن امين، دارالقاموس الحديث، بيروت ١٩٦٩، جلد دوم، ص ١٨٥.
- ٣٤- مجموعه شماره ٦٠، صص ١٥٤-٥٧.
- ٣٥- مقصود آيه «كأني سمعت منادياً ينادي في سرى اشد احب الاشياء اليك في سبيل الله كما فدى الحسين عليه السلام في سبيل الخ» منقول در صفحه ١٩٥ كتاب ايقان، چاپ مصر، مطبعة الموسوعات، ١٩٠٠ م می باشد.
- ٣٦- «و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع عليم.» مفسرين گفته اند كه اين آيه در جواب اعتراض يهود بر تفسير قبله از بيت المقدس به مكه نازل شده چه كه بر پيغمبر اعتراض داشتند كه اگر بيت المقدس مقبول بود چرا از آن به كعبه توجه فرمود و اگر مقبول نبود چرا مدت ها پيغمبر به جانب آن ادای نماز می فرمود.
- ٣٧- مجموعه شماره ٦٧، صص ١٤٠-١٣٨.
- ٣٨- سوره ٣٧ قرآن به نام «الصافات» و با اين آيات آغاز می شود: «و الصافات صفاً فالزاجرات زجراً فالتاليات ذكراً ان الهكم لواحد.»
- ٣٩- مجموعه كمبريج (9) F. 21، صص ٦٠-٤٤.

۴۰- آیه مزبور از سوره نور (آیه ۳۶) و دو آیه بعدی نیز که مورد توجه و تفسیر مبارک واقع چنین است: «رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة يخافون يوماً تتقلب فيه القلوب و الابصار ليجزيهم الله احسن ما عملوا و يزيدهم من فضله و الله يرزق من يشاء بغير حساب».

۴۱- حدیث امام صادق در روضه کافی، چاپ دارالکتب الاسلامیة ۱۳۷۸، ص ۳۳۱ نقل شده است.
۴۲- مجموعه شماره ۶۷، صص ۱۵۷-۱۵۵.

۴۳- مجموعه شماره ۶۷، صص ۲۷۹-۲۷۴.

۴۴- متن دعا: «اللهم یا من دلغ لسان الصباح بنطق تبلجه و سرح قطع الليل المظلم بغياهب تلجلجه و اتقن صنع فلك الدوار فی مقادیر تبرجه» مفتاح الجنات، جلد اول، ص ۱۱۳.

۴۵- مجموعه کمبریج، صص ۱۵۵-۱۴۳.

۴۶- قسمتی از دعای صباح، مفتاح الجنات، جلد اول، ص ۱۱۳.

۴۷- ابن ابی جمهور، عوالی اللسانی العزیزة فی الاحادیث الدینیة، مطبعة سید الشهداء، قم ۱۹۸۵، جلد ۴، ص ۱۰۲ (۱۴۹). «قال النبی من عرف نفسه فقد عرف ربه» مفهوم این مطلب به سقراط نیز نسبت داده شده: «النفس جامعة لكل شيء فمن عرف نفسه عرف كل شيء و من جهل نفسه جهل كل شيء» فرید وجدی، دائرة معارف قرن العشرين. شاید این شعر معروف که مفهوم آن به سقراط حکیم نسبت داده شده صورت دیگری از بیان همین مطلب است:

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

۴۸- شماره ۴۰، صص ۱۶۲-۱۵۵.

۴۹- به توضیح ذیل شماره ۴۷ مراجعه شود.

۵۰- مجموعه شماره ۶۷، صص ۱۹۰-۱۸۱.

۵۱- «سئل کمیل بن زیاد النخعی عن علی علیه السلام ما الحقیقة؟ قال ما لك و الحقیقة؟ قال اولست صاحب سرک؟ قال بلی ولكن ترشح عليك ما يطفع منی. قال او مثلك یخیب سائلاً. فقال امیر المؤمنین: الحقیقة كشف سبحات الجلال من غیر اشاره. قال زدنی بیانا، فقال محو الموهوم و صحو المعلوم. قال زدنی بیانا، فقال هنك الستر لغبلة السرّ. فقال زدنی بیانا، فقال جذب الاحدیة لصفة التوحید. فقال زدنی بیانا، فقال نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی هياكل التوحید آثاره. قال زدنی بیانا، قال اطف السراج فقد طلع الصبح» (لغت نامه، دهخدا، ذیل «حقیقت»).

۵۲- مجموعه شماره ۶۷، صص ۱۵۵-۱۴۸.

۵۳- تفسیر صافی (ملاً محسن فیض کاشانی)، چاپ المكتبة الاسلامیة، جلد اول ۱۳۶۲، ص ۵۷.

۵۴- مجموعه کمبریج، صص ۲۶-۹.

۵۵- خطبه مصدر به «الحمد لله الذي فتق الاجواء و خرق الهواء و علق الارعاء و اضاء الضیاء» و علت تسمیه آن، بیان امام همام در خطبه است که فرموده: «انا الواقف علی الطنّین». مطالب این خطبه کلاً در بیان عظمت شأن صاحب خطبه است که به عنوان مظهر ذات الهی بیان نموده است. این خطبه ضمناً حاوی بعضی از بشارات ظهور است. خطبه مزبور را در «مشارق انوار الیقین» شیخ رجب برسی می توان زیارت نمود. جناب سید کاظم شرح خطبه طنّینی را بعد از مقدمات در باره ردّ و قبول علمای مختلف از خطبه چنین آغاز نموده است: «اقول مادة الحمد بیان الشكل المربع (ح = ۸ و م = ۴ و د = ۴ یعنی نسبت های مختلف از عدد ۴) و صورته شرح شکل المثلث (کلمه سه حرفی است) فعند الجمع هو السبع المثانی و القرآن العظيم فاستنطق منه الید» (۱۴ = سبع المثانی و کلمه ید).

«ماده» و «صورت» از اصطلاحات فلسفه اسلامی است. «سبع المثانی» از القاب سوره فاتحه و قرآن مجید و به معنی دو مرتبه ۷ است و به مفاهیم و تعبیرات مختلف در آثار حضرت نقطه بیان شده و «ید» که به حساب ابجدی معادل ۱۴ است اشاره به ید الله است که از القاب امیرالمؤمنین علی محسوب است.

۵۶- مجموعه شماره ۶۷، صص ۱۲۹-۱۲۵.

۵۷- عین حدیث از کتاب الحجّة، اصول کافی جزء اول ص ۲۵۷، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۴ ق، طهران، ذیلاً نقل می‌شود:

احمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن عبّاد بن سلیمان، عن محمد بن سلیمان عن ابیه، عن سدید قال: کنت انا و ابو بصیر و یحیی البزّاز و داود بن کثیر فی مجلس ابی عبداللّه (ع) اذ خرج الینا و هو مغضب، فلماً اخذ مجلسه قال: یا عجباً لأقوام یزعمون انا نعلم الغیب، ما یعلم الغیب الاّ اللّٰه عزّ و جلّ، لقد هممت بضرب جاریتی فلانته، فهربت متی فما علمت فی ائی بیوت الدّار هی. قال سدید: فلماً ان قام من مجلسه و صار فی منزله دخلت انا و ابو بصیر و میسر و قلنا له: جعلنا فداک سمعناک و انت تقول کذا و کذا فی امر جاریتک و نحن نعلم انک تعلم علماً کثیراً و لا ننسبک الی علم الغیب قال: فقال: یا سدید: الم تقرء القرآن؟ قلت: بلی، قال: فهل وجدت فیما قرأت من کتاب اللّٰه عزّ و جلّ: « قال الذی عنده علم من الكتاب: انا آتیک به قبل ان یرتدّ الیک طرفک. » قال: قلت: جعلت فداک قد قرأته، قال: فهل عرفت الرّجل و هل علمت ما کان عنده علم الكتاب؟ قال: قلت: اخبرنی به؟ قال: قدر قطرة من الماء فی البحر الأخضر فما یكون ذلك من علم الكتاب. قال: قلت جعلت فداک ما اقلّ هذا فقال: یا سدید، ما اکثر هذا، ان ینسبه اللّٰه عزّ و جلّ الی العلم الذی اخبرک به یا سدید، فهل وجدت فیما قرأت من کتاب اللّٰه عزّ و جلّ ایضاً: « قل کفی باللّٰه شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب. » قال: قلت: قد قرأته جعلت فداک قال: افمن عنده علم الكتاب کله افهم امن عنده علم الكتاب بعضه؟ قلت: لا، بل من عنده علم الكتاب کله، قال: فأوماً بیده الی صدره و قال: علم الكتاب واللّٰه کله عندنا، علم الكتاب واللّٰه کله عندنا.

۵۸- شماره ۶۷، صص ۱۶۰-۱۵۷.

۵۹- نویسنده تا حال این حدیث را پیدا نکرده است.

۶۰- مجموعه ۴۰، صص ۱۶۴-۱۶۲.

۶۱- نویسنده تا کنون این حدیث را به نصّ مذکور پیدا نکرده اما در خطبه طنتنجیه بیانی به این عبارت آمده است: « فلَمُنَى علمه و علمته علمی » که اشاره امیر المؤمنین به پیغمبر اکرم است.

۶۲- مجموعه ۴۰، صص ۱۴۳-۱۳۷.

۶۳- قرآن، سوره الاعلی (۸۷)، آیات ۲ و ۳.

۶۴- منقول از امام صادق، عوالی اللّٰثالی العزیزیه، جلد ۴، ص ۱۰۹ (۱۶۵).

۶۵- قرآن، سوره الاعراف (۷)، آیه ۱۷۲.

۶۶- بیانی از حضرت عبدالبهاء در مورد جبر و تفویض خطاب به دو خانم محترمه انگلیسی و آلمانی صادر شده است که در ذیل آمده است:

بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداء در کوه کرمل اول مارس ۱۹۱۰ در جواب سؤال میس استیونس و خانم دکتر فالشر.

س- مسئله جبر و تفویض را دیانت بهائی چگونه حلّ می‌نماید؟ مثلاً من چرا زن بدنیا آمده و انگلیزی و مسیحی هستم و در قرن نوزدهم بدنیا آمدم و چرا مرد تولّد نشده و چینی و کونفوزی نشده و در سنه ۱۰۰ بدنیا نیامدم؟

ج- این مسئله بقدری بزرگ است که حضرت بهاء اللّٰه می‌توانستند روزها بلکه هفته‌ها برای شما بحث نمایند ولی حال من با کمی وقت (ساعت ده شب است) حقیقت را به شما که مشتاق کشف حقائق هستید تا حدی آشکار می‌سازم. خداوند مهربان از برای انسان در مدّت حیاتش سه رمز و معماً تعیین فرموده که حلّ قطعی آن فقط پس از صعودش از این عالم میسر خواهد شد و آن سه رمز عبارتند از: یک- سرّ عظیم خیر و شرّ.

دو- رمز سختی و درد و رنجی که برای اطفال و افراد به بلوغ نرسیده معین شده است.

سه- حقیقت مسئله جبر و تفویض.

مظاهر مقدّسه الهیه حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت بهاء الله می‌فرمایند که این سه مسئله و ممعاً با هم ارتباط دارند ولی به علت کمی وقت امشب فقط به مسئله جبر و تفویض مشغول می‌شویم و امیدوارم بقیه رموز را به وقت دیگر محوّل نمائیم تا در مسائل دیگر حیات و ممات بحث کامل نمائیم.

ای دوستان من، بدانید که روح انسان را می‌توان به يك نَسَاج و حیات او را به منسوج تشبیه نمود. در این صورت کارگاه بافندگی جسم انسان خواهد بود که روح نَسَاج به وسیله آن پارچه را می‌بافد. خداوند که در این مثال استاد نَسَاجی است دستگاه بافندگی را با تار و پود اصلی تقدیر منظم و مرتب می‌نماید. به این طریق که تارهای مذکور و شالوده منسوج را از نخ‌های زمان و مکان و والدین و دیانت و ملیّت و استعداد و غیره به میل و اراده خود تنظیم فرموده و به نَسَاج وامی‌گذارد و نَسَاج با پود احساسات و تصوّرات و اعمال خود که نخ‌های افقی منسوج محسوب می‌گردند قماش حقیقی حیات انسان را تا آخر عمر به عمل می‌آورد. پس موادّ اولیّه از قبیل پشم و پنبه و ابریشم و نخ و یا مخلوطی از آنها انتخابش با صاحب کار و از اختیار روح نَسَاج خارج است. همچنان اختیار نوع کارگاه به اختیار او نیست بلکه آنچه به اراده او واگذار شده طرح و نقشه قماش و وضع محصولی است که می‌بافد و این نیز تا حدّی که موادّ اولیّه مقدرّ شده به او اجازه می‌دهد.

موادّ لازمه اولیّه عبارت از سازمان بدن انسانی که در طول آیام تابع قوانین و شرایط ارثی بوده و از آب و اجداد به او منتقل شده است. پس فکر کن که در اینصورت جبر چیست و تفویض کدام است.

وجود انسان از لحاظ غرائز و شئون موروثی در تحت اراده و اطاعت مطلقه تقدیر است (چنانچه فلاسفه جدید آن را عقل و یا شعور باطنی و قدما آن را سمپاتیزم و قوای غالبه سَری می‌نامند).

پس انسان دارای يك اراده نسبی است و یا به عبارت دیگر يك آزادی عمل در تصمیم و تمایلات خود دارد یعنی قادر است که به وسیله استعدادی که مولود قوه تصوّر و معرفت اوست به وسیله تعمق در علت و معلول مبارزه با جبری نماید که از طرف غرائز و امیال غیر منتظره بر او تحمیل می‌گردد.

حال ای دوستان من، برای فهم مطلب مثال دیگری می‌زنم. انتقال صفات موروثی و غریزه طبیعی عبارت از ریل‌های ثابت و محکمی است که روی زمین نصب شده و ترن حیات باید از روی آن عبور نماید. راننده لکوموتیو که در این مثال روح است و لکوموتیو تحت اختیار اوست می‌تواند آن را به جلو و عقب هدایت کند و یا به سرعت‌های مختلفه حرکت کند یا آنکه از جاده طبیعی منحرف گردد. همچنین قادر است که در ایستگاه بزرگ و کوچک توقف نماید و یا بکلی از توقف خودداری کند و نیز می‌تواند از قوانین مربوطه به حرکت و مقرّرات فنی اطاعت یا سرپیچی نماید. شما این مطلب را بهتر درک می‌کنید چرا که من هنوز ترن سوار نشده‌ام.

هر گاه در انسان فیما بین تمایلات ارادی او از يك طرف و حوادث غیرارادی از طرف دیگر و یا فیما بین اراده عقلانی او با ادراک باطنی‌اش موازنه موجود شود و وحدتی در اعمال حاصل گردد می‌توان گفت توافق لازمه بین مشیّت الله و اراده انسانی حاصل است. در چنین موقعی بین اعمال ارادی انسان و مشیّت ابدیّه الهیه وحدت و هماهنگی ایجاد گشته است و نتیجه این وحدت، رضایت وجدان و کامرانی حقیقی انسان در این جهان است. حیات ما فیما بین تمایلات آزاد شخصی و غرائز و صفات اجباری قرار گرفته است و فقط خداوند متعال قادر است ما را در مقابل اراده آزاد ما با مقایسه و در نظر گرفتن اعمال اجباری و غرائز با میزان کامل عدالت خود بسنجد و ارزش آن را تعیین فرماید. هر قدر خداوند ودایع و استعداد بیشتری به شخصی عطا فرموده باشد به همانقدر بیشتر از دیگران او را مورد مؤاخذه قرار می‌دهد.

توضیح: این اثر باید با نسخه دقیق و مطمئن تطبیق و تصحیح شود. در اینجا از تنها نسخه دست دوم موجود استفاده شده است.

۶۷- مجموعه شماره ۶۷، صص ۱۲۸-۱۳۴.

۶۸- مجموعه شماره ۶۷، صص ۱۰۴-۱۰۰.

۶۹- نویسنده تا کنون این حدیث را پیدا نکرده است.

۷۰- مجموعه شماره ۶۷، صص ۱۴۳-۱۴۱.

۷۱- نویسنده به مأخذ این مطلب تا کنون دسترسی پیدا نکرده است.

۷۲- مجموعه کمبریج، صص ۳۵-۲۶.

۷۳- ظهور الحق، جلد سوم صص ۲۲۵-۲۲۳. در دعائی منقول از امام باقر این چنین آمده: «اصبحت بالله مؤمناً علی دین محمد و سنته و دین علی و سنته... امنت بسرهم و علانیتهم و شاهدهم و غائبهم الخ» مفتاح الجنات، جلد اول، صص ۱۱۷.

۷۴- نویسنده تا حال مأخذ این حدیث را پیدا نکرده است.

۷۵- عوالی اللئالی العزیزة، جلد ۱، ص ۵۴ (۷۹).

۷۶- نسخه لجنة محفظه آثار ایران، شماره ۶۰۰۷.

۷۷- ظهور الحق، ج ۳، ص ۲۸۹.

۷۸- برای دسترسی به مفهوم مشابه به تفسیر صافی ذیل آیه سوم سوره بقره مراجعه شود.

۷۹- ر. ک. به تورات، سفر تثئیه، باب ۳۳، آیات اول و دوم. نکته جالب این است که این آیات در بین مفسرین اسلامی نیز مطرح بحث قرار گرفته و سه مورد اول را به ظهور حضرت کلیم، حضرت مسیح و حضرت رسول تفسیر کرده‌اند ولی مورد چهارم را مطلقاً مسکوت گذارداند. شاهد زیر از تفسیر ابن کثیر (تفسیر عامه) سوره «التین و الزیتون» است.

«قالوا: و فی آخر التوراة ذکر هذه الأماكن الثلاثة: جاء الله من طور سیناء- یعنی الّذی کلم الله علیه موسی بن عمران- و اشرق من ساعیر- یعنی جبل بیت المقدس الّذی بعث الله منه عیسی- و استعلن من جبال فاران- یعنی جبال مکه الّتی ارسل الله منها محمداً (ص) فذکرهم مخبراً عنهم علی الترتیب الوجودی بحسن ترتیبهم فی الزمان، و لهذا اقسام بالأشرف ثمّ الأشرف منه ثمّ بالأشرف منهما.» تفسیر القرآن العظیم، المجلد الرابع، ص ۸۳۵، بیروت ۱۹۸۸، دارالفکر.

۸۰- حضرت بهاءالله به این حدیث و مفاهیم آن در آثار مختلفه اشاره و استشهاد فرموده‌اند. حتّی در یک مورد مستقیماً همین مطلب را از کتاب بیان نقل فرموده‌اند. به مجموعه «لئالی الحکمة»، جلد دوم، ص ۶۱ مراجعه شود.

۸۱- کتاب بیان فارسی، واحد هشتم، باب ۲.

سخنی چند در باره

رسالة مباركة قیوم الاسماء

دکتر منوچهر سلمانپور

رسالة مباركة قیوم الاسماء از قلم معجز شیم حضرت نقطه اولی ارواحنا لمظلومیته الغداء در اثبات حقانیت شریعت جدید الهی بلغت عربی عزّ نزول یافته است. این سفر کریم یکی از شاهکارهای قلمی حضرت اعلیٰ محسوب و سوره اول آن حین اظهار امر مبارک به ملاحسین بشرویه در یوم پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ هجری قمری فی البداهه بدون درخواست وی و با سرعتی خارج از وصف از یراعه قدرت آن طلعت احدیه صادر گردید. ملاحسین خود اذعان نموده که از جمله علائمی که از برای صحت ادعای قائم موعود ضروری میدانسته تفسیری بر سوره یوسف بوده که می بایست نفس مبارک مظهر ظهور بصرافت طبع نازل فرماید و چون مشاهده نمود که بی آنکه از منویات قلبی کلامی بزبان آرد و اشاره ای کند این فقره باخسن وجه تحقق پذیرفت، مُنصَعق و دربحری از حیرت و استعجاب مستغرق گردید. نبیل اعظم بیان مینماید که "... ملا حسین قبلاً از جناب سید کاظم رشتی تقاضا نموده بود که شرحی بر آن سوره بنگارد و سید فرموده بود که این کار از عهده من خارج است. حضرت موعود که بعد از من ظاهر میشود رتبه و مقامش بمراتب از من بزرگتر است. چون آن بزرگوار ظاهر شود بصرافت طبع و بصرف اراده مطلقه خویش بدون آنکه کسی از آن حضرت درخواست کند تفسیری بسوره یوسف مرقوم خواهد فرمود و این بزرگترین

دلیل بر عظمت مقام و جلالت شأن و صدق ادعای آن حضرت خواهد بود" (۱).

مولای توانا حضرت ولیّ عزیز امرالله چند فقره از اعترافات ملاحسین بشرویه را در باره لیلۀ اظهار امر مبارک و نزول اولین سوره آن تویح عظیم، در لوح قرن احبّای غرب که بلغت انگلیزی از قلم مبارک صادر و بعدها بفارسی درآمده و به " کتاب قرن بدیع " تسمیه گردیده است منقول فرموده اند قوله الاحلی :

"... بنحوی مَسحور بیانات آن شمس معانی گشتم که از خود بیخود شدم و از دنیا و نافیها بی خبر ماندم و فکر اَصْدِقاء که در خارج منتظر مُعاوَدت من بودند از صفحه ضمیرم محو گردید و ندانستم چه وقت و چه هنگام است ... (انتهی) (۲)

ایضا مولای مهربان در همان کتاب منیع در نعت و توصیف این سفر رفیع چنین میفرمایند، قوله الاحلی:

" در دوران اولیۀ اظهار امر مبارک در شیراز از قلم اطهر تفسیر سوره مبارکه یوسف که حضرت بهاءالله آن را "اول و اعظم و اکبر" از جمیع کتب دور بیان توصیف فرموده اند نازل گردید. مقصود اصلی از نزول این سفر منیع که به "قیوم الاسماء" موسوم و موصوف همانا بیان محامد و نعوت یوسف بقا و ذکر مصائب و آلامی است که آن سدره منتهی از جانب برادر بی وفا و اعداء عدوّ خویش در ظهور بعد تحمّل خواهد فرمود این کتاب مستطاب که در دوران رسالت حضرت باب نزد اهل بیان بمنزله فُرقان در بین ملت اسلام شمرده میشود اول و اعظم سوره آن در لیلۀ اظهار امر در حضور جناب باب الباب نازل گردید و بعضی از صفحات آن کتاب مبین بعنوان نخستین اوراق جنت اعلی و اثمار طیّبه آن سدره طویب توسط حامل امانت ربّانی به حضور حضرت بهاءالله تقدیم شد و آن حضرت بِمَجَرّد ملاحظه، عظمت مقام و حقانیت مُنزل آن آیات را تأیید و تصدیق فرمودند. همین رَقّ منشور و صحیفه نور بود که با بصیرت تام و احاطه بی پایان بهمتّ آمة موقنه طاهره زکّیه بلسان فارسی ترجمه گردید (۲) و خطابات شدیده آن حسینخان حکمران شیراز را بمخالفت و عناد برانگیخت و موجب ابراز اولین ظلم و طغیان نسبت به مظهر امر حضرت رحمن شد. همین سفر جلیل بود که تلاوت صفحه از آن روح جناب حجت را تسخیر نمود و شعله عشق و انقطاع در قلوب مدافعین قلعه طبرسی برافروخت و قهرمانان نیریز و زنجان را بورود در میدان جانبازی و وفا مبعوث کرد. (۴)

فصل اول - لغت، مطلع، تاریخ، مدت، محل نزول و القاب رساله مبارکه :

۱ - لغت رساله :

رساله قیوم الاسماء بلغت عربی نازل گردیده و تا کنون بچاپ نرسیده است. فقراتی چند از آیات آنرا حضرت ولیّ عزیز امرالله بلغت انگلیسی ترجمه و در متون تواقیع مبارکه خویش درج فرموده اند. در محفظه آثار و کتابخانه مرکز جهانی تعداد ۱۰ نسخه اصل و سواد عکسی از این کتاب مبارک موجود است. نسخه های خطی آن را که خطاطین مختلف استنساخ نموده اند در کتابخانه های معروف جهان از قبیل بریطانیا، سان پترزبورگ و یا فرانسه میتوان یافت. طاهره قرّة العین این کتاب عظیم را از عربی بفارسی ترجمه فرموده ولی نسخه ای از این ترجمه بدست نیامده است. حضرت ولیّ امرالله در این زمینه چنین میفرمایند، قوله الکریم : "همین رَقّ منشور و صحیفه نور بود که با بصیرت تام و احاطه بی پایان بهمتّ أمّه موقنه طاهره زکیّه به لسان فارسی ترجمه گردید" (۵)

۲ - مطلع رساله:

این رساله فخریه که بخط مبارک شرف صدور یافته چنین آغاز میگردد، قوله الاحلی:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ عَلٰی عَبْدِهِ بِالْحَقِّ لِيَكُوْنَ لِلْعَالَمِيْنَ سِرَاجًا وَهَاجًا. اِنَّ هٰذَا صِرَاطٌ عَلِيٌّ عِنْدَ رَبِّكَ بِالْحَقِّ قَدْ كَانَ فِيْ اُمِّ الْكِتَابِ عَلٰی الْحَقِّ الْقِيَمِ مُسْتَقِيْمًا. هیکل اطهر در سرآغاز کتاب مراتب ستایش و نیایش خویش را بدرگاه خداوند توانا تقدیم میدارند تا همچنانکه در أمّ الکتاب الهی وارد گشته این رساله صدیّه جهانیان را نوری تابان شود و صراطی مستقیم گردد.

حضرت ولیّ عزیز امرالله در باره فاتحه این رساله چنین میفرمایند قوله العزیز : " این کتاب عظیم و لوح کریم که از یکصد و یازده سوره و بیش از نه هزار و سیصد آیه مرکب است و هر سوره ای از آن تفسیر و تبیین یک آیه از آیات سوره یوسف

میباشد فاتحه اش بذکر مقام و دعوی حضرت باب و خطابات و انذارات شدید به مَعَشَرِ
ملوک و ابنای ملوک است آغاز میشود - انتهی (۶)

۲ - تاریخ نزول :

همانطور که قبلاً اشاره شد حضرت اعلی اولین سوره این صحیفه نوره را در لیلۃ
اظهار امر خود در شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ هجری قمری نازل فرمودند و
ملاحظه بشوید این مطلب را بصریح بیان تأکید نموده است و هیچگونه اختلاف
نظری در این زمینه وجود ندارد مگر بیان عبدالحسین آواره که بگفت مدعیست رساله
قیوم الاسماء قبل از اظهار امر مبارک نوشته شده است. (۷)

۴ - مدت زمانیکه رساله مبارکه اتمام گردید:

این کتاب عظیم در مدت چهل روز ترقیم و تکمیل گردید. حضرت نقطه اولی خود در
باره مدت زمانیکه این رساله بپایان رسید چنین میفرمایند، قوله الکریم: " شرح سوره
یوسف را در چهل روز که هر روزی بعض از آن مینوشتم اتمام نمودم و هر وقت هرچه
بخواهم بنویسم روح الله مؤید است. " (۸) حضرت ولی امرالله نیز در این باره چنین
میفرمایند قوله المبین : " در دوران اولیه اظهار امر مبارک در شیراز از قلم اطهر
تفسیر سوره یوسف که حضرت بهاءالله آن را اول و اعظم و اکبر از جمیع کتب دور
بیان توصیف فرموده اند نازل گردید. " (۹)

از جانب دیگر ادوارد براون، مستشرق معروف، اظهار داشته است که حضرت باب
کتاب قیوم الاسماء را دربین ماه های می ۱۸۴۴ و دسامبر ۱۸۴۵ باتمام رسانده اند و
این نظریه کاملاً با بیان مبارک حضرت رب اعلی مغایرت دارد. (۱۰)

۵ - محل نزول سوره مبارکه : این سفر جلیل در بیت مبارک که مدینه الله شیراز در
کوچه شمشیرگراها واقعست از قلم معجز شیم حضرت نقطه اولی صدور یافت.

۶ - القاب رساله قیوم الاسماء

در آثار مبارکه حضرت رب اعلی این رساله مبارکه بالقاب مختلفه خوانده شده است
از قبیل قیوم الاسماء ، أَحْسَنُ الْقَصَصِ ، وَرَقَّةُ الْحَمْرَاءِ ، تَفْسِيرُ الْاَكْبَرِ ، تَأْوِيلُ الْاَعْظَمِ ،
کتاب الْحُسَيْنِيَّةِ و غیره. در الواح جمالقدم جلّ اسمه الاعظم این صحیفه نور به قیوم
الاسماء، احسن القصص و یا قیوم الکتب نامیده شده است.

اسلوبیکه در این رساله سماویه بکار رفته از اسالیب بدیعه در لغت فُضِحی محسوب و اگرچه با نَهَج و سیاق بعضی از الواح سائره حضرت نقطه اولی شباهتی دارد و لکن به دلائل شَتّی این لوح منیع، فرید و بیمثیل و نظیر است . در این کتاب رفیع شرع جدید اعلام و حقانیت آن اثبات و انذارات سماویه تأکید و تفسیر آیات سُور قرانیه تقریر و حقائق دین مبین اعلان و احکام سماویه تنصیص و بمصائب و نوائبیه که مقدّر است مظهر کلی الهی تحمل فرماید اشاره شده است.

فصل سوم - نهوه تفسیر سوره یوسف

سوره الیوسف که سوره دوازدهم مُنزله در قرآن مجید است در عالم اسلام به " أَحْسَنُ الْقَصَصِ " نیز معروف و در مکه معظمه نازل گردیده و مشتمل بر یکصد و یازده آیه میباشد و مَطَّلَع آن چنین است (۱۱) :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

"الَّذِي تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ . نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَ إِن كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ . إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ."

لازم بتذکر است که اسلوب نگارش آیات قرآنیه با رویه و منهاجی که امروزه درنگارش

لسان عربی استعمال میگردد تفاوت کلی دارد. فی المثل کلمه "آیت" که در قرآن مجید باینصورت وارد آمده امروزه بصورت " آیات" نوشته میشود و کلمه "قرآن" در زبان فارسی " قرآن" نگاشته میشود و قس علیذک .

لوح مبارک قیوم الاسماء که تفسیری بر این سوره قرآن است خود مشتمل بر سوره های مختلفه بوده و هر سوره بنامی تسمیه شده است از قبیل سوره الملك ، سوره العنساء ، سوره الزیاره، سوره الذکر، سوره المدینه، سوره الشهاده و غیره و هر سوره مُصَدَّر بآیه مبارکه " بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ " میباشد. فهرستی از سوره

هاي قیوم الاسماء منضمّ باین وجیزه است .

اولین سوره این کتاب عظیم سوره المُلک میباشد که با هَیْمَنه و طَمَأْنِینَه خاصی در
یوم اظهار امر مبارک عزّ نزول یافت . تمعّن و تدقیق در آیات منزله در این رساله
منیعه مستلزم وقت بسیار و احاطه بیکران است چه که در هر کلمه و جمله آن
اشاراتی به مواضع مختلفه در ادیان سابقه و شریعه جدیده الهیه وارد گشته که
در خور شرح و بسط شافی و وافی است و بدون آن حقّ کلام اداء نمیشود و مفاهیم
نامعلوم باقی میماند. فی المثل مسائلی از قبیل "قیام روح"، "ذکر" "صف ممدود"
"ورود به بهشت"، "پیمان الهی"، "یوسف"، "کتاب الهی"، "ولایت یوسف"،
"برادران یوسف"، "دوازده کلمه توحید"، وغیره نیازمند بتوضیح و تعریف است
ولی از حوصله این وجیزه خارج میباشد. در آثار طلعات قدسیه گهگاه اشاراتی در باره
مواضع مهمه متنوعه این صحیفه مکرمه از یراعه طلعات قدسیه وارد گشته که دالّ
بر اهمیّت بیکران این سفر جلیل است فی المثل لوح مبارک حضرت عبدالبهاء در شرح
"قره العین" و "یا نفسین" (۱۲) و یا بیان مبارک حضرت ولیّ عزیز امرالله در
کتاب قرن بدیع بدین مضمون: "جناب حُجّت صفحه ای از کتاب قیوم الاسماء منزله از
قلم انور را بدقت تلاوت نمود واله و شیدا شد و به حقانیت امر الهی مَدْعِن گردید و
در حضور جمعی از علماء و بتلامذه اظهار نمود که هرگاه منزل این آیات لیل را
نهار و ظل را آفتاب خواند بلاتردید فرمان او را اطاعت کند و از منهج قویمش سر
نپیچد." (۱۲) با توجه بآنچه گذشت تحقیقات خود را در این وجیزه در ذکر رئوس
مطالب منحصر کرده توضیح و تفصیل مسائل دیگر را به آینده میسپاریم و از زرف
اسمایش تأیید و توفیق میطلبیم انّه سمیع مجیب .

فصل چهارم - رئوس مطالب رساله قیوم الاسماء

۱ - تعداد سوره های رساله قیوم الاسماء:

از آنجا که رساله قیوم الاسماء تا کنون بچاپ نرسیده است لزوماً در پژوهشهایی که
واسطه محققین صورت میگیرد اختلافاتی بروز خواهد نمود. نگارنده تحقیقات خود را
بر پایه دو نسخه خطی استوار نموده که یکی بخط محمد مهدی ابن کربلائی شاه کرم
است که در سال ۱۲۶۱ هجری قمری رساله را تسوید نموده و دیگری بخط ملاعبدالله

فاضل زرقانی میباید که در کتابخانه مرحوم ایادی امرالله جناب حسن بالیوزی در لندن محفوظ است. در نسخه محمد مهدی اسامی سوره ها مذکور گردیده و تعداد آنها با سورة الملك ۱۱۱ سورة است در حالیکه نام سوره ها در نسخه فاضل زرقانی مذکور نیست. حضرت ولی عزیز امرالله بصریح بیان میفرمایند رساله قیوم الاسماء دارای ۱۱۱ سوره است. قوله الکریم : " این کتاب عظیم و لوح کریم که از یکصد و یازده سوره و بیش از نه هزار و سیصد آیه مرکب است و هر سوره ای از آن تفسیر و تبیین یک آیه از آیات سورة یوسف میباشد ... " (۱۴)

۲ - تعداد آیات قیوم الاسماء :

در باره تعداد آیات وارده در این سفر جلیل نیز تفاوت نظر وجود دارد. در نسخه خطی محمد مهدی ابن کربلانی شاه کرم تعداد آیات هر سوره ۴۲ ذکر گردیده است بجز سورة الحزن (سوره ۸۵) که تعداد آن را ۲۲ مرقوم داشته در حالیکه مولای مهربان بنابراینچه در فوق بدان اشاره رفت تعداد آیات را بالغ بر ۹۲۰۰ بیان فرموده اند.

۲ - آیات این رساله از محکمت است نه متشابهات:

آیات قرآنیّه بدو نحوه نازل گشته. یکی مُحکّمات و دیگری متشابهات. مقصود از آیات محکمت آنستکه معانی مکنونه درمتون آن آیات روشن میباشد و تفسیر لازم ندارد در حالیکه آیات متشابهات نیازمند بتأویل است. در مُصَحَّف شریف از طریقه تسمیه و تعیین مُفسّرین سخنی بمیان نیامده و فقط اشاره به "الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ" گردیده و امر تأویل آیات بآنان تفویض شده است. (۱۵) این مسئله دربین علمای اسلام اختلافات شدید در ازمنه مختلفه ایجاد نموده در حالیکه حضرت رب اعلی آیات مُنزَله در رساله قیوم الاسماء را از جمله آیات محکمت تعیین فرموده اند و امکان مشاجره و مجادله از میانه برداشته شده است. حضرتش در این زمینه چنین میفرماید، قوله الخبیر:

إِنَّا نَحْنُ قَدْ نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا هَذَا الْكِتَابَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِالْحَقِّ وَقَدْ جَعَلْنَا الْآيَاتِ فِيهِ مُحْكَمَاتٍ غَيْرَ مُتَشَابِهَاتٍ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهَا إِلَّا اللَّهُ وَمَنْ شِئْنَا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ. فَاسْأَلُوا الذِّكْرَ تَأْوِيلَهُ فَإِنَّهُ قَدْ كَانَ بِفَضْلِ اللَّهِ عَلَىٰ آيَاتِهِ بِحُكْمِ الْكِتَابِ عَلِيمًا. (سورة الايمان)

۴ - آیات قیوم الاسماء حجت الهی است:

پیامبران الهی هر یک در قرون گذشته شریعت خویش را بطریقه معینی اثبات فرموده

اند و لكن همه و همه در يك امر اتفاق نظر داشته اند كه كلمة الله حجت قاطع و برهان لامع از براي امر سبحاني محسوب ميگردد. شواهد اين قول در كلام الله مجيد بتكرار يافت

ميشود. حضرت ربّ اعلى نيز آيات الهيّه را بمثابة حجت كامله قلمداد فرموده و متذکر ميگردند كه كلمة الله بمثابة برهان متين از براي امر مبين است و سبب نجاح و فلاح حقيقي عالم انساني، قوله الحكيم: **وَإِنَّا نَحْنُ قَدْ جَعَلْنَا آيَاتِ حُجَّةً لِّكَلِمَتِنَا عَلَيْكُمْ**

أَفْتَقَدَرُونَ عَلَىٰ حَرْفٍ يَمِثِلُهَا فَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ بِاللَّهِ الْحَقِّ بِصِيرًا. (سورة العلماء) ۵ - آيات قيوم الاسماء و آيات قرآن در صقع واحد قرار دارند:

يكي از براهين اصليه حضرت باب در تعريف و توصيف آيات منزله از كلك اطهرشان آن است كه كلمة الله در شرع بيان تطابق كامل با آيات قرآنيه دارد و اين مدعا بصراحت تام در آثار متعدده ايشان مذکور گرديده است. از جمله بيان مبارك ذيل است كه زيب اين اوراق ميگردد، قوله المّجيب: **يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَنْتُمْ الْمُشْرِكُونَ بِرَبِّكُمْ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ وَ كِتَابِهِ الْفُرْقَانِ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ فَإِنَّا قَدْ نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا بِإِذْنِ اللَّهِ هَذَا الْكِتَابِ بِمِثْلِهِ إِن لَمْ تُوْمِنُوا بِهِ فَبَايَمَانِكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَ الْكِتَابِ مِنْ قَبْلُ عَلَى الْحَقِّ قَدْ كَانَ كَذِبًا عِنْدَ اللَّهِ مَشْهُودًا وَ إِن تَكْفُرُوا بِهِ فَكُفْرِكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَ كِتَابِهِ عِنْدَ أَنْفُسِكُمْ قَدْ كَانَ بِالْيَقِينِ عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ مَعْلُومًا** (سورة المدينة) ۶ - آيات قيوم الاسماء بلسان عربي نازل شده است :

کردگار دانا در ادوار گذشته پيامبران خود را در بين طوائف و قبائل مختلفه در پهنه گيتي ظاهر فرموده و آن طلعات قدسيه را مأمور نموده كه بلسان قوم خود تكلم نمايند و در قرآن مجيد تصريح کرده كه كلام الله بزبان عربي كه لسان ساكنين جزيره العرب ميباشد نازل شده، قوله تعالى: **إِنَّا أَنْزَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** (سورة اليوسف) بدین مناسبت آثار مباركه حضرت رب اعلى نيز بلسان عربي و فارسي هر دو عزّ نزول يافته است، از جهتي بفارسي كه لسان مردم کشور ايران و مهد آئين حضرت يزدانست و از جهت ديگر بعربي كه لسان سلاله مبارك و از دودمان حضرت رسول اكرم اند.

هيكل اطهر در اين زمينه چنين استدلال ميفرمايند قوله المبين : **إِنَّا نَحْنُ قَدْ نَزَّلْنَا الْكِتَابَ عَلَىٰ كُلِّ أُمَّةٍ بِلِسَانِهِمْ وَ لَقَدْ نَزَّلْنَا هَذَا الْكِتَابَ بِلِسَانِ الذِّكْرِ عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ**

بَدِيعاً وَ إِنَّهُ هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فِي أَمِّ الْكِتَابِ عَلَى حُكْمِ الْكِتَابِ قَدْ كَانَ مِنْ أَعْرَبِ
الْعَرَبَاءِ مَكْتُوباً. (کتاب آثار نقطه اولی ص ۲۹)

۷ - کیست این مظهر ظهور؟

الف - دودمان مبارک: حضرت نقطه اولی از دودمان محمدی و از سلاله حسین بن علی
علیهما السلام میباشند. حضرتشان بنفسه المقدس تأکید میفرمایند که از شجره رسول
اکرم و از سلاله حضرت علی بن ابیطالب و فاطمه زهراء اند و بنا برین اوصاف عرب
وعلوی و فاطمی میباشند و از آنجا که منسوب بمکه مکرمه و مدینه منوره اند کُنْیَه
مَکِّي و مَدَنِي و ابطحي گرفته اند و چون جد بزرگوارشان حضرت حسین بن علی علیه
السلام در اقلیم عراق مدفون است بخاک عراق نیز منتسب اند، قوله الکریم: يَا أَهْلَ
الْأَرْضِ اسْمَعُوا نِدَاءَ الطُّيُورِ عَلَى شَجَرَةِ الْمُتَوَرِّقَةِ مِنْ كَافُورِ الظُّهُورِ فِي وَصْفِ هَذَا الْغُلامِ
الْعَرَبِيِّ الْمُحَمَّدِيِّ الْعَلَوِيِّ الْفَاطِمِيِّ الْمَكِّيِّ الْمَدَنِيِّ الْأَبْطَحِيِّ الْعِرَاقِيِّ بِمَا قَدْ تَجَلَّى الرَّحْمَنُ
عَلَى وَرَقَاتِهِنَّ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيُّ وَ هُوَ اللَّهُ كَانَ عَزِيزاً حَمِيداً. (سوره العبد)

ب - مشخصات خصوصی مبارک:

هیكل اطهر در رساله قیوم الاسماء مشخصات شخصی خود را توصیف میفرمایند بدین
معنی که جوانی هستند سپیدگون با چشمان مشکین و ابروان کشیده، دیدگان آراسته
چون زر ناب و شانه های زیبا چون سیم مصفا، قوله عزّ بیانیه: هَذَا الْفَتَى أُنِيبٌ فِي
اللَّوْنِ وَ أَدْعَجٌ فِي الْعَيْنِ سَوِيٌّ فَالْحَاجِبِينَ مُسْتَوِي الْأَطْرَافِ كَالذَّهَبِ الْمَفْرَغِ الطَّرِيٍّ مِنْ
الْعَيْنِ مُشَاشَةً الْمَنَكِبِينَ كَالْفِضَّةِ الْمَضْفِيَةِ الْمَائِلَةِ فِي الْكَأْسِينَ (سوره العبد)

ج - صفات معنوی مبارک:

حضرت رب اعلی در نعت و وصف روحانی و معنوی خویش بیاناتی بدین مضمون دارند
که اهل عما در آسمان حضرتشان را "سرّ خداوندي" مینامند و اهل حجاب "رَمَزِ
لَامِع" میخوانند. اهل سُرَادِق "وصف مغربی" میدانند و اهل عرش "اسم شرقی"
میگویند، اهل ملکوت "رَسْمِ عَلَوِي" و اهل آسمان "حقّ عربی" میپندارند، ساکنین
بهشت برین حضرت را "روح فاطمی" میشمردند و مردم زمین "بنده فرشتگان" میدانند
و اهل دریا "نهنگ پایدار" مینامند. قوله المجید: هَذَا فَتَى يُقَالُ لَهُ أَهْلُ الْعَمَاءِ
سَرِّ لَدُنِّي وَ أَهْلُ الْحِجَابِ رَمَزٌ لِمَعِي وَ أَهْلُ السُّرَادِقِ وَصَفٌ مَغْرِبِيٌّ وَ أَهْلُ الْعَرْشِ
إِسْمٌ مَشْرِقِيٌّ وَ أَهْلُ الْكُرْسِيِّ رَسْمٌ عَلَوِيٌّ وَ أَهْلُ السَّمَاءِ حَقٌّ عَرَبِيٌّ وَ أَهْلُ الْجِنَانِ

رُوحَ فاطِمِيٍّ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ عَبْدَ مَلَكِيٍّ وَ أَهْلَ الْمَاءِ حَوْتَ سَرْمَدِيٍّ . (سورة العبد)

د - سن مبارك :

سن مبارك نیز از لسان عظمت تعیین و در حین اظهار امر بیست و پنج سال تصریح گردیده است، قوله الحمید: وَ لَا تَقُولُوا كَيْفَ يَكْلَمُ عَنِ اللَّهِ مَنْ كَانَ فِي السَّنِّ عَلَى الْحَقِّ حَمْسَةً وَ عِشْرُونَ (سورة العماء)

۸ - رتبه و مقام دعوت الهی در این شریعت ربانی :

ایات منزله از قلم مشیت الهیه در این زمینه بسیار است و مراتب و مقامات بی شمار لذا نمیتوان حتی بذکر مختصر اکتفا نمود چه که این وجیزه گنجایش ندارد بنابراین زیلا به بعضی از مراتب در کمال ایجاز اشاره میگردد و امید عفو و اغماض دارد:

الف - وعد الهی - امروز روزیست که وعده الهی تحقق یافته و اهل ملکوت و ناسوت که قرنهای منتظر تحقق وعده الهی بوده اند از ظهور موعود زمان از صمیم قلب و روان مسرور و شادمانند، قوله الغفار: إِنَّ هَذَا يَوْمٌ وَعَدِ اللَّهُ بِأَرْبَعِينَ لَعِبَادِهِ وَ يَقُولُونَ مِنْ عِنْدِنَا عَلَيْهِمْ سَلَامًا سَلَامًا. (سورة الفردوس)

ب - وصول بدرگاه خداوند متعال - حضرت باب تنها راه وصول بآستان مالک الارباب را از طریق نفس مبارک خویش مذکور مینمایند، قوله المحبوب: هُوَ اللَّهُ الْحَقُّ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَدْ أَرَادَ اللَّهُ عَنكُمْ الْأَتَّعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ فِي سَبِيلِ هَذَا الْبَابِ خَالِصًا لَهُ عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ كَانَ عَنِ الْعَالَمِينَ غَنِيًّا. (سورة الفردوس) و ایضا میفرماید قوله المثان: وَ إِنِّي لَهُوَ الْمُنَادِي فِي قُطْبِ الْكِتَابِ بِالْبَابِ وَ لَا سَبِيلَ الْيَوْمِ مِنْ دُونِ هَذَا الْبَابِ الْعَلِيِّ الَّذِي قَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ كَبِيرًا (سورة الحجة)

۹ - ولایت الهی - یکی از عوامل اساسی شناسائی و ایمان به حضرت باری قبول امانت پروردگاری است که انسان بخواهد و بتواند بار سنگین امانت الهی را بدوش کشد. در قرآن مجید آمده است که خداوند امانت الهی که فی الحقیقه ولایت و یا خلافت حق است را به کوه و آسمان و زمین عرضه داشت و آنان از قبول سر باز زدند (سورة الاحزاب). در این دور بدیع نیز بموجب نصوص مبارکه، ولایت الهی بر زمین و کوه و آسمان ارائه گردید و ابا و امتناع ورزیدند و حضرت ذکر الله الکبیر این ثقل فادح را حمل فرمود، قوله الجمیل: وَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ عَرَضَ وَ لَا يَتَنَا عَلَى السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ قَابِلِينَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا فَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ ذِكْرًا لِلَّهِ الْكَبِيرِ هَذَا عَلِيًّا

۱۰ - عهد و میثاق الهی - در ادیان گذشته مسئله عهد و پیمان الهی بصراحت تام در نزد خاص و عام روشن و واضح نبود ولی در شریعت غرّای حضرت اعلی این مسئله صورت جدیدی بخود گرفت و بنا بفرموده مبارک، خداوند قدیر عهد حضرتشان را از جمیع انبیاء و رُسُل گذشته اخذ نمود. قوله العلیّ الاعلیّ : اِتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَقُولُوا فِی ذِکْرِ اللَّهِ الْاَکْبَرِ بِشَیْءٍ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاِنَّا نَحْنُ قَدْ اَخَذْنَا مِیثَاقَهُ عَنْ کُلِّ نَبِیٍّ وَ اُمَّةٍ بِذِکْرِهِ وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِیْنَ اِلَّا بِذَکِ الْعَهْدِ الْقَیِّمِ وَ مَا نَحْکُمْ بِالْحَقِّ بِشَیْءٍ اِلَّا بَعْدَ عَهْدِهِ فِی ذَکِ الْبَابِ الْاَعْظَمِ (سورة الیوسف)

۱۱ - تأویل کلمة الله بحضرت اعلی اختصاص دارد:

تأویل و تفسیر کلمة الله از جمله اموری است که نقش مهمی را در سبیل حفظ و صیانت شریعة الله ایفاء مینماید و از تفرقه و انشقاق جلوگیری میکند. نزاع و جدال مذهبی که بعلمت اختلاف آراء و افکار علماء و مفسرین ایجاد گردیده در ادیان گذشته بدون استثناء و بطرق مختلفه بچشم میخورد و نیازی بتوضیح و تفصیل ندارد. موضوع جنگ هفتاد و دو ملت را همگان شنیده اند. در قرآن مجید تفسیر و تأویل کتاب الله به "الرّاسخون فی العلم" وگزار شده ولی شرائطی از برای آن تعیین نگشته است. تأویل آیات در شریعت بابی بنفس شارع مکرم اختصاص یافته است. قوله الرّؤوف: اِنَّا نَحْنُ قَدْ نَزَّلْنَا عَلَیْ عِبْدِنَا هَذَا الْکِتَابَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِالْحَقِّ... فَاَسْأَلُوا الذِّکْرَ تَأْوِیْلَهُ قَدْ کَانَ بِفَضْلِ اللَّهِ عَلَیْ آیَاتِهِ بِحُکْمِ الْکِتَابِ عَلِیماً (آثار نقطه اولی ص ۲۹). تأویل و تفسیر و تعبیر از جمله مسائل دقیقه ایست که محتاج بشرح کامل میباشد و خارج از حوصله این وجیزه است ولی بعنوان نمونه یک فقره کوتاه که از کِک مطهر حضرت باب در تفسیر "رسول" و یا "ثَمَرَةُ الْبَتُول" عزّ صدور یافته زیب این اوراق میگردد. قوله جلّت عظمته : وَ قَدْ قَصَدَ الرَّحْمَنُ فِی ذِکْرِ یُوسُفَ نَفْسَ الرَّسُولِ وَ ثَمَرَةَ الْبَتُولِ حُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ اَبِیطَالِبٍ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ مَشْهُوداً... وَ اِنَّ اللَّهَ قَدْ اَرَادَ بِالشَّمْسِ فَاطِمَةَ وَ بِالْقَمَرِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ بِالنُّجُومِ اُمَّةَ الْحَقِّ فِی اُمِّ الْکِتَابِ مَعْرُوفاً. (سورة الیوسف)

۱۲ - القاب حضرت رب اعلی در قیوم الاسماء:

حضرت ربّ اعلی در کتاب قیوم الاسماء القاب مختلفه از برای نفس مبارک خویش

اختیار فرموده اند که در صفحات ان رَقّ منشور مذکور گردیده است از قبیل "ذکر"، "ذکرالله"، "ذکرالله الکبیر"، "ذکرالله الاکبر"، "باب"، "باب الله"، "بابُ الْمُنْتَظَر"، "عبد"، "عبدالله"، "قُرَّةُ الْعَيْنِ"، "ثواب الاکبر"، "ثمره الفؤاد"، "طَلَسْم اعظم"، "تائم"، "والقاب دیگر. تدبّر و تعمّق در معانی و مفاهیم این القاب نیاز بمطالعه و مذاقه در آثار مبارکه دارد که از حوصله این مقال خارجست و لکن به منظور تنویر اذهان به یک یا دو آیه از رساله قیوم الاسماء زیلا استشهاد میگردد.

در باره کلمه ذکر و ذکر الله آیاتی چند در فوق مذکور گردیده و نیازی بتکرار نیست. در باره "باب" و "باب الله" نیز آیاتی تا کنون زیب این اوراق گشته و فقط یک فقره دیگر اضافه میشود، قوله الرحمن: **إِنَّا نَحْنُ قَدْ جَعَلْنَا فِي كُلِّ شَيْءٍ آيَةً مِنَ الْبَابِ وَ هِيَ أَحْسَنُ التَّقْوِيمِ مِنْ سِرِّ الْعَظِيمِ قَدْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْتُوبًا**. (سورة القدر)

و این آیه مبارکه شاهدیست صادق از برای "بابُ الْمُنْتَظَر"، قوله الرحیم: **يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَنَا بِأَبِ إِمَامِكُمُ الْمُنْتَظَر... مَنْ أَتْبَعَنِي إِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَدَّ لَهُ فِي الْقِيَمَةِ نَارًا مِنْ نَارِ الْحَدِيدِ كَبِيرًا** (سورة الامر).

در باره "عبد" و "عبد الله" آیات بی شمار است و آیه ذیل کفایت مینماید: **يَا أَهْلَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُكُمْ مَا أَنَا وَ لِهُدَا الْعَبْدُ إِلَّا عَبْدُ اللَّهِ وَ كَلِمَتِهِ يَدْعُوكُمْ إِلَى الدِّينِ الْخَالِصِ بِإِذْنِ اللَّهِ الْحَمِيدِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَ بِأَوْلِيَائِهِ عَلِيٌّ وَ عَلِيٌّ نِزْرِي هَذَا عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ شَهِيدًا**. (سورة الشهداء)

راجع به قُرَّةُ الْعَيْنِ نیز آیات بی شمار است و در این مقام نظر را بآیه مبارکه ذیل جلب مینماید، قوله العطوف: **يَا قُرَّةُ الْعَيْنِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ اضْطَفَيْكَ بِكَلِمَةٍ فَاطْهَرَ عَلَى الْعَالَمِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ رَشْحَةً فِي نِزْرَاهَا وَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَانَ غَنِيًّا شَهِيدًا** (سورة الرعد).

اما در باره لقب ثواب الاکبر از لسان اطهر چنین نازل گشته، قوله الجواد:

يَا عِبَادِي فَأَزْعِبُوا إِلَى ثَوَابِ الْأَكْبَرِ هَذَا فَإِنِّي قَدْ خَلَقْتُ لِلذِّكْرِ جَنَاتٍ لَا يَعْلَمُهَا سِوَايَ وَ حَلَلْتُ مِنْهَا شَيْئًا لِنَفْسٍ إِلَّا بَعْدَ الْقَتْلِ فِي سَبِيلِهِ فَارْقَبُوا هَذَا الثَّوَابَ الْأَكْبَرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَلِيِّ وَ هُوَ اللَّهُ كَانَ عَلِيًّا عَظِيمًا (سورة الاسم)

در خصوص لقب "ثمره الفؤاد" فقراتی چند در رساله قیوم الاسماء موجود است از جمله این آیه مشکبیز را نقل مینماید، قوله المُبْرَم: **يَا ثَمْرَةَ الْفُؤَادِ فَاسْمَعْ هَذَا النَّدَاءَ مِنْ هَذِهِ الْوَرَقَاءِ الْمُغْنِيَةِ فِي جَوْ الْعَمَاءِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْحَى إِلَيَّ بِالْحَقِّ إِنَّي أَنَا**

اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ هُوَ اللَّهُ كَانَ عَزِيزاً حَكِيماً. (سورة الاسم).

اما لقب طَلَسَم اعظم نیز در امکنه متعدده وارد گشته از جمله آیه مبارکه زیر است:
إِنَّا نَحْنُ قَدْ نَزَّلْنَا الْكِتَابَ عَلَىٰ كُلِّ أُمَّةٍ بِلِسَانِهِمْ وَ لَقَدْ نَزَّلْنَا هَذَا الْكِتَابَ بِلِسَانِ الذِّكْرِ
عَلَىٰ الْحَقِّ بِالْحَقِّ بَدِيعاً وَ إِنَّهُ هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ عَلَىٰ حُكْمِ الْكِتَابِ
قَدْ كَانَ مِنْ أَعْرَابِ الْعَرَبِآءِ مَكْتُوباً وَ إِنَّهُ هُوَ الْقَصِيبُ مِنْ أُبْلَغِ الْبُلْغَاءِ وَ هُوَ الطَّلَسَمُ الْأَعْظَمُ
بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُ قَدْ كَانَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ طَلَسَمِيّاً مَرْمُوقاً. (آثار نقطه اولی ص ۲۹)

و اما در باره کلمه "قائم" فقط بدین آیه مقدسه اکتفا مینماید که از لسان عظمت نازل
قوله تعالی: **إِنِّي أَنَا الْقَائِمُ الْحَقُّ الَّذِي أَنْتُمْ يَظْهَرُهُ تَوَعَّدُونَ.** (کتاب یوسف بهامص ۴۴)
۱۲ - اختیار القاب مختلفه بمقتضای حکمت بوده است. -

یکی از مسائل کلیه که در شریعت حضرت نقطه اولی مد نظر محققین قرار گرفته
آن است که مقتضای حکمت در تعیین القاب مختلفه چه بوده و چگونه صاحب امر
پیروان شرع خود را گهگاه در پس پرده، پنهان داشته است. لسان قدرت در رساله
قیوم الاسماء این مطلب را در امکنه مختلفه شرح داده اند و مراعات حکمت را بجهت
حفاظت و کلائت شریعت الهیه و مؤمنان اولیه مذکور فرموده اند. یکی دو مورد را
ذیلا زیب این اوراق مینماید. قوله الاربع: **يَا قُرَّةَ الْعَيْنِ اذْعَ إِلَىٰ سَبِيلِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ
بِالْحِكْمَةِ وَ إِنَّ اللَّهَ رَبُّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ كَانَ اللَّهُ بِالْمُؤْمِنِينَ شَهِيداً.** (سورة اللاشهاد) و
ایضاً میفرماید. قوله الحکیم: **يَا قُرَّةَ الْعَيْنِ لَا تَجْعَلِ يَدَكَ مَبْسُوطَةً عَلَىٰ الْأَمْرِ لِأَنَّ
النَّاسَ فِي سُكْرَانٍ مِنَ السَّرِّ وَ إِنَّ لَكَ الْكُرَّةَ بَعْدَ هَذِهِ الدَّوْرَةِ بِالْحَقِّ هُنَالِكَ فَأَظْهَرِ مِنَ
السَّرِّ سَرّاً عَلَىٰ قَدْرِ سَمِّ إِبْرَةِ فِي الطُّورِ الْأَكْبَرِ لِيَمُوتَنَّ الطُّورِيُّونَ فِي السَّيْنَاءِ عِنْدَ
مَطْلَعِ رَشْحٍ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ الْمُهَيِّمِينَ الْحَمْرَاءَ بِإِذْنِ اللَّهِ الْحَكِيمِ وَ هُوَ اللَّهُ قَدْ كَانَ
عَلَيْكَ عَلَىٰ الْحَقِّ بِالْحَقِّ حَفِيفُلاً** (سورة القرابه). ایضا در رساله دلائل السبعه در این
بابت چنین مسطور قوله الغفور: و نظر کن در فضل حضرت مُنْتَظَرُ که چقدر رحمت
خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد. مقامی که اول خلق
است و مَظْهَرِ ظُهور آیه **إِنِّي أَنَا اللَّهُ** چگونه خود را با اسم بابیت قائم آل محمد ظاهر
فرمود و باحکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب
جدید و امر جدید و ببینند این مشابه است با خود ایشان لَعَلَّ مُحْتَجَبِ نشوند و بآنچه
از برای آن خلق شده اند غافل نمانند (ص ۸۴) و در مقامی دیگر میفرماید قوله عزّ

بیانه : عرفان حق صرف عرفان الله و حُبِّ او حُبُّ الله است و چون حَدِّ این خَلْق را میدانستیم از این جهت امر بکتمان اسم نموده بودم (ص ۸۶)

۱۴ - سائر القاب - در آثار مبارکه حضرت باب و بالاخص در رساله قیوم الاسماء آن ساذج وجود القاب و صفات دیگری نیز اختیار فرموده اند که حال نمیتوان جمیع آنها

را در این مختصر بیان داشت. مثلاً کلمه "اسرار" است که در این باره چنین میفرمایند، قوله اللاتین : قُلْ إِنِّي أَنَا الْأَسْرَارُ فِي مَلَأِ الْعَمَاءِ بِالْحَقِّ الْأَكْبَرِ لَقَدْ كُنْتُ حَوْلَ النَّارِ مَسْتَوْرًا (سورة الاسم) و ایضا کلمه "عدل" و یا "قسط" بمفهوم عدل و میزان الهی، قوله الامنع: مَنْ آمَنَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ إِنَّا نَذْكَرُ مَا كَانَ إِلَّا نَفْسَ الْعَدْلِ وَ هُوَ اللَّهُ كَانَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ شَهِيدًا. (سورة الاحدیة)

۱۵ - آل الله - والده، حرم و ولد مبارک :

در رساله قیوم الاسماء در دو سوره مبارکه "القراة" و "العبد" بیانات شتی راجع به عائله و والده و حرم و سلیل مبارک علیهم آف التَّحِيَّةِ وَ التَّنَاءِ وارد آمده است و زیلا این اوراق را بسه فقره از این آیات باهرات مزین و مُطَرِّز میسازد :

اول - والده مبارک از لسان عظمت بلقب اُمُّ الْمُؤْمِنِينَ مُلَقَّبٌ وَ متباهی گردید و در کتاب قیوم الاسماء باین خطاب رفیع مخاطب قوله الامجد: يَا أُمَّ الذُّكْرِ إِنَّ السَّلَامَ مِنَ الرَّبِّ عَلَيْكَ قَدْ صَبَرْتَ فِي نَفْسِ اللَّهِ الْعَلِيِّ فَأَعْرَفَنِي قَدْرَ وَلَدِكَ كَلِمَةَ الْأَكْبَرِ فَإِنَّهُ الْمَسْئُولُ فِي قَبْرِكَ وَ يَوْمَ حَشْرِكَ وَ إِنَّكَ قَدْ كُنْتَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ فِي اللُّوْحِ الْحَفِيفِ عَلَى أَيْدِي الذُّكْرِ مَكْتُوبًا. (سورة القراة)

دوم - حرم مبارک که از لسان قدرت بلقب خَيْرُ النِّسَاءِ ملقب گردیده اند، در همان

رق منشور باین خطاب منیع مخاطب گشته قوله الاصدق : يَا أَيَّتُهَا الْحَبِيبَةَ مِنْ لَدَى الْمَحْبُوبِ عِنْدَ حَبِيبِي مَا أَنْتِ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِعْظَمِي فَضْلَ الذُّكْرِ الْأَكْبَرِ إِنْ اتَّبَعْتَ أَمْرَ اللَّهِ الْحَقِّ فِي الْحَقِّ الْأَكْبَرِ إِعْرَفَنِي حَقَّ الْعَظِيمِ مِنْ كَلِمَةِ الْقَدِيمِ لِنَفْسِكَ وَإِفْخَرِي بِالْجُلُوسِ مَعَ الْحَبِيبِ مَحْبُوبِ اللَّهِ الْأَكْبَرِ وَ يَكْفِيكَ الْفَخْرُ هَذَا مِنْ لَدَى اللَّهِ الْحَكِيمِ حَمِيدًا. (سورة القراة)

سوم - ولد مبارک - أحمد طفل نازنین شارع مبین که در دوران صباوت بمشیت غالبه حضرت احدیت روحش از عالم خاک پرواز و بجهان لولاک شتافت، از قلم معجز شیم والد ماجدش در لهیب فراقش چنین نازل قوله الباذل : أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِقُرَّةِ

عَيْنِي فِي الصِّغَرِ أَحْمَدَ وَإِنَّا قَدْ رَفَعْنَاهُ إِلَى اللَّهِ بِالْحَقِّ عَلَى حَرْفٍ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ وَ
 قَدْ كَانَ الْحُكْمُ فِي أَمْرِهِ عَلَى عِلْمِ اللُّوحِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مَقْضِيًّا. يَا قُرَّةَ الْعَيْنِ فَأَصْبِرْ عَلَى
 قَضَاءِ رَبِّكَ فَبِكَ فَبِأَنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ بِالْحَقِّ وَ هُوَ الْحَكِيمُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ اللَّهُ مَوْلَاكَ
 قَدْ كَانَ فِي الْحُكْمِ مَحْمُودًا. قَدْ أَطَعْتَ أَمْرَ اللَّهِ الْحَقِّ بِاللَّهِ وَ قَدْ رَضَيْتُ بِاللَّهِ رَبِّي الَّذِي
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ مَا أُرِيدُ إِلَّا كَمَا يَشَاءُ اللَّهُ رَبِّي بِالْحَقِّ وَ هُوَ اللَّهُ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا
 (سورة العبد)

۱۶ - علم مظهر ظهور علم لدنی است :

از جمله مطالبیکه در کتاب قیوم الاسماء مورد نظر قرار گرفت مسئله اثبات علم مظهر
 ظهور است که گرچه بکتاب نرفته و تحصیل مدارج ظاهری مدارس ناسوتی نفرموده
 علمش کامل و شامل است و بحقیقت اشیا مطلق و آگاه. نزول رساله قیوم الاسماء با
 کیفیتی که در فوق شرح داده شد نشانه ای از وسعت دریای ژرف و طمطم زخار علم و
 حکمت آن ساذج قدرت و صولت ربانیست و لکن ملاحظه میشود بمانند آنچه که در عالم
 اسلام اتفاق افتاده است. دراین ظهور اعظم نیز دشمنان و بداندیشان مظهر الطاف را
 مورد هزاران سهام تهمت و افتراء قرار دادند و لسان بطعن و اعتراض گشودند. با
 رسول اکرم به مُحَاجَه برخاستند و بدینجهت کردگار جهان در قرآن فرمود: فَإِن حَاجُوكَ
 فَقُلْ أَسَلْتُكُمْ وَجْهِي لِلَّهِ. (سوره آل عمران) حضرت اعلی نیز همین رویه را اتخاذ و
 متذکر شدند که آنچه از لسان مبارک جاری میشود از جانب پروردگار است قوله الانخم:
 وَ إِذْ حَاجُوكَ أَهْلَ الْكِتَابِ بَشِينِي فَقُلْ لَأَعْلَمَ لِي إِلَّا بِمَا قَدْ عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي أَسَلْتُكُمْ وَجْهِي
 لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ. (سورة الایمان) جمال اقدس ابهی جل جلاله نیز در همین
 زمینه در لوح مبارک خطاب بسطان ایران میفرمایند که نسائم حضرت رحمن مرا بیدار
 نمود و علم لدنی آموخت. قوله الاعظم : إِنِّي كُنْتُ كَأَحَدٍ مِنَ الْعِبَادِ وَ رَاقِدًا عَلَى
 الْمِهَادِ مَرَّتَ عَلَيَّ نَسَائِمُ الرَّحْمَنِ وَ عَلَّمَنِي عِلْمًا مَا كَانَ لَيْسَ هَذَا مِنْ عِنْدِي بَلْ مِنْ لَدُنْ
 عَزِيزٍ حَكِيمٍ.

۱۷ - دو نفس : از جمله مواضع مهمه دیگریکه در رساله قیوم الاسماء مذکور گشته
 مسئله دو نفس و یا دو باب است که حضرت اعلی بتلویحی ابلغ از تصریح ببزرگواری
 و رفعت شأن دو نجم باذغ سماء ایمان حضرت شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی
 اشاره میفرمایند و مقام شامخشان را تجلیل مینمایند. قوله الوهاب: إِعْلَمُوا يَا أَهْلَ

الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ مَعَ الْبَابِ بَابَيْنِ مِنْ قَبْلِ لِيُعَلِّمَكُمْ أَمْرَهُ عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ مِنْ حَوْلِهِ عَلَى الْحَقِّ مَشْهُوداً. (سورة القدر). حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه تفسیري در شرح این آیه مرقوم و موضوع دو نفس را بتفصیل توصیف فرموده اند که مطالعه انرا توصیه و تأکید مینماید گو اینکه شرح مزبور خود نیز بعلمت علو معانی و سمو مفاهیم بسیار دشوار و نیازمند بشرح و بسط کاملست. صدر این لوح منیع مبارک به هُوَ اللَّهُ تَعَالَى شَانَهُ الْعِظْمَةُ - أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْخَطَّ الْمُتَكَوِّنَ مِنَ النُّقْطَةِ الْأَوَّلِيَّةِ الظَّاهِرَةِ بِالْبَاءِ طِرَازَ الْخَتْمِ الْإِسْمِيَّةِ الْمُهَيْمِنَةِ عَلَى الْأَسْمَاءِ مَزِينِ اسْت. حضرت مولی الوری در این لوح غراء در باره "تَفْسِيْن" که بمعنای دو نفس است شرح مفصلي مرقوم فرموده اند و تعبیر دیگری نیز افزوده اند که مقصود از دو نفس یکی اولین نفسی است که بمظهر ظهور الهی ایمان آورده و دیگری اولین شخصی است که از آن حضرت اعراض کرده است (مائده اسمانی جلد نهم ص ۴۸ - ۶۹).

۱۸ - باب الباب: پس از آنکه حضرت رب اعلی رتبه و مقام دو کوكب ساطع و مبشر لامع ظهور خویش را اعلام فرمودند آنگاه بنعت و توصیف باب مدینه شریعت سمحاء میپردازند و شَرَفٌ مُثَوَّلٌ و حضور تلقاء وجه مبارک را بواسطه او تعیین میفرمایند. قوله الارتفاع: إِنَّ اللَّهَ قَدْ قَدَّرَ لَكُمْ فِي الْبَابِ بَاباً عَلَى الْإِذْنِ لِيُبَلِّغَكُمْ إِلَى الْبَابِ بِإِذْنِهِ وَ هُوَ اللَّهُ قَدْ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً. (سورة القدر)

۱۹ - رتبه و مقام حضرت یوسف در نظر طلعت اعلی.

مسئله رتبه و مقام حضرت یوسف در نظر پیروان ادیان گذشته یکسان نیست. برخی وی را از زمره انبیاء محسوب میدارند و برخی دون ان میگویند. بعضی از اصحاب اندیشه میدانند و گروهی از ارباب علم و سیاست میپندارند و چون بحث و گفتگو در این مقوله بتطویل کلام منجر خواهد شد از اتیان دلیل و برهان امتناع میورزد و بنصوص مبارکه در قیوم الاسماء اکتفا مینماید. طلعت احدیه در سوره های مختلفه بصریح بیان به نبوت حضرت یوسف شهادت میدهند. فی الجملة آیه ذیل. قوله المبین وَ إِنَّا نَحْنُ بِالْحَقِّ عَصَبَةٌ فِيمَا أَرَادَ اللَّهُ فِي شَأْنِ يَوْسُفَ النَّبِيِّ مُحَمَّدُ الْعَرَبِيِّ حَوْلَ السَّطْرِ مَسْتَوراً. (سورة العماء) و ایضا میفرماید. قوله المستعان: قَلَّمَا قَدْ وَجَدْنَا مِنْ يَوْسُفَ حَبِئاً إِلَى الذِّكْرِ الْأَكْبَرِ فَالْبَسْنَاهُ بِإِذْنِ اللَّهِ مِنْ قَمِيصِ النُّبُوَّةِ مِمَّنْ كَانَ حَظّاً لَهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ حَوْلَ النَّارِ مَقْضِيّاً. (سورة السطر)

۲۰ - حکایت حضرت یوسف و شرح اسلام و آئین الهی در دور اعظم:

شرح زندگی حضرت یوسف و توطئه برادران حسودش و چگونگی نجاتش از قعر چاه و فروش و بردگی در مصر و بالاخره وصول بذروه قدرت و ملاقات پدر نیک اختر و برادران حسود و لطف و مرحمت بینظیرش از مسائلی است که پیشینیان هریک به نحوی در باره آن قلمفرسائی نموده اند و در این مختصر نمیگنجد و لیکن اشاراتی که در رساله قیوم الاسماء در باره حیات وی وارد آمده مستلزم مطالعه است و در این مقام فقط بیکی دو مورد از آن اشاره مینمائیم. (رجوع شود بکتاب یوسف بها در قیوم الاسماء)

اولا - حضرت رسول اکرم حیات یوسف نبی را نمونه بارزی از برای مُتَفَرِّسین محسوب داشته و میفرمایند که زندگی یوسف و برادرانش برهانی است لامع از برای مردم تا از آن پند و عبرت گیرند و بدانند که راستی و حقیقت بالاخره روشن و آشکار گردد و بر کذب و عناد چیره شود، قوله الامتن : وَ لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلْمُسَائِلِينَ (قران کریم - سورة الیوسف).

ثانیا - حضرت باب حیات یوسف را با زندگانی حضرت سید الشهداء مقایسه نموده و میفرمایند: وَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ يُوسُفَ وَإِخْوَتَهُ كَلِمَةً التَّوْحِيدِ وَ قَدَرَهَا الرَّحْمَنُ بِإثْنَيْ عَشْرَةَ حَرْفًا وَ قَدْ كَانَتْ هَذِهِ الْكَلِمَةُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ عِنْدَ رَبِّكَ فِي السُّطْرِ الْمُسَطَّرِ حَوْلَ السُّطْرِ مَسْطُورًا. وَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ خَصَّ يُوسُفَ بِحَرْفِ الْهَاءِ جَزَاءً لِقِيَامِهِ لَدَى الرَّحْمَنِ فِي الْيَوْمِ الْمَعْلُومِ عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ عَلَى الْأَرْضِ وَحِيدًا. (سورة العصر)

ثالثا - در شرح وقایع زندگانی حضرت یوسف و اتیان تفسیر و تأویل بر چگونگی حدوث این اتفاقات، حضرت ربّ اعلیٰ بذکر مسائلی میپردازند که شایان توجه است منجمله آیه مبارکه ذیل است که در متن آن بربیب و رشک برادران یوسف اشاره نموده و اغوای پدر را بمتاع دنیا تشبیه میفرمایند، قوله الرحیم: اللَّهُ قَدْ أَخْبَرَ الْمُؤْمِنِينَ حُكْمَ إِخْوَةِ يُوسُفَ بَعْدَ الرَّجُوعِ عَنِ الْأَرْضِ الْوَاحِدِيَّةِ مِمَّا قَدْ فَعَلُوا عَلَى الْحَقِّ يُوسُفَ وَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ خَبِيرًا. فَلَمَّا رَجَعُوا عَلَى الْحَقِّ قَدْ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا قَدْ ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ عَلَى الْأَرْضِ الْعَمَاءِ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِ الْأَحَدِيَّةِ مِنْ رَبَّنَا الَّذِي لِإِلَهِ الْإِلَهِ هُوَ فَأَكَلَهُ النَّاطِرُونَ بِالْإِشَارَةِ اللَّهِ فِي لُجَّةِ الْبَيْذِ وَ قَدْ كَانُوا بِذَلِكَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ بِاسْمِ الذُّنْبِ مَكْتُوبًا. (سورة الصراط) . (۱۶)

رابعاً - در باره بردگی حضرت یوسف که به مبلغ ناچیزی بفروش رفت و مقارنه اش با یوسف الهی در این دور صمدانی، آن سلطان وجود مردم مشرق و مغرب زمین را برحذر میدارد که از خدا بترسند و یوسف الهی را بجان بی ارزش خود و یا بدرهمی چند از مال خویش خریداری نکنند، قوله الرفیع : یا أَهْلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ کُونُوا خَائِفِينَ عَنِ اللَّهِ فِي أَمْرِ يَوْسُفَ الْحَقِّ بِأَنَّ لَا تَشْتَرُوهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَ لَا بِدَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ مِنْ أَمْوَالِكُمْ لِتَكُونُوا فِي ذِكْرِهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ فِي حَوْلِ الْبَابِ مَخْمُوداً. (اشاره نقطه اولی ص ۲۲۲) و در مکانی دیگر در احسن القصاص حضرت باب همین تشبیه را در باره امام حسین علیه السلام تقریر و میفرمایند که یزید پسر معاویه نیز یوسف رحمانی امام حسین بن علی را بچند درهم ناچیز بدست آورد، قوله العزیز : وَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ قَطَعَ رَحْمَتَهُ عَنِ قَاتِلِ جَدْنَا الْحُسَيْنِ عَلَى أَرْضِ الطِّفِّ وَاحِدًا فَرِيدًا وَ لَقَدْ إِشْتَرَى يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْبَاطِلِ رَأْسَ يَوْسُفَ الْحَقِّ بِثَمَنٍ بَخْسٍ مِنْ نَفْسِهِ وَ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ مِنْ مَلِكِهِ عَلَى حِزْبِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ كَفَرُوا بِاللَّهِ عَلَى الْبَاطِلِ بِالْحَقِّ عَظِيمًا.

۲۰ - حدود و احکام منزله در قیوم الاسماء:

اگرچه مقصود از نزول رساله قیوم الاسماء ارائه تفسیری بر آیات سوره یوسف بوده است ولیکن بموجب آنچه در فوق بدان اشاره گردید این رق منشور مشتمل بر مطالب عظیم و گرانمایه در مسائل دینی و معنوی و تاریخی بوده و آئین جدید الهی را اعلان و حقائق مکنونه شرائع سابقه را تشریح مینماید و برحسب بیانات متعالیه حضرت ولی عزیز امرالله پرده از محن و بلايای وارده بر نفس مقدس مظهر کلي الهی جمال اقدس کبریائی برمیدارد و باب معرفت موعود کلّ ملل و امم را میگذشاید. از سوی دیگر این کتاب رفیع الشأن حاوی مسائل کلي آئین جدید الهی از قبیل حدود و احکام و سنن و آداب است و دو سوره کامل آن به احکام و تعالیم شرع جدید اختصاص یافته و ذیلاً برخی از این قوانین را باختصار مذکور میدارد. اما قبل از هرچیز باید گوشزد نمائیم که حضرت اعلی اجزای احکام را به قدرت و استطاعت ناس موکول فرموده اند و متذکر گشته اند که خداوند از مؤمنین بیش از قوه و قدرتش انتظار ندارد، قوله الفضال: وَ إِنَّا لَا نُرِيدُ عَلَى النَّاسِ إِلَّا اسْتِطَاعَةً مَعْرُوفَةً وَ مَا نُكَلِّفُ لِنَفْسِ إِلَّا قَدْرَ قُوَّتِهَا وَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَانَ عَلَى الْحَقِّ غَنِيًّا وَ حَمِيدًا. (سوره الاحکام) نا گفته نماند که در شرع

اسلام نیز همین رویه معمول و خداوند تکلیف را بقدر توانائی مقدّر داشته است چه که در قرآن مجید وارد لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (سورة البقرة) . در آئین بهائی اجزای حدود به حبّ الهی منوط و در کتاب اقدس مسطور، قوله تعالی : **إِعْمَلُوا حُدُودِي حُبًّا لِّجَمَالِي**.

الف - نماز و روزه و زکوة و آداب آن: حکم نماز و روزه و وضو و زکوة کل بر حسب شرع اسلام است و بعضی جزئیات از قبیل نحوه اجزای وضو و غیره در سورة الاحکام مذکور است. مثلاً در باره روزه میفرمایند که صیام سدی است فیما بین خالق و مخلوق و روزه دار باید اعضاء و جوارحش از لهو و لغو و لعب برحذر باشد.

ب - ازدواج و طلاق، سقط جنین، تربص و غیره - حضرت نقطه اولی اقتران را در شرع الهی تمجید و طلاق را تقبیح و انرا خطائی کبیر قلمداد و شرائط هریک را تعیین نموده اند. مثلاً در باره طلاق میفرمایند قوله الاصدق : **لَا تَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّهَا خَطَاءٌ مَنِعَةٌ وَ إِنْ كُنَّ يَعْلَمَنَّ الْمَوَاقِبَ فَأَنْصَحُوهُنَّ بِحُكْمِ الْكِتَابِ وَ هُوَ اللَّهُ قَدْ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً.** (سورة الاحکام).

ج - احکام مربوط بحلال و حرام .

۱ - حضرت رب اعلی مواهب و عطایای سماویّه را که سلطان وجود به ابناء بشر ارزانی داشته حلال فرموده اند و آنچه از برای اهل اسلام حلال بوده را نیز در شرع مبارکشان مقبول دانسته اند مگر موارد معینی که در کتاب مذکور است و بعلت رعایت اختصار از ذکر آنها امتناع میشود، قوله الفیاض : **إِنَّا أَحَلَّلْنَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ وَ مَا تَدَبَّرُونَ فِي أَخْذِ الصَّيْدِ فَكُلُوا حَلَالاً مِنَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ أَنْكُرُوا إِسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ هُوَ اللَّهُ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبيراً.** (سورة الاحکام)

۲ - حضرت باب نسبت پیروان ادیان سائره نیز عنایت خاصی مجری داشته و آنچه را در کتاب آسمانیشان پیروان آن ادیان حلال بوده تأیید فرموده اند قوله الغفار : **إِنَّا قَدْ أَحَلَّلْنَا طَعَامَ أَهْلِ الْكِتَابِ عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمَ النَّاسُ أَنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيراً.** (سورة الاحکام)

د - قوانین مدنی: بعضی از قوانین و طریقۀ تنفیذ آنها در رساله قیوم الاسماء تنصیص گردیده است فی المثل در باره اهمیت ازدواج و نامرغوبی طلاق و یا مدت تربص قرینه بعد از وفات زوج، و یا قتل غیر عمد، زنا و اعمال ناشایست دیگر.

میزان مجازات هریک تعیین شده است. مثلاً در باره قتل‌ی که اشتهاً رخ داده، دینه معینی اختصاص یافته، قوله المحمود: فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَعَلَيْهِ فِي حُكْمِ الْكِتَابِ صِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ. (سورة الاحکام). مدت تریص زن بعد از فوت شوهر چهارماه معین گردیده است.

ه - دخول و خروج از بیت : یکی از مسائل مهمه ایکه مدّ نظر حضرت اعلی قرار گرفته

رعایت شئون و آداب اجتماعی است و سنن و تعالیمی از برای آنان تصریح نموده اند.

۱ - ورود بمنزل مردم بدون کسب اجازه از آنان حرام میباشد

۲ - نحوه ارتباط با نفس مظهر ظهور نیز توصیف شده است. اولاً دخول بخانه حضرت

باب بدون اذن معظم الیه جائز نیست، قوله الاعزّ الامنع: لَا تَدْخُلُوا بَيْتَ الْبَابِ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا لِلأُولَئِنَ عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ مُنِيبًا (سورة الحوریه). ثانیاً ورود بخانه

شارع اکرم نیز مستلزم اجرای آداب خاص دیگری از قبیل پاکی و طهارت و ذکر تکبیر (الله اکبر) بتعداد ۱۱۰ بار است، قوله الاعلی: يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ قَرَضَ عَلَيْكُمْ الْأَلَّ تَدْخُلُوا عَلَى عِبْدِنَا إِلَّا بِإِذْنِهِ بَعْدَ طَهَارَتِكُمْ بِالْحَقِّ وَ وَقُوفِكُمْ لَدَى الْبَابِ ذَاكِرًا بِتَكْبِيرِ اللَّهِ الْحَقِّ عَلَى الْحَقِّ الْخَالِصِ مِأَةً وَعَشْرًا (سورة الحوریه). ثالثاً از پشت دیوار بیت حضرت باب، ایشان را صدا ننمائید و هنگام مشی در خدمت معزّی الیه بر ایشان تقدّم نجوئید و در محضرشان نجوی نکنید. و قس علیذلك و - تلاوت آیات در هر صبح و شام:

تسبیح و ترتیل آیات را در هر صبح و شام حضرت اعلی از واجبات دین محسوب فرموده اند چه بذکر حق قلوب مطمئن میگردد و عقول منور میشود، قوله المهیمین: سَبِّحُوا اللَّهَ مَوْلِيَكُمْ الْحَقَّ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ مُسْتَحَقَّ عَلَى الْحَقِّ فِي سَبِيلِ الْبَابِ عَلَى الْمَسَاءِ وَ الصُّبْحِ بِالْكَلِمَةِ الْأَكْبَرِ حَوْلَ الْبَابِ مَحْمُودًا..... يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ قَاعِبُدُوا اللَّهَ كَمَا يُرِيكُمْ الْحَقُّ آيَاتِهِ وَ آرْتَقِبُوا أَمْرَ اللَّهِ الْحَقِّ فِي كُلِّ الصُّبْحِ وَ الْمَسَاءِ بِالْحَقِّ الْخَالِصِ (سورة التبلیغ)

۲۱ - حرمت شرب خمر و ممنوعیت قمار:

شرب مسکرات در آئین بابی ممنوع است و بپیروان شرع مبین تاکید گردیده است که

از مُداوا با مشروبات الکلی احتراز جویند و قمار نیز از مَحَرَّمات محسوب است چنانچه میفرماید قوله الودود: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَرَادَ فِي كِتَابِهِ الْحَمِيدِ بِالْخَمْرِ الْأَوَّلِ وَ بِالْمَيْسِرِ الثَّانِي فَاجْتَنِبُوا عَنْهُمَا وَ لَا تَدَاوُوا مَرْضَاكُمْ بِشُرْبِ الْحَرَامِ (سورة الاحکام) ۲۲ - جمال قدم جلّت عظمته در رساله قیوم الاسماء - در این رساله کریمه ذکر جمال اقدس ابھی جلّ ثنائه بطرق مختلفه وارد آمده مثلاً به اسم " بَقِيَّةُ اللَّهِ " اشاره شده که در آیه ذیل موجود است، قوله الامنع: يَا بَقِيَّةُ اللَّهِ قَدْ قَدَيْتِ بِكُلِّي لَكَ وَ رَضَيْتِ السَّبَّ فِي سَبِيلِكَ وَ مَا تَمَنَيْتِ إِلَّا الْقَتْلَ فِي مَحَبَّتِكَ وَ كَفَى بِاللَّهِ مُغْتَصِمًا قَدِيمًا وَ این آیه بکرات از قلم غصن ممتاز دوحه بقا در توقیعات شتی مذکور گردیده است. ایضا " بَقِيَّةُ اللَّهِ الْمُنْتَظَرُ " که در آیه ذیل وارد گشته قوله الودود: اِسْمَعُوا قَوْرَبَّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ اِنِّي عَبْدُ اللَّهِ اُنَانِي الْبَيِّنَاتِ بَقِيَّةُ اللَّهِ الْمُنْتَظَرِ اَمَامَكُمْ وَ هَذَا كِتَابِي قَدْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ فِي اُمِّ الْكِتَابِ بِالْحَقِّ عَلَى الْحَقِّ مَسْطُورًا (سورة العماء). و همچنین "بَابُ بَقِيَّةِ اللَّهِ" که در این آیه مبارکه نازل، قوله الامتن: فَسُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِهِ ذِي الْعَرْشِ الْقَدِيمِ فَمَا هُوَ إِلَّا عَبْدُ اللَّهِ وَ بَابُ بَقِيَّةِ اللَّهِ مَوْلِيكُمْ الْحَقُّ .. (سورة الحورية). کلمه "بهاء" در مفاهیم گوناگون نیز در رساله قیوم الاسماء مسطور و مذکور از جمله آیه مبارکه ذیل است: قُلْ اِنِّي لَحَوْرِيَّةٌ قَدْ وُلِدْتِنِي الْبِهَاءُ فِي قَصْرِ مِنْ قَطْعَةِ الْيَاقُوتِ الرُّطْبَةِ الْمُتَحَرِّكَةِ (سورة الحورية)

۲۲ - حَقَانِيَّتِ شِيعَةِ وَ قِصَاصِ از یزید بن معاویه : در ردّ حزب سُنَّتِ وَ جَمَاعَتِ وَ تَأْيِيدِ حَقَانِيَّتِ وَ لَایَتِ حَضْرَتِ عَلِيِّ بْنِ اَبِيطَالِبِ نِزِی بَیَانِ مِبَارَكِ دَرِ رِسَالَةِ قِیُومِ الْاَسْمَاءِ مُصَرَّحِ وَ مَوْجُودِ چنانچه میفرماید، قوله الصّد: يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهَا مِنَ الْأَعْرَابِ مَا لَكُمْ كَيْفَ كَفَرْتُمْ بِمُحَمَّدٍ بَعْدَ وَفَاتِهِ عَلِيٍّ غَيْرِ الْحَقِّ جَهَارًا. أَلَمْ يَأْخُذْ اللَّهُ وَ نَبِيَّهُ عَنْكُمْ عَهْدًا فِي وَصَايَةٍ وَ لِيهِ فِي مَوَاطِنِ الْأَرْضِ عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ كَثِيرًا (کتاب اثار نقطه اولی ص ۲۰) و در باره قصاصی که خداوند از قاتل سید الشهداء گرفته میفرمایند، قوله الارفع: وَ اِنَّ اللَّهَ قَدْ قَطَعَ رَحْمَتَهُ عَنْ قَاتِلِ جَدَّنَا الْحُسَيْنِ عَلِيٍّ اَرْضِ الطُّفِّ وَ اِحْدَا قَرِيْدًا وَ لَقَدْ اِشْتَرَى يَزِيْدُ بْنُ مُعْوِيَةَ عَلِيَّ الْبَاطِلِ رَاسَ يُوْسُفَ الْحَقِّ بِثَمَنِ بَخْسٍ مِنْ نَفْسِهِ وَ دَرَاهِمٍ مَعْدُوْدَةٍ مِنْ مُلْكِهِ عَلَيَّ حِزْبِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ كَفَرُوا بِاللَّهِ عَلَيَّ الْبَاطِلِ بِالْحَقِّ عَظِيْمًا. (ایضا ص ۲۲)

۲ - تَبْلِيغِ اَمْرِ اَلْهِی - تَبْلِيغِ اَمْرِ اَللّٰهِ رَا حَضْرَتِ رَبِّ اَعْلٰی بَرِ کُلِّ لَازِمِ وَ مَفْرُوضِ دَاشْتِه

اند و در سوره اول رساله قیوم الاسماء ملوک و سلاطین را بِالْأَخْصِ مأمور میفرمایند که از برای هدایت اهل شرق و غرب بسرپرده حقیقت قیام نمایند، قوله الاعلی: يَا مَعْشَرَ الْمُلُوكِ بَلِّغُوا آيَاتِنَا إِلَى التُّرْكِ وَ أَرْضِ الْهِنْدِ بِالْحَقِّ عَلَى الْحَقِّ سَرِيعاً وَ مَا وَرَاءِ أَرْضِهَا مِنْ مَشْرِقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا بِالْحَقِّ عَلَى الْحَقِّ قَوِيّاً. (سورة الملك)

۲۵ - دوره آینده - در چند مکان در رساله قیوم الاسماء اشاره به " دوره دیگر " و یا "گرة ثانیه" شده است که بیک استشهاد در اینمقام اکتفا مینماید، قوله الاحلی: فَصَوْفَ قَدْ أَمَدَدْنَاكُمْ بِجُنُودٍ لَا يُرَاهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَحَدٌ وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ كَتَبَ لَكَ الدَّوْرَةَ بَعْدَ هَذِهِ الْكِرَّةِ لِيَوْمِهِ الْأَكْبَرِ عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ مَخْتوماً (سورة التعبير)

۲۶ - تلاوت آیات در سحرگاهان - یکی دیگر از اوامر آن کنز مخزون تلاوت ادعیه و مناجات در بکور و آصال است که در سوره های متعدد مورد تاکید قرار گرفته از جمله آیه ذیل، قوله الامجد: فَأَقْرَأُوا مَا تَيْسَّرَ مِنْ هَذَا الْقُرْآنِ بَكْرَةً وَأُصِيلاً وَ رَتَّلُوا هَذَا الْكِتَابَ بِإِذْنِ اللَّهِ الْقَدِيمِ عَلَى لَحْنٍ مِنْ ذَلِكَ الطَّيْرِ الْمُغْنِي فِي جَوِّ السَّمَاءِ تَرْتِيلاً (سورة الكتاب) و در باره سجده در هنگام سحر میفرماید، قوله الحکیم: يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ قَوْمُوا فِي أَسْحَارِكُمْ لِلَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ سَجُدْ أَعْلَى الْحَقِّ قِياماً (سورة الشکر)

۲۷ - حج بیت - حج در این شرع جدید همانند شرع اسلام تعیین گردیده است (سورة المرات)

۲۸ - قسم خوردن - قسم خوردن به صدق و یا کذب هر دو ممنوع است (سورة الاحکام)

۲۹ - توبه - توبه مقبول و مظهر ظهور خود صدقات را اخذ میفرماید. (سورة الاحکام)

۳۰ - مبادی و احکام در رساله قیوم الاسماء بکثرت نقل شده همچنین مسائلی از قبیل "نُقَبَاء"، "یومیکه مقدار آن پنجاه هزار سال است"، "کُفْرِ اعراب شدیدتر از کُفْرِ اعجام است"، "اصحاب کُفِّ"، "مال دنیا سبحات جلال" ببار میآورد و هزاران مسئله دیگر.

۳۱ - لیلۃ القدر - لیلۃ القدر از هزار ماه اجرش بیشتر تعیین گردیده و صلوة غدیر و صوم آن نیز فرض و واجب شده است (سورة الحج)

۳۲ - رساله های مبارکه حضرت رب اعلی عموماً با بیان ذیل خاتمه مییابد قوله الغفار: سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ السَّلَامُ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

فصل یَنجُم - شرح مختصری در باره سوره الملك

تعظیم و تکریم بیمنتھائی که ملاحسین نسبت به رساله قیوم الاسماء مرعی داشته از حد شرح و توصیف خارجست زیرا که عظمت و سطوت نزول آن صحیفه جلیله را در لیلۀ اظهار امر آن ساذج وجود در طول حیات خویش همواره مد نظر داشت. حضرت ولی عزیز امرالله اظهارات ملاحسین را در مجد و شوکت ان دقائق پرهیجان در کتاب قرن بدیع نقل میفرمایند " جان و وجدان از ترنمات معنویّه اش حین نزول آیات قیوم الاسماء اهتزاز جدید حاصل نمود. در خاتمۀ هر بیان آن مولای عالمیان به این آیه مبارکه ناطق سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۷) همچنانکه گذشت حضرت باب در بدایت سوره الملك لسان بستایش و نیایش ایزد متعال میکشایند که با نزول این کتاب متین نور مبین از برای هدایت مَنْ فِي الْعَالَمِينَ تابان گردید و پس از حمد و ثنا بدرگاه خداوند یکتا بصریح بیان تاکید میفرمایند که صراط مستقیم الهی مظهر ظهور جدید است که ذکرش در کتب الهیه مذکور و اکنون در عالم وجود موجود قوله الکریم " وَ اِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ لَعَلِّيٌّ وَ عَلَى الْحَقِّ الْاَكْبَرِ قَدْ كَانَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ حَكِيْمًا وَ اِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ عَلَى الدِّينِ الْخَالِصِ قَدْ كَانَ فِي اُمِّ الْكِتَابِ حَوْلَ الطُّورِ مَسْطُورًا " سپس سبب و علت نزول تفسیر این رساله مُكْرَمَه را تقدیر الهی قلمداد میفرمایند قوله العزیز : " اَللّٰهُ قَدْ قَدَّرَ اَنْ نَخْرَجَ ذٰلِكَ الْكِتَابِ فِي تَفْسِيْرٍ اَحْسَنَ الْقَصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلِيٍّ عَبْدِهِ لِيَكُوْنَ حُجَّةً اَللّٰهُ مِنْ عِنْدِ الذِّكْرِ عَلِيٍّ الْعَالَمِيْنَ بَلِيغًا " بدین مضمون که ایزد متعال چنین مقدر فرمود که این کتاب در تفسیر احسن القصص از نزد ائمه اطهاریکه نام مبارکشان در فوق وارد آمده بر حضرت موعود که مسمی به ذکرُ الله است نازل شود و بمثابه حجت الهی بر عالمیان گردد.

این ادعای عظیم که در سوره اولیه نخستین توقیع مبارک بیان گردیده حجت

بالغیست بر طلوع شمس حقیقت که سحاب غیب را مرتفع ساخته بی پرده و حجاب در آفاق جهان اشراق فرموده است . سپس حضرت باب قدم فراتر نهاده اعلان میفرمایند که مقصود از "الدِّينُ الْخَالِصُ" همانا نفس مبارک فرستاده الهیست که در این اوان در حیّز امکان ظاهر و عیان گردیده است، قوله المستعان ، " إِنَّ الدِّينَ الْخَالِصَ هَذَا الذِّكْرَ سَالِمٌ فَمَنْ أَرَادَ الْإِسْلَامَ فَلْيَسَلِّمْ أَمْرَهُ لِأَنَّ يَكْتَبَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِ الْأَبْرَارِ مُسْلِمًا " بدین مضمون که مقصود از دین خالص حضرت ذکر است (مقصود حضرت باب میباشد) و هرآنکس اسلام بخواهد باید بدو تسلیم گردد تا خداوند نامش را در ردیف نیکوکاران صالح مذکور نماید

و چون مقام حضرت ذکر روشن و معلوم گشت رتبه و شأن حضرت باب الباب نیز تعیین و توصیف میگردد بدین منوال که اعمال نفوس در صفحه وجود مقبول واقع نمیشود مگر آنکه ناس در مدینه عزّ الهی که بابش در دست باب الله نهاده شده داخل گردند، قوله العلیّ الاعلیّ: وَ إِنَّ اللَّهَ لَنْ يَقْبَلَ مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْضِ الْعَمَلِ إِلَّا مَنْ أَتَى الْبَابَ بِالْبَابِ سَاجِدًا لِلَّهِ الْقَدِيمِ مِنْ حَوْلِ الْبَابِ مَحْمُودًا.

آنگاه کلام الهی متوجه ملوک و سلاطین عالم شده مأمور میگردند که چشم از مُلک حق برگیرند قوله العظیم : يَا مَعْشَرَ الْمُلُوكِ انصَرِفُوا عَنْ مُلْكِ اللَّهِ جَمِيعُكُمْ بِالْحَقِّ عَلَى الْحَقِّ جَمِيعًا. و در مقامی دیگر میفرماید قوله العظیم : ... وَ إِضْ بِحُكْمِ اللَّهِ الْحَقُّ فَإِنَّ الْمُلْكَ فِي أُمَّ الْكِتَابِ عَلَى شَأْنِ الذِّكْرِ بِأَيْدِي اللَّهِ قَدْ كَانَ بِالْحَقِّ مَسْطُورًا. سپس لحن حق متوجه پادشاه مسلمین میشود که باید بنصرت حضرت ذکر قیام نماید و میفرمایند پروردگار عالمیان سلطان و اطرافیانش را در روز قیامت مسئول قرار خواهند داد، قوله الحکیم، يَا مَلِكِ الْمُسْلِمِينَ فَاَنْصُرْ بَعْدَ الْكِتَابِ ذِكْرَنَا الْاَكْبَرَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ قَدَّرَ لَكَ وَ لِلْحَاقِّينَ مِنْ حَوْلِكَ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ مَوْقِفًا عَلَى الْحَقِّ مَسْنُولًا. در این هنگام پرده از انذار شدید الهی برداشته میشود و بپادشاه اعلام میگردد که چنانچه با حضرت باب بدشمنی برخیزد خداوندگار او را در روز قیامت روانه آتش خواهد نمود و پشتیبانی بجز حق

نخواهد یافت، قوله الحکیم : يَا أَيُّهَا الْمَلِكُ تَاللَّهِ الْحَقُّ لَوْ تَعَادَى مَعَ الذِّكْرِ لَيَحْكُمَ اللَّهُ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ عَلَيْكَ بَيْنَ الْمُلُوكِ بِالنَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ الْيَوْمَ مِنْ دُونِ اللَّهِ الْعَلِيِّ عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ ظَهِيرًا.

وزیر اعظم پادشاه نیز مخاطب الهی قرار گرفته و باو میفرمایند که از خداوند بهر اسد و از دنیا گوشه گیری اختیار نماید چه که زمین و آنچه بر اوست از آن حضرت ذکر است. اگر آنچه را حق مقدّر فرموده است بگوش هوش بشنوند و سر اطاعت فرود آورند در روز قیامت از بهشت برین نصیب برند در حالیکه مُشْرِکین را بجز متاع دنیا سهمی نبوده و نیست قوله الخبیر : **وَ إِنَّا نَحْنُ ضَمْنَا بِإِذْنِ اللَّهِ لِنَفْسِكُمْ أَنْ تُطِيعُوا الذُّكْرَ بِالصِّدْقِ الْخَالِصِ بِأَنَّ لَكُمْ فِي الْقِيَمَةِ فِي جَنَّةِ الْعَدْنِ مَلَكًا عَلَى الْحَقِّ عَظِيمًا. وَإِنْ مَلَكَكُمْ هَذَا بَاطِلٌ وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ مَتَاعَ الدُّنْيَا لِلْمُشْرِكِينَ وَإِنَّ عِنْدَ اللَّهِ مَوْلَكُمْ حُسْنَ الْمَأْبِ قَدْ كَانَ بِالْحَقِّ عَلَى الْحَقِّ قَدِيمًا.** لازم بتذکر است که "متاع دنیا" مفهومی است که در سوره آل عمران در قرآن مجید وارد گردیده است که

عشق زن و فرزند و گردآوری زر و سیم و گاو و گوسفند و زمین و نهال و مال و منال و غیره از جمله آن است قوله الکریم : **" زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنْطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرِثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ... "** () سپس ملوک و سلاطین بتبلیغ امر الهی در خاور و باختر گیتی مأمور میگردند، قوله العزیز : **يَا مَعْشَرَ الْمُلُوكِ بَلِّغُوا آيَاتِنَا إِلَى التُّرُكِ وَ أَرْضِ الْهِنْدِ بِالْحَقِّ عَلَى الْحَقِّ سَرِيعًا وَ**

مَأْوَرَاءَ أَرْضِهَا مِنْ مَشْرِقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا بِالْحَقِّ عَلَى الْحَقِّ قَوِيًّا. همچنین مردم زمین رامستحضر میفرمایند که اگر به نصرت خداوندگار بپردازند حق آنانرا منصور و مظفر خواهد نمود و اگر اطاعت و انقیاد حضرت ذکر را پیشه نمایند آنان را در جنت رضوان وارد خواهد ساخت. قوله البصیر : **وَ اعْلَمُوا إِنْ تَنْصَرُوا لِلَّهِ يَنْصُرْكُمْ فِي يَوْمِ الْقِيَمَةِ بِالذُّكْرِ الْأَكْبَرِ عَلَى الصُّرَاطِ نَصْرًا كَرِيمًا ...** یا اهل الأرض من أطاع ذكر الله و كتابه هذا فقد أطاع الله و أوليائه بالحق و قد كان في الآخرة من أهل الجنة الرضوان عند الله مكتوباً.

بالاخره در اواخر سوره بصریح بیان تاکید میفرمایند که نتیجه اعمال پسندیده یا کفر و اعراض نفوس بخود آنان راجعست و حق از این امور مستغنی است. قوله المبین :

تَاللَّهِ إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ تَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَ بآيَاتِهِ لَكُنَّا بِاللَّهِ عَنِ الْخَلْقِ وَ الْمَلِكِ عَلَى الْحَقِّ غَنِيًّا.

یادداشت‌ها

- ۱ - تاریخ نبیل - مطالع الانوار - نوشته محمد زرندی معروف بنبیل اعظم. این کتاب را حضرت ولی عزیز ام‌الله بانگلیسی ترجمه و تلخیص فرموده اند و سپس آن ترجمه را مرحوم سعد جلیل بیگ در مصر بعربی برگردانده و جناب اشراق خاوری از عربی به فارسی ترجمه و تلخیص نموده اند.
- ۲ - حضرت شوقی ربانی - کتاب قرن بدیع -
- ۳ - ایضا - این ترجمه مفقود الاثر میباشد و تا کنون نسخه ای از آن بدست نیامده است.
- ۴ - حضرت شوقی ربانی - کتاب قرن بدیع - صفحه ۵۷
- ۵ - ایضا - صفحه ۸۱ - ضمناً متذکر میگردد که جناب ابوالقاسم افغان بنگارنده این اوراق اطلاع داده اند که زمانیکه بشرف لقای مولای توانا حضرت ولی عزیز ام‌الله مشرف بودند از ترجمه مزبور استفسار نمودند و هیکل مبارک متذکر گردیدند که طاهره درایام بدشت شبها قسمتی از ترجمه احسن القصاص را برای احباب میخواند. همچنین فرمودند که این ترجمه در حال حاضر مفقود الاثر است و لکن در آینده پیدا خواهد شد .
- ۶ - ایضا - کتاب قرن بدیع - صفحه ۷۹
- ۷ - عبدالحسین آواره - کواکب الدریه فی مآثر البهائیه - صفحه ۴۱
- ۸ - دکتر محمد حسینی - کتاب یوسف بها در قیوم الاسماء - صفحه ۵
- ۹ - حضرت شوقی ربانی - کتاب قرن بدیع - صفحه ۷۹.
- ۱۰ - دکتر محمد حسینی - کتاب یوسف بها در قیوم الاسماء - صفحه ۵
- ۱۱ - کلمه - أَحْسَنُ الْقَصَص - در قرآن مجید در سوره یوسف نازل شده و باید توجه داشت که کلمه قَصَص (بمعنی قصه گوئی) با کلمه قِصَص (بمعنی قصه ها) اشتباه نگردد.
- ۱۲ - حضرت عبدالبهاء - لوح مبارک مندرج در مائده اسمانی جلد نهم ص ۴۸-۶۹
- ۱۳ - حضرت شوقی ربانی - کتاب قرن بدیع - صفحه ۵۷ .
- ۱۴ - حضرت شوقی ربانی - کتاب قرن بدیع - صفحه ۷۹ .
- ۱۵ - قرآن مجید - سوره النساء آیه ۱۶۲ .
- ۱۶ - قرآن مجید - سوره آل عمران (۲) آیه ۱۴ - مردم (ظاهربین دنیا پرست کوتاه نظر) را آرایش حبّ شهوات نفسانی که عبارت از میل بزنها و فرزندان و همیانهایی زر و سیم و اسبهای نشاندار نیکو و چهارپایان و مزارع و املاک است در نظر زیبا و دلفریب است لیکن اینها همه متاع زندگانی دنیاست و نزد خداست همان منزل بازگشت نیکو (که بهشت لقای الهی و نعمت باقی ابدیست) - (منقول از کتاب قرآن کریم - از انتشارات اسوه - ترجمه مهدی الهی قمشه ای) .
- ۱۷ - حضرت شوقی ربانی - کتاب قرن بدیع ص ۴۴ .
- ۱۸ - قرآن مجید - سوره آل عمران . آیه ۱۴

مروری بر دلائل سبعه

ابوالقاسم افغان

دوستان گرانقدر و ارجمند، همانطوری که به عرض مبارکتان رسید وظیفه‌ای را که در این جلسه به عهده این عبد محول فرموده‌اند پژوهشی است در کتاب دلائل سبعه از آثار منزله از قلم حضرت نقطه، اولی. این کتاب مستطاب که سالیان چندی است در ایران به چاپ رسیده شامل دو قسمت است، قسمتی به زبان فارسی و قسمتی دیگر به زبان عربی نازل شده است.

کتاب دلائل سبعه عربی که به جمله «بسم الله الافرد الافرد» مصدر است تخمیناً يك چهارم کتاب دلائل سبعه فارسی است و مضامین هر دو کتاب اقامه هفت دلیل عقلی و نقلی است بر اثبات شریعت بیان.

این دو کتاب در اواخر دوره سجن ماکو و بعد از نزول کتاب بیان در جواب شخصی نازل شده است که با صدق محض و اطمینان خاطر به حقیقت ادعای حضرت ربّ اعلیٰ اذعان نداشته است و خواهشش این بوده که قلب او را به پذیرش آئین جدید مطمئن فرمایند. مخاطب این کتاب معلوم نیست ولی از فحوای عبارات و مندرجات منزله در آن رق منشور برمی‌آید که مستدعی جواب یکی از تلامیذ طراز اول مکتب شیخیه و از شاگردان حاج سید کاظم رشتی بوده است. این کتاب بگونه کتاب بیان به ابواب و واحدهای مختلف و یا بمانند کتاب قیوم اسماء به صورت سور گوناگون نازل نگردیده است بلکه دلائل هفت گانه را پشت سر هم شمرده و در هر مورد توضیحاتی عنوان فرموده‌اند.

موضوع کتاب اثبات ظهور بدیع است بر اساس حقیقت و اولویت وحی الهی و عطاى اطمینان قلب و ایقان خاطر به حقیقت ظهور به متقاضی جواب.

در مقدمه این کتاب اشاراتی به وحدانیت و فردانیت ذات غیب منیع لایدرک شده و تذکر داده شده است که برای ادراک کنه ذات ربوبیت ازلی باقی راهی نبوده و نیست جز به شناسائی مظاهر مقدسه الهیه که من جانب الله در هر ظهوری به اسمی ظاهر شده‌اند و همه از مشیت اولیه و

قدرت مستطیله. حقیقت الهیه مبعوث می‌باشند و شاهد مقال را از قول حضرت رسول اکرم بیان می‌فرمایند که فرمود: «أَمَّا التَّبَيُّونُ فَنَا» و ظهور انبیاء و سفرای الهی را در هر عهد و زمان به طلوع و غروب خورشید مثال زده‌اند که اگر بمالنهاییه طلوع کند و افول نماید همان شمس واحد است و بغیر از یک خورشید نیست.

در این کتاب بغیر از اقامه دلائل هفت‌گانمای که مدلل بر ظهور قائم موعود و مهدی منتظر است برای اطمینان بخشیدن به خاطر مخاطب لوح اشاراتی نیز به احادیث مرویه و روایات مأثوره از رسول اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام و نیز به اقوال بعضی از عرفا که بشارت به ظهور داده و حتی مبادرت به معرفی اسم و تعیین سال ظهور نموده‌اند شده است.

الحال به ادله نازله در این کتاب توجه کنیم.

دلیل اول را اعظمت آیات در مقایسه با معجزات منسوبه به انبیای قبل بیان فرموده‌اند مثل معجزاتی که به حضرت موسی و حضرت مسیح نسبت داده شده است. خلاصه بیان مبارک این است که با نزول قرآن کریم آئین و کتاب شرایع قبل نسخ شد و قوانین و احکامی که در آن دو کتاب قبل، تورات و انجیل، ملاک ایمان و اعتقاد پیروان آن ادیان بود و به آن عمل می‌کردند تغییر کرد. و اگر قرآن من عند الله نازل نشده بود چطور ممکن بود که احکام کتب قبل منسوخ گردد. پس محقق و ثابت است که آیات تفوق و برتری دارد به آنچه که به اسم اعجاز به انبیای الهی منسوب است.

دلیل ثانی را عدم امکان انزال آیات الهی به توسط خلق عنوان فرموده و به شهادت تاریخ دیانت اسلام استشهد می‌فرمایند. مضمون بیان مبارک این است:

تو خود مسلمانی و به حقیقت و حقیقت رسول اکرم مؤمنی و به نزول قرآن من عند الله اعتراف داری و به این اصل معتقدی که غیر از خداوند، دیگری قادر به اتیان آیهای در شأن و حد آیات قرآنی نیست و نیز اقرار داری که از زمان پیغمبر اسلام تا بحال که ۱۲۷۰ سال می‌گذرد احدی در عالم ظاهر نکریدی که بتواند تحدی به آیات قرآنی نماید و کل خلق را از اتیان بمثل آن عاجز دیده‌ای. تو که با توجه به مراتب فوق الذکر به دیانت اسلام ایمان آورده‌ای چگونه است که با زیارت آیات کتاب بیان که در حکم همان آیات منزله در قرآن است محتجب مانده‌ای؟

در این مسئله جای شک و تردید نیست که تو پیغمبر را ندیده‌ای و معجزهای به غیر از قرآن از او در دست نداری و امر از دو شق بیرون نیست، یا لا عن شعور و علی العمیا اظهار ایمان به آئین محمدی می‌کنی، چه انگیزهای سبب شده است که چنین ادعائی داری، یا اینکه از روی تحقیق و بصیرت ایمان آورده‌ای و مسلمان هستی. اگر چنین است چه فرقی است بین وقتی که قرآن را دیدی و یقین بر عجز کل در اتیان آیهای از آیات آن نمودی تا وقتی که آیات بیان را دیدی و قلباً متیقن نشدی؟ بدان که غیر از خداوند کسی قادر بر انزال آیات و اظهار بینات نبوده و نیست و این خداوند است که انسان را امتحان می‌کند تا نفوس محص شوند. فی المثل اگر خداوند به نقطه بیان معجزهای عنایت کرده بود به مثل آنچه به حضرت موسی عنایت شده بود تا بحال مؤمنین به قرآن محتجب و محروم نمی‌ماندند ولیکن خداوند در این ظهور نزول آیات را دلیل و برهان حقیقت

ظهور خود قرار داده که اعظم از جمیع معجزات است و به همین دلیل است که دین اسلام با نزول آیات مبرهن است.

تو خود شاهی که چقدر از مسلمانان از شناسائی مظهر ظهور محروم مانده و در هیما، جهل و غفلت سرگردان هستند و این به واسطه عدم تفکر و تعمق در دین خودشان می‌باشد و اگر دیده بصیرت و چشم حقیقت‌بین داشتند و به حقیقت آئین خودشان واقف بودند با استماع آیات از آیات این ظهور که اعظم از جمیع معجزات مظاهر قبل است ایمان آورده بودند.

دلیل سوم را نزول آیات از زبان شخص امی بیان فرموده‌اند که کسی قادر به اتیان بمانند آنها نمی‌باشد. با وجود اینکه همان حروفی که آیات الهی با آنها نازل شده است در اختیار عموم خلق می‌باشد.

مضمون بیان مبارک در این مورد چنین است که جمیع تقاریر و تحاریر از تلفیق حروف هجائی بوجود آمده است که هر قومی به آن زبان تکلم می‌نماید ولی خداوند عزّ و جلّ به قدرت بالغه و عظمت کامله خود آدمی امی و درس نخوانده را مبعوث می‌فرماید و آیاتی بر زبان او جاری می‌فرماید که دیگران از اتیان به مثلش عاجزند و آن کلام را فنائی نیست و الی یوم القیمه باقی و برقرار است.

دلیل چهارم را اکتفا به دلیل آیات در قرآن کریم و ردّ سایر معجزات برای شناسائی مظهر ظهور بیان فرموده‌اند و با استدلال به آیات قرآن اعظمیت و کفایت نزول آیات را تصریح نموده‌اند. مضمون بیان مبارک این است که کسی که مؤمن به قرآن باشد چاره‌ای ندارد جز اینکه اقرار کند و ایمان آورد به اینکه نزول آیات کفایت از هر معجزه‌ای می‌نماید و شاهد مقال را آیه ۵۱ از سوره عنکبوت بیان فرموده‌اند: «اولم یکفهم انا انزلنا عليك الكتاب يتلى عليهم ان في ذلك لرحمة و ذکری لقوم یؤمنون.»

و نیز اشاره می‌فرمایند که در وقت ظهور حضرت موسی قوم بنی اسرائیل به خیالات نفسانی و اهواء شیطانی متمنی معجزات و خوارق عادات از آن حضرت بودند و آیات ۹۳ و ۹۰ از سوره اسراء را در کلام الله ذکر فرموده‌اند که خداوند آنها را ردّ فرموده است. بعد نتیجه‌گیری شده است و به سائل که معلوم است متوقع خوارق عادات و ظهور آثاری شبیه به اعجاز بوده است می‌فرمایند پس چه فرقی است میان تو و آن قومی که متوقع چنان معجزاتی بوده‌اند و این در حدّ بندگان است که هرچه را خداوند حجتّ قرار داد قبول کنند نه آنچه که خواهش‌های نفسانی آنها طلب می‌کند از خداوند بخواهند.

در اینجا لسان مبارک به نصیحت و اندرزگوئی باز شده و می‌فرمایند پناه ببر به خدا از اینکه تمنیات نفس و هوای خود را دلیل عرفان و شناسائی صاحب امر قرار دهی، بلکه چیزی را ملاک عمل و دلیل شناسائی مظهر ظهور قرار ده که خداوند خواسته است و خداوند اینگونه نفوس را کاذب و مفتر خوانده است و در قرآن نازل شده در سوره النحل آیه ۱۰۴: «ان الذین لا یؤمنون بایات الله لا یهدیهم الله و لهم عذاب الیم انما یفتري الكذب الذین لا یؤمنون بایات الله و اولئک هم الکاذبون.»

دلیل پنجم بیان این مطلب است که خداوند در قرآن دلیل حقانیت رسول اکرم را به غیر از نزول آیات به چیز دیگر استدلال نفرموده. دلیله آیات و وجوده اثباته.

و می‌فرمایند اگر این معجزاتی که در کتب نقل کرده و نسبت به رسول الله می‌دهند در نزد خداوند شأنی داشت خداوند حقیقت رسول الله را بر آن پایه استدلال می‌فرمود چنانچه نازل شده است از قول رسول الله در سوره اسراء آیه ۸۸: «قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً.»

در این قسمت اشاره به آیه اول از سوره القمر می‌فرمایند و اشاره شده است که اگر در قرآن می‌بینی که نازل شده است: «اقتربت السّاعة و انشقّ القمر»، مراد از شقّ قمر شکافته شدن کره ماه نیست. این موضوع شقّ القمر اصطلاحی بوده است در میان اعراب دوران جاهلیت که هر وقت اتفاق غیر منتظره‌ای پیش می‌آمده می‌گفتند شقّ قمر شد. امرؤ القیس شاعر معروف عرب شعری در این باب دارد که دارای همان ظرافت و خیال‌انگیزی‌های شعرای لطیف طبع و سخن‌آور فارسی‌زبان است و جای تعجب است عربی که عمرش را در بیابان بسر آورده و در زیر خیمه‌های سیاه رنگ موئین شب را روز کرده و جز واحها و شترهایش به چیز دیگر نمی‌اندیشیده و اگر چشمش هم به اتراب* و کواعب** می‌افتاده جز سیاه چرده‌های آفتاب سوخته چیزی نمی‌دیده، چطور به این لطافت شعر گفته که:

اتت السّاعة و انشقّ القمر عن غزال صاد قلبی و نفر
عادت الاقمار یسری بالدّجی و رأیت اللیل یسری بالقمَر

می‌گویند وقت مقرر رسید و قمر منشق شد- از آن آهویی که قلب من را صید کرد و فرار کرد- رسم ماهها این است که به اطراف یا دور شب می‌گردند- ولی من شبی را دیدم که به دور قمر می‌گشت- که اشاره به زلف و چهره معشوقه‌اش کرده است.

دلیل ششم را برای مخاطب از دلائل عقلی بیان فرموده‌اند و می‌فرمایند از تو سؤال می‌کنم اگر در این زمان کسی بخواهد اسلام بیاورد آیا حجّت الهی بر او بالغ می‌باشد یا نمی‌باشد. اگر بگوئی هنوز حجّت بر او بالغ نشده است چگونه خداوند کسی را که در ایام حیات و زندگی حکم غیر اسلام بر او جاری بوده است در آخرت معاتب می‌سازد، و اگر بگوئی حجّت بر او بالغ شده است و اسلام آورده است با چه وسیله‌ای حجّت الهی بر او ثابت گردیده است، و اگر بگوئی با زیارت آیات قرآنی حجّت بر او بالغ گردیده و از روی بصیرت ایمان آورده است این دلیل متقن و مبرهن است و به همین دلیل که با زیارت قرآن و آیات نازل در آن کسی اسلام آورده است همین حکم در پذیرش دیانت بیان صادق است.

اگر با همین دلائلی که شخص مسلمان برای غیرمسلمانان اثبات دیانت اسلام را می‌کند برای خودشان اثبات دیانتی که مدّعی ایمان به آن هستند می‌کردند همه در ظلّ شریعت بیان درآمده بودند.

در خاتمه، مقال از مخاطب سؤال شده است که خودت به چه صورتی مسلمان شده‌ای. پیغمبر را

** کواعب: دختران و زنان.

* اتراب: همزادان، هم‌سنان.

که ندیده‌ای. معجزه‌ای هم که مشاهده ننموده‌ای. اگر لا عن شعور اظهار ایمان می‌کنی که چرا و اگر به حجیت قرآن مؤمن شده‌ای و اعتراف به عجز خود در اتیان آیه‌ای از آیات قرآن کریم را داری و به محض استماع آیات، اسلام را قبول کرده و ایمان آورده‌ای، همین دلیل کافی است که به شریعت بیان نیز ایمان آوری.

دلیل هفتم را به این بیان ذکر می‌فرمایند که بر حسب اعتقاد کَلّ خداوند بر وجود هر شیئی عالم است و قادر است بر هر شیئی. بعد از اینکه کسی خودش را منسوب به او دانست و گفت من من جانب الله مبعوث هستم اگر شخص مدعی بر خلاف حقیقت ادعائی کرده باشد به عهده خداوند است که در مقام ابطال آن دعوی و اضمحلال آن مدعی برآید و همین که کسی ظاهر نشد که گفتار و اقوال شخص مدعی را باطل کند آن مدعی از طرف خدا مبعوث است و این اقوی دلیل است بر حقیقت او. و در قرآن توصیه شده است که در استدلال به وجود هر ظهوری به دلیل آن ظهور باید در مقام احتجاج برآیند و بر غیر آن بر خلاف مروّت و انصاف است. فی المثل رسول الله اثبات نبوت خودش را بر نزول آیات قرار داد. حال هر کس که در خودش می‌بیند، به لحن آیات در مقام احتجاج برآید و الاّ به سایر شئون که رسول الله در مقام استدلال با کسی نیست، چه معنی می‌تواند داشته باشد؟ و تو ای سائل، بدان که غیر از سبیل دلیل راهی برای تفاهم نبوده و نیست. اگر می‌گوئی کسی که مدعی قائمیت است را نمی‌توان حبس کرد و حبس و قتل دلیل بر غیر حجیت می‌شود، از انبیاء حضرت یوسف و از اوصیاء حضرت موسی ابن جعفر را حبس نمودند و از انبیاء حضرت ذکریّا و از اوصیاء حضرت سید الشهداء را شهید نمودند، در صورتی که تمام آن نفوس حجت خداوند در روی زمین بودند. و اینکه می‌گوئی بین خود و خدا در قلب من یقین حاصل نمی‌شود و الاّ مؤمن می‌شدم، این افکار همه مولود توهمات و اوهامی است که در قلب هنوز نگاه داشته‌ای. اّمّت حضرت داود پانصد سال در احکام کتاب زبور تربیت شدند که در وقت ظهور حضرت مسیح محروم از فیوضات الهی نشوند و دیدی که جز عداّی معدود که از روی حقیقت و بصیرت به حضرت مسیح مؤمن شدند مابقی همه متمسک به خرافات شدند و محروم ماندند و آنهایی که منکر ظهور حضرت مسیح شدند نه اینکه قلباً می‌خواستند خودشان را محروم کنند ولی توسّل و توجه به اوهام، آنها را محروم ساخت و حالت آنها مثل چنین حالی است که در وجود تو می‌باشد که غرضت مکابره نیست بلکه می‌خواهی یقین حاصل کنی تا مؤمن شوی و قس علی ذلک در سرنوشت پیروان سایر ادیان. و اگر در یوم ظهور رسول الله پیروان حضرت مسیح به اصول و مبادی ظهور من هو بعده ناظر بودند مطمئناً کسی در دین مسیح متوقف نمی‌گردید. شأن این مردم همین است که سمّ خری را پرستش می‌کنند که روزی پسر انسان بر آن سوار بوده ولیکن از شناسائی صاحب انجیل و موعود انجیل محروم می‌باشند. همه در هیما، جهل و غفلت حیران و سرگردان مانده و از شناسائی موعود انجیل که به اسم احمد در انجیل از او یاد شده است محروم مانده‌اند.

و همین احوال را در اوصاف پیروان قرآن ناظر باش که ۱۲۷۰ سال در ظلّ قرآن تربیت شدند و در وقت ظهور موعود قرآن بر ضرش قیام نمودند. می‌فرماید: «و همچنین نظر کن ظهور رسول

الله (ص) را که هزار و دویست و هفتاد سال تا اول ظهور بیان گذشته و کلّ را منتظر از برای ظهور قائم آل محمد فرموده چنانچه فرموده که اگر باقی نماند از دنیا مگر يك روز دراز گرداند حقّ تعالی آن روز را تا آنکه برانگیزاند مردی را از اولاد من که نامش نام من باشد الی آخر الحدیث. و اعمال کلّ اسلام از رسول الله بدء آن بوده سزاوار است که عود آن به آن حضرت شود و خداوند آن حضرت را ظاهر فرمود به حجّتی که رسول الله را به آن ظاهر فرمود که احدی از مؤمنین به فرقان نتواند شبیه در حقیقت او نماید زیرا که در قرآن نازل فرموده که غیرالله قادر نیست بر اینکه آیهای نازل کند و هزار و دویست و هفتاد سال هم کلّ اهل فرقان این را مشاهده نمودند که کسی نیامده که اتیان نموده باشد و به این حجّت موعود منتظر را خداوند لم یزل ظاهر فرمود از جائی که احدی گمان نمی کرد و از نفسی که گمان علم نمی رفت و به سنی که از خسته و عشرين تجاوز نموده و به شأنی که اعزاز آن مابین اولوالالباب از مسلمین نبوده.^۱

خداوند قرآن را در ظرف مدّت ۲۲ سال بر رسول الله نازل فرمود و خداوند قدرتی به صاحب امر داده که اگر فصلی واقع نشود در ظرف مدّت پنج روز معادل قرآن از قلمش جاری می شود. بعد از بیان مطالب فوق الذکر که جزئی از آنها ذکر شد اشاره به نزول مناجاتها و خطبات و سائر شئون شده است و می فرماید رسول الله چهل سال در عرب تربیت شد تا قرآن را نازل فرمود در صورتی که از این امّی ۲۵ ساله انواع آیات و دعوات و خطب و مناجات و غوامض اسرار و زیارات چقدر نازل شده و در دو زبان عربی و فارسی بر نهجی که هر کس آن را بفهمد و درک کند. خوب است علمای اسلام را امتحان کنی. آنان که شصت سال درس خوانده و زحمت کشیده اند و امروز عالم مجتهد هستند قادر بر تحریر يك صفحه در زبان عربی نیستند و اگر چیزی هم بنویسند اقتباس از آثار اهل بیت است. بعد می فرمایند: «و نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حقّ مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد. مقامی که اول خلق است و مظهر انّی انا الله چگونه خود را به اسم بایبّت قائم آل محمد (ص) ظاهر فرموده و به احکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و مشاهده کنند که این مشابه است با خود ایشان، لعلّ محتجب نشوند و از آنچه از برای آن خلق شده اند غافل نمانند...»^۲

«و بدان که کلّ از برای لقاء الله خلق شده اند و مراد لقاء ذات ازل نیست زیرا که اون* ممتنع بوده در حقّ خلق بلکه مراد لقاء مظهر حقیقت است که مدّ بر او بوده و ناطق از او.»^۳

در ضمن بیانات مکرره که همه در موضوع اثبات ظهور هیکل مبارک است و مقایسه عدم اقبال پیروان دیانت اسلام و مؤمنین به قرآن به همان قیاس است که سایر ام از مظاهر مقدّسه موعود کتب خود محتجب ماندند می فرمایند: «الغرض یوم قیامت است و وانفسا است و هر کس به نفس خود مبتلا است در دین خود نه در دنیا زیرا که آن محلّ حکم نیست. نظر نموده در غیر مذهب که چقدر صاحبان عزّ و غنا هستند و حال آنکه حکم ایمان بر آنها نمی شود. و کلّ آیاتی که در فرقان نازل شده در ذکر یوم قیامت به عین بصیرت مشاهده کن و اهل جنّت را در جنّت ببین

* حضرت اعلی گاه اون را بجای آن بکار می برند.

که آن عرفان به حق است و اهل نار را در نار که آن احتجاب از حق است.»^۴

و می‌فرمایند از اول ظهور مثل خلق را مثل عبادی ببین که در یوم رسول الله بودند و محتجب ماندند و چقدر تمنا نمودند که یک آیه از رسول الله بشنوند در صورتی که مثل غیث هاطل از سماء رحمت الهی آیات نازل می‌شد و اشاره می‌فرمایند که اهل بیان هم به همین توهّمات مبتلا می‌شوند ولیکن من یظهره الله آنها را امتحان خواهد فرمود و بعد می‌فرمایند که از جمله ادلّه متقنه در این ظهور علم کلّ شیء است در نفس واحد که به حدّ اعجاز است و در کتاب هیاکل واحد بیان این علم مکنون مخزون شده و احدی قبل از آن مطلع نبوده است.

در اینجا بنده تصوّر می‌کنم باید توضیحی راجع به عدد کلّ شیء عرض نمایم.

اگر حروف کلّ شیء را به حساب ابجد محاسبه کنیم رقم ۳۶۱ بدست می‌آید که این رقم مضروب ۱۹ × ۱۹ است و می‌دانیم که جمله بسم الله الرحمن الرحیم که مصدر سور قرآن کریم است بالغ بر ۱۹ حرف است و رقم ۱۹ معادل کلمه واحد است. کلّ شیء که معرف همه اشیاء و عوالم عالم وجود است در حقیقت در ظلّ حروف بسم الله الرحمن الرحیم است، یعنی واحد اول. مظاهر این واحد اول نفس مظهر ظهور در دور بیان و هیجده حروف حی هستند که آنها را سوابق خواندماند و در ابتدای ظهور به شرف ایمان مؤمن و از سایر مؤمنین ممتاز گردیدماند و آن نقطه حقیقت بمالانهایه در جمیع اشیاء تجلّی فرموده است راجع می‌شود به نفس مقدّس حضرت نقطه اولی و آن ۱۸ نفر حروف حی. در خطبه کتاب بیان نازل شده است: «و اوست که خداوند واحد احد از برای او به ظهور نفس او هجده نفس که خلق شده‌اند قبل کلّ شیء از نفس او خلق فرموده و آیه معرفت ایشان را در کینونیت کلّ شیء مستقرّ فرموده تا آنکه کلّ به کنه ذات خود شهادت دهند بر اینکه او است واحد اول و حی لم یزل...»

تحقیق و مباحثه در این علم و حلّ غوامض آن ساعتها وقت لازم دارد که توضیح کامل داده شود و در این دقائق محدود ممکن نیست.

حضرت اعلی می‌فرماید، قوله تعالی: «و از جمله ادلّه متقنه علم کلّ شیء است در نفس واحد که به حدّ اعجاز است اختراع آن که در کتاب هیاکل واحد بیان این علم مکنون مخزون شده و احدی قبل از این مطلع نشده و ثمره آن اینکه در حروف مشاهده می‌نماید که چگونه کلّ شیء در یازده درجه که هیکل هویت باشد (ه = ۵) + (و = ۶) = ۱۱ جمع می‌گردد و هیکل اول را که در بحر اسماء سیر دهی به نوزده منتهی می‌شود و داخل عدد بیست نمی‌شود و اظهار این علم حجتی است بالفه بر کلّ اگر تعقل نمایند.»^۵

این لوح هیاکل واحد که به آن اشاره فرمودماند لوحی است که در قلعه چهاریق به اعزاز و افتخار آقا میرزا اسدالله دیان خوئی علیه رحمت الله و فضله نازل شده است ولیکن آنچه از قلم حضرت اعلی نازل شده است بقدری مشکل و پیچیده است که حلّ آن از عهده همه کس بر نمی‌آید. مرحوم حاج محمد ابراهیم مبلغ شیرازی برادر حرم جناب حاج میرزا حسن علی خال اصغر از حضور حضرت بهاء الله مشکلات و معضلات و اسرار کتاب هیاکل را استفسار نمود و در جواب او لوح حروف در شرح و تبیین کتاب هیاکل نازل گردیده است که پرده از معضلات لوح کلّ شیء

از واحد اول برداشته شده است. قسمتی از این لوح حروفات در کتاب رحیق مختوم به چاپ رسیده است^۶ و خواننده و جوینده این علم باید بسیار صرف مساعی نماید و با اصطلاحات منزله آشنا بشود تا کشف حقائق آن لوح را بنماید.

جناب اشراق خاوری شرحی مبسوط و کامل راجع به حلّ این موضوع در کتاب محاضرات مرقوم فرموده‌اند که خواندن آن توصیه می‌شود.^۷

بعد از ذکر این مطلب در کتاب دلائل سبع به اخبار و احادیث و بشاراتی که در پیش‌گوئی‌های شعرا و عرفا در باره ظهور و تعیین سال بعثت بیان شده است اشاره شده.

به حدیث لوح حضرت فاطمه زهرا علیها آلف التّحیة و التّناء اشاره می‌فرمایند که نازل شده است: «و اکمل ذلک بابنه م ح م د رحمة للعالمین. علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب و یدلّ اولیائه فی زمانه و تتهادی رؤسهم کما تتهادی رؤس التّرك و الدّیلم و یقتلون و یحرقون و یكونون خائفین مرعوبین و جلین تصبغ الارض من دمائهم و یفشو الویل والرّثة فی نساءهم. اولئک اولیائی حقاً...»^۸

و نیز ابیات ذیل را از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام ذکر می‌فرمایند:

« بنی اذا ما جاشت التّرك فانتظر و ذلّ ملوک الارض من آل هاشم صبی من الصّبان لا رأی عنده فثمّ یقوم القائم الحقّ منکم سمی رسول اللّٰه نفسی فدائه	ولایة مهدی یقوم و یعدل و بویع منهم من یلذّ و یهزل و لا عنده جدّ و لا هو یعقل و بالحقّ یأتیکم و بالحقّ یعمل فلا تخذلوه یا بنی و عجل» ^۹
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

و همچنین به اشعار میرزا محمد اخلاطی که حتّی سال ظهور مبارک را در علم حروف ذکر نموده اشاره می‌فرمایند، قوله تعالی:

« یجیی ربّاً لکم فی النّشأتین و ان زیدت علیه الهاء فاعلم فاضرب عد هو فی عد نفسه خذ المح قبل مد بعد ضم	لیحیی الدّین بعد الرّآ و غین بائی ما کتمت السّرّ عین فهذا اسم قطب العالمین و ادرجه بتحت المدرجین» ^{۱۰}
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

و می‌فرمایند کلّ این مطالب و ذکر اخبار و احادیث اقتراعاتی است ملکیه از برای سکون قلب تو و الاّ یک آیه از کتاب بیان اعظم است عند الله از هر دلیلی.

و نیز در این کتاب اشاره به اقبال باب الباب و آقا سید یحیی وحید شده است. مطلبی که حائز اهمّیت است و در این کتاب آمده بشارت به ظهور حضرت بهاء‌الله است در آتیه خیلی نزدیک. می‌فرماید:

« و منجمله کلماتی است که جناب ملاً عبدالحقّ ذکر نموده‌اند از قول مرفوع شیخ رفع الله درجه، یکی آنکه دعا کنید که در اوایل ظهور و رجعت نباشید که فتنه بسیار می‌باشد و یکی آنکه هر کس در سنه شصت تا شصت و هفت بماند امور غریبه مشاهده می‌نماید و کدام امر عجائب و غرائب او از نفس ظهور بالاتر است، چنانچه خواهی بود و مشاهده عجائب دیگر را خواهی نمود

که خداوند نفسی را ظاهر فرماید از برای نصرت این ظهور که آن هم به فطرت تکلم نماید بلا آنکه تعلیم گرفته باشد. ۱۱

و نیز می‌فرمایند مراقب خودت باش در یوم ظهور من یظهره الله که همین دعا بعینه در حقّ او شده اگرچه امیدوار به فضل الهی بوده که حزنی بر او وارد نیاید زیرا که اهل بیان را تربیت نموده که راضی به حزن هیچ نفسی نشوند لعلّ بر آن شمس حقیقت در ظهورش حزنی وارد نیاید. دلیل دیگر را از علمای حروف برای اطمینان و سکون قلب آن مخاطب ذکر فرموده‌اند و می‌فرمایند: «و آنچه از علمای حروف ظاهر شده چنانچه جناب آقا سید جواد کربلائی از نفس هندی نقل می‌نمود که اسم صاحب ظهور را از برای او نوشته بود قبل از نشر. ۱۲

جناب ابوالفضائل این مطلب را از قول مرحوم حاج سید جواد مرقوم فرموده‌اند. حاج سید جواد می‌گوید بعد از اینکه به هر نهج که بود از ملاّ علی بسطامی توانستم صاحب امر را بشناسم تصمیم گرفتم که به سمت شیراز سفر کنم. وقتی که کاروان براه بود و بستگان و دوستان برای وداع در خانه، من مجتمع بودند به یادم آمد که از صائن، پیرمرد و حکیم هندی وداع ننموده‌ام. از رفقا خواهش کردم تا قلیانی می‌کشند من به دیدار صائن می‌روم و مراجعت می‌نمایم. حاجی سید جواد می‌گوید وقتی به مسجد رقت دیدم صائن در حال مراقبه است. چاره‌ای نبود جز اینکه بر پاره کاغذی بنویسم که عازم سفرم و آمده‌ام از شما وداع کنم. او کاغذ را مطالعه نمود و قلمدان خواست، در روی کاغذ نوشت بعضی از ارقام را که چیزی از آن نفهمیدم و در حال نوشتن نگاه به من می‌کرد و می‌گریست. ناچار به پشت بام خانه رقتم و رو به ضریح حضرت حسین ایستادم و در حال تضرّع و دعا حلّ آن مشکل را خواستم و با حروف ابجد محاسبه کردم، دیدم نوشته:

مهدی موجود علی محمد ربّ

و چون این مشکل حلّ شد از پشت بام به پائین آمدم و به سمت مسجدی که صائن در آنجا بود دویدم. در وقتی رسیدم که او از حال مراقبه بیرون آمده بود. عرض کردم جناب صائن، برای همین که نوشته‌ام عزم سفر دارم. در صورتی که به احدی حتّی به اهل و عیال خود ن گفته بودم که به سمت شیراز می‌روم، صائن تبسم نمود و با لهجه، هندی گفت: «بلی، شیراز می‌رود.» (منظور شیراز است) ۱۳

و جناب ابوالفضائل می‌نویسند من وقتی کتاب دلائل سبعه را زیارت کردم که اشاره به حاج سید جواد و آن شخص هندی شده موضوع را از حاج سید جواد پرسیدم و به همین صورت که نوشته شده است جواب فرمود.

حضرت ولیّ امرالله در وصف کتاب دلائل سبعه می‌فرمایند:

«دیگر از آثار قیمه، منزله در قلعه، ماکو کتاب دلائل السبعه است که از مهم‌ترین آثار استدلالی حضرت باب شمرده شده، دارای بیانی فصیح و تبیینی بلیغ و مضامینی بدیع و براهینی متقن و متین است.» ۱۴

این کتاب توسط مرحوم نیکلا به زبان فرانسه ترجمه شده و در سال ۱۹۰۲ در پاریس به طبع رسیده است.

یادداشت‌ها

- ۱- دلائل سبعمه، چاپ ازلیه، صص ۲۴-۲۵.
- ۲- ایضاً، صص ۲۹-۳۰.
- ۳- ایضاً، ص ۳۱.
- ۴- ایضاً، ص ۴۴.
- ۵- ایضاً، صص ۴۵-۴۶.
- ۶- ریحیق مختوم، جلد دوم، ص ۵۲۲.
- ۷- محاضرات، جلد اول، صص ۲۹۲-۳۰۸.
- ۸- دلائل سبعمه، چاپ ازلیه، صص ۴۷-۴۸.
- ۹- ایضاً، ص ۴۷.
- ۱۰- ایضاً، ص ۶۲.
- ۱۱- ایضاً، ص ۶۱.
- ۱۲- ایضاً، ص ۶۰.
- ۱۳- کشف الغطاء، ص ۷۴.
- ۱۴- کتاب قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۸۶.

شرح حال ورقه علیا حرم حضرت اعلی، خدیجه بیگم

فیروزه ابرار

گفتار امروز ما داستان عشق است و وفا، عبودیت است و فنا، جانبازی است و فدا. داستان شیدائی ورقه، منجذبه‌ای است که آتش عشق الهی چنان بر خرمن هستیش زد که آنچه را که دارا بود، در راه معبود یکتا و محبوب بی‌همتا فدا نمود و بیش از چهل سال با کمال تسلیم و رضا چون پروانه، شوریده در آتش عشق و فراق و هجران سوخت، گداخت، آتش گرفت و آب شد. اول، یگانه نور دیده، فرزند دل‌بندش احمد، سپس شوی مهربان و بی‌همتا و در عین حال مظهر امر الهی، مولا و آقای ازلیش، طلعت اعلی و نقطه اولی را از دست داد، و به دنبال آن آسایش و امنیت زندگانش نیز سلب شد. با وجود این، با کمال محویت و فنا به ما ورد علیها راضی بود و دل به عنایات ملوک مقتدر و محبوب مختار، جمال اقدس ابهی خوش نموده و آرزویی جز لقای جمال لایزالیش در قلب نداشت. اما این امید نیز به علت عهدشکنی برادرزاده بی‌وفا به یأس مبدل شد. پس آنقدر غم خورد و گریست تا از آتش هجر بها، قلبش از حرقت فرقت گداخت، کبدش آب شد و در نهایت مظلومیت آخرین سرمایه زندگی جان شیرین را نیز تقدیم درگاه حضرت مقصود نمود.

روز ازل سرشته شد مهر رخت چو با گلم تا به ابد نمی‌رود دوستی تو از دلم
همچو ننی که آتشی او قدش به اندرون آتش عشقت ای بها می‌جهد از مفاصلم
بلی، چگونه می‌شود پروانه، پر سوخته را از گردش حول شمع منع نمود و بلبل شوریده را صبر
آموخت یا نار افروخته را از سوختن باز داشت. آن مظهر عشق و وفا و حب و ولا هر آنچه را که
دارا بود در سبیل رحمان فدا نمود و مثل اعلای همه، نسوان و سرحلقه مجاوران و طائفان

گردید، و به مقامی رسید که فم مطهر حضرت ربّ اعلی و قلم مبارک جمال اقدس ابهی و کلک مقدّس حضرت عبدالبهاء در باره آن ورقه مبارکه چنین نازل فرمودند:

در رساله احسن القصص که به نام قیوم الاسماء معروف است، در سورة القرابة وارد گشته، قوله العزيز الکریم: «... قد عقدت علی العرش سرّیه اسم الحیبه من الحیب الاول للذکر الاکبر و هذا لقد جعلت ملئکه السّماء و اهل الرضوان فی یوم العهد بالحق الاکبر علی الذکر بالذکر شهیدا. یا آیتها الحیبه من لدی المحبوب عند حبیبی ما انت کاحد من النساء اعظمی فضل الذکر الاکبر ان اتبعت امر الله الحق فی الحق الاکبر اعرفی حقّ العظیم من کلمة القدیّم لنفسک و افخری بالجلوس مع الحیب محبوب الله الاکبر و یکفیک الفخر هذا من لدی الحکیم حمیدا و اصبری علی القضاء فی شأن الباب و اهله.»^۱ و نیز از قلم اعلی این بیانات عالیات نازل گردیده:

«الیوم خیر النساء ام نقطه اولی است و حرام شده اطلاق این اسم بر اماء الله و همچنین اذن داده شده اطلاق این اسم بعدها بر ضلع نقطه که در فارس ساکنند و از حصن عصمت ربّانی خارج نشده‌اند و حرمة الله را رعایت نموده و دست خائنین به ذیل عصمتش نرسیده. فو نفسی الحق او است بتول عذرا و حرم اعلی و عصمت کبری ان اخدموها یا احبّائی بصدق مبین لانها بقیة الله بینکم ان انتم من العارفين...»^۲ و همچنین در لوحی از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء چنین آمده:

«... و اما بقعه مقدّسه معطره منوره حضرت حرم روحی تشتاق استشمام رائحة قدس ترابها، باید در نهایت احترام آن را محافظه نمود تا وقت ارتفاعش آید و آن مقام مطاف اریاح قدسیان را باید افنان سدره مبارکه از قبّل این عبد طواف نمایند و بقعه معطره مقدّسه حضرت حرم کبریا را زیارت نمایند... درگاهی که مزار نفوس مقدّسه است و مطاف ارواح مجردة. نفعات انقطاع از ترابش استشمام می‌گردد و نسائم روح بخش حیات از غبارش استنشاق می‌شود. مطلع انوار حبّ الهیست و مشرق الطاف غیر منتهی. طوبی لنفس زار ذلك المقام المقدّس قد تدندن حوله بقلب خاضع و هیکل خاشع و قلب محترق و حشاء ملتهب و دموع منسجم و کبد مضطرم علی تلك المظلومة المقدّسة التي احترقت بنار محبة ربها و ذابت من شدة حرقة الفراق عبدالبهاء ع»^۳

برای آشنائی بیشتر با داستان زندگی آن اختر تابان به ایران قرن نوزدهم برگشته و با شاهباز خیال به خطّه نورا، شیراز بلند آواز پرواز می‌نمائیم و در دو محله مقدّس بازار مرغ و کوچه شمشیرگرها سیر و سفر روحانی آغاز می‌کنیم. اماکن مقدّسه‌ای که مولای محبوب ما طلعت اعلی بر خاکش پای نهاده و هر تکه سنگ و گل آن را به قدوم مبارکش متبرک ساخته. اماکنی که حروفات مقدّسه حیّ و مؤمنین اولیّه از آنجا عبور نموده و به زیارت روی دلجوی حضرت ربّ اعلی رسیده و بالاخره اماکنی که از هر طرف آن صدای عشق و شیدائی و وفا و جانبازی به گوش می‌رسد.

در سال ۱۲۲۸ ه. ق. برابر با ۱۸۲۲ م. در محله بازار مرغ مدینه طیبه شیراز از ورقه‌ای عقیقه از اهالی جهرم، به نام حاجیه بی‌بی و آقا میرزا علی، عموی والده حضرت اعلی، دختری نیک رو و نیک خو پا به عرصه وجود نهاد که نام مبارکش را خدیجه بیگم^۴ نهادند. تولّد این طفل نیک اختر در بالاخانه منزل مسکونی پدرش، یعنی همان مکان مقدّسی می‌باشد که در اول محرم ۱۲۳۵ ه. ق. برابر با ۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ م. محلّ تابش آفتاب عالمتاب تولّد حضرت نقطه اولی بود. در این

مقام باید توضیح داد که با آنکه منزل پدری حضرت اعلی در بیت مبارک شیراز بود، اما چون قبل از تولد حضرتش، نوزادی تولد گردید که به فاصله چند روز درگذشت، در مرتبه دوم که آثار حمل نمودار شد، والده مبارک بر طبق اعتقاد عمومی، محلّ تولد را تغییر دادند تا طفل زنده بماند. پس طلعت اعلی و حرم مبارک به فاصله سه سال در یک شهر و یک محله و یک منزل متولد شدند. این منزل در نزدیکی امامزاده شاه چراغ^۵ و درست در همسایگی بیت میرزا سید علی خال اعظم یا خال شهید قرار داشت.

همان طور که در تاریخ مذکور است، آقا میر محمد رضا والد مبارک حضرت اعلی در سال ۱۲۴۰ هـ. ق. برابر با ۱۸۲۴ م. درگذشته و آن حضرت و والده معظمه در تحت کفالت خال اعظم درآمده و به منزل ایشان نقل مکان نمودند. در آن زمان از سن حضرت اعلی ۵ سال پیشتر نمی گذشت. چون تفاوت سنی چندانی بین هیکل اطهر و خدیجه بیگم و برادرشان میرزا سید حسن که بعدها به افنان کبیر ملقب شد وجود نداشت، کودکان دو خانواده با کمال دوستی و محبت به مصاحبت یکدیگر می پرداختند. با آنکه معمولاً حضرت ربّ اعلی در بازی آنان شرکت نمی نمودند اما بیشتر اوقات حضور داشته و همواره با کمال محبت و شفقت متوجه حال همه اطفال بودند.

این رفت و آمدها تا سال ۱۲۵۰ هـ. ق. برابر با ۱۸۳۳ م. که هیکل مبارک در ۱۵ سالگی به بوشهر رفته و در حجره تجارتي خال اکبر مشغول به کار شدند ادامه داشت.

در زمانی که حضرتش در بوشهر بسر می بردند، خدیجه بیگم اولین رؤیای صادقه خود را در باره آن طلعت اعلی چنین دید: هیکل مبارک لبادهای بافته از تارهای زر که به زیور آیات قرآنی مزین گشته بر تن داشته، در کشتزاری سبز و خرم و مملو از گل و ریاحین رو به مکه معظمه ایستاده بودند و در حالی که از وجه مبارک نور ساطع بود سرگرم دعا و مناجات بودند.^۶

خدیجه بیگم داستان این خواب را برای مادر خود و والده و جدّه حضرت اعلی بازگو کردند. پس همگی بر آن شدند که این رؤیای صادقه دلالت بر زهد و تقوای سرشار مبارک دارد. در آن زمان هیکل مبارک ۱۶ ساله بودند و از سنّ خدیجه بیگم ۱۳ سال پیشتر نمی گذشت.

همانطور که در تاریخ آمده، حضرت ربّ اعلی مدّت پنج سال و نیم در بوشهر به شغل تجارت اشتغال داشتند، اما خاطر مبارک همیشه از این امور آزرده و ملول و میل دائمی ایشان به عبادت و انزوا و دعا و مناجات بود. پس سرانجام در سال ۱۲۵۷ هـ. ق. برابر با ۱۸۴۱ م. در زمانی که ۲۱ ساله بودند، رهسپار عتبات عالیات شدند. مدّت یک سال در آنجا ساکن بودند و بعد به اصرار والده مکرّمه که طاقت تحمل دوری یگانه فرزند خود را نداشتند، به شیراز مراجعت نمودند.

در همان ایام، خدیجه بیگم برای بار دوم در عالم خواب، رؤیای دیگری مشاهده نمود که خود ایشان چنین توصیف فرموده‌اند: «شبّی در عالم رؤیا دیدم که حضرت فاطمه زهرا به خواستگاری به خانه ما تشریف آوردند. صبح از خواب برخاسته، بسیار مسرور و مشعوف بودم. بعد از ظهر همان روز والده حضرت اعلی که دختر عموی من بودند به همراه جدّه مبارک به خانه ما تشریف آوردند. رسم عائله ما بر این بود که هر وقت جدّه مبارک به دیدن ما می آمدند، همگی به حضورشان رفته، شانه ایشان را به رسم ادب و احترام می بوسیدیم. بعد چادرشان را گرفته،

سراندازی که در خانه استفاده می‌شود آورده، می‌پوشیدند و در اطاق جالس می‌شدند. تنها والده حضرت اعلی و مادرم در خدمت ایشان می‌نشستند و ما کوچکترها در آستانه درب اطاق ایستاده و تا اجازه نمی‌دادند نمی‌نشستیم. جمیع همواره ساکت و آرام بودیم و هیچ کس لب به سخن نمی‌گشود، مگر آنکه از او سؤالی شود. باری، وقتی همه نشستند من به رسم معمول شربت آوردم و از اطاق خارج شدم. خواهرانم، فاطمه خانم^۷ همسر حاج میرزا سید علی، خال اعظم و زهرا بیگم زوجه میرزا زین العابدین^۸ وارد اطاق شده همگی به مذاکراتی پرداختند. پس از مدتی به پا برخاسته، قصد خروج نمودند. هنگام وداع به همان نحو که در خواب دیده بودم، والده مبارک پیشانی مرا بوسیده و مرا در بغل گرفتند. در این حال مادرم تبسمی بر لب داشت. چون آثار بهت و حیرت را در چهره من دید، اظهار داشت معنای بوسه عمه قزی^۹ آنست که از شما برای فرزند خود خواستگاری نمودند. پس خواب شب گذشته خود را به یاد آورده، قرین سرور بی‌پایان گشتم و در جواب گفتم زهی سعادت و افتخار. رفتار پسندیده حضرت اعلی، احترام فرد اعضای فامیل نسبت به ایشان و حسن شهرتی که در بین اهالی و تجار بوشهر و شیراز داشتند، جای هیچ شکگی را برای من باقی نمی‌گذاشت که آن حضرت وجودی ممتاز و یکتا هستند و از آن روز هیجان عجیبی در دل و جان احساس می‌کردم. گوئیا ابواب فضل الهی و رحمت سرمدی به روی من گشوده شده و این اقتران باعث سرافرازی فراوان من بود. «^{۱۰}

در این زمان از سن مبارک ۲۳ سال و از سن خدیجه بیگم ۲۰ سال می‌گذشت. این جریان در ماه جمادی الاول ۱۲۵۸ هـ. ق. برابر با ژوئن ۱۸۴۲ م. واقع شد. بعد از چند روزی بعضی از اشیاء به عنوان نامزدی فرستاده شد.

بالاخره در ماه اوت همان سال جناب خال مقدمات ازدواج را فراهم نمودند. روز جمعه ۱۸ رجب ۱۲۵۸ هـ. ق. در منزل خال اعظم در محله بازار مرغ شیراز، جوش و خروش بی‌حدی به چشم می‌خورد. مراسم عروسی زنانه در بیت پدری خدیجه بیگم و قسمت مردانه در همسایگی یعنی در منزل خال اعظم بود. همه فامیل و بستگان جمع و شادی می‌کردند، بخصوص والده مبارک که دختر عموی زیبا و برازنده خود را به همسری فرزند دلبند برگزیده و به آرزوی دیرینه خود که دامادی یگانه نور دیده‌اش بود نائل شده بود. عروس زیبا صورت و زیبا سیرت نیز در نهایت نشاط و بهجت بود، و به یاد رؤیاهای صادقانه خود شاد و بر خود می‌بالید. شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز که از معروف‌ترین و خوش‌نام‌ترین علمای شهر بود، خطبه عقد را قرائت نمود. پس از سرور و شادی بسیار عروس و داماد به بیت مبارک نقل مکان نمودند.

بیت مبارکی که به تقدیر حیّ قدیر محلّ ولادت آئین جهان‌آرای الهی شد و با وجود کوچکی، در عظمت و جلال و مقام و منزلت از قصور سلاطین و پادشاهان برتری داشت. بیت مقدسی که چه از نظر نقشه ساختمانی و چه از نظر فضای روحانی، همه بینندگان را به اعجاب و تحسین وامی‌داشت. اطاق‌های پر روح، دو رشته پلکان شرقی و غربی، قسمت فوقانی که مختص مهمانخانه بود، و بالاخره درخت نارنجی که به ید مبارکش غرس شده بود، همه شادی و کامرانی می‌کردند. حال محله شمشیرگرها بود که جوش و خروشی داشت و بر خود می‌بالید.

حضرت حرم در باره آن ایام خوش فرموده‌اند: «مهر و محبت هیکل انور و والده محترمشان نسبت به من توصیف ناپذیر بود. هر دو مرا مورد لطف و توجه خود قرار می‌دادند. من نیز مطلقاً در فکر اسباب دنیوی نبودم و قلمم بتمامه منجذب به آن حضرت بود. از رفتار و سکون و وقارشان بر من واضح بود که ایشان شخص بزرگواری هستند، ولیکن هرگز تصور نمی‌نمودم که مهدی موعود و قائم آل محمد باشند. در هر حال، هرگز و با هیچ کلمه‌ای قادر به توصیف خوشبختی خود در آن ایام نیستم.»^{۱۱}

از این اقتران خجسته چندی نگذشته بود که شبی حرم مبارک در عالم رؤیا مشاهده نمودند که توسط شیر عظیم الجثه‌ای که در خانه ایستاده بود و دست حرم به گردن آن شیر است، دو بار دور حیاط کشیده شدند، و بار سوم در حالی که تا نیمه حیاط رفته بودند، از خواب بیدار شدند. پس با حالی متوحش خواب خود را برای حضرت اعلیٰ بازگو نموده، ایشان فرمودند تعبیر این است که زندگی ما با هم بیش از دو سال و نیم طول نخواهد کشید. آن ورقه علیا از استماع این بیان بسیار محزون و پریشان شدند. ولی محبت‌های آن حضرت، همراه با بیانات پر عطوفتش سبب تسکین خاطرشان گردید. از این لحظه به بعد هیکل مبارک کم‌کم ایشان را برای قبول آلام و مصائبی که در سبیل حضرت رحمان در پیش داشتند آماده نموده و به صبر و شکیبائی و تسلیم و رضا در مقابل اراده الهی توصیه فرمودند. در ضمن، سفارش کردند که مبادا والده مبارک از این حوادث مطلع شوند.

یک سال از ازدواج آن دو هیکل اطهر گذشت. در سال ۱۲۵۹ ه. ق. مطابق با ۱۸۴۳ م. خداوند به آنان فرزندی عطا نمود. وضع حمل بسیار دشوار بود. والده مبارک که قطع امید از حیات حرم کرده بودند حضرت اعلیٰ را آگاه نموده و متذکر شدند که خدیجه بیگم در آستانه مرگ است. پس هیکل اطهر دعائی بر روی آئینه مرقوم نموده که در برابر چهره حرم قرار داده شود. امر مبارک اجرا گردید. نوزاد به سلامت قدم به عرصه وجود نهاد و به دستور پدر ارجمند نامش را احمد گذاشتند. ولی افسوس که اراده الهی چیز دیگری بود و چندی نگذشت که جان به جان آفرین تسلیم نمود. والده مبارک بسیار متأثر و محزون بودند و به حضرتش اظهار داشتند شما که صاحب چنین قدرتی خارق‌العاده هستید چرا فرزند خود را نجات ندادید؟ هیکل مبارک با تبسمی آسمانی فرمودند که تقدیر چنانست که ذریعای از ایشان باقی نماند. این جواب بر تألم والده و پریشانی حرم بیفزود و گریان و نالان شدند. لیکن وجود مطهر، آن دو ورقه مبارکه را تسلی داد و با الطاف و محبت‌های همیشگی ایشان را دلشاد نمود. سپس مناجاتی از کلام اطهرش به درگاه حضرت مقصود نازل شد که در اینجا مضمون فارسی آن را زیارت می‌نمائیم: «اللهم یا الهی، کاش این ابراهیم تو را هزار اسماعیل بود تا همه را در راه محبت تو قربانی می‌نمود. یا محبوبی و یا مقصود قلبی، محبت این احمد که بنده تو علی محمد او را در راه تو قربانی کرد، هیچگاه شعله محبت تو را که در قلبش افروخته خاموش نمی‌سازد. تا جانم در پای تو نثار نشود و تا جسمم در راه تو در خاک و خون نفلطد و تا سینمام برای تو هدف گلوله‌های بی‌شمار نشود، اضطراب من تسکین نیابد و دل من راحتی نپذیرد. پس ای خدای من و ای یگانه مقصود من،

قربان شدن یگانه فرزند مرا بپذیر و قبول فرما و فدا شدن او را فاتحه و علامت فدا شدن من در راهت قرار بده و به فضلت فداکاری مرا قبول فرما. آرزو دارم که خون من در راه تو ریخته شود تا بذر امر تو را با خون خود آبیاری نمایم. تأثیر مخصوصی به خون من عطا کن تا بذر الهی بزودی در قلوب عباد انبات نماید و سرسبز گردد و نشو و نمو کند تا شجری توانا گردد و جمیع اهل زمین در سایه آن مجتمع شوند. اللهم استجب دعائی و حقق لی املی و منائی انک انت المقتدر الکریم. ۱۲

بلی، صبح هدی، حضرت ربّ اعلی با کمال مظلومیت آرزوی قربانی و فدا در راه طلعت نورا، جمال اقدس ابهی نمود. از این لحظه به بعد حرم مبارکش خدیجه بیگم نیز در نهایت صبر و رضا در بلایا و محن شوی گرامی همدم و همراه بود. آنی نیاسود و دمی آرام و راحت ندید و به تاسی از همسر نازنین، او نیز هستی و زندگیش را در راه عشق الهی فدا نمود.

در آن ایام هیکل اطهر مشغول معینی نداشتند. بیشتر اوقات را به دعا و مناجات و یا تفکر و تعمق در خارج شهر می گذراندند. صبح ها گاهی به تجارتخانه جناب خال در سرای گمرک می رفتند و غروب به منزل بازگشته پس از نماز مغرب به رسم تجار به دفاتر تجارتی خود رسیدگی می کردند. اما در حقیقت به تحریر رسائل و تلاوت آیات مشغول بودند و اگر شخص خارجی وارد می شد، دستمالی روی آن اوراق می کشیدند.

شبی حرم مبارک سؤال نمودند که این اوراق چیست؟ متبسمانه فرمودند این دفتر حساب خلایق است. حضرت حرم در باره آن ایام فرموده اند: «یاد دارم مدتی قبل از اظهار امر، روزی کمی زودتر از معمول، حوالی عصر به خانه مراجعت نموده فرمودند چون مهمی در پیش است، امشب شام زودتر صرف شود. اراده مبارک به کنیز باوفا فضا که طبخ خوراک را بر عهده داشت ابلاغ شد. وی وسائل شام را مطابق معمول در اطاق والده فراهم نمود. حضرت اعلی پس از صرف غذا به اطاق خود تشریف بردند. ساعتی بعد هنگامی که همگی در فراش بودیم، هیکل مبارک از بستر برخاسته از اطاق خارج شدند. نخست به خروج ایشان توجهی نکردم ولی چون ساعتی گذشت و مراجعت نفرمودند، کم کم نگران شده به جستجوی ایشان پرداختم. اطاق والده و گوشه های بیت را سر زدم ولی هیچ کجا ایشان را نیافتم. به فکرم رسید که ممکن است از منزل خارج شده باشند ولی درب خانه مطابق معمول از داخل منزل قفل بود. به قسمت غربی خانه رفتم. ناگهان دیدم بالاخانه روشن است. باعث تعجبم شد. هیکل مبارک مهمانی نداشتند و هرگز هم به یاد نداشتم که در آن وقت شب به طبقه فوقانی تشریف فرما شوند. لهذا نگران و هراسان از پلکان شمالی حیاط بالا رفته به درب اطاق رسیدم. دیدم هیکل اطهر داخل اطاق ایستاده، دستهای مبارک را به حالت قنوت بلند فرموده و در حالت تضرع و ابتهال و خضوع و خشوع بمانند بندمای در مقابل پروردگار خود، با لحنی شیرین و دلنشین به تلاوت مناجات مشغولند. صورت مبارک نورانی و درخشنده بود و تابش غریبی از جبینش باهر. چنان شکوه و جلال از آن طلعت اعلی ظاهر و هویدا بود که ترس و وحشت مرا فرا گرفت و مات و مبهوت در جای خود ساکت و صامت مانده بودم. نه قدرت بازگشت داشتم نه نیروی ورود به اطاق. می خواستم فریاد بر آرم ولی ارادام سلب شده بود.

ناگهان حضرتش با اشاره دست مرا امر به مراجعت فرمودند. پس شهادت از دست رفته را باز یافتم و به فراش خویش بازگشتم. آن شب تا صبحگاه خواب به چشم نیامد. با تشویش و اضطراب صحنه بالاخانه و قیافه نورانی حضرت جلوی چشم مجسم بود. از خود می پرسیدم سبب حزن و اندوه مبارک چه بود که حالت استغاثه و تضرع به خود گرفته، اشک می ریختند و مناجات می کردند؟ آن ضیاء چه بود و آن همه نور از کجا؟ تا آنکه صبح شد و بانگ مؤذن برای نماز به گوش رسید. پس طلعت اعلیٰ به پائین آمده، وضو گرفته، نماز خواندند و بعد به اطاق والده برای صرف صبحانه تشریف بردند. رسم ما چنان بود که صبحگاهان فضه سماور چای را به اطاق والده مبارک می برد و وسائل ناشتائی را در آنجا آماده می نمود. من نیز بعد از ایشان به اطاق وارد شدم. چون چشم به سیمای آن طلعت بی مثال افتاد، همان عظمت و جلال و وقار شب پیش در نظرم جلوه گر شد. رنگ از رخسارم پرید و لرزه و ارتعاش بر اندام افتاد. در آن هنگام والده مبارک برای کاری از اطاق خارج شده بودند و حضرت به نوشیدن چای مشغول بودند. چون متوجه من شدند با شفقت بسیار سؤال فرمودند: تو را چه می شود، چرا مضطربی؟ رأفت و محبت ایشان موجب دلگرمی من شد. عرض نمودم همه نگرانی من برای شماست. مدتی است که شما را در شرایط دیگر و وضع دیگری می بینم. شما دیگر آن کسی که من در طفولیت می شناختم نیستید. ما دوران کودکی را با هم گذراندیم. از ازدواج ما ۲ سال می گذرد و با هم در این خانه زندگی می کنیم. ولی شما بکلی تغییر کرده اید و اکنون در برابرم شخص دیگری را می بینم. این امر باعث اضطراب و تشویش من است. این چه حالتی بود که دیشب شما داشتید؟ این نور چه بود؟ تبسمی فرمودند. گوئی انوار آسمانی بر قلبم تابید. فرمودند اگرچه مایل نبودم که مرا در آن حالت مشاهده نمائی، ولی تقدیر ربّ قدیر و مشیت حیّ مجبر بر این تعلق گرفت که شما با چشم ظاهر شاهد و ناظر این وقایع باشید تا دیگر تردیدی برایتان باقی نماند و با اطمینان کامل بدانید که من مظهر ظهور امر الهی هستم. مظهر و مولائی که هزاران سال است ملت اسلام ظهورش را منتظر و مترصدند. شعاع این انوار نیز از مشرق قلب و وجود من ساطع و باهر است.

به محض استماع این بیانات مبارکه، قلبم به نور ایمان روشن و منیر شد. با کمال محویت و فنا، همچو ذره در برابر آفتاب و قطره در مقابل دریا، سر در محضر اطهرش فرود آورده، زانوهای مبارک را بوسیدم و به بارگاه عظمتش مراتب عبودیت و بندگی و محویت و فنای خود را اظهار داشتم. از آن تاریخ به بعد رفتار من در زندگی با ایشان مثل بندهای در مقابل آقا و سید خود بود و آرزویی جز خدمت درگاهش و عبودیت آستانش در دل و جان نداشتم. ^{۱۳}

اینجاست که عظمت روح این بانوی شریف و بزرگوار را مشاهده می کنیم. اینجاست که می بینیم چگونه در چشمه آب حیات تعمید نمود و نورانی و آسمانی شد. بر روی زمین بود ولیکن ساکن عالم بالا شد. از عناصر جسمانی بود ولی فی الحقیقه از جواهر ملکوت گردید و اینجاست که آسایش حیات ظاهری او پایان یافت، ولی زندگی روحانی او رنگ دیگری به خود گرفت. حال او مهدی موعود، قائم آل محمد و صاحب الزمان را می شناخت و ایمان و ایقان و عشقی بی نظیر به حضرت ربّ اعلیٰ و نقطه اولی داشت. و بالاخره اینجاست که به شهادت جمال اقدس ابهی «اولین

کسی بود که از جام وصال محبوب آفاق نوشید» و قبل از بعثت مبارک حضرت اعلی ایمان آورد، و «بَر و ثمره سدره الهی شد.»^{۱۴}

در کتاب تاریخ نبیل در باره این گوهر یکتا چنین می‌خوانیم: «حرم مبارک در فجر ظهور، آثار جلال و فردانیت شریعت الله را مشاهده فرمود و اقتدار امر سبحان را ملاحظه نمودند. در عالم نسوان هیچ فردی بجز جناب طاهره در رتبه ایمان و حسن سلوک و ایقان با حضرتش برابری نداشت.»^{۱۵}

جریان این واقعه، مدتی کوتاه قبل از اظهار امر آن مظهر الهی به جناب ملا حسین بشروئی بود. وقایع آن شب تاریخی را از زبان حضرت حرم بشنویم: «تا شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ رسید. و آنشب شبی بود که جناب باب‌الباب مشرف شدند و تصدیق نمودند. آنشب شب بسیار عجیبی بود. فرمودند امشب ما میهمان عزیزی داریم و بسیار حالت مبارک مشتعل و افروخته بود. فانیه بسیار مشتاق استماع بیانات مبارک بودم. لیکن چون به من فرمودند که شما بروید در فراش بخوابید، با آنکه تمام شب بیدار بودم، نخواستم ترمّد فرمایش مبارک کنم. ولی تا صبح صدای مبارک را می‌شنیدم با جناب باب‌الباب صحبت می‌داشتند و به خواندن آیات و بیان ادله و برهان مشغول و می‌دیدم هر یوم میهمان غریبی وارد و از این گونه مذاکرات در میان.»^{۱۶}

در آن زمان حضرت ربّ اعلی ۲۵ ساله و حرم مبارک ۲۲ ساله بودند. در حقیقت از آن زمان بود که ۲ سال زندگی پر آسایش و آرامش ایشان پایان یافت و روزهای تنهائی، هجران و دوران فراق و حرمان رسید. هر هنگام که حرم مبارک از این ایام پر احتراق سخن به میان می‌آوردند چنان حزن و اندوه بر ایشان مستولی می‌گشت که یارای تکلم باقی نمی‌ماند. مستمعین نیز از تأثر و تألم ایشان در دریای غم و الم غوطه‌ور می‌شدند.

چند ماه بعد یعنی در ماه شعبان ۱۲۶۰ ه. ق. برابر با سپتامبر ۱۸۴۴ م. حضرت اعلی با جناب قدّوس، مدینه، منوره، شیراز را ترک نمودند و برای انجام مناسک حجّ از طریق بوشهر عازم مکه معظمه شدند.

حال آن ورقه مبارکه نه تنها از دیدار روی دلجوی همسر شفیق و مهربان، بلکه از زیارت مولای نازنین نیز محروم شد. گرچه در وطن و در خانه، خویش می‌زیست ولی همواره تنها و نگران بسر می‌برد. پس از تمام لذّات و خوشی‌های دنیوی دوری جست و با صبر و سکونی که از روح پر فتوح سرچشمه می‌گرفت، چشم براه خبری از جانب محبوب شد. تا آنکه اولین تویع مبارک به افتخار ایشان از بوشهر عزّ نزول یافت. این تویع منبع که اثر و نمونه‌ای از نهایت لطف و رأفت حضرت ربّ اعلی نسبت به حرم گرامیش می‌باشد و مراتب مهر و محبت هیکل اطهر را نسبت به آن ورقه روحانیّه نشان می‌دهد، زینت بخش این مقال می‌گردد:

«یا خیر الحافظین، بسم الله تعالی

جان شیرین من، حرسک الله تعالی

لا تحسبن انقطاع الکتب من ملل او ان فی القلب شیئاً کان یشغله

لاکنما خطبت الیک یدی حرفاً تسابقه دمی فیفسله

خداوند شاهد است از زمان دوری از ملاقات نه اینقدر حزن احاطه نموده که توان نوشت. ولی از آنجائی که تقدیر جاری است بر وفق مصلحت این قسم جاری گشته. خداوند عالم به حقّ خمسّه النّجبا علی احسن الوجه اسباب مراجعت را جاری فرماید. دو روز است که وارد بوشهر شده‌ام. گرما شدت دارد ولی خداوند عالم حافظ است. در هر حال در همین ماه ظاهراً کشتی روانه شود. خداوند عالم از فضل خودش حفظ فرماید. صاحبه، معظّمه والده در وقت روانگی ملاقات میسر نشد. عرض سلام بگوئید و طلب دعا هم کرده باشید. در باب يك رشته ترمه انشاءالله به بمبئی خواهم نوشت، کنیز هم در نظر دارم. انشاءالله هر قسم مقدر است خواهد شد والسلام عليك و رحمة الله و برکاته.»^{۱۷}

قریب به ۹ ماه سفر مبارك طول کشید. در اواخر ماه جمادی الاول ۱۲۶۱ هـ. ق. با جناب قدّوس و غلام باوفا، مبارك، از طریق کشتی به بوشهر وارد شدند. بلافاصله تویعی خطاب به محمد شاه و تویع دیگری به حاج میرزا آغاسی صدر اعظم وقت، نازل و ارسال شد. تویع دیگری نیز شامل ۷ دستور معروف به خصائل سبعه^{۱۸} از قلم مبارك نازل و به وسیله جناب قدّوس برای خال اعظم به شیراز ارسال نمودند که تمام اصحاب آن ۷ دستور را به موقع اجرا درآوردند. وقایع تاریخی این ایام را باید از زبان حافظ شیرین سخن شنید:

شیراز پر غوغا شود، شکر لبی پیدا شود ترسم کز آشوب لبش برهم زند بغداد را^{۱۹}
 بلی، در اینجا بود که زلزله در ارکان شهر شیراز افتاد و همانطور که در تاریخ ذکر شده علما و عامّه مردم به هیجان آمدند. پس حسین خان آجودان باشی، والی شیراز، نگران شده مأمورین حکومتی را برای آوردن حضرت به بوشهر فرستاد. اما قبل از رسیدن به بوشهر در منزلگاه دالکی، حضرت خودشان را به مأمورین معرفی نموده و با آنان به شیراز مراجعت و یک سره به دارالحکومه وارد و مورد آزار و اذیت بی‌حدّ حسین خان در مجلس شدند. بطوری که از شدت اثر سیلی یکی از گماشتگان که به دستور حسین خان به وجه مبارك زد، عمّامه مبارك از رأس مطهر بیافتاد و اثر ضرب در چهره مقدّسش نمودار شد. بالاخره با وساطت شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز، و خال اعظم با دادن التزام کتبی آن حضرت را به منزل خود بردند. پس از ۹ ماه دوری و مهجوری، چشم و دل والده و حرم به دیدار وجه منیر و روی دلجوی حضرت ربّ اعلی روشن شد و شاد و مسرور گشتند. اما در حقیقت دوران آرامش و آسایش از سرای مبارك رخت بریسته و امواج سهمگین بلایا و مشقّات یکی بعد از دیگری نازل می‌گردید. شکی نیست که مسلماً ورقه طیه خدیجه بیگم نیز از این مشقّات بی‌بهره نماندند و در همه بلایا و رزایا با حضرتش همدم و همراه بودند. خود ایشان در ملاقات با سرکار منیره خانم حرم مبارك حضرت عبدالبهاء در شیراز چنین می‌فرمودند: «اگر بخوام صدمات و بلایای وارده آن ایام را به تفصیل ذکر نمایم، مرا طاقت و یاری بیان و شما را طاقت استماع نخواهد بود.»

از وقایع تاریخی این دوران ورود ملاً حسین و کم‌کم عده‌ای از اصحاب به شیراز و مفتوح شدن باب لقا بر وجه آنان و همچنین تشرفّ سید یحیی دارابی جناب وحید و ایمان ایشان و عده‌ای دیگر از اشخاص مهمّ و محترم می‌باشد و این دوره تاریخ، یکی از پربار و پرثمرترین دوره‌های

امر مبارك حضرت ربّ اعلى است.

این رفت و آمدها و اجتماع اصحاب در حول شمع وجود مقدّسش، علمای عنود را بار دیگر به هیجان آورد و فتوای قتل آن مظهر کبریا را صادر نمودند و حسین خان نیز آن را تأیید نمود. پس در شهر شایع شد که سید باب را بزودی به قتل می‌رسانند. دیگر میزان نگرانی و اضطراب والده و حرم مبارك را حدی نتوان تصور نمود. در این حال خال اعظم و همشیره، حرم، زهرا بیگم از بذل هیچ کمکی برای حفظ حضرتش کوتاهی ننموده و مرتباً با امام جمعه، شهر شیخ ابوتراب رفت و آمد و مذاکره کرده تا شاید چاره‌ای بیندیشند و راهی پیدا نمایند. حضرت حرم می‌فرمودند: «در آن اوان هیچ فردی از رجال عاقله جرأت ورود به بیت مبارك را نداشت. فقط خواهرم زهرا بیگم چادر مندرس و ژنده‌ای پوشیده خود را به صورت فقیری در می‌آورد و اخبار جسته و گریخته را به ما می‌رساند.»^{۲۰} بالاخره امام جمعه چاره‌ای اندیشیده رفتار نکوهیده، علما را سرزنش نمود و به آنان اظهار داشت که من این خاندان جلیل و این سید محترم را بخوبی می‌شناسم. از دو حال خارج نیست، یا سید باب راست می‌گوید یا دروغ. اگر راستگو است من فتوای قتل شخص راستگو را نمی‌دهم و اگر دروغگو است، همه، ما دروغ می‌گوئیم. پس فتوای قتل را پاره کرد. در عین حال از خال اعظم تقاضا نمود که روز جمعه حضرتش در مسجد وکیل حاضر شده و برای آرام کردن علما و عامّه مردم از ادّعی خود انصراف ورزند. حضرت حرم در این باره می‌فرمایند: «همه، ما از آن بیم داشتیم که مبادا در آن اثنا حادثه، غیر منتظره‌ای رخ دهد. در عین حال دلکرم بودیم که شاید با اظهار ندامت ظاهری از افکار، حضرتش را راحت گذارده به منزل مراجعت فرمایند.»^{۲۱}

بالاخره در روز موعود هیکل اطهر به همراهی جناب خال به مسجد وکیل رفته، بیاناتی ایراد فرمودند. بیانات مبارکه چنان مؤثر و جذّاب بود که در نتیجه سبب اقناع و سکوت دشمنان و موجب مزید حبّ و ایمان پیروان گردید. سپس آن حضرت به همراهی خال اعظم به منزل مراجعت نمودند.

نوروز سال ۱۲۶۲ ه. ق. را حضرت اعلى با کمال اطمینان و سکون در شیراز بسر بردند. روز عید حضرت حرم و والده، مبارك جشن نوروز را با کمال شادی در حضور هیکل اطهر گذراندند. در آن روز مبارك، عنایات و الطاف حضرتش نسبت به آن دو ورقه، مبارکه بی حدّ و اندازه بود و با نصایح شیرین و محبّت‌های فراوان زنگ غم را از آینه، قلب آنان بر طرف داشتند، بطوری که در دل و روح والده و حرم مبارك بارقه، امید دمید. ولی اراده، الهی غیر از این بود. پس هیکل اطهر وصیتنامه، خود را تنظیم نموده، مرقوم فرمودند که تمام املاک و دارائی و منزل و اشیاء منقوله مربوط به والده و حرم مبارك می‌باشد. در ضمن تصریح نمودند که بعد از وفات والده تمام املاک و دارائی و منزل مخصوص حرم است.

طبق نظر نیکلا^{۲۲} منشی سفارت فرانسه در ایران که بعدها بایی شد، حاجی میرزا آغاسی دستور اکید و سّری به حسین خان والی شیراز داده بود که هرچه زودتر سید باب را بطور پنهانی به قتل برساند. پس مجدداً حسین خان دستور دستگیری و توقیف مبارك را صادر نمود و از عبدالحمید خان داروغه خواست که شبانه ایشان را در غل و زنجیر با اوراق و نوشتجات به

دارالحکومه برده، محبوس نماید. او در نظر داشت که همان شب نیت پلید خود را به مرحله اجرا درآورد. عبدالحمید خان و گماشتگان او در نیمه شب ۲۱ رمضان ۱۲۶۲ ه. ق. از دیوار همسایه بالا رفته، حضرت را با تمام اوراق و کتب دستگیر نمودند. در آن زمان هیکل مبارک در کمال اطمینان و ثبات و استقامت بودند و مکرر این آیه، قرآن را تلاوت می‌فرمودند: «انّ موعدهم الصّبح الیسّ الصّبح بقریب.» (آیه ۸۱ از سوره هود) ولی اضطراب و هیجان حرم و والده مبارک بی حد و اندازه بود و نمی‌دانستند چه کنند و یا چه خواهد شد. چون داروغه به همراهی حضرت به بازار رسید مشاهده نمود که شهر شیراز در هیجان است و مردم در تشویش و اضطراب. یا فرار کرده یا نعرش‌های اموات خود را حمل می‌کنند. چه که غفلتاً مرض وبا در شهر شیوع یافته بود و حسین خان نیز از ترس جان با بستگانش به باغ تخت^{۲۲} گریخته بود. پس داروغه هیکل اطهر را به منزل خود برد و محبوس نمود. در آن حال مشاهده کرد که طفل خردسالش به سختی مبتلا به وبا شده. لذا دست به دامان حضرت ربّ اعلیٰ شد، از اعمال شنیعه خود طلب عفو و بخشش نموده خواستار شفای فرزندش گردید که مورد اجابت واقع شد. لهذا هیکل مبارک را آزاد ساخت.

حضرت حرم می‌فرمودند: «ناگهان حضرت ربّ اعلیٰ به خانه مراجعت و قلوب همه، ما را غرق سرور و شادمانی نمودند. اما هیهات، توقّف مبارک دو سه روزی بیش طول نکشید و این روزها، روزهای آخر حیات من با طلعت اعلیٰ بود. هیکل مبارک فرمودند که اقامت ایشان بیش از این در شهر شیراز مقرون به صلاح نیست و باید شهر را ترک کرده به نقطه دیگری رهسپار شوند. ما که می‌دانستیم اقامت حضرت در شیراز با چه زجر و عقوبتی همراه بوده است، با وجود حرمان و دلتنگی از دوری ایشان، شادمان شدیم که به فضل الهی به محلّ امنی خواهند رفت. بعد از ظهر روز آخر برای وداع به ملاقات جناب خال، حاجی میرزا زین العابدین و زوجه، ایشان که خواهرم بودند رفتند و شامگاه به منزل بازگشته، بعد از غروب همراه با سید کاظم زنجانی یکی از اصحاب به صوب اصفهان حرکت نمودند. البسه و لوازم سفر مبارک قبلاً فرستاده شده بود.»^{۲۴}

حرکت حضرت در ماه رمضان ۱۲۶۲ ه. ق. برابر با سپتامبر ۱۸۴۶ م. بود.

بدین ترتیب آن ورقه، نوراّیه در عین جوانی و شباب از دیدار شوی نازنین و مولا و آقای ازلیش در این دار فانی محروم گردید و از فیض لقایش محروم شد. البتّه میزان غم و اندوه آن مخدّره، گرامی را حدی تصور نتوان نمود. هیکل مبارک قبل از حرکت به صوب اصفهان تا حدی وقایع آینده را به حضرت حرم اخبار نموده، ایشان را به صبر و شکیبائی در برابر اراده الهی توصیه فرمودند. دعای مخصوصی نیز به ایشان داده، فرمودند که در موقع بروز آلام و مصائب تلاوت نموده تا اندوهشان زائل گردد. پس حرم مبارک خاضعاً خاشعاً به امر حضرتش سر نهاده، در کمال مظلومیّت راضی به رضای حقّ بودند. اما در عین حال بسیار نگران بودند و دقیقه شماری می‌کردند که شاید خبری از سلامتی آن محبوب یکتا برسد. در این زمان از سنّ مبارک خدیجه بیکم ۲۴ سال بیشتر نمی‌گذشت.

چندی گذشت، از شدت وبا کاسته شد. حسین خان به شیراز برگشته، از حرکت حضرت مطلع گردید. پس بنای آزار و اذیت و تعرّض به آن خاندان جلیل را گذاشت که از محلّ هیکل اطهر مطلع

شود. حرم مبارک در این مورد فرموده‌اند: «قبل از ظهر بود، مرحوم اخوی یعنی حاجی میرزا ابوالقاسم مبتلا به وبا و در بستر ناتوانی آرامیده بود. ناگهان فرآشان حکومتی با عده‌ای رجّاله صحن خانه را پر کردند. هنگامه، غریبی بر پا شد. همه جا را کاوش کرده چون حضرت را نیافتند سر رختخواب اخوی رفته، چون قادر به حرکت نبودند، ایشان را به دوش کشیده به محضر حاکم بردند تا از محلّ مبارک مطلع شوند. چون حاجی میرزا ابوالقاسم اطلاعی نداشت پس حسین خان زبان به ناسزا و دشنام گشوده به آزار و اذیت او پرداخت. بطوری که برادرم طاقت از دست داده و بیهوش بر زمین افتاد. حسین خان گفته بود باید شوهر خواهر خود را در مدت ۱۵ روز تحویل بدهی یا آنکه ۱۵ هزار تومان غرامت پردازی. سپس فرآشان مجدداً او را به دوش کشیده، در دالان حیاط منزل انداختند و رفتند. همگی مضطرب بودیم و نمی‌دانستیم چه کنیم. مهلت ۱۵ روز بسر آمد. فرآشان بار دیگر به جلب برادرم پرداخته او را به خانه، حاکم بردند. آنچه مرحوم اخوی قسم یاد می‌کرد که از ایشان خبر ندارم، بر شدت غضب حسین خان می‌افزود و با تندی مطالبه ۱۵ هزار تومان غرامت را می‌نمود. پس مجدداً به برادرم حال ضعف دست می‌دهد. سپاس خدای را که در همان حین چاپار اصفهان از طرف مرحوم منوچهر خان معتمدالدوله می‌رسد و خبر می‌دهد که فرد مورد نظر در اصفهان و مهمان گرامی شخص حاکم است و از حسین خان می‌خواهد که عائله، مبارک از هر گزند و آسیبی در امان باشند. با وجود این از اخوی ۱۵۰۰ تومان به عنوان غرامت گرفته، ایشان را مرخص می‌کنند.»^{۲۵}

مدتی به این منوال گذشت. گاهگاه قاصدی از طرف حاجی میرزا حسن علی خال اصغر،^{۲۶} از یزد به شیراز آمده و خبری مربوط به حضرت باب را به والده و حرم مبارک می‌رساند. هر چند زمان نیز دستخط مبارک با تحف و هدایا جهت حرم شرف صدور می‌یافت. همشیرمها و همسرانشان، خال اعظم و میرزا زین العابدین نیز بسیار به حرم مبارک محبت و رسیدگی می‌کردند. اما آتش افروخته، دل ایشان روز بروز شعله‌ورتر شده و از فراق دلدار ازلی می‌سوختند و می‌گذاختند و در عین حال بسیار نگران ایشان و پریشان خاطر بودند. بدتر از همه اینکه خبرهای گوناگون و ضدّ و نقیض می‌رسید. روزی خبر آمد که سید باب را به طهران خواهند فرستاد. اما پس از چندی مطلع شدند که ایشان را به تبریز تبعید نموده‌اند. حضرت حرم در باره این دوره از زندگی خود می‌فرمودند:

«این اخبار جسته و گریخته باعث پریشانی و بی‌سر و سامانی بیشتر ما می‌شد. پس والده مبارک از جناب خال خواستند که چاره‌ای اندیشیده و اخبار موثقی در باره وضع حضرت بدست آورد. بنا بر این ایشان از راه یزد به چهریق رفته، دیده به دیدار دلدار روشن و منیر نمودند. سپس به طهران رفتند تا شاید راه چاره‌ای پیدا کنند. اما در طهران خودشان نیز گرفتار شده با استقامتی بی‌نظیر به مقام شهادت واصل گردیدند.»^{۲۷}

در اینجا نیز تاریخ درس دیگری از وفا و جانبازی و عشق و شیدائی به ما می‌آموزد. جناب میرزا سید علی خال اعظم که از اوان کودکی حضرت ربّ اعلی، پیوسته مقام سرپرستی ایشان را بر عهده داشتند، همانطور که در تاریخ آمده با عشق و وفائی بی‌نظیر در برابر امیرکبیر

میرزا تقی خان با خواندن شعر حافظ :

شکر خدا که آنچه طلب کردم از خدا
بر منتهای مطلب خود کامران شدم
و در میدان شهادت با ایراد سخنانی مهیمن، چنان مراتب دلدادگی خود را نسبت به حضرت
نقطه اولی ابراز نمود که همه مردم حتی میرغضب نیز متأثر شده با چشمی گریان به بهانه‌ای از
میدان رفت و به قول خودش از قربانی کردن آن سید نورانی و بی‌گناه خودداری نمود. پس شخص
دیگری آن جناب را سر برید و خون مقدّسش را در راه مولا و محبوبش که قائم آل محمد بود بر
زمین ریخت. قائم آل محمدی که خواهرزادماش بود و از دوران طفولیت در دامان پر مهر و محبت
خود پرورش داده بود و در حقیقت حق پدري بر گردنش داشت.

ای خوش آن عاشق سرمست که در پای حبیب سر و دستار نداند که کدام اندازد
این حادثه در سبزه میدان طهران در ربیع الثانی ۱۲۶۶ ه. ق. درست پس از واقعه، قلعه، شیخ
طبرسی و چند ماه قبل از شهادت حضرت ربّ اعلیٰ اتفاق افتاد.

هنوز خبر جانگداز این قربانی به گوش اماء الرّحمن عائله، مبارکه نرسیده بود که در ۲۸
شعبان ۱۲۶۶ ه. ق. برابر با ۹ ژوئیه ۱۸۵۰ در تبریز بلانکیز فاجعه، عظمی شهادت طلعت اعلیٰ
واقع گردید. مجدداً مردان فامیل صلاح ندانستند که خبر این رزیه، کبری پخش شود. با وجود
این می‌توان حدس زد که حضرت حرم که در بی‌خبری کامل از محبوب یکتای خود بودند، در چه
حال نگرانی و تشویش بسر می‌بردند. بخصوص که تا آن زمان گاه‌گاهی خبری چند از کوی دلدار
می‌رسید و حضرت اعلیٰ از ماکو و چهریق توسط خال اصغر در یزد و پسر عموی پدرشان میرزا
علی اکبر مرتب برای حرم گرامیشان توقیعاتی به همراه هدایا و تحف چون دستمال‌های ابریشمی یا
شیشه‌های عطر و غیره می‌فرستادند که بارقه، امید و تا حدی مایه، قوت قلب ایشان بود. پس این
امید نیز بکلی قطع شده بود و نگرانی بیش از پیش بار آورده. در این حال حرم مبارک آنی راحتی
و تسلی نمی‌یافت و به یاد روی دلجو و رفتار دلپسند و گفتار دلکش محبوب می‌سوخت و
می‌گذاخت.

درست يك سال بعد از این بلیه، عظمی تنها اولاد خال اعظم و همشیره، حرم، فاطمه خانم، به
نام میرزا جواد که ۱۹ ساله بود در اثر بیماری در جدّه درگذشت. با رسیدن خبر رقتبار مرگ
این جوان ناکام به عائله، لاجرم پرده از اسرار شهادت والد گرانقدرش جناب خال برداشته شد. و
بالاخره اسرار قربانی و شهادت دلبر یکتا، حضرت نقطه، اولی نیز آشکار گردید. در آن زمان از
سنّ خدیجه بیگم ۲۸ سال می‌گذشت. غم و اندوه ایشان و والده، مبارک از بیان خارج است. و نه
تنها به هیچ وجه تسلی خاطر نمی‌یافتند، بلکه بغض و زخم زبان بعضی از افراد فامیل و آشنایان
نیز بر محنت و پریشانی آنان می‌افزود. حال دیگر آن دو ورقه، نورانیه بخوبی می‌دانستند که آن
روی دلجو و صورت مه رو را نخواهند دید. مادر رنج‌دیده دیگر تاب و توان مقاومت نداشت. پس
عزم ترک شیراز نمود و به همراهی غلام باوفا، مبارک، که از شهادت آقايش باخبر نبود، از شیراز به
کربلا رفته مابقی حیات خود را در جوار آن بقعه، نورا بسر بردند.

حال دیگر خدیجه بیگم، مادر شفیق و مهربان خود را نیز از دست داده و بکلی تنها و بی‌کس

ماندند. خود ایشان در این باره فرموده‌اند: «عزیمت والده، مبارک از شیراز مرا بیش از پیش در اندوه و حزن لاتیختی فرو برد و بر بار غم بیفزود. سالهای متوالی آن ورقه، زکیه بود که مرا در آغوش مهرپرور خویش نوازش می‌داد و روح و قلبم را قوت می‌بخشید. پس از عزیمت ایشان، به همراهی فضه کنیز باوفا به خانه، خواهرم که زوجه جناب خال بود نقل مکان نمودم. همشیرام در عرض یک سال همسر و تنها فرزند دلبنده را به یکباره از دست داده بود و در کلبه احزان قرین آه و فغان بود. من که خود در دریای غم و الم فرو رفته و در حقیقت همه چیز خود را از دست داده بودم، حال می‌بایست موجبات تسلی خاطر او را فراهم نمایم.»^{۲۸}

آیا در تاریخ بشریت و در مطالعه سرگذشت زندگانی زنان دنیا تا بحال به چنین داستان رقتبار و توأم با غم و اندوه ولی در عین حال پر از افتخار و شرف و منقبت برخورد کرده‌ایم؟ آیا با شخصی چنین بزرگمنش و بزرگوار و با روحی چنین عظیم و پرفتوح روبرو گشته‌ایم؟ آیا عشق و وفا و صبر و صفائی چنین دیده‌ایم؟ و آیا محویت و فنا و از خود گذشتگی و خدمت و فداکاری آن ورقه، علیا درس و سرمشقی برای ما بانوان و اماء الرحمن خواهد بود؟

سالهای متمادی در تنهایی و حرمان و غم و اندوه گذشت. مجدداً اجازه بدهید بیانات حضرت حرم را به گوش هوش بشنویم: «سالها بدین منوال گذشت. میرزا آقا^{۲۹} پسر زهرا بیگم یگانه خواهرزادام، که در کودکی بسیار مورد عنایت حضرت ربّ اعلی بود و او را از مرض آبله نجات داده و مژده فرموده بودند که در بزرگی مرا یاری و همراهی خواهد نمود، دوران طفولیت را پشت سر گذاشت و در سن ۱۳ سالگی به امر حضرت اعلی ایمان آورد. وی تعلق شدیدی به من داشت و در هیچ حال از من غافل نشده، همواره در فکر آسایش و راحت من بود. در آن زمان جمال مبارک در بغداد تشریف داشتند ولی هنوز اظهار امر مبارک نشده بود. میرزا آقا به درخواست و از طرف من عریضه‌ای به حضور آن محبوب غفور معروض داشت و از قلم احدیه لوحی به افتخار این فانیه عزّ نزول یافت. چندی بعد از اظهار امر مبارک، ملا محمد زرنندی نبیل اعظم به شیراز وارد گشت. وی مأموریت داشت که ندای رحمان را به اهل بیان ابلاغ و اعلان نماید. احبای الهی در بیت میرزا آقا مجتمع شده و جناب نبیل طلوع شمس حقیقت و ظهور موعود کتاب بیان را به همگی بشارت دادند. آنان نیز بی‌درنگ ایمان و وفای خود را اعلام نمودند. روزی که نبیل در منزل میرزا آقا بود از پشت پرده به استماع بیاناتشان مشغول شدم. همینکه شنیدم جمال مبارک نفس من یتظهره الله و موعود بیان هستند، در خود همان حالتی را احساس کردم که برایم در آستانه درب اطاق بالاخانه بیت مبارک پیش آمده بود و مرا به اقبال به امر حضرت ربّ اعلی هدایت نموده بود. پس به یقین مبین اطمینان یافتم که موعود سنه تسع پرده از رخسار برافکنده است. در دم سر به سجده گذاردم و به شکر و سپاس باری تعالی پرداختم و لحظه‌ای تأمل و درنگ نکردم.»^{۳۰}

بلی، بار دیگر روح تازه‌ای در کالبد خسته آن بدر منیر دمیده و این بار نیز به ندای الهی لبیک گفت و مشتعل و منجذب شد و مراتب عشق و دلدادگی را مجدداً عیان ساخت. حال بار دیگر حبی در سر و آتشی در دل داشت بس افروخته. دقایقه‌ای آرام نداشت و آرزوی زیارت روی دلجوی محبوب ابهی و مقصود بی‌همتا را در سر داشت.

سالها یکی پس از دیگری می‌گذشت. در این مدّت مرتّباً جمال مبارک با این ورقه نورانیّه در تماس بودند و با فرستادن الواح متعدّده و تحف و هدایائی چون انگشتر و پیراهن مبارک و یا قطعه پارچه حریری که دور تاج مبارک می‌پیچیدند و همچنین مجموعه‌ای از الواح مقدّسه، که حضرت حرم آن را در جلد نفیسی از مخمل گذاشته و بر گردن خود می‌آویختند، و غیره یادی از آن دلدادّه مهجور می‌نمودند، که تنها امید و دلخوشی حرم بود. اما مسئله مهمّتر این است که بر طبق شهادت جمال اقدس ابهی در زیارتنامه خدیجه بیگم، حضرتش در عوالم روحانی با آن ورقه علیا بوده و «ناله قلب حزین و نوحه جان او را می‌شنیده و افروختگی و کشش و نیایش»^{۳۱} او را ملاحظه می‌فرموده‌اند.

در سال ۱۲۸۸ هجری قمری مراسله‌ای از جانب سلطان الشّه‌دا، خطاب به جناب میرزا آقا از اصفهان رسید، حاکی از اینکه حسب الامر جمال مبارک، منیره خانم، که بعدها حرم مبارک حضرت عبدالبهاء شدند، به همراهی برادرشان و شیخ سلمان از طریق شیراز عازم کوی دوست هستند و چند صباحی در شیراز خواهند ماند. حضرت حرم در این باره می‌فرمودند: «احبائی که به شیراز مسافرت می‌کردند همیشه به دیدن من می‌آمدند. من آنان را در منزل خواهرزاده‌ام میرزا آقا می‌پذیرفتم. ولی شخصاً در بیت جناب خال با خواهرم زندگی می‌کردم. پس آن بیت را برای ورود مهمانان گرامی که از اصفهان می‌آمدند آماده ساختم. اقامت ۱۵ روزه آنان از جمله شیرین‌ترین دوره حیات این دلباخته بود.»^{۳۲}

در آن ایام حضرت حرم توسط منیره خانم از درگاه کبریائی جمال اقدس ابهی سه تمّنّا و تقاضا نمودند. اول اجازة تعمیر بیت مبارک شیراز که به صورت مخروبه‌ای درآمده بود و اقامت خود ایشان در آن مکان مقدّس. دوم شرف اقتران سید علی^{۳۳} برادرزاده‌شان، با صبیّه مبارک^{۳۴} سوم اذن تشرّف خود ایشان به آستان قدس ملیک مختار.

حضرت بهاء‌الله جلّ اسمہ الاعلی هر سه تمّنای ورقه علیا را اجابت فرمودند. اول، امر مبارک به جناب میرزا آقا نورالدین عزّ صدور یافت که هر قسم میل حضرت حرم است بیت مبارک تعمیر شود. پس بلافاصله ایشان به تهیّه و تدارک مشغول شده، در سال ۱۲۹۰ هجری قمری حرم مبارک پس از ۲۴ سال زندگی در منزل همشیره شان به آن محلّ مقدّس نقل مکان نمودند. تقاضای دوم و سوم ایشان یعنی اقتران یکی از صبایای مبارک با عائله حضرت ربّ اعلی و تشرّف حضرت حرم به بارگاه سلطان جلال نیز مورد قبول مبارک واقع شد. چنانچه در لوحی خطاب به مرحوم آقا میرزا آقا افغان می‌فرمایند: «در سنین قبل، ورقه علیا علیها بهائی استدعای مطلبی نمود و به طراز قبول فائز. نظر به آن وعده مدتیست حضرات علیهم بهاء الله الابهی آمده‌اند لاجل زیارت و امر معهود...»^{۳۵}

سرکار منیره خانم نیز در رقیمه خود به حضور حرم مبارک مرقوم می‌دارند: «باری دیگر در خصوص امر معهود مرقوم فرموده بودید، رجاء شما در ساحت اقدس معروض آمد و محبوب افتاد. الحمد لله و المنّه که فضل و عنایت در باره آن محبوب به حدی است که رجاء کبیری قبول و مقبول شد.»^{۳۶}

در نامه، دیگری چنین می‌نگارند: «باری، مرقوم فرموده بودید که در جمیع اوقات در تلقاء انوار الهی روحی لهم الفداء ذکر از این مهجوره بکن، شاید از برکت نفوس مطهره این بساط بُعد منطوی گردد و به بزم حضور فائز گردم. این فقره را به خصوص در تلقاء عرش معروض داشته، لسان قدم جلّ کبریائه به این بیان ناطق: فرمودند عنایت و مرحمت الهی لازال آن ورقه، طیبه را در شاطئ بحر لقا منزل داده و از صهبای قرب و وصال چشانیده. در کلّ احیان به لسان رحمن مذکورید. دیگر در این مقام بُعد و فراق مذکور نه. لوح منبع از سماء عنایت به اتفاق حرف س ارسال شد و انشاءالله از بعد هم خواهد شد. دیگر مراتب اشتیاق و تکبیراتی که مخصوص انوار الهی مرقوم فرموده بودید جمیع به مسامع اطهرشان رسید و الآن جمیعاً حاضر و آن ورقه، مبارکه را با کمال اشتیاق ذاکرند. می‌فرمایند تالله الحقّ آنی نمی‌گذرد مگر آنکه به ذکر شما مشغول و مسروریم و از حضرت یفعل ما یشاء سائل و آمل که اوراق سدره، خود را در انجمن واحد جمع فرمایید، تا کلّ به ذکر و ثنایش مشغول شویم و رحیق وصال را از دست یکدیگر گرفته بیاشامیم.»^{۳۷} پس از وصول این مکاتیب روح جدیدی در دل و جان آن گوهر یکتا دمیده شد. از اینکه بزودی چشم به دیدار وجه منیر دوست روشن و از فیض لقایش مرزوق خواهد شد قلب و روحش تازه شد. لحظه‌ای آرام و قرار نداشت و با آمال و آرزوی بسیار به تدارک و تهیه، وسائل سفر پرداخت. اما این آرزو نیز نقش بر آب شد و اندوهی جبران ناپذیر بار آورد. چه که سید علی برادرزاده، بی‌وفا که به حرم مبارک قول داده بود در صورت موافقت حضرت بهاءالله جلّ اسمه الاعلی با این وصلت، از یزد به شیراز آمده و با ایشان به ارض اقدس برود، خلف وعده کرد. پس از اینکه تقاضایش به عزّ قبول جمال مبارک فائز گشت، به همراه والدین و همشیره خود از طریق مشهد و عشق آباد رهسپار کوی دوست شد. پس به حرم مبارک پیام داد که مقتضیاتی چند مانع سفر به شیراز شده. ناچار خود حرکت و هر موقع میسر شد وسائل سفر شما را فراهم خواهم نمود. از وصول این خبر قلب حسّاس و پرامید ورقه، علیا شکست. حزن و اندوه فراوان احاطه نمود. در حالی که آثار غم و اندوه از سیمای مبارکش نمودار بود فرمودند: «مثل اینکه چیزی در دلم پاره شد.»

مدّت ۴۰ سال بلایا و مصائب جسم و جان آن ورقه، نورا را افسرده و قلب و روح پرنورش را آزرده کرده بود. پس دیگر نتوانست در برابر این بی‌وفائی و عهدشکنی مقاومت کند و در بستر بیماری اقتاد و روز بروز سلامت و وجودش رو به کاهش رفت و سراج حیاتش رو به زوال و خموشی گذاشت. با وجود رسیدگی و دقت بسیار اطبای حاذق، در اثر فراق طیب معنوی جوارح و ارکانش گذاخت و سینه‌اش سوخت و پس از دو ماه بیماری در ۲ ذی الحجه، ۱۲۹۹ هـ. ق. برابر با ۵ اکتبر ۱۸۸۲ م. در بیت مبارک شیراز روح پاکش از قفس تن رهائی یافت و به عالم بالا عروج نمود و به محضر شیوی نازنین و مولای دلنشین وارد گشت. در همان روز و همان ساعت خادمه، باوفایش فضّه نیز جان به جان آفرین سپرد.

این واقعه درست ۴۰ سال بعد از روز اقتران خجسته، طلعت اعلی با خدیجه بیگم اتفاق اقتاد و از سنّ مبارکش ۶۰ سال می‌گذشت. آن ورقه، علیا را در حمام گلدسته در جوار مسجد نو غسل

دادند و در ضریح امامزاده شاه چراغ در قسمتی که به دارالحفاظ معروف است به خاک سپردند .
 بعد از اینکه خبر صعود آن عاشق دل سوخته به ساحت جلال حضرت ذوالجلال رسید ، بحر
 اعظم به جوش آمد و بیاناتی احلی و لوحی غرّاً از کلک اطهر به افتخار حرم مبارک نازل گردید که
 قسمتی از آن لوح زیارتنامه، ایشان می‌باشد . عنایات لانهاییه در این زیارتنامه نه تنها هر شنونده‌ای
 را متحیر می‌سازد بلکه پاکی و تقوی و عشق و وفا و قدر و منزلت آن بانوی گرانقدر را آنطور که
 باید معلوم می‌دارد . همچنین حسب الامر مبارک در بمبئی سنگ نفیسی از مرمر تعبیه و این آیه،
 مبارکه که از سما، مشیّت جمال قدم نازل شده بود بر روی آن سنگ حک شد : « هو الباقي . انّ
 الورقة العليا سمعت نداء سدرۃ المنتهی و طارت الیها . ۱۲۹۹ »

وقتی به مصائب زندگی آن ستاره، درخشان می‌اندیشیم، دریای غم و اندوه و آه و حسرت به
 جوش می‌آید . دل خون می‌شود و به صورت قطرات اشک از دیده فرو می‌ریزد . اما پس از تفکّر و
 تأمل در حالات وجود مبارکش و همچنین عنایات لانهاییه، حضرت ربّ اعلی و جمال اقدس ابهی
 نسبت به ایشان، این آه و افسوس به مدح و ثنا و آن حرمان و حسرت به شکر و ستایش تبدیل
 می‌شود . پس سر به آستان مطهر این ورقه، علیا فرود آورده، او را می‌ستائیم که چگونه با خدا
 نمودن هستی خود و رسیدن به مقام محویّت و فنا اینچنین مورد توجه دو مظهر کلی ظهور الهی،
 طلعت اعلی و محبوب ابهی قرار گرفت و عظمت و مقام و قدر و منزلت او در تاریخ بشریّت تا
 ابدالدهر باقی و برقرار و ثبت و ضبط گردید .

حال اجازه بدهید که مضمون فارسی زیارتنامه، حضرت حرم را مطالعه نمائیم لیکن ختامه
 مسک .

جمال مبارک این زیارتنامه را به نام‌هایی از اسماء خدا آراستند که هم بیان تسلیت نماید و هم از
 اندوه جمال رحمان حکایت کند .

این لوح مبارک با اظهار مصیبت خطاب به قلم آغاز می‌شود . مفهوم بیان مبارک این است :
 مصیبت بزرگی که از آن اهل فردوس به نوحه مشغول شده و اندوه و اسفشان چنان اوج گرفت که
 به آستان حق رسید . جمال قدم آنان را که در هنگام زندگی محترم حرم به خدمتش رسیدند و بعد
 از درگذشت به زیارتش شتافتند ، بشارت می‌دهند . بعد بر او بهای جمال خود را نثار می‌فرمایند و
 نور و ضیاء ظاهر از ظهور الهی را به او ارزانی می‌دارند و به عنوان بر و ثمره، سدره، الهی و
 همنشین و انیس نفس مبارکی که به ظهورش عوالم ملکوت و ناسوت روشنی گرفت، او را
 می‌ستایند و در حقّ او به عنوان اولین کسی که از جام وصال محبوب آفاق نوشید و آخرین ثمره‌ای
 که جان در فراق درباخت شهادت می‌دهند . کسی که جگرش گداخت و قلبش سوخت و ارکان
 وجودش آتش گرفت زیرا که از حضور در خدمت نفسی که خدا او را مشرق آیات و مطلع بینات و
 مظهر اسماء و مصدر احکام و عرش ظهور خودش معین فرموده بود دور و مهجور ماند .

در این زیارتنامه جمال مبارک حرم محترم نقطه، کبریا را به عنوان ورقه، شجر الهی و بوی
 خوش رضوان رضای خود مخاطب می‌سازند و او را از زندان عکّا به ورود در عالم اعلی بشارت
 می‌دهند . و از این شرافت که بوی پیراهن یوسف رحمانی را قبل از خلق ممکنات دریافته، او را

تهنیت می‌فرمایند و از اینکه به لقای یوسف بقا رسیده و از شراب قرب و لقا چشیده او را خوش‌آمد می‌گویند و این نکته، زیبا را خاطر نشان می‌فرمایند که در او دو آیه، وصال و فراق جمع شده. یکی او را حیات بخشید و دیگری او را از زندگانی بی‌نصیب کرد. و چه بسا شبها که آه و فغان او در محبت محبوب اوج گرفت و اشک‌های او هنگام ذکر اسم ابهائش سرازیر شده است. سپس جمال مبارک شهادت می‌دهند که در همه حال حق به همراه او بوده و افرختگی و کشش و خواهش و نیایشش را ملاحظه فرموده و ناله، قلب و نوحه، جان او را شنیده است.

سپس او را به عنوان ثمره سدره مبارکش به این ندا بشارت می‌فرمایند که در مصیبت درگذشت او، دریای اندوه و احزان به موج آمد و نسیم غفران اوج گرفت. به شهادت جمال مبارک در آن شب و روزی که حرم محترم نقطه، اولی به ملکوت ابهی و جایگاه اعلی شتافت، ذات مبارکش هر کس را که در آن شب و روز در انحاء عالم عروج به عالم بعد نمود آمرزید، بغیر از آنانی که بر علیه حق قیام نمودند. این کرامت و مرحمتی است که حق در باره، او مقرر فرمود. جمال مبارک این امتیاز و اختصاص را به فضل و عنایت به حرم مبارک تخصیص دادند و او و آنان که به زیارت او می‌روند و مجاوران و طائفان جایگاه او و بالاخره آنان را که به وسیله، او به آستان مبارک توسل جویند، خوش‌آمد می‌فرمایند. سپس او را به این خطاب که حوران بهشتی در عزای او ناله و نوحه کردند و اوراق شجر ظهور الهی به مصیبتش تیره‌گون شده، یاد می‌نمایند. و به مناسبت اینکه در هنگام ارتفاع ندای حق، آن را پذیرفته و تأثیر و جاذبه، کلمه الهیه اختیار از کفش ریوده، او را تهنیت می‌فرمایند. و او را که شاهبرگ شجر ظهور و طائر در هوای محبت جمال مبارک مختار، و متوجه بوجه الله و ناطق به ثنای حق است، به عنایت و مرحمت خطاب می‌فرمایند و به ذکر صادر از قلم مبارک خود بشارت می‌دهند. ذکری که سالها و قرن‌ها و زمان‌ها آن را نابود نتواند ساخت. و می‌فرمایند که ذکر او از قلم اعلای جمال مبارک در دفتر حمرای قضا که جز حضرت هستی‌آفرین کسی بر آن آگاه نیست، جاویدان خواهد ماند. در پایان اشاره می‌فرمایند که ذکر او در این لوح، همواره به یاد مقربان خواهد بود و یکتاپرستان به خاک او روی خواهند آورد. خوشا به حال او و بشارت بر او ارزانی باد و بر هر کس که در برابر جایگاه او حاضر شود و آنچه را که خداوند بخشنده نازل فرموده تلاوت نماید.

یادداشت‌ها

- ۱- نقل از رساله «احسن القصص» به خط محمد مهدی ابن کربلائی شاه کرم، سنه ۱۲۶۱ ه. ق.
- ۲- فروغ ارباب، اختران تابان، ص ۱۹.
- ۳- محمد علی فیضی، خاندان افغان، ص ۱۹۱.
- ۴- خانم و بیگم در زبان ترکی مغولی مؤنث خان و بیگ هستند.
- ۵- ضریح بقعه احمد بن موسی الکاظم.
- 6- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, p2.
- ۷- فاطمه خانم، ملقب به عمّه حاجی همشیره ناتنی حرم مبارک با خال اعظم ازدواج کرده بودند.
- ۸- میرزا زین العابدین، پسر عموی پدر حضرت اعلی و والد جناب آقا میرزا آقا نورالدین.
- ۹- عمّه قزی در زبان ترکی به معنی دختر عمو می‌باشد.
- 10- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, p3.
- 11- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, p5.
- ۱۲- عبدالحمید اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۵۵.
- 13- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, p10.
- ۱۴- قسمتی از زیارتنامه حضرت حرم حضرت اعلی.
- ۱۵- عبدالحمید اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۱۸۴.
- ۱۶- محمد علی فیضی، خاندان افغان، ص ۱۶۴.
- ۱۷- محمد علی فیضی، خاندان افغان، صص ۱۶۶-۱۶۷.
- ۱۸- خصائل سبعة عبارتند از: ۱- تلاوت زیارت جامعه کبیره در ایام جمعه و در اعیاد و لیالی متبرکه با غسل و تطهیر بدن و لباس، با نهایت توجه و روحانیت. ۲- بجا آوردن سجده در نماز بر تربت امام حسین به نوعی که بینی مصلی نیز بر آن قرار گیرد. ۳- افزودن جمله «اشهد ان علیاً قبل محمد باب بقیة الله» بر اذان. مقصود از علیاً قبل محمد نام مبارک حضرت باب و مقصود از بقیة الله اشاره به حضرت بهاء الله می‌باشد. ۴- هر يك از اصحاب هیكلی به خط آن حضرت که به نام «جنة الاسماء» نامیده می‌شده و محتوی به اسماء الله و رمزهایی دیگر از اسماء الهی است بر گردن محاذی سینه بیاویزند. ۵- هر يك از اصحاب انگشتری از عقیق سفید بر انگشت داشته باشد که روی آن این جمله منقوش شده باشد: «لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله ۲۷۳». مقصود از این عدد رمز اسم مبارک به حساب ابجد (علی محمد باب الله) می‌باشد. ۶- شرب چای در نهایت درجه نطافت و لطافت. ۷- احتراز از کشیدن دخان مانند قلیان و غیره.
- ۱۹- زمانی که جناب باب الباب در ماکو مشرف بودند، روزی حضرت اعلی با ایشان به پشت بام قلعه رفته و رودخانه ارس را که در اشعار حافظ به آن اشاره شده به او نشان داده بیاناتی فرمودند. و در ضمن بیانات دیگری فرمودند: «روح القدس گاهی به لسان شعرا نطق می‌کند که خود آنها هم بی به مقصود واقعی نمی‌بردند، از جمله این بیت است:

شیراز پر غوغا شود، شکر لبی پیدا شود ترسم کز آشوب لبش بر هم زند بغداد را
بعد فرمودند: معنی حقیقی این بیت مستور است و در سنه بعد حین آشکار خواهد شد.

- 20- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, p18.
- 21- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, p20.
- ۲۲- نیکلا در رشت در سال ۱۸۶۴ به دنیا آمد. در جوانی مانند پدر وارد کار سفارت شد. علاقه او به دیانت بابی در اثر آشنائی پدرش با گوینو بود. نیکلا در یکی از آثارش اقرار کرد که قلباً و واقعاً بابی است. از آثار مهمه

او است؛ Seyyed Ali Mohammed dit le Bab - ترجمه دلائل سبعة به فرانسه- ترجمه بیان عربی و فارسی به فرانسه.

۲۳- در خارج شهر شیراز آن زمان.

24- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, p21.

۲۵- محمد علی فیضی، خاندان افنان، ص ۲۵۸- Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, p22.

۲۶- حاجی میرزا حسن علی خال اصغر، کوچکترین برادر والده مبارک حضرت اعلی که در یزد زندگی می کردند.

27- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, p26.

28- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, p28.

۲۹- میرزا آقا یگانه فرزند اخت حرم (زهرا بیگم) و پسر عموی پدر حضرت اعلی (میرزا زین العابدین). ایشان در سن ۱۲ سالگی توسط حرم مبارک به امر حضرت اعلی مؤمن گشته، باعث ایمان والدین خود شدند. در اثر تشویق ایشان بود که جناب حاجی سید محمد خال اکبر، برای تحقیق از امر مبارک، به بغداد رفته و با جمال مبارک ملاقات نموده و ایمان آوردند. میرزا آقا که از قلم اعلی به نورالدین ملقب شدند به حضور حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء مشرف شدند. لوح مبارک دنیا خطاب به ایشان است. تولیت بیت مبارک شیراز بعد از صعود والدهشان (زهرا بیگم) به ایشان و فرزندان ایشان عنایت شده.

30- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, pp30-31.

۳۱- قسمتی از زیارتنامه حضرت حرم.

32- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, pp31-32.

۳۲- پسر میرزا سید حسن افنان کبیر.

۳۴- فروغیه خانم صبیبه جمال مبارک که از حرم کاشانی گوهر خانم بود.

۳۵- محمد علی فیضی، خاندان افنان، ص ۱۷۵.

۳۶- محمد علی فیضی، خاندان افنان، ص ۱۷۵.

۳۷- محمد علی فیضی، خاندان افنان، صص ۱۷۵-۱۷۶.

ترجمه فارسی عبارات کتاب خدیجه بیگم (به زبان انگلیسی) اثر ایادی امرالله جناب بالیوزی از دانشمند ارجمند دکتر منوچهر سلمانپور می باشد.

تأثیر دیانت بایی و بهائی بر نهضت روشنفکری ایران

دکتر فریدون وهمن

تحوّلات اجتماعی ایران در زمان قاجاریّه، مخصوصاً اواخر قرن نوزدهم، که سرانجام منجر به نهضت مشروطیت شد، در سالهای اخیر مورد تحقیق و بررسی بسیاری از پژوهندگان ایرانی و خارجی قرار گرفته و کتابها و مقالات فراوانی در بررسی ریشههای دگرگونیهای بزرگ اجتماعی کشور ما در قرن نوزدهم نشر شده است.

دستیابی به منابع تازه تاریخی و انتشار کتابهای فراوان از خاطرات رجال عهد قاجار این امکان را برای محققین فراهم آورده که در همه رشتهها، چه تاریخی و سیاسی باشد، چه اجتماعی و فرهنگی یا ادبی و دینی، به تألیف کتابها و مقالات بپردازند و زوایای این تحوّلات را حتی بر مبنای وقایع عثمانی و مصر و خاور میانه آن روز مورد بررسی قرار دهند. اما در این تحقیقات تأثیر و نفوذ دیانت بایی و بهائی آنچنان که باید و شاید مورد بررسی قرار نگرفته و جز اشاراتی کوتاه که گاهی به يك فصل می‌رسد تحقیق عمده‌ای در این زمینه صورت پذیرفته است.

تنها کسی که در اواسط این قرن کتابی را به دیانت حضرت باب و نقش آن در تحوّلات اجتماعی ایران اختصاص داده ایوانف نویسنده روسی است که دیانت بایی و وقایع آن دوران را از دیدگاه مارکسیستی بررسی نموده و آن را يك نهضت انقلابی ده‌قین و پرولتاریا بر علیه فئودالیسم توصیف کرده است. محققین معاصر از قبیل منگل بیات، کدی و کاظمی کمی بیشتر به این وقایع پرداخته و کوشش‌هایی در نمایاندن نحوه و جوهر وقایع مهمّ دوران حضرت باب و ارتباط آن با تغییرات اجتماعی ایران نموده‌اند. در آثار سایر نویسندگان نیز اینجا و آنجا اشاره‌هایی گذرا و کوتاه نسبت به برخی از وقایع تاریخی که با این ظهور ارتباط دارد، مثل زندگی حضرت طاهره و وقایع

طبرسی و زنجان و غیره می‌بینیم اما ذکر این وقایع در همان حد اشاره باقی می‌ماند و بسته به شیوه تفکر دینی نویسنده رنگ منفی و یا حداکثر بی‌طرفی می‌گیرد.^۱ از دوره حضرت اعلی که بگذریم تقریباً در آثار هیچ یک از محققین مطلبی در مورد کیفیت نفوذ و تأثیرات دیانت بهائی بر جامعه ایران نیامده است. عجب آنکه تا کنون هیچ یک از نویسندگان و محققین بهائی نیز در صدد نگارش پژوهشی مستقل در این باب برنیامده‌اند و در واقع جز چند مقاله از دو سه پژوهشگر بهائی غربی، در این زمینه چیز دیگری در دست نداریم.

هنگامی که از نهضت‌های روشنفکری و تحولات اجتماعی ایران سخن می‌گوئیم منظور بیداری ایرانیان در اواخر قرن ۱۹ تا انقلاب مشروطیت است. از نظر تاریخی و زمانی بین وقایع مهم دوره حضرت اعلی یعنی شهادت حضرتشان و سرکوبی بابیان در نیریز و طبرسی و زنجان و سپس سوء قصد به شاه و مهاجرت باقیمانده بابیان به عراق، تا شروع مقدمات انقلاب مشروطیت حدود شصت سال فاصله است و جا دارد تحقیقی اساسی در جامعه ایران در این پنجاه شصت سال به عمل آید و عواملی که روشنفکری و ترقی‌خواهی با خود آورد بررسی گردد.

بنده نه تاریخ‌دان هستم و نه جامعه شناس، لذا مطالبی که در این سخنرانی به استحضار خانم‌ها و آقایان محترم می‌رسد در همان حد کاری آماتوری و بیشتر روی علاقه شخصی باقی می‌ماند و نه علمی و تخصصی و باید مقدمه‌ای بر تحقیقات آینده تلقی گردد. علت تأکیدم بر این امر توجه به این نکته است که به اعتقاد ما بهائیان هر ظهوری موجب بروز یک روح و قوه روحانی عظیمی در دنیا می‌شود و در این ظهور اعظم که به فرموده حضرت عبدالبهاء بعد از قرن‌ها و دهرها «شمس حقیقت در برج اسد و خانه حمل طلوع» نموده، قدرت و نفوذ و نیروی این قوه روحانی به مراتب شدیدتر و قوی‌تر است. همچنین بر اساس آیات الهیه معتقدیم که این قوه در جهان حرکت و جنبشی بوجود می‌آورد و شور و هیجانی بپا می‌نماید که موجب فروریختن نظم‌های کهنه، برهم خوردن ضوابط و سنت‌های کهن، و در عین حال خلق جهانی نو و دمیدن روح حیات در جهان مرده خواهد بود. بر مبنای همین اعتقاد آنهمه تحولی که از زمان ظهور تا کنون بطور روزافزون و حیرت‌افزا در جهان رخ داده بطور مستقیم و غیر مستقیم نتیجه آن روح قدسی الهی که زائیده این ظهور بدیع است می‌دانیم. حضرت ولی امرالله در رابطه با ظهور حضرت باب از قوای خلاقه عظیمه و «استعداد و قابلیت لازم برای تأسیس وحدت اصلیه در بین بریه و نیل عالم انسانی به رتبه بلوغ و ارتقای آن به اعلی ذروه ترقی و کمال در عالم امکان»^۲ یاد می‌کنند.

از آنجا که این ظهور از خاک ایران برخاسته و آن سرزمین صحنه بسیاری حوادث و وقایع تاریخی بوده و به خون هزاران شهید متبرک شده، لذا به جرأت می‌توان ادعا نمود که دو دیانت بابی و بهائی که ما آنها را یک دیانت می‌دانیم نفوذ فراوانی در تحولات اجتماعی ایران، از جامعه عقب‌مانده و خوابزده عصر قاجار تا امروز داشته‌اند. ما به عنوان بهائی این حقیقت را به آسانی می‌پذیریم. اما در سال‌های اخیر نیش حمله برخی از محققین ایرانی و فرنگی متوجه دیانت بهائی شده و اینطور به خواننده ناآگاه القاء می‌کنند که دیانت بابی یک نهضت انقلابی بود که دیانت بهائی آن را خاموش کرد و از حرکت بازداشت، لذا بسیار ضرور است که تحلیل و بررسی علمی

دقیقی در این مسأله از نظر تاریخی و اجتماعی به عمل آید، آنچنان که همه منابع را از تاریخ امر و آیات الهی گرفته تا منابع و مأخذ بی‌شمار داخلی و خارجی که موجود است دربر گیرد و بتواند غیربهایان علاقمند را نیز بکار آید و منبع و مرجعی برای مطالعات بعدی محققین بشود و این نوع سوء تفاهمات را رفع نماید.

دوره قاجار که ظهور این آئین در آن صورت گرفت، عصر پریشانی و پسروی و بالاخره سقوط ایران است. افغان‌ها در سال ۱۷۲۲ پایتخت صفویه را تسخیر کردند و پس از هفتاد سال که دو دوره کوتاه و پر ماجرای افشاریه و زندیه را دربر داشت رهبر ایل ترک زبان قاجار آقا محمد خان بر تخت پادشاهی ایران تکیه زد. دوران او نیز با جنگ‌های طولانی در قفقاز و سایر نقاط توأم بود و در واقع تنها از زمان سلطنت فتح علی شاه اوضاع ایران تقریباً ثبات یافت. در زمان قاجاریه بنا بر سنت قبیله‌ای آنان، اداره کشور در دست شاهزادگان قاجار و منسوبان به دربار قرار گرفت که هر یک به مناسبتی ادعای سلطنت نیز داشتند و حکومت مرکزی می‌بایست در راضی نگاه داشتن آنها بکوشد. سوای اینها، گروه بزرگ دیگر ملاها و روحانیون بودند که راضی نمودن آنها و همراه داشتنشان، دادن باج و ادای احترام و در برخی موارد حلقه بگوشی را برای شاهان قاجار ضروری می‌نمود. گروه دیگر ملاکین بزرگ و سران ایلات با قدرتهای بی‌حدستی خود بودند. با ضعف حکومت مرکزی و روی کار آمدن وزرای بی‌کفایتی چون حاج میرزا آقاسی این سه گروه یعنی دولتیان، روحانیون، مالکین و سران ایلات با دست باز به چپاول و دست‌اندازی به مال و حقوق مردم پرداختند. گرفتن رشوه در بین شاه و امرا تا مأموران دون‌پایه رواج گرفت. فساد و دروغ و تقلب بجای راستی و آزادی و درستکاری مدار کارها شد. ظلم به اقلیت‌های مذهبی مثل یهودیان و زردشتیان برای چپاول ثروت آنها باب روز شد. خرافات مذهبی و جادو جنبل جای علم و دانش و ترقی معنوی را گرفت. کارها از هم گسیخت و بی‌نظمی و بی‌حسابی از دربار محمد شاه تا دورافتاده‌ترین نقاط کشور عادی گردید.

اوضاع اقتصادی ایران نیز دچار رکود شد. ورود کالاهای خارجی مخصوصاً نساجی و صنایع کارخانه‌ای که با صنایع دستی ایران از لحاظ قیمت رقابت می‌کرد نه تنها موجب تعطیل کارخانجات در مراکز صنعتی و بروز بیکاری شد بلکه در چند مورد به نابود کردن چند حرفه انجامید. آماری که از تجارت خارجی ایران در سال‌های ۱۸۳۳ تا ۱۸۴۷ از منابع روسی در دست است و واردات و صادرات ایران را از راه اصلی تجارتهای یعنی مرز تبریز-ارض روم-استانبول نشان می‌دهد حاکی از برتری فاحش کالاهای وارداتی است. نظیر همین آمار در گزارش مأموران انگلیس آمده که نمایانگر صادرات و واردات از مرز آبی بوشهر است و باز حاکی از کاهش صادرات و روزافزونی گرفتن واردات می‌باشد.^۳ نتیجه این امر خارج شدن طلا و نقره از کشور بود که چند سالی با غنائمی که نادر شاه از هند آورده بود تأمین گردید ولی پس از آن کار به بحران اقتصادی کشید. سگه زدن بی‌رویه و ریختن پول بدون پشتوانه به بازار باعث بالا رفتن سریع قیمت‌ها شد. بطوری که در سال‌های ۱۸۴۳ تا ۱۸۶۱ تورم به ۷۰ تا ۱۵۰ درصد افزایش یافت.^۴

در همین دوره قاجار بود که دو جنگ نافرجام با روسیه تزاری (۱۸۰۴-۱۳ و ۱۸۲۶-۲۸)

موجب از دست رفتن مناطق شمالی ایران و تمامی ناحیه قفقاز شد و به ایران خسارتی فراوان چه از لحاظ مالی و چه از لحاظ سیاسی و اجتماعی تحمیل گردید. ۵. انگلستان نیز برای حفظ منافع خود در هند، در سال ۱۸۳۸ هرات را به تصرف درآورد. دو دولت بزرگ اروپائی یعنی روس و انگلیس ایران را صحنه تاخت و تاز و دسیسه‌های سیاسی خود نمودند و با دخالت‌های مداوم در امور داخلی ایران از جمله حمایت از واردات کشورهای خویش در ایران، گرفتن امتیازات اقتصادی و سیاسی مختلف که همراه با ارباب و یا دادن رشوه به شاه و نخست وزیران قاجار همراه بود، مقاصد خود را از پیش می‌بردند. داشتن تابعیت یکی از این دو کشور برای بزرگان ایران افتخاری بشمار می‌آمد و احياناً برای احراز آن حاضر به هر سازش و سرسپردگی می‌شدند. بعداً با خالی شدن خزانه کشور و هوسبازی‌های شاهان قاجار، ایران به زیر بار قرض این دو دولت رفت و این قرضه نه برای ایجاد راه و صنعت بلکه برای تأمین مخارج سفرهای تفریحی شاهان قاجار به فرنگ گرفته می‌شد. در چنین احوالی ظهور حضرت باب رخ داد و با جنبش عظیم تبلیغی که حروف حی و سایر مؤمنین آغاز نمودند ندای ایشان در سراسر ایران طنین‌انداز شد. این مبحث جای نقل تاریخ دوران حضرت باب را ندارد. آنچه از لحاظ سخن امروز ما مطرح می‌شود تأثیر این ظهور بر اوضاع اجتماعی ایران است.

در این بررسی شاید توجه به این نکته لازم باشد که متأسفانه تعالیم اجتماعی حضرت باب بخاطر کوتاهی دوران رسالتشان و وقایع سهمگینی که در ایران رخ داد نتوانست به مرحله عمل و اجرا درآید. در آثارشان توجه فراوان به تمدن و تجدد از قبیل آشنائی با فنون و علوم غرب و تلاش در کمال‌طلبی و تشویق به آبادانی بچشم می‌خورد. حتی در مورد پاکیزگی و لطافت و نظم و ترتیب در خانه و بازار و کوی و شهر آیاتی دارند. ۶. اما متأسفانه نیروهای واپس‌گرا و عقبماندای که حاضر نبودند از حضره هزارساله خود سر بیرون آورده و طلوع خورشید تابان ترقی و تعالی ایران را در این ظهور ببینند مجال گسترش به این افکار ندادند و از همان ابتدا با کشتار خونین بابیان و سپس با سرکوبی و کشتار بهائیان و پراکندن شبهات و شایعات در باره این دیانت، مردم ایران را از این ندا محروم ساختند. در واقع تمام قوا و نیروی لازم برای اصلاح ایران در این ظهور بود اما فرصت بروز نیافت. بیان حضرت بهاء‌الله در کلمات فردوسیّه شاهد بر این امر است و گویای این حقیقت مهمّ که این ظهور و احکام الهی موجب ترقی و تعالی ایران و ایرانیان بود. می‌فرمایند: «اگر این حجبات حائل نمی‌شد ایران در دو سنه او ازید به بیان مسخر می‌گشت و مقام دولت و ملت هر دو مرتفع می‌شد... و بعد از اصلاح ایران نفحات کلمه در سایر ممالک متضوع می‌گشت.» ۷

می‌دانیم که پس از سه واقعه مهمّ یعنی طبرسی، زنجان و نیریز و سپس شهادت حضرت اعلی در ۹ ژوئیه ۱۸۵۰ و کشتار هولناک بابیان در ۱۸۵۲ در واقع جامعه عظیم بابی ایران به زیر زمین رفت و به تدریج در طی لاقلّ بیست سی سال آینده به جامعه بهائی تبدیل شد. ولی آیا می‌توان تأثیرات شگرف و عظیمی که وقایع مهمّ دوران حضرت باب بطور مرئی و نامرئی بر جامعه ایران گذارد نادیده گرفت. این تأثیرات آنقدر مهمّ است که نمی‌توان از آن چشم پوشید، خواه به اعتقاد

ما بهائیان نفوذ روح قدسی الهی باشد و یا به اعتقاد محققین غیر بهائی عوامل و بازتابهای اجتماعی.

از تأثیرات نامرئی این وقایع ایجاد بیداری و آگاهی عمومی در جامعه ایران دوران قاجار بود. در کشوری که اطاعت و انقیاد و بندگی بی قید و شرط در بالاترین مدارج اجتماعی تا پایینترین آن امری عادی بود، نهضتی اینچنین نیرومند و روحانی چند مسأله مهم را زیر سؤال قرار داد و در برابر چند سنت پایدار قد علم کرد. اعتقاد به ظهور قائم موعود و آمدن آخرالزمان که یکی از پایههای اسلام مخصوصاً مذهب شیعه را تشکیل می‌دهد بسر آمد و بت موهومی که در طی قرن‌ها به شکل احادیث ساختگی علماء صنفیّه و قاجاریه برای ظهور قائم ساخته شده بود به یک ضرب دست جوانی شیرازی به ظاهر در زی تجار از هم پاشیده شد. در خود مسأله قائمیت، ادعائی اینچنین عظیم و بزرگ موجب عکس‌العمل‌های شدید چه در مراجع مذهبی و دینی و چه در خانواده‌ها و بین مردم عادی گردید. شنیدن چنین ادعائی در آن عصر که گاه لرزه بر اندام شنوندگانیش می‌انداخت، و رو آوردن جمعی بزرگ از علماء و طلاب و دانشمندان علوم فقهی به حضرت اعلی، برای همیشه تصویری را که در جامعه دینی و غیر دینی ایران از قائم موعود وجود داشت از بین برد و برای آنان که ایمان نیاوردند لاقلاً این سؤال را پیش آورد که حقیقت قضیه قائم به چه چیز دیگری جز آنچه شاهد بودند می‌توانست تعبیر گردد. دیانت حضرت باب را می‌توان بزرگترین راه حلّ و پاسخگوی مشکلات گوناگون دوره قاجار دانست زیرا راه را برای همراهی دین با پیشرفتهای اجتماعی و نهضت‌های تجدّدخواهی بطور شرعی و در چهارچوب اعتقادات مذهبی باز کرد و بهترین راه حلّ را برای مشکل بزرگی که شیعه اسلام با آن روبرو بوده و هست ارائه داد یعنی تطوّر ادیان و آمدن ظهورات پیاپی بدون نفی کردن دیانت قبلی. در واقع اگر علماء شیعه مخصوصاً علماء اصولی که خود را نماینده امام غائب بر روی زمین می‌دانستند به دعوت حضرت باب پاسخ مثبت می‌دادند می‌توانستند مذهب شیعه را از بن‌بستی که قرن‌ها به آن دچار بوده است نجات داده و بلافاصله آن را در مسیر ترقی و تحوّل که با مقتضیات عصر حاضر موافق است قرار دهند. اما پاسخ آنان سرکوبی و قتل عام بابیان بود. نتیجه آن شد که راه برای نفوذ و توسعه شدید افکار و عوامل صنعتی غرب که در دههای آینده همه چیز را بی‌محابا و مهارگسیخته ویران کرد و زیر نفوذ گرفت هموار گشت. بدین ترتیب جامعه ایران همراه با صنعتی شدن از بسیاری اصول و پایبندی‌های اصیل اخلاقی و دینی دور شد. این تسلط و نفوذ مهارگسیخته منجر به حوادث اخیر ایران گردید بدون آنکه راه حلی برای آن پیدا شود. امروز نیز به شدیدترین وجه آن مشکلات در جامعه ایران حاضر است و خود را به صورت نبرد با زنان برای بکار بردن چادر، نبرد با ویدئو و آنتن ماهواره‌ای و جدا کردن جای مسافره‌های زن و مرد در اتوبوس‌ها و اقداماتی نظیر آن نمایان می‌سازد.

از جمله تحولات دیگری که دیانت حضرت باب با خود آورد زیر و رو کردن مسأله قیامت و بهشت و دوزخ و روز رستاخیز بود. آئین جدید تعلیم داد که رستاخیز با ظهور حضرت باب و نسخ شریعت قبلی شروع شد. بهشت ایمان به این ظهور و دوزخ محروم بودن از آن می‌باشد و نه

افسانه‌ها و اساطیری که قرن‌ها افکار مردم را به خود مشغول داشته است.

بر اساس آثار حضرت اعلی پادشاهان بیان می‌بایست جاری‌کننده احکام بیان و پس از آن احکام دیانت من‌ظهره الله باشند. بنا بر این دیانت حضرت باب ادعائی برای کسب قدرت نداشت و اگر در آثار حضرت اعلی به مطالبی که معارضه با قدرت دولت و علماء باشد بر می‌خوریم بخاطر آن است که قدرت حاکم فاقد عدالت اجتماعی بوده و با پیشه ساختن ظلم و تجاوز و تعدی فاقد اعتبار بوده است.^۸

برای حضرت ربّ اعلی و حروف حی در این مسأله کوچکترین تردیدی وجود نداشت که همه مردم از شاه و گدا و از علماء تا مردم عادی باید به ندای جدید ایمان بیاورند و تابع آیات نازله از قلم حضرت اعلی شوند. عکس‌العمل حضرت اعلی در برابر علمائی که گوش خود را بر پیام ایشان بستند، حتی به محمد شاه، شدید، حاکی از قدرت فراوان حضرتشان، و در کمال تندی است. در یکی از خطاب‌هایشان به محمد شاه قاجار که از قلعه ماکو صادر شده شاه را به شدیدترین لحن مورد عتاب قرار داده و به او بیانی به این مضمون می‌فرمایند که اگر از زندانی بودن من لذت می‌بری وای به حال تو زیرا بزودی مصیبت بزرگی گریبانت را خواهد گرفت. در همین خطاب به او وعده جهنم و آتش دوزخ می‌دهند.^۹ به همین کیفیت آنچه از قلمشان در مورد عالم‌نمائی که زمام امور دینی و روحانی مردم را در دست داشتند صادر شده، حاکی از فساد و تباهی آنان و عدم کفایت روحانی آن گروه می‌باشد. این بی‌اعتنائی و سلب قدرت از صاحبان زور و علماء و دولتمردان حتی در وقایع نخستین روزهای ظهور دیده می‌شود. مثلاً صادق خراسانی از شاگردان سید کاظم رشتی پس از ملاقات با جناب ملا حسین بشروی‌بای در اصفهان و شنیدن مؤدبه ظهور، خود را پس از دوازده روز پیاده‌روی به شیراز می‌رساند و در آنجا توقیعی از حضرت باب که در بوشهر تشریف داشتند توسط قدّوس دریافت می‌دارد که برود در مسجد نو نماز جماعت بگذارد و جمله «اشهد ان علیاً قبل نبیل (محمد) باب بقیة الله» را به مؤذن بدهد که همراه اذان از بالای مناره بخواند. خود جناب مقدّس مأمور می‌شود در همان مسجد آیات احسن القصص را از بالای منبر درس بگوید. بعد از پنج روز بر اثر این اذان و اعلام و تدریس مطالب احسن القصص در شهر غوغا می‌شود و حسین خان آجودان باشی حاکم شیراز جناب مقدّس را در مجلسی با حضور قریب صد نفر از بزرگان و علماء دعوت می‌نماید. در آن مجلس، که جناب مقدّس به لحاظ احترام در بالا نشستند، حاکم پس از مقدّماتی، در باره مسجد نو و اذان و نماز جماعت که قبله را منزل حضرت باب قرار داده بود و تدریس ایشان از احسن القصص سؤال می‌کند و می‌پرسد شما این جمله را از کتاب احسن القصص چطور تفسیر می‌کنید که می‌گویند «یا ایها الملوك و ابناء الملوك انصرفوا عن ملك الله جميعکم...» مقدّس پاسخ می‌دهد: یعنی ای سلاطین و ابناء سلاطین، منصرف شوید از ملك الهی و تصرف نکنید در او مگر بعد از اذن صاحب آن. حسین خان می‌پرسد یعنی محمد شاه سلطنت نکند مگر به اذن این شخص؟ مقدّس می‌گوید مگر کره ارض بر هم می‌خورد اگر محمد شاه سلطنت نکند الا به اذن صاحب ملك؟ حسین خان می‌پرسد یعنی من که حاکم شیراز هستم حکومت نکند مگر به اذن او. مقدّس پاسخ می‌دهد

بهمچنین^{۱۰} بدنبال این حرف است که حاکم فرمان می‌دهد ایشان را برهنه نموده و پانصد تازیانه می‌زنند و محاسنشان را سوزانده و همراه با جناب قدّوس و ملاً علی اکبر اردستانی زنجیر نموده در شهر می‌گردانند. نکته جالب اینجاست که فرآشان در شهر جار می‌زده‌اند: «گناه اینها اینست که می‌گویند قائم آل محمد ظاهر شده و اینها می‌خواهند دین شما را از دستتان بگیرند.»^{۱۱} یعنی از همان روزهای اولیه ظهور اعتقاد این مؤمنین شیردل در مورد قائمیت حضرت اعلی بوده و نه چیز دیگر، و ایشان را صاحب امر و صاحب زمان و بر طبق احادیث و سنن اسلامی مالک همه چیز می‌دانستند، و نیز اینکه با ظهور جدید نظم حاکم بر کشور صلاحیت و سندیت خود را از دست داده است. می‌توانیم حدس بزنیم یکی از علل بروز غوغا و اضطراب در سایر شهرهایی که مقدّس در آن وعظ می‌کرده، از جمله در یزد، تکرار همان حرفهای مسجد نو بوده است. به همین کیفیت شاید بتوان نکات عمده مطالبی را که علماء بابی از بالای منابر سابق خود و یا در سفرهای تبلیغی از منابر شهرهای دیگر بیان می‌داشته‌اند پیدا کرد، و ما می‌دانیم مواردی که بر اثر چنین سخنانی شهر بر هم می‌خورده و غوغا برپا می‌شده کم نبوده است. در فقدان هر نوع وسائل ارتباط جمعی از قبیل روزنامه و نشریات در آن زمان، اهمیت منبر در رساندن پیام و اشاعه مطلبی عیان است و این همان چیزی است که تقریباً در همه جا مورد استفاده رجال بابی صدر امر قرار می‌گرفته است.^{۱۲} تردیدی نیست که در پی هر غوغائی در شهری، خواه نتیجه‌اش شهادت بابی بی‌گناهی بوده و یا ضرب و زندانی نمودن او، آنچه در اذهان مردم باقی می‌مانده و اثر می‌گذاشته و دهان بدهان بیان می‌شده و محرمانه بازگو می‌گردیده بیانات و ادعاهای آن فرد بابی بوده مخصوصاً که مطالبی انقلابی و نو و بر ضد دستگاه ستمکار و فاسد و ملاهای فاسدتر از حکام بیان کرده باشد.

این حرفهای تازه و آشنائی با چنین ادعاهای بزرگ و باور نکردنی را می‌توان به جرأت نخستین بذرهای روشنفکری در سرزمین ایران دانست بخصوص که با گفتن صریح و بی‌پرده، با قیام و شجاعت و حتی دادن جان توأم بوده است. درست است که در همان حدود ۱۸۴۰ در اروپا نیز نهضت‌های روشنگرائی و روشنفکری آغاز شد ولی با نبودن رادیو و روزنامه و نشریات و محدود بودن مسافرت‌ها، دهها سال طول کشید که آن موج روشنفکری از طریق استانبول و روشنفکران ایرانی مقیم آنجا به ایران برسد. در زمان حضرت باب ایران از این لحاظ کاملاً بکر و دست نخورده بود.

از دیگر تأثیرات ظهور حضرت باب بر جامعه ایران تغییر وضع زنان و آگاه کردن آنان به امکانات جدیدشان می‌باشد. برای آنکه تصویر روشنی از زن ایرانی در عهد قاجار بدست داده باشیم باید نگاهی به رساله «تأدیبات النسوان» ببندازیم که توسط مؤلفی ناشناس ظاهراً در اوائل دهه ۱۸۸۰ در طهران به چاپ رسیده است. این رساله به عنوان دستور العملی برای طایفه «نسوان» که «خدا و ائمه طاهرین فرموده‌اند که ناقص عقلمند» به چاپ رسیده و به موجب آن زن باید «فناى محض در اطاعت مرد باشد و چون و چرا نداشته باشد و آنچه بگوید اطاعت کند و فرمان برداری مرد را واجب داند... و اگر فی‌المثل دستش را گرفته و به آتش اندازد آتش را

گلستان و باغ و بستان بشمارد و تخلف از فرمان مرد بقدر يك نفس كشيدين جايز نداند.»^{۱۳} در مورد رفتار زن در مقابل مرد می‌نویسد که زن باید «ابدأ سخنان تلخ نگوید... و در کلام ابدأ از مرد پیشی نگیرد و شکایت نکند... او باید که هرگز از مرد گله نکند هرچند صد ناملایم از مرد ببیند و هرگز قهر نکند هرچند صدمات کلی ببیند.»^{۱۴} بلندترین فصل این رساله، کوتاه فصل نهم در آداب خوابیدن است که به قول نویسنده «عمده» مطلب و اینهمه شرح و بسط در همین است.»

این حال و وضع بردگی و انقیاد زن ایرانی در سال ۱۸۸۰ یعنی حدود نیم قرن پس از ظهور حضرت اعلی و ظهور شخصیتی مثل طاهره، قرّة العین است. درست است که دیانت حضرت باب نتوانست تغییری اساسی در وضع اجتماعی زنان ایران بدهد و خود حضرت باب نیز قوانین خاصی که دائر بر تساوی حقوق و آزادی‌های دیگر جز محدود نمودن طلاق^{۱۵} صادر نفرمودند، اما وجود طاهره، قرّة العین که حتی تا امروز از طرف زنان غیر بهائی پیشگام آزادی زنان در ایران شناخته می‌شود و اقدامات شجاعانه، او از جمله برداشتن حجاب از صورتش در اجتماع بدشت که حضرت باب آن را تأیید فرمودند، اساس و بنیاد نظرگاه‌های دیانت بایی را در مورد زن مشخص می‌دارد.^{۱۶}

به همین اهمیت باید از نقش زنان بایی در وقایع زنجان و نیریز یاد کرد. در وقایع زنجان زنان دوش بدوش مردان ابراز شجاعت نموده می‌جنگیدند. در گزارشی که ابوت کنسول انگلیس در تاریخ سی اوت ۱۸۵۰، پس از بازدید از صحنه، کارزار بایان با قوای دولتی برای شیل وزیر مختار انگلیس در طهران فرستاده می‌نویسد: «بایی‌ها با روحی شجاعانه و قهرمانی می‌جنگند و حتی زنان که چندین نفر آنها کشته شده درگیر جنگ هستند.»^{۱۷} در همین زنجان بانوی دیگری به نام زینب جامه مردان پوشید و با شجاعت جنگید و با نیروی ابتکار خارق العاده‌ای سرکردگی گروهی از بایان را عهده‌دار شد.^{۱۸} در نیریز زنان بایی با تشویق مردانشان و مشارکت در جنگ، موجبات حیرت و دهشت دشمن را فراهم می‌آوردند مخصوصاً که در نبرد دوم نیریز، بخاطر شهادت کثیری از مردان در واقع تعداد زنان رزمنده بیشتر از مردان بود.

در آثاری که محققین در رابطه با انقلاب مشروطیت به نقش دیانت بایی اشاره می‌کنند، حتی مسائلی که در بالا مطرح گردید ارائه نمی‌گردد بلکه توجه مورخین و جامعه‌شناسان به دیانت بایی بیشتر بخاطر آن است که نیم قرن بعد در جریان نهضت مشروطه بقایای بایی‌ها از جمله خطبائی مثل ملك المتكلمین و آقا جمال اصفهانی (پدر جمال‌زاده نویسنده معروف)، و نیز چند تن از ازلی‌ها از جمله دامادهای ازل میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی در این نهضت شدیداً فعال بودند، حتی آنکه میرزا آقا خان و شیخ احمد روحی در برخی از آخرین نوشته‌هایشان ایمان خود را نفی کرده و کاملاً جنبه آزادفکری غیر دینی به خود گرفته‌اند. علت عدم عنایت این محققین به دیانت بهائی همانطور که قبلاً گفته شد آن است که به زعم ایشان بهائیان چون در سیاست دخالت نمی‌کردند لذا سهمی در این نهضت روشنفکری نداشته‌اند، که به این موضوع بعداً خواهیم پرداخت.

در بررسی نهضت مشروطیت توجه محققین و نویسندگان چه ایرانی و چه خارجی فقط به چند اصل متمرکز است: اول اهمیت اسلامبول به عنوان منزلگاهی در راه تجدّد ایران در دههای پایانی قرن نوزدهم،^{۱۹} دیگر زندگی و شرح احوال مردانی مثل سید جمال الدین اسدآبادی، میرزا آقا خان کرمانی، شیخ احمد روحی، ملک خان، آخوندزاده و فعالیت‌های آنان در خارج از ایران، و سرانجام حوادثی که در خود ایران روی داد.

اینک با اشاره به برخی از آثار بهائی، باید ببینیم مطالبی مثل حکومت قانون، مشورت، عدالت، و نظائر آن که روشنفکران در دوره مشروطیت مطرح می‌کردند به چه صورت در دیانت بهائی آمده است و نکته مهم‌تر آنکه این مطالب چگونه گسترش پیدا می‌کرده است.

در بررسی چگونگی گسترش افکار نو در ایران در وهله اول باید به برخی از روشنفکران ایرانی که در اواخر قرن نوزدهم در خارج از ایران در حال تبعید بسر می‌بردند اشاره کنیم. اینان دست به انتشار روزنامه‌هایی مثل صور اسرافیل و ثریا و جبل‌المتین و غیره در عثمانی و مصر و هند زدند که محرمانه در ایران توزیع می‌گشت. سوی آن، انتشار شب‌نامه نیز آغاز شد اما از دامنه توزیع این جراید و شب‌نامه‌ها و اینکه چه حد در روشن ساختن فکر عامه مردم تأثیر داشتند چیزی نمی‌دانیم.

اما تقریباً می‌دانیم که آن زمان دیانت بهائی در سراسر ایران گسترده بود و تعداد بهائیان در حدود سال‌های ۱۹۰۰ میلادی لاقلاً بین پنجاه تا صد هزار نفر تخمین زده می‌شد^{۲۰} که در يك جمعیت ۹ میلیونی عدد قابل ملاحظه‌ای است. این جمعیت فقط قشر تحصیل‌کرده محدودی را تشکیل نمی‌داد بلکه نمایندگان از تمامی جامعه ایران آن روز مثل دهقانان، تجار، کارگران کارگاه‌ها، روشنفکران، ملاکین و حتی درباریان را دربر می‌گرفت و نه تنها زنان را که با حقوق مساوی در این دیانت جزء بدیهی جامعه بودند شامل می‌شد بلکه افرادی را از اقلیت‌های یهودی و زردشتی نیز دربر می‌گرفت. بنا بر این به جرأت می‌توان ادعا کرد که بر خلاف روزنامه‌های وارداتی از خارج و شب‌نامه‌ها، آثار بهائی یکی هم بخاطر تقدس خود از دامنه نشر وسیعی برخوردار بوده است. وقتی که الواح مبارکه توسط قاصد یا مسافری به ایران ارسال می‌شده بلافاصله همگی بهائیان نسخه‌ای از آن را خواستار شده و به وسایل گوناگون به دست یکدیگر می‌رساندند. این الواح را می‌شد تا همین چند دهه اخیر حتی در دورافتاده‌ترین دهات بهائی‌نشین ایران به صورت دست نوشته پیدا کرد. سوی آن می‌دانیم که الواح مبارک در جمع بهائیان به کرات و مرآت تلاوت می‌شد و حتی از حفظ می‌گردید. يك میسیونر مسیحی در سال ۱۸۷۴ در اصفهان مجموعه‌ای از آثار حضرت بهاء‌الله به صورت جلد شده دیده است که شامل الواح ملوک و سلاطین بوده و می‌نویسد: «این تازه‌ترین انجیل بابی‌هاست» و بعد اضافه می‌کند که «مذهب بابی که تعداد پیروانش در ایران رو به تزاید است اکنون بهائی نامیده می‌شود.»^{۲۱} بعدها کتاب‌های بهائی توسط تجار خانواده افغان که در بمبئی اقامت داشتند چاپ می‌شد و مرتباً به ایران ارسال می‌گشت.

اینک که به کیفیت گسترش وسیع مطالب الواح مبارکه آشنا شدیم باید با گذری بسیار کوتاه به برخی از آثار حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء ببینیم که در آن زمان آثار بهائی چه مبانی و

اصولی را در بین افراد بهائی ترویج می نمود و خواست این دین چه بود. بخاطر وسعت تعداد این آثار شاید بهتر باشد در اینجا فقط به الواح ملوک که خطابهای عمومی حضرت بهاء الله را به پادشاهان و زمامداران آن زمان دربر دارد بپردازیم.

حضرت بهاء الله از همان دوران ادرنه ارسال خطابهایی را به سلاطین آغاز فرمودند. از جمله به سلطان عثمانی عبدالعزیز بیانی به این مضمون می فرمایند که دور خود وزرائی که دنبال هوسهای فاسد خود می روند جمع نکن و منافع مردم را فدای منافع وزرایت مگردان. بعد می فرمایند: وزرای عادل و مؤمن انتخاب کن، «ثم شاوهرم فی الامور و خذ احسنها»، ۲۲ در کارها با آنها مشورت کن و بهترین رأی را انتخاب نما. «شاوهرم» که هم ریشه با مشورت و شورا است ممکن است به نظر کلمه عادی و معمولی بیاید ولی حتی ترکهای جوان که خواهان اصلاحات پارلمانی بودند کلمه مشورت را بکار می بردند که از عربی به زبان ترکی وارد شده است. ۲۳ پس از عزیمت حضرت بهاء الله از ادرنه به عکا لحن الواح حضرتشان صورت دیگری به خود گرفت. با خطابهای شدید در طی دو لوح خطاب به عالی پاشا صدر اعظم عثمانی ضمن بیان مراتب ظلم او، سرنگون شدن او را وعده می دهند: «سوف يأخذکم بقهر من عنده و يظهر الفساد بینکم و یختلف ممالککم». ۲۴ (بزودی قهر و تندی از جانب خدا شما را می گیرد و بین شما فساد نمودار می شود و در کشورهایتان اختلاف و تشّتت رو می آورد.) و در لوح فؤاد که با اشاره به فؤاد پاشا وزیر امور خارجه عثمانی که در سرکونی حضرت بهاء الله در تمام مراحل از بغداد به بعد دست داشت می فرمایند: «سوف نعلز الّذی (عالی پاشا) کان مثله و نأخذ امیرهم الّذی یحکم علی البلاد و انا العزیز الجبار». (بزودی کسی که مثل فؤاد پاشا بود (عالی پاشا صدر اعظم) عزل می شود و بعد نوبت امیری که در کشور حکومت می کند (سلطان عبدالعزیز) می رسد). ۲۵

تاریخ معلوم نمی دارد که این الواح تا چه حدّ به دست صاحبانش رسیده و یا ترجمه شده و مورد توجه قرار گرفته است. آنچه از لحاظ بحث ما مهمّ است انتشار سریع آنها در بین احبّاء ایران و آگاه شدن بهائیان به این حقیقت است که چگونه مظهر ظهور الهی در مقابل ظلم ایستادگی می فرماید و هیچ بیم و هراسی از سلطان مقتدری مثل عبدالعزیز و یا وزرای او که در کمال قدرت هستند نشان نمی دهد، و یا در همان حال که در حبس آنان و اسیر دست ظلم است، سرنگون شدن و پریشانی روزگارشان را وعده داده، سوای آن اساس و طرحهای تازه ای برای اداره کشورها ارائه می فرماید.

در سایر الواح که به افتخار ملوک و سلاطین نازل شد، حضرت بهاء الله پنج مطلب مهمّ را یادآوری فرموده اند: یکی مقام خودشان به عنوان موعود همه ادیان، دوّم تمجید از حکومت پارلمانی بطوری که در لوح ملکه ویکتوریا می بینیم، سوّم توجه فراوان به حال فقرا و درماندگان و اینکه دولتها باید به وضع آنها برسند، چهارم نیاز به ایجاد صلح عمومی که حتی تأکید می فرمایند که اگر صلح اکبر را نمی توانید برپا کنید لااقلّ به صلح اصغر بپردازید و پنجم داشتن يك دولت جهانی بطوری که مخارج جنگ کمتر شده در نتیجه مالیاتهای کمرشکن بر مردم محروم تحمیل نکردد، زیرا این فشارها و مالیاتها را ظلم بزرگی تلقی می فرمایند. در واقع مجموع این

پنج بحث را در لوح ملکه ویکتوریا ملاحظه می‌کنیم. در این لوح می‌فرمایند: «و سمعنا اناک اودعت زمام المشاوره بايادی الجمهور». ۲۶ (شنیده‌ایم که کار مشورت در امور را به دست نمایندگان مردم داده‌ای.) کلمه «جمهور» که حضرت ولی‌امرالله آن را در ترجمه انگلیسی معادل «نمایندگان مردم» ترجمه فرموده‌اند درست همان معنای لغت در قرن نوزدهم است. زیرا در زبان سیاسی پایان قرن نوزدهم کلمه جمهور هم معنای دموکراسی، و هم معنای جمهوری می‌دهد و اینجا کلمه مزبور همان است که امروزه دموکراسی می‌نامیم و گویای شرکت جمهور مردم در سرنوشت خودشان می‌باشد. در همان لوح حضرت بهاء‌الله وظائف اصحاب مجلس را که همان پارلمان باشد ذکر می‌فرمایند. در واقع با آنکه آن موقع در عثمانی و مصر و ایران نهضت‌هایی برای مبارزه با سلاطین ایران و عثمانی فعالیت می‌کرد و نظریاتی برای اصلاح امور ارائه می‌گردید، بیان حضرت بهاء‌الله در تمجید از پارلمان و بیان وظایف آن مجلس و توجه فراوان و بی‌نهایتشان را به فقرا و ضعفا باید بسیار پیشروتر از بقیه دانست.

روی کار آمدن حکومت جمهوری در فرانسه در سال ۱۸۷۱، مسأله سلطنت مشروطه را در محافل روشنفکری خاور میانه زیر سؤال قرار داد. حضرت بهاء‌الله در لوح بشارات در مورد سلطنت مشروطه و جمهوری می‌فرمایند: «اگرچه جمهوریت نفعش به عموم اهل عالم راجع ولكن شوکت سلطنت آیتی است از آیات الهی، دوست نداریم مدن عالم از آن محروم ماند و اگر مدبرین این دو را جمع نمایند اجرشان عندالله عظیم است». ۲۷ باید توجه داشت که حضرت بهاء‌الله جمهوریت را بخاطر آنکه نفعش به همه می‌رسد تمجید فرموده‌اند ولی چون آن را فاقد شوکت سلطنت، آیتی از آیات الهی، یعنی رابطه وحدت ملی می‌دانند لذا توصیه می‌فرمایند که اندیشمندان چیزی مابین این دو رژیم بیابند. از آنجا که در آن زمان در خاور میانه هیچ سازمانی که خواستار جمهوریت باشد وجود نداشت لذا این بیان موافق نظریات بیشتر اصلاح‌طلبان لیبرال آن موقع عثمانی است که خواهان نوعی پادشاهی مشروطه بودند. ۲۸

معملاً چند سالی بعد از سال ۱۸۷۲ نسخ کتاب مستطاب اقدس به ایران فرستاده شد و در آن وعود الهی برای آینده سیاسی ایران لحن دیگری به خود گرفت. حضرت بهاء‌الله خطاب به ارض طا پایتخت ایران که در واقع خطاب به خود کشور است می‌فرمایند: «سوف ینقلب فیک الامور و یحکم علیک جمهور من الناس». ۲۹ (بزودی امور در تو منقلب می‌شود و بر تو مردم حکومت خواهند کرد.) باید در عالم تخیل به ایران یک قرن پیش رفت و حالت و شور بهائیان را از زیارت این کتاب مقدس که مؤده جنبش عدالت و رهائی از سلطنت مستبدین قاجار با خود داشت به چشم دید که چگونه در گفتگو با غیر بهائیان با اشتیاق فراوان این بشارت بزرگ را در آن محیط خفقان بیان می‌کردند.

در سال ۱۸۹۱-۲ واقعه مهم سیاسی در ایران همانا شورش تنباکو بود که شاه و اطرافیانش با گرفتن رشوهای کلان، امتیاز کشت و فروش و توزیع تنباکو را به شخصی انگلیسی به نام تالبوت داده بودند. این موضوع اعتراض شدید مردم را برانگیخت و سرانجام منجر به صدور فتوای معروف آیت الله حاج میرزا حسن شیرازی مبنی بر تحریم تنباکو گردید. این تحریم آنچنان مؤثر

اقتاد که حتی در دربار شاه کسی جرأت کشیدن قلیان نکرد. در نتیجه امتیازنامه لغو شد.^{۲۰} در شامگاه حیات خود یعنی در سال ۱۸۹۱ حضرت بهاء‌الله لوح دنیا را صادر فرمودند. مندرجات این لوح در واقع بیانگر پایگاه‌های دیانت بهائی در مقابل اوضاع ایران در آن ایام است. در این لوح حضرت بهاء‌الله در چند مورد به عظمت و بزرگی ایران در قبل اشاره می‌فرماید: «ای اصحاب ایران، شما مشارق رحمت و مطالع شفقت و محبت بوده‌اید و آفاق وجود به نور خرد و دانش شما منور و مزین بوده...» و در جای دیگر با حسرتی غیر قابل وصف می‌فرماید: «آیا چه شده که اهل ایران مع اسبقیتشان در علوم و فنون حال پستتر از جمیع احزاب عالم مشاهده می‌شوند.» نکته دیگر تأسف بر ادامه حکومت ظلم است: «امروز ناله عدل بلند و حنین انصاف مرتفع، دود تیره ستم عالم و ام را احاطه نموده...» سپس به مطلبی که حدود بیست سال پیش در کتاب اقدس نازل شده بود اشاره می‌فرماید: «... در کتاب اقدس در ذکر ارض طا نازل شده آنچه که سبب انتباه عالمیانست. ظالم‌های عالم حقوق ام را غصب نموداند و به تمام قدرت و قوت به مشتهیات نفوس خود مشغول بوده و هستند...» سپس «آنچه را که اصفا آن سبب آزادی و آسودگی و راحت و علو و سمو کل است» به این ترتیب بیان می‌فرماید: «از برای ایران قانون و اصولی لازم و واجب.» سپس توصیه می‌فرماید که پادشاه و علما و امرا در محلی جمع شوند و با مشورت «آنچه را سبب و علت امنیّت و نعمت و ثروت و اطمینان عباد است معین فرمایند و اجرا دارند.» و بار دیگر به مندرجات کتاب مستطاب اقدس و سایر الواح در مورد وظایف سلاطین و رؤسای عادل و امنای بیت عدل اشاره فرموده و سیستم حکومت انگلیس را که هم به اصول مشورت و هم به اصول سلطنت مزین است به نظر مناسب تشخیص می‌دهند. سوای آن بار دیگر به اهمیّت صلح اکبر، ایجاد زبان مشترک بین المللی، ایجاد اسبابی که سبب محبت و اتحاد باشد، لزوم تعلیم و تربیت برای اطفال چه دختر و چه پسر، لزوم اینکه زنان و مردان بطور مساوی از اختراعات و علم زراعت و امور دیگر تحصیل نمایند اشاره فرموده و سپس به نکته مهم دیگر ایران آن روز که پیامدش بحران تنباکو بود اشاره می‌فرماید و آن مسأله زراعت است که می‌فرماید «دارای مقام اول است» و آرزو می‌فرماید که پادشاه «توجهی به این امر عظیم خطیر فرماید.» در تمام موارد بهائیان را به صلح و سلام و درستی و پاکی تشویق می‌فرماید و از نزاع و جدال بر حذر می‌دارند. البته این فقط بخش کوچکی از مندرجات لوح دنیا است که مربوط به گفتگوی امروز ما می‌شود.^{۲۱}

یک سال پس از ارسال این لوح به ایران، روزنامه منچستر گاردین چاپ انگلستان در شماره بیستم آوریل ۱۸۹۲ خود ترجمه بیان‌نامه نهضت آزادی ایران را درج کرده که بنا به عقیده نیکی کدی نویسنده کتاب «اعتراض بر قرارداد تنباکو» زیر نفوذ انشاء و عقاید ملکم خان و سید جمال الدین اسدآبادی نوشته شده است.^{۲۲} در این بیان‌نامه به همان شدت از وجود ظلم و جور و فساد در ایران سخن رفته که حضرت بهاء‌الله در لوح دنیا اشاره فرموده‌اند. سوای آن، آنچه اینان خواسته‌اند تنفیذ قوانین شریعت است و نه قوانین اروپائی که بنا بر اعتقاد نویسندگان علیرغم نکات خوب آن با روح و فکر ایرانی مناسبتی ندارد. از دول خارجی خواسته‌اند که در امور

ایران دخالت کرده شاه را مجبور به ایجاد اصلاحات نمایند و تأکید کرده‌اند که ما برای پیشبرد این افکار مقدس نه به زور معتقدیم و نه به انقلاب.

از موارد تشابه این بیانیه با لوح دنیا یکی هم نفی زور و انقلاب است. سوی آن می‌بینیم که نظریات حضرت بهاء‌الله برای اصلاحات ایران بسیار تندروتر است. حضرت بهاء‌الله بار دیگر مسأله مجلس شوری و ایجاد مجلس شوری بر سبک پارلمان انگلستان را مطرح فرموده‌اند، حال آنکه نهضت آزادی خواهان اجرای حکومت اسلامی شریعت هستند. حضرت بهاء‌الله گذشته پر شکوه ایران را به عنوان مثال و نمونه‌ای برای آینده این کشور مطرح نموده‌اند و خواهان تشکیل شورائی مرکب از دربار و علماء و بزرگان کشور برای مشورت در امور و حل مسائل هستند، اما نهضت آزادی از دخالت دول خارجی برای مجبور کردن شاه به اصلاحات سخن می‌گویند. سوی آن اصلاحات اساسی و عمقی بکلی در این اعلامیه ندیده گرفته شده ولی در لوح دنیا از اهمیت دادن به کشاورزی یا تعلیم و تربیت عمومی و تساوی حقوق زنان و مردان و حتی ایجاد صلح اکبر سخن رفته است.^{۳۳}

تنها در سال ۱۸۹۲ بود که میرزا ملکم خان که در آن وقت به اتهام فساد کنار گذاشته شده بود در روزنامه خود به نام «قانون» که در لندن نشر می‌شد تقاضای تشکیل مجلس را کرد. مورخین این مطلب را سرفصلی در مجاهدات اصلاح‌طلبان ایران می‌دانند،^{۳۴} اما حضرت بهاء‌الله آن خواسته‌ها را از سال ۱۸۶۸ یعنی یک ربع قرن قبل مطرح و در لوح دنیا تأکید فرموده بودند.^{۳۵} حضرت بهاء‌الله در واقع با این بیانات و سایر الواح، جامعه بهائی ایران را نه تنها با افکار سیاسی آن روز که در عثمانی و محافل روشنفکری رایج بود آشنا ساختند بلکه از لحاظ نوید حکومت مردم بر مردم از همه اصلاح‌طلبان پیشی بسته بودند. تنها نویسنده نزدیک به عقاید ایشان شاید فتح علی آخوندزاده باشد که در آن موقع در تفریس زندگی می‌کرد و دشمن دین مخصوصاً اسلام و آخوندها بود.

اما آثار حضرت بهاء‌الله که به ایران ارسال می‌شد فقط مصروف به مسأله حکومت و دولت نبود. محتوای الواح ایشان تأکید بر حقوق زنان، اهمیت تعلیم و تربیت، تعدیل معیشت، لزوم رعایت نظافت ظاهره و بهداشت، از همه مهم‌تر بلند کردن ندای همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار بود. در ایران عقب مانده عصر قاجار که طبقات حاکمه از ارباب و ملا و درباری حقی برای دیگران قائل نبودند، جامعه بهائی از طریق این آثار با افکار نو و مترقی آشنا و تبدیل به جامعه‌ای پیشرفته، آگاه، و روشنفکر گردید. در چنین جامعه‌ای که روز به روز تعداد اعضای آن افزایش می‌یافت مسلمان و یهودی و زردشتی و نیز مردمی از همه طبقات گرد آمده و جان و مال خود را برای پیشرفت این عقاید نثار می‌نمودند.

برای آنکه خلاصه و فشرده برنامه دیانت بهائی را در باره اصلاحات ایران بیان کنیم هیچ سندی را بهتر از رساله مدنی نمی‌توانیم ارائه نمائیم. رساله مدنی را حضرت عبدالبهاء به اشاره حضرت بهاء‌الله در سال ۱۸۷۵ میلادی مرقوم فرموده‌اند که بلافاصله نسخ خطی آن به ایران ارسال گردید. در سال ۱۸۸۲ این کتاب در بمبئی به چاپ رسید و پس از آن دامنه نشر آن وسعت

گرفت. در اهمیت این کتاب در زمان خود همین بس که گفته شود پس از کتاب مستطاب ایقان این دومین کتابی بود که از طرف بهائیان چاپ و منتشر می‌شد. این کتاب بدون ذکر نام مؤلف نشر یافت. یکی به این دلیل که اگر به نام حضرت عبدالبهاء منتشر می‌شد بلافاصله مهر ضالّه می‌خورد و کسی جرأت نمی‌کرد آن را در دست بگیرد. و دلیل دیگر را حضرت عبدالبهاء در مقدمه اینطور توضیح فرموده‌اند که چون حالا قصد سلطان بر ایجاد اصلاحات است لذا این موارد بدون ذکر نام مؤلف پیشنهاد می‌شود تا ثابت شود که از مطرح کردن آنها چیزی جز قصد خیر در میان نیست.

می‌توان گفت که این رساله خوانندگان زیادی در بین قشرهای مختلف مردم داشته است و بهائیان نسخه‌های آن را در اختیار علاقمندان قرار می‌داده‌اند. اما از وقتی که هویت مؤلف آن معلوم گردید این رساله بکلی نادیده گرفته شد و متأسفانه در هیچ یک از کتابها و نشریاتی که در باره نهضت‌های روشنفکری ایران در دوره قاجار منتشر می‌گردد نام و نشانی از آن دیده نمی‌شود. باید دانست که آن موقع نگاشتن چنین رساله‌هایی در اجتماع ایران و عثمانی امری متداول بود و مؤلفین با امضاهای مستعار و یا بدون امضاء به صورت بیانیّه یا خوابنامه و غیره مسأله اصلاحات و ایجاد تحوّل اجتماعی را چه در عثمانی و چه در ایران مورد بحث قرار می‌دادند.^{۳۶}

حضرت عبدالبهاء اشاره‌ای در مورد اصلاحاتی که در اواخر آن ایام از طرف شاه صورت گرفته می‌فرمایند که مربوط به صدارت مشیرالدوله در سالهای ۷۳-۱۸۷۱ می‌شود. برای درک بهتر رساله مدنیّه اشاره مختصری به اصلاحات مشیرالدوله ضروری است. وی سالها سفیر ایران در عثمانی بود و به خوبی با افکار ترقی‌خواهانه و پیشرو روشنفکران آنجا و ایرانیان تبعیدی آشنائی داشت. پس از رسیدن به مقام صدارت عظمی اصلاحاتی البته با اشکال، در زمینه‌های قضائی، ارتش، مالی، حقوق فردی و مبارزه با رشوه آغاز کرد ولی بنا به عواملی کار او ناتمام ماند. شاید یک اشتباه او در این بود که برای بیرون آوردن ایران از رکود اقتصادی به دادن امتیازهای فراوان به کمپانی‌های خارجی پرداخت و این امر با نارضایتی عمومی روبرو شد. مشکل بزرگ دیگر این بود که جامعه ایران، جامعه عقب مانده‌ای که اکثریت آن را مردم بی‌سواد تشکیل می‌دادند کشش بار آن تحولات و جذب آن را نداشت. سرانجام شاه او را خلع کرد و به وزارت امور خارجه گمارد.^{۳۷}

بطور خلاصه مندرجات رساله مدنیّه را می‌توان در سرفصل‌های زیر بیان نمود:^{۳۸}

بسط تعلیم و تربیت در سراسر کشور، دادن انتظام به قوه قضائی کشور، ترویج هنر و علوم، ترویج صنایع و تکنولوژی و کشاورزی، ازدیاد ارتباط تجارّتی با خارج از کشور، تأمین و تضمین حقوق فردی و حق مالکیت همراه با تساوی افراد در مقابل قانون، محدود نمودن قدرت مطلقه حکام ولایات و نظارت در امور آنان، ریشه کن نمودن رشوه و فساد، اصلاحات در ارتش با تهیه سلاح‌های کافی و آموزش نظامی، ایجاد مجالس مشورت با انتخاب مردم.^{۳۹} اغلب این نکات در رساله‌ها و بیانیّه‌هایی که قبلاً از طرف اصلاح‌طلبان منتشر شده بود آمده است. اما راه‌های پیشنهادی متفاوت است.

رساله مدنیّه به دو مطلب مهمّ تکیه می‌کند که تازگی دارد: یکی نگاه تازه‌ای است به دین. بر اساس این رساله دین بزرگترین عامل در برانگیختن عامّه مردم به سیر بسوی پیشرفت، و صرف نظر کردن از منافع خود بخاطر منافع عموم است. پیشرفت تمدّن بستگی به اتحاد بین افراد دارد و این اتحاد با دین بدست می‌آید. حضرت عبدالبهاء سپس بین خرافات و موهومات با دین واقعی فرق می‌نهند و مدلل می‌سازند که اسلام با ترقی و روشنفکری منافاتی ندارد و در اسلام، هم ایجاد مجالس شوری، و هم اخذ علوم و صنایع از دیگران جایز و شدنی است. نکته دیگر اهمیّت تعلیم و تربیت و روشن نمودن اذهان مردم است. بر اساس مندرجات رساله مدنیّه تعلیم و تربیت مهمّترین مطلبی است که باید مورد توجه قرار گیرد زیرا فقدان آن مانع ایجاد عدالت و اصلاحات در جامعه می‌شود. باید در سراسر کشور و حتی در دهات و قراء مدارس برپا گردد و تحصیلات اجباری شود زیرا این دو عامل یعنی ایمان روحانی و تعلیم و تربیت، جامعه را از خاک ذلّت به آسمان عزّت خواهد رساند.

برای دریافتن تفاوت راهائی که برای اصلاح پیشنهاد شده شاید نگاه سریعی به نظریات سایر اصلاح‌طلبان لازم باشد.

از مشهورترین این اصلاح‌طلبان می‌توان چند تن را نام برد: میرزا ملکم خان (۱۸۰۸-۱۸۴۳) که اصولاً ارمنی بود، بعد اسلام آورد و سالها سفیر ایران در ممالک خارج بود و ترتیب سفر پادشاهان قاجار را به اروپا می‌داد و گاهی واسطه عقد قراردادهای و امتیازات بود. تز ملکم وارد کردن بدون قید و شرط تکنولوژی اروپائی بود و آن را منافی اسلام نمی‌دانست. ملکم خود به اسلام تظاهر می‌کرد اما اعتقاد چندانی به دین و مذهب نداشت. هم او بود که نخستین رساله را، بدون ذکر اسم مؤلف، به نام رساله غیبی منتشر ساخت (حدود سال ۱۸۶۰). شخصیت دیگر آخوندزاده بود (۱۸۷۸-۱۸۱۲) که در تفلیس زندگی می‌کرد و با نگارش نمایشنامه و داستان و خوابنامه و غیره افکار روشنفکرانه خود را در ایران منتشر می‌ساخت. وی معتقد بود که باید یکباره اسلام را کنار گذاشت زیرا آن را سدّ تمدّن می‌دانست و چون می‌دانست که دست آخوندها در تفلیس به او نمی‌رسد این مطلب را در رسالات و نوشته‌های خود علناً ابراز می‌کرد. دیگر سید جمال الدین اسدآبادی (۱۸۹۷-۱۸۳۸) بود که فکر اتحاد تمام ممالک اسلامی و ایجاد به اصطلاح پان اسلامیسیم را ترویج می‌کرد و آن را نیروئی برای مبارزه بر ضدّ نفوذ ممالک غربی می‌دانست.^{۴۰} اما رساله مدنیّه برای آغاز اصلاحات ایران راه حلی عمقی و ریشه‌ای پیشنهاد می‌کرد که نخست دست‌یازی به روحانیت و اخلاق واقعی اجتماعی ناشی از تطابق دین با عقل است، و دوم لزوم تعلیم و تربیت. راهائی که حتی امروز برای هر کشوری اعم از پیشرفته یا عقب‌مانده بهترین راه برای دستاوردهای اجتماعی است. اگر جامعه‌ای از لحاظ معنوی و علمی آماده جذب این اصلاحات و تطبیق خود با آنها نباشد باید از هر نوع اصلاحی چشم‌پوشید. در همان زمان که در ایران اصلاحات مشیرالدوله با شکست روبرو شد، اصلاحات مدحت پاشا در ترکیه، عثمانی و خیرالدین پاشا در تونس نیز به شکست گرائید زیرا کمابیش با همان مشکلات بزرگ اجتماعی ایران روبرو بود.

در رساله مدنیّه يك حالت میهن‌پرستی و افتخار به گذشته شکوهمند ایران به چشم می‌خورد، استعداد ذاتی مردم ایران، خوش آب و هوایی و طبیعت زیبای ایران تأکید می‌گردد^{۴۱} و حضرت عبدالبهاء آن گذشته پرشکوه را با امروز که ایران در نکبت و بدبختی است مقایسه می‌فرمایند.

ناگفته پیداست که ایشان در این اثر بطور غیر مستقیم به ظهور جدید مژده داده و به لزوم حضور نیروی سرشار چنین ظهوری برای اصلاحات اشاره می‌فرمایند. از جمله آنجا که می‌نویسند: «ای اهل ایران، چشم را بکشائید و گوش را باز کنید و از تقلید نفوس متوهّمه که سبب اعظم ضلالت و گمراهی و سفالت و نادانی انسان است مقدّس گشته به حقیقت امور پی برید... نسائم ربیع حقیقی می‌وزد، چون اشجار بوستان به شکوفه و ازهار مزین گردید، و ابر بهاری در فیضان، چون روضه خلد سرسبز و خرم شوید. ستاره صبحگاهی درخشید، در مسلك مستقیم درآئید. بحر عزّت در موج، بر شاطی اقبال و اقدام بشتابید. معین حیات طیّبه در جوش، در بادیه تشنگی پژمرده نیاسائید...»^{۴۲}

نکته دیگری که جا دارد مورد بررسی قرار گیرد رابطه اصلاح‌طلبان و روشنفکران ایران و عثمانی با دیانت بهائی است. اما پیش از ورود به این بحث نظر کوتاهی به چگونگی فعالیت روشنفکران شرق ضروری است. در آن سالها يك موج روشنفکری و کشش بسوی افکار و اندیشه‌های تجدّدطلبانه محافل تحصیل‌کرده و متجدّد ایران و عثمانی و مصر را فرا گرفته بود، و وقتی می‌گوئیم عثمانی بدیهی است تمامی امپراطوری عثمانی آن روز را در نظر می‌گیریم. در مصر جمال‌الدین اسدآبادی گروهی از روشنفکران از جمله محمد عبده و سعد زقلول را دور خود جمع کرده بود. این گروه روزنامه‌های پر نفوذی مثل مصر و التجاره نشر می‌دادند که به همه جا فرستاده می‌شد. در تونس شخصی به نام خیرالدین پاشا رهبری روشنفکران را داشت، و در خود عثمانی دولتمردانی مثل عالی پاشا (۷۱-۱۸۱۵)، فؤاد پاشا (۶۹-۱۸۱۵) و مدحت پاشا رفرم‌هایی که مهم‌ترین آن تنظیمات نامیده می‌شد آغاز کردند.^{۴۳} در همان زمان در عثمانی گروه‌های روشنفکران تشکیل شد که اصلاحات اجرا شده از طرف زمامداران را کافی ندانسته و عالی پاشا و فؤاد پاشا را بخاطر حکومت استبدادی و رفتن زیر بار توقّعات دول خارجی انتقاد می‌کردند و این همان موقعی است که حضرت بهاء‌الله در آثار خود خیلی از سایر اصلاح‌طلبان جلوتر رفته و تشکیل شورای وزیران و پارلمان را بر سبک انگلستان پیشنهاد می‌فرمودند.^{۴۴} جمعی از روشنفکران عثمانی و مصر روزنامه‌ای به نام «مخبر» در لندن منتشر کردند که از اواسط ۱۸۶۷ بطور آشکار خواستار تشکیل مجمعی از نمایندگان مردم و کوتاه کردن دست اجانب از دخالت در کارهای کشور و ایجاد اصلاحات بر اساس اصول ملی عثمانی و اسلامی شد. يك سال بعد نامق کمال، روشنفکر دیگر عثمانی روزنامه تازه‌ای منتشر ساخت. این روزنامه‌ها از لندن به عثمانی و گاهی ایران برده می‌شد و طبعاً روشنفکرانی مثل ملکم خان و حتی مشیرالدوله سفیر ایران در عثمانی با مندرجات آن آشنا بودمانند.^{۴۵}

اینک که مختصری با این گونه فعالیت‌های روشنفکری و اصلاح‌طلبانه در آن منطقه آشنا شدیم لازم است به روابط این افراد با دیانت بهائی بپردازیم. اگرچه نمودار ساختن میزان نفوذ عقیده يك

گروه بر دیگری بسیار مشکل است و در حدّ این سخنرانی نیست ولی شاید ارائه طرح روابط این افراد با دیانت بهائی و هیاکل مقدّسه میزانی برای نحوه این ارتباطات بدست بدهد.

در سال ۱۸۶۶ عالی پاشا که آن موقع وزیر امور خارجه عثمانی بود با سفیر اطریش در مورد حضرت بهاء‌الله که آن موقع در ادرنه تشریف داشتند سخن گفت و حضرتشان را اینطور توصیف نمود: «مردی بسیار متشخص با رفتاری نمونه، دارای اعتدال فراوان و شخصیتی والا و باوقار».^{۴۶} طبعاً عالی پاشا و سایر سران عثمانی از مفاد الواح و آثار بهائی اطلاع داشته‌اند.

در سال ۱۸۷۲ سلطان عثمانی چند تن از سران نهضت ترکان جوان را به نقاط دوردست تبعید کرد. از آن جمله نامق کمال را به قبرس فرستاد، ابوضیاء توفیق به جزیره رودوز، نوری بیگ و حقّی افندی به عکا. تردیدی نیست که در آن شهر کوچک این دو نفر اخیر با احباء در تماس آمده و از افکار و عقاید یکدیگر مطلع شده‌اند. ابوضیاء توفیق به خوبی با امر مبارک و سرگونی حضرت بهاء‌الله آشنائی داشته و در یکی از آثارش از وضع مشقتّ بار زندانیان بهائی که به عکا تبعید می‌شده‌اند یاد کرده و در مورد اقامت خود در رودوز می‌نویسد: «نخستین پیغام را از دوستان تبعیدیم در عکا به لطف شخصی بابی (البته بهائی) به نام بهاء‌الدین دریافت کردم که لطف و نیکی او همه را فراگرفته است.»^{۴۷} ما می‌دانیم بهاء‌الدین لقبی است که غیر بهائیان عثمانی بخاطر آشنا بودن با آن حضرت بهاء‌الله را به آن نام می‌شناخته‌اند.

نامق کمال که به قبرس تبعید گردید طبعاً بیشتر با ازلی‌ها تماس داشت، اما با جناب مشکین قلم از بهائیان، که در آنجا تبعید بود دوست شد بطوری که در ۱۸۷۶ در بازگشت از تبعید به استانبول مجبور شد شایعه بابی بودن یا بهائی بودن خود را تکذیب کند. وی مکاتبات مفصل و مستمر با حضرت عبداله‌بهاء داشت. بعدها که فشار دولت عثمانی بر بهائیان سخت‌تر شد و هیأت مفتشین به عکا روانه گردید نامه‌های او به حضرت عبداله‌بهاء سوزانده شد ولی بعید نیست که نامه‌های حضرتشان خطاب به او هنوز در دست ورثه نامق کمال باقی باشد.^{۴۸}

روابط دو تن دیگر که به عکا تبعید شده بودند یعنی نوری بیگ و حقّی افندی طبعاً بخاطر حسن همدردی و سرنوشت مشترکی که با گروه دیگر تبعیدی یعنی بهائیان داشتند گرم‌تر و صمیمانه‌تر بود. حقّی افندی در توصیف جامعه بهائی، آنها را روشنفکرانی با عقایدی عالم‌بین و جهانگرا توصیف می‌کند که فرزندان‌شان باید زبان‌های خارجی بیاموزند و خودشان به روزنامه‌هایی که از خارج می‌آید علاقه فراوانی نشان می‌دهند.^{۴۹}

پس از آنکه مدحت پاشا، از دولتمردان اصلاح‌طلب و یکی از حامیان ترکان جوان، به حکومت سوریه منصوب شد (۸۰-۱۸۷۸) از حضرت عبداله‌بهاء دعوت کرد که به بیروت تشریف ببرند و با او ملاقات بفرمایند. در سفر دوم بیروت، حضرت عبداله‌بهاء آشنائی نزدیکی با شیخ محمد عبده (۱۹۰۵-۱۸۴۹) حاصل فرمودند که بعدها از رهبران اصلاحات در مصر شد. نویسنده‌ای به نام رشید رضا که خاطرات خود را از ملاقات‌هایش با عبده منتشر کرده از احترام فراوان عبده برای حضرت عبداله‌بهاء و تعالیم بهائی یاد می‌کند. جالب اینجا است که عبده هنگام اقامت خود در بیروت در باره وحدت ادیان اسلام، مسیحی، یهودی که از اصول برجسته دیانت بهائی است

سخن گفته است.^{۵۰} این تماسها با روشنفکران ترکیه ادامه داشت بطوری که عبدالله جوادی یکی از پنج بنیانگذار نهضت ترکان جوان بخاطر ایمان آوردنش به دیانت بهائی در سال ۱۹۲۰ به اتهام ارتداد محاکمه شد.^{۵۱}

ارتباط روشنفکران ایرانی نیز با دیانت بهائی قابل توجه است. سید جمال‌الدین افغانی (اسدآبادی) از همان دوران بغداد با احبّاء در تماس بوده است.^{۵۲} همانطور که در بالا گفته شد وی با کمک برخی دیگر از همفکران خود در مصر روزنامه‌ای تحت عنوان «مصر» منتشر می‌ساخت. حضرت عبدالبهاء طی نامه‌ای به او در مورد مقاله‌ای که در آن روزنامه چاپ کرده چنین مرقوم فرموده‌اند: «مقاله عالی شما را که در روزنامه مصر چاپ شده بود و در آن مندرجات برخی روزنامه‌های انگلیس را رد کرده بودید خواندم. پاسخ‌های شما را که با فصاحت و شیوایی بر اساس استدلالی محکم بود مطابق حقیقت و راستی یافتم. اخیراً رساله‌ای که مدحت پاشا نگاشته و در واقع تأیید نظریات درست و عالی شما است به دستم رسید که آن را همراه این نامه برای شما می‌فرستم.»^{۵۳} این نامه حضرت عبدالبهاء نمودار وسعت آگاهی ایشان بر جریانات روشنفکری آن زمان در آن ناحیه و عدم رضایتشان از دخالت امپریالیسم غربی در امور این ممالک، و کوشش ایشان در ایجاد ارتباط و تماس بین روشنفکرانی که عقاید اصلاح‌طلبانه دارند می‌باشد.^{۵۴} بر اثر نفوذ سید جمال‌الدین بود که روزنامه نویسنده لبنانی ادیب اسحق، دیانت بابی را نمونه‌ای از تلاش برای آزادی و همپای انقلاب فرانسه و سوسیالیسم اروپائی بشمار آورد.^{۵۵} سید جمال‌الدین روزنامه خود به نام «عروة الوثقی» را که در سال‌های ۱۸۸۰ به بعد در پاریس چاپ می‌شد به عکّا می‌فرستاد. اطلاعات او از دیانت بهائی موجب شد که در انسیکلوپدی عربی بطرس البستانی مقاله‌ای راجع به امر بنویسد.^{۵۶} با این همه تمایلات او به ضدیت با دیانت بهائی گرائید زیرا آن را خطری برای انشقاق در عالم اسلام که وی در پی وحدتش بود احساس می‌کرد.^{۵۷} حضرت بهاء‌الله در لوح دنیا به او و روزنامه و نظریات منفی‌اش در باره امر اشاره فرموده‌اند.^{۵۸}

از رابطه میرزا ملکم خان با دیانت بهائی اسناد و مدارک کافی در دست داریم. ملکم خان در سال ۱۸۶۱ از خشم ناصرالدین شاه به بغداد گریخت و در آنجا چون از قتل خود به دست عمّال ایران بیم داشت به حضرت بهاء‌الله پناه برد و ایشان به او توصیه فرمودند به سرایه برود.^{۵۹} تماس ملکم با احبّاء از بغداد شروع نشد بلکه از ایران آغاز شده بود و پس از ورود حضرت بهاء‌الله به استانبول در آنجا نیز ادامه یافت. وی اطلاعات کافی در مورد تعالیم بهائی داشت بطوری که ارنست رنان نویسنده و فیلسوف فرانسوی در سفر خود به استانبول در سال ۱۸۶۶ از ملکم خواست با اطلاعات وسیعی که دارد شرحی در باره این دیانت برای آگاهی غربیان بنویسد.^{۶۰}

سومین شخصیت مهم در تاریخ اصلاحات سیاسی ایران در زمان قاجار میرزا حسین خان مشیرالدوله است (۱۸۱-۱۸۲۷) که سفیر ایران در دربار عثمانی بود و در تمام مراحل سرگونی حضرت بهاء‌الله از بغداد به استانبول و ادرنه و سرانجام عکّا فعالانه دست داشت و آنچه از دستش بر می‌آمد از مخالفت با دیانت بهائی کوتاهی نکرد، بطوری که در سوره ملوک حضرت بهاء‌الله وی را مورد عتاب قرار داده‌اند.^{۶۱} اما بعدها به عللی به امر نظر مثبت پیدا کرد. یکی اینکه جاسوسان

سفارت که همه جا دست داشتند مرتب او را در جریان وقایع و اخبار مربوط به حضرت بهاء‌الله قرار داده و الواح نازله را به نظر او می‌رسانده‌اند و او به تدریج از مرام و مقصد بهائیان آگاه شد. از جمله شیخ سلمان قاصد حضرت بهاء‌الله که مرتب به همین منظور بین ایران و عثمانی سفر می‌کرد، در یکی از سفرها که حامل سیصد نامه از بهائیان بود در خاک عثمانی دستگیر و طبعاً به سفارت ایران تحویل داده شد. مشیرالدوله با ملاحظه یکایک نامه‌ها به سیاسی نبودن دیانت بهائی و میزان احترام و عبودیت احباء ایران به حضرت بهاء‌الله واقف شد و شیخ سلمان را آزاد کرد که با نامه‌ها به عکا برود. سوای آن به مأموران ایران در بیروت و سایر نقاط سفارش کرد که او را آزار نرسانند. بعد از صدارت نیز در مجلسی علناً از علو مقام مبارک و اینکه چطور بر خلاف همه ایرانیان در عثمانی، که باعث آبروریزی بوده‌اند، حضرت بهاء‌الله موجبات عزت و بزرگواری ایران و ایرانیان را فراهم فرموده‌اند، سخن گفته است.^{۶۲} در لوح ابن ذئب حضرت بهاء‌الله در حق او به لطف سخن گفته‌اند و شهادت داده‌اند که در خدمت دولت امین بود و خیانت در عرصه‌اش راهی نداشت.^{۶۳} همچنین بنا به روایت جناب سمندر او را «اعقل از سایرین» نامیده‌اند.^{۶۴}

بدین ترتیب می‌بینیم که حضرت بهاء‌الله از همان آغاز بطور فعال و با نگرانی و سرعتی که حالت پیش‌بینی خطری بزرگ را دربر داشت به راهنمایی ملوک و سلاطین و رؤسای جمهور و رهبران ملل پرداختند و آنان را به صلح اعظم و تقلیل سلاح و رعایت حال فقرا یعنی ایجاد رفاه اجتماعی و تعلیم و تربیت عمومی و غیره راهنمایی فرمودند و شاید همین افکار بود که در نوشته‌ها و آثار روشنفکران و اصلاح‌طلبان آن عصر اثر گذارد.

افسوس که ما تاریخ اجتماعی جامعه خود را از آن زمان‌ها در دست نداریم تا اولاً موج‌های روشنفکری و اصلاح‌طلبی را در خود جامعه بهائی در قرن نوزده و اوائل قرن بیست بررسی کنیم و ثانیاً موقعیت و کیفیت دیانت بهائی را از لحاظ تعداد افراد و از لحاظ نفوذ در جامعه ایران در آن زمان مورد مطالعه قرار دهیم.^{۶۵} اغلب خاطراتی که از بزرگان و قدماء بهائیان به چاپ رسیده شرح شهادت‌ها و فداکاری‌ها است و کمتر کسی به مسائلی از این قبیل که از اهمیت فراوان برخوردار است توجه نموده است. اینک اگر بخواهیم تصویری از چنین حال و هوایی در آن عصر بدست آوریم باید آن را ذره ذره در بین آثار و نوشته‌های مستشرقین یا سیاحان و یا برخی از آثار جنابان فاضل مازندرانی و حسن بالیوزی جستجو نمائیم. تردیدی نیست که جنبه‌های اصلاح‌طلبانه و روشنفکری در دیانت بهائی که از الواح و آیات الهی سرچشمه می‌گیرد موجب جلب بسیاری از روشنفکران ایران به این دیانت شده است. در آن زمان هزاران نفر که تشنه اصلاحات در شئون مختلف کشور و رهائی ایران و جامعه ایرانی از بندهای قرون وسطائی بودند مرجع و پناه دیگری جز دیانت بهائی نمی‌شناختند. از قضا بزرگترین تعداد بهائیان را نیز باید از همین زمان تا ربع اول قرن بیستم یعنی قبل از آغاز اصلاحات کشوری رضا شاه جستجو کرد. ادوارد براون در کتاب خود به نام «یک سال در میان ایرانیان» که در سال ۱۸۸۰ نگاشته پس از شرح ملاقات با بهائیان (یا بابیان) کرمان اعم از شاهزاده یا درویش یا افراد عادی، در میان آنان کسانی یافته است که در زبان دین نیاز خود را برای تغییرات و اصلاح بیان می‌دارند، دین را برای تجسّسات و

کاوش‌های روشنفکری و عقلانی ضروری می‌دانند و آن را برای پابندی‌های اخلاقی و حتی تفریحات و سرگرمی‌های اجتماعی ضروری می‌شمارند.^{۶۶} در اثر دیگری براون پیروان دیانت بابی (بهائی) را سه گروه می‌داند: یکی مؤمنین باوفا که عمیقاً معتقدند حضرت باب ظهور قائم موعود هستند، دوم اصلاح‌طلبان پیشرو و سوم درویشان که این دیانت را یک نوع عرفان سازمان یافته می‌دانند که قادر است نیروی ایزدی را در شخص زنده کند.^{۶۷} سیدنی چرچیل عضو هیأت نمایندگی انگلیس در ایران در سال ۱۸۸۰ ضمن نگارش شرحی از استعداد ایرانیان، از این مسأله نام می‌برد که آنان خود را با هر مرام جدید وفق می‌دهند، به شرط آنکه از اساس اصلی آن آزادی افکار و بیان عقاید باشد و نیز بتواند با دیکتاتوری و اثرات شوم آن بجنگد. بعد این سؤال را مطرح می‌کند: «واقعاً اعتقادات اصلی بیشتر کسانی که خود را بهائی می‌نامند چیست؟ آیا به خود مانند پیروان یک دین نو می‌نگرند و یا اعضاء یک جامعه، جدید که در صدد ایجاد اصلاحات سیاسی و اجتماعی است؟»^{۶۸}

باید توجه داشت که تعداد بهائیان به این جامعه یک نیروی فوق العاده می‌بخشیده است. لرد کرزن در کتابی که در سال ۱۸۹۲ منتشر ساخته تعداد بهائیان ایران را «حداًقلّ نیم میلیون و احتمالاً یک میلیون نفر» تخمین می‌زند.^{۶۹} این حدس ممکن است بیش از تعداد واقعی بهائیان ایران در آن زمان باشد ولی بهر حال در فقدان هر نوع آمار دیگری نمودار وسعت جامعه می‌باشد. ادوارد براون در مقدمه‌ای که به کتاب فلپس تحت عنوان «زندگانی و تعالیم عباس افندی» نگاشته می‌نویسد که: «در سال ۱۹۰۳ تصور عمومی محافل دیپلماتیک و نیز گروه بهائیان قاهره این بود که احتمالاً دیانت بهائی بزودی در ایران دین غالب خواهد شد.»^{۷۰}

ادوارد براون در اثر دیگری می‌نویسد: «اینکه بهائیان یک نیروی سیاسی را در ایران تشکیل می‌دادند برای من که در سال ۱۸۸۸-۱۸۸۷ در آنجا بودم مطلبی بدیهی بود. تعداد آنان قابل ملاحظه بود... هوش و وضع اجتماعی آنان بالاتر از متوسط قرار داشت، تعداد آنها مخصوصاً در خدمات پست و تلگراف نمایان بود، دارای دیسپلین خوب بودند و آمادگی داشتند که هر نوع احترام و بندگی را تقدیم رهبران روحانی خود نمایند...»^{۷۱}

حال که به نیرو و تعداد بهائیان در آن هنگام پی بردیم بد نیست باز با یاری گرفتن از آثاری که اینجا و آنجا بدست می‌آوریم به نقطه نظرهای افراد جامعه در امور و آرزوهای ایشان در ایجاد اصلاحات و رفرم در ایران نیز نظری بیندازیم.

در داستان کوتاهی که نویسنده ارمنی آترپیت از شرح شهادت شخصی به نام ابراهیم در تبریز نگاشته جنبه‌هایی از این تفکر اصلاح طلبانه و معترض بر رژیم فاسد مستبد را می‌بینیم. این داستان چه واقعی باشد و چه تخیلی مهم نیست. آنچه مهم است برداشت و آگاهی این نویسنده از دیانت بهائی بر اساس مشاهدات و مرادواتش با بهائیان تبریز بوده است. او در این داستان بر خلاف نویسندگان غربی ابتدای قرن بیستم کاملاً بین بابی و بهائی تفاوت می‌گذارد. داستانی که آترپیت نگاشته در بحبوحه انقلاب مشروطیت رخ می‌دهد. ابراهیم بهائی را برای محاکمه پیش مجتهد تبریز می‌آورند و سرانجام او را شهید می‌کنند. اتهامات مجتهد بر ضد ابراهیم ارتباطی به

عقاید دینی او ندارد بلکه شوراندن مردم بر ضدّ مجتهد است و اینکه او گفته دهکده‌های مجتهد مال بیت المال است و مجتهد با تاراج اموال رعیت کیسه خود را پر می‌کند و به دولت نم‌پس نمی‌دهد، و اینکه دهخداها املاک عمومی را متصرف شده‌اند و حقّ رنجبر را ضایع کرده‌اند، و امثال تو بایی نه به شاه احترام می‌گذارند و نه به چند تا مجتهد. ۷۲

خانم مرضیه گیل در شرح حال پدر خود علی قلی خان نبیل‌الدوله که در سال‌های پس از مشروطه دوران نوجوانی خود را می‌گذرانده، حالات او را از مشاهده اوضاع فاسد اجتماعی ایران، فساد آخوندها و درباریان، نفوذ دو دولت استعماری روس و انگلیس بر رجال و آخوندها و غیره، شرح داده و از جلسات شبانه‌های صحبت می‌کند که با شرکت ده پانزده جوان پر شور بهائی در مغازه بزّازی جناب عزیزالله ورقا پس از تعطیل مغازه تشکیل می‌شده است. در آن جلسات جوان‌ها سخنرانی‌هایی در باره مفساد اجتماعی ایران و راه نجات کشور ایراد می‌کردند. یکی از نطق‌های علی قلی خان که آن موقع در آغاز جوانی بوده با این جمله آغاز می‌شده است: «امروز بزرگترین روزها و ایام است، روزی است که دیانت حضرت بهاء‌الله، دین شما، یگانه داری شفاعتی است که دست قدرت الهی برای تسکین دردهای ملت‌ها به بشر عرضه فرموده است. چه فایده در کشوری دنبال مسائل مادی بروید که اسماً مال شماست اما شما تمام عمر را زیر یوغ ارباب‌های استعمارگر خارجی بسر می‌برید؟» در همان شب است که تصمیم می‌گیرند جملگی علیرغم برف و بوران شدید به سوی ارض مقصود روان شوند و در اجرای فرامین حضرت عبدالبهاء برای اصلاح ایران و عالم قیام نمایند. ۷۳ بدین ترتیب می‌بینیم محور تفکر بهائیان در تمام مواردی که ذکر شد یک اندیشه اجتماعی و اصلاح جوست که دیانت خود را تنها علاج برای دردهای اجتماعی می‌دانستند. اگرچه آمار و اطلاعات دقیق علمی از بافت اجتماعی دیانت بهائی در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم ایران در دست نداریم ولی ملاحظه تحصیلات و مشاغل و گروه‌های طبقاتی افراد بهائی، حتی در دوران حاضر نمودار این نکته است که اکثریت افراد این جامعه را روشنفکران ایران تشکیل می‌دهند. اصطلاحات قدیمی رایج در افواه مثل: درس نخون بایی می‌شی، و یا هر کس عینکی است بهائی است نشان می‌دهد که غیر بهائیان نیز این گروه را مردمی تحصیل کرده و روشنفکر می‌دانستند.

تحوّل تدریجی و همراه با مسالمتی که در آثار حضرت بهاء‌الله در زمینه تحقق حکومت نمایندگان مردم بر مردم دیده می‌شود ده‌ها هزار افراد بهائی را که دور از رهبران خود در ایران بسر می‌بردند به تفکر و اندیشه در باره نحوه حصول چنین حکومتی واداشت. برخی از بهائیان که از حکومت مستبدّه قاجار ناراضی بودند موضعی نزدیک به اردوی مبارزاتی مشروطه‌طلبان انتخاب کردند و گروهی دیگر از بیم آنکه نتایج چنین روشی، یعنی دخالت در سیاست روز، به اتهامات بی‌دینی آنان گرفتاری تازه‌ای اضافه کند مصلحت را در بی‌طرفی سیاسی تشخیص دادند. ۷۴ گروهی نیز به امید آنکه بتوانند دستکاه را از داخل اصلاح نمایند با نزدیک ماندن به حکومت به زعم خویش کوشش در بهبود امور داشتند. برای مثال نمونه‌ای از هر یک از این سه گروه را ذکر می‌کنیم.

نمونه افرادی که با الهام از آثار حضرت بهاء‌الله و تعبیر خود روشی قاطع‌تر و انقلابی‌تر در پیش گرفته‌اند ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس (تقریباً ۱۹۱۸-۱۸۴۸) است. شیخ‌الرئیس نوه فتح‌علی شاه قاجار بود. پدرش حکومت بروجرد را داشت و او ابتدا از طریق مادرش بابی شد. پس از مرگ پدر در سال ۱۸۶۳ خانواده او به مشهد رفت و شیخ‌الرئیس در حوزه علمیه مشهد و سپس سامره تحصیل کرد. پس از بازگشت از سامره به تدریس در حوزه پرداخت و بطور محرمانه بهائی شد.^{۷۵} وی بیشتر سال‌های عمر خود را در سفر و گاهی در زندان گذراند و سرانجام در استانبول پناهندگی سیاسی گرفت. در سال ۱۸۹۲ به تشویق سلطان عبدالحمید، همراه با یازده ایرانی دیگر از جمله سید جمال‌الدین افغانی، میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی دو تن ازلی انقلابی، و جمعی دیگر، گروه طرفدار پان‌اسلامیسم را ایجاد کرد. این گروه نامه‌هایی به علماء شیعه، عراق و ایران نگاشت و آنان را تشویق به پیوستن به این نهضت یعنی اتحاد اسلام برای تقویت سلطان عبدالحمید علیه اروپا نمودند.^{۷۶} وی همچنین رساله‌ای تحت عنوان «اتحاد اسلامی» منتشر ساخت.^{۷۷} باید در پراکنش گفته شود که همفکری و پشتیبانی از فکر وحدت اسلامی بر اساس تفکر بهائی کاملاً منطقی است. باز بودن افکار بهائی به پذیرفتن برخی نوآوری‌های غرب بخاطر تقویت کشورهای آسیائی است نه آنکه این کشورها زیر سلطه غربی‌ها درآیند.^{۷۸} شیخ‌الرئیس با ملکم خان وارد مکاتبه شد و انجمنی بر سبک انجمن‌های مخفی فراماسونری به نام انجمن انسانیت بوجود آورد.^{۷۹} در این موقع دولت عثمانی اجازه اقامت او را در آن کشور لغو کرد. شیخ‌الرئیس به ارض اقدس سفر نمود و به زیارت حضرت عبدالبهاء نائل شد و از آنجا به هندوستان رفت. نامبرده بخاطر نقش مؤثری که در انقلاب مشروطیت ایران (۱۹۱۱-۱۹۰۵) داشت توسط محمد علی شاه به زندان انداخته شد.

از نمونه بهائیان محافظه‌کار می‌توان تجار بهائی بمبئی را که بیشتر از خانواده افغان شیراز بوده‌اند نام برد. در تقاضانامه‌ای که این تجار در ماه فوریه ۱۸۹۲ به شاه می‌نویسند از چند تن از بهائیان که به اتهام شورش به زندان افتاده‌اند دفاع نموده و می‌نویسند اینها اصلاً اهل آشوب و انقلاب نیستند و اشاره به سید جمال‌الدین افغانی و پیروان او می‌کنند که آنها اصل و ریشه پراکندن نارضایتی و شورش بر علیه شاه می‌باشند.^{۸۰}

نگاهی دقیق‌تر به این نامه نشان می‌دهد که تقاضانامه بهائیان آنقدرها که ظاهراً به نظر می‌رسد نمودار حالت محافظه‌کاری بهائیان در آن ایام نیست. نخست آنکه جمعی بهائی به اتهام ایجاد شورش و بلوا بر علیه حکومت دستگیر شده‌اند که ممکن است تا حدی درست باشد، دوم اینکه نامه را همان بهائینی می‌نویسند که در بمبئی مشغول طبع و نشر کتاب‌هایی مثل کتاب مستطاب اقدس و رساله مدنیّه هستند. یعنی آثاری که صریحاً حکومت مردم بر مردم و پایان دیکتاتوری پادشاهان قاجار را خواستار است، و دولت بخوبی از اهداف و نیات بهائیان آگاه بوده است. شاید هدف بهائیان بمبئی از نگارش این نامه آن بوده که خواست‌ها را که فرق بین خودشان و ازلی‌های بابی را مشخص‌تر سازند.^{۸۱} یعنی تفاوت بین يك مخالف صلحجو که شدیداً معتقد به اصلاحات عمقی و اساسی در همه شئون اما بدون خونریزی و انقلاب و آشوب است، و گروهی

دیگر، مشروطه‌طلبان، که خواستار انقلاب و عزل شاه و توسل به چنین وسائلی بودند. از نمونه بهائیان که در دربار مظفرالدین شاه و محمد علی شاه دارای مقامات عمده بودند می‌توان شاهزاده محمد حسین میرزا مؤیدالسلطنه (مؤیدالدوله سابق) را نام برد. بر طبق شرحی که جناب فاضل مازندرانی در ظهور الحق آورده: «پیوسته مأموریت دولتی یافته سال‌ها به حکومت اصفهان و قم و غیرهما منصوب گردید و چندی در اصفهان و طهران ریاست تلکرافخانه داشت و در ایام سلطنت محمد علی شاه... ریاست شورای سلطنت بدو تفویض گردید...» سپس شرح می‌دهد که چگونه ایشان بعداً در عراق معتکف شد و از طریق شام به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف گردید و در بازگشت کتابی در اثبات امر ابهی جمع و تألیف نمود و عاقبت در ایام حکومتش به خوزستان در سال ۱۳۳۹ (۲۱-۱۹۲۰) در ناصریه درگذشت.^{۸۲} جناب فاضل همچنین از میرزا علی اکبر خان روحانی میلانی (محب السلطان) منشی محفل روحانی طهران نام می‌برد که مدیر و مصحح مطبعه شاهی بود که توسط مظفرالدین شاه تأسیس شد و بعدها به مدت چهار سال ریاست محکمه اداری را داشت تا آنکه در سال ۱۳۳۱ بخاطر اقدامات جمعی از ملأها و دشمنانش منفصل گشت. وی همان کسی است که الواح مبارکه را با طبع عکسی روی کاغذهای آبی رنگ منتشر می‌ساخت و بعد از انفصال نیز در اوائل دوران رضا شاه اقدام به تأسیس مطبعه مدرن‌تری برای تکثیر و انتشار آثار مبارکه کرد.^{۸۳}

مشهور بودن بهائیان به جانبداری از حکومت مشروطه و قانون و تشکیل مجلس منتخب نمایندگان مردم، به بهترین وجه در نطقها و خطابات و رسالهائی که شیخ فضل الله نوری دشمن شماره یک مشروطیت ایراد کرد و یا می‌نگاشت هویدا است. مطالعه محتوای سخنان او در مخالفت با مشروطیت نمایانگر نگرانی و تشویش او از نفوذ بهائیان است و لاغیر. در یک جا می‌گوید: «... و عمده این بازی مشروطه از طایفه ضالّه شد محض فرار از احکام اربعه مسلمّه در حق مرتدین از اسلام...»^{۸۴} در جای دیگر هدفش را از مجاهداتی که بر ضد مشروطیت در پیش گرفته اینطور بیان می‌دارد: «... مقصود تطبیق این مجلس است با قانون محمدی (ص) و مشروطیتی که خواسته شده است باید در امور دولت باشد نه در امور دینی، دین مشروطیت بردار نیست، و همینطور غرض رفع ید این فرقه جدیده ضالّه، مضلّه است که به عنوان آزادی موهومه، دین محکم اسلام را می‌خواهند پایمال کنند...»^{۸۵} و در اعلامیه‌ای که هنگام تحصن در حضرت عبدالعظیم انتشار داده (به تاریخ دوشنبه هیجدهم جمادی الثانی ۱۳۲۵) اینطور می‌نویسد: «... در این عصر ما فرقه‌ها پیدا شده‌اند... سالهاست که دو دسته اخیر از اینها در ایران پیدا شده و مثل شیطان مشغول وسوسه و راهزنی و فریبندگی عوام اضلّ من الانعام هستند. یکی فرقه بابیه است و دیگری فرقه طبیعیّه. این دو فرقه لفظاً مختلف و قلباً متفق هستند و مقصد صمیمی آنها نسبت به مملکت ایران دو امر عظیم است: یکی تغییر مذهب و دیگری تبدیل سلطنت. این اوقات این دو فرقه از سوء القضاء هر دو در جهات مختلف مجلس شورای ملی ما مسلمان‌ها وارد و متصرف شده‌اند و جدّاً جلوگیری از اسلامیت دارالشورای ایران می‌کنند و می‌خواهند مجلس شورای ایران را پارلمنت پاریس بسازند...»^{۸۶}

شاید به همین دلایل و بخاطر حفظ مشروطیت ایران از حملات مرتجعینی مثل شیخ فضل الله و یکی هم بخاطر حفظ وحدت جامعه بهائی بود که حضرت عبدالبهاء از سال ۱۹۰۷ به بعد در طی الواح خود احباء را از دخالت در امور سیاسی و این گونه فعالیتها منع فرمودند. به همین دلیل همانطور که در بالا گفته شد امروزه در بررسی علل و سوابق مشروطیت، هیچ يك از مورخین نامی از دیانت بهائی به میان نمی آورند و عجب آنکه برخی از آنان امروزه جامعه بهائی را بخاطر عدم شرکت در جنبش مشروطیت مورد ایراد قرار می دهند.

عدم شرکت بهائیان در انقلاب مشروطه و دلایل آن از موضوع بحث این مقاله خارج است و باید جداگانه به آن پرداخته شود.

در پایان باید گفته شود که جامعه بهائی در بیداری هموطنان خود و آشنا ساختن ایشان با اصول و تعالیم نو در همه طبقات بیش از هر نهضت دیگری در ایران مؤثر بوده، چه در بین آنها که با ایمان خود و عمل به تعالیم بهائی زندگی اجتماعی تازه ای یافته اند و چه غیربهائینی که به نحوی با این تعالیم آشنا شده اند. در اواخر قرن نوزدهم که دائره نشر روزنامهها بسیار کم و محدود بود و کمتر کسی با افکار رهبران تجدّد و پیشرفت ایران مثل ملکم خان، مشیرالدوله، آخوندزاده و سایرین آشنائی داشت، در شبکه وسیعی که از صدها هزار نفر متجاوز بود و مشتمل بر هنرمندان، تجار، نویسندگان، شاعران، کشاورزان، کارمندان دولت و غیره اعم از زن یا مرد می شد جامعه بهائی در سراسر ایران به الواح و آیات مقدسه که توسط پیکهای مخصوص از ارض اقدس می رسید دسترسی پیدا می کرد، آن را به سرعت رونویسی می نمود، به دست احباء شهرها و دهات دور و نزدیک می رساند، در محافل و مجالس تلاوت می کرد و به مرحله اجرا می گذارد. از جمله تشکیل بیوت عدل که بلافاصله پس از وصول کتاب مستطاب اقدس برخی از احباء به ابتکار خود به تأسیس آن اقدام نمودند. در واقع محققین آینده که بخواهند به شکل گیری عقاید اجتماعی ایران در قرن نوزدهم دست بیابند باید با کنار گذاردن تعصب به این مطلب مهم رو بیاورند و پاسخ برخی از سؤالات خود را در آنجا بیابند.

یادداشت ها

۱. از جمله رجوع کنید به:

MS. Ivanov, *Babidski Vostanii i Irane (1848- 1852)*, Moscow 1939; N. Keddie, "Religion and Irreligion in Early Iranian Nationalism," *Comparative Studies in Society and History*, 4 (1962); F. Kazemi, "Some Preliminary Observations on the Early Development of Babism," *Muslim World*, 63 (1973).

مفصل ترین شرح را در مورد دیانت بابی خانم منگل بیات در کتاب زیر آورده است:
Bayat, Mangol, *Mysticism and Dissent, Socioreligious Thought in Qājār Iran*,
Syracus University Press 1982, Chapter 4.

اما اشتباه او در نتیجه گیری از یک نقل قول جالب است. در ص ۹۹ وقتی از مجلس ولیعهد (بعداً ناصرالدین شاه) و روایات موافق و مخالف درباره نتیجه آن مجلس که حضرت باب را محاکمه می کردند سخن می گوید ضمن بیان این مطلب که هزاران نفر در شهر ایستاده و با هیجان منتظر نتیجه مجلس بودند که حضرت باب پیروزمندانه بیرون آمده و همه به او بگروند، و با نقل قول از مدرسی چهاردهمی که در آن هنگام «حالت عجیبی بر شهر چیره شده بود» ادامه می دهد: «اما وقتی باب سرانجام با حالت ظاهراً شکست خورده از مجلس خارج شد آتطور که حتی بالیوزی اقرار کرده بسیاری از مؤمنین ایمان خود را از دست دادند» (ص ۹۸ کتاب بالا). نقل قول از بالیوزی نویسنده بهائی درست است اما جایش اینجا نیست. بالیوزی در کتاب خود ضمن شرح همین ماجرا می نویسد: پس از واقعه چوب خوردن حضرت باب وقتی خبر آن به ارومیه رسید بسیاری که به ایشان ایمان آورده بودند بخاطر این تحقیر که متوجه ایشان شده بود از ایمان خود برگشتند. (ص ۱۴۵)

تفاوت در آنست که کتاب بیات به خواننده القاء می کند بیان مخالفان حضرت باب در اینکه ادعای خود را در مجلس ولیعهد انکار کردند درست است زیرا در همان روز و همان لحظه گروهی از پیروان که بیرون مجلس منتظر بودند از ایشان برگشتند. حال آنکه کتاب بالیوزی از مردمی در ارومیه، آن هم بعد از خبر چوب خوردن حضرت باب سخن می گوید، که طبعاً با انتظاری که مؤمنین از قدرت قائم داشته اند که نمی بایست تحت چنین تحقیری قرار گیرد منطبق است و ارتباطی با انکار ادعای حضرت باب از طرف خود ایشان ندارد. در کتاب بالیوزی همان صفحه ترجمه نامه ای بخط ناصرالدین شاه که سال ها بعد نوشته و در آن اذعان کرده که در مجلس مذکور حضرت باب بر سر ادعای خود ایستادند آمده است. نگاه کنید به:

Balyuzi, H.M. *The Báb*, George Ronald 1973.

- ۲ - کتاب قرن بدیع، ترجمه فارسی God Passes By ترجمه نصرالله مودت، مؤسسه معارف بهائی کانادا، ص ۱۴۵.
۳ - نگاه کنید به:

M. Momen, "The Social Basis of the Bābi Upheavals in Iran (1848-53): A Preliminary Analysis", *International Journal of Middle East Studies*, 15 (1983), 157-183.

۴ - ماخذ بالا، ص ۱۵۹.

۵ - در مورد وضع ایران در دوران حاج میرزا آقاسی از جمله رجوع شود به «رساله دستورالاعقاب» بقلم آقای مهدی نواب طهرانی معاصر و معاشر حاج میرزا آقاسی که پدر آقا ابراهیم نواب بدیع نگار و از فضلاء دوران خود بود. بخشی از این رساله که نسخه اصلش در ۲۱۲ صفحه در کتابخانه دانشکده حقوق ایران است در کتاب «سیاستگران دوره قاجار» تألیف خان ملک ساسانی (انتشارات بایک، طهران ۱۳۴۶) جلد دوم ص ۷۰ تا ۱۱۰ نقل شده است. برای آگاهی از منابع خارجی که روایت دیپلمات ها و مورّخین را در بر دارد نگاه کنید به ذیل «آقاسی» در دائرة المعارف ایرانی: *Āqāsī, Encyclopaedia Iranica*. برای آگاهی از جنگ های ایران و روس و متن عهدنامه های تحمیلی متبادله رجوع شود به: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، تألیف سعید نفیسی، جلد اول و دوم، طهران ۱۳۳۵ و ۱۳۴۴.

۶ - از جمله در کتاب چهار شان، باب هفدهم از واحد دهم، بیانی می فرمایند که مضمون آن به فارسی چنین است: در این عالم هر چیزی باید با وسایل و اسباب خودش ایجاد گردد. مانند اینکه اروپائیان با فراهم نمودن وسائل و اسباب مظفر و غالب شده اند شما نیز پیروی از آنان کنید و در امور خود با وسائل و اسباب از جمله با دست یافتن به صنعت و فنّ به پیروزی رسیده منتظر امور غیبی موهوم نباشید.

۷ - مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، کلمات فردوسیّه، لجنه نشر آثار امری، لانگنهاین، ۱۳۷ بدیع، ۱۹۸۰ میلادی، ص ۴۱.

8 - Abbas Amanat, *Resurrection and Renewal, The Making of the Babi Movement in Iran, 1844 - 1850*, London 1989, pp. 405-9.

9 - *Selections from the Writings of the Bāb*, Haifa, Bahā'ī World Centre, 1976, pp. 18-23.

۱۰ - مجموعه مباحث در اولین مجمع تحقیق درباره حضرت ربّ اعلی، شرح حال جناب ملا صادق مقدّس خراسانی، مؤسسه مطبوعات امری ۱۳۳ بدیع، ص ۱۷۶.
۱۱ - همانجا

12 - Fathi, A, "Preachers as substitutes for Mass Media: The Case of Iran 1905- 1909", *Towards Modern Iran*, edited by Elie Kedourie and Sylvia Haim, Grank Cass, 1908.

۱۳ - حسن جوادی و دیگران، رویارویی زن و مرد در عصر قاجار، دو رساله تادیب نسوان و معایب

الرجال، سن خوزه، کانون پژوهش تاریخ زنان ایران، ۱۹۹۲، در اینجا نقل از سیروس میر، "تسیم شمال و مساله زن در نهضت مشروطه"، مجله ایران نامه، سال ۱۱ شماره ۳، ص ۴۲۹

۱۴ - همانجا.

۱۵ - بیان فارسی، واحد شش، باب ۰۹.

۱۶ - برای آگاهی بیشتر از مقام زن در آثار حضرت باب رجوع کنید به مقاله خانم دکتر مهری افنان در

همین مجلد.

17 - M. Momen, *Bābī and Bahā'ī Religions, 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts* Oxford 1981, p. 11.

۱۸ - تاریخ نبیل زرنندی، طهران مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۰۳، بدیع، ص ۴-۵۷۱.

۱۹ - جمشید بهنام، "منزلگاهی در راه تجدّد ایران: اسلامبول"، ایران نامه، سال یازدهم شماره ۲، بهار

۱۳۷۲، صص ۲۸۳-۲۷۱.

20 - Peter Smith, "A Note on Bābī and Bahā'ī Numbers in Iran," *Iranian Studies*, 15 (1984), 295-301.

21 - Bruce in a letter to Church Mission Society, 19 Nov. 1867. In: Momen, *Bābī and Bahā'ī Religions*, p. 244.

۲۲ - الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض (آثار قلم اعلی)، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴

بدیع، ص ۳۶.

23 - Cole, Juan R. I. "Iranian Millenarianism and Democratic Thought in the 19th Century," *International Journal of Middle East Studies*, 24 (1992), p. 6.

۲۴ - الواح نازله ۰۰۰ صص ۲۳۳.

۲۵ - کتاب قرن بدیع، صص ۴۲۰.

۲۶ - الواح نازله ۰۰۰ صص ۴۱-۱۳۱.

۲۷ - مجموعه ای از ۰۰۰ صص ۱۵.

28 - Cole, *ibid.* p. 13.

۲۹ - کتاب مستطاب اقدس، چاپ بمبئی، صص ۰۹۸.

30 - Nikki R. Keddie, *Religion and Rebellion in Iran, The Tobacco Protest of 1891-1892*, London 1966.

۳۱ - مجموعه ای از ۰۰۰ لوح دنیا، صص ۵۶-۴۶.

32 - Nikki R. Keddie, *ibid.* p. 152.

33 - Cole, *ibid.* p. 19.

۳۴ - قانون، چاپ لندن، شماره ۳۵، در اینجا نقل از Keddie, *Mirza Malkum Khan*, p. 237.

35 - Cole, *ibid.* p. 19

۳۶ - نخستین رساله را به نام «رساله غیبیه» ملکم خان خطاب به ناصرالدین شاه تقریباً در حدود سال ۱۸۶۰ بدون ذکر نام مؤلف منتشر ساخت.

۳۷ - برای آگاهی بیشتر از شرح احوال مشیرالدوله رجوع شود به: خان ملک ساسانی، سیاستگران دوره قاجار، صص ۱۲۵ - ۵۹ و نیز:

Shaul Bakhash, *Iran: Monarchy, Bureaucracy and Reform under the Qājār:*

1858- 1896, P. 81.

۳۸ - برای آگاهی بیشتر از مندرجات و مفاهیم این رساله رجوع شود به: نادر سعیدی، رساله مدنیّه و مسئله تجدد در خاور میانه، مؤسسه معارف بهائی، کانادا ۱۹۹۳.

۳۹ - رساله مدنیّه، به همت شیخ فرج الله مریوانی، مطبعه علمیه کردستان، ۱۳۲۹ هجری:

۴۰ - برای اطلاع از گرایش ها و اعتقادات اسلامی این افراد می توان به مآخذ زیر مراجعه کرد:

در مورد ملکم خان: Hamid Algar, *Mirzā Malkum Khān*, Berkeley, 1973, pp. 9-15, and

89 - 90; Shaul Bakhash, *Iran* pp. 15-16; Mangol Bayat, *Mysticism*, pp. 149-152.

در مورد جمال الدین افغانی: Nikki Keddie, *Sayyid Jamāl al-Dīn "al-Afghānī"*, Berkeley:

1972, pp. 2, 17, 91; Elie Kedourie, *Afghani and Abduh*, London 1966, pp. 14-20;

Bayat, *Mysticism*, pp. 143-8.

۴۱ - رساله مدنیّه، صص ۱۴-۱۱.

۴۲ - رساله مدنیّه، صص ۴-۱۲۳.

43 - Moojan Momen, The Bahā'ī influence on the reform movements of the Islamic World in the 1860s and 1870s, *Journal of Bahā'ī Studies*. p. 47.

44 - Cole, *ibid.* p. 7.

45 - Cole, *ibid.* p. 8.

46 - C. S. de Gobineau, ed., Correspondance entre le Comte de Gobineau et le Comte de Prokesch Osten (1845 - 76), pp. 288-89; translated in Momen, *The Bābī and Bahā'ī Religions*, p. 186.

47 - Ebüzziya, *Yeni Osmanlılar*, III: 64. Here quoted from: Cole, *ibid.* p. 11.

48 - Süleyman Nazif, *Nasirü'd-Din Şah ve Babilar* (Istanbul, 1923), pp. 52-53. Here quoted from: Cole, *ibid.* p. 11.

49 - Berketzadeh Hakki Efendi, *Yad-i mazi* (Istanbul, 1914), pp. 105-21. Here quoted from: Cole, *ibid.* p. 11.

۵۰ - تاریخ الاستاد الامام الشیخ محمد عبده، قاهره، ۱۹۳۱، جلد اول صص ۳۱ - ۹۳۰، در اینجا به نقل

Momen, *The Bahā'ī influence*, *ibid.* p. 50-51. از

51 - Şükrü Hamioğlu, *Bir Siyasal Düşünür olarak Doktor Abdullah Cevdet ve Dönemi* (Istanbul, 1081). Here quoted from: Cole, *ibid.* p. 11.

۵۳ - ایرج افشار و اصغر مهدوی (گردآورنده)، مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سید جمال

الدین مشهور به افغانی (طهران ۱۳۶۳)، سند ۶۲، ص ۱۳۳. در اینجا نقل از Cole, *ibid.* p. 12.

54 - Cole, *ibid.* p. 12.

55 - Adīb Ishāq, al-Durār, ed. Jirjīs Mikhā' il (Alexandria, 1886). pp. 55-57 (Misr, 1878). Here quoted from: Cole, *ibid.* p. 12.

56 - Keddie, *ibid.* p. 20n.

57 - Momen, *The Bahā'ī influence*, *ibid.* p. 49.

۵۸ - ۰۰۰۱ سبحان الله این آیام ظاهر شده آنچه که سبب حیرت است. از قراری که شنیده شد نفسی وارد مقرر سلطنت ایران گشت و جمعی بزرگان را به اراده خود مسخر نمود ۰۰۰ و شخص مذکور درباره این حزب در جرائد مصر و دائرة المعارف بیروت ذکر نموده آنچه را که سبب تحیر صاحبان آگاهی و دانش گشت و بعد به باریس توجه نمود و جریده ای باسم عروة الوثقی طبع کرد و به اطراف عالم فرستاد و به سجن عکا هم ارسال داشت و به این سبب اظهار محبت نمود و مقصودش تدارک مافات بوده. باری این مظلوم درباره او صمت اختیار کرد. از حق می طلبیم او را حفظ نماید و به نور عدل و انصاف منور دارد. ۰۰۰ لوح دنیا، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی ۰۰۰ ص ۰۵۴.

۵۹ - حسن موقر بالیوزی، بهاء الله شمس حقیقت، ترجمه مینو درخشان، لندن ۱۹۸۹، صص ۲۰۰-۱۰۹.

60 - Earnst Renan, *Oeuvree Completes* (ed. Paichari), Paris, n.d., Vol. 10, p. 45. Here quoted from: Momen, *The Bahā'ī influence*, *ibid.* p. 50.

۶۱ - الواح نازله ۰۰۰ ص ۰۴۹.

۶۲ - بالیوزی، بهاء الله ۰۰۰ ص ۶۵-۰۶۲.

۶۳ - لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۹ بدیع، ص ۵۱-۰۵۰.

۶۴ - کاظم سمندر، تاریخ سمندر، طهران ۱۳۵۲، ص ۱۹۹.

۶۵ - از معدود مطالعات در مورد تعداد بابیان و بهائیان مقاله تحقیقی پیتر اسمیت است که در بالا (پاورقی ۲۰) بدان اشاره شد.

66 - E. G. Browne, *A Year Amongst the Persians*, Cambridge 1927, pp. 476, 573.

67 - E. G. Browne, "The Bábis of Persia", *Journal of the Royal Asiatic Society* 21, (1889), pp. 504-5.

68 - Cited in E. G. Browne, *Materials for the Study of the Bábí Religion*, Cambridge 1918, p. 293.

69 - George Curzon, *Persia and the Persian Question*, 2 vols., London 1892, vol. 1. p. 499. Here quoted from Smith, *ibid.* p. 296.

70 - E. G. Browne, Introduction to Myron Phelps, *The Life and Teachings of Abbas Effendi*, New York 1904, p. x. Here quoted from Smith, *ibid.* p. 296.

71 - E. G. Browne, *Materials*, p. xvi.

۷۲ - سر کیس مباحیان (آتریت)، پیروزی یک عقیده، ترجمه ادوارد میرزاخانیان (راهب)، مؤسسه معارف

بهائی، دانداس کانادا، ۱۹۹۴، ص ۲۱.

73 - Marzieh Gail, *Summon up Remembrance*, George Ronald 1987, p. 89.

74 - Cole, *ibid.* p. 19.

۷۵ - عزیز الله سلیمانی، مصابیح هدایت، در نه جلد (طهران مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۹۴۸ - ۱۹۷۳)، جلد هفتم، صص ۴۴۷ - ۴۱۹؛ ابراهیم صفائی، رهبران مشروطه، دو جلد (طهران، ۱۹۸۴ (۱۳۶۶))، جلد اول، صص ۵۹۱ - ۵۶۱ (عجب آنکه حرفی از بهائی بودن شیخ رئیس بمیان نمی آورد) در اینجا نقل از Cole, *ibid.* p. 19.

76 - Cole, *ibid.* p. 19.

۷۷ - شیخ رئیس، اتحاد اسلامی، طهران ۱۸۹۴، تجدید چاپ به اهتمام صادق سجادی، طهران ۱۹۸۴، در اینجا نقل از Cole, *ibid.* p. 19.

78 - Cole, *ibid.* p. 19.

79 - Shaykh al- Ra'is/ Malkum Khan, 20 Safar 1312/23 August 1894, Supplement Persan, 1981, fol. 50, Bibliothèque Nationale, cited in Algar, *Mirza Malkum Khan*, pp. 225-26. Here quoted from Cole, *ibid.* p. 19.

80 - First minister Amin al-Sultān's summary, reported in F.O. 539/56, Lascelles/Salisbury, no 124 (35). 16 Feb. 1892, and quoted in Keddie, *Religion and Rebellion*, p. 108. Here quoted from Cole, *ibid.* p. 20.

81 - Cole, *ibid.* p. 20.

۸۲ - فاضل مازندرانی، ظهور الحق جلد هشتم، بخش اول، مؤسسه مطبوعات امری، سال ۱۳۱ بدیع، صص ۴۰۳-۴.

۸۳ - همانجا صص ۸۳-۸۲.

۸۴ - رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات، ۰۰۰ و روزنامه شیخ شهید فضل الله نوری، جلد اول، گرد آورنده محمد ترکمان، طهران ۱۳۶۲، ص ۱۰۸.

۸۵ - همانجا، ص ۲۵۱.

۸۶ - همانجا، ص ۲۶۶.

مقام زن در آثار حضرت نقطه اولی'

و مشاهیر زنان در عهد اعلی'

دکتر مهری افغان

هر گاه به مطالعه تاریخ پر افتخار عصر رسولی می‌پردازیم، هر هنگام که داستان شهادت و ازجان‌گذشتگی‌های شیرمردان عصر ابطال را می‌خوانیم و بالاخره هر زمان که در عالم خیال وقایع حیرت‌انگیز و عبرت‌آموز آن دوران پر افتخار را مجسم می‌کنیم و سیمای شجاعان پر ایمان و فریادهای یا صاحب‌الزمان را در خاطر زنده می‌نمائیم بی‌اختیار همراه هر یک از آن مردان دلاور زنی شجاع و با ایمان و خواهری فداکار و مهربان و دختری از خود گذشته و پر توان می‌بینیم، زنانی که با صبر و گذشت خود، با تحمل رنج و محنت فراوان، با دلی خونین و چشمی اشکبار و قلبی پر از آه و انین، در نهایت شجاعت و از خودگذشتگی بار سنگین این دوران پر انقلاب را بر دوش کشیدند و مردان خود را یاری نمودند. زنانی که بنا به گفته نبیل: «دوش بدوش مردها با دشمنان روبرو شده و با فریاد و فغان، مردان خود را به پایداری و استقامت تشجیع می‌نمودند» آنجا که در باره واقعه زنجان می‌نویسد: «قیام و اقدام زن‌ها در آن روز اثرات عجیبی داشت و آنها را در مقابل دشمن خونخوار پایدار می‌ساخت. فریاد زن‌ها در مردها ایجاد شجاعت می‌کرد. بعضی از زن‌ها لباس مردها را می‌پوشیدند و بجای آنهائی که به شهادت رسیده بودند قرار گرفته، به دفاع می‌پرداختند. عده‌ای از زن‌ها مشک‌های پر از آب بدوش می‌کشیدند و مردان جنگجوی را سیراب می‌ساختند و به زخمی‌ها کمک می‌کردند. این مطلب سبب شد که اصحاب غلبه یافتند و در لشکر دشمن شکست افتاد.»^۱ و باز آنجا که نویسنده آن وقایع عظیم، خود را عاجز از شرح و بیان ماقع می‌بیند: «... باری، من هرچه بخواهم آنطوری که باید و شاید در باره شجاعت اصحاب و جانفشانی آنها چیزی بنویسم خود را عاجز و قاصر مشاهده می‌کنم. هر چند طوفان ظلم و ستم اعداء در نهایت شدت بود ولی نمی‌توانست آتش ایمان و شجاعت اصحاب باوفا را خاموش کند. هرچه دشمنان به خرابی قلعه همت می‌گماشتند اصحاب قلعه زن و مرد به تعمیر و تقویت استحکامات قلعه می‌پرداختند. در اوقات فراغت از کار به دعا و نماز مشغول می‌شدند. تمام همت خود را بر این گماشته بودند که پناه و قلعه، محکم خود را از هجوم اعداء نگهداری کنند. قیام و اقدام زن‌ها کمتر از مردها نبود. همه از پیر و جوان، وضع و شریف با مردها شرکت داشتند.

لباس می‌دوختند، نان می‌پختند، مریض‌ها را پرستاری می‌کردند، به زخمی‌ها رسیدگی می‌نمودند، به موافق استحکامی رسیدگی می‌کردند و از گوشه و کنار، گلوله‌ها و تیرهایی را که دشمنان انداخته بودند جمع می‌کردند. استحکامات را ترمیم می‌نمودند. مردان را در حین دفاع به پایداری و استقامت وادار می‌نمودند. اطفال قلعه نیز در اینگونه مساعدت‌ها شرکت داشتند و مانند مادران و پدران خود به انجام امور می‌پرداختند. به واسطه این روح مساعدت و یگانگی که در بین آنها حکمفرما بود دشمنان خیال می‌کردند که عدد اصحاب قلعه به ده هزار نفر می‌رسد.^۲ و بالاخره آنجا که می‌نویسد: «در آن ایام مصیبت بار دویست نفر از جوانان عروسی کردند. بعضی چند ماه با زوجه خود بسر بردند، بعضی چند هفته بسر بردند، بعضی چند دقیقه بیشتر با هم نبودند. هیچیک از آنها نبود که صدای طبل را بشنود و به دفاع نپردازد. بالاخره همه این نفوس مقدسه جان خود را فدای محبوب خویش نمودند.»^۳

زنانی که به مقتضای رسم زمان در پس پرده بودند و باز به اقتضای همان رسوم و آداب نامشان به ندرت بر صفحات تاریخ ثبت شده است ولی با همت و فداکاری و تحمل شدائد بی‌شمار - غم از دست دادن همسر و فرزند و برادر از یک طرف، سرزنش‌های مردم بی‌انصاف از طرفی، از دست دادن مایه زندگی و هستی و دارائی خویش از سوی دیگر - سرمایه ایمان خود و عزیزان از دست رفته شان را حفظ نمودند، فرزندان و بازماندگان شهید خود را در نهایت همت و مواظبت و استقامت حفظ و حراست کردند و روح ایمان و ایقان و عشق و علاقه به محبوب و معبود خود، موعود عموم ملل و ادیان را حفظ نمودند و بنیان جامعه جدید التأسیس پیروان آئین الهی را محکم و مستحکم کردند و این میراث مرغوب را به نسل‌های آینده منتقل نمودند.

نگاهی وسیع‌تر و عمیق‌تر به صفحات تاریخ مشعشع امر مبارک و کتبی که در مورد وقایع اولیه امر به رشته تحریر درآمده است ما را با نام و سرگذشت عدّای معدود از زنان آن زمان آشنا می‌سازد. برخی از آنان مانند حضرت طاهره قرّة العین، کتابها در باره‌شان نوشته شده و شهرتی جهانی دارند و بعضی مانند زینب (رستمعلی)، نامشان در خاطر هر یک از ما نمونه و نشانه شجاعت و شهامتی است که فقط و فقط عشق حق پدیدآورنده آن است و عدّای نیز سرگذشتشان فقط سطوری چند از یک کتاب را زینت می‌دهد و یا فقط به ذکر نام کوچکشان اکتفا شده است و مسلماً عدّه بی‌شماری نیز نامشان فقط در سجلّ ملکوت ثبت است ولی قلبشان محلّ تجلّی نور ایمان و عشق بی‌منتهی^۱ به حضرت اعلی، موعود آخرالزمان بوده و صرف حیاتشان نقطه شروع نهضتی جدید در راه اعتلای مقام نسوان و بالمآل پدیدآورنده تمدّنی نوین در ظلّ آئین بدیعی است که در آن زن و مرد دوش بدوش یکدیگر در راه تکاملش پیویانند.

شکی نیست که قدرت خلاقه، کلام الهی بوجودآورنده این روح ایمان و شجاعت و اعتلاء فکری و اخلاقی است. مطالعه آثار مبارکه حضرت نقطه اولی جلّ اسمه الاعلی مانند کتاب مستطاب بیان فارسی و عربی، تفسیر سوره یوسف (قیوم الاسماء) و توقیعات مبارکه خصوصاً آن حضرت خطاب به حرم و والده و اهل بیت مبارک از جهت دیگر، ما را به اهمیت مقام زن در شریعت بیان و سعی حضرتش در آماده نمودن پیروان خویش، بل عموم جهانیان در قبول تساوی

حقوق رجال و نساء که حدّ اعلاى کمال و اعتلاى آن در امر مقدّس بهائى مشاهده مى‌شود، واقف مى‌سازد. مطالعه، کلی و عمومى احکام و تعالیم دور بیان این حقیقت را روشن مى‌سازد که این آثار مبارکه برای عموم اهل عالم بطور یکسان نازل شده و برای مرد و زن تفاوتی قائل نشده‌اند و اگر چنانچه تفاوت‌هائی موجود است اکثراً در جهت معافیّت و رعایت حال نساوان و کم کردن ثقل زندگانی روزانه آنان است و در مقابل، امتیازات عاطفی و روحانی فراوان به آنان عطا شده است. چنانچه فی‌المثل در کتاب مستطاب بیان در مورد امر حجّ مى‌فرمایند: «... بر هر نفسی در عمری یک مرتبه واجب شده تا اونکه بر او صعب نیاید... و تکلیف را از نساء برداشته تا آنکه بر آنها مشقّتی در سییل وارد نیاید.»^۴

در مورد امر ازدواج، همانطور که می‌دانیم ازدواج منقطع در دیانت بیان منسوخ شده و هرچند شاید پس از گذشت یک قرن و نیم، امری عادی به نظر آید ولی اگر به تبیین و توضیح آن حضرت در این مورد توجه کنیم لطافت آن بیشتر واضح می‌گردد. در باب هفتم از واحد ششم کتاب مستطاب بیان فارسی می‌فرمایند: «ملخص این باب آنکه خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی ذلّی در رضای خدا از برای او وارد نیاید.» و به عبارت دیگر حفظ عزّت نفس و احترام زن در نسخ این حکم، بر هر علت دیگری برتری داشته است. در دنباله این مطلب در مورد امر ازدواج، رضای زن و مرد را امر اصلی محسوب فرموده و صرف این مطلب که باید ازدواج در راه رضای خدا و لله باشد امور دیگر را تحت الشعاع قرار می‌دهد. زن و مرد باید هر دو کلمه‌ای که دالّ بر رضایت آنها باشد ادا نمایند و مهر بر طبق امر کتاب پرداخت شود و شهود از هر دو طرف حاضر باشند. چنانچه در همین «باب» می‌فرمایند: «و به رضای مرء و مرثه و کلمه‌ای که دلالت کند که او بوده از برای خدا و هست و راضی است به حکم او... که اگر بگویند این آیه را انا لله ربّ السموات و ربّ الارض ربّ کلّ شیء، ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین با آنچه مقدر شده از حدود مهر و همین قسم از آن طرف و هر دو مهر کنند بر لوحی و شاهد باشند بر آن از شهداء از طرفین از عشیره، او اگر از برای او باشد، حکم اقتران ثابت می‌گردد... این نوع حکم شده که کلّ در سعه فضل و رحمت حقّ باشند و نظر کنند به آنچه که حلیّت اقتران بر آن منعقد می‌شود که کلمه لله باشد...»

الفت و محبّت بین زن و مرد در امر ازدواج بر هر مطلب دیگر اولویّت دارد و تأکید فراوان بر آن شده است. رجال بندگان خدا و نساء کنیزان الهی هستند. خداوند آنان را خلق فرموده و در حین ازدواج با ادای جمله «اتنی انا لله» که دالّ بر رضایت آنها بخاطر خدا و به اسم خداوند است عقد اقتران با ریسمان محبّت و مودّت بسته می‌شود. این تأکید بر رضایت زن و مرد و رضا به رضای الهی و تأکید بر حفظ مراتب محبّت و الفت، در تمام مسائلی که مربوط به روابط زن و مرد می‌گردد مشهود است. در باب دوازدهم از واحد ششم کتاب بیان فارسی از افتراق، به شئون دون شجره، محبّت نام برده شده است. چنانچه می‌فرمایند: «ملخص این باب آنکه بعد از آنکه خداوند بین دو نفس به کلمه لله وصل فرمود شئون دون شجره، محبّت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که افتراق، شئون شجره، محبّت نبوده و نیست. تا نفس مضطرّ نگردد بر او حلال

نمی‌گردد و بعد از اضطراب و اظهار آن به آن حق است بر آنکه يك حول که نوزده شهر بیان باشد صبر نماید. اگر شئون محبت ظاهر گشت که مرتفع شده و الا آن وقت جایز است به کلمه‌ای که دلالت بر آن کند.»

حضرت اعلی روح ما سواه فداء، پرورش فرزندان و محبت و رحمت و شفقت نسبت به آنان را وسیله نزدیک شدن مادران به ذات مقدس الهی می‌دانند چنانچه می‌فرمایند: «آنچه مایه تقرب ایشان است رضای اقران خود و حبّ ذریّات ایشان است که اگر نفسی آنچه تواند بر ذریّه خود قبل از تکلیف، اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای او از هر طاعتی که به او تقرب جوید به سوی خداوند خود.»^۵

و نیز در یکی از آثار مبارک از نساء به «ورقات جنت» نام بردماند و امر می‌فرمایند که باید آنان را وقر نهند و تکریم و تعظیم نمایند زیرا مردان بندگان الهی و زنان کنیزان او هستند و هر دو به امر الهی بوجود آمده‌اند و وجود هر يك منوط به وجود آن دیگر است. همچنین در باب چهارم از صحیفه مبارکه، عدلیه می‌فرمایند: «و سلوک کن با نساء خود به احسن سبیل محبت که نساء مؤمنه اوراق شجره کافورند در جنت و میازار ایشان را به طرف عینی، که به قدر همین طرف، محجوب از حکم الله خواهی بود.»^۶ چنین رعایت و محبت و تکریمی نسبت به نساء تا ظهور حضرت اعلی کمتر سابقه داشته و البته در امر جمال اقدس ابهی نهایت کمال آن را ملاحظه می‌نمائیم.

در امر مبارک بیان، بر حسب مقتضیات زمان توجه زیادی به نشانه‌ها و علامات و اعداد شده است و بر همین سیاق علامت و نشانه، خاصی برای مرد و زن برگزیده شده است. نکته قابل توجه آنست که زن و مرد در صقع واحد و هر دو به يك چشم نگریسته می‌شوند. هر يك دارای شخصیت و هویت خاص خود بوده و در عین حال مکمل یکدیگرند. علامت «رفع» برای مرد و «نصب» برای زن در نظر گرفته شده. مردان «اولی الرفع» و زنان «اولی النصب» خوانده می‌شوند و هیچیک را بر دیگری برتری و تفاخری نیست و هر دو صورت و مثال الهی هستند.

در کتاب مستطاب بیان فارسی، علامت «هیکل» را برای رجال و «دائره» را برای نساء معین می‌فرمایند که در هر يك، از آیات الهی نوشته شود و اذن می‌فرمایند که از کلمات آن حضرت، هر کس هر چه می‌تواند از دریای جود و بخشش او اخذ نماید و در آن بنویسد تا اثر معنوی آن آیات و کلمات در آنان ظاهر شود و در یوم ظهور من یظهره الله به شرف ایمان به آن نیر حقیقت مشرف گردد.^۷

در احکام ارث نیز ملاحظه می‌نمائیم که سهم ارث فرزندان ذکور و اناث مساوی است و بین دختران و پسران بطور مساوی تقسیم می‌گردد.

نکته جالب توجه در تاریخ امر آن است که هر چند جناب ملاحسین بشرویه‌ای اول من آمن آن ظهور مبارکند ولی حرم حضرت نقطه، حتی قبل از اظهار امر به عظمت مقام ایشان واقف بودند و مطالعه شرح حال حرم مبارک نیز مؤید این مطلب است. و صرفاً به استنباط شخصی خود چنین می‌پندارم که بیان حضرت نقطه در کتاب مستطاب بیان فارسی، باب یازدهم از واحد چهارم، آنجا

که می‌فرمایند: «... در حین ظهور نقطه، بیان، حین تجلی بر دو نفس واقع شد تا آنکه کم‌کم به کل رسید» اشاره به همین مطلب است.

در مطالعه آثار مبارک حضرت اعلی ملاحظه می‌نمائیم که تفاوت بین زن و مرد تصدیق شده است ولی در مراتب و کمالات روحانی و حقوق انسانی تفاوتی نیست. نسائی که به امر پروردگار و آیات او مؤمن می‌شوند به جنت الهی وارد شده و شب و روز از نعمای آن مرزوقند، هیچیک را بر دیگری تفوقی نیست و برای هر یک در نزد خداوند درجاتی مقدر شده و همه به سوی او باز می‌گردند. خداوند بشر را به صورت زوج خلق فرموده و زندگی یکی بدون دیگری ممکن نیست. نزدیکترین فرد به خدا کسی است که او را اطاعت نماید و به آیات او موقن باشد. فضل الهی نصیب کسی است که مؤمن و پرهیزکار باشد. مطالبی که در باره رعایت مراتب و آداب انسانی و احترام کوچکتر به بزرگتر وجود دارد بسیار قابل توجه است. فردی که از نظر سنی کوچکتر است چه مرد و چه زن باید به بزرگتر از خود سلام و تکبیر گوید و رعایت و احترام نماید. سلطان و فقیر در این مقام یکسانند و میزان و ملاک فقط سن است و حتی نوع تکبیرات نیز مشخص شده است. مردان با جمله «الله اکبر» خوش‌آمد می‌گویند و جواب آن «الله اعظم» است و زنان «الله ابهی» می‌گویند و جواب «الله اجمل» است و این هر دو برای حفظ مقامات و مراتب انسانی و تقدّم سنی است. همه این احکام تا ظهور بعد مجری است و در همه این نصایح و احکام و آداب، زن و مرد هر دو و بطور یکسان مخاطب کلام الهی هستند.^۸

بطور خلاصه می‌توان گفت که مقام و حقوق زن در امر بیان به طرزی کاملاً متفاوت و مغایر با شئون زمان خود، شناخته شده است و این احقاق حقوق با چنان رأفت و محبت و توجه و دقتی انجام شده که جز از طریق مظهر ظهور رحمن و رحیمی چون حضرتش، امکان نداشته است.

* * *

حدّ اعلای این رأفت و عطوفت و رتبه، کمال آن را در توقیعات مبارکه حضرت اعلی خطاب به حرم مبارک می‌توان مشاهده کرد. زیارت این آثار چنان شخص را تحت تأثیر لحن کلام و شدت محبت و رأفت و احترام آن حضرت به حرم عزیز و محترمشان قرار می‌دهد که هرگز گمان نمی‌رود قلم و بیان بتواند بیانگر عمق این احساسات باشد.

در یک توقیع، حرم مبارک را به «جان شیرین من، حرسک الله تعالی» خطاب می‌فرمایند و با استشهاد به دو بیت شعر، میزان حزن و الم خود و جریان اشک بر چهره مبارک را بیان فرموده، سپس چنین می‌فرمایند: «خداوند شاهد است از زمان دوری از ملاقات نه اینقدر حزن احاطه نمود که توان نوشت.» نکته جالب توجه این است که اشتغالات فکر مبارک در ابتدای ظهور و صدمات وارده از دشمنان امر، به هیچ وجه ایشان را از توجه به کوچکترین حوائج حرم عزیزشان باز نداشته است. چنانچه در همین توقیع مبارک می‌فرمایند قوله الاحلی: «در باب یک رشته ترمه انشاء الله به بمبئی خواهم نوشت.»^۹ در توقیعی دیگر ایشان را دلداری داده و از محبت خویش مطمئن ساخته چنین ادامه می‌دهند: «اینکه ذکر از نرسیدن خطوط شده نه این است که ذکر نشده باشد بل شده و نرسیده و در هیچ حال خیال حزن ننموده که آنچه حضرت ربّ العزّه مقدر

فرموده خیر است...»^{۱۰} و بالاخره در یک توقیع به حرم مبارک مرقوم می‌فرمایند که «جان عزیز من، در هر حال به تسبیح حق قلب خود را ساکن نموده و از فضل الهی یوم وصل را سائل بوده که هرچه خیر است خداوند عالم مقدر فرموده و جاری خواهد فرمود و حزن من از سگان بیت است که حزنی وارد نشود و الا غیر از رضا به حکم الهی تسلی نیست. ذکر سلام نزد والده و همگی ذکر شود...»^{۱۱}

بطور خلاصه می‌توان گفت این طرز خطاب و اینهمه محبت و احترام و عشق و توجه و رعایت نسبت به حرم مبارک بطور اخص، نمونه‌ای است از مقامی که در امر مبارک بیان به نسوان عموماً اعطا شده است و کاملاً بر خلاف رسم متداول زمان است. بیان مبارک در صحیفه عدلیه که قبلاً به آن استشهاد شد شاهد دیگری برای این مدعی است. در این مقال غرض بیان شرح حال حرم مبارک نیست چه که مفصلاً در کتاب «خدیجه بیگم» اثر جناب بالیوزی ایادی عزیز امرالله آمده است بلکه غرض اشاره به این نکته است که حرم مبارک از همان ابتدا به اهمیت مقام همسر عالیقدر خود پی برده و بر طبق آنچه از ایشان نقل شده است مقارن با اظهار امر آن حضرت و یا اندکی قبل از آن و فقط با ملاحظه انوار ساطعه از چهره مبارک در هنگام نماز و دعا به عظمت شأن و مقام الهی و روحانی آن موعود ام آگاه شدند. صبر و تحمل ایشان در سراسر دوران شش ساله نفی و زندان محبوب و معبود و همسر مهربانش، تحمل خبر دهشت اثر شهادت آن حضرت و استقامت و اصطبار ایشان و بالاخره ایمان به حضرت من یظهره الله و مراتب ایقان و اخلاص و انجذاب و اشتیاق به زیارت معبود عالمیان و عدم امکان برآورده شدن این آخرین تمنای قلبی و تسلی روحانی ایشان در این خاکدان فانی همه و همه نشانه‌هایی از مقام بی‌همتا و نظیر ایشان است.*

در لوح مبارک جمال اقدس ابهی که پس از وصول خبر صعود ایشان به محضر مبارک عز نزول یافت ایشان را «الثمرة العلیا» و «بقیة محبوب العالم فی ملکوت الانشاء» خطاب می‌فرمایند و در زیارتنامه‌ای که متعاقباً در همان لوح نازل شده به «ثمرة سدرۃ المنتهی»، «الورقة المبارکة النوراء و انیسة من ابتسم بظهوره ملکوت البقا و ناسوت الانشاء» ملقب گشته‌اند. به شهادت جمال مبارک، هر مرد و زنی که در شب و روز صعود آن ورقه، علیا صعود نمود به فضل الهی مورد غفران و آمرزش قرار گرفته و در لوحی دیگر به «الرتة الکبری» و در لوحی به «مطلع الوفا» مخاطب گشته‌اند.^{۱۲} در کتاب بدیع، ورقه مبارکه ام حضرت اعلی و سپس حرم آن حضرت به لقب خیر النساء ملقب گردیدم‌اند و اطلاق این لقب جز بر این دو نفس مبارکه بر احدی از نساء جائز نیست^{۱۳} و در همین لوح مبارک، ایشان را به لقب «بتول عذرا» مفتخر فرموده‌اند و بالاخره بیان مبارک جمال اقدس ابهی: «انت الّتی وجدت عرف قمیص الرحمن قبل خلق الامکان» از مقام والا و بی‌نظیر ایشان حکایت می‌نماید.

مراتب محبت و شفقت و احترام حضرت اعلی به والده، محترمه و جدّه بزرگوارشان از توقیعاتی که پس از خروج از شیراز به اعزاز آنان عز صدور یافته است کاملاً نمایان است و فی الحقیقه اینهمه توجه و عنایت و ملاحظه و مراقبت احوال آن اماء مبارکه در نوع خود بی‌نظیر است. آن حضرت

* در همین مجموعه به مقاله خاتم فیروزه ابرار در باره شرح حال حرم مبارک حضرت اعلی مراجعه شود.

جهت تسکین خاطر و تقویت روحانی و آسایش خیال والده و جدّه معظّمه، اذکار متعدّدّه جهت هر دو آنان نازل می‌فرمودند که قرائت و تلاوت نمایند. در یکی از این توقیعات، خطاب به والده مکرّمه با بیان «اقرأ كتاب ربك الله الذي لا اله الا هو... وانه في حكم الكتاب من لدن ولدك علي هذا صراط الله في السموات والارض قد نزل على صراط قويم»^{۱۴} صریحاً مقام خود را اظهار می‌فرمایند. در توقیعات مبارکه، هر دو را به صبر و تحمل و رضا به قضا متذکّر فرموده‌اند و تمام سعی هیکل مبارک در این بوده که در ایام فراق و دوری از وطن، اخبار نگران‌کننده باعث حزن آنان نشود و ارسال دستخطهای مبارک برای رفع این نگرانی‌ها بوده است. در توقیعی اشاره به این مطلب است که چون قربشان باعث ظهور بلایا است، حاضرند بر آنچه بر ایشان گذرد و قضا باشد رضا دهند و با حضور خود در نزد آنان امری رخ ندهد که باعث حزن خاطرشان شود.

مناجات «قل اللهم انك انت صاحب السموات والارض... و لترفعن من تشاء و لتنزلن من تشاء و لتعزّن من تشاء...»^{۱۵} به اعزاز جدّه و «قل اللهم انك انت فطّار السموات والارض و ما بينهما... و لتصنن من تشاء و لتخذلن من تشاء...»^{۱۶} برای والده معظّمهشان عزّ نزول یافته است. والده حضرت اعلی در اواخر ایام حیات عنصری خود، به مقام واقعی فرزند خویش و عظمت آن پی بردند و جمال مبارک دو نفر از مخلصین احبّاء، جناب حاج سید جواد کربلائی و زوجه جناب حاج عبدالمجید شیرازی را به حضور ایشان فرستادند و آن مخدره، علیا به ایمان و ایقان موقّق گردیدند. در کتاب بدیع حضرت بهاءالله جلّ ذکّره در باره ایشان می‌فرماید: «یا قوم فاعلموا بانّا قد اصطفینا امّ نطقه الاولى و انها قد كانت من خيرة الاماء لدى العرش مذکوراً و حرم اطلاق هذا الاسم علی غیرها... اليوم خیر النساء امّ نطقه، اولی است و حرام شده اطلاق این اسم بر اماء الله و همچنین اذن داده شده اطلاق این اسم بعدها بر ضلع نقطه که در فارس ساکنند... فونفسی الحقّ او است بتول عذرا و حرم اعلی و عصمت کبری...»^{۱۷}

آنچه در فوق راجع به حضرت حرم و والده و جدّه حضرت نقطه بر سبیل اختصار ذکر شد به این جهت بود که فقط به شمه‌ای از عواطف و احساسات و بذل توجه و محبت و عنایت آن حضرت نسبت به نساء اهل بیت مبارک که فی‌الواقع نمونه و نشانه‌ای از عنایات لانه‌ایه حضرتش به عموم نساء دوره بیان است واقف شویم و الاّ شرح حال آن بزرگواران از حوصله این مختصر خارج است.

* * *

در این مقال سعی شده است که مختصراً شرح حال بعضی از زنان دوره بیان ذکر گردد و در مواردی فقط به ذکر نام و چند کلمه در باره ایشان اکتفا شود. زیرا همانطور که قبلاً اشاره شد به اقتضای زمان و شرایط آن دوران چه بسا از زنان فداکار و مؤمن و از خودگذشته که در راه اعتلای امر الهی از همه چیز گذشتند و نامشان بر حسب ظاهر در جایی ذکر نگشته است. آنچه در کتب مختلفه موجود است جز در مواردی چند، بقیّه بسیار مختصر بوده است.

حضرت طاهره، قرّة العین

در باره ایشان کتابها نوشته شده، مقالات و رسالات متعدّدّه به زبان‌های مختلف به رشته

تحریر درآمده و ترجمه شده است. در اینجا مقصود ذکر مطالب تاریخی مربوط به حیات ایشان نیست بلکه تذکر به این نکته است که حضرت طاهره معروفترین، پرنفوذترین و فداکارترین زن در تاریخ دوره حضرت باب بلکه سراسر عصر رسولی است که علم و کمال و قوه و نطق و بیان و قلم، جرأت و شهامت و جانفشانی، درک عمیق آثار نورین نیرین و بالاخره ایمان و عرفانش در امر حضرت باب و آگاهی بر عظمت مقام حضرت بهاءالله قبل از اظهار امر، او را صاحب مقامی عظیم و بی مثل و نظیر نموده است.

مهمترین اثری که از او در تاریخ بشریت مانده، اقدام متهورانه او در خرق حجاب ظاهر و حجابات عمیق، باطنیه مردم زمان خویش و بالاخره سهم عظیمش در اعلان استقلال امر جدید حضرت نقطه اولی و آغاز نظام جدید و احکام و قواعد جدید است. ملاحظه نمائید که قلم معجزشیم حضرت ولی مقدس امرالله در باره آن ورقه، طیبه در کتاب قرن بدیع (گاد پاسز بای) چه مرقوم فرموده است: «جناب طاهره پدرش حاجی ملاً صالح برقانی از خاندان مشهور و صاحب اعتبار قزوین بود که افراد و اعضاء آن از مجتهدین نامدار و پیشوایان بزرگ ایران محسوب می شدند. این امه، موقنه، سمی حضرت فاطمه صلوات الله علیها که در بین اقوام و بستگان به زرین تاج و زکیه شهرت داشت سال تولدش مقارن با سال ولادت حضرت بهاءالله بود. از طفولیت از لحاظ ذکاوت و صیاحت سرآمد اقران و در بین اهالی مشار بالبنان... استاد بزرگوار، سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه مراتب عشق و حرارت و فهم و درایت طاهره را می ستود و آن تلمیذ با تمیز را به خطاب "قرّة العین" مخاطب ساخت و از "لسان قدرت و عظمت" به لقب جلیل "طاهره" ملقب و مفتخر گردید و تنها فردی از طبقه نسوان بود که از طرف حضرت ربّ اعلی در سلك حروف بیانیّه درآمد و به این مقام شامخ منصوب و معزز گردید... در ارض بدشت شرکت و معاضدت وی سبب گردید که نقاب از وجه حقایق ظهور جدید برداشته شد و مقاصد و مآرب این امر اعظم که تا آن تاریخ بر اصحاب کاملاً معلوم و مفهوم نبود برملا و مکشوف گردید و نظم بدیع الهی از انظمه سالفه و حدود و شعائر اسلامیّه بالمره منفصل و متمایز شد. این انتصارات باهره و فتوحات عظیمه که در حیات این مجاهد فی سبیل الله حاصل گردید عاقبت در حینی که طوفان بلا عاصمه کشور را فرا گرفته بود به تاج وهاج شهادت متوجّح و به خلعت ابدیه مخلّع گردید... بدین طریق حیات پر افتخار طاهره، آن مشعل حبّ و و داد، نخستین زنی که در راه ترقی و تعالی نسوان شهید گردید به انتها رسید، دلآوری که در حین شهادت خطاب به نفسی که در توقیف او قرار داشت به کمال شجاعت اظهار نمود "قتل من در دست شماست، هر وقت اراده نمائید به نهایت سهولت انجام خواهید داد ولی به یقین مبین بدانید که تقدّم و آزادی نسوان هرگز ممنوع نشود و با اینگونه اعمال از پیشرفت و حرکت باز نماند." حیات طاهره کوتاه ولی پر شمععه و جلال بود. زندگانش از يك جهت قرین مصائب و آلام و از جهت دیگر مشحون از شئون و اقتضات بی پایان و بر خلاف سایر پیروان اولیّه، امر حضرت باب که قسمت اعظم خدمات و فتوحاتشان از انظار نفوس مستور و در افواه معاصرین از بلاد بیگانه غیر مذکور ماند این امه فناپذیر صیت شهرتش به اطراف و اکناف عالم منتشر گردید...» ۱۸

زوجه آقا میرزا مؤمن بود. این زن و شوهر هر دو بسیار مؤمن و به قوت ایمان و استقامت مشهور بودند. آغا بیگم فرزند حاجی محمدرضا ابن حاجی زین‌العابدین جواهری کاشانی بود. حاجی محمدرضا از تجار معروف اصفهان بود که در عالم رؤیا به حضور حضرت اعلی رسید و یک سال بعد در کربلا در حرم حضرت امام حسین به زیارت آن حضرت موقتاً گردید و رؤیای خود را بالمشاهده دید و مؤمن گردید و در واقعه سال ۱۲۶۶ هجری قمری در طهران گرفتار گردید و به زندان انبار افتاد و مدت پانزده روز تحمل مشقات فراوان نمود ولی بعد آزاد گردید و پس از چندی مجدداً به دست گماشتگان دولت گرفتار و محبوس و مقتول شد.

آغا بیگم و همسرش آقا میرزا مؤمن، هر دو به قوت ایمان و استقامت معروف و متصف بودند و در راه عقیده خویش تحمل مشکلات فراوان کردند.^{۱۹}

بیگم کوچک (بیگم) (خدیدجه، کاشیه)

خاله، حاجی میرزا جانی کاشانی و حاجی محمداسماعیل (ذبیح) بود. این خانم محترمه در هنگامی که حضرت اعلی در کاشان میهمان حاجی میرزا جانی بودند به شرف ایمان فائز شد. بانوی مزبور زنی سخنور و مقتدر بر اقامه حجج و براهین بود. در سبیل ایمان مورد تعدیات و تعرضات زیادی از اهل محل گردید و عاقبت مجبور به مهاجرت به اردستان شد و در آنجا درگذشت.^{۲۰}

در کتاب تذکره شعرای قرن اول بهائی به نقل از کتاب حدیقه الشعراء، ذکر خدیجه کاشیه، صبیحه حاج محمدصادق از مشاهیر عرفا و همسر میرزا نصرالله کاشی آمده است که صاحب خط و سواد و انشاء و شعر و سلیقه و آداب بوده، شعر هم بسیار می‌گفته است. به نظر جناب بیضائی مؤلف کتاب تذکره شعرای بهائی، بیگم خانم همان خدیجه است که اسم اصلی ایشان کوچک بیگم و ملقب و متخلص به خدیجه بوده است. این خانم در بین پیروان حضرت باب بسیار محترم بوده و در نهایت فقر و فنا و صبر و رضا زندگی می‌کرده است. از اشعار ایشان تعداد زیادی در دست نیست. شعر ذیل از این خانم محترمه است.

ای جان بدرآ از تن، بالاتر از امکان شو	چیزی که نمی‌گنجد در وهم بشر آن شو
از موسی و از طورش تا چند سخن گوئی	دل طور تجلی دان رو موسی عمران شو
از ما و منی بگذر در هستی خود بنگر	رو بنده موری باش آنگاه سلیمان شو

حاجی بی‌بی صاحب و بی‌بی فاطمه، مهد علیا

هنگامی که در سال ۱۲۶۶ هجری قمری جناب وحید به شهر یزد وارد شدند و در مصلی بالای منبر رفته، به ابلاغ امر مبارک حضرت اعلی پرداختند نفوس کثیری از علماء و محترمین به امر جدید گرویدند. حاجی بی‌بی صاحب و بی‌بی فاطمه، مهد علیا و عده‌ای دیگر از نفوس مبارکه به امر آن حضرت ایمان آورده با جناب وحید بیعت کردند و روی مبارکشان به نور ایمان افروخته گردید.^{۲۱}

جناب حاج محمدطاهر مالیری در کتاب خاطرات خود از بی‌بی فاطمه با عبارت «امه الله بی‌بی فاطمه مهد علیا که از مؤمنات دوره اول ظهور و زنی متمول و در ایمان و ایقان بی نظیر بودند»^{۲۲} و از بی‌بی صاحب با عبارت «امه الله حاجیه بی‌بی صاحب که فی الحقیقه چنین نفس مؤمن و مقدسی در بین اماء الرحمن نبود و در اول ظهور به شرف ایمان فائز شده بودند» یاد کرده‌اند.^{۲۳}

معصومه خانم ضلع حاجی عبدالغفور یزدی

والده جناب حاج محمد طاهر مالیری از جمله نفوسی هستند که در دوره طلوع امرالله در شهر یزد به شرف ایمان فائز شدند. هنگامی که جناب وحید از حضور مبارک حضرت اعلی به یزد مراجعت نمودند و بیعت ایمان و تصدیق می‌گرفتند جناب آقا سید جعفر یزدی شوهر عمه جناب مالیری به دیدن ایشان رفتند و در اولین ملاقات به امر مبارک مؤمن گردیدند و چون در محله مالیر و در منزل حاجی عبدالغفور ساکن بودند، سرکار معصومه خانم به واسطه ایشان تصدیق امر مبارک را نمودند و بعد به واسطه مشارالیها، همسرشان جناب حاجی عبدالغفور نیز به شرف ایمان فائز شدند. این خانم محترمه شب و روز به خدمت مشغول و منزلشان محل رفت و آمد احبّاء بود و با عشقی مفرط به خدمت و پذیرائی آنان مشغول بودند و هر چند روز یک بار تازمواردین را که به کاروانسرای یزد وارد می‌شدند به منزل دعوت نموده، در تمام مدت اقامتشان در یزد از آنان پذیرائی می‌نمودند و بقدری به احبّای الهی محبت داشتند که در موقع ورود مهمان شکر الهی را بجای می‌آوردند و درب منزلشان به روی عموم احبّای الهی همواره باز بود و منزل مالیر به نام خانه بابی‌ها مشهور گشته بود. مجالس تبلیغی هر شب در این بیت برپا بود و به نهایت همت در تبلیغ امر الهی جاهد بودند. بالاخره در سال ۱۲۰۰ هـ. ق. مطابق ۱۸۸۲ م. با اجازه جمال اقدس ابهی به عکاء مشرف و بقیه ایام حیات را در آنجا ساکن بودند و به خدمت آستان مبارک ساعی و جاهد. مشارالیها پنج ماه قبل از صعود جمال قدم، دار فانی را وداع فرمودند و در عکاء مدفون گشتند و لوح مقدس مبارکی جهت طلب غفران برای آن کنیز الهی نازل گردید. در لوحی به اقتضای جناب امین الهی این کلمات مبارکه در حق این خانم عزیز نازل گردیده است: «...والده جناب آقا محمدطاهر علیهما بهاء الله در این ایام که قصر مقرّ عرش واقع به شرف حضور فائزند. یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدیر. ملکه‌های عالم بعد از طلب و انتظار فائز نشدند و این مخدّره از بدایع فضل الهی فائز شد به آنچه که اکثر اهل عالم در حسرتش مردند.»^{۲۴}

خاتون جان خانم فرهادی

حاجی اسدالله فرهادی تاجری محترم از طایفه شیخیّه بود که در اوان ظهور حضرت اعلی به شرف ایمان مفتخر شد و چهار دختر خود را به عقد ازدواج چهار پسر برادر خود حاجی الله وردی فرهادی درآورد و عائله وسیعه فرهادی در قزوین تشکیل شد که غالباً ایمان آورده به نام بابی مشهور شدند. مخالفان امرالله سه بار منزل جناب حاجی اسدالله را غارت کردند و در یکی از

حملاتی که اشرار به خانه ایشان نمودند دختر کوچکشان شیرین خانم زوجه آقا محمد جواد بن حاجی الله وردی در اثر اصابت ضربه و لگد بر پهلویش جنین خود را از دست داد. هر چهار دختر جناب حاجی اسدالله فرهادی در نهایت ایمان بودند.

خاتون جان دختر ارشد حاجی اسدالله به عقد ازدواج آقا محمد هادی (پسر عموی خود) که تاجر مشهور و ثروتمند و با فتوت و شجاع و با کفایت بود درآمد. این شخص محترم مؤمن منجذب، به تمام همت به نصرت امر حضرت اعلی قیام کرد و همسر محترمش نیز در خدمت و شجاعت همتا و همقدم شوهر بود. وقتی که حضرت طاهره به قزوین رسیدند ایشان پذیرائی اصحاب را عهده‌دار شدند و منازلی برای آنان تهیه نمودند. حتی غذا را در منزل طبخ نموده برای آنان می‌پردردند. خاتون جان و آقا هادی هر دو نهایت سعی را در استخلاص حضرت قره العین داشتند. حضرت بهاء‌الله به آقا هادی امر فرمودند که حضرت طاهره را از محبس قزوین خلاص نموده به طهران بیاورد تا در منزل حضرتشان از ایشان پذیرائی و نگهداری نمایند و نامه سر بسته عنایت فرمودند تا خاتون جان با لباس مبدل به حضرت طاهره برساند. خاتون جان به کمال میل این مأموریت مهم را قبول نموده به احسن وجه آن را انجام داد و با وجود آنکه پدر و شوهر حضرت طاهره دو مستحفظ برایشان گمارده بودند موفق شد مرقومه مبارک را به ایشان برساند. حضرت قره العین، خاتون جان را شناخته و به همراهی او مخفیانه از خانه خارج شده، با وسائلی که آقا محمد هادی تهیه کرده بودند و به نحوی که تفصیل آن خارج از این مقال است به نهایت درایت و هوشیاری و شجاعت در حالی که اشرار از هر جهت احاطه کرده بودند حضرت طاهره را از شهر خارج نمودند. خاتون جان پس از واقعه شهادت حضرت طاهره سالها حیات داشت. هر چهار خواهر تا آخر ایام زندگی خود بقدر استعداد و قوه به خدمات امریه قیام و اقدام می‌نمودند.

خاتون جان به همراهی دختر و دامادش حاج حسن زرگر بعدها به عکاء مشرف گردید و لوح مشهور به لوح البهاء^{۲۵} به افتخار این خانم مکرمه عز نزل یافته است.

صاحبه خانم، خواهر خاتون جان خانم، همسر آقا محمد مهدی بود که همسرش هم در فتنه، قتل حاج ملا تقی (عموی حضرت طاهره) گرفتار و محبوس گردید.^{۲۶}

بی‌بی کوچک، ورقة الفردوس، خواهر جناب باب‌الباب

هنگامی که جناب ملا حسین پس از وفات والدشان از بشرویه برای تحصیل علوم و درک محضر سید کاظم رشتی عازم کربلا شدند مادر و دو برادر و نیز یکی از دو خواهرشان به نام بی‌بی کوچک که بعدها ملقب به ورقة الفردوس گردید همراه آن حضرت گردیدند. در آن شهر مادر و خواهر جناب ملا حسین مانند سایر نسوان از طایفه شیخیه، غالباً به محضر حضرت قره العین که به فاصله کوتاهی بعد از ارتحال جناب سید کاظم به کربلا وارد شد حاضر شده درک فیض می‌نمودند. پس از آنکه جناب ملا حسین به همراهی برادر و خالوزاده‌شان جهت شناسائی قائم موعود عازم ایران شدند و به شرف ایمان فائز گشتند مادر و خواهر ایشان نیز توسط جناب قره العین از امر مبارک خبر یافته، به اقبال و ایمان موفق گردیدند و بالاخره در خدمت جناب طاهره به

ایران معاودت نموده پس از توقف چندی در قزوین و طهران به خراسان رفته متقیم مشهد شدند و از بیانات جناب باب‌الباب مستفیض گشته بنوبه خود باعث تقویت روحیه ایمانی رجال و نساء در آن سامان می‌شدند. پس از شهادت جناب ملا حسین و خاتمه واقعه قلعه شیخ طبرسی، مادر و خواهر ایشان هر دو راضی به رضای الهی و صابر و شاکر بل مفتخر و متباهی بودند. سپس از مشهد به بشرویه نقل مکان کردند و منزل موروثی ایشان محل اجتماع بابیه و تحصیل اطلاعات و تکمیل معلومات برای یار و اغیار گردید و در اواخر ایام به مدینه، عشق شتافت و در آن شهر به عالم بقا صعود نمود و مرقد منورس در آن شهر به امر حضرت عبدالبهاء بنیان یافت.^{۲۷}

خورشید بگم، شمس الضحی

زنی بود در نهایت کمال و جمال. صفات پسندیده آن خانم محترمه از نیکی فطرت و بلندی همت و دیانت و «علم و نطق و فصاحت» مشهور بوده است. ایشان برادرزاده مجتهد معروف اصفهانی حاج سید محمد باقر بوده و در همان شهر به همسری جناب آقا میرزا هادی نهری (عموی حرم حضرت عبدالبهاء، سرکار منیره خانم) درآمد و به همراهی شوهر عازم کربلا گردیده در نزد سید کاظم رشتی تلمذ نمود و دارای مقامات عالیه، علمیه و دینیّه گردید و پس از وفات جناب سید کاظم، نزد جناب قره‌العین، حضرت طاهره به تلمذ پرداخت و به لقب شمس الضحی ملقب و مشهور شد و یک بار که در کربلا اعداء به عزم تعرض به جناب طاهره به خانه ایشان ریختند شمس الضحی را اشتبهاً بجای ایشان گرفتند و سنگ باران نمودند. خورشید بگم در سفر حضرت طاهره از کربلا به بغداد و بالاخره به قزوین همراه آن حضرت بود. سپس به همراهی جناب میرزا هادی به اصفهان رفت. همسر ایشان جناب میرزا هادی و برادر محترمشان میرزا محمد علی نهری برای کمک به یاران حضرت نقطه به خراسان شتافتند. پس از واقعه بدشت، در نیالا از هجوم و شورش اهالی هزار جریب مازندران ضرب و صدمه شدید به میرزا هادی وارد شد و در همان حوالی جان سپرد. شمس الضحی پس از شهادت آقا میرزا هادی به عقد ازدواج برادر دیگر همسرش به نام میرزا ابراهیم درآمد و دخترش موسوم به فاطمه بیگم نیز با پسر آقا میرزا ابراهیم به نام آقا میرزا حسن که بعداً به مقام شهادت رسید و به لقب سلطان الشهداء از لسان جمال قدم ملقب گردید ازدواج نمود.

این بانوی مکرمه در طول زندگانی صدمات و لطمات فراوان تحمل نمود. همسرش را از دست داد و دامادش به شهادت رسید و پس از شهادت داماد عزیزش، صدمات لانهایی از جانب ظلّ السلطان بر او وارد شد معذک آنی از تبلیغ امرالله و اقامه دلیل و برهان کوتاهی نمی‌نمود و مراتب فضل و کمال و فصاحت و بلاغتش مشاراً بالبنان بود. در هر مجلسی که وارد می‌شد هدایت زنان را به شریعه الهیه و وظیفه خود می‌دانست و اکثر اوقات در ضمن استدلال، سرگذشت خویش را نیز بیان می‌نمود.^{۲۸}

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه این محترمه را به القاب «امه الله المنجذبه بنفحات الله»، «امه الله الناطقه»، «کنیز نورانی الهی» و «حضرت شمس الضحی» مخاطب می‌فرمایند و مفصلاً در

«تذکره الوفا» شرح احوال او را بیان می‌فرمایند که ذیلاً منتخباتی از آن را درج می‌نماید تا میزان عنایات و الطاف الهیه بر آن «کنیز نورانی الهی» معلوم و واضح گردد:

«باری، آن کنیز نورانی الهی در کربلا بود که ندای ربّ اعلیٰ از شیراز بلند شد... سه سال در کربلا با حضرت طاهره معاشر و مجالس بود و شب و روز مانند دریا به نسائم رحمن پر جوش و خروش و به لسان فصیح در گفتگو... از جمله، علماء سوء در کربلا جناب طاهره را تکفیر نمودند و چون گمان می‌نمودند که در خانه، شمس الضحیٰ است در خانه، او ریختند و امة الله المنجذبه را احاطه کردند و به سبّ و شتم و لعن پرداختند و زجر و آسیب شدید وارد آوردند و کشان‌کشان از خانه به بازار بردند و به چوب و سنگ و دشنام هجوم می‌نمودند... حضرت شمس الضحیٰ در اصفهان ماندند ولی شب و روز به ذکر حق مشغول بودند و به تبلیغ امرالله در بین نساء مألوف. به لسان فصیح موفق بودند و به بیان بدیع مؤید. در میان اجلاء نساء در اصفهان بسیار محترم بودند و در زهد و ورع و تقویٰ نزد کلّ مسلم. عفت مجسمه بود و عصمت مشخصه و شب و روز یا ترتیل آیات می‌نمود یا تفسیر آیات کتاب یا تشریح غوامض مسائل الهیه یا تبلیغ امرالله و نشر نفحات قدسیه. لهذا حضرت سلطان الشهداء روح المقربین له الفدا به صهریت او قیام نمودند و به صبیبه محترمشان اقتران کردند و چون در خانه، ایشان منزل کردند و سرای حضرت سلطان الشهداء شب و روز مملو از آینده و رونده بود زیرا اجله نساء از آشنا و بیگانه و یار و اغیار مرآده می‌نمودند و شمس الضحیٰ به نار محبت الله افروخته و به نهایت انجذاب در اعلاء کلمة الله می‌کوشید، این بود که در میان اغیار به فاطمة الزهراء بهائیان مشهور گشت... باری، بعد از شهادت آنان، پاهی شمس الضحیٰ شدند. آن امة الله المنجذبه مجبور بر این شد که به خانه برادر رود... ولی حکومت پاهی بود و در نهایت جستجو تا آنکه از او خبر یافت. حکومت شمس الضحیٰ را خواست. علماء سوء نیز با حکومت همراز و همداستان شدند. لهذا برادرشان مجبوراً او را برداشته به خانه حاکم رفتند. خود در خارج و شمس الضحیٰ را به اندرون حاکم فرستادند. حاکم در دم اندرون رسید و شمس الضحیٰ را به زیر لگد به درجای کوبید که نفس منقطع شد و حاکم فریاد برآورد و به همسر خویش خطاب کرد: امیرزاده، امیرزاده، بیا و تماشای فاطمة الزهراء بهائیان نما... باری، شمس الضحیٰ در اصفهان بود و در نطق و بیان جسور و در نشر نفحات الله از سورت نار محبت الله هر طالبی می‌یافت بی‌محابا زبان می‌گشود و چون ملحوظ بود که خاندان سلطان الشهداء دوباره در رنج و بلا افتند و در اصفهان در نهایت زحمت و ابتلا هستند لهذا اراده مبارک به حضور آنان به سجن اعظم صدور یافت. شمس الضحیٰ با حرم سلطان الشهداء و اطفال به ارض مقدس وارد شدند و در نهایت روح و ریحان و سرور بی‌پایان اوقات بسر می‌بردند تا آنکه سلیل جلیل حضرت سلطان الشهداء، آقا میرزا عبدالحسین از اثر شدت صدمات در اصفهان، به مرض سل مبتلا شده در عکا فوت شد. از وفات او شمس الضحیٰ بی‌نهایت متأثر و محزون گردید و به آتش فرقت و حسرت می‌سوخت. علی‌الخصوص چون مصیبت کبری و رزیه عظمی رخ نمود بکلی بنیان حیاتش متزلزل گشت و شب و روز چون شمع می‌گداخت. عاقبت شمس الضحیٰ بستری شد و اسیر فراش گشت، قوه حرکت نداشت. با وجود این دمی ساکن و

ساکت نبود. یا از آیام گذشته صحبت می‌داشت و از وقایع امریه حکایت می‌کرد یا ترتیل آیات بیّنات می‌نمود یا به تضرع و مناجات می‌پرداخت. تا آنکه در سجن اعظم به جهان الهی پرواز نمود و از این ورطه، خاک به جهان پاک شتافت و از این خاکدان رخت بریست و به عالم انوار رحلت نمود. علیها التحیة و الثناء و علیها الرّحمة العظمی فی جوار رحمة ربّها الکبری.»^{۲۹}

زینب، رستمعلی

زنی بود جوان از اهالی ده کوچکی در نزدیکی زنجان در حدّ اعلاّی ایمان و منتهی درجه قوت و شجاعت و بسیار صبیح و زیبا. وقتی شنید که جناب حجّت و اصحاب در قلعه، علیمردان خان مورد هجوم دشمنان قرار گرفته‌اند و دچار صدمات و مشقات هستند طاقت نیاورده در نهایت شجاعت تصمیم بر نصرت آنان گرفت و از ترس اینکه مبادا به علّت زن بودن اجازه، شرکت در جنگ را به او ندهند موهای خود را کوتاه کرد، جبهه‌ای در بر نمود و کلاهی بر سر نهاد، شمشیری حمایل و زرهی بر تن کرد و تفنگی بر دوش نهاد و به کمک اصحاب شتافت. هر جا که هجوم اعداء بیشتر بود به همانجا می‌رفت و به مساعدت آنان می‌پرداخت. به گلوله‌هایی که در اطرافش ریخته می‌شد اعتنائی نداشت. همه او را مرد می‌پنداشتند و دشمنان از او می‌هراسیدند. جناب حجّت در باره او فرموده بودند: «اینگونه اقدام و شجاعت از هیچ کس و هیچ مردی تا کنون ظاهر نشده»^{۳۰} و ایشان اولین کسی بودند که به هیئت او پی بردند و او آرزوی خود را که شهادت در سبیل حضرت اعلی بود با ایشان در میان گذاشت. «جناب حجّت از طرز درخواست و لهجه، گفتار مشارالیها متأثر شدند. فرمودند: مطمئن باش من پیوسته در باره تو دعا می‌کنم و به واسطه شجاعت و قوت قلبی که داشت زینب را رستمعلی نام نهادند و به او فرمودند امروز روز قیامت است. روز کشف اسرار است. روز آشکار شدن رموز است. خداوند به اعمال نظر دارد و به قلوب متوجه است. به صورت ظاهر نظر نمی‌فرماید، خواه زن باشد خواه مرد. انّ الله ینظر الی قلوبکم و لا ینظر الی صورکم. اگرچه تو دختر جوان کم‌تجربهای هستی ولی در شجاعت و قوت قلب در میان مردان هم نظائر تو قلیلند. اینک برو مشغول دفاع باش و اصحاب را نصرت بکن و بر خلاف فرائض دین مبین رفتار منما.»^{۳۱}

روزی که جمعی از دشمنان، عده‌ای از اصحاب قلعه را احاطه نمودند با تضرّع و زاری از جناب حجّت درخواست کرد که به حمایت آن عده بشتابد شاید به رتبه شهادت فائز شود و از ایشان تقاضا نمود که در درگاه مولای محبوبش از او شفاعت کنند. جناب حجّت از شدت تأثر جوابی نفرمودند و او سکوت را علامت رضا دانست. هفت مرتبه فریاد یا صاحب الزّمان برکشید و پس از خراب کردن سه سنگر در سنگر چهارم هدف گلوله‌های بی‌امان دشمنان گردید و به شهادت رسید. تاریخ نبیل در مورد او چنین می‌گوید: «زینب در نظر دشمنان زنی دهاتی نبود. عنوان جمیع فضائل انسانیّت بود. مجسمه، رفتار نیک و مظهر تجلّی روح شجاعتی بود که جز در ظلّ دیانت حضرت باب چنین ارواح مقدّسه یافت نمی‌شد. رفتارش طوری بود که پس از وفاتش قریب بیست نفر از زن‌هائی که او را می‌شناختند به امر مبارک حضرت باب مؤمن شدند.»^{۳۲}

خدیجه، زوجه، زنجانیّه، جناب حجّت

در تاریخ نبیل در قسمت واقعه، زنجان، شرح مختصری در باره همسر زنجانی جناب حجّت آمده است که به نظر من نمونه‌ای گویا از فداکاری زنانی است که همسران دلاور خود را در سخت‌ترین دوران این انقلاب روحانی همراهی می‌نمودند و از آسایش و راحت و مال و بالاخره جان شیرین خود و فرزندانشان دست می‌شستند و حاضر نمی‌شدند از ایمان خود دست بردارند و با ادای يك كلمه، تبرّی جان خویش را بدر برند: «امیر تومان به صاحب منصبان توپخانه، خود فرمان داد که پس از خرابی منازلی که بین اردو و مسکن جناب حجّت قرار گرفته است منزل حجّت را هدف توپ سازند و قلعه را با خاک یکسان کنند. این امور بوقوع پیوست. وقتی که زوجه، جناب حجّت مسمّاء به خدیجه طفل خود موسوم به هادی را بغل گرفته بود و جناب حجّت با مشارالیها سخن می‌گفتند يك قسمت از منزل ایشان خراب شد. جناب حجّت به او می‌فرمودند که تو عنقریب با این طفل اسیر خواهی شد، خود را آماده کن. مشارالیها که از شنیدن آن سخن بی‌تابی و جزع می‌نمود ناگهان هدف گلوله گشت و فوراً جان داد. فرزندش هادی هم در میان آتشی که افروخته بود افتاد و پس از قلیل مدّتی به واسطه جراحات بسیار در منزل میرزا ابوالقاسم مجتهد زنجان وفات یافت. جناب حجّت با آنکه از مشاهده این پیش‌آمد خیلی متأثر بودند لکن شجاعت و متانت خود را حفظ کرده و با لحن مناجات می‌گفتند: خدایا، از روزی که به عرفان حضرت موعود موفّق شدم و محبوب دل و جان خود را یافتم می‌دانستم که این مصائب و بلیّات به من خواهد رسید. همه این بلیّات و آفاتی که به من رسید - زوجم از دست رفت، پسر من از بین رفت، اصحابم شهید شدند، بستگانم وفات یافتند - همه اینها در مقابل نعمت ایمان و موهبت عرفانی که به من عنایت کرده‌ام قابل ذکر نیست. اگر هزار جان داشتم و تمام دنیا پر از طلا و مال من بود و بر جمیع جهان ریاست داشتم همه را در راه تو فدا می‌کردم و با کمال فرح و سرور هر مشکلی را تحمل می‌نمودم.»^{۲۳}

ورقه، زکیّه بانو صغری

زوجه، نیریزی جناب وحید مؤمن به امر مبارک حضرت اعلی بود. پس از شهادت جناب وحید، پسرشان اسماعیل را در آغوش گرفته شبانه به اتفاق بعضی از خویشاوندان مؤمن خود به قصبه اصطهبانات در شش فرسنگی نیریز گریختند و به منزل خواهر جناب وحید، جهان بیگم خانم که او نیز به امر مبارک ایمان داشت و همسر حاجی محمد اسمعیل تاجر لاری بود پناه بردند. این پسر و فرزند جهان بیگم خانم به نام ابوالحسن هر دو با هم در تحت توجّهات این خاندان بزرگ شدند. آخرین فرزند این زن و شوهر مهربان به نام میرزا یوسف خان وحید کشفی در تاریخ امر نامش مذکور و به خدماتی فائمه موفّق گردید.^{۲۴}

طوبی خانم

دختر جناب وحید از همسر یزدی ایشان نیز از نساء مؤمنات بود و در طهران با میرزا نصرالله

کاشی، ندیم فتحعلی خان صاحب‌دیوان شیرازی ازدواج نمود ولی از ایشان فرزندی باقی نماند. ۳۵

مرضیه

از جمله اولاد حاجی ملا صالح قزوینی دو دختر بوده. ام سلمه خانم (حضرت طاهره) و مرضیه خانم که هر دو تحصیل علم نموده و فاضله و عالمه بوده‌اند. مرضیه خانم همسر آقا میرزا محمدعلی (حرف حی) پسر حاجی ملا عبدالوهاب مجتهد شد و صاحب یک دختر گردید. این دو خواهر در محافل و مجالس زنانه در قزوین، واعظ، سخنگو، ناصح و متکلم وحده بودند. ۳۶

مریم

خواهر ابوینی جناب قدّوس که نهایت تعلق خاطر را به برادر داشت و حضرت قدّوس او را به «مریم» ملقب فرموده بودند. پس از شهادت جناب قدّوس از شدت غم و اندوه، صبر و طاقت از کف داد و به جهان باقی شتافت. ۳۷

ام اشرف

«از جمله زنانی که دارای ایمان قوی بودند و واقعه زنجان را مشاهده کرده‌اند یکی ام اشرف است. مشارالیه در قلعه بود که پسرش اشرف بدنیا آمد و با فرزندش از بقیة السیف قلعه زنجان محسوب است. پس از چند سال که فرزندش به سن بلوغ رسید ایمانی عجیب و عرفانی عالی پیدا کرد. دشمنان هرچه کوشش نمودند که او را به تبری از امر وادار کنند ممکن نشد. بالاخره فرستادند مادر آن جوان را که همان ام اشرف بود آوردند که پسرش را نصیحت کند شاید از امر تبری نماید و از قتل خلاصی یابد. وقتی که ام اشرف چشمش به صورت پسرش افتاد فریاد برآورد اگر گوش به حرف این اشخاص شریر بدهی و از امر حق اعراض نمائی پسر من نیستی. جناب اشرف با کمال اطمینان و استقامت در میدان فدا به شهادت رسید و از امرالله تبری نمود. ام اشرف با آنکه به چشم خود می‌دید پسرش گرفتار ستم و ظلم اعداء است با اینهمه جزع و بی‌تابی نکرد و حتی اشک از چشمش جاری نشد زیرا پسرش در راه خدا جان می‌داد. در آن روز از ام اشرف چنان شجاعت و صبر و ثباتی ظاهر شد که دشمنان و مأمورین شهادت پسرش هم به تعجب و حیرت افتادند. وقتی که چشم ام اشرف به جسد بی‌جان پسرش افتاد گفت: ای پسر، روزی که بدنیا آمدی من جزو اصحاب در قلعه، علیمردان خان محبوس بودم و همان روز با خدا عهد کردم که تو را در راه او فدا کنم. الان چقدر مسرور هستم که می‌بینم یگانه پسری که خدا به من داده در راهش فدا کرده‌ام و به نذر و پیمان خود وفا نموده‌ام.» ۳۸

روحانیه، بشرویه‌ای

در سال ۱۲۵۴ هجری قمری در بشرویه، خراسان متولد شده است. نام او ام السّلمه بوده و بعدها به «بی‌بی روحانی» معروف گردیده است و تخلص شعری او «روحانیه» و گاهی «روحا»

بوده است. در سنّ ده سالگی مقارن وقایع قلعه، شیخ طبرسی که امّ الباب (والده) جناب باب (الباب) و اخت الباب (همشیره، جناب باب الباب) به همراهی شیخ ابوتراب در نهایت اشتعال و انجذاب به بشرویه وارد شدند به ملاقات آنها نائل شد. پدر این خانم محترمه نیز به امر حضرت نقطه، اولی ایمان داشته و والدهشان به منزل والده، جناب باب الباب مراده داشته‌اند. از کودکی به تحصیل سواد علاقمند بوده و با خاکه، زغال و پارهای چوب رونویسی می‌کرده است ولی با مخالفت شدید پدر مواجه می‌گردد چه پدر معتقد بوده که پیغمبر اکرم منع فرموده‌اند و ایشان را تهدید می‌کرده که انکشت‌های او را خواهد شکست. ولی پس از چندی جناب ملاً باقر به پدر ایشان گفته‌اند که حکم «بیان» است که باید نسوان صاحب خطّ باشند و از آن پس برای آن دختر جوان کاغذ و قلم تهیه نمودند. اما البتّه امکان تحصیلات متداوله را نداشته است و فقط به علّت عشق مفرط به تحصیل سواد و ایمان و ایقان، به کمالات متعدّده مزین گردید. بعدها به جمال اقدس ابهی مؤمن گشت و از شدت شور و شوق، بی‌محابا به اعلان امرالله و ابلاغ آن به علماء و فضلاء مشغول شد و حتّی به هر یک از علمای بشرویه مکتوبی فرستاد و آنان را به امر مبارک دعوت نمود تا سرانجام در سال ۱۳۲۱ هجری قمری به حکم یکی از ملاهای محلّ به نام حاجی سید فضائل از بشرویه اخراج گردید و به امر حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه عازم یزد شده در منزل جناب حاجی میرزا محمود افغان ساکن شد و در تمام مدّت ضوضاء یزد و پس از آن به تسلی بازماندگان شهداء و تبلیغ امر و سرودن اشعار و تلاوت آیات و الواح در نهایت اشتعال و انجذاب مشغول بود تا در سال ۱۳۳۲ هجری قمری در همانجا صعود نمود.

مکتوبی که پس از اخراج از بشرویه به ملاّی مذکور در فوق یعنی حاجی سید فضائل نوشته، نمونه‌ای از تأثیر ایمان و ایقان و اشتعال به نار محبّت یزدان است که چگونه زنی که بر حسب ظاهر تحصیلاتی نداشته و خواندن و نوشتن را نزد خود آموخته است با چنین فصاحت و بلاغت و جرأت و شهامت، به فارسی و عربی مطلبی در نهایت انسجام مرقوم داشته است.^{۲۹}

حمامه، کرمانی

شهربانو خانم مشهور به کربلائی خانم در کرمان در یک خانواده ملاک متولّد شد و خواندن و نوشتن را در منزل آموخت و چون به سن رشد رسید با جناب حاج میرزا حسن هراتی از تجّار کرمان ازدواج نمود. در آن احوال جناب حاج سید جواد کربلائی از مؤمنین اولیّه، حضرت باب در مدرسه، حاج محمد کریم خان در کرمان می‌زیستند. همسر شهربانو خانم با ایشان آشنائی پیدا نمود و پنهان از خانم خویش شبها به حجره، جناب حاج سید جواد می‌رفت و راجع به امر جدید از ایشان سؤالاتی می‌نمود و به تحقیق می‌پرداخت. شهربانو خانم که از غیبت‌های همسر خویش مشکوک گردیده بود شبی او را تعقیب می‌نماید و به حقیقت قضیه آگاه می‌شود و خود نیز به کشف حقیقت علاقمند می‌شود و هر شب بطور پنهانی به پشت حجره، مزبور رفته، به صحبت‌های آنان گوش فرا می‌دهد تا آنکه شبی کوزه، آبی که در پشت حجره بوده در اثر غفلت او می‌افتد و می‌شکند و جناب حاج سید جواد و حاج میرزا حسن بر ماقوع مطلع می‌شوند و در جواب همسرش

که می‌پرسد تو برای چه به اینجا آمدی می‌گوید به همان دلیل که تو آمدی و آنان را دعوت می‌کند که به خانه او بیایند و مباحثات را در همانجا ادامه دهند. جناب حاج سید جواد به کمال حیرت به همسر این خانم شجاع می‌گویند که «طالب صادق این زن است که برای آگاهی بر حقیقت رنج تاریکی و تنهایی را بر خود هموار کرده، شبهاتی متوالی در مدارج تحقیق با ما همگامی کرده است. در حالی که من و تو در داخل حجره بر مسند نرم نشستیم با صرف چای گرم، به گفتگو می‌پرداختیم.»

بالاخره زن و شوهر هر دو به تصدیق امر موقت و به نور ایمان مهدی گشتند و به طهران نقل مکان نمودند. شهربانو خانم بسیار مؤمن و مشتعل و منجذب بود و به میهمانداری احباب که از شهرهای اطراف به طهران می‌آمدند مشغول و در منزل خود از آنها پذیرائی می‌نمود. در آیام گرفتاری و حبس حضرت ابن ابهر و سایر احباب در سال ۱۲۰۰ هجری قمری، به خدمت محبوسین می‌پرداخت و برای زندانیان غذا می‌برد و لباس‌های آنها را می‌شست. پس از صعود شوهرش، به ارض اقدس برای زیارت جمال اقدس ابهی مشرف شد و چون به کمال خلوص و انجذاب به سرودن اشعار مشغول بود از لسان مبارک به لقب «حمامه» مفتخر گردید. سپس به طهران مراجعت و در سال ۱۲۰۶ هجری قمری به ملکوت ابهی صعود نمود. از اشعار اوست: ۴۰

جهان را روح قدسی بار دیگر در کنار آمد

گلستان جهان را باز بر سر نوبهار آمد

نسیم لطف پنهانی وزید از فضل در عالم

چنان کز فارس تا بغداد یکسر مشکبار آمد

خوش آن عاشق که معشوقش چنین یاری است بی‌همتا

خوش آن طالب که مطلوبش چنین فرخنده یار آمد

«حمامه» بعد اذن او طلب کن کعبه، کویش

که فردا کی بود مهلت که تنگت روزگار آمد

فتنه. قاجار

شاهزاده خانم شمس جهان نوه فتحعلی شاه قاجار است و مادرش از اهل نور مازندران بوده است. از نوجوانی خداپرست و مؤمن و متقی بوده است و وقتی شنید که قائم موعود در شیراز ظاهر شده شروع به تحقیق نمود و از هر کسی چیزی شنید ولی هیچکدام برای او قانع کننده نبود. تا آنکه یکی از هموطنان حضرت طاهره که از بغداد تا همدان در خدمت آن حضرت بود و به لقب فتی الملیح از جانب ایشان ملقب شده بود به طهران آمده، به عنوان معلم سر خانه، شاهزاده خانم شمس جهان مشغول تدریس و تعلیم می‌گردد و چون علاقه او را به اطلاع از امر جدید مشاهده می‌کند اطلاعاتی به او می‌دهد و سبب آشنائی او با حضرت طاهره که در طهران در خانه، کلانتر محبوس بودند می‌شود و از آن پس ایمانش به حضرت نقطه شدیدتر و اشتعال و انجذابش بیشتر می‌گردد و بالاخره با ازل آشنا می‌گردد و عاقبت الامر به شرف حضور حضرت بهاء‌الله در بغداد

فائز می‌شود و قبل از اظهار امر علنی آن حضرت، به عظمت مقام و شأن ایشان پی می‌برد. سپس به امر مبارک به ایران مراجعت می‌کند و ۷ سال در طهران بسر می‌برد و در آنجا توسط جناب احمد، مخاطب لوح احمد عربی که از اسلامبول به طهران آمده بود و از مظهریت حضرت بهاء‌الله سخن می‌گفت بر ظهور علنی آن حضرت آگاه شد و اظهار داشت که من حقی تا بحال بجز ایشان نمی‌شناختم ولی به امر مبارک لب فرو بسته بودم. پس از آن مجدداً با کسب اجازه، به محضر مبارک می‌شتابید ولی معلوم نیست که در کجا به حضور مشرف می‌گردد. لوح مبارک «فتنه» به افتخار ایشان نازل گشته است.

شاهزاده خانم از ذوق ادبی و طبع شعر برخوردار بوده و تخلص شعری او «فتنه» بوده است. پس از ایمان به امر جمال اقدس ابهی او را به «ان یا قننه البقا فانتظری قننه الله المهیم القیوم»^{۴۱} مخاطب می‌فرمایند. شرح حال و شرح ایمان خود را در مثنوی ناتمامی که بالغ بر ۵۸۹ بیت است سروده است.^{۴۲}

یادداشت‌ها

- ۱- اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) صص ۶۰۰-۶۰۱ (ترجمه).
- ۲- ایضاً، ص ۶۰۶.
- ۳- ایضاً، ص ۶۰۳.
- ۴- کتاب مستطاب بیان فارسی، باب هجدهم از واحد چهارم.
- ۵- کتاب مستطاب بیان فارسی، باب نوزدهم از واحد چهارم.
- ۶- صحیفه عدلیه، باب چهارم.
- ۷- کتاب مستطاب بیان فارسی، باب دهم از واحد پنجم.
- ۸- ایضاً، باب پنجم از واحد ششم.
- ۹- فیضی، محمدعلی، خاندان افغان سدره رحمان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ ب) ص ۱۶۶.
- ۱۰- مجموعه محفظه آثار ملی ایران، شماره ۵۸، ص ۱۶۷.
- ۱۱- ایضاً، ص ۱۸۳.
- ۱۲- فیضی، محمدعلی، خاندان افغان سدره رحمان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ ب) صص ۱۸۶ و ۲۸۹.
- ۱۳- کتاب بدیع، صص ۳۹۰-۳۹۱.
- ۱۴- مجموعه محفظه آثار ملی ایران، شماره ۱۲۰، صص ۵۱-۵۲.
- ۱۵- ایضاً، شماره ۵۸، ص ۱۶۲.
- ۱۶- ایضاً، ص ۱۶۳.
- ۱۷- کتاب بدیع، صص ۳۸۹-۳۹۱.
- ۱۸- مودت، نصرالله، کتاب قرن بدیع (دانداس: مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، ۱۴۹ ب) صص ۱۷۱-۱۷۷ (ترجمه).
- ۱۹- فاضل مازندرانی، اسدالله، ظهور الحق، ج ۳، صص ۱۰۱-۱۰۳.
- ۲۰- ایضاً، ص ۳۹۳.

- ۲۱- ایضاً، ص ۴۷۱.
- ۲۲- مالمیری، حاج محمدطاهر، خاطرات مالمیری (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۴۱ ب، ۱۹۹۲ م) چاپ اول، صص ۱۱۴-۱۱۵.
- ۲۳- ایضاً، ص ۱۱۵.
- ۲۴- ایضاً، صص ۶ و ۱۸ و ۲۲.
- ۲۵- آثار قلم اعلیٰ (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ ب) ج ۷، ص ۱۵۴ (لوح البهاء).
- ۲۶- فاضل مازندرانی، اسدالله، ظهور الحق، ج ۳، صص ۳۷۴-۳۷۷.
- اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) ص ۲۸۳.
- سمندر، شیخ کاظم، تاریخ سمندر (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب) ص ۳۶۹.
- آواره، عبدالحسین، کواکب الدرّیه (مصر: مطبعه سعادت، ۱۹۲۳ م) ص ۹۵.
- ۲۷- فاضل مازندرانی، اسدالله، ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۴۴.
- ۲۸- ایضاً، صص ۹۸-۹۹.
- آواره، عبدالحسین، کواکب الدرّیه (مصر: مطبعه سعادت، ۱۹۲۳ م) صص ۴۱۱-۴۱۲.
- ۲۹- تذکره الوفا (حیفا: مطبعه عباسیه، ۱۳۴۳ ه. ق.) صص ۲۶۸-۲۹۰.
- ۳۰- اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) ص ۵۸۸ (ترجمه).
- ۳۱- ایضاً، ص ۵۸۹.
- ۳۲- ایضاً، ص ۵۹۱.
- ۳۳- ایضاً، صص ۶۱۷-۶۱۸.
- ۳۴- روحانی نیریزی، محمدشفیع، لمعات الانوار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ ب) ص ۱۱۶.
- فاضل مازندرانی، اسدالله، ظهور الحق، ج ۳، ص ۴۷۹.
- ۳۵- ایضاً، ص ۴۷۷.
- ۳۶- سمندر، شیخ کاظم، تاریخ سمندر (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب) ص ۳۴۴.
- ۳۷- فاضل مازندرانی، اسدالله، ظهور الحق، ج ۳، ص ۴۲۱.
- ۳۸- اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) صص ۶۰۴-۶۰۵ (ترجمه).
- ۳۹- ذکائی بیضائی، نعمت الله، تذکره شعرای قرن اول بهائی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ ب) ج ۱، صص ۳۲۴-۳۳۲.
- ۴۰- ایضاً، ص ۲۷۱.
- ۴۱- اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) ج ۴، ص ۲۶۱ (مجموعه الواح).
- ۴۲- ذکائی بیضائی، نعمت الله، تذکره شعرای قرن اول بهائی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) ج ۳، ص ۱۶۷.

بشارت به ظهور و ستایش آن

در اشعار فارسی

مهندس بهروز جباری

در آثار شعرای فارسی زبان گاهی ابیاتی دیده می‌شود که به تصور ما بهترین توجیه و تفسیر آنها این است که شاعر آن ابیات را برای این ظهور سروده باشد و حتی در بعضی موارد اشعار طوری است که تعبیر دیگری برای آنها نمی‌توان تصور نمود و اغلب خود شاعر نیز هنگام سرودن متوجه اهمیت مطلب نبوده است. یعنی بطوری که خواهیم دید به فرموده، مبارک روح القدس به زبان شاعر آن مطالب را جاری ساخته است. هر کس می‌تواند نسبت به ذوق و استعداد و احاطه، خود به اشعار و آگاهی به مسائل دینی چنین اشعاری را از دواوین شعرا استخراج نماید. انجام این کار مستلزم داشتن اطلاع و ذوق و سلیقه است تا اولاً اشعاری را که شاعر به وضوح برای منظور و هدف و شخص دیگری سروده است مربوط به این ظهور ندانیم و ثانیاً در مورد اشعاری نیز که به نظر می‌رسد باید برای این ظهور سروده شده باشد به تشخیص خود حالت قطعیت ندهیم و افرادی را که توجیهات دیگری برای آن اشعار دارند متعصب و مغرض نخوانیم و زبان به ملامت آنها نکشائیم. چون نفس چنین کاری خود نشانه، داشتن تعصب است که مغایر اعتقاد بهائی است. به عنوان مثال سعدی در مقدمه، گلستان آنجا که از تصمیم خود به خاموشی سخن می‌گوید و بعد بخاطر دوستی تصمیم به سخن گفتن می‌گیرد می‌گوید: «به حکم ضرورت سخن گفتم و تفرج کنان بیرون رفتیم، در فصل ربیع که صولت برد آرمیده بود و ایام دولت ورد رسیده.» بعد دو بیت زیبا دارد:

اول اردیبهشت ماه جلالی بلبل گوینده بر منابر قصبان
بر گل سرخ از نم اوقتاده لئالی همچو عرق بر عذار شاهد غضبان

اگر ناطقی در ایام عید اعظم رضوان بخواید در باره، اظهار امر جمال مبارک صحبت کند و شعری بخواند شاید این دو بیت مناسبترین شعر باشد ولی اینکه اصرار داشته باشد و بگوید که

سعدی این دو بیت را برای اظهار امر مبارک سروده است و نسبت به کسانی که تردید کنند زبان ملامت بکشاید صحیح نیست. و یا در یکی از غزلیات حافظ آمده است:

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما
ما مریدان روی سوی قبله چون آریم چون رو به سوی خانه، خمار دارد پیر ما
این دو بیت اشاره به داستان شیخ صنعان است که در ادبیات فارسی بسیار آمده است و داستانش در منطق الطیر در متجاوز از چهارصد بیت بیان شده. خلاصه اینکه شیخ مریدهای فراوان داشته، عاشق دختری ترسا می‌شود، از اسلام منصرف گشته و زنار می‌بندد و مریدان را مرخص می‌کند. مریدان به کعبه می‌روند. آنجا حضرت محمد را خواب می‌بینند که می‌فرماید شیخ نجات پیدا کرده است. بر می‌گردند می‌بینند شیخ به دامان اسلام برگشته و دختر ترسا هم اسلام آورده است که بعد دختر بعد از مدت کوتاهی فوت می‌کند و عطار در حقیقت بیت زیبای زیر را دارد:

قطره‌ای بود او در این بحر مجاز سوی دریای حقیقت رفت باز
غزل حافظ اشاره به این داستان و از زبان مریدان شیخ است که: ما مریدان روی سوی قبله... حال اگر بخواهیم لغت پیر را جمال مبارک و «خانه، خمار» مذکور در این شعر را بیت عودی خمار تفسیر کنیم دور از واقع بینی است. اصطلاح «خانه، خمار» چند جای دیگر هم در اشعار حافظ آمده است از جمله:

گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن شیخ صنعان خرقة رهن خانه، خمار داشت

دلم از صومعه و صحبت شیخ است ملول یار ترسابچه کو خانه، خمار کجاست

صوفیان واستدند از گرومی همه رخت خرقة، ماست که در خانه، خمار بماند

هر دم به یاد آن لب میگون و چشم مست از خلوتم به خانه، خمار می‌کشی
تردیدی نیست که اگر خواننده‌ای هر يك از ابیات فوق را بخواند و در ذهن خود به یاد بیت عودی خمار بیفتد و ارتباطی روحانی بین عوالم مختلف برقرار کند و از اشعار بیشتر لذت ببرد به هیچ وجه اشکالی ندارد. اشکال حکم قاطع دادن در این موارد است.

ثانیاً نخواهیم اشعار شعرا را دلیل حقایق امر الهی قرار دهیم، مخصوصاً در دنیای امروز که دلائلی چون آفتاب برای حقایق امر داریم، دیگر نیازی نیست که به اشعار شعرا متوسل شویم. حال این سؤال ممکن است پیش بیاید که پس منظور از بررسی این گونه اشعار چیست؟ به نظر این عبد لطف کار این است که اولاً در نوشته‌ها و نطق‌ها به منظور آرایش کلام می‌توان از این اشعار استفاده کرد که سبب دلپذیری نوشته‌ها و دلنشینی نطق‌ها می‌گردد. ثانیاً باعث اطمینان خاطر مؤمنین و سرور و انبساط محققین می‌شود.

ما فقط اشعاری را می‌توانیم بطور قطع مربوط به این ظهور مبارک بدانیم که از طرف طلعات

مقدسه امر بهائی تأیید شده و در منابع قابل قبول آمده باشد. مثلاً شعر حافظ به مطلع:
 ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس
 بطوری که در تاریخ نیبل آمده بشارت به ظهور است. عین عبارت تاریخ نیبل به این شرح است:
 «یک روز حضرت باب به بام قلعه تشریف بردند. ملا حسین در حضور مبارک بود. حضرت
 اعلی به تماشای مناظر اطراف قلعه مشغول شدند. در مغرب قلعه رود ارس در مجرای مخصوص خود
 جاری بود و سیر مارپیچ آن رود از پشت بام به خوبی آشکار بود. حضرت باب به ملا حسین
 فرمودند این همان رود و ساحل همان ساحلی است که حافظ در شعر خود بدان اشاره کرده و
 گفته:

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس
 منزل سلمی که بادش هر دم از ما صد سلام پسر صدای ساریان بینی و آهنگ جرس
 بعد فرمودند آیام اقامت شما در اینجا نزدیک است تمام شود. رود ارس را که مشاهده نمودی و اگر
 ممکن بود پیش از این با ما باشی بیت سلمی را نیز به تو نشان می‌دادم. (مقصود مبارک از بیت
 سلمی نقطه‌ای است نزدیک چه‌ریق که ترک‌ها آن را سلماس می‌گویند.)

بعد حضرت باب فرمودند روح القدس گاهی به زبان شعرا ناطق می‌گردد و مطالبی به لسان
 آنها جاری می‌سازد که غالباً خود آنها مقصود اصلی و منظور واقعی را نمی‌دانند. این شعر هم از آن
 جمله است که روح الامین به لسان شاعر جاری ساخته است:

شیراز پر غوغا شود شکر لبی پیدا شود ترسم که آشوب لبش برهم زند بغداد را*
 معنی حقیقی این شعر هنوز مخفی و مستور است و در سنه بعد حین واضح و آشکار خواهد
 شد.

بعد این حدیث معروف را بیان فرمودند که:

«انّ لله كنوزاً تحت العرش ومفاتيحها السنة الشعرا.»

حال تعدادی از اشعار که می‌توان آنها را مربوط به این ظهور دانست (اعم از بشارت یا
 ستایش) ذکر می‌گردد. بیشتر آنها در جزوات و مقالات منتشره، امری تحت عناوین مختلف آمده
 است.

در این زمینه اشعار بسیار زیاد است که اگر جمع‌آوری گردد می‌تواند به صورت کتابی منتشر
 گردد و آنچه در دسترس است نیز از حوصله این مقال خارج است، از این رو فقط به ذکر
 تعدادی از آنها بسنده می‌گردد.

* این بیت ذکر نشده از کیست. سعدی بیتی نزدیک به آن دارد که می‌گوید:

شیراز پر غوغا شود از فتنه چشم خوشتر ترسم که آشوب خوشتر بر هم زند بغداد را
 بعضی‌ها بیت مذکور در تاریخ نیبل را به کمال الدین اسماعیل نسبت دادماند ولی حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا
 محمد باقر شیرازی آن را از حافظ دانستند. بنا بر این به نظر می‌رسد که در چاپ‌های بعدی دیوان حافظ حذف
 شده باشد.

۱- فردوسی (درگذشت ۴۱۱ ه. ق.)

فردوسی ابیات زیر را دارد که معروف است:

از این پس بیاید یکی نامدار	ز دشت سواران نیزه گزار
یکی مرد پاکیزه و نیک خوی	کز او دین یزدان شود چار سوی
وزو گردد ایمن جهان از بدی	بتابد از او فرّه ایزدی

۲- سنائی (ابوالمجد مجدود بن آدم) (درگذشت حدود سال ۵۴۵ ه. ق.)

سنائی شاعر بلند مرتبه و عارف مشهور ابیات متعددی دارد که چند بیت زیر از او بسیار گویاست:

همه مستغرق جمال قدم	فارغ از نقش عالم و آدم
عندلیبان گلشن اُنسند	ساکنان حظیره القدسند
هرچه در صحن آن مکان دارد	تا به سنگ و کلوخ جان دارد

۳- خاقانی شروانی (درگذشت ۵۹۵ ه. ق.)

خاقانی سراینده قصیده معروف «ایوان مدائن» از شعرائی است که آثارش پر از کنایهها و مشحون از اصطلاحات دینی و بیان مفاهیم قرآن است که فهم اشعارش را اغلب مشکل می‌نماید. دو بیت زیر با بصیرت حاصله از اعتقاد بهائی بسیار گویاست:

گویند که هر هزار سال از عالم	آید بوجود اهل و فرائی محرم
آمد زین پیش، ما نزاده ز عدم	آید پس از این و ما فرو رفته به غم

۴- شیخ فریدالدین عطار (درگذشت ۶۲۷ ه. ق.)

عطار از عرفا و شعرای بزرگ ایران است که مکرر ابیاتی از اشعارش در آثار مبارکه آمده است. پیشبینی و اظهار نظر او در باره ظهور مبارک بسیار خواندنی و جالب است. در زیر ابیاتی از کتاب سی فصل او که بی‌نیاز از تفسیر است ذکر می‌گردد:

به عالم انبیا بسیار بودند	که جمله واقف اسرار بودند
ولیکن شش پیمبر در طریقت	شدند مأمور اسرار شریعت
نخستین این ندا در داد آدم	بگسترد آن شریعت را به عالم
دوم نوح است آن نادى مطلق	که در کشتی نمودی دعوت حق
پس ابراهیم بُد صاحب توکل	که بر وی آتش نمرود شد گل
ز بعد او کلیم الله را دان	عصا شد در کفش مانند ثعبان
بیامد بعد از آن عیسی بن مریم	که مرده زنده گردانید از دم
ز بعدش خاتم خیر البشر بود	که او پیغمبران را جمله سر بود
به قرآن این چنین فرمود داور	تو تا دینش بدانی ای برادر

که عالم را به شش روز آفریدم
 بود عالم حقیقت عالم دین
 بود شش روز دور شش پیمبر
 ولیکن روز دین سال هزار است
 چو گردد شش هزاران سال آخر
 بسر آید همه دور شریعت
 تو اسرار قیامت را ندانی
 نبد فرمان که سازند انبیا را
 قیامت دور دین مرتضی دان
 تو بباب الله را دان مرتضی را
 از این در رو که تا بینی خدا را
 از این در گر روی باشی تو بر حق

محمد را به عالم برگزیدم
 چنین دارم ز پیر راه تلقین
 مرا تعلیم قرآن گشت یاور
 بدین ترتیب عالم را مدار است
 شود قائم مقام خلق ظاهر
 به امر حق شود پیدا قیامت
 ره دین و علامت را چه دانی
 رموز این قیامت آشکارا...
 به معنیش تو باب مصطفی دان
 ز خود آگاه می دان مرتضی را
 از این درگاه بینی مصطفی را
 در او بینی حقیقت سر مطلق

۵- مولانا جلال الدین رومی (درگذشت ۶۷۲ ه. ق.)

آنچه در آثار مولانا آمده چه از نظر بیان مطالب روحانی و عرفانی و چه از لحاظ مسائل اخلاقی و اجتماعی به اعتقادات بهائی بسیار نزدیک است و شاید به همین دلیل در آثار مبارکه بیش از هر شاعر دیگری به اشعارش اشاره شده است. بیت معروفش از دفتر اول مثنوی در بین احباً معروف است که می‌فرماید:

ما بها و خونبها را یافتیم جانب جان باختن بشتافتیم

که یادآور شهدای امر بهائی است و اشاره به حدیث قدسی معروفی است که می‌فرماید:

«من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی عشقنی و من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فانا دیته.»

هر که مرا طلب کرد یافت و آن که مرا یافت مرا شناخت و آن که مرا شناخت عاشق من شد و هر که عاشق من شد من نیز عاشق او شدم و آن که من عاشق او شدم او را در راه خود بقتل رساندم و هر که برای من شهید شد من خونبهای او هستم.

۶- حافظ (درگذشت ۷۹۱ ه. ق.)

حافظ ابیات زیادی دارد که منطقی‌ترین و زیباترین توجیه و تفسیر آنها این است که آنها را اشاره به این ظهور تلقی کنیم ولو اینکه از لحاظ منطقی علمی نتوانیم ثابت کنیم. طبق تحقیق مطلعین حافظ در ۱۲۸ مورد مقامی نظیر شاه یا وزیر را مدح کرده است که در ۷۸ مورد اسم شخص آمده است که البته همه آنها مدح صرف نیست بلکه گاهی هم با نصیحت همراه بوده است. با این توضیح ۶۰ مورد هست که نام ممدوح تصریح نگردیده و چون اشعار حافظ معمولاً سر بسته و مجمل است (و این خود یکی از دلائل محبوبیت حافظ در میان همه طبقات و سبب فال گرفتن از

دیوان اوست که موضوع بحث ما نیست) می‌توان آنها را به هر که نسبت داد ولی قدری انصاف، روشن‌بینی و پاکدلی لازم است تا در این نسبت دادن‌ها محتمل‌ترین وجه را انتخاب کنیم. حال به ذکر تعدادی از آنها می‌پردازیم:

الف- غزل به مطلع:

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس را قبلاً ذکر کردیم. بیت آخر آن:

نام حافظ گر برآید بر زبان کلك دوست از جناب حضرت شام بس است این ملتمس جالب است چون اگر این بیت را آرزوی حافظ به اینکه نامش از لسان طلعات مقدّسه، امر جاری شود تلقی کنیم باید گفت که آرزوی حافظ مکرّر برآورده شده است. مخصوصاً که یکی از زیباترین و معروف‌ترین الواح جمال مبارک با بیتی از حافظ آغاز می‌گردد:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود
ب- از جمله اشعار حافظ غزل زیر است:

ببین هلال محرم، بخواه ساغر راح که ماه امن و امان است و سال صلح و صلاح عزیز دار زمان وصال را کاندم مقابل شب قدر است و روز استفتاح دلا تو غافل از کار خویش و می‌ترسم که کس درت نگشاید چو گم کنی مفتاح این غزل اشاره به تولّد حضرت موعود که اول محرم است می‌باشد. در چاپ‌های جدید دیوان حافظ این غزل حذف شده است.

ج- در بحث فال حافظ ذکر داستان معروف مباحثه، یکی از احبّاً و تفأل نمودن به دیوان خواجه در زمانی که حاج میرزا آغاسی حضرت اعلی را به آذربایجان تبعید کرده بود قابل ذکر است که غزل به مطلع: «بیا که رایت منصور پادشاه رسید» آمد که متضمّن بیت زیر است:

کجاست صوفی دجال چشم ملحد کیش بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید
د- غزل زیر که حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب به آن اشاره می‌دارند:

مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید
از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده‌ام فالی و فریادرسی می‌آید
ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس موسی اینجا به امید قبسی می‌آید
کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید
خبر بلبل این باغ بپرسید که من ناله‌ای می‌شنوم کز قفسی می‌آید
یار دارد سر صید دل حافظ یاران شاهبازی به شکار مگسی می‌آید
بیت اول اشاره به مسیحا نفسی است که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید (حضرت اعلی اشاره به ظهور حضرت بهاء‌الله).

۷- شاه نعمت‌الله ولی (درگذشت ۸۳۴ ه. ق.)

از عرفای بزرگ ایران است. ذکر اشعار او مکرّر در نشریات بهائی آمده است لهذا بنده به

اختصار برگزار می‌کنم.

اولاً رباعی معروفی دارد که می‌گوید :

در سال غرس من دو قران می‌بینم
دین نوع دگر گردد و اسلام دگر
از مهدی و دجال نشان می‌بینم
این سر نهان است، عیان می‌بینم
که غرس (غ ر س) به حساب ابجد ۱۲۶۰ است.
ثانیاً قصیده معروف او که بیان حوادث آینده است متضمن نکات متعددی از ظهور مبارک و حوادث مربوطه است که قسمتی از آن ذکر می‌شود :

۱	قدرت کردگار می‌بینم	حالت روزگار می‌بینم
۲	از نجوم این سخن نمی‌گویم	بلکه از کردگار می‌بینم
۳	بعد از او خود امام خواهد بود	که جهان را مدار می‌بینم
۴	غین در دال چون گذشت از سال	بوالعجب کار و بار می‌بینم
۵	میم و حا، میم و دال می‌خوانم	نام آن نام‌سدار می‌بینم
۶	صورت و سیرتش چو پیغمبر	علم و حلمش شعار می‌بینم
۷	قصای بس غریب می‌شنوم	غصه درد یار می‌بینم
۸	جنگ و آشوب و فتنه و بیداد	از یمین و یسار می‌بینم
۹	غارت و قتل و لشکر بسیار	در میان و کنار می‌بینم
۱۰	بقعه خیر سخت گشته خراب	جای جمع شرار می‌بینم
۱۱	اندکی امن اگر بود آن روز	در حد کوهسار می‌بینم
۱۲	گرچه می‌بینم این همه غمها	شادی غمکسار می‌بینم
۱۳	غم مخور زانکه من در این تشویش	خرمی وصل یار می‌بینم
۱۴	بعد از آن سال و چند سال دگر	عالمی چون نگار می‌بینم
۱۵	نائب مهدی آشکار شود	گرچه من آشکار می‌بینم
۱۶	پادشاه تمام دانائی	سروری با وقار می‌بینم
۱۷	بندگان جناب حضرت او	سر بسر تاجدار می‌بینم
۱۸	مهدی وقت و عیسی دوران	هر دو را شهسوار می‌بینم
۱۹	گلشن شرع را همی بویم	گل دین را ببار می‌بینم
۲۰	این جهان را چو مصر می‌نگرم	عدل او را حصار می‌بینم
۲۱	بر کف دست ساقی وحدت	باده خوشکوار می‌بینم
۲۲	تیغ آهن دلان زنگ زده	کند و بی اعتبار می‌بینم
۲۳	زینت شرع و رونق اسلام	هر یکی را دو بار می‌بینم
۲۴	گرگ با میش و شیر با آهو	در چرا برقرار می‌بینم
۲۵	تا چهل سال ای برادر من	دور آن شهریار می‌بینم
۲۶	دور او چون شود تمام بکام	پسرش یادگار می‌بینم

- حال با اختصار به توضیح بعضی از ابیات این شعر که اشاره به ظهور مبارک دارد می‌پردازیم. شاید با دقت بیشتر بتوان متوجه پیش‌بینی‌های دیگری نیز شد که در توضیح زیر نیامده است.
- ۱- بیت چهارم اشاره به حوادث مهمه، سال‌های اولیه ظهور مبارک است (۱۲۶۴).
 - ۲- بیت پنجم اشاره به نام مبارک است.
 - ۳- ابیات ۷ تا ۱۱ اشاره به حوادث و مظالم وارده به احباً در سال‌های ظهور است.
 - ۴- ابیات ۱۲ و ۱۳ به آمدن روزهای بهتر اشاره دارد.
 - ۵- بیت ۱۷ به مؤمنین امر مبارک که تاجداران خواهند بود اشاره دارد که با بشارت و انتظارات اهل بها منطبق بوده و هم اکنون نیز آثارش مشاهده می‌گردد.
 - ۶- ابیات ۱۸ تا ۲۲ اشاره به دوران درخشان امر بهائی است.
 - ۷- بیت ۲۳ اشاره به اعتبار و حیثیتی است که دیانت مقدس اسلام مجدداً در ظلّ دیانت بهائی با توجیهاات و تفسیرات امر مبارک بدست خواهد آورد.
 - ۸- بیت‌های ۲۵ و ۲۶ اشاره به دوران سلطنت الهی حضرت بهاء‌الله (چهل سال) و بعد دوران حضرت عبدالبهاء است.

ثالثاً ابیات زیر از شاه نعمت‌الله ولی در باره ظهور مبارک قابل ذکر است:

نوجوانی ز دودمان ملوک جا کُند بر فراز تخت سلوک
سرحد روم را زند بر هم همچو کیوان زند به هند علم

۸- صحبت لاری (ملاً محمد باقر) (درگذشت ۱۲۵۱ ه. ق.)

صحبت از شعرای مقارن ایام ظهور است. او نه سال قبل از اظهار امر حضرت اعلی درگذشت. صحبت لاری مدتی در شیراز بوده و متوجه مقام حضرت اعلی شده است. او مثنوی‌ای سروده که متجاوز از یکصد بیت است و اشاره‌های صریحی به ظهور دارد که در نسخهای که کانون معرفت شیراز چاپ کرده وجود دارد ولی این مثنوی را از چاپ‌های بعدی دیوان او حذف کرده‌اند. مثنوی مزبور این است:

۱	ای صبا ای کاروان سالار حی	ای متاع رونق بازار حی
۲	مرحبا ای محرم اسرار من	وی عبیر افشان زلف یار من
۳	الله‌الله بال‌همت باز کن	بر فراز سدره پرواز کن
۴	هیچ دانی می‌روی زین جا کجا؟	از کجایت می‌فرستم تا کجا؟
۵	از دیار خامشان تا بزم راز	وز سرای عجز تا جولان ناز
۶	از زبان عاشقی تا سود عشق	وز فراز عشق تا بهبود عشق
۷	از بردل تا بردلدار آن	از بر جان تا بر جانان آن
۸	سوی صید آگین شکارستان کین	سوی خلد آئین نگارستان چین
۹	نی چه می‌گویم چه نسبت‌هاست این	حاش لله نسبت بی‌جاست این
۱۰	او کجا و شکر شیرین کجا	او کجا و سنبل و نسرين کجا

گشتم از راه معانی دورتر	۱۱
این فنون از مثنوی یاد آمدم	۱۲
خاک بر فرق من و امثال من	۱۳
منزلی بس صععب و راهی دور دور	۱۴
پا برهنه بر دم مینا سوی	۱۵
یا سلامت رخ نهی بر پای او	۱۶
این حدیث از مولوی معنوی	۱۷
کوه در رقص آمد و چالاک شد»	۱۸
ای دم صبح از تو خرم همتی	۱۹
در دل شب آه آتشبار من	۲۰
رو به راه آور که آب از سر گذشت	۲۱
توشه بر گیر و ره شیراز گیر	۲۲
عیش خیز و عیش بیز و عیش ریز	۲۳
رخنه، شیرازه، شیراز را	۲۴
کوچما را پوئی و بازارها	۲۵
پرسی از یاران بازاری همی	۲۶
منزل آن ترک شیرازی کجاست؟	۲۷
آیت حسن خدای آسمان	۲۸
هر قدم دل بر سر دل ریخته	۲۹
آنکه مژگانها خس و خاشاک اوست	۳۰
آتش طورش سسر از روزن زند	۳۱
راه کوی یار بنماید ترا	۳۲
غرفه و ایوان عالی منظرش	۳۳
می‌سرائی آن سرا را این سرود	۳۴
وی نوآئین مکمن سعدی* سلام	۳۵
وی حریمت غیرت بیت الحرام	۳۶
وی منا و مشعر از رشکت مذاپ	۳۷
این هذا البیت من ذا این این؟	۳۸
سوی خلوتگاه خاص الخاص او	۳۹
مردمک را طوطیائی می‌کنی	۴۰
گه چو خاشاکی به خاک افتی برش	۴۱
افکنی در بارگاهش غلغله	۴۲
در مثل هر چند گشتم رهسپر	۱۱
بس که تمثیلات بی‌معنی زدم	۱۲
ای برون از وهم و قیل و قال من	۱۳
بایدت رفتن کلیم آسا به طور	۱۴
باید اندر سینه، سینا سوی	۱۵
یا بسوزی از تجلی‌های او	۱۶
بشنو ار نشنیده‌ای از مثنوی	۱۷
«جسم خاک از عشق بر افلاک شد	۱۸
ای صبا ای عیسوی دم همتی	۱۹
رحم کن بر ناله‌های زار من	۲۰
سیل اشکم بین که از حد درگذشت	۲۱
هر که را بینی به خود انباز گیر	۲۲
وه چه شیراز آنکه خاکش عیش بیز	۲۳
باز جو سررشته، آن راز را	۲۴
گام زن بر پا شکسته خارها	۲۵
با فغان و ناله و زاری همی	۲۶
کای عزیزان کوی طنازی کجاست؟	۲۷
وه چه منزل آنکه نازل شد در آن	۲۸
آنکه خاک او به خون آمیخته	۲۹
آنکه جان‌های عزیزان خاک اوست	۳۰
آنکه رشک از وادی ایمن زند	۳۱
عاقبت خضری به ره آید ترا	۳۲
چون عیان گردد ترا بام و درش	۳۳
می‌رسانی آستانش را درود	۳۴
کای مبارک منزل سلمی* سلام	۳۵
ای تو رشک کعبه و رکن و مقام	۳۶
ای صفا و مروه از داغت کباب	۳۷
ای طوافت عین فرض و فرض عین	۳۸
چون در آئی از در اخلاص او	۳۹
در حضورش جبهه سائی می‌کنی	۴۰
گه پری پروانه‌ش گرد سرش	۴۱
گه کنی آغاز شور و ولوله	۴۲

* زنی معشوقه در عرب و بطور مجازی هر معشوق را گویند.

۴۳	از پی آن عجز و غوغا و خروش	پای تا سر گوش شو بنشین خموش
۴۴	کز تو خواهد خواست ره آورد را	بهر ره آورد خوان این فرد را
۴۵	ماندهام از راه دور و ماندهام	زین گنه تا زندهام شمرندهام
۴۶	بعد از آنت پرسش از هر جا کند	هرچه را پرسش کند برجها کند
۴۷	گر سخن پرداز مجلس اوست اوست	خرده بین و نکته سنج و بذله گوشت
۴۸	هر چه گوید پیش حرفش خاک باش	لیک وقت پاسخش چالاک باش
۴۹	گه گهی تیغ زبان را تیز کن	گه گهی از سطوتش پرهیز کن
۵۰	چون ز پاسخ دادنش پرداختی	هرچه فرماید زبانش ساختی
۵۱	اندک اندک آئی از پیـــرامنش	نرم نرم آویزی اندر دامنش
۵۲	دامنش چون گشت دست افشان تو	وانگهی دست من و دامان تو
۵۳	پای تا سر آتشم و احسرتا	سوختم و صحبتا و صحبتا
۵۴	کی به خود می‌بردم از هجران گمان	الامان از درد هجران الامان
۵۵	من کجا و درد دوری از کجا	من کجا و این صبوری از کجا
۵۶	آنکه نامش هست نامی‌تر ز نام	می‌نگویم نام او در بزم عام
۵۷	چاره گفتن مرا جز رمز نیست	گر به نامش رمز آرم غمز نیست
۵۸	مبتدایش مبتدای مبتداست	منتهاش منتهای منتهاست
۵۹	ای صبا اطناب حرف آرد صداع	بر میان بریند دامان وداع
۶۰	چون کنی عزم وداع دلبرم	تحفهای از حضرتش آری برم
۶۱	می‌نخواهم تحفهای جز یک دو تار	از مطرا طره طرار یار
۶۲	یا شمیمی از گل آن بوستان	یا کفی از تربت آن آستان
۶۳	تا به کی طول سخن، صحبت بس است	بزم او را اینقدر صحبت بس است

بطوری که ملاحظه می‌شود در این شعر صحبت از مقامی مافوق مقام بشری گفتگو می‌کند و از موطن او شیراز یاد می‌کند و بعد به اشاره‌ای که کاملاً روشن است نام مبارک آن حضرت را با بیان:

مبتدایش مبتدای مبتداست منتهاش منتهای منتهاست

می‌آورد. با این توجیه که حضرت علی مبتدای مبتدا (مبتدای ائمه) و حضرت محمد منتهای منتها (منتهای انبیاء) به اصطلاح و اعتقاد مسلمین می‌باشد که نتیجه آن «علی محمد» است.

وقتی انسان با حالت توجه این مثنوی را می‌خواند بسیار تحت تأثیر قرار می‌گیرد، گوئی اکثر ابیات آن با شناخت شخصیت و مقام مبارک حضرت اعلی سروده شده است.

صحبت لاری غزل دیگری دارد به مطلع:

لمعات وجهك اشرفت و شعاع طلعتك اعلى' ز چه رو الست بر بکم نرنی بزنی که بلی' بلی'
که خطاب به محبوب می‌گوید چرا نمی‌گوئی آیا من پروردگار شما نیستم تا همه فریاد زنیم که بلی'
بلی'. غزل مذکور در استقبال از مولانا عبدالرحمن جامی سروده شده است. حضرت طاهره هم از

این دو غزل استقبال کرده‌اند که اغلب با هم اشتباه می‌شود.

۹- حضرت طاهره

حضرت طاهره بطوری که می‌دانیم از حروف حی بودند. قبل از اظهار امر جمال مبارک به مقام ایشان پی بردند. بیت زیر از ایشان در این مورد معروف است:

گر براندازد بها از رخ نقاب صد هزار همچون ازل آید پدید

عدمّای از شعرای بعد از ظهور مبارک و حتی شعرای معاصر با اینکه بهائی نبوده‌اند و شاید از تعالیم امر مبارک نیز اطلاعی نداشته‌اند گاهی اشعاری سروده‌اند که به وضوح بیان اعتقادات بهائی است و مخصوصاً در مورد آینده جهان اشعار زیادی سروده شده است که به منظور پرهیز از تطویل کلام از ذکر آنها خودداری می‌گردد.

۱۰- قانی

قصیده‌ای دارد که معروف است در مدح حضرت ربّ اعلی سروده است. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح به این مطلب اشاره فرمودند:

در مدح مهدی صاحب الزّمان

مقتدای انس و جان آمد پدید	پیشوای این و آن آمد پدید
فیض فیاضی ز دیوان ازل	بر که بر پیر و جوان آمد پدید
نور اشراقی ز خلاق زمن	بر چه بر اهل زمان آمد پدید
حامل اسرار وحی ایزدی	بر زمین از آسمان آمد پدید
مفخر آیات غیب سرمدی	با ضمیر غیب دان آمد پدید
واصل کوی فنا شد جلوه‌گر	حاصل کون و مکان آمد پدید
یک جهان تسلیم و یک عالم رضا	از بر یک طلیسان آمد پدید
یک فلك تحقیق و یک گیتی هنر	در دو مشت استخوان آمد پدید
از رخس کازرم باغ جنت است	یک گلستان ارغوان آمد پدید
قاف تا قاف جهان شد پر ز جان	تا که آن جان جهان آمد پدید
قیروان تا قیروان از خلق او	مشک و عود ضیمران آمد پدید
ملک دین را حکمران شد جلوه‌گر	سرحق را ترجمان آمد پدید
راز دل را راز دان شد آشکار	ملک جان را قهرمان آمد پدید
زد بسی بی رنگ نقاش قضا	تا چنین نقش از میان آمد پدید
نقش مقصود اوست این بی‌رنگها	بر سبیل امتحان آمد پدید
صورت فیض ازل شد جلوه‌گر	معنی سر نهان آمد پدید
وصف آن جان را که جويا بود جان	با تنی خوشتر ز جان آمد پدید
آنچه را در آسمان می‌جست دل	بر زمین خوش ناگهان آمد پدید

ناگهان جبریل‌سان آمد پدید
غیبت باغ جنان آمد پدید
حسرت روح روان آمد پدید
آنچه در این خاکدان آمد پدید
عارف آن بی‌نشان آمد پدید
آنچه بیرون از گمان آمد پدید
می‌نیاید در بیان آمد پدید
می‌نگنجد در زبان آمد پدید
کان محیط بیکران آمد پدید
زان بهشت جاودان آمد پدید
زان جحیم جان ستان آمد پدید
خواری دریا و کان آمد پدید
با دو دست دُر فشان آمد پدید
کاین سپهر جود از آن آمد پدید
کاین چنین یا آنچنان آمد پدید
در حجاب سر همان آمد پدید
وقت سیر گلستان آمد پدید
مهدی آخر زمان آمد پدید

راست گوئی بر زمین از آسمان
گو نهران شو از نظر باغ جنان
گو برون رو از بدن روح روان
کی نماید جلوه در هفت آسمان
تهنیت را یک به یک گویند خلق
آنچه بد ز اندیشه آمد آشکار
آنکه می‌گفتم وصف حضرتش
آنکه می‌گفتم حرف مدحتش
آب شد از رشک سر تا پا محیط
عطسه‌زن شد خلق جان افروز او
شعله‌ور شد خشم عالم سوز او
از دل و دستش که جود مطلق اند
با دو چشم حق مگر شد آشکار
جاودان آباد باد آن سرزمین
در مدیحه‌ش بیش از این گفتن خطاست
مختصر گویم هر آن رحمت که بود
تا به فصل دی همی گویند خلق
عمر او چندان که گوید روزگار

منابع

- ۱- کلیات سعدی.
- ۲- دیوان حافظ
- ۳- منطق الطیر عطار.
- ۴- تاریخ نیلی.
- ۵- مقام شعر در ادیان، جناب مهرباخانی.
- ۶- سی فصل عطار.
- ۷- مثنوی مولوی.
- ۸- حافظ شناسی، نیاز کرمانی.
- ۹- مجله، عنده‌لیب، شماره، مسلسل ۴۸.
- ۱۰- حافظ نامه.
- ۱۱- دیوان قآنی.

مروری بر نثر فارسی امروز

تقدیم به روان پاک خواهر
مهربانم مهین فریدیان - مؤید
رفتی و شکست محفل ما
هم محفل ما و هم دل ما

دکتر حشمت مؤید

حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: «تازی و پارسی هر دو نیکو است، چه که آنچه از زبان خواسته‌اند بی بردن به گفتار گوینده است، و این از هر دو می‌آید. و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا، هرچه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است.»^۱

این گفتار مروری ساده و کوتاه بر نثر فارسی معاصر است نه پژوهشی دقیق و اختصاصی که جای آن در این اجتماع نیست. اما کوشیده‌ام که با وجود این کوتاهی، بسیاری از مطالب را بدون ذکر حواشی و مکررات و با احتراز از مترادفات و توضیحات به طور فشرده در همین مختصر بگنجانم. ولی خوب می‌دانم که مباحثی که فقط اشاره‌وار از آن گذشته‌ام نیازمند شرح و بسط بیشتری است.

گنجاندن موضوع بررسی نثر فارسی در برنامه، این کنفرانس با توجه به این واقعیت است که آگاهی دوستان بهائی نسبت به اهمیت زبان فارسی و اشتراکشان در مساعی دیگران برای پیشرفت و تقویت این زبان از دیرباز رو به کاهش نهاده است، و امروز در میان ما کسانی که با علاقمندی و بصیرت به این مهم‌ترین رکن هویت و فرهنگ ایران توجهی نشان می‌دهند، انگشت‌شمار هستند. در حالی که شمار فارسی دانان و فارسی نویسان زبردست در میان هموطنان غیر بهائی ما روز افزون بوده به صدها و هزارها رسیده است. و این زنگ خطر است. زنگ خطر از این رو که بی‌علاقگی به زبان ما را بیش از پیش از قاطبه مردم ایران جدا می‌کند و مبدل به اقلیتی منزوی یا حاشیه‌نشین می‌سازد که بر خلاف ادعای اکید ایران دوستی از زبان و فرهنگ وطن خود دل برکنده است. البته منظور این نیست که اهل قلم از میان بهائیان يك سره رخت بربسته‌اند و در جامعه ما دیگر کسی نیست که شیفته زبان و ادب فارسی باشد و بتواند نثری نفز و دلانگیز و

آهنکین بنویسد. از معدود خوش قلمان زنده‌ای که به قول شیخ اجل سعدی «قصب الجیب حدیث (شان) همچون شکر می‌خورند و رقعہ، منشآت (شان) چون کاغذ زر می‌برند»^۲ نام نمی‌برم تا ظن این نرود که خوش‌آمد کسی را گفته‌ام. ولی چگونه می‌توانم از نمونه‌هایی ممتاز به کمال و انسانیت همچون دو ایادی امرالله ابوالقاسم خان فیضی و حسن بالیوزی و استاد علی مراد داودی یاد خیری نکنم که زبان فارسی را درست و با احساس می‌نوشتند و آن را عزیز و گرامی می‌داشتند؟

این مردان با فضیلت و خوش ذوق و نظائر ایشان در نسلی پیش‌تر از قبیل دکتر یونس افروخته و عبدالحسین نعیمی، می‌بایست سرمشق نسل امروز باشند و دماها و صدها جوان درس فارسی روان و فصیح نوشتن را از آنان بیاموزند و در صف مقدم نثر نویسان کنونی ایران باشند. دریغ که چنین نیست و هیچ علت تاریخی و جامعه‌شناختی که در توجیه این پدیده مناسب به نظر آید، نمی‌تواند و نباید ما بهائیان امروز را از این قصوری که ورزیده‌ایم و هنوز می‌ورزیم، تبرئه کند. باری، اهمیت و حرمت زبان فارسی برای بهائیان نباید کمتر از دیگران باشد. چرا زبان عربی بیش از هزار سال بر فرهنگ ایران چیره شد و صدها فیلسوف و طبیب و مورخ و ادیب و فقیه و مفسر و نویسنده، ایرانی را در چنبر خود کشید که آثارشان را به جای زبان مادری به عربی نوشتند؟ از این رو که عربی زبان قرآن بود، زبان احادیث و روایات بود، زبان پیغمبر اکرم و صحابه، پیغمبر و جانشینان و هموطنان آن حضرت بود، زبان اسلام بود. حال که آفتاب امر از افق ایران طالع شده است، چرا نباید زبان فارسی برای ما همان عزت و شرف و افتخاری را دارا باشد که عربی نزدیک به چهارده قرن برای همه، مسلمانان جهان دارا بوده است؟ زبان حضرت ربّ اعلی و حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی ربّانی فارسی است. قدّوس و باب‌الباب و طاهره و وحید فارسی حرف می‌زده‌اند. فارسی زبان بیش از بیست هزار شهید و مبلغ و مهاجر و شاعر و مؤلف دانشمند بهائی در یکصد و پنجاه سال گذشته بوده است که بار این امر اعظم را بر دوش خود کشیده و در سراسر ایران و شش گوشه، جهان منتشر کرده‌اند. فارسی زبان شهیدان مازندران و نیریز و خراسان و یزد و کاشان بوده است. سلیمان خان و بدیع و سلطان الشهدا و محبوب الشهدا فارسی حرف می‌زده‌اند. تمام بزرگان امر از ابوالفضائل و نبیل اعظم و نبیل اکبر و ورقا و عندلیب و نعیم و سمندر گرفته تا فاضل مازندرانی و اشراق خاوری و سلیمانی پارسی‌گو و پارسی‌نویس بوده‌اند. این زبان دست کم به همان اندازه اثر ما بهائیان است که اثر دیگر ایرانیان است. دست کم می‌گویم زیرا اگر هموطنان مسلمان ما همه، پدیده‌های زندگی و فرهنگ خود را با معیار دین بسنجند - چنان که هزار و سیصد سال سنجیده‌اند - به حق باید زبان قرآن کریم یعنی تازی را برتر از فارسی بشمرند، و هزار و سیصد سال برتر شمرده‌اند. ولی مؤسسان آئین بهائی به فارسی سخن گفته‌اند و زبان وحی در این ظهور گاهی فارسی و گاهی تازی بوده است، تازی نیز صرفاً از این جهت که زادگاه این ظهور محیطی اسلامی است و قرآن کریم و شریعت اسلام نزدیک به چهارده قرن تفکر دینی ایرانیان را در چهارچوب زبان عربی به بند کشیده‌اند. بدین جهت در این ظهور ناچار و به حکم اجبار کمابیش همان زبان و تعبیرات و اصطلاحات عربی که در خور فهم و هماهنگی با سنت‌های اهل اسلام بوده به کار رفته است. خداوند

در قرآن فرموده است: «و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم»^۲ یعنی پیامبری نفرستادیم مگر به زبان مردمش تا (آئین را) بر آنها روشن سازد. فرض کنیم که حضرت بهاء‌الله در سرزمینی دیگر، مثلاً در ژاپن یا نروژ ظهور فرموده بودند. آیا در الواح و آثار مبارکشان اثری از عربی دیده می‌شد؟ منظور این است که آمیختگی شدید عربی و فارسی در آثار مقدس بهائی بدین علت نیست که عربی به خودی خود در دستگاه کبریای آفریدگار جهان پایه‌ای برتر از فارسی یا زبان‌های دیگر عالم دارد، بلکه صرفاً معلول عربی بودن و اسلامی بودن فرهنگی است که امر بهائی از درون آن برخاست. استعمال صدها و هزارها واژه، تازی در آثار امر بهائی همان اندازه طبیعی و پدیدهای تاریخی است که حضور همان واژه‌ها در شعر مولانا و سعدی و حافظ. به عبارت دیگر، خداوند متعال نه به عربی یا فارسی مقید است نه به چینی نه هندی، نه انگلیسی نه هیچ زبان دیگر، و ما نباید اصرار ورزیم که تجاوز از مرز زبان و اصطلاحات عربی اسلامی تجاوز از حکم خداست. آیا میلیون‌ها بهائی غیر ایرانی که بوئی از فارسی و عربی نبرده‌اند از حکم حضرت حق تجاوز می‌کنند و شب و روز غریق دریای گناه اند؟ آیا استغفرالله، حضرت شوقی ربّانی روحی لذکر جمیله الفدا، با تحریر بیشترین و مهم‌ترین آثار خود به زبان انگلیسی مسیر فرهنگ جهانی بهائی را از آنچه مشیت خالق این امر بوده است، منحرف فرمودند؟ البته غرض ابداً این نیست که بهائیان ایران سزا است که دست از آموختن زبان عربی بشویند، زیرا ترک تحصیل عربی منجر به فقر معنوی جامعه خواهد شد. اگر بهائیان دیگر کشورهای جهان از بیخ و بن با زبان عربی، و فارسی نیز، بیگانه‌اند، این دلیل نیست که ایرانیان قدر این موهبت و مزیت را ندانند و آن را باری بر دوش خود شمرند که باید آن را بر زمین گذاشت. بهائیان ایران نظر به آشنایی بیشتری که به حکم شرایط تاریخ با زبان عربی دارند باید خود را مأمور به ایفای رسالتی در ایجاد فرهنگ عالم‌گیر بهائی بشمرند و گرفتار این سوء تفاهم نگردند که هدف این سخنان ترک زبان تازی و تصویب گرایش به نهضت‌های ضد عربی امروز است.

باری، وابستگی طبیعی آثار بهائی به زبان عربی در همین یکصد و پنجاه سال گذشته اندک اندک کاهش یافته، یعنی هر قدر آئین جدید پوسته، اسلامی خود را شکسته و استقلال و رسمیتش را در جهان تثبیت کرده است، نفوذ زبان و اصطلاحات عربی نیز کمتر شده است. در آثار حضرت ربّ اعلیٰ عنصر تازی بر پارسی تسلطی قاطع و کامل داشت. ولی جمال ابهی ایقان مبارک را که رازگشای همه کتابهای آسمانی و پس از کتاب مستطاب اقدس، اجل آثار نازله از قلم اعلیٰ است، به فارسی شیوایی که تا آن روز در ادبیات مذهبی مانند نداشت نازل فرمودند. و بر همین روند اکثر الواح و آثار آن حضرت از هفت وادی و چهار وادی و کلمات مکنونه، فارسی و لوح شکر شکن در دوره بغداد گرفته تا صدها لوح دیگر و رساله ابن ذئب در شامگاه زندگی عنصری مبارک، در جامه فارسی هدیه اهل عالم گشت.

حضرت عبدالبهاء مناجات‌ها و خطبه‌ها و زیارتنامه‌هایی به سیاق سنت دیرین به عربی مرقوم فرمودند، و اگر مخاطبشان دانشمندی در پایه ابوالفضائل و صدر الصدور یا خود عرب بود و فصاحت و کمال سخن را با معیارهای سنتی گذشته می‌سنجید و «معجزه» می‌پنداشت، الواح و

خطبه‌هایی به تازی از قلمشان صادر می‌شد. ولی آثار عمده، مبارک از رساله، مدنیّه و مقاله، شخص سیّاح گرفته تا تذکرة الوفا و کتاب وصایا و هزاران لوح جانانه و مناجات‌های جان‌سوز جگردوز به فارسی روان و زیبایی بی‌نظیر نوشته شده است. حضرت شوقی ربّانی توقیعات خود را به فارسی می‌نوشتند جز آنکه خطبه‌های سرآغاز و نیز بندهایی در متن رساله‌ها و نیز چند مناجات حضرتشان به زبان تازی بود. البته باید اکیداً گفت که تمام این آثار از حضرت بهاء‌الله تا حضرت شوقی ربّانی به سبکی است که در آن تازی و پارسی چون شیر و شکر با هم آمیخته است، و جز این نیست که غلبه، تدریجی عنصر فارسی بر عربی سیری طبیعی و هماهنگ با ناموس تطوّر و تحوّل اجتماع است، و تصوّر سرسوزنی ارتباط میان این سیر طبیعی با عواطف ملت پرستی جدید مطلقاً بی اساس و دور از ساحت این امر و درست مابین با تعالیم جهانی آئین بهائی است.

نکته، دیگری که باید حتماً به خاطر داشت این است که حضرت شوقی افندی هرگز قدم به خاک ایران نگذاشته بودند، و کثرت واژه‌های سنگین و پرصلابت و گاهی مترادف عربی را در رساله‌های فارسی آن حضرت نباید دلیل تعمّشان در تثبیت سبک‌های منشیان قدیم، که در نوشته‌های خود به ندرت یک واژه فارسی به کار می‌بردند، پنداشت و آن را همچون سرمشق فارسی‌نویسی در برابر دیدگان جوانان بهائی امروز و آینده ایران گرفت. در بسیاری از الواح مخصوصاً مناجات‌های حضرت عبدالبهاء بیشتر، و گاهی تمام واژه‌ها فارسی است بی آنکه ابداً نشانه‌ای از تصنع پارسی سره نویسی در آن دیده شود.^۴

باری، اهل بیت حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء سراسر حیات خود را در سرگونی سرزمین‌های عربی‌زبان سپری فرمودند، ولی تعلقشان به فارسی پایدار مانده بود و شاهد آن دستخط‌های خانم اهل بهاء حضرت ورقه، علیا است. این وفاداری عائله، مطهر به زبان فارسی به رغم محیط عربی که در آن می‌زیستند، به گمان بنده سرمشق دیگری است که دوستان نباید هرگز از یاد ببرند، خاصه در سرزمین‌های غربت و سال‌های دوری از ایران در دیار هجرت.

اما سیر گرایش از عربی به فارسی در آثار بهائی که شرح درست آن نیازمند پژوهش و گفتاری جداگانه است، در حقیقت آئینه، تحوّلی تاریخی است که در این یکصد و پنجاه سال گذشته در زادگاه این آئین نازنین رخ داده است. از دریچه، چشم ما بهائیان، این سیر گرایش از عربی به فارسی نه آئینه، بلکه خود عامل مؤثر و سلسله جنبان نهضت حیرت انگیزی است که سرانجام پس از هزار سال زندگی و شوری در پیکر فرسوده و نیم مرده فارسی دمیده است. قبول این ادعا که مستلزم ایمان به امر بهائی و بالتبع دمیدن روحی جدید در کالبد افسرده، عالم ادیان است، اگر برای دیگران دشوار باشد، دست کم باید این واقعیت را بپذیرند که آئین بهائی همان گونه که در تعالیم اجتماعی پیشرو ناشناخته، نظم نوین جهان است، زبان فارسی را هم از تهمت عجمی بودن یعنی گنگ و نارسا بودن آزاد کرده است.

* * *

در این مقدمه که فقط تذکار کوتاه موضوع اساسی دیگری بود، به دو مطلب اشارت رفت که توضیح آن متن اصلی این گفتار خواهد بود: یکی فرسوده و نیم مرده بودن زبان نثر فارسی، دوم

نهضتی که به این نثر زندگی بخشیده و آن را بارور و زیبا کرده است.

هفتاد و پنج سال پیش استاد محمد علی جمالزاده داستانی نوشت به نام «فارسی شکر است» که با نقل چند عبارت آن گفتار خود را آغاز می‌کنم.

در بندر انزلی چهار نفر ایرانی را بی هیچ گناهی در اطاق تاریک یک بازداشت‌گاه انداخته‌اند. یکی شیخی عمامه به سر است، دومی جوانی مستفرنگ که همان روز از فرنگ برگشته، سومی جوانک کلاه نمدی ساده‌ای است موسوم به رمضان، و چهارمی مردی روشن بین که راوی داستان است. رمضان مادر مرده پس از نثار مبلغی فحش و ناسزا به مأمورین حکومت و لگدپرانی به در و دیوار با ترس و لرز به طرف شیخ رفته می‌خواهد بداند که چرا بی‌گناه توقیفش کرده‌اند. قسمتی از جواب شیخ را برای نمونه نقل می‌کنم، خود قضاوت کنید که اگر کسی در پاسخ پرسش ساده شما این عبارات را با غلظت تمام از مخرج ادا کند، از آن چه می‌فهمید:

«جزاکم الله مؤمن. منظور شما مفهوم ذهن این داعی گردید. الصبر مفتاح الفرج. ارجو که عمّا قریب وجه حبس به وضوح پیوند و البته الف البته بای نحو کان چه عاجلاً چه آجلاً به مسامع ما خواهد رسید. علی العجاله در حین انتظار احسن شقوق و انفع امور اشتغال به ذکر خالق است که علی کلّ حال نعم الاشتغال است.»

رمضان بیچاره حاج و واج که نکند شیخ با اجته حرف می‌زند یواشکی عقب می‌رود. اما آرواره شیخ که تازه گرم شده ادامه می‌دهد:

«لعلّ که علّت توقیف لمصلحة یا اصلاً لا عن قصد بعمل آمده و لاجل ذلك رجای واثق هست که لو لا البداء عمّا قریب انتها پذیرد و لعلّ هم که احقر را کان لم یکن پنداشته و بلا رعایة المرتبة و المقام به اسوء احوال معرض تهلکه و دمار تدریجی قرار دهند، و بناء علی هذا بر ماست که بای نحو کان مع الواسطة او بلا واسطة الغير... علناً او خفّاء از مقامات عالیہ استمداد نموده و بلاشکّ به مصداق من جدّ وجدّ به حصول مسئول موفق و مقضی المرام مستخلص شده و براثت مابین الامثال و الاقران کالشمس فی وسط النهار مبرهن و مشهود خواهد گردید.»

این بار رمضان می‌رود به طرف جوان فرنگی‌مآب که بالای طاچه نشسته است و دارد «رمان» می‌خواند و فقط گاهی به ساعتش نگاه می‌کند مثل اینکه، بقول جمالزاده، «می‌خواهد ببیند ساعت شیر و قهوه رسیده است یا نه»، و به شنیدن صدای مظلومانه رمضان رو به او کرده می‌گوید:

«ای دوست و هموطن عزیز... من هم ساعت‌های طولانی هرچه کله، خود را حفر می‌کنم آبسولومان چیزی نمی‌یابم، نه چیز پوزیتیف نه چیز نکاتیف، آبسولومان. آیا خیلی کومیک نیست که من جوان دیپلمه از بهترین فامیل را برای یک... یک کریمینل بگیرند و با من رفتار بکنند مثل با آخرین آمده؟ ولی از دسپوتیسم هزار ساله و بی قانانی و آریترتر که میوه‌جات آن است هیچ تعجب آورنده نیست. یک مملکت که خود را اقتخار می‌کند که خودش را کنستیتوسیونل اسم بدهد باید تریبونالهای قانونی داشته باشد که هیچ کس رعیت به ظلم نشود. برادر من در بدبختی، آیا شما این جور پیدا نمی‌کنید؟...»^۵

در قصّه «فارسی شکر است» که دو نمونه، آن را خواندید، جمالزاده انگشت روی دو آفت

کشنده زبان فارسی گذاشته است: یکی فضل فروشی عرب‌مآبانه که هزار سال است مانند پیچک بر شاخ و برگ زبان فارسی افتاده و شیره آن را مکیده است، دوم هجوم واژه‌های فرنگی به دنبال پیوندهای ضروری عصر جدید با مغرب زمین. از اثر این دو آفت، که یکی تدریجاً فروکش می‌کند ولی دیگری تازه چنگ و دندان خود را در گوشت و پوست فارسی فرو برده است، زبان ایرانیان چنان فاسد و مجروح شده بود که مردم طبقات مختلف دیگر حرف هم را نمی‌فهمیدند و گروهی از ادیبان روشن بین در آستانه روزگار جدید در صدد چاره برآمدند.

* * *

باید دید که چرا نثر فارسی، درست بر خلاف شعر فارسی، در مسیر هزار ساله خود به این روز سیاه افتاد. در پاسخ به این پرسش کتابها نوشته‌اند و تاریخ این تطوّر و علل و دواعی آن را به دقت نشان داده‌اند. برای مرور نثر فارسی امروز ناچار باید به ماجرای مزبور اشاره‌ای کوتاه کرد و گذشت.

نثر نویسندگان قرن‌های چهارم و پنجم هجری هنوز زبانی ساده و روان به کار می‌بردند و مردم کتاب خوان آن روزگار که شمارشان البته اندک بود، آن نوشته‌ها را می‌فهمیدند. نویسندگان آثار دستور زبان فارسی را می‌دانستند و در آنچه به دست ما رسیده است می‌بینیم که مرتکب غلط‌های دستوری نشده‌اند. علاوه بر این از واژه‌های تازی فقط آن اندازه که برای بیان شریعت نوین اسلام و تفسیر قرآن و گزارش تاریخ عرب و اسلام یا زمینه‌های نوین فرهنگی دیگر بدان نیازمند بودند، به کار می‌بردند. هرچه زمان پیش‌تر رفت نثر فارسی در زیر قلم منشیان درباری و مؤلفان به اصطلاح ادیب خوارتر و علیل‌تر شد. علاوه بر صدها اصطلاح فقه و تفسیر و دیگر دانش‌های وابسته به دین اسلام که تدریجاً جا افتاده بود، کلمه‌های دشوار و کمیاب تازی جای واژه‌های آشنای فارسی را غصب کرد. از این گذشته، استعمال صنایع ادبی هدف مؤلف و نویسنده، فضل فروش شد و وظیفه زبان که به فرموده حضرت بهاء‌الله «پی بردن به گفتار گوینده است» فراموش گشت. علمای مثلاً فارسی نویس آیات قرآن و احادیث و قصص انبیاء و امثال و اشعار عربی و خلاصه تمام معلومات دینی و تاریخی زمان را مبدل به صندوقچه زیورآلات نثر فارسی کردند و با تمام کج سلیقه‌ی چهره آن را چنان مسخ نمودند که دیگر جز صنایع ادبی رنگ و بوئی در آن باقی نماند. البته ساده‌نویسی ادبی صاحبان ذوق سلیم هنوز هم پیروانی داشت. مخصوصاً در میان صوفیان که برای عامه مردم و درویشان خانقاهی می‌نوشتند و چندان در بند صنعت‌گری و لغاظی نبودند. این بود که نثر فارسی بی‌پناه شد و فقط لنگ لنگان و بیمار و خسته توانست در سایه حمایت عروس شعر فارسی راه چندین قرن دراز را طی کند، تا آنکه طلیعه عصر جدید دمید و زبان فارسی تولدی دیگر یافت.

قرن نوزدهم را عصر بیداری ایرانیان خوانده‌اند، و این تعبیر از هر نقطه نظر درست است. تحولات قرن نوزدهم و بیداری مردمی که جانیشان به لب رسیده بود، در سرنوشت زبان فارسی تأثیری شفاف‌بخش و خارق العاده داشت. در این قرن حوادثی رخ داد که چشم رهبران فرهنگ ایران را گشود و ایشان را به تکاپو و جستجو انداخت. جنگ‌های ایران و روس و ورود صنعت چاپ و

ترجمه کتابهای غربی و مهاجرت گروهی از ایرانیان به قفقاز و ترکیه عثمانی مضاف بر چندین عامل تاریخی دیگر، چشم و گوش سران کشور و دانشمندان بالای جامعه را باز کرد و دیدند که جهان غرب چگونه چهار اسبه در جمیع میدانهای دانش و هنر و ادبیات به جلو می‌تازد، در حالی که منشیان و مؤلفان ایرانی عنکبوت‌وار دامی از تارهای دروغ و چاپلوسی و قلمبه گویی گرد خویش و مردم ایران تنیده‌اند و در اوهام و خیالات پوچ و خرافات قرن‌ها رکود معنوی می‌لوندند. در قرن نوزدهم نبردی میان کهنه و نو در همه زمینه‌های زندگی اجتماعی و فرهنگی آغاز شد. گروهی از مورخان و مؤلفان رشته‌های دیگر هنوز دست از سبک‌های نثر کهن بر نمی‌داشتند. ولی در برابر آنها مردانی اندیشه‌مند و خوش ذوق از قبیل فاضل خان گروسی، مجدالملک سینکی، فرهاد میرزا معتمدالدوله، امیرنظام حسن علی خان گروسی و در رأس همه آنها «سید مدینه تدبیر و انشاء» میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، به سادهنویسی ادبی روی آوردند و به خانه تکانی این زبان بی‌پناه پرداختند. ۷. باید به یاد داشت که این نویسندگان نیز، هرچند که به «ساده نویسی» روی آوردند یعنی از خفه کردن واژه‌های فارسی به سود کلمات اکثراً نامفهوم و دشوار یاب و حلق خراش عربی دست کشیدند و برای بیان معانی ساده تاریخی یا ادبی یا دینی توسل به اشعار و ضرب‌المثل‌های فارسی و عربی و استمداد از قصص و افسانه‌ها را دیگر لازم نشمردند، باز نثرشان از زیور صنایع ادبی کاملاً عریان نبود، یعنی به عبارت دیگر هنوز ادای مقصود را به روشن‌ترین و ساده‌ترین عبارت هدف غائی نوشتن نمی‌دانستند. آنجا که ابلاغ صریح دستوره‌های روزانه و کسب خبر و دیگر ارتباط‌های عادی، نگارش نامه یا پیامی را الزام می‌کرد، سبک روان و روشن و همه کس فهم به کار می‌رفت و در غیر این صورت نثر ساده‌شان نیز «ادبی» بود و بهره‌ای از چاشنی زیبا نویسی و هنرنمایی داشت. از این رو می‌بینیم که مثلاً قائم مقام در دو سبک متفاوت قلم زده است: یکی نثری شبیه به گلستان سعدی مسجع و سرشار از لطیفه و رمز و کنایه و تضمین و تلمیح، ولی به هر حال روان و زیبا و پرمعنی، دوم سبک ساده روزمره برای ادای وظائف روزمره. ۸. تفکیک نثر ساده ادبی از نثر ساده گفتار، چنان که بعداً اشاره خواهد شد، از آن پس همچنان ادامه یافته است. و این شیوه‌ای متداول در همه زبان‌هاست که نوشته یک مرد ادیب و دانشمند را ناچار فراتر از دسترس عامه مردم قرار می‌دهد، اما نه از نظر قلمبه نویسی و صنعت‌گری، بلکه به علت سطح برتر مباحث و اندیشه‌هایی که در نوشته ادبی عرضه می‌گردد و مردم عادی یا عامی که از آن معلومات بی‌بهره‌اند توانائی خواندن و درک آن را ندارند. باری، با وجود نوشته‌های افراد مزبور و امثال ایشان از قبیل میرزا ملکم خان و آخوندزاده و با وجود انتقادهای تند همین میرزا فتح علی آخوندزاده بر شیوه تاریخ نویسی رضا قلی خان هدایت،^۹ سبک‌های سخت جان قرون وسطائی اگرچه از کرسی عزت فرو غلطید ولی از پا در نیامد، و فقط انقلاب مشروطه در آغاز قرن بیستم و زلزله‌های پس از آن بود که این بنای پوسیده را واژگون کرد و زبان ساده همه کس فهم را جان‌نشین نثرهای مغلق و جان فرسای کهنه نمود، تا جائی که امروز می‌توان گفت که نثر فارسی بار دیگر جان گرفته و در قرن بیستم جا‌ده خود را کوییده است و به رغم کوشش دسته‌های افراطی از انحراف و گرایش به کجراه‌های پیشنهادی گوناگون اجتناب ورزیده است.

در مرور نثر فارسی امروز باید دو مبحث جداگانه را تا حد امکان توضیح داد: یکی وضع کنونی زبان فارسی و راه‌هایی که برای اصلاح و تقویت آن پیشنهاد کرده‌اند، دوم گفتگو از شاخه‌های گوناگون نثر امروز. نظر به تنگی مجال فقط نثر داستان نویسی مطرح خواهد شد و متأسفانه پرداختن به شاخه‌های دیگر از قبیل نثر نمایشنامه نویسی، طنز نویسی، فلسفه، روزنامه نگاری و بسیاری دیگر ممکن نخواهد بود. فقط به اشاره عرض می‌کنم که در بعضی از این رشته‌ها نثر فارسی راه خود را شناخته و به آمادگی لازم دست یافته است، ولی در بعضی دیگر با گام‌های لرزان و سست و اقتان و خیزان پیش می‌رود.

* * *

در باره وضع کنونی نثر فارسی بطور کلی در همین ابتدای سخن نظر خود را عرض می‌کنم که نثر فارسی در تاریخ تقریباً هزار و صد ساله، خود هرگز به اندازه امروز سالم و زیبا و نسبت به موجودیت مستقل خود مطمئن نبوده است.

زبان فارسی در مدتی کمتر از یکصد سال با یک جهش سریع زنجیرهای بردگی را گسسته و نشان داده است که می‌تواند همپای زبان‌های زنده جهان بار سنگین فرهنگ زمانه را به دوش بکشد.

اما این توفیق آسان به دست نیامده است. صدها دانشمند و نویسنده در کوششی پی‌گیر برای آراستن و پیراستن فارسی شریک بوده‌اند، آراستن به آنچه کم داشته و پیراستن از زوائدی که چهره‌اش را قرن‌ها مسخ کرده بوده است. دردهائی را که این اصلاح‌گران تشخیص داده و در صدد درمانش برآمده‌اند، به اختصار بیان می‌کنم.

اساسی‌ترین مشکل زبان فارسی به اتفاق آراء اهل نظر، کثرت بی‌اندازه و هجوم بی‌بند و بار واژه‌های تازی بوده است، واژه‌هایی که در برابر بسیاری از آنها معادل‌های درست و رسای فارسی بوده و هست. برخی از زبان‌شناسان گفته‌اند که هشتاد و پنج درصد کلماتی که در زبان فارسی بکار می‌رود، عربی است.^{۱۰} بدون تردید این تخمین مبالغه آمیز است، ولی خالی از حقیقتی هم نیست. و همین امر است که ذهن اندیشمندان ایرانی را در این ۵۰-۶۰ سال گذشته به خود مشغول داشته و آنان را به چاره جوئی برانگیخته است.

باید دانست که بیشتر دانشمندان ایرانی که نفوذی قاطع در دگرگونی زبان فارسی داشته‌اند، خوشبختانه آن قدر از عقل سلیم بهره‌ور بوده‌اند که کینه، هزار و چهارصد ساله تاریخی را در سرنوشت زبان و ادب امروز دخالت ندهند. البته گروه یا گروه‌های دیگری هم بوده‌اند و هستند که کینه دیرینه ضد عرب را به بهانه زبان از نو شعلهور ساخته و راه تجدید شکوه باستانی ایران را در جارو کردن واژه‌های دخیل تازی دانسته‌اند. ولی این گونه جنبش‌ها هرچند عاری از تأثیر و جاذبه‌های کاذب نبوده است، هرگز آن قوت منطق و رونق را نداشته است که بتواند زبان فارسی را در کوره راه فقر معنوی بیفکند، حتی بسیاری از تندروان افراطی مانند صادق هدایت و ذبیح بهروز (به استثنای یکی دو اثرش) که در کار دین و تاریخ یک دنده و آشتی‌ناپذیر بودند و عرب را عمیقاً خوار می‌شمردند و حتی گام را از این نیز فراتر نهاده خود اسلام را هدف تیر طعنه و نیش

هجو و تمسخر ساخته بودند، می‌دانستند که در کار زبان با خامی و تعصب به جایی نمی‌توان رسید. درست است که مهم‌ترین رکن شخصیت و استقلال فرهنگی ایرانی زبان فارسی است، ولی این امر نمی‌تواند بهانه، تسویه، حساب‌های سیاسی و مذهبی باشد و نباید از پاکسازی جاهلانه زبان وسیله‌ای ساخت برای تسکین خشم دیرین و انتقام از اعراب چهارده قرن پیش. زبان هیچ قوم و ملتی از آمیختن با زبان‌های دیگر برکنار نمانده است. زبان عربی هم میان دو هزار و سیصد تا سه هزار واژه از زبان‌های ایرانی وام گرفته است.^{۱۱} حتی در قرآن مجید بنا بر تخمین محققان، ۳۱۷ واژه از زبان‌های غیر عربی به کار رفته که احتمالاً ۲۸ عدد آن از اصل ایرانی است.^{۱۲} شمار واژه‌های یونانی و لاتین در انگلیسی شاید کمتر از عربی در فارسی نباشد. اما نه عربها هرگز میلی به اخراج دو هزار و ششصد واژه فارسی نشان داده‌اند و نه مردم انگلیسی‌زبان اصولاً متوجه‌اند که چه مبلغ عظیمی از واژه‌های زبانشان دخیل و وام دیگران است. اما انصاف هم باید داد که رفتار عربی به عنوان مهمان در زبان فارسی چندان «مؤدبانه» نبوده است و پری بی‌جهت نیست که خشم ایرانیان را برانگیخته است. اعراب وقتی کلمه‌ای از فارسی یا یونانی یا همین امروز از فرانسوی یا انگلیسی وام گرفتند آن را در زیر چرخ و دنده، صرف عربی چنان خرد و خمیر نموده هضم می‌کنند که فقط زبان شناسان می‌توانند دم روپاه را در آن بشناسند. «سبد» فارسی را «سفت» می‌کنند و «گاو میش» را مبدل به «جاموس» می‌نمایند و «نوروز» را «نیروز» کرده با آن مثل يك مصدر عربی رفتار نموده می‌گویند «نورزنا»، یعنی نوروز گرفتیم. کلمه «فیلم» را از زبان‌های غربی می‌گیرند و مصوت ی را انداخته يك ثلاثی مجرد بی‌عیب و علت از کوره بیرون می‌آورند و جواز «تفلیم» و قَلِمْتُ قَلِمْتُ قَلِمْنَا و دیگر صیغها را برای «مفلم» صادر می‌کنند. از سوی دیگر وقتی يك ریشه ساده عربی در زبان دیگر برای خود جای پائی باز کرد، بقول یکی از دانشمندان تمام قوم و قبیله‌اش با استفاده از ادب و آداب میزبان به دنبال آن واژه کوچ کرده در محیط فرهنگی جدید به سرعت صاحب آب و گل می‌شوند. يك نمونه کلمه، «علم» است که وقتی در زبان فارسی پذیرفته شد، کم‌کم «علوم، عالم، عالم، معلوم، تعلیم، معلم، علامت، اعلام، علم، استعلام، تعلم، متعلم، علامه» با حق استفاده از قواعد جمع و تأنیث خانگی خویش (معلمه، تعلیمات، علما...) و چه بسیار مفردات و مرکبات دیگر با روایت اقامت دائم وارد می‌شوند و حق حیات را از «دانستن» و همه مشتقات آن (دانا، داننده، دانائی، دانندگی، دانستی، بسیار دان، دانش، دانشمند، دانشور...) می‌گیرند و اگر بعد از هزار سال گروهی زبان شناس ایران دوست آمدند و واژه‌هایی از قبیل دانشگاه، دانشکده، دانشسرا، دانشجو، دانشیار... ساختند که همه رسا و زیبا و بومی است، متولیان ادیب قرون وسطائی بانگ و فریاد (برآرند) که مسلمانی نیست.

با وجود این داد و ستد غیر عادلانه که در طی هزار سال زبان فارسی بیهقی و ناصر خسرو و سهروردی و شیخ انصاری و ژنده پیل احمد جام و مؤلفان قابوسنامه و نوروزنامه و گلستان را در دست امثال عطا ملک جوینی و وصاف الحضرة و میرزا مهدی خان منشی به چنان روز سیاهی نشانند که گاهی در چندین صفحه کتابشان به جز حروف ربط و ضمائر (بر، با، از، این، آن...) اثری از

فارسی دیده نمی‌شود، با وجود این داد و ستد يك جانبه خوشبختانه در ایران اکابر گردنکشان نثر و پیشوایان ادب و اندیشه در قرن بیستم اکثراً مردانی خردمند و دورنگر بودند که جوانان آتشین مزاج را از واکنش‌های زیان‌آور بر حذر داشتند و پیشوا یا پیشوایان دولت را با چراغ دانش و دانائی هدایت کردند. فرهنگستان زمان رضا شاه که شصت سال پیش (۱۹۳۴) تأسیس یافت و مأمور سامان دادن به بلبشوی زبان فارسی گشت، به وجود بزرگانی همچون ذکاءالملک فروغی و علامه علی اکبر دهخدا و علامه محمد قزوینی و ملک الشعراء بهار و استادان نامدار عباس اقبال و بدیع الزمان فروزانفر و سعید نفیسی و احمد بهمنیار و ابراهیم پورداود و جلال همائی آراسته بود که زبان‌های مصیبت‌بار نهضت ضدّ عربی را می‌شناختند و در کتابها و مقالات خود اهل قلم را به میانه روی می‌خواندند. فرهنگستان در جوّ سیاسی آن روزگار که آلوده به تب ناسیونالیسم افراطی بود، واژه‌هایی ساخت یا از درون متن‌های کهن نظم و نثر بیرون کشید، بعضی صحیح و بعضی سقیم، بعضی خوش‌آهنگ و بعضی گوش‌خراش، که ذوق سلیم مردم عده‌ای از آن را پسندید و فوراً جذب کرد و عده‌ای دیگر را زور دستکامهای تبلیغاتی نیز توانست در حلقوم زبان فارسی فرو دهد. این گروه مردان دوراندیش به هر حال توانستند، بر خلاف همقطاران خود در کشور ترکیه، جلوی هرج و مرج و دخالت‌های ایران پرستان تندرو و ناآگاه را بگیرند و هموطنان خود را قانع کنند که واژه‌های دخیل تازی که از صافی ذوق خداوندان زبان فارسی، مولانا و سعدی و حافظ، گذشته و در شعر یکه تازان جهان معرفت نظامی و خیّام و عطار و جامی و صدها سخنور دیگر به کار رفته است حقاً که دیگر بیگانه نیست و در زبان و فرهنگ ما بومی هم شده است و باید غنیمتی عزیز شمرده شود.

اما نهضت فارسی سره نویسی اگرچه از نفس افتاده، هنوز نمرده است و بیشتر طرفداران آن را باید در حلقه‌های فراریان بی‌مایه و زبان ندانی سراغ گرفت که ور رفتن با زبان فارسی را سرگرمی خود ساخته‌اند و خشم خود علیه حکومت اسلامی ایران را از راه سرکوبی کلمات عربی تسکین می‌دهند، غافل از آنکه تیشه به ریشه ادبیات درخشان کشور خود می‌زنند. ۱۲. به هر حال اگر سائق سره نویسان ملت پرستی افراطی بود، عقلای آنها دنبال چاره‌های مفید و مؤثر بودند و با روشی همانند باستان شناسان، در زبان‌های قدیم ایران و متون نظم و نثر گذشته و نیز در گویش‌های محلی ایران دنبال ریشه‌های درست و واژه‌های اصیل می‌گشتند. و باید انصاف داد که هم به سرچشمه‌های زاینده ناشناخته‌ای دست یافتند و بسیار واژه‌های صحیح و خوش‌آهنگ فارسی را بازیابی یا بازسازی کردند، و هم دانش شناخت زبان‌ها و هشیاری مردم نسبت به تاریخ و فرهنگ ایران را رواج و رونق بی‌سابقه بخشیدند.

اما نهضتی که دانشمند فقید سید احمد کسروی آغاز نمود پیروی از منطقی دیگر می‌کرد. کسروی معتقد بود که باید از هر واژه، زنده فارسی و هر ریشه، شناخته شده، ولو آنکه مهجور و متروک مانده باشد، به روشی مکانیکی یعنی از راه ترکیب آن با پیشوندها و پسوندهای موجود برای نیازمندی‌های امروز مفردات جدید بسازیم و این مفردات را در قالب مصدر فارسی گنجانیده، قالب را در کوره، صرف فارسی بگذاریم و بدین ترتیب هر محصول مورد نیاز خود را ایجاد کنیم.

کوشش‌های کسروی در میان ایرانیان مقبول نیفتاد و یکی از دلایل نامرادی راه او این واقعیت بسیار مهم بود و هست که زبان پدیده‌های مکانیکی نیست که آن را در قالب دستور بسازند و بیرون بدهند. هزار نکته، باریک‌تر ز مو و هزاران پیچ و خم دلانگیز زبان زیبا و گیرا در گرو همین نکته است که در ایجاد آن نه قواعد منطق و ریاضیات، بلکه دنیای بی‌حساب عواطف و ادراکات دخالت دارد. نثر قائم مقام و فروغی را مردم هنوز می‌خوانند و لذت می‌برند، ولی سبک خنک و واژه‌های من در آوردی کسروی، با وجود موضوعات بسیار عالمانه‌ای که او مطرح می‌کرد و همیشه تازگی داشت، از همان ابتدا به گوش مردم ناخوش‌آیند می‌نمود و هرگز مهر قبول نخورد و جا نیفتاد.^{۱۴}

* * *

وقت آن رسیده است که به شیوه‌های ادیبان سخن شناس امروز بپردازم و چند تن از کسانی را که سرمشق اهل قلم بوده و هستند اشاره‌وار یاد کنم. اما نخست باید بگویم که این وظیفه هم دشوار است و هم آسان. آسان از این رو که شمار اهل قلم که شایسته ذکر جمیل‌اند بسیار است، و دشوار از این رو که برگزیدن و نام بردن چند تن از میان خیل انبوه نثر نویسندگان برآزنده این قرن ناچار کاری سخت ناقص خواهد بود و چه بسیار نام‌هایی که باید ناگفته بماند. در این گزینش، هر چند اجماع پژوهشگران در مد نظر بوده است، ذوق و پسند شخصی این بنده نیز ناچار سهمی داشته است و به همین دلیل از خوانندگانی که در سلیقه بنده به کم و بیشی قائل‌اند پوزش می‌خواهم.

پیش از هر کس باید از محمد علی فروغی، مرد سیاست و ادب، یاد کنم که در نوشته‌های خود، مخصوصاً در سیر حکمت در اروپا، راه اعتدال را طی کرد و با نثر روان و بی‌تکلف خود به نسل‌های بعد نشان داد که حتی فلسفه را می‌شود به سبکی نوشت که نه تنها درست و بی‌عیب و بی‌پیرایه، زوائد ملال آور، بلکه دلکش و خوش‌آهنگ و زیبا نیز باشد و خواننده را شیفته سخن کند. سعید نفیسی که شور و شتابی بیش از فروغی داشت و در بسیاری از شاخه‌های نویسندگی قلم زد و آثار فراوان برجا گذاشت، هم در ترجمه‌ها و هم در بسیاری از مقاله‌های خود از گرایش به نثر ساده پشتیبانی کرد و هر جا که پای عواطف و احساسات در میان بود و قلمش عرصه‌ای آزادتر از مباحث خشک علمی می‌یافت، نثری دلانگیز و سخت‌گیرا می‌نوشت. ملك الشعراء بهار و بدیع الزمان فروزانفر بیش از فروغی و نفیسی به نثر ادبی و استفاده از واژه‌های سخته و نا آشنا تمایل داشتند و در بیان مطالب پای بند تعبیرات و جمله بندی ساده همه کس فهم نبودند. خواننده عامی حرف آنها را درست نمی‌فهمید یا اگر می‌فهمید از ریزه‌کاری‌ها و چاشنی هنر که قلم آنها در عبارات فارسی ریخته است بی‌خبر می‌ماند. شرحی که فروزانفر بر مثنوی مولانا نوشت، و دریغ و درد که بیش از حدود سه هزار بیت را شرح نکرده بود که درگذشت، شاهکار نثر ادیبانه امروز در بیان اندیشه‌های عارفانه و تلیق آن با دین و منطق است.^{۱۵} چند تن دیگر از همین گروه سرآمدان استاد، راه ساده نویسی را بدون هیچ زیب و زیور ادبی در پیش گرفتند. از آن جمله یکی استاد عباس اقبال، مورخ و محقق نامدار بود که چندین سال مقالات مجله یادگار را خودش

می‌نوشت و کثرت کار مجال توجه به جلوه‌های زیبا شناسی سخن را به او نمی‌داد، چه که هدفش روان و درست و گویا نوشتن بود. ۱۶. احمد بهمنیار هم بسیار ساده و بلیغ می‌نوشت و جای تأسف است که خیلی کم نوشت. بهترین نماینده ساده نویسی این پژوهشگران راه گشای یکی دو نسل گذشته مجتبی مینوی بود که فضل و کمال و دقت علمی را با شجاعت اخلاقی فراهم داشت، و با لحن تند و صریح خود بی‌رحمانه به دغلبازان و شیادان رشته‌های تاریخ و دین و ادب می‌تاخت. ۱۷. نثر مینوی در عین سادگی به غایت استوار و روشن و دلانگیز بود.

* * *

یکی از بیماری‌های امروز ما که همه این استادان به درمان آن کوشیده‌اند ولی تا کنون از میان نرفته، بیماری غلط نویسی است. چند عامل اساسی دیگر که جملگی از آفات خلق و خوی ما ایرانیان به شمار می‌رود، بلای غلط نویسی را به وجود آورده و درمان آن را مشکل ساخته است. گذشته از بی‌سوادی که در این بحث بی‌محل است زیرا هر صاحب قلمی ناچار سوادی دارد، باید بی‌مبالاتی، خوار شمردن زبان و ادبیات به رغم تلق‌های کاذبان نسبت به شعر و شاعران، و آموزش سرسری رشته‌های ادبی در مدارس و دانشکاه‌ها را عوامل مهم این بیماری غلط نویسی بدانیم. ۱۸. ما ایرانیان اکثراً فارسی نمی‌دانیم و هرگز به دستور زبان خود دل نداده و آن را درست نیاموخته‌ایم. با وجودی که هر جا پایش بیفتد به حافظ شیرازی‌مان «پز» می‌دهیم و چنان وانمود می‌کنیم که غزل‌های او را می‌فهمیم - و حتی قدم فراتر نهاده ادعا می‌کنیم که دیوان او را خوانده‌ایم! - با وجود این لاف در غربی زدن و از برکت شعر فارسی در انظار دیگران کسب احترام کردن، غالباً از زبان فارسی جز دو کلمه حرف زدن چیزی نمی‌دانیم، و کسانی هم که مقاله می‌نویسند چه بسیار که مرتکب غلط‌های آشکاری می‌شوند که یک دربان انگلیسی یا آلمانی شبیه آن را در زبان خود مرتکب نمی‌شود. به ندرت یکی از مؤلفان جامعه ما کتابی می‌نویسد که آکنده از غلط‌های فاحش نباشد. حضرت ابوالفضائل در عرصه درست نویسی و تسلط بر جمیع دقائق جمله بندی و دستور و لغت شناسی زبان فارسی نیز یکه تاز بی‌بدیل و بی‌نظیر تاریخ ما بود.

* * *

باری، برگردیم به موضوع سره نویسی که در حقیقت از پدیده‌های فرهنگی قرن نوزدهم است و چنان که می‌دانیم جمال اقدس ابهی نیز بنا بر مقتضیاتی خاص چندین لوح مبارک را به فارسی خالص نازل فرمودند. پیروان این نهضت می‌کوشیدند که ابوالفضائل را جذب حلقه خود کنند و آن مرد بزرگ نیز قلم خود را در این سبک آزمود و نشان داد که به قول خودش: «هنوز گویندگان هستند اندر عراق که قوت ناطقه مدد از ایشان برد.» ۱۹. اما شیفتگی به فارسی سره در قرن نوزدهم ناشی از معرفت به زبان‌های اوستائی و پهلوی نبود. بیشتر کسانی که در این دام افتادند، حتی شاعر چیره دستی همچون ادیب الممالک فراهانی، نادانسته فریب مکتب آذر کیوان را خورده مشت مشت از انبان واژه‌های باد آورد دساتیر بر می‌داشتند و شتابزده به کار می‌بردند. در قرن بیستم با وجودی که پته این گروه روی آب افتاد و استادی محقق همچون پورداود، که خود در ایران دوستی افراطی شهره شهر بود، مچ آنها را باز کرد، ۲۰. هنوز از پا درنیامده‌اند و انقلاب

اسلامی هم متأسفانه هیزم بیشتری به خورد آتش تعصبات ضدّ عربی آنان رسانده است.

* * *

نویسندگان بیدار دل و نیک اندیش امروز راههای سالم‌تر و بهتری را برای تقویت زبان فارسی پیشنهاد می‌کنند. حرف اساسی زبان شناسان این است که اولاً هر جا زبان ما خود واژه‌های پسندیده و درستی دارد که مفهومی‌های مورد نظر را می‌رساند باید بیشتر از آنها و کمتر از معادل‌های تازی آنها استفاده کنیم.

دوم، این عادت را ترك کنیم که با هر کلمه، عربی به تمام مشتقات آن پروانه، ورود بدهیم و به جای آن هر قدر ممکن است واژه فارسی یا دخیل عربی را با پیشوندها و پسوندها و دیگر اجزای سخن ترکیب کنیم و این زبان را بارور و برای ادای اندیشه‌های جدید مجهز نمائیم. زبان فارسی توانائی شکفت انگیزی در پیوستن اجزاء به یکدیگر و ایجاد معانی نو دارد. برای نمونه واژه کوتاه عربی «غم» را می‌آورم. چه اندازه اصطلاحات و تعبیرات گوناگون در ترکیب با اجزای فارسی از همین دو حرف ساخته شده است: غم آلود، غم آور، غم افزا، غم انجام، غم اندوز، غم انگیز، غمبار، غم پرست، غم پرور، غمخوار، غم دار، غم دیده، غم زدا، غم زده، غم خیز، غم سوز، غمکده، غمگسار، غمگین، غمین، غم نواز، و اخیراً غم آواز، غمنامه، و افعالی از قبیل غم بردن، غم خوردن، غم داشتن، غم دیدن، غم کشیدن، و بسیار ترکیبات دیگر با افزودن پسوند ی به کلمه‌های بالا و «پر» و «بی» و پیشوندهای دیگر به «غم»، مانند غمخواری، غمگینی، پرغم، بی‌غم و نظائر آن.

سوم، در استفاده از قواعد زبان تازی در فارسی پافشاری و «لجاجت» نشان ندهیم، یعنی مثلاً تعصبی در استفاده از جمع عربی و تأنیث صفت جمع در عربی نداشته باشیم. به جای غریبان، سحرها، بخارها، لباس‌ها نکوئیم غربا، اسحار، ابخره، البسه. به جای خیال‌های مضرّ، وجودات شریف، بانوان محترم، نکوئیم و نویسیم خیال‌های مضرّ، وجودات شریفه، بانوان محترمه، و یقین داشته باشیم که از این رهگذر نه وجودات و بانوان را رنجانیده‌ایم و نه به امر مبارک توهینی روا داشته‌ایم. این گونه کاربردها بیشتر نتیجه عادت است و پیروی از سرمشقی که همان ادیبان در گذشته داده‌اند و ترك آن زبانی به دین و دنیای ما نمی‌رساند. چنان که نشنیده‌ام کسی بگوید شهیدان عزیزه، بهائیان محبوبه، شاعران فصیح، استادان عالمه.

نکته‌ها و پیش‌نهادهای دیگری نیز در این زمینه عرضه شده است که برای پرهیز از پرگوئی از ذکر آن می‌گذرم به جز یکی، و آن پشت هم چیدن واژه‌های مترادف است که بر خلاف گمان گوینده یا نویسنده، در حقیقت بار معانی آنها با یکدیگر برابر نیست جز در مواردی که این گونه واژه‌ها از دو سه زبان متفاوت گرفته شده باشد که در آن صورت هم از تکرار يك مفهوم به دو زبان چیزی به مقصود و منظور سخن اضافه نمی‌شود. مثلاً وقتی می‌گوئیم «در حرارت و گرمای آفتاب» درست مثل این است که گفته باشیم «در حرارت و حرارت آفتاب» یا «در گرما و گرمای آفتاب» که عملی لغو و بیهوده است. بحث در باره واژه‌های مترادف که در بیشتر یا شاید همه زبان‌ها وجود داشته باشد و در فرهنگ‌های جداگانه گردآوری شده است، از هدف این گفتار بیرون است.

تنها نکته‌ای که اشاره به موضوع مترادفات را در این گفتار جازم می‌سازد، زبانی است که استعمال بی قید و بند آن به زبان فارسی وارد آورده است، و آن زبان بیمار ساختن واژه‌های سالم و بالمآل ازاله، تفاوت‌های گاهی بسیار ظریف و دقیق است که میان دو یا چند لفظ به ظاهر مترادف نهفته است. البته استفاده، درست و از روی بصیرت از واژه‌های نزدیک به یکدیگر فوایدی هم دارد که از آن جمله است تأکید مطلبی، و نیز روشن ساختن نکته‌ای با استفاده از واژه‌های متعدّد که سایه‌های گوناگون و اندکی متفاوت آن نکته را ادا می‌کند.

این راه‌های تقویت زبان نثر فارسی که دانشمندان زبان شناس و سخنور در نوشته‌های خود پیشنهاد کرده‌اند، منطقی است و به گمان این بنده ما بهائیان دلیل معقولی برای جبهه بندی و مخالفت با آن نداریم. در همین مقام باید افزود که ما بهائیان ایرانی به اشتباه زنجیر دیگری بر دست و پای خود زدیم که از آن به «سبک امری» تعبیر می‌کنیم. مجال سخن در این موضوع وسیع است، و مطلب را دوست دانشمند دانای ما جناب دکتر فریدون وهمن در مقاله‌ای نفوذ و جاندار روشن کرده‌اند و علاقمندان حتماً باید آن را بخوانند.^{۲۱}

گرفتاری بسیار بزرگتری که امروز زبان فارسی را در بوته، آزمایش نهاده است و تهدیدی شدیدتر از تهدید هزارساله عربی به شمار می‌آید، مسأله اصطلاحات علمی و فنی جدید است، یعنی معانی و مفاهیمی که در قدیم وجود نداشته تا زبان فارسی یا هر زبان دیگری واژه‌های رسا و درستی برای پذیرش آن ساخته و آماده کرده باشد. هزار سال پیش تلفون و رادیو و نایلون و پنی سیلین و اتوبوس و پارکینگ و کامپیوتر و بچ وجود نداشت. این مفاهیم جدید هر روز مانند بهمن از کوهسار دانش‌های نوین مغرب زمین سرازیر می‌شود و زبان فارسی باید برای آنها جا باز کند و به هر حيله و تدبیری که در چننه دارد آنها را با روح و آهنگ خود سازگاری دهد. همه افراد بی‌تعصّب و دل‌آگاه می‌دانند که نه فارسی و نه هیچ زبان شرقی دیگر چاره‌ای جز قبول انبوه بزرگی از این واژه‌های غربی ندارد. در جهان به هم پیوسته، امروز مبادله، واژه‌ها همراه با مبادله اندیشه‌ها و ابداعات فنی امری است اجتناب ناپذیر، و همان گونه که دیوارها و مرزهای سیاسی در برابر نیاز مردم عالم به وحدت و یگانگی فرو می‌ریزد، دروازه‌های زبان را نیز باید بیش از پیش گشود. این جبر زمانه است و روح عصر جدید که تعالیم بهائی در يك صد و پنجاه سال گذشته حلول آن را مؤدّه داده است. در عین حال، امروز که دیگر سازمانی برای پرورش و نگاهبانی زبان فارسی وجود ندارد- یا اگر وجود دارد از رسمیت و شخصیت شناخته شده علمی که از پشتیبانی صدها هزار ایرانی روشنفکر و دلسوز در سرزمین‌های غربت بهره‌ور گردد محروم است- رهبری این امر حیات فرهنگی ایران بر عهده متخصصانی است که هم ذوق کافی دارند و هم دانش عمیق ادبیات و زبان شناسی و تاریخ، خواه ساکن ایران باشند خواه مقیم سرزمین‌های دیگر.

حتی پیش از انقلاب اسلامی با آنکه فرهنگستان زبان وجود داشت، گروهی از دانشمندان در این زمینه دست به کوشش‌هایی بسیار سودمند زده بودند. از آن جمله حدود سی و پنج سال پیش چند تن از اهل علم و تحقیق با احساس مسؤلیت و واژه‌هایی برای پارهای از اصطلاحات جغرافیا و زمین شناسی وضع کردند و در دایرة المعارف مصاحب به کار بردند که ظاهراً در میان اهل فن

پذیرفته شد. ۲۲ در این سال‌های اخیر هم در ایران و هم در سرزمین‌های هجرت و غربت این کوشش‌ها ادامه دارد و باید دید که آینده در باره این همه چگونه داوری خواهد کرد.

* * *

سخن دراز شد ولی البته هنوز بسیار نکته‌های مهم که دانستن آن در مرور نثر فارسی معاصر ضروری است ناگفته مانده است. قبلاً عرض کردم که نثر ادبی و نثر ساده و روشن آسان فهم در طول يك صد سال اخیر راهی بس دراز پیموده و به قلم‌های بلندی دست یافته است، و چند تن از نمایندگان سرشناس این نهضت را در قرن نوزدهم و نیمه اول این قرن (البته به تقریب) نام بردم. گروه نام برده همه از سرآمدان و پیشوایان فرهنگ و ادب ایران و نخستین استادان دانشگاه نوین‌یاد ما بودند. حال باید دانست که آب و آفتاب تعلیم و تربیت در خاک زرخیز این فرهنگ کهن که از دیرگاه بایر مانده بود تأثیری شگفتانگیز داشت و بذر استعداد‌های نهفته را به سرعت رویانید. در این پنجاه سال گذشته بدون گزافه‌گویی صدها نثر نویس دیگر قدم به میدان گذاشته و با آثار خود افق‌های درخشانی را در عرصه نگارش نثر فارسی نشان داده‌اند. نثر فارسی زندگی و نشاط بازیافته خود را مدیون استادان ادبیات و علوم انسانی از سوئی و داستان نویسان از سوئی دیگر است. فعلاً سخن از داستان نویسان نیست که به اصطلاح امروز از تباری دیگر اند و در بخش دوم این گفتار به آنها خواهم پرداخت. اکنون سخن از خیل پژوهشگران رشته‌های ادب و علوم انسانی است که بار این رسالت تاریخی را بر دوش کشیده‌اند. معرفی این صاحبان قلم مجالی گسترده می‌خواهد، ولی دریغ است که در همین فرصت کوتاه، ولی دیرپاب، چند نام نامی را ولو فهرستوار یاد نکنم.

در میان رفتگان، زنده یاد پرویز ناتل خانلری حکم قافله سالار را داشت. خانلری هم شاعر بود، هم سخن سنج و سخن شناس، هم پژوهشگری دقیق، هم استادی دانا و روشن دل، و هم نزدیک به سی سال ناشر پرکار مجله سخن و مشوق و پشتیبان شاعران و نویسندگان هنرمندان. خانلری نثری روان و دلچسب و پراحساس می‌نوشت. خوش‌فکر و انسان دوست و هنرمند بود، و نسلی از جوانان با استعداد ایران را شیوه نوشتن آموخت.

کمی پیش از خانلری استاد دکتر محمد باقر هوشیار بود که نسبت به زبان هم بصیرت داشت و هم وجدان و احساس. معدود مقالاتی که از او به یادگار مانده، آینه ضمیری پاک و ذهنی سخت شفاف و پرتکاپو است که حاصل تأملات خود را به شیوه‌ای استوار و زنده و گیرا نوشته است. دریغ که شعله فروزان این مرد متفکر پرشور و پر فوران زود فرو مرد، یا به روایتی خاموشش کردند. ۲۳

علی دشتی در زمره همان استادان نسل اول بود، هرچند استاد پژوهشگر نبود. وی نثری پخته و دلانگیز و پراحساس می‌نوشت و در سه شاخه گوناگون روزنامه نگاری و داستان‌های عاشقانه اشرافی و سرانجام بررسی‌های ادبی مهارت و ورزیدگی داشت. دکتر غلام حسین یوسفی استادی امین و سخت‌کوش بود و با مقالات و کتاب‌های ارزشمندش نثر تحقیقات ادبی را غنی‌تر کرد. علی اکبر سعیدی سیرجانی که در همین چند روز گذشته به خیل مردان جاویدان ادب فارسی

پیوست،^{۲۴} نیش قلم توانای خود را در طنزهای بسیار مؤثر سیاسی و اجتماعی به کار می‌برد، و علاوه بر آن چندین کتاب و مقاله بسیار آموزنده در موشکافی دو فصل شاهنامه و نیز در باره حافظ و خمسه، نظامی گنجوی به یادگار گذاشت. نثر سیرجانی شیوا و خواندنی و تند و بی‌پروا بود و سجایای ممتاز اجتماعی و انسان دوستی او را نشان می‌داد. در میان زندگان که تعدادشان فراوان است، باید از نثر محکم و فصیح ایرج افشار و نیز عباس زریاب خویی، محمد رضا شفیعی کدکنی و مخصوصاً شاهرخ مسکوب و محمد علی اسلامی ندوشن یاد کرد. نثر رضا براهنی شاید به مذاق هر خواننده، سخن شناس خوش نباشد، ولی تسلط او را بر فکر و قدرت حیرت انگیزی را که در بیان اندیشه‌های خود، به ویژه در سنجش آثار ادبی دارد، نمی‌توان نادیده گرفت. شاعران هم غالباً نثری خوش‌آهنگ می‌نویسند که هر کدام ویژگی‌های فردی خود را دارد. مقالات زنده یاد مهدی اخوان ثالث، گرچه سراسر طعن و طنز تلخ و نیشخند است، دارای صراحت و صمیمیت کم نظیری است و به یادگار خواهد ماند. مقالات ادبی نادر نادرپور، صرف نظر از اندیشه‌هایی که عرضه می‌دارد، همه زیباست و آراسته به کلمات دست چین شده‌ای که قریحه، شاعرانه او برگزیده است. ذکر نام بهترین نثرنویسان این روزگار به مراتب از حد این گفتار خواهد گذشت، ناچار نام‌های بسیار آشنای چند تن را فهرستوار اضافه می‌کنم: استاد ابراهیم پورداود، غلام علی صورتگر، محمود صنای، محمد جعفر محجوب، جلال متینی، احمد مهدوی دامغانی، خسرو فرشیدورد، فرزانه میلانی، ناصح ناطق، کریم کشاورز، احسان طبری، منوچهر بزرگمهر، ایرج پزشک‌نیا، داریوش آشوری، شجاع الدین شفا، کیکاوس جهاننداری، ابوالحسن نجفی، نجف دریابندری، مسعود رجب‌نیا... چند تن از این گروه مترجمان نامدار و بعضی دیگر محقق و نیز طنزنویس اند. در پایان این مقال باید از استاد احسان یارشاطر یاد کنم که دارای سبک سهل و دلپذیر و روان کم‌مانندی است و ظرافت اندیشه و نکته‌یابی‌های بسیار لطیف و دل‌نشین او را بخصوص در یادداشتهای کوتاهش باید خواند.^{۲۵} گفتار را با ذکر نام علامه عبدالحسین زرین کوب پایان می‌دهم که آثار قلمش به راستی گنج معرفت است و دریای پرگوهر دانش و دانائی، و اگرچه سبکش جزر و مدی دارد و به همه کس مجال درک اندیشه‌ها و صید معانی تحقیق او را نمی‌دهد، اما آرزومند معانی بلند تحمل نشیب و فراز نوشته‌های او را خواهد کرد.

یادداشتها

۱- مجموعه الواح مبارکه، به سعی محیی الدین صبری کردی، قاهره ۱۹۲۰، ص ۲۶۲. علاوه بر این آیه که در آن زبان فارسی را سزاوار هرچه ستایش است دانسته‌اند، آیات و عبارات دیگری نیز از قلم اعلی و کلک حضرت مولی الوری در این باره هست که اگر به دیده تحقیق بررسی شود، بیانگر سه نکته اساسی است.

اول آنکه تازی از پارسی «افصح و ابسط و اوسع» است، یعنی دامنه واژه‌های آن بسیار فراخ‌تر و گسترده‌تر است. به عبارت دیگر شمار کلمات و ریشه‌هایی که از هر کدام بتوان دهها مشتقات و صیغه‌های گوناگون ساخت، در عربی وسیع‌تر از فارسی و قاموس زبان تازی بزرگتر از واژه‌نامه زبان پارسی است (به نقل از مجموعه پیام آسمانی، از انتشارات مجله «پیام بهائی»، شهرالقول ۱۴۵ بدیع = نوامبر ۱۹۸۸، ص ۱۰۸). همین معنی را در مواردی دیگر نیز تأکید نموده و فرموده‌اند که لغت عربی «ابسط از کل لغات» است، یعنی سرمایه زبان عربی از همه زبان‌های دیگر غنی‌تر است (همان اثر، ص ۱۰۸). این واقعیت یعنی وسعت شگفت‌آور زبان عربی که از بنیاد با زبان‌های هند و اروپایی، و از آن جمله فارسی، متفاوت است - و این گفتار ظرفیت غوررسی آن را ندارد - دلایلی دارد هم در ساخت و ذات زبان عربی و هم در تطورات چند هزار ساله تاریخ. به یاد بیاوریم که زبان فارسی از همان روزگاری که فارسی باستان و اوستائی پایه‌های آن را استوار می‌کردند يك بار دچار مصیبت خانه برانداز هجوم اسکندر گشت و در حدود يك هزار سال پس از آن اعراب آثار و نوشته‌های موجود آن را دستخوش نابودی کردند، و دست کم تا دوپست سال مجال نفس کشیدن به این زبان ندادند. این نکته‌ها البته نیازمند بحث و فحص دیگری است.

دوم آنکه زبان فارسی خوشتر و شیرین‌تر از تازی است: «اگرچه لسان عربی احسن است ولیکن گفتار پارسی اعلی»، نیز «... لسان پارسی بسیار ملیح است...» (همان اثر، ص ۱۰۸).

سوم آنکه جمال قدم و مرکز میثاق آموختن زبان فارسی را نه تنها به ایرانیان که به غیر ایرانیان نیز توصیه فرموده‌اند: «محبوب عالم به لسان پارسی تکلم می‌فرماید. دوستان او هم اگر به این لسان تکلم نمایند و بنویسند لدی الوجه مقبول است.» و حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «ای منجذب به نفاتح الله، تا توانی همت نما که زبان پارسی بیاموزی زیرا این لسان عنقریب در جمیع عالم تقدیس خواهد شد.» و نیز می‌فرمایند: «... الواح بسیاری از حضرت بهاء الله در نهایت بلاغت به فارسی موجود. با وجود این چگونه لسان فارسی غیر مقبول؟» (همان اثر، ص ۱۰۸ و ۱۰۹).

۲- خطبه گلستان سعدی (در چاپ استاد غلام حسین یوسفی. ص ۵۱).

۳- سوره ابراهیم، آیه ۴. برای اطلاع از آراء متکلمان و فقیهان مسلمان در باره این آیه و مسأله ترجمه کلام الله به زبان‌های دیگر ر. ک.

Ismail K. Poonawala, "Translation of Scripture", in *Jewish Quarterly Review, Supplement* 1990, pp163-192.

۴- نمونه‌ای از مناجات‌های تماماً فارسی مبارک را می‌توان در مجموعه مناجات‌ها (لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانکنه‌این، آلمان ۱۹۹۲) زیارت کرد. از جمله مناجات‌های شماره ۲۳۲، ۳۹۶، ۴۴۶ و ۴۵۴. در بسیاری از مناجات‌ها و الواح مبارک فقط گاهی یکی دو کلمه عربی هست مانند مناجات شماره ۱۵۳ (ترکیب جان نثار) و ۴۴۲ (کلمه حال) و ۳۷۴ (دو بار کلمه نور). در بسیاری از آثار قلم مبارک فارسی و عربی چنان روان و زیبا با یکدیگر درآمیخته است که تشخیص آنها برای کسانی که عربی ندانند مشکل است. تفصیل این موضوع در این گفتار نمی‌گنجد، غرض تنها عطف توجه یاران است به عنایت زائدالوصفی که قلم میثاق به زبان فارسی داشته است.

۵- سید محمد علی جمالزاده، یکی بود یکی نبود، چاپ ششم، کانون معرفت، طهران ۱۳۳۹، صص ۲۷-۳۳. مجموعه یکی بود یکی نبود نخست بار در ۱۹۲۱ در برلین منتشر گردید و در طهران منجر به ضوضا و تکفیر نویسنده و مشاجرات در مجلس شورای ملی و وضع قانون جدید مطبوعات شد. دیباچه جمالزاده بر این کتاب که در ۱۹۱۹ نوشته شده است، حکم «مانیفست» زبان نشر فارسی را یافته است. جمالزاده سی و پنج سال بعد از آن،

یعنی در ۱۳۳۳ (= ۱۹۵۴) بر چاپ پنجم کتاب مقدمه‌های نوشته که مروری جامع و سودمند است بر تحوّل نثر فارسی در آن مدت سی و پنج سال. مجموعه، یکی بود یکی نبود به چندین زبان ترجمه شده است و مترجم غالباً شرح حال نویسنده را آورده است. ر. ک.

M.A. Jamalzada, Once Upon a Time. Translated by H. Moayyad and Paul Sprachman, Bibliotheca Persica, New York 1985.

۶- جامع‌ترین کتاب اساسی در باره تاریخ نثر فارسی سبک‌شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی تصنیف محمد تقی بهار ملک الشعراء است (سه جلد، طهران ۱۳۲۱). دیگر فنّ نثر در ادب فارسی: جلد اول، تاریخ تطوّر و مختصات و نقد نثر پارسی از آغاز تا پایان قرن هفتم، تألیف دکتر حسین خطیبی، انتشارات زوآر، طهران ۱۳۶۶.

۷- بهترین کتاب در باره شاعران و نویسندگان این دوره و نمونه آثارشان تألیف مشهور یحیی آربین پور از صبا تا نیما است در دو جلد، چاپ اول، شرکت سهامی کتابهای جیبی، طهران ۱۳۵۰. چاپ دوم هم با اصلاحاتی منتشر شده است. نیز ر. ک. سعید نفیسی و ایرج افشار: نثر فارسی معاصر. منتخباتی از بهترین آثار مورّخین و محقّقین نامی ایران، از صدر مشروطیت تا معاصر. کانون معرفت، طهران ۱۳۳۰.

۸- نمونه‌های هر دو سبک را در چاپهای مختلف منشآت او می‌توان یافت. یکی از نغزترین نامه‌های او به سبک ادبی آن است که «در مقام ضرب به اهالی تبریز... از قول ولیعهد» نوشته و با بیت معروف:

خدایا راست گویم گویم فتنه از تست ولی از ترس نتوانم چخیدن

شروع می‌شود (منشآت قائم مقام فراهانی، از انتشارات ارسطو، طهران بدون تاریخ، صص ۱۰۸-۱۱۱).

۹- میرزا فتحعلی آخوندزاده، مقالات فارسی، به کوشش پروفسور حمید محمدزاده. ویراسته ح. صدیق، انتشارات نگاه، طهران ۲۵۳۵. نیز مقالات، گردآورده باقر مؤمنی، طهران ۱۳۵۱، صص ۱۴۹-۱۶۱. نیز ر. ک. فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، انتشارات خوارزمی، طهران ۱۳۴۹، ص ۲۳۸ به بعد.

۱۰- Asya Asbaghi, Persische Lehnwörter im Arabischen, Otto Harrassowitz, Wiesbaden 1988, Einleitung, pXV.

ر. ک. نقد بزرگ علوی بر همین کتاب در مجله «آینده»، جلد پانزدهم، ۱۳۶۸، صص ۸۲-۸۴.

۱۱- آسیه اسبقی، همان کتاب بالا، ص XV. مؤلف حدود سه هزار واژه رایج در زبان عربی را مشتق از ریشه‌های فارسی و زبان فارسی دانسته و مآخذ خود را با دقتی علمی نشان داده است. نیز ر. ک. محمد علی امام شوشتری، فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، انتشارات انجمن آثار ملی، شماره ۸، طهران ۱۳۴۷. روش امام شوشتری در این کتاب استخراج واژه‌های فارسی از زبان عربی است با استناد به مآخذ معتبر قدیم مانند شفاء الغلیل، اثر شهاب الدین خفاجی و المغرب من الکلام الاعجمی، تألیف ابو منصور جوالقی، و امثال آنها.

۱۲- Arthur Jeffery, The Foreign Vocabulary of the Quran. Oriental Institute, Baroda 1938.

برای اطلاع از واژه‌های فارسی در قرآن کریم، ر. ک. حشمت مؤید، نقد بر کتاب الفصل فی الالفاظ الفارسیة المعربة فی الشعر الجاهلی و القرآن الکریم و الحدیث النبوی و الشعر الاموی، تألیف دکتر صلاح الدین المنجد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، طهران ۱۹۷۸. «ایران نامه»، سال چهارم، صص ۴۹۸-۵۱۰.

۱۳- از جمله نمونه‌های این افراط‌های زیان‌آور و غالباً بی‌اساس کتاب فرهنگ واژه‌های تازی به پارسی، تهیه شده به توسط «پاسداران فرهنگ ایران» است در دو پوشینه (= جلد)، پاریس، «به سالمه ۲۶۹۹ ایرانی». ر. ک. دکتر جلال متینی، «ایران شناسی»، سال چهارم، صص ۲۱۷-۲۱۸.

۱۴- کسروی دانشمندی پرکار بود و آثار بسیار پرارزشی در رشته‌های تاریخ و زبان شناسی نوشت. آراء او در باره پاکسازی و بازسازی زبان فارسی به همین نکته که بنده نوشته‌ام محدود نیست و بسیاری از پیشنهادها و او که در زمان زندگانی خودش با مخالفت شدید ادبای سنتی آن روزگار روبرو گشت، بعدها تدریجاً قبول عام یافت و امروز در مقالات دیگران تکرار می‌شود. ر. ک. محمد علی جزایری، «مقدمه»، بر کتاب نوشته‌های کسروی در

زمینه زبان فارسی، به کوشش حسین یزدانیان، چاپخانه تابش، طهران ۲۵۳۷ (= ۱۳۵۷)، ص ۱۱ تا ۴۷. ناصح ناطق، «سخنانی در باره احمد کسروی»، ضمیمه «راهنمای کتاب»، شماره ۱۱-۱۲، بیستمین سال، ۱۳۵۶. نیز محمود کتیرائی، «کتاب شناسی کسروی»، فرهنگ ایران زمین، جلد ۱۸، ۱۳۵۱، صص ۳۶۱-۳۹۸.

۱۵- بدیع الزمان فروزانفر، شرح مثنوی شریف، از انتشارات دانشگاه طهران، سه جزو، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، مشتمل بر شرح ابیات مثنوی از ۱ تا ۳۰۱۲ یعنی کمتر از یک هشتم ابیات آن کتاب مستطاب.

۱۶- ر. ک. مجموعه، مقالات عباس اقبال آشتیانی، با مقدمه و تصحیح آقای دکتر محمد دبیرسیاقی، کتابفروشی خیام، طهران ۱۳۵۰.

۱۷- از جمله آثار مینوی که هم معرف آزادفکری و شجاعت اخلاقی و هم شامل نمونه‌های زیبایی از نثر روان و محکم اوست، کتاب آزادی و آزاد فکری، چاپ تابان، طهران ۱۳۳۸ را می‌توان نام برد که مجموعه‌ای از هفت مقاله اوست. مقاله «دعوت بی چماق (برای مطالعه، اعضای حوزه علمیه، قم)» که به تاریخ ۷ تیر ماه ۱۳۳۴ یعنی در بحبوحه ضوضای ضد بهائی به دنبال نطق‌های واعظ فلسفی در رادیو نوشته شده، چنان صریح علیه توحش آن ایام و تخریب گنبد حظیره القدس ملی استدلال کرده است که در آثار غیر بهائیان ایران مانند ندارد.

۱۸- ر. ک. ابوالحسن نجفی، غلط نویسیم، فرهنگ دشواری‌های زبان فارسی. مرکز نشر دانشگاهی، طهران، چاپ اول، ۱۳۶۶. این کتاب که با اضافات و اصلاحاتی تجدید چاپ شد، مجموعه، غلط‌های رایج در زبان و نوشته‌های نثر فارسی است که محققان دیگر و خود او یافته و در کتب و مقالات متعدد یاد کرده‌اند.

۱۹- ر. ک. شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، اثر جناب روح الله مهرباخانی، جلد اول، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران ۱۳۱ بدیع، صص ۳۷۵-۳۷۸ و ۴۶۱-۴۷۴. جلد دوم این تألیف نفیس که شامل نامه‌های دیگری از آن حضرت به فارسی سره است، به نظر این بنده نرسیده است.

۲۰- ابراهیم پورداود، فرهنگ ایران باستان، بخش نخست، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه طهران، ۲۵۳۵ (= ۱۳۵۵)، صص ۱۷-۵۱ و ۳۲۹-۳۲۷، همو، هرمزد نامه، نشریه انجمن ایران شناسی، طهران ۱۳۳۱، صص ۳۱۰-۳۱۹. نیز ر. ک.

Fathallah Mojtaba'i, "Dasatir", in *Encyclopaedia Iranica*, vol. 7, p85.

Henri Corbin, "Azar Kayvan", *Ibid.* vol. 3, pp183-187.

۲۱- دکتر فریدون وهمن، «سبک امری کدام است؟»، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ۱، آکادمی لندگ، سویس، ۱۹۹۰، صص ۳۵-۵۲.

۲۲- فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی، تألیف احمد آرام، صفی اصفیا، حسین گل گلاب، غلام حسین مصاحب و مصطفی مقرّبی، طهران ۱۳۳۸.

۲۳- دکتر سیاسی، رئیس دانشگاه طهران، سالها بعد در مقاله‌ای نوشت: «مرگ نابهنگام این استاد با فضل و با شور و شوق ضایعه بزرگی برای دانشگاه طهران و بخصوص برای رشته علوم تربیتی بود.» (مجله «راهنمای کتاب»، سال بیستم، ۱۳۵۶، ص ۷۶۳، ضمن مقاله‌ای راجع به گذشته و آینده روان شناسی در ایران). در کنگروه بین المللی خاور شناسان که اندکی پس از درگذشت دکتر هوشیار در شهر مونیخ آلمان تشکیل شد، نام آن استاد فقید و درگذشت بقئی او غالباً بر زبان ایرانیانی که در آن کنگروه شرکت داشتند می‌گذشت. از آن جمله استاد سعید نفیسی بود که صریحاً می‌گفت، دکتر هوشیار را کشتند چون بهائی بود.

مجلس یادبود دکتر هوشیار روز سه شنبه ۲۱/۸/۱۳۳۶ در سالن دانشکده ادبیات تشکیل شد. از جمله کسانی که در آن مجلس سوگواری سخن گفت دکتر رضازاده شفق بود که تلویحاً به پیشنهاد غیر طبیعی بودن مرگ دکتر هوشیار در عبارات زیر اشاره کرده است و بنده قسمتی از آن را به عنوان سندی تاریخی در اینجا، هرچند ارتباطی به موضوع مقاله ندارد، نقل می‌کنم:

«چند روز قبل از حرکت به طالقان هوشیار را دیده بودم. همان زنده‌دلی و نشاط و امیدواری و امیدبخشی که

همیشه در او نمودار می‌شد باز پیدا بود. چیزی که هیچ انتظار نمی‌رفت آرام شدن آن چهره بی‌آرام و بسته شدن آن چشم‌های زنده و خاموش شدن آن منطق گویا بود. ولی دست تقدیر با یک اشارت چراغ زندگانی یک مرد بینادل کوشا را در طرفه‌العین خاموش کرد. سرور کوتاه تعطیل تابستانی من مانند سایر شادی‌های این جهان گذران پایان یافت و چون به شهر برگشتم مانند همه آواره و متحیر از هر کسی که دیدم علت مرگ او را پرسیدم. گفتند بیماری آنفلوآنزا گرفت، طیب معالجش معالجه اشتباهی کرد، در بیمارستان هم دستگاه اکسیژن کار نکرد، و مردی صاحب‌دل و خدمتگزار به این مفتی از دست رفت. با اینکه تصور کردم این اخبار شایعاتی بیش نباشد، از طرف دیگر بسا شنیدیم و به تجربه دیدیم همانطور که طبیبان عیسوی هش وجود دارند، طبیبان آدم کش هم پیدا می‌شوند، و همانطور که بیمارستان‌های مجهز با وسایل فنی و عواطف انسانی در جهان بسیار است بیمارستان‌هایی هم هست که گوئی به منظور از بین بردن بیمار است نه چاره‌ی بیماری. خلاصه علت مرگ هرچه باشد هوشیار ناگهان و نابهنگام رفت ولی نام نیکی از خود به یادگار نهاد...»

(مجله دانشکده ادبیات دانشگاه طهران، سال پنجم، شماره اول و دوم، مهر و دی ماه ۱۳۳۶، ص ۲۶۸).

۲۴- این چند خط به یاد علی اکبر سعیدی سیرجانی پس از درگذشت او در تاریخ ۲۷ نوامبر ۱۹۹۴ در ایران به این مقاله افزوده شد.

۲۵- این «یادداشت‌ها» در شماره ۱، پائیز ۱۳۶۵، ص ۱۰۳ مجله «ایران نامه» آغاز شد و در مجله «ایران شناسی» ادامه یافت و تا این تاریخ ۶۸ «یادداشت» در ۱۹ شماره آن دو مجله به چاپ رسیده است. («ایران شناسی»، سال ششم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۳).

* در باره مجموع مسائل زبان فارسی امروز و مشکلات آن و راه حل‌های پیشنهادی، بسیاری از زبان‌شناسان و نویسندگان و شاعران و پژوهشگران رشته‌های ادبی ایران در این قرن کتاب و مقاله نوشته‌اند و بحث‌های تند و پرشور گوناگون در کنفرانس‌ها و دانشگاه‌ها و مجله‌های فارسی در گرفته است. فهرست زیر اسامی فقط گزیده‌ای از معروفترین کسانی است که در این مباحث بارها اظهار نظر کرده‌اند و خود نشان می‌دهد که فرهنگ ایران تا چه پایه با زبان فارسی گره خورده و هم پیمان است و ملت ایران چگونه بر سر دو راه یا چهار راهی ایستاده و در کشاکش برگزیدن راه درست تاریخ و آینده هویت فرهنگی خویش است. ترتیب این فهرست کمابیش الفبائی است:

احمد آرام، داریوش آشوری، محمد علی اسلامی ندوشن، ایرج افشار، عباس اقبال، محمد رضا باطنی، منوچهر بزرگمهر، محمد تقی بهار، احمد بهمنیار، محمد پروین گنابادی، ابراهیم پورداود، چنگیز پهلوان، سید حسن تقی‌زاده، محمد علی جمالزاده، جلال خالقی مطلق، پرویز خانلری، محمد دبیرسیاقی، شاپور راسخ، عبدالحسین زرین کوب، احمد شاملو، جعفر شعار، محمد رضا شفیع کدکنی، جعفر شهیدی، علی اشرف صادقی، ذبیح الله صفا، احسان طبری، هوشمند فتح اعظم، عبدالرحمن فرامرزی، محمد فرزانه، خسرو فرشید ورد، بدیع الزمان فروزانفر، محمد علی فروغی، بهرام فره‌وشی، علی اکبر فیاض، محمد قزوینی، احمد کسروی، صادق کیا، حسین گل گلاب، یحیی ماهیار نوابی، محمد جعفر محبوب، محمد محمدی، مهدی محقق، محمد محیط طباطبائی، محمد جواد مشکور، محمد معین، مجتبی مینوی، ناصح ناطق، سعید نفیسی، نذیر احمد، ابوالحسن نجفی، صادق هدایت، جلال همایی، جلال متینی، احسان یارشاطر، غلام حسین یوسفی، امیر حسین آریان پور، ادیب طوسی، احمد تفضلی.

تعداد مقالاتی که کما بیش در باره زبان فارسی امروز میان سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۶۰ یعنی در طی ۱۵ سال نوشته شده است بالغ بر ۱۷۵۰ می‌شود. بهترین مرجع این مقالات مجلدات چهارگانه فهرست مقالات فارسی، گردآوری دانشمند پرکار ایرج افشار است. نباید ناگفته گذاشت که در این ۳۰-۴۰ سال گذشته واژه‌نامه‌های اختصاصی علوم و فنون مختلف نیز به طبع رسیده است و کوشش‌های مداوم در این راه ادامه دارد.

نثر داستان‌نویسی فارسی مروری کوتاه

دکتر حشمت مؤید

در گفتار پیش مروری کوتاه بر نثر فارسی معاصر و تحوّل و مشکلات آن موضوع سخن بود. در این گفتار به نثر داستان نویسی که یکی از مهم‌ترین ارکان ادبیات معاصر فارسی و شاخه‌ای جدید بر تنه این درخت کهن سال است می‌پردازیم. گفتگو راجع به محتوای داستان‌ها و تکنیک یا فن داستان‌نویسی و جهان‌بینی نویسندگان و تمایلات و ایده‌آل‌های سیاسی و اجتماعی ایشان خارج از موضوع سخن است، هرچند بدیهی است که سبک نگارش هر نویسنده آئینه حالات روانی اوست و سبک را نمی‌توان قاطعانه از شخصیت تفکیک نمود. از این رو گه‌گاه اشاره‌ها و توضیحاتی به مطالبی غیر از نثر نویسنده به میان خواهد آمد که از آن گزیری نیست، اما کوتاه و فرعی خواهد بود.

* * *

ادبیات فارسی، چه شعر و چه نثر، در طول تاریخ توجّهی به مردم عادی و وضع زندگانی آنها نداشت. شاعران اگر زاهد و عارف و صوفی مشرب بودند، معبود آسمانی را ستایش می‌کردند و هم و غمشان شناسائی کردگار بود. طالب راه بهشت بودند و خلق را بدان دعوت می‌کردند. اگر اهل دنیا و در پی آسایش زندگی و کامجویی از نعیم این جهان بودند، به دربارهای پادشاهان و حاکمان می‌پیوستند و قلم و قریحه خود را به خدمت ممدوح می‌گماشتند. ذکر معشوق هم البته چاشنی همه دیوان‌ها بود. اما کسی به فکر طبقات رعیت و مردم خرده‌پا نبود. مردم عادی نه معبود الهی بودند، نه ممدوح درباری، نه معشوق خلوت‌گاه خیال- نه خدا، نه پادشاه، نه دلبر طناز، و از این رو جایی در ادبیات فاخر سنتی نداشتند. در این آثار ادبی البته نکوهش جور و بیداد شاهان و توانگران بر طبقات رعیت و بیچارگان فراوان است خواه از زبان پیرزنی که دامن سنجر را می‌گیرد و از ستم او و سپاهیان‌ش شکایت می‌کند،^۱ و خواه از قول عقلای مجانبین یعنی

دیوانه‌های دانا که نقاب مصلحتی جنون بر چهره زده‌اند تا بتوانند آزادانه دردهای خود را بگویند و حتی به گله‌گزاری از دستگاه آفرینش پردازند و از این رهگذر گاهی لحظه کوتاهی از دردها و جان‌کندن‌های بی‌امان مردم فرو دست را نشان بدهند.^۲ اما این نکوهش ظلم و شکایت از سرنوشت از جمله مقوله‌های کلی فلسفی و سیاسی و مخصوصاً مذهبی است، نه داستان زندگانی بینویان کوچ و بازار و شرح محرومیت، بردگی، نداری، بیماری یا شادی‌ها و عشق‌ها و آداب و عادات ایشان.

انقلابی که داستان‌نویسی جدید در قرن حاضر در ادبیات فارسی ایجاد کرد، بیش از هر چیز در این بود که نظرگاه را عوض کرد. نگاه شاعر و نویسنده را از آسمان و دربار برگرفت و او را به تماشای توده‌های مردم و زندگی مرارت‌بار آنها واداشت. غیبت خداوند و دین و آخرت در ادبیات قرن بیستم ایران، انقلابی‌ترین تحول و بارزترین خصیصه، ادبیات کنونی فارسی است. در شعر و داستان‌های امروز فارسی، اگر نیز ذکری از خدا و دین و پیغمبر به میان بیاید برای هدف‌هایی صد درصد متفاوت از هدف‌های قرون گذشته است.

* * *

آغاز این نهضت واقع بینی و توجه به روزگار مردم، البته ابتکار ایرانیان نبود. داستان‌نویسی مانند بسیار پدیده‌های دیگر دنیای جدید، ارمغان مغرب زمین بود.^۳ حکایت‌های کوچک و بزرگ که صدها و هزارها نمونه‌اش در ادبیات سنتی فارسی وجود دارد، داستان کوتاه به معنای امروزی آن نیست و از هیچ نقطه نظر شباهتی به آن ندارد.

ایرانیان داستان کوتاه را نخست بار در ادبیات فرانسوی و روسی و انگلیسی شناختند، خواه از طریق ترجمه و خواه با خواندن آنها در زبان‌های غربی. دو نویسنده ایرانی که بنیان‌گذار این هنر در فارسی شناخته می‌شوند، در اروپا تربیت یافته و در اروپا نوشتن را شروع کرده بودند. حتی حاجی میرزا زین العابدین مراغهای، مؤلف سیاحت نامه، ابراهیم بیگ که در دوران تحول آغاز قرن سهمی بسزا داشته است، در اوان جوانی ایران را ترک گفته و عمری در قفقاز و استانبول زیسته بود.^۴ به هر حال، این شاخه بسیار اساسی ادبیات جدید تقریباً صد سالی دیرتر از اروپا و امریکا یعنی در اوائل قرن بیستم در ایران غرس شد. نخست بیست سالی کند و آرام نمود کرد ولی پس از واقعه شهریور ۱۳۲۰ یک باره با نیرو و سرعتی شگفت‌انگیز بارور شد و در اندک مدتی پایگاه شایسته خود را در ادبیات ایران احراز کرد.

* * *

ادبیات داستانی در حقیقت ادبیات عامه مردم و آئینه زندگانی آنهاست. و برای آنکه از عهده این وظیفه برآید نیازمند زبانی است متفاوت با آنچه منشیان و شاهزادگان باسواد و مورخان ادیب مسلک قرن نوزدهم ساخته و پرداخته بودند. احتیاج به سادگی و همه کس فهم بودن زبان، یکی از مؤثرترین عوامل تحول زبان فارسی بود که شرح مختصر آن در گفتار قبلی گذشت.

حال به دنبال شرح مزبور باید گفت که زبان ساده دارای ابعادی گوناگون است. زبان ساده

پژوهشگر ادبی همان زبان ساده، خبرنگار روزنامه نیست، و زبان خبرنگار یا ناشر روزنامه که سرمقاله و تفسیر سیاسی می‌نویسد، زبان طنزنگار مجله، فکاهی نیست. هر رشته‌ای مقتضی سبکی دیگر است. علاوه بر این، در روزگاری که دانش و فرهنگ این همه گسترش یافته و افراد قلم به دست به صدها و هزارها نفر رسیده است، طبیعی است که دهها سبک گونه‌گون پیدا بشود که بر هر یک مهر یک یا چند نویسنده خورده باشد. گذشته از تنوع رشته‌ها و وسعت زمینه، نویسندگی، آزادی سبک قلم نیز، بدین معنی که استبداد ادیب خودپسند دیگر کسی را در چهارچوب سلیقه‌های کهن مقید نمی‌سازد، به بروز شیوه‌های گوناگون مدد رسانده و راه را برای پرورش و تجلی استعدادهاى رانده شده و بی مشتری سابق باز کرده است.

* * *

داستان‌نویسی فارسی از همان آغاز حسّ کرد که زبان ادبی قبائی تنگ و پوسیده است و ناچار کوشید که به منبع دیگری دست یابد. و چه منبعی سرشارتر و غنی‌تر از زبان محاوره یا عوامانه که ذخیره‌ای از هزاران تعبیر بسیار بلیغ و واژه‌های بکر گویا آماده داشت. هزار سال مردم این سرزمین وسیع به فارسی گفتگو نموده و بی‌اعتنا به قواعد و آداب مدرسه و مسجد و دربار زبانی ایجاد کرده بودند که برای ادای هر فکر و خیال و شوخی و طعن‌های در افق فکر آنها رسا و گویا بود. متولیان ادب فارسی در برابر این منبع نیرومند سدّی ساخته بودند و ورود واژه‌ها و اصطلاحات عامیانه را در حریم زبان رسمی نوعی از کفر و توهین می‌شمردند.

انقلاب مشروطه و شروع داستان‌نویسی این سدّ را شکست. نخستین کسی که گام اول را برداشت و با قدرتی خارق العاده عرصه، نویسندگی را مسخر کرد علامه علی اکبر دهخدا بود که مقالات طنزآمیز انتقادی معروف «چرند پرند» را در ۱۹۰۷ در هفته نامه، «صور اسرافیل» منتشر نمود. دهخدا این مقالات را به زبان مردم کوچه و بازار می‌نوشت و با آنکه هدفش انتقاد اجتماعی و مبارزه سیاسی بود نه داستان‌نویسی، خلاقیّت ادبی او جاده را برای داستان‌نویسان کوبید.

در سال‌های نزدیک به انتشار چرند پرند چند نفر شبه‌رمان‌هایی نوشته بودند که هیچ یک ارزشی پایدار نیافت. داستان‌نویسی فارسی در حقیقت با نام محمد علی جمال‌زاده شروع می‌شود. جمال‌زاده هنوز سی سال نداشت که نخستین و بهترین اثرش یکی بود یکی نبود را، که مجموعه، شش داستان کوچک است، در ۱۹۲۱ در برلین منتشر کرد^۱ و در استفاده از زبان محاوره چنان تسلطی نشان داد که گفتمی هفتاد هشتاد سال بلا انقطاع در میان توده‌های عوام گذرانده است. باید گفت که جمال‌زاده، صرف نظر از ارزش ادبی داستان‌هایش، دو سهم بسیار بزرگ در ایجاد نثر داستانی داشته است که در تاریخ ادبی ایران هرگز از یاد نخواهد رفت. وی در دیباچه‌ای که بر همان مجموعه، یکی بود یکی نبود به تاریخ غره، ذی القعدة، ۱۳۲۷ (= ۲۸ ژوئیه، ۱۹۱۹) نوشت و اهل نظر آن را «مانیفست» ادبیات معاصر فارسی می‌شمردند، به هموطنان خود مؤکداً توصیه نمود که به نوشتن رمان و حکایت بپردازند و برای توفیق در این هنر سدّ زبان رسمی اهل قلم و شاعران سنتی را بشکنند و در داستان‌های خود که «شهری را با دهاتی، نوکر باب را با

کاسب، کرد را با بلوچ، قشقائی را با گیلک، متشّرع را با صوفی، صوفی را با زردشتی، زردشتی را با بابی، طلبه را با زورخانه‌کار و دیوانی را با بازاری به یکدیگر نزدیک نموده و هزارها مبانیت و خلاف تعصّب‌آمیز را که از جهل و نادانی و عدم آشنائی به همدیگر به میان می‌آید رفع و زایل می‌نماید»^۷ به منبع سرشار و بکر زبان عامیانه و لهجه‌های گوناگون رو بیاورند.

از صدها نویسنده که پس از جمال‌زاده وارد گود نویسندگی شده و تمام عمر خود را در همان محله‌های شهرهای ایران گذرانده‌اند، هنوز از این حیث کسی به پای او نرسیده است. جمال‌زاده شانزده ساله بود که ایران را ترک گفت و اینک هشتاد و هفت سال است که در اروپا بسر می‌برد. ولی هنوز وقتی قلم روی کاغذ می‌گذارد مثل این است که حتی یک روز از حلقه همان درویش‌ها و گداها و دلّال‌ها و دلاک‌ها و نوکرها و حاجی آقا‌های هموطن خود غیبت نکرده است. اما این شیفتگی و تسلّط خارق‌العاده جمال‌زاده بر زبان عامیانه که در آغاز کار تاج افتخار نویسندگیش بود، کم‌کم خار راهش و وبال گردنش شد و به هنر داستان نویسی او مجال پیشرفت و خودنمائی نداد. کاراکترهای جمال‌زاده وظیفه اصلی و عمده‌شان این شد که هرچه واژه و اصطلاح عامیانه در چنته دارند بیرون بریزند. دیگر ممکن نشد که جمال‌زاده طرحی بریزد و بخواند داستانی بنویسد بدون آنکه این اصطلاحات عامیانه مثل مور و ملخ از تمام حفره‌های ذهن و خاطره او بیرون بریزند و کاغذ را سیاه کنند. به علّت همین درجا زدن در نقطه حرکت هشتاد سال پیش، جمال‌زاده از نظر داستان نویسی به موزه تاریخ سپرده شده و سال‌ها است که نسل یا نسل‌های کم‌سن‌تر از او و جوان، از او به عنوان چهره‌ای تاریخی ولی بکلی عقب‌مانده و ناهمگام با کاروان زمان یاد می‌کنند.

امروز دیگر داستان‌نویسان ایرانی هم آموخته‌اند که نویسنده خوب باید در داستان‌های خود شرایط زمان و محلّ حادثه و شغل و سواد و سابقه و خصوصیات روانی قهرمانان خود را در شیوه حرف زدن آنها نشان بدهد و خود او، که راوی داستان است، باید بیشتر از زبان رسمی استفاده کند. این اصل در ادبیات داستانی فارسی جا افتاده است و امروز دیگر به ندرت می‌توان کسی را یافت که بخواد از زبان مردم عوام چیزی نقل کند و لفظ قلم بکار ببرد.

* * *

پیش از ورود به قلب مطلب که معرفی نویسندگان بنام ایران و اشاره‌ای به خصوصیات سبک آنهاست باید از محمد حجازی یاد کرد که نخواست یا نتوانست روح زمانه را دریابد و با شرایط اجتماعی جدید هماهنگ شود. حجازی نثری روان و دلچسب و زیبا می‌نوشت و در بعضی از نوشته‌هایش حالت احتضار سنت‌های خوب یا بد قدیم را در مواجهه با هجوم عادات و آداب بد یا خوب عصر انتقال با درکی درست و روشن نمایش می‌داد.^۸ رمان زیبا یکی از بهترین آثاری است که این تضاد و کشاکش را در حالات قهرمان خود به خوبی نشان می‌دهد. عیب کار حجازی در این بود که کاراکترهایش همه مثل خود او حرف می‌زدند. نثر شسته رفته او در داستان «باباکوهی» به اوج زیبایی خود رسید. حکایتهای روانشناسانه و رمانتیک او روزگاری خواننده داشت. اما حجازی این واقعیت را درک نکرد که دیگر روزگار لیلی و مجنون گذشته است و در دنیای ما

«درس ادیب اگر بود زمزمه، محبتی» دیگر طفل گریزپا را نه جمعه که روزهای هفته هم از هزاران تفریح مشروع یا ممنوع باز نخواهد داشت و به مکتب نخواهد آورد. داروی روانشناسانه حجازی که در کپسول تخیلات رمانتیک پیچیده می‌شد، نمی‌تواند به اعصاب خسته و بدن فروکوفته، توده‌های بیمار آرامشی بدهد. دیگر کسی که جاننش به لب رسیده است و قصد خودکشی دارد نمی‌شود هفت تیر به دستش داد و ضمناً خواهش کرد که پیش از خودکشی لطفاً سه روز سحرها بلند شو برو بالای بام و برآمدن آفتاب را تماشا کن تا غصه‌های دنیا را فراموش کنی و دیگر به فکر خودکشی نیفتی.^۹

* * *

در سال‌های بعد از انتشار یکی یکی بود یکی نبود، هر چند هیبت رضاشاهی نفس را در سینه‌ها حبس کرد ولی نتوانست چشمها را ببندد و قلمها را بشکند. نهال نویسندگی در زمینی سخت حاصل‌خیز جوانه زده بود و رشد می‌کرد. در دومین دهه، سلطنت پهلوی دو پهلوان تازه نفس وارد گود شدند. یکی بی‌نهایت حسّاس و نازک طبع، ناامید از دین و دنیا، تلخ کام از گردش تاریخ، گوشه‌گیری بوف مانند که کور نبود بلکه تمام نوشته‌ها را می‌خواند و از جمیع جریان‌ها آگاه بود، ولی در جنب و جوش هموطنان خود نور امیدی نمی‌دید، دل آزده از رآورد انقلاب، سرخورده از پیشوایان دروغین و ریاکار، با قلبی سرشار هم از نفرت و هم از محبت نسبت به مردمی که کرم وار در لجن زار خرافات و عادات‌های موزیانه، خود می‌لولیدند، ولی بدبخت و بی‌گناه بودند. دردهائی که مثل خوره روح صادق هدایت را در انزوا می‌تراشید، در حقیقت عمیق‌تر از آن بود که اصلاحات نیم بند ظاهری جامعه بتواند از شدت آن بکاهد. درد هدایت فلسفی بود. در تفکر فلسفی با خیام همدلی داشت و در شیوه گذران‌های بی‌ثمر عمر شیفته و شبیه کافکا بود. اما بهره‌ای عظیم هم از طنز و شوخ طبعی داشت و این جنبه از نویسندگیش در نهایت ظرافت در قضایای واق و ساهاب و ولنگاری و به گونه‌ای کاملاً متفاوت در توپ مرواری جلوه کرده است.^{۱۰}

مرور بر نثر هدایت در این گفتار و فرصت البته میسر نیست، ناگزیر با اشاره‌ای کوتاه از آن می‌گذرم. اما قبلاً باید نامی از بزرگ علوی ببرم که در همان سال‌های آخر سلطنت رضا شاه قدم به میدان گذاشت. علوی بر خلاف هدایت مرد پیکارهای سیاسی بود. مرامی که وی تبلیغ می‌کرد خواستار مبارزه بود و با گوشه‌نشینی سازش نداشت. علوی چهار سال به زندان افتاد و بعد هم که آزاد شد در عین گرفتاری‌های سیاسی رسالت خود را در خلق آثار ادبی از یاد نبرد. از نقطه نظر هنر داستان نویسی، رمان چشم‌هایش بهترین کار اوست، و داستان کوتاه «گیله مرد» یکی از موفق‌ترین داستان‌هایی است که تا کنون در فارسی نوشته شده است.^{۱۱}

نثر هدایت و علوی هر دو ساده است جز آنکه نبوغ خداداد هدایت، مضاف بر علاقه‌اش به فولکلور، او را بیش از علوی جفت خوشحالان و بدحالان و آثارش را آئینه، قدمای درون‌های پیچ اندر پیچ آنها ساخت. بعضی از داستان‌های هدایت از قبیل «داش آکل»، «طلب آمرزش» و «محلل» هنر او را در تلفیق سبک رسمی روایت‌گر با زبان عوامانه به بهترین صورتی نشان

می‌دهد. در داستان «علویه خانم» هدایت با طنزی ویران‌کننده پلیدترین عبارات رایج در میان پست‌ترین طبقات هرزه جامعه را بر زبان چند زن صیغه حرفه‌ای، خرافی و دزد و چند چاروادار و سورچی و پینه دوز فاسق که همگی برای زیارت آستان امام هشتم در راه‌اند جاری کرده است. در سراسر ادبیات فارسی کسی داستانی زنده‌تر از «علویه خانم» که از هر کلمه آن بوی بد يك بشریت شتك زده، ننکین بلند باشد ننوشته است. ۱۲ يك دسته دیگر از داستان‌های هدایت مجال گفت و شنودهای عامیانه را نمی‌دهد و اندیشه و احساس نویسنده در سطح دیگری و برای هدف دیگری حرکت می‌کند. از آن جمله است «لاله»، «سگ ولگرد»، «بن بست»، «عروسک پشت پرده»، «شبهای ورامین»، «آئینه شکسته» و چند داستان دیگر. «سه قطره خون» نیز که کیفیت مالخولیائی و کابوس‌وار آن یادآور بوف کور است، به همین نثر لفظ قلم نوشته شده است. هدایت اعجوبه، کم نظیری بود که ظهور او در سرآغاز ادبیات داستان‌نویسی فارسی از معجزه‌های تاریخ ادبی ایران است، همچنان که ظهور شاعری رودکی نام که از درون سکوت دوپست ساله، قرن سوم هجری سر بر کشید و دست کم یکصد هزار بیت پخته و نغز بسرود معجزه‌ای بوده است.

* * *

واقعه شهریور ۱۳۲۰ برای ادبیات قرن بیستم بی شباهت به شکاف دهانه، آتش فشان نبود. در مدتی کمتر از ده سال جمال‌زاده و هدایت و علوی و به‌آذین و اقلأ چهار تن دیگر در کار داستان‌نویسی، و نیما و پیروانش در مکتب شعر آزاد، و نوشین و یارانش در صحنه نمایش، و محمد مسعود و عبدالرحمن فرامرزی و احسان طبری و چندین قلم تند و افشاگر دیگر در عرصه روزنامه نگاری با شوری بی‌سابقه فضای فرهنگی ایران را يك باره آشوبار کردند. آزادی قلم و فکر و نهضت‌های هیجان‌انگیز سیاسی رگهای خفته را بیدار کرده و برای نسل اول هنرمندان هزاره جدید تاریخ ایران صحنه‌ای پر التهاب و الهام بخش آراسته بود. در رشته داستان نویسی چندین نویسنده توانا يکه تاز میدان شدند و نسل عطش زده جوان را به زیر سیطره سبک و سخن خود درآوردند.

در این دهه، تاریخی، میان ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۱ از سه نویسنده ممتاز باید یاد کرد که تا امروز پس از پنجاه سال هنوز جاذبه خود را از دست نداده‌اند. این سه تن عبارتند از صادق چوبک، جلال آل احمد، و ابراهیم گلستان که دارای سه سبک مشخص و متفاوت اند.

صادق چوبک مردی بود، و هنوز هست، که تحولات سیاسی و اجتماعی دهه مزبور او را مانند فشفشه از جا نکند. چوبک که دوست هدایت و حتماً شیفته او و متأثر از شخصیت او بود، خون‌سرد و آرام، دور از جنجال شعاردهندگان و تظاهرات خیابانی، اما آشنا با اندیشه‌ها و تحولات سبک نویسنده‌گی در غرب و با دریافتی عمیق از ذهنیات پایدار فرهنگ ایران اسلامی، به داستان نویسی پرداخت و در همان اولین قصه‌هایش در مجموعه خیمه شب بازی قدرت جادویی خود را در ارائه کامل‌ترین تصویرها و جانگدازترین پرده‌ها نشان داد. شباهت چوبک به هدایت، و شاید دینش به او را در تصویرگری نفرت‌انگیزترین صحنه‌های زندگی می‌توان دید. ولی هدف چوبک در

نمایش این صحنه‌ها نه فقط پرده سازی، بلکه درون گرائی و نفوذ در اعماق روح و احساس شخصیت‌هاست. نثر چوبک بافتی گسترده دارد و با استفاده از واژه‌های فصیح و سنجیده و دقیق ساخته شده است و زیبایی و گیرائی آن ناشی از سیر در صحنه‌های پرتجمل و باغ و بوستان و عیش و عشق و شادی و طرب مهمانی نیست بلکه غالباً از فضائی کزیه و زشت و شوم الهام گرفته است و در تصویرگری واقعیات زندگانی مردم سیه روز از پخته‌ترین اصطلاحات و تعبیرات زبان عامیانه با نهایت چیره دستی استفاده می‌کند. چوبک در رمان تنکسیر بر خلاف داستان‌های کوچکش، زبان حماسه را به کار گرفت. در این داستان حماسی مرد آفرین، که قیام جوانی از جان گذشته را برای گرفتن حق خود نشان می‌دهد و ماجرای قتل پنج تاجر و حاجی و ملای مال مردم خور را به تیر او در صحنه‌ای پر تنش مجسم می‌کند، چنان نمونه‌هایی از عشق و انسانیت و هیجان‌های روحی آفرید که خواندن آن دل سنگ را آب می‌کند. آخرین کار بزرگ چوبک رمان سنگ صبور است به سبک جریان سیال ذهن و تک گوئی‌های درونی. سنگ صبور شاهکاری است که خواننده را به تاریک‌ترین گوشه‌های مخروبه‌های روح و ذهن یک جامعه، منحنی و محکوم می‌برد. ۱۲

* * *

اما هیچ نویسنده‌ای در این قرن به اندازه جلال آل احمد در ذهن نسل جوان ایران و سرنوشت آنها تأثیر شدید و آنی نداشت. آل احمد این نفوذ عمیق را مدیون خصلت‌های سیاسی خود از یک سو و دلزدگی گروه روشنفکران از فساد دستگاه رهبری کشور از سوی دیگر بود. آل احمد مردی بود فوق العاده تیزهوش و سریع الانتقال، بی‌اندازه کوشنده و پرکار و ناآرام، پرخاشجوی و ستیزه‌گر، جسور و بی‌باک، پرخروش و آتشی‌مزاج و بی‌حوصله، رک و راست و بی‌پرده، و با این همه - یا باید گفت ناچار - در داوری‌ها و پیش داوری‌های خود یک دنده و متعصب و آشتی‌ناپذیر. رگه‌های این خصلت را نه فقط در کردار بلکه بیشتر در گفتار و نوشته‌های او آشکارا می‌توان دید. سبک او به اصطلاح تلگرافی بود و چکشی، حوصله، شرح و بسط نداشت. قلمش به سرعت ذهنش جلو می‌رفت و تا خواننده در تقلائی درک صغری، ته و توی ذهنیات خود را بکاود او از کبری و نتیجه گذشته و به صغری و کبری بعدی رسیده بود. این سبک سریع و پرشوار، و انصافاً باید گفت پر محتوی و سرشار، در عین حال نشانه اعتقاد اوست به منزلت رهبری خویش. رهبران مصمم مجال پرس و جو و گفتگو را از پیروان خود می‌گیرند و مهلت سنجیدن قضایا را نمی‌دهند. آل احمد با همین غرور رهبری توده‌های جوشی و اثر پذیر جوان را به دنبال خود می‌کشد. در نثر آل احمد، بر خلاف نوشته‌های چوبک، غلط‌های دستوری و سهل‌انگاری هست، ولی نه از ندانستن دستور زبان - آل احمد بر دستور زبان فارسی مطلقاً مسلط بود - بلکه از بی‌حوصلگی و شتاب فکری. سرعت حرکت مؤثرترین حربه آل احمد است. در بسیاری از موارد همین که ذهنش گرم شد یا قلمش به راه افتاد فعل را فراموش می‌کند و با ردیف کردن اسم و صفت خواننده مات شده را در بن بست تسلیم قرار می‌دهد. از طرف دیگر نثر آل احمد با دنیای جان و روان بیگانه است. آل احمد را فقط در عرصه زد و خوردهای سیاسی و انقلابی می‌توان یافت نه در گوشه‌های خلوت راز و نیاز، نه با خدا نه با هیچ کس دیگر. آل احمد

نویسندگی را برای هنر نویسندگی نمی‌خواست. شعر و داستان و گفتاری که مستقیماً در خدمت جامعه نباشد برای او لقلقه، زبان محسوب می‌شد. با هر چه می‌نوشت، کلنگی به پایه‌های نظام موجود می‌زد. نوشته‌های خود را غالباً خرعبلات و مزخرفات می‌خواند. بنده نمی‌دانم این فروتنی بود یا دام ساده دلان (در میان ما هم هستند کسانی که ذره ناپود و ذره بی‌مقدار امضاء می‌کنند. ولی وای به روز کسی که به این ذره‌ها بگوید بالای چشمستان ابروست، آن وقت منفجر می‌شوند و دیگر ذره مبین چه ریز است بشکن ببین چه تیز است). خلاصه اینکه نثر آل احمد گیرا و خواندنی است. از سجع و قافیه، مترادفات پی در پی، جمله‌های بلند و تو در تو و روده‌درازی‌های جانکاه بیزار است. از بلغور عربی‌های دشوار، حدیث و آیه و شعر، حتی شعر فارسی، در نوشته‌های او خبری نیست. دوستداران فضای مهتابی و آرام و رمانتیک در داستان‌های آل احمد گوشه خلوتی نمی‌یابند که در آن غزلی بخوانند یا خواب عشقی ببینند. همه جا فریاد اعتراض و غوغای تظاهرات و انتقاد و تهدید بلند است. اما با وجود این هیچ دوستدار نثر فارسی و دانشجوی تاریخ روشنفکری در ایران نباید از مطالعه آثار او غفلت ورزد و نکته‌سنجی‌ها و اصطلاحات جا افتاده عامیانه و ضربت‌های کاری او به نظامی پوسیده را در خور تأمل نداند. ۱۴

* * *

پس از آل احمد نوبت می‌رسد به ابراهیم گلستان که مانند آن دو تن دیگر، چوبک و آل احمد، از ستون‌های استوار ادبیات داستانی فارسی در عصر حاضر به شمار می‌رود. گلستان هم در شیوه زندگی و هم در سبک نویسندگی دارای خصلتی اشرافی است توأم با درایت و کاردانی و هوشمندی بی‌مانند که وی را بیش از هر نویسنده دیگر از نعمت امن و آسایش برخوردار کرده، و نثر او را فاخر و آراسته ساخته است. غرضم البته آراستگی به زرق و برق صنایع بدیعی، استعاره و تشبیه و مجاز و اقتباس و دیگر بازی‌های ادیبانه نیست. گلستان از این زوائد که در قدیم نثر فارسی را به امتلاء معده مبتلی می‌کرد بیزار است. ولی در نثر خود دو خصیصه بارز را مراعات می‌کند: یکی اینکه وی، بر خلاف آل احمد، قلم اندازی نمی‌کند و زبان را مانند دستمال کهنه برای خاکروب‌ی جامعه، سیاسی به کار نمی‌برد، بلکه واژه‌ها را عزیز می‌شمرد، دستچین می‌کند، و هر کلمه را، مانند جواهرساز ماهر، چکش می‌زند و صیقل می‌دهد و بر دیبای نثر خویش می‌نشانند. خصیصه دوم وزن و آهنگ جمله‌هاست که همچون موج آب خواننده را همراه خود می‌برد و چه بسیار که خواننده ناآگاه متوجه نمی‌شود که در بستر وزنی عروضی غلطیده است. نثر گلستان زیباست نه بدین معنی که وی، علی‌رغم آمیزش با والاترین زنان و مردان ایران، هرگز اعتنائی به طبقات اشرافی و تجملات آنها نداشته است. تنوع صحنه‌ها و شرح رخ‌های درماندگان و مستمندان در نثر گلستان هم کم نیست، جز اینکه وی اصراری نداشته است که از فقر مردم و بی‌عدالتی جامعه پیراهن عثمانی علیه دستگاه حکومت بدوزد. نیز باید گفت که گلستان چاره دردها را در اعلان جنگ بر ضد غرب نمی‌دانست و تبلیغ غرب‌زدائی نمی‌کرد. وی می‌دانست که از بهر دل عامی چند نفی حکمت و صنعت غرب را نباید کرد و از روی عوام‌فریبی سنگری برای دفاع از ارتجاع نباید ساخت تا اجامر و اوباش جری شوند و به نام دین «در خانه تزویر و ریا بکشایند». تکنیک

گلستان در داستان‌نویسی فارسی گاهی یکتاست. در «مدّ و مه» چند حادثه، مختلف زمان‌ها و مکان‌های متفاوت را در يك رشته، به هم پیوسته آورده است، همچون شب‌های مبهم دور در مه غلیظ خاطرات. یکی از آنها نمایش فلاکت قزی، دختر لال و مفلوج و بی‌صاحب محله است که تلخ‌تر و دردناک‌تر از حکایت او کسی چیزی نوشته است. گلستان در رمان اسرار گنج درّه، جنبی خیلی روشن‌تر از کسانی که به گمان واهی خود در آن شب تاریک طلوع خورشید را دیده بودند، پوشالی بودن کاخ خوشبختی آن روزگار را دیده و با چالاکي و هشیاری يك عیار و با طنزی سخت دلپذیر فروریختن آن را نشان داده بود. ۱۵

نویسنده دیگری که، دست کم از نظر قدمت، عضو همین گروه نخستین نویسندگان زبان فارسی به شمار می‌رود محمود اعتمادزاده به آذین است که معروف‌ترین اثرش دختر رعیت بیشتر جنبه سیاسی دارد، هرچند فاقد خصلت هنری هم نیست. قدرت نویسندگی به آذین را در بعضی از داستان‌های کوچکش بهتر می‌توان دید، بخصوص در داستان «مهره مار» که به نثری فاخر و آراسته نوشته شده است. ۱۶

* * *

نثر داستانی فارسی در زیر قلم چوبک و گلستان به اوج فصاحت و زیبایی خود رسید، اما خوشبختانه دچار رکود نشد. نویسندگانی که نام بردم در مدتی فوق‌العاده کوتاه زبانی سالم با سبک‌های گوناگون به وجود آوردند که می‌توانست از عهده بیان عواطف و اندیشه‌ها برآید و به سرعت مقام شایسته خود را به چنگ آورد. در میان نویسندگانی که به دنبال این پیشاهنگان، مشعل نثر داستانی را به دست گرفتند، چند تن با پیمودن راه‌های ناشناخته و نوآوری در تکنیک داستان‌نویسی آثاری آفریدند که در حدّ خود ارزشی کمتر از کار متقدّمان نداشت.

شمار داستان‌نویسان ایران در این ۶۰-۷۰ سال گذشته از هفت صد تن تجاوز کرده است. بسیاری از این نویسندگان کار را آسان پنداشته و مانند جمعی از روزنامه‌نگاران وطنی، خود را محتاج به تحصیل مقدمات و فنّ کار ندانسته‌اند. این است که از میان هفت صد داستان‌نگار شاید بیش از ده در صد شایسته، این عنوان نباشند و نوشته‌هایشان به صرف وقت و زحمت خواندن نیرزد. ۱۷

در داستان‌نویسی سه عنصر مجزّی هست که نویسنده باید بر آن تسلط داشته باشد و گرنه کمیتش لنگ است: اول زبان، دوم محتوی یا درون مایه، سوم فنّ یا تکنیک داستان‌نویسی. داستانی که به زبانی رسا نوشته شده و حاوی پیامی ارزشمند هم باشد، ولی از نظر فنّی ضعیف باشد، طبعاً داستانی موفق نیست. به عقیده صاحب‌نظران، بیشتر داستان‌های جمال‌زاده پس از انتشار یکی بود یکی نبود، از این دست است. از سوی دیگر داستانی هم که از نظر تکنیک و پختگی زبان بی‌عیب باشد، ولی درون مایه‌ای که به خواندن بیرزد و آموزنده اندیشه‌ای بدیع یا درسی سخت ضروری باشد در آن نتوان یافت، فاقد ارزش و صدفی میان تهی است. به همین طریق کسی که فنون نویسندگی را بداند و علاوه بر آن ذهنی سرشار از اندیشه‌های متعالی داشته باشد، اما از عهده نوشتن برنیايد یعنی از نعمت قلمی شیوا و توانا بی‌بهره باشد طبعاً نویسنده نیست،

خواه خوب خواه بد .

بنا بر این مقدمات وقتی ظرف زبان ساخته و پرداخته شد و توانست از عهده، ادای معانی بکر و پیچیده، مورد نیاز روزگار برآید، دیگر بحث در سبک نثر و کیفیت گزینش واژه‌ها اهمیتی ثانوی پیدا می‌کند و توجه ناقدان سخن معطوف به مطلب و تکنیک نویسنده می‌گردد. نویسنده بهتر لزوماً کسی نیست که شیوه، عباراتش خوشتر از دیگران باشد. مطلبی نیز که در قالب داستان می‌ریزد دست کم به همان اندازه مهم است. به عبارت دیگر، داستان نویسی مسابقه، انشاء نیست، مسابقه، درک بهتر جامعه و نفوذ عمیق‌تر در زوایای روح آدمی است. توجه بنده بیشتر معطوف به موضوع زبان و تحول نثر است بدین علت که زبان اسباب کار است و موضوع سخن مرور نثر داستان نویسی. ما در ایران اسباب لازم را در آغاز این قرن نداشتیم. زبان ما پژمرده و بیمار بود و نمی‌توانست بار داستان نویسی را بر دوش بگیرد. بزرگترین خدمتی که نویسندگان دو نسل اول از دهخدا گرفته تا گلستان انجام دادند همین درمان بیماری زبان فارسی و کوییدن جاده بود.

* * *

در میان نسلی که اگر نه حتماً به سنّ و سال قطعاً از حیث رهبری و ابداع، دنبال رو چند نویسنده، ممتاز مذکورند، پیش از همه باید از سیمین دانشور یاد کرد که در حقیقت متعلق به همان نسل آل احمد و گلستان، و صاحب این امتیاز است که نخستین نویسنده نامدار از میان زنان ایران است. دانشور اولین مجموعه، قصه‌های خود را به عنوان آتش خاموش در ۱۹۴۸ منتشر کرد و از آن پس در چهل و هفت سال گذشته چند مجموعه، داستان‌های کوچک و دو رمان عرضه کرده است. معروف‌ترین اثر او داستان بلند سوشون است که خوانندگان ایرانی از آن استقبالی شایان کرده‌اند و گویا پرفروش‌ترین کتاب داستانی فارسی بوده است. دانشور در سال‌های اخیر در مغرب زمین مخصوصاً در امریکا شهرتی یافته و علاوه بر سوشون دو مجموعه، داستان‌های کوچکش نیز ترجمه شده است.^{۱۸}

زنان نامدار دیگری که امروز در صف اول نویسندگان ایرانی جا دارند، مهشید امیر شاهی، شهرنوش پارسی‌پور، گلی ترقی و منیرو روانی‌پور هستند. امیرشاهی شخصیت مستقل انسان دوستی است دارای دانش وسیع و شهامت اخلاق سیاسی و ذوقی سخت سلیم. درون مایه، داستان‌های کوتاه امیرشاهی ملهم از زندگانی خانواده‌های مرفه ولی نه حتماً خوشبخت ایرانی است و تیغ انتقاد اجتماعیش بیشتر متوجه نسل نودولتان دوره‌های اخیر است. عواطف و احساسات خانوادگی توأم با نوعی شوخ طبعی ظریف در نوشته‌های او موج می‌زند. از دو داستان بلندش که هر دو صبغه سیاسی دارد، تا کنون فقط یکی به نام حضر انتشار یافته است.^{۱۹}

شهرنوش پارسی‌پور که در سال‌های اخیر شهرتی گسترده یافته، بیش از دیگران به مکتب‌های سور رئالیستی و سمبولیک روانی رو آورده است. نویسنده‌ای که به درون ذهن و روان خود می‌خزد و طرح داستان را نه از مشاهدات برونی خود در جامعه بلکه در اندرون این محفظه و از سیر در عوالم درونی خویش پرورش می‌دهد، ناچار باید فاصله، زمان و مکان را از میان بردارد و

قهرمان‌هایش را از بُعد زمان و مکان آزاد سازد. این راهی بود که هدایت برای گریز از وقاحت محیط در پیش گرفت و پارسی‌پور- و چند نویسنده، دیگر به نسبت‌های کمتر یا بیشتر- به همان راه رفته است، ولی با توجه بیشتر به نمادهای تو در توی تاریخ و اجتماع و مذهب. معروف‌ترین اثر او داستان بلند طوبی و معنای شب است که ناقدان را به بحث‌ها و تحلیل و تفسیرهای گاهی ناهمانگ برانگیخته است.^{۲۰}

در میان زنان چهره‌ای که در این ده تا پانزده سال گذشته خوش درخشیده، منیرو روانی‌پور است که با رمان اهل غرق دریا را به عنوان عنصری فعال وارد ادبیات داستانی فارسی کرد. درون مایه این کتاب حکایت دلهره‌ها و واهمه‌های خیالی و واقعی مردم یک دهکده در ساحل دریای فارس است، و در بافت آن رگه‌های افسانه‌ها و قصه‌های مردم جنوب با اندیشه‌های سیاسی و خاطرات شایعه گون تاریخی و نیز تخیلات ذهن خود نویسنده به یکدیگر گره خورده است. نثر روانی پور هنوز در تکاپو و جستجوی راهی مشخص است و از جمله نشانه‌های ضعف آن باید تکرارهای لاینقطع و غیرضروری را دانست.^{۲۱} زن نامور دیگری که داستان‌هایش سخت مشهور شده گلی ترقی است، نویسنده خواب زمستانی.^{۲۲}

حاجت به ذکر نیست که نثر این نویسندگان عموماً ساده و همه کس فهم است، و از آنجا که مدار این گفتار شیوه‌های نثر است باید اضافه کنم که به جز جمال‌زاده و چوبک و آل احمد و گلستان و نیز دو یا سه تن دیگر که بعداً نام می‌برم، دیگر نویسندگان صاحب سبکی مشخص و ممتاز از یکدیگر نیستند، حتی صادق هدایت هم جز آنجا که زبان عوام و تعبیرات بکر و گویای مردم عادی را به کار می‌گیرد نثرش به غیر از سادگی و صراحت، مشخصات میمیز و چشم‌گیری ندارد که بتوان آن را نثر ویژه هدایت نامید.

مجالى نمانده است که از بسیاری نویسندگان دیگر که چند نفرشان آثار خیلی مشهوری عرضه کرده‌اند یادی به میان آید. از آن جمله است علی محمد افغانی که رمان شوهر آهو خانم او هنگام انتشار، حدود سی سال پیش، هیجانی برانگیخت، اما آثاری که از آن پس نوشت از شهرتش کاست. نویسنده انصافاً پرکار و مقتدر دیگر جمال میرصادقی از جمله، معلمان و مشوقان نسل جوان امروزی ایران و خود صاحب رمان‌ها و چندین مجموعه، داستان کوچک است.^{۲۳} احمد محمود نویسنده بسیار موفق دیگری است که زندگی مردم خوزستان الهام بخش بیشتر داستان‌های اوست. زنده یاد بهرام صادقی و فریدون تنکابنی- که در ارائه، صحنه‌های زندگانی پوچ طبقات نو دولت بی بند و بار و منظره‌های پر غوغای اجتماع شهری از هر نظر آلوده چون طهران، چیره دست است- در زمره بهترین نویسندگان این نسل اند. عباس معروفی با رمان سمفونی مردگان به گمان این بنده یکی از شاهکارهای داستان نویسی فارسی را آفریده است.^{۲۴}

از توضیح بیشتر در باره این نویسندگان و چند تن دیگر که شایسته ذکر جمیل اند می‌گذرم. ولی چگونه می‌توان از داستان نویسی فارسی سخن گفت و از سه نویسنده ممتاز و انصافاً بزرگ: غلام حسین ساعدی، هوشنگ گلشیری و محمود دولت آبادی یادی نکرد؟

ساعدی یکی از پرکارترین، خلاق‌ترین و درخشان‌ترین چهره‌های ادب فارسی بود که در پنجاه سالگی در زیر فشار دردهای روحی درگذشت و نزدیک صادق هدایت به خاک رفت. ساعدی هنر نمایشنامه نویسی را در ایران رسمیت داد و میراثی به جا گذاشت که در کار خلف صدقش بهرام بیضائی چشمه‌ای زاینده یا درختی بارور گشت. ساعدی با مردم دهات و محله‌های پائین همدلی صمیمانه، غریبی داشت. این احساس در عزاداران بیل با تمام قوت بروز کرد. زبان کاراکترهای عزاداران بیل به همان اندازه ساده و کوتاه و قفیرانه است که باورها و عادت‌ها و تجربه‌های روزانه شان، و اندرون روانشان همان قدر تهی و برهنه است که کف کلبه‌هاشان. ساعدی حتی توانست همراه با مردی که گاوش مرده بود در پوست گاو برود و خرد شدن او را به تماشاگران بی‌احساس نشان بدهد. ارزش سمبولیک حکایت گاو که ریشه در اهمیت این حیوان در زندگی کشاورزی و اساطیر و باورهای قدیم ایرانی دارد، غالباً برای کسانی که فیلم گاو را به انتظار تفریح می‌بینند روشن نیست. ساعدی با عاطفه، رقت‌انگیزش برای بدبخت‌ترین مردم ایران که آزارش سرشار از نمونه‌های گوناگون آن است، در قطب مخالف هدایت و علویه خامش ایستاده است. هدایت زنان و مردانی هزارتو و دروغگو و بی‌شرم آفرید در حالی که ساعدی درون و برون مشت‌های بی‌پناه را چنان آفتابی کرد که هر بیننده و خواننده را به همدلی و همدردی واداشت. البته این داورها در حدی کلی است و موشکافی دقیق‌تر نکته‌های باریک دیگری را آشکار خواهد ساخت. نباید فراموش کرد که هدایت و ساعدی و هر نویسنده، هنرشناس دیگر از صنعت مبالغه که راه هنرمند و داستان نویس را از راه عکاس و گزارش‌گر متمایز می‌سازد، بهره‌ور گشته‌اند.

* * *

دو تن دیگر از سرآمدان داستان نویسی امروز فارسی عبارت اند از هوشنگ گلشیری و محمود دولت‌آبادی که هر دو زنده‌اند و در اوج خلاقیت نویسندگی.

میدان‌دار بی‌رقیب داستان کوتاه در ایران امروز هوشنگ گلشیری است، نویسنده، شازده احتجاب، و داستان بلند یا رمان نویسی را محمود دولت‌آبادی با خلق کلیدر به قله، ارتفاع خود رسانده است.

گلشیری مانند هدایت بوف کور مرزهای زمان و مکان و تتابع منطقی حوادث را در هم ریخته است، ولی بر خلاف سلف خویش در دنیای مالیخولیا و شکنجه‌های روحی سیر نمی‌کند بلکه چهارچوب قصه‌هایش بر پایه، جامعه، زنده و سنت‌های ملموس آن بنا شده است با همه، دردهای سیاسی و روانی که از دیر باز ایران و ایرانی را دچار یأس و درماندگی کرده است.

به همین علت شازده احتجاب گلشیری را فقط درون مرزهای جغرافیائی ایران و شاید تاریخ قاجار می‌توان فهمید، در حالی که بوف کور هدایت می‌تواند در همه جای دنیا خواننده هم درد بیابد. در نثر گلشیری نوعی تردستی بی‌سابقه هست که آن را بیش از هر خصوصیت دیگر باید علامت مشخصه، نوشته‌های او دانست. گلشیری از هر ترفند فکر و زبان استفاده می‌کند تا خواننده را گیج و مستأصل کند. مثلاً وقتی فصلی را با کلمه، «گفت» آغاز می‌کند بدون نام گوینده و شنونده، خواننده با معنائی روبرو است و تا چندین صفحه را نخواند و باز نخواند و

قرینه‌های کوچک و غالباً مبهم را درست نفهمد، نمی‌داند کی گفت، کی گفت، به کی گفت، چرا گفت، حتی چه گفت. گلشیری اگر داستانی به یکی از زبان‌های غربی یا عربی می‌نوشت و مجبور بود که دست کم ضمیر فعل را هم، مؤنث یا مذکر همراه فعل بیاورد، تا حدّی این آلت شکنجه خواننده یا وسیله هوش‌آزمایی او را از دست می‌داد. زبان فارسی به او این امکان را داده است که خواننده را به نوعی جان‌کندن فکری وادار کند. این شیوه نویسنده‌گی جاذبه گلشیری را تا اندازه‌ای محدود به زبان اصلی کرده است و ترجمه داستان‌هایش ناچار این قدر پیچیده و گمراه‌کننده نیست. فهم داستان‌های گلشیری بدون تقلاً و چند بار خواندن و به دقت خواندن آسان نیست خاصه که پرش از زمانی و مکانی به زمانی دیگر و مکانی دیگر و استفاده از رمز و اشاره و صنعت‌های مجاز دیگر جمله‌گی در نثر او بسیار فراوان دیده می‌شود. در داستان بلند بره گمشده راعی که جلد اولش چند سال قبل منتشر شد، حتماً نخ سرخ نازکی از میان تار و پود حوادث و مکالمات می‌گذرد و آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد، ولی این نخ چندان نازک و ناپیدا و در پرده‌های ابهام نهفته است که بسیار به دشواری می‌توان آن را همه جا دید و دنبال کرد و دست آخر کلّ داستان را فهمید.

رمان کلیدر محمود دولت‌آبادی را که سر تا سر حماسه است با زبانی بسیار فخیم و آهنگین، با گرایش قوی به نثر ادبی خراسانی، بندهائی لبریز از احساسات شاعرانه و وصف‌های بی‌سابقه در کلّ ادبیات فارسی، با حجم طاقت فرسای سه هزار صفحه‌ای آن، می‌توان با صرف وقت و به شرط دقت در ساختمان جمله‌ها و تفکیک عبارات و تشخیص نوآوری‌های زبان شناسی و واژه‌های ناممهود آن خواند و قدم به قدم به دنبال طرح نویسنده که رک و راست و منطقی بنا شده رفت، و با احساسی مرکب از غرور اخلاقی و اندوه شدید در شکست حق و عدالت و اعجاب نسبت به قدرت قلم و زمینه وسیع کار دولت‌آبادی، به پایان حماسه رسید. بدیهی است که چنین اثری فارغ از جنبه‌های ضعف اندیشه و عمل نیست و اهل نظر بدان‌ها اشاره کرده‌اند. در اینجا باید به همین اشاره کوتاه بسنده کنم و بگذرم. به زعم این بنده، امروز سردمدار اقلیم داستان‌نویسی فارسی زنده ایران این دو تن اند، گلشیری و دولت‌آبادی.

یادداشت‌ها

در باره هر یک از مطالب این گفتار و هر کدام از نویسندگان که نامشان ذکر شده است، کتاب‌ها و مقالاتی در زبان‌های آلمانی و انگلیسی و فرانسوی و جز آن، و البته بیش از همه در زبان فارسی هست. در اینجا فقط اندکی از بسیار را قید می‌کنیم.

۱- نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، به کوشش بهروز ثروتیان، چاپ اول، طهران ۱۳۶۳، ص ۱۴۱.
۲- علّار بیش از هر شاعر دیگر در مثنوی‌های خود حکایاتی از ستیز عقلائی مجانبین با خداوند و دستگاه آفرینش آورده است. ر. ک.

H. Ritter, Das Meer der Seele, Brill 1955: "Narr", pp165-182

بخصوص فهرست جامع کتاب، صص ۷۴۲-۷۴۳.

۳- داستان کوتاه را نخست بار دو نویسنده، یکی امریکائی، ادگار آلن پو (1809-1849) و یکی روسی، نیکولای واسیل یویچ گوگول (1809-1852) شروع کردند. دو نویسنده دیگر گی دو موپاسان (1850-1893) و مخصوصاً آنتون چخوف (1860-1904) در قرن نوزدهم آن را به درجه کمال رساندند.

۴- زین العابدین مراغهای، سیاحت نامه ابراهیم بیگ. متن کامل سه جلدی، به کوشش م. ع. سپانلو، طهران ۱۳۶۴. برای شرح حال او ر. ک. یحیی آرین پور، از صبا تا نیما.

۵- علی اکبر دهخدا، چرند پرند، به کوشش دکتر سید محمد دبیرسایقی، طهران ۱۳۵۸.

۶- محمد علی جمالزاده، یکی بود یکی نبود، چاپ پنجم، طهران ۱۳۶۳. در باره جمالزاده و کتاب یکی بود یکی نبود مقالات بسیار در چندین زبان، و در زبان فارسی دست کم یک کتاب در شرح حال جمالزاده نوشته شده است؛ مهرداد مهرین، جمالزاده و افکار او، طهران ۱۳۴۲. یکی بود یکی نبود هم به چند زبان ترجمه شده است، از جمله به انگلیسی که بنده در مقدمه کوتاه آن زندگی و آثار جمالزاده را ذکر کرده‌ام:

M. A. Jamalzada, Once Upon a Time, tr. by Heshmat Moayyad and Paul Sprachman. Bibliotheca Persica, New York 1985.

۷- یکی بود یکی نبود، ص ۹، در این مقدمه که اهل نظر آن را مانیفست ادبیات مثنوی فارسی خوانداند، جمالزاده دو اصل را به هموطنان خود آموخته است، یکی اهمیت رمان و داستان نویسی، و دیگر وجوب استفاده از واژه‌های زبان محاوره. جمالزاده در طول زندگانی دراز خود موضوع واژه‌های عامیانه را مکرراً در مقالات خویش به تأکید یاد کرده است و شخصاً علاوه بر فهرستی که در همان آغاز یعنی در ۱۹۲۱ ضمیمه مجموعه یکی بود یکی نبود کرده بود، کتابی تألیف کرده و مقدمه بسیار مفید و مشبعی نیز در همین زمینه بدان افزوده است: فرهنگ لغات عامیانه، تألیف سید محمد علی جمالزاده، به کوشش محمد جعفر محبوب، طهران ۱۳۴۱. مقدمه، صص ۱-۱۰۴. مقاله بسیار ارزنده دیگری از جمالزاده در همین موضوع، زیر عنوان «زبان عوامانه» در فرهنگ ایران زمین، جلد ۱۱ (۱۳۴۲) صص ۳۵-۶۹، چاپ شده است.

۸- ر. ک. مقاله شاهرخ مسکوب، «میرزا حسین خان دیوان سالار و عشق زیبای شهر آشوب» در «ایران نامه»، سال دوازدهم، ۱۳۷۳، صص ۲۵۹-۲۹۶.

۹- دو داستان «بابا کوهی» و «خودکشی» در آئینه، چاپ پنجم، طهران ۱۳۲۷، به ترتیب صص ۳۳۵ تا ۳۵۱ و صص ۲۲ تا ۲۳ آمده است.

۱۰- در باره هدایت تعداد بی‌شماری مقاله و کتاب به فارسی و دیگر زبان‌ها نوشته شده است و آثار او، مخصوصاً بوف کور، به زبان‌های زنده، از جمله فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و ایتالیائی ترجمه شده است. در باره ادبیات مثنوی فارسی، تألیف حسن کامشاد به انگلیسی و نیز کتاب بزرگ علوی به آلمانی هر کدام تا تاریخ انتشار خود منبع موثقی در باره هدایت و نیز دیگر نویسندگان نسل اول به شمار می‌روند:

H. Kamshad, Modern Persian Prose Literature, Cambridge University Press 1968.

B. Alavi, Geschichte und Entwicklung der modernen Persischen Literatur, Berlin 1964.

۱۱- برای ترجمه انگلیسی این داستان، ر. ک.

"The Man from Gilan", tr. by Seyed Manoochehr Moosavi, in Major Voices in Contemporary Persian Literature, "Literature East and West", ed. Michael Hillmann, Vol. 20, Austin, Texas 1976, pp85-98.

شرح حال علوی و بحث در آثار او به صورت مصاحبه با خود او و نیز ترجمه ورق پاره‌های زندان در این کتاب آمده است:

Donné Raffat: The Prison Papers of Bozorg Alavi: A Literary Odyssey. Syracuse University Press 1985.

۱۲- ترجمه «علویه خانم» به انگلیسی در جنگ داستان‌های هدایت آمده است:

Gisele Kapuscinski and Mahin Hambly: "The Pilgrimage", in Sadeq Hedayat, An Anthology, ed. by E. Yarshater, Bibliotheca Persica, New York 1979, pp1-39.

۱۳- بسیاری از داستان‌های چوبک نیز ترجمه شده است، از جمله تنکسیر در مجموعه زیر:

Sadeq Chubak : An Anthology, ed. by F. R. C. Bagley . Bibliotheca Persica, New York 1982.

۱۴- از آثار آل احمد نون و القلم، مدیر مدرسه، خسی در میقات و غرب زدگی و تعدادی از داستان‌های کوچکش ترجمه شده است. در زبان انگلیسی بیش از هر کس استاد مایکل هیلمن مقالاتی تحقیقی در باره او نوشته است. از آن جمله است:

Michael Hillmann: Iranian Society: An Anthology of Writings by Jalal Al-e Ahmad, Mazda Publishers 1982.

و نیز مقدمه‌هایی که بر ترجمه‌های نون و القلم و خسی در میقات نوشته است.

۱۵- در باره اسرار گنج دره جنی، ر. ک. مقاله زیر:

Paul Sprachman, "Ebrahim Golestan's The Treasure: A Parable of Cliché and Consumption", Iranian Studies, 15, 1982.

۱۶- محمود اعتمادزاده به‌آذین، منتخب داستان‌ها، چاپ اول، طهران ۱۳۵۱ (شامل ۱۱ داستان کوچک و گزیده‌ای از دختر رعیت).

۱۷- ر. ک. حسن عابدینی، فرهنگ داستان نویسان ایران، طهران ۱۳۶۹. در این کتاب نام تقریباً ۷۵۰ نفر با عنوان کتاب‌هایشان ضبط شده است. از آن میان باید بین ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر آنها را بکلی کنار گذاشت که یا دانشمند پژوهشگر اند نه داستان‌نویس مانند سعید نفیسی و احسان یارشاطر، یا شاعرند ولو آنکه به تفنن داستانی هم نوشته باشند از قبیل مهدی اخوان ثالث و یحیی ریحان، یا در زمره رجال سیاسی و تاریخی هستند مانند یحیی دولت آبادی، یا ردیه نویس بوده‌اند نظیر جلال درّی و محمد محلاتی، یا مترجم از قبیل محمد قاضی و قس علی ذلك. صرف نظر از این گونه افراد، بسیاری از این به اصطلاح داستان نویسان اشخاص گمنامی هستند که وقتی هوسی داشته و داستانی سرهم کرده و شاید هزینه چاپ آن را هم خود پرداخته‌اند. بدین ترتیب شاید حدود یک صد نفر نویسنده داستان کوچک در ایران وجود داشته باشند که آنها را نیز به دسته‌های ممتاز و خوب و متوسط و پائین و بسیار نازل می‌توان تقسیم کرد. نیز باید از نویسندگانی پرکار و پراثر و سخت مشهور مانند حسین قلی مستعان یاد کرد که از سنخی دیگرند و با داستان نویسان به معنی اخص آن از جمالزاده تا دولت آبادی و روانی‌پور در یک گفتار نمی‌گنجد. در سال‌های پس از انقلاب اسلامی چند تن از این گونه نویسندگان که آثارشان بیشتر

سرگرم کننده و تجارتي است، شهرتي و خوانندگان بسيار يافته‌اند. از آن جمله اند: احمد محققي صاحب ۲۲ عنوان با تيراژ ۲۲۰,۰۰۰ نسخه، فهيمه رحيمي با ۱۱ عنوان عاشقانه و احساساتي با تيراژ ۱۱۰,۰۰۰ نسخه، و نسرین ثامني با ۹ عنوان عاشقانه با تيراژ ۹۰,۰۰۰ نسخه.

ر.ك. حسن عابديني، «گزارشي از ادبيات داستاني در سال ۱۳۷۲» بخش اول، «كلك»، شماره ۴۷-۴۸، بهمن و اسفند ۱۳۷۲، صص ۱۵۰-۱۵۶.

۱۸- از دانشور در سالهاي اخير دو مجموعه داستانهاي كوچك و رمان سوشون به انگليسي ترجمه شده است. شماره هشتم «نيمه ديگر» كه نشريه زنان است، ويژه سيمين دانشور و شامل نقد و بررسي آثار و حالات اوست، شماره هشتم، پائيز ۱۳۶۷، به همت فرزانه ميلاني.

۱۹- مهشيد اميرشاهي، در حضر، چاپ ارينت سكريپت (Orientscript)، لندن ۱۹۸۶.

۲۰- «تجربه‌هاي آزاد» گويي نخستين اثری از پارسی پور باشد که به انگليسي ترجمه شده است:

"Trial Offers", tr. by Paul Sprachman, in Stories from Iran. A Chicago Anthology 1921-1991, ed. by Heshmat Moayyad (Mage Publishers 1992), pp485-529.

۲۱- چند نمونه کوتاه، تنها از دو سه صفحه کتاب دل فولاد (چاپ اول، شيراز ۱۳۶۹): گاهي به اجبار كور مي‌كني، به اجبار/ بس است ديگر، رها کن، رها/ مي‌خواهد... دلش را خنك كند، دل خودش را و كيف كند و بنشيند به تماشا، به تماشاي تمام دروغ‌هائي كه ساخته و اين جور خودش را از آن خاطره، خاطره غريب رنج و زخم رها كند (ص ۱۸).

و اين كلمه، كلمه ديكتاتور در ذهنش مي‌پيچد/ مي‌نشست با همان مردی، مردی که چشمانش را پيدا کرده بود، مي‌نشست و... / ديده بود که اتفاق، فقط يك اتفاق چه مي‌سازد/ تاريخ هميشه زشت است زشت (ص ۱۹).

ديگر هرگز تواني هرگز و همه چيز از دست برود همه چيز/ رها کن، رها/ تسليم بود، تسليم (ص ۴۶).

گاهي نويسندگان نسل جوان از شتابي که برای پر نويسی دارند يا چون نوآوری و ابداع سبكي جديد در نشر را نردبان شهرت مي‌پندارند، دچار لغزش‌هائي مي‌شوند که ارزش کارشان را کمتر مي‌کند. با وجود اين ترديدي نيست که رواني‌پور از هر نقطه نظر نويسنده‌هاي اصيل و مبتکر است و از چهره‌هاي درخشان داستان‌نويسی فارسی در پايان قرن بيستم به شمار مي‌رود.

۲۲- خواب زمستاني معروف‌ترين اثر گلي ترقی است و اخيراً ترجمه انگليسي آن بيرون آمده است:

Goli Taraqqi, Winter Sleep, tr. by Francine Mahak. Mazda Publishers, California 1994.

مجموعه‌اي از قصه‌هاي او به نام خاطره‌هاي پراکنده در ۱۳۷۱ در طهران منتشر شده است.

۲۳- ميرصادقي علاوه بر آثار فراواني که در طی تقريباً ۳۵ سال گذشته انتشار داده است، دو کتاب زير را نيز در

باب هنر داستان نويسی و تاريخ آن و تحليل آثاري از نويسندگان ايران تأليف کرده است: عناصر داستان، طهران

۱۳۶۴، و ادبيات داستاني: قصه، داستان کوتاه، رمان. با نگاهی به داستان‌نويسی معاصر ايران (تحریر بسيار

مفصل‌تر کتابي است به همين نام که در ۱۳۶۰ چاپ شده است)، طهران، بي تاريخ (گويي ۱۳۷۰).

۲۴- عباس معروفی، سمفوني مردگان، چاپ اول، طهران ۱۳۶۸.

هنر تذهیب

مهندس سعید معتمد

در زبان عرب «ذهب» به مفهوم طلا و زر است و «مذهب» هنرمندی را گویند که زر را برای تکمیل زیبایی چه بر روی چوب و چه سنگ و چه فلز و یا بر روی پوست و کاغذ بکار می‌برد تا جلوه آنها بیشتر و گرانبهای جسم یا خط محسوس‌تر گردد.

اصولاً طلا در جمیع ادوار حتی در دوران ماقبل تاریخ و همینطور ازمنه اخیر بسیار مورد توجه و جالب نظر بوده است. رنگ درخشان و زیبایی تغییرناپذیر آن و نرمی و خاصیت شکل‌پذیری و تغییر از شمش به زورق لطیف و یا مفتول ظریف و بالاخره تهیه کرده طلا این ماده را بسیار مرغوب ساخته و خواستاران بسیار پیدا کرده است.

در قدیم ایام طلا منحصر به شاهان و درباریان و اعیان بود ولی حال مورد نظر هنرمندان و مورد استفاده در دست اهل صنایع و فنون است.

تذهیب (زرنگاری در کتاب)

در کتب مقدسه قبل، تورات و انجیل و قرآن، و کتابهای مذاهب مختلفه مثل مزدک و مانی نهایت همت و سعی مبذول شده که به عنوان تجلیل متون آنها که از آسمان مشیت الهی بر اراضی قلوب فرود آمده به احسن وجه تذهیب شوند که البته در درجه اولی این وظیفه به عهده طلا بود و بعداً رنگها مکمل آن می‌شدند که با هم این شیوه زیباتر ساختن را به عهده داشته و دارند.

در کهنترین آثار جامعه عهد عتیق، کتاب تورات و تالمود به احسن وجه زینت یافته به کمک

طلای پاک و رنگ‌های گیاهی و صمغ و قلم مو و قلم فولادی و خط کش و انبر و مقاش، هنرمندان پر تجربه تحت نظر علما و امرای یهود آثاری ممتاز بوجود آوردند که دیدن آنها حظ بصر و هیجان دل و جان بوجود می‌آورد. اکثر این آثار در کتابخانه‌ها و موزه‌های عظیم عالم با کمال دقت حفظ می‌گردند. در این مورد اکثر آثار بر روی پوست که سوقات خاور میانه به جمیع ملل است، و یا بر روی کاغذ که هدیه مصر و چین بوده، تحریر می‌شده. اما در مورد اناجیل اربعه، در ابتدا به صورت بسیار ساده توسط تارکین صومعه‌ها بر روی پوست تحریر می‌شده که به تدریج با مجاورت هنر بی‌زانس و مهم‌تر از آن فرهنگ اسلام کار تذهیب بطور عجیب توسعه یافت. به همراه حاشیه‌ها که تزئین می‌شدند صحنه‌های مذهبی، مثلاً مراحل مختلفه حیات حضرت مسیح، بطور مینیاتور در کتاب ظاهر شدند و بخصوص در یک امر ترقی بیش از معمول کردند و آن طرح و تزئین و تذهیب حروف اول هر جمله یا بخشی از کتاب بود که در نهایت قدرت نوشته می‌شد و در عین سلیقه و هماهنگی و ظرافت تذهیب می‌گردید. از کهنه‌ترین این آثار، انجیل مشهور موزه ملی و کتابخانه شهر دوبلین در ایرلند است و همینطور انجیل «ولفت» در برانشویک (آلمان) و انجیل «اشترناخ» در لوکزامبورگ معروف اند.

اما در مورد قرآن کریم، ابتدا در عین سادگی به خط کوفی تحریر می‌شده تا اینکه دو سه قرن بعد نقاط قرمز رنگ بین سوره‌ها وارد شدند. در دوره عباسیان چه در بغداد چه خراسان، به تدریج طلا با صرفه جوئی و امساک بی‌انتها در قرآن مجید برای نشان دادن اول سوره یا تعیین شروع و یا ختم جزو دیده می‌شود. تا اینکه در دوره سلجوقیان در عراق و خراسان این هنر به کتب حماسی و تاریخی و مجموعه اشعار منتقل شد و در حاشیه‌هایی با پهنای زیاد به عنوان قاب بسیار زیبا، خطوط یا تصاویر را دربر گرفته و کمال و جلال مخصوصی به آنها داده است.

کشورهای اسلامی بخصوص ایران که در مسیر راه ابریشم بودند بسیار زود با جزئیات طرح‌های چین و هند آشنا شدند و همه آنها را اخذ کرده و رنگ اسلامی و ایرانی بدان دادند و در عین حال استقلال هنر خود را حفظ کردند. بعد از هجوم مغول تزئین کتب مثل همه امور در شرق نزدیک رنگ دیگری به خود گرفت. در دوره تیمور و خاندانش (قرن ۱۴-۱۵ ه. ق.) سرلوحه‌های قرآن به عنوان کتیبه طرح می‌شد و شاهکار تذهیب محسوب می‌شدند. در اواخر دوره تیموریان جنبشی حاصل شد که ما هنوز در همان مسیر در حرکت هستیم و آن تذهیب پرمایه دو صفحه اول هر کتاب معتبر و در رأس آن قرآن مجید است. به علت تمایل در هنر عمومی، توجه شدید به تقارن نمودند. مثلاً سوره فاتحه را در طرف راست و اول سوره بقره را در طرف چپ در مقابل هم آوردند و چنان جلوه می‌کند که دو لنگه در دروازه شهر هستند که بر روی لولای وسطی که به شیرازه کتاب مربوط است به حرکت و گردش در می‌آیند و حکایت از باب مفتوح می‌کند. چه صفحه چپ چه راست، منعکسه، صفحه مقابل است و هر دو صاحب زیبایی ماندگار و کمال بسیار است. نمونه‌های آن قرآن‌های دوره صفوی، قرآن‌های دوره عثمانی و قرآن‌های دوره مغولی هندی هستند و همینطور در ختم قرآن مجید اوراق اضافی با تزئین بسیار برپا بوجود آوردند که شاهکار تذهیب هستند. و یا قبل از شروع سوره فاتحه طرح شمس یا

خورشیدی را با تذهیب پرمایه به دل و دیده، مؤمنان عرضه کردند.

در ابتدای ۱۱۲ سوره‌های بعدی، شروع هر سوره را به صورت کتیبه شبیه سردر قصر یا مسجد به کمک تذهیب جلوه بدیع دادند. فهرست اسامی سوره‌های قرآن در بعضی آثار خود شاهکاری است از هنر آن دوران و در بعضی موارد در خاتمه، مصحف شریف مثلثی ترسیم می‌کردند که در عین غنا تذهیب شده و نام خطاط و مذهب و شهر و تاریخ ترسیم ذکر شده است.

بحث مختصری در مورد فن تذهیب

طلا بسیار نرم است. به کمک ضربات چکش به راحتی به صورت ورق در می‌آید و یا از میان دو استوانه (نورَد) که تحت فشارند به ورق زر تبدیل می‌شود. با کوبیدن طلا در هاون می‌توان گرد طلا تهیه کرد و به کمک رد کردن از الک یا غربال ظریف، گرد بسیار لطیفی بوجود آورد. با کمک محلول صمغ عربی این گرد به صورت معلق و به ظاهر محلول در اختیار مذهب قرار می‌گیرد. اگر گرد طلا را بر روی سطح آماده بپاشیم زینت «زرباشی» بوجود می‌آید. شبیه حاشیه مینیاتورهای کتاب مشهور شاهنامه، دوره شاه طهماسبی که سادگی آن حاشیه به جلوه مینیاتور می‌افزاید.

مذهب به کمک آهار و انواع نشاسته‌ها که همیشه از اسرار کار ایشان است کاغذ یا پوست را زیرسازی می‌کند تا آماده پذیرفتن رنگ‌ها و همینطور طلا شود. بعداً این محلول طلای معلق را به کمک قلم موی بسیار لطیف بر روی کاغذ می‌آورند و صبر می‌کنند تا خوب جذب شود. سپس سنگ عقیق نیم گردی را که به اندازه مشت دست است با فشار روی طلا به حرکت می‌آورند تا اینکه این گردهای طلا که در زیر میکروسکوپ شبیه برگ‌های خزان در باغچه در جهات مختلف روی هم ریخته و پریشانند کل تخت شده و طلا به صورت ورقه، زر یکدست بر روی محل بنشیند. مینیاتور معراج پیغمبر از کتاب معراج نامه نمونه خوبی از این زرکاری است. سپس به کمک رنگ‌های گیاهی و گاهی معدنی این امر تکمیل می‌گردد. البته گاهی با قلم یا قلم موی نازک به رنگ سیاه یا لاجوردی، مرز طلا و رنگ‌ها را دقیقاً مشخص می‌نمایند که بر جلوه کار می‌افزاید. امروز هنوز هم ساختن گرد طلا توسط هنرمندان معمول است ولی بسیار کم و به ندرت، چه در صنعت تهیه ورق زر و گرده طلا عرضه آنها معمول شده و قیمت‌ها هم بسیار مناسب هستند. یک نکته را نباید از یاد برد که در این میان شبه طلا به صور مختلفه از جمله اکیلیها و رنگ‌های طلائی خیلی ارزان عرضه می‌شدند ولی نتوانستند که جای دائمی طلا را داشته باشند.

بعضی اصطلاحات هنر تذهیب

اول طرح زرافشان است که گرد طلا بر روی تمام متن یا حاشیه با کمک الک خیلی ظریف می‌نشیند. بعداً ابر چینی است (یا طره موی) که اساسش در پارچه‌های ابریشمی وارد از چین در قرون وسطی که به ایران می‌آمده دیده می‌شود. ترنج است که از لغت ترنج (میوه شبیه پرتقال) آمده و بعداً در چهار گوشه، صفحه مثلثی است به نام لچک (شبیه روسری خاتمه‌ها). اسلیمی است

که گویا اسلامی باشد که در لاتین آرابسک گویند و شبیه مفهوم اسلیمی را در بر دارد و عبارتند از گل و گیاه بافته بهم که در اصل از طبیعت گرفته شده و در تذهیب و طرح قالی و کاشی وارد شده و ختائی که گویا از ختا (منطقه‌ای در چین و آسیای مرکزی) مأخوذ و عبارت است از شاخه، پر گل و درخت و ساقه و همینطور انواع شمسها (شبیه خورشید یا ستاره) و فرفرها که شبیه مارپیچ بی‌انتها هستند (در هنر ترکیه، دوره شاه سلیمان پر حشمت معمول بوده و در متن طغرای سلطان و چینی‌های این زمان آمده است.) و اما گل و بلبل و گلدان که اکثراً شبیه چینی‌های ساخته شده برای ایران هستند.

آنچه به تذهیب و توسعه آن کمک بزرگی کرد قابسازی و حاشیه‌کاری هستند که کتب نفیسه و یا متون مذهبی و یا دیوان‌های شعرای بزرگ و یا مؤلفین کم نظیر که در عین ظرافت توسط خوشنویسان تحریر شده، در عین حال به کمک مذهب قابسازی می‌شدند. بطور اختصار چند نمونه عرضه می‌گردد. مثلاً صفحه کتابی از قرن ۱۶ ایران که هنر پرجلال و جلای مذهب در نهایت جلوه آمده. و یا حاشیه کتابی که از آن در چاپ کتاب کلمات مکتونه استفاده کرده‌ایم، قرن ۱۶ ایران دوره شاه طهماسب، که طرح اسلیمی پرکاری است و تکراری در تمام کتاب که بر روی رنگ‌های مختلف پیاده شده و جلوه و وقار مخصوص دارد. یا حاشیه پرمایه کتاب سلطنتی عثمانی همدوره شاه سلیمان قانونی قرن ۱۶ که اسلیمی‌های ضخیم طلای آن حکایت از ثروت می‌کند. و بالاخره سه نمونه از قابسازی‌های کتب دوره امپراطوران مغول در هندوستان که یکی سراسر گل‌های رنگی که حاشیه لطیف طلائی در لبه دارند که برای تزئین لوح احتراق از آن استفاده کرده‌ایم. و دیگری مورد استثنائی است: حاشیه با طرح طلائی با گل و ماهی و اضافتاً مینیاتورهای رنگی که با متن صفحه در ارتباط مستقیم اند. و نمونه دیگر قرن هجدهم هند، شامل طرح قاب اندر قاب که از لحاظ هنری، مزوجی از چند رشته پراکنده است.

ولی چون به هنر زند و قاجار می‌رسیم هنر تذهیب در قرآن کریم محصور نمانده بلکه فرامین سلطنتی، عقدنامه‌های شاهان و اعیان و امراء به صورت طومار یا کتابچه با صورت مشهود به کمک تذهیب ارزش والائی یافتند. یک جنبش مخصوص در موارد کتب دعا در ایران پیدا شد که بخصوص در مورد کتاب زادالمعاد قریب سه قرن استمرار و شاهکارهای کم نظیری بوجود آورد. یک کتاب دعای این دوره را با دقت مورد توجه قرار می‌دهیم.

هنر کتیبه، سرلوحه سازی، حاشیه بندی و زینت ابری بین کلمات، این نمونه دوره صفوی را به بلوغ عجیبی رسانده. مثلاً طرح کوه شامخ که بطور قلّه آشفشانی آمده و بر روی آن ابر نشسته نمونه‌ای از عظمت و جلال است و همینطور حاشیه و جدول که پر از گل بر روی سه نوع طلا آمده باغچه‌های ایران را به یاد می‌آورند. و کتیبه و قاب، جلوه استحکام و نظم و ترتیب هستند. کلمات و ادعیه را با آوردن ابر طلائی بین حروف، جنبه آسمانی و متعالی داده که گاهی این ابرها با لبه‌های پررنگ مثلاً مشکی یا لاجوردی تکمیل و برجستگی مخصوص بوجود می‌آورند. گاهی هم این لبه‌ها بریده، مثل آنکه موشی جویده باشد طرح می‌گردند. و باز غنی‌ترین نوع آن طرح گل و گیاه بر روی این ابرهاست که چشم طالب را خیره می‌کند.

دوره، حضرت اعلی و جمال اقدس ابهی جلّ ثنائهما

در ابتدا تصوّر می‌شود که اکثر آثار تزئین و تذهیب شده در این دوره بوجود آمده چه که آن دوره دوران پر طوفان شهادت و مظلومیت و محدودیت بود و بکلی فرصت مفقود. ولی در مورد تسوید، نهایت همت و جدیت معمول می‌شد تا خطوط در عین نفاست و طهارت و صحت باشند و این امر فقط از یک نظم محکم و استوار و ایمان پایدار و یک سادگی و پاکی که نماینده روح اجتماعی جامعه، بیانی و بهائی است حکایت می‌کند.

این عید آثار مختلفه را با دقت بسیار زیارت و مطالعه کرده، گویا قدیمی‌ترین اثر تذهیبی، صفحه اول کتاب مستطاب ایقان باشد که شهید عظیم جناب میرزا آقای رکاب ساز انجام داده و کاملاً از روح هنری دوره خود برخوردار است (مورخ ۱۸۷۱م = ۱۲۸۷ هجری). یاد دارم بسیار کوچک بودم، در منزل پدر بزرگم کتابی دیدم بسیار بزرگ و با یک تذهیب عالی و جلد نقاشی همراه بود. متأسفانه نه عقل بنده می‌رسید که این چه اثری است و نه پدر بزرگ اجازه دادند آن را در دست گرفته به دقت تماشا کنم. چون رغبت شدید بنده را احساس کردند متذکر شدند که لوح سلطان است که به واقع به خط متعادل و زیبا و تذهیب پرکار و جلد مناسب آراسته بود. عمل تذهیب نیز کار مرحوم مذهب باشی است که از جمله بهائیان شیراز بودند. بعدها شنیدم که توسط زائری به حضور مبارک تقدیم شده بود.

اما یک نکته را باید متذکر شوم، هنوز معلوم نیست که آیا اول خطوط تحریر می‌شدند و بعد مذهب به کار مشغول می‌گردید؟ در مورد الواح تذهیب شده جناب موهبت مسلم است که ابتدا آیات بوده و سپس با فاصله ۵۰-۷۰ سال تذهیب شده‌اند. و آیا اول تذهیب کار، کتاب را تمام می‌کرده و خوشنویس متناسب با محل موجود، خطوط را در آن جا می‌داده؟ این طریقه و شیوه را قطعاتی که کامل تذهیب شده و بدون نوشته مانده‌اند تأیید می‌کنند.

ولی اکثر مذهب‌ان دوره قجری در ایران، که برای جامعه بهائی بسیار مورد توجه است، نوشته را دریافت می‌کرده‌اند و به کمک تصوّر و خیال، به کمک مداد کمرنگ به طرح خطوط اصلی می‌پرداخته که حاکی از احترام بسیار به متن مرقوم است. سپس به تذهیب می‌پرداخته‌اند. مذهب تقریباً حکم جامه دوز ماهری را دارد که با لباس برانزنده و خوش برش بر هیکل آثار مقدسه جمال ظاهر را با کمال باطن همراه می‌سازد. این امر در آثار متعدده جناب موهبت محسوس است و از غنای ذوق و استعداد فراوان ایشان حکایت می‌کند. سرسلسله خوشنویسان و به فرموده مبارک میرعماد ثانی جناب مشکین قلم بودند که گوشه چشمی هم به هنر تذهیب و علم مناظر و مریا داشتند. از جمله در خروس‌های معروف به «دیک البقا» اثر این هنرمند ارجمند که مجموعه‌ای از هنر طفرانکاری و خوشنویسی است ظرافت عجیبی در تذهیب بالهای خروس و تاج آن و پنجه‌های قوی که لوح مبارک را نگاه می‌دارند و همینطور قالیچه، زیر پای خروس و حتی ترنج حامل اسم ایشان و تاریخ مربوطه بدان، محسوس و جالب نظر هر هنرجو است.

آشنائی دیگر بنده با آثار بی‌ظنیر تذهیب در دوره امر مبارک در سنین مدرسه متوسطه بود. مؤمنی بزرگوار و رشید در قامت و با وقار به نام حاج اسمعیل عبودیت روزهای جمعه بعد از درس

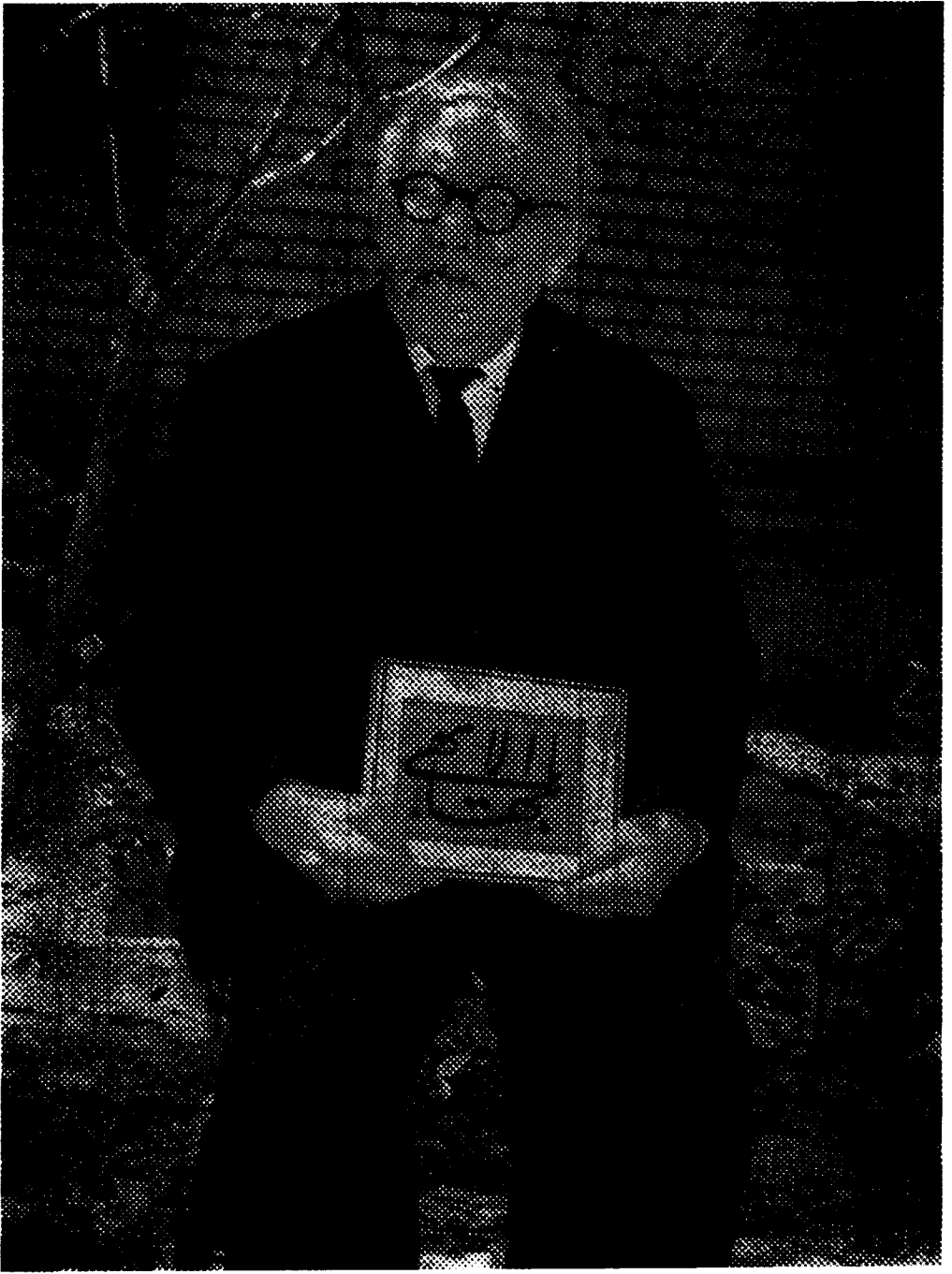
اخلاق مهمان خانواده، ما بودند و شنیدن سرگذشتها و حکایات ایشان از تشرفات متعدده حضور حضرت مولی الوری ارواحنا له الفداء، از جمله کمک در حمل عرش مقدس حضرت ربّ اعلی به مقام مبارک و مأموریت در شرکت بنای مشرق الاذکار عشق آباد باعث قوت دل و جان و ایمان می گردید. الواح کثیره از یراعه، مقدسه داشتند که کلّ در کتابی ضخیم صحافی و تذهیب شده، جناب موهبت بودند. بواقع که جلوه بهشتی داشت. زیارت این آثار از بزرگترین نعمت های عمر این بی مقدار بود. بطوری که شنیدم کلّ به ارض اقدس ارسال شده و حال در محفظه، آثار است. این اولین تماس این بنده با کارهای جناب موهبت بود. هیچ مذهبی چه در تاریخ امر و چه در دنیای خارج به کثرت جناب موهبت آثار پایدار بوجود نیآورده اند. اکنون بسیار مختصر به شرح حال ایشان می پردازیم.

جناب لطف الله موهبت

جناب لطف الله موهبت تا سنّ ۱۲ سالگی در قزوین در خدمت دائی خود خوشنویس مشهور آقا میرزا عبدالحسین (جمال مبارک ایشان را کاتب مخاطب فرموده اند) به تعلیم خوشنویسی مشغول بودند. در لوحی از حضرت عبدالبهاء، که به افتخار دائی ایشان عز نزول یافته می فرمایند: «اما در باره لطف الله خیلی مراقبت در تربیت او نمائید زیرا مستحق محبت است.» تا اینکه پدر ایشان «جمال بروجردی» وی را به طهران خواسته و از سنّ ۱۲ تا ۱۷ سالگی به تحریر اوراق موظف نمود. جناب لطف الله موهبت به تدریج متوجه شدند که این تحریرات اکثراً اوراق ناریه بوده و بوی نقض عهد از آنها به مشام می آید. به علت عدم بضاعت ترك این مسکن هنوز ممکن و میسر نبود تا که طاقت مقاومت نماند و در يك روز بسیار سرد زمستانی به بهانه دیدن خاله، خود ترك منزل پدری کرده و در نهایت فقر و تنگدستی به زندگانی محدودی مشغول شدند. اما اصرار پدر به مراجعت ایشان از يك طرف و دوری احبای ثابت قدم از پسر جمال بروجردی از طرف دیگر امری بود بدیهی و بسیار سبب تنهائی و دلتنگی. در طی عریضه ای شرح حال خود را به حضور حضرت مولی الوری معروض داشت. پس از مدتی لوح منبع مبارک به افتخار ایشان صادر که در آن ایشان را «یخرج الحی من المیت» خطاب و تشویق به تحصیل معارف و خطّ خوش فرمودند.

در ایام حیات، دو بار به حضور مبارک حضرت شوقی ربّانی مشرف شدند، یکی به سال ۱۳۰۹ ش. برای مدت ۷ ماه و به سال ۱۳۱۲ ش. برای ۵ ماه که آن را بزرگترین منقبت و شرافت زندگانی خود می دانستند. در این دو مرحله مجاورت از صبح تا شام مشغول به ایجاد هنر تذهیب الواح تحت ارشاد و هدایت مستقیم هیکل مبارک بودند.

اما بسیار مختصر از تشرّف مخصوص ایشان به زبان خود ایشان ذکر می شود: در ایام تشرّف روزی احضار شدم. عصر بود. دیدم هیکل مبارک در جاده، کوه کرمل در اتومبیل تشریف دارند. از دور تعظیم کردم. تا نزدیک شدم فرمودند: مشغول بودی؟ تعظیم کردم. فرمودند: آثار قلمی شما تا کنون زینت بخش محفظه، آثار بود، حال زینت بخش خزائن ملوک شده. لوحی که تذهیب



جناب لطف اللہ موهبت

نموده بودید برای ملکه رومانیاستادم، دیروز وصولش آمد. بسم الله، کار زیاد تفریح لازم دارد. می‌رویم بالای کوه. ایشان را حضرت ولی امرالله «مذهب شهیر» خطاب فرموده‌اند.

در این دوره، ایشان تنها مذهب بودند. صحافی و تذهیب و روغن‌کاری می‌دانستند که متأسفانه از کارهای روغن‌کاری امضاء دار ایشان چیزی نمی‌شناسیم. به سال ۱۳۴۸ ش. در سن ۸۶ سالگی در طهران صعود کردند. یک تصویر از اواخر ایام ایشان به همراه است. اما کارهای ایشان که قریب ۴۰۰ یا فزون‌تر از آن است به چندین نوع اجرا شده است.

اول- طرح ابرهای طلائی در اطراف آیات الهی و سپس قاب بندی و بعداً به کمک طرح اسلیمی پیوسته و بهم بافته تمام سطح را تزئین نمودند.

دوم- پس از انجام ابر طلائی در متن، در پیشانی صفحه فقط به تزئین درخت پرجلوه پرداخته و در نیم صفحه آزاد به طرح کاملاً متقارنی قناعت نموده که شباهت زیاد به قالیچه یا باغچه دارد که در کاشی‌کاری قدیم شبیه آن زیاد دیده می‌شود.

سوم- مشهور به طرح بته جقه یا بته ترمه که اساس آن در ادوار گذشته از طرح شجره حیات (درخت زندگانی) مأخوذ از اساطیر مذهبی یا ملی آمده و به تدریج با اضافه کردن تزئینات، از شکل اصلی خود دور شده است. جناب موهبت این بته را چنان بزرگ ترتیب می‌دادند که تمام لوح مبارک در آن جا گرفته و بعد متن نوشته را با دقت بسیار گلپاشان نموده و بقیه صفحه را به کمک طرح اسلیمی تکمیل می‌نمودند.

چهارم- همین طرح بته ترمه را به صورت قرینمسازی برای تزئین صفحه حامل سجع مبارک بکار بردند شبیه جقه همایونی.

پنجم- سجع مبارک را در میان گرفته و به کمک نیم دایره‌های موزون تزئین کرده و فواصل را با گلپاره‌ها پر کرده. گویا طرح اصلی آن را از باغچه‌های داخلی حیاط‌های ایران گرفته و یا گنبدی را مجسم نموده که از زیر به تماشای آن پرداخته‌اند.

ششم- تلفیق و ترکیب چند طرح است. مثلاً بته ترمه را که حاوی لوح مبارک است با اضافه کردن کتیبه در پیشانی که محل نام پروردگار است که به احترام بدون ذکر نام می‌گذاشتند.

هفتم- طرح دایره است که عطف به فلک یا تعبیر به آفتاب می‌گردد. در این اثر دستخط مبارک حضرت بهاءالله را که خود در دایره نوشته شده با دوایر متحدالمركز زینت داده و در پائین، کتیبه پُر گلی آورده که شبیه طلوع خورشید در گلستان است.

هشتم- طرح قابسازی است که به کمک اسلیمی حاشیه پهن را کاملاً تزئین نموده‌اند.

نهم- طرح ستاره است که الواح اصولاً در این محدوده تحریر شده و ایشان در نهایت مهارت به تزئین پرداخته‌اند. این طرح چنانچه احساس می‌شود طبق اراده مبارک نوشته و طبق دستور ایشان جناب موهبت تذهیب کرده‌اند.

اکثر کارهای ایشان بر روی مقوای محکمی نصب و در اطراف تذهیب ایشان قابی از کاغذ رنگین آمده که آن را برای حفظ الواح مبارک لازم می‌دانسته و آن را حریمی تصور می‌کرده که ورود به حرم قدس کلمات الهی را محدود و یا ممنوع می‌ساخته و ظاهراً هم سبب حفظ الواح بوده.

از صفات ممتازه ایشان انقطاع ایشان بود که در تمام عمر از هر تعلق جسمانی برکنار و فقط رضای حق را طالب بودند. صاحب احساس لطیف برای انتخاب رنگها و قریحه، پاک برای ایجاد طرحها بودند و گوئیا که مثل همه استادان هنر، خود شخصاً به تهیه مواد، چه زر، چه رنگها میپرداختند. تفاوتی بین کارهای جوانی ایشان و سالهای پیری معلوم و محسوس است. در ابتدا شدیداً متوجه بودهاند که خطوط مرزی بین طلاکاری و رنگهای همسایه با رنگ سیاه یا لاجوردی پررنگ دقیقاً ترسیم شوند. ولی این امر به تدریج تغییر کرده، فاصله محسوس بین طلا و رنگها پیدا شده که شاید علامت بلوغ هنری و یا قضاوت شخصی ایشان بوده است. در جوانی به کمک مداد به طراحی و زمینهسازی میپرداختند ولی در سالهای پیری مستقیم با قلم به طرح میپرداختند. در هنر ایشان مطلب محسوس و مشهود باقی ماندن رنگها به همان تازگی و درخشندگی ایام اولیه، خود است که به نظر این عبد از امانت ایشان حکایت می کند که هنگام تهیه مواد، با نهایت دقت بهترین نوع را انتخاب می کردهاند و با دلسوزی بسیار آنها را ببار می آوردهاند.

سبک ایشان کاملاً شرقی و مشهور به قَجری است و تأثیری از هنر غربی در آن دیده نمی شود. و اصولاً ابتکار و تنوع، سرمایه اصلی ایشان بوده و شاید ایشان را بتوان بزرگترین وارث این هنر لطیف دانست. صفای دل ایشان به کارهای ایشان لطافت عجیبی بخشیده و صبر و طاقت بسیار داشتهاند. متناسب با اهمیت و هیمنه الواح از یک روز تا یک ماه صرف تذهیب یک لوح می کردند. شاگردان زیادی نداشتند مگر در اواخر ایام. در ارض اقدس حضرت حرم از ایشان سؤال می کنند که چرا شما به کسی تذهیب یاد ندادید؟ عرض می کند چون کسی حاضر نشد. می فرمایند اسباب تذهیب را بیاورید، من یاد می گیرم. مدت یاد گرفتن این هنر طبق اظهار ایشان ۵-۶ سال است و پس از آن یک عمر تجربه.

علاوه بر تشرّف طولانی در ارض اقدس و انجام فرمایشات مبارک بطور مستقیم، در اقامتهای بعدی در ایران اکثراً به اجرای دستورات مبارک در تذهیب الواح منیعه مشغول بودهاند که بعداً آنها را به ارض اقدس توسط زائرین ارسال می کردهاند و بسیار مورد عنایت و توجه مولای خون واقع گشته است، فطوبی له. قریب چهل سال در طهران به صحافی کتب و مجلات امری و تذهیب کاری مشغول بودند که یا طبق دستور مبارک بوده یا خواهش احباء که سفارشات خصوصی می دادند. پس از اقامت در ارض اقدس، قریب پانزده سال در زنجان به عنوان مهاجر ساکن بودند و اواخر عمر که کهولت و ضعف حاصل شد قریب سه سال در طهران بودند که در یوم جمعه ۱۷ مرداد ۱۳۴۸ (۱۹۶۹ میلادی) به ملکوت ابهی صعود کردند. علیه آلاف التّحیّة و الثّناء. اما آثار ایشان اکثراً در دارالآثار بین المللی حيفا، اماکن متبرکه در ارض اقدس و در مجموعه محفل مقدّس روحانی ملی ایران و در بسیاری از خاندانهای احباء چه در ایران و چه خارج آن سامان موجود است.

از شاگردان ایشان خبری نداریم ولی پس از غروب این ستاره، درخشان، جوانان با استعدادی در این میدان قدم گذاشتند و شروع به کار نمودند ولی نه تمرکز و نه تخصص در این رشته را خواستند. در هنرهای تزئینی و خوشنویسی و طراحی و مینیاتورسازی خیلی جلو رفتند. اینست که حال در دنیای امر، مذهب سرشناسی نداریم و جای آنها خالی است. در دنیای خارج گویا در سوریه و قاهره تذهیب‌کاران قابل هستند که در مکتب عربی مشغول اند ولی در ایران از این رشته برکنار. اگر بخواهیم در این زمینه نام چند هنرمند بهائی را ذکر کنیم بایستی اسامی این عزیزان را به یاد بسپاریم. خانم مینو علائی در مرز فرانسه و سویس. جناب موقن در فرانسه و جوان پر جوهر برهان زهرائی در کانادا. پیر دیر جناب هندای در امارات و چند هنرمند قابل دیگر در کانادا که آثار نوظهورشان در تألیف «محبوب عالم» طبع کانادا اثر قابل و پر هنری را عرضه نموده‌اند و از هنر غربی برکنار نمانده‌اند.

امیدواریم که در اثر مطالعه و دقت و پشتکار و قبول زحمت در این رشته به مراتب عالی‌تر برسند و آثار امری را به کمک هنر خود جلوه، بدیع بخشند. ذکر سه وجود هنرمند در اینجا لازم است: جناب بیژن فردوسی در آمریکا و جناب سعادت الله منجذب در کانادا و جناب تورج جهانگیرلو در نروژ.

آینده، هنر تذهیب

در حال حاضر که به امر معهد اعلی کتاب مستطاب اقدس خوشنویسی و ملحقات آن صحیفه، کریمه توسط کامپیوتر نوشته شده توجه محسوس بدان معطوف که در مواقع مخصوص به هنر تذهیب آراسته و پیراسته شود. این مورد نشان می‌دهد که تذهیب و تمشیه هنری است شناخته و فراموش نشده و دارای آینده، گرانمایه‌ای است. بدین ترتیب که در انتشار آثار مبارکه در آتیه مورد استفاده واقع خواهد شد. حال موقع آن است که جوانان با استعداد ما در این زمینه از دل و جان مایه گذاشته و به تعلیم و تکمیل این هنر پردازند و به ایجاد آثاری پردازند که لایق مجاورت آستان و تجلیل مقام آثار الهی باشند. شرط اول استعداد سپس پشتکار و استمرار و شرط ثانی پیدا کردن استاد و تکمیل و بلوغ آمادگی خداداد و بالاخره حفظ پاکی نفس و صفا و اخلاص و زیارت و توجه در آثار و الواح.

اما در این ۶۰-۷۰ سال اخیر در ایران با وجود استعداد فطری فراوان به علت بی‌ترتیبی و نبودن راهنما، تقلیدهای مکرر شده که مزوج و ترکیبی هستند از سبک ایران و دوره‌های هنری مختلف اروپائیان. مگر در این ده سال اخیر که استعدادها چه در خوشنویسی چه در آرایش‌خواهی راه نوئی در پیش گرفته و میوه‌های نوبری ببار آورده. اگر این راه استمرار یابد ممکن است آثاری ماندگار ببار آورد که در مقابل انتقاد سخت هنری پایدار بماند.

برای حسن ختام مناجاتی از مرکز عهد و میثاق. حضرت مالک انام در باره، جناب لطف الله موهبت ذکر می‌شود.

هوالبهی'

ای بنده صادق حق، در این بساط آیت یُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ گشتی و مظهر قد خرج الترجس من بصل و نبت الورد من الشوك گردیدی.

در قطب ابداع ظاهر و آشکار نمودی که مقصدی جز حق نداشته و نداری، مرادی بغیر از رضایش نخواسته و نخواهی، مخلصین له الدین. آن شجر به تیشه جفا و تیغ بغضا ریشه، خویش را قطع نمود، ولی تو که نهال بوستان محبت الله هستی انشاء الله به رشحات سبحان رحمت چنان نشو و نما نمائی که چشمها حیران گردد. البتّه در تحصیل معارف و خطّ خوش کمال همّت را مبذول دار. و البهاء عليك. ع

مراجع

- آهنگ بدیع، سال ۲۴، شماره ۵ و ۶.
- کتب متعدده تاریخ هنر اسلام و ایران به زبانهای انگلیسی و آلمانی، فرانسه و فارسی و عربی. شاهنامه، شاه طهماسبی.
- کتاب عمّامه و لاله و اسلیمی به زبان انگلیسی (شاهکارهای عثمانی).
- کتاب عالم بهائی، دوره‌های ۱۴، ۷، ۳.
- کتاب بهاء الله شمس حقیقت، تألیف جناب بالیوزی.
- محبوب عالم، منتشر در کانادا (به یادبود سال مقدّس).
- کتاب قبالمهای ازدواج، موزه نگارستان، خانم سودآور دیبا.
- کتاب مشکین قلم، انجمن ادب و هنر.
- کلمات مکنونه به خطّ مشکین قلم، آلمان و همینطور کلمات مکنونه به خطّ جناب موقن، چاپ آلمان.
- شاهکارهای هنر اسلامی، مونیخ (گنجینه آثار شرق).
- مینیاتورهای ایران و هند، برلین.
- قرآنهای خطّی ایران و ترکیه و هندوستان (مجموعه خصوصی).
- لوح قد احترق المخلصون و ملاح القدس با تزئین هندی مغولی، طبع آلمان.
- بسیاری قطعات اصلی از مجموعه شخصی.
- معراج رسول الله، کتابخانه ملی پاریس.
- دارالآثار بین المللی در حیفا.

تاریخچه قالی بافی در ایران

امید لوئی

بی‌گمان قالی دست بافت زیباترین و اصیل‌ترین فرآورده‌ای است که تا کنون شرق به عالم عرضه کرده است. این هنر از سال‌ها پیش توجه هنرشناسان غربی را به خود جلب کرده و در باره آن به تحقیق و تفحص پرداخته‌اند. اکنون هزاران قطعه قالی نفیس ایرانی زینت بخش موزه‌های جهان و مجموعه‌های خصوصی است.

در سال‌های اخیر خرید و فروش قالی در بسیاری از کشورهای آسیائی از قبیل ایران، افغانستان، ترکیه، هندوستان، پاکستان، نپال و چین رواج پیدا کرده و به صورت یکی از رشته‌های مهم تجارت درآمد است.

سابقه قالی بافی در ایران به زمان هخامنشیان باز می‌گردد که اکنون به تاریخچه این هنر اصیل می‌پردازیم:

الف- دوره قبل از اسلام

تا سال‌های اخیر مدارک دقیقی از سابقه بافت قالی در ایران وجود نداشت. تنها کزنفون مورخ یونانی در تاریخ خود اشارهای به قالی بافی در ایران کرده می‌نویسد پادشاهان هخامنشی در سارد کارگاه قالی بافی داشته‌اند.

در سال ۱۹۶۱ هیئتی از کاوشگران روسی به سرپرستی پروفیسور رودنکو در درّه پازاریک در کوه‌های آلتای (ALTAI) به کشف قالیچهای از دوره هخامنشی که به سبب یخبندان شدید تقریباً سالم مانده بود نائل شدند. این قالیچه به ابعاد ۱۹۸×۱۸۳ سانتیمتر بافته شده که گوشه آن آسیب دیده و نقشه آن بطوری که در تصویر دیده می‌شود در عین سادگی بسیار زیباست. در قسمت وسط شش مربع بطور افقی و چهار مربع بطور عمودی طراحی شده. در میان هر

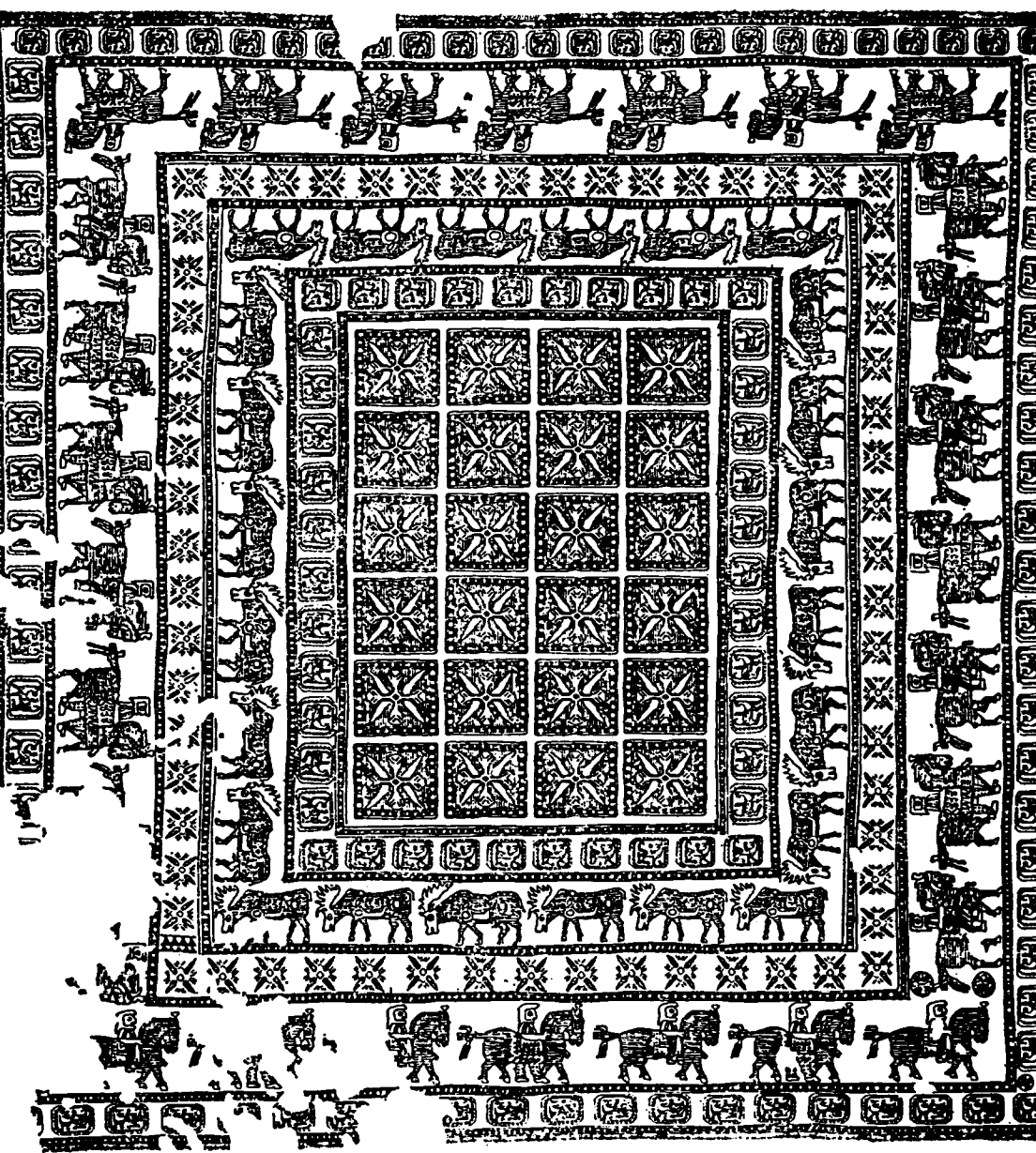
مربع شکلی به صورت ضرب در (x) دیده می‌شود که چهار گل چند پر آنها را احاطه کرده است. (مشابه این طرح در آثار زمان آسوریان دیده می‌شود.) این طرح زیبا به رنگ زرد روشن و آبی سیر تزیین شده و رنگ زمینه آن آجری (ابلق) است. در توره (حاشیه) اول مربع‌های دیگری بچشم می‌خورد که مابین آنها «گریفین» (حیواناتی با سر عقاب و بدن شتر) که منقارهای آنها باز می‌باشد دیده می‌شود. این نقوش روی کتیبه‌های کاخ آپادانا و همچنین بر روی جلد شمشیرهای افراد گارد شاهان هخامنشی دیده می‌شوند. در حاشیه اول تعدادی بز کوهی بچشم می‌خورد که بدن آنها قرمز و زرد و آبی سیر است که با یکدیگر هماهنگی دلپذیری دارند. در اوائل کشف پازاریک مکتشفان تصور می‌کردند این حیوانات گوزن هستند ولی بعداً متوجه شدند که بز کوهی یا آهوی نر می‌باشند که در خاور میانه فراوان است. توره (حاشیه) بعدی با گل‌هایی که شباهت زیادی به نقشه، زمینه، پازاریک دارد تزیین شده است. حاشیه اصلی را سوارکارانی تزیین کرده‌اند که به صورت منظم اطراف پازاریک را احاطه کرده‌اند.

جنس اصلی پازاریک از پشم خالص تابیده شده و تعداد گره‌های آن در حدود ۳۶۰۰ گره در هر دسیمتر مربع است. این نوع گره معمولاً در نواحی شمال غربی ایران و قفقاز دیده می‌شود. محل بافت پازاریک از روی نحوه لباس و زین و برگ سواران و نوع گره فرش ثابت شده که در نواحی شمال غربی ایران یعنی منطقه آذربایجان و حدود ارمنستان می‌باشد و تا محل کشف حدود سه هزار میل فاصله دارد.

پازاریک در آرامگاهی مانند آرامگاه‌های پادشاهان سده‌های قبل از میلاد پیدا شده و بنظر می‌رسد متعلق به گورکان پنجم یکی از پادشاهان دوره سکائی بوده است. به احتمال قریب به یقین این قالی از وسائلی بوده که همیشه به دنبال جسد پادشاهان به آرامگاه برده می‌شده و برای مراسم تدفین پادشاه و همسرش طراحی و بافته شده بوده است. تحقیقات کارشناسان نشان می‌دهد که پازاریک به وسیله افراد عشایر بافته نشده بلکه به وسیله طراحان مخصوص برای شخص بلند مرتب‌های بافته شده بوده است. به نظر کارشناسان موزه هنرهای زیبای نیویورک قدمت پازاریک به پنج قرن قبل از میلاد مسیح می‌رسد که با موارد تاریخی مذکور تطبیق می‌کند.

قالیچه بسیار کوچک دیگری نیز (قطعات آن به صورت پراکنده) بدست آمده که در هر یک از مربع‌های آن ملکه‌هایی در دو طرف آتشدان دیده می‌شود. تار قالیچه ابریشمین و پود آن پشمین است. این قالیچه‌ها در لنینگراد در موزه ارمیتاژ نگهداری می‌شوند. هنر قالی‌بافی در زمان سلوکیان و اشکانیان در ایران رونق داشته و راه کمال پیموده است تا اینکه در دوره ساسانی به درجه عالی رسیده است.

در چهار قرن شاهنشاهی ساسانیان قالی بیشتر جنبه تزیینی داشته و کمتر استفاده فرش از آن می‌شده است. قالی در این دوره بیشتر زربفت بوده و با سنگ‌های قیمتی تزیین می‌شده است. از این نمونه است قالی معروف «بهارستان» که زینت بخش تالار بزرگ کاخ شاهنشاهی ایران در تیسفون بود و در حمله اعراب به دست لشکریان اسلام افتاد و آن را قطعه قطعه کردند و به یغما بردند. طبری مورخ معروف دوران اولیه اسلام در باره این فرش می‌نویسد: تار و پود



قالی بازاریک (شرح در مقاله تاریخچه قالی بافی)

بهارستان ابریشم و نخ زرّین بوده و بر آن گوهرها نشانده و آن را با طلا و نقره تزئین کرده بوده‌اند. زمرد را برای سبزی برگ درختان و مروارید و گوهرهای دیگر را بجای شکوفه و گلها بکار برده بوده‌اند. به نظر محققان این فرش که در زمان خسرو انوشیروان مخصوص این تالار بافته شده بوده پُرز نداشته است، چون در آب و هوای گرم منطقه، تیسفون (عراق کنونی) قالی پرزدار چندان مناسب بنظر نمی‌رسد، و از طرف دیگر زربفت ساختن و جواهرنشان کردن قالی پرزدار معمول نبوده است. این قالی که تقریباً به ابعاد 28×28 متر بافته شده بوده اگر پرز می‌داشت بیش از دو تن وزن پیدا می‌کرد و به فرض محال چنین قالی عظیم و سنگینی بعید به نظر می‌رسد یکپارچه بافته شده باشد.

فردوسی حماسه سرای بزرگ ایران در شاهنامه اشاراتی به قالی ایران که زینت بخش بارگاههای سلطنتی و خیمه‌های پهلوانان بوده و در آئین‌ها و جشن‌ها استفاده می‌شده دارد. در داستان بیژن و منیژه در مقام توصیف و ستایش، فرش دیبائی را به «پر طاووس» که به کمال زیبایی نزد ایرانیان شهرت دارد نسبت داده و چنین سروده است:

به دیبا زمین کرد طاووس رنگ ز دینار و دیبا چو پشت پلنگ
نگاهی به طرح‌های قرون اولیه، اسلام و قالی‌های بافت قبطیان تأثیر هنر ساسانی و سیر تکاملی قالی را در آن زمان نشان می‌دهد.

ب- قالی بافی در دوره اسلامی

مدارك متعددی که از دوره بعد از اسلام بجا مانده سیر تکاملی این هنر را روشن می‌کند. کتاب «حدود العالم» اشاره کوتاهی در باره قالی بافی در فارس دارد. مقدسی يك قرن بعد در باره قالی‌های قائنات و یعقوبی مفضلاً از قالی‌های گرانبھائی که در آذربایجان بافته می‌شده سخنانی دارند. ابن بطوطه در سفرنامه‌اش از قالی سبزی که در ایذج (ایذه) گسترده بوده‌اند سخن رانده است.

در دربار خلفاء شام و بغداد قالی‌های گرانبھائی وجود داشته است. هشام ابن عبدالملك قالی زربفتی داشته که آن را همتای فرش «بهارستان» می‌شمرده است. به نوشته مسعودی در بارگاه خلیفه المستنصر بالله فرشی با صورتهای انسان و کتیبه‌هایی به زبان فارسی وجود داشته است. یادداشت‌های پراکنده مورّخین مذکور نشان می‌دهد که در قرون اولیه اسلامی قالی بافی در مناطق مختلفه ایران رواجی کامل داشته. لازم به تذکر است که قالی‌های آن زمان اغلب به وسیله روستائیان و عشایر و قبائل بافته می‌شده است و در قرن سوم هجری در اغلب نواحی ایران قالی بافی رواج داشته است. در خراج‌هایی که به دربار خلفای بغداد از نواحی ایران ارسال می‌شده تعدادی قالی وجود داشته است. ابن خلدون در باره خراج طبرستان می‌نویسد سالیانه ۶۰۰ تخته قالی به دربار خلفا فرستاده می‌شده است. بطوری که از نوشته‌های مورّخان برمی‌آید در آن زمان قالی‌های خراسان بسیار مشهور بوده، در سیستان و خوزستان هم قالی‌های مرغوب کم نبوده است. بعد از حمله اعراب به ایران به واسطه استقرار نظم و آرامشی نسبی در نواحی مختلفه ایران

بغیر از بافت قالی در روستاها و قبائل، در شهرها نیز کارگاه‌های قالی بافی تأسیس شده، ثروتمندان طرآحان نقشه‌های قالی را بکار واداشته، نقشه‌های قالی رو به تکامل نهاده است. پادشاهان و امیران سلجوقی به هنرهای تزئینی از قبیل نقاشی و خطاطی توجه داشته‌اند ولی به تکامل هنر قالی بافی زیاد توجه نکرده‌اند، اما این هنر متروک نشده است.

قالی بافی پس از حمله مغول

در حمله، چنگیز خان به ایران خرابی‌ها و نابسامانی‌های آن دوران به حدی بود که مجالی برای توجه به هنرهای زیبا از جمله قالی بافی باقی نمی‌گذاشت. پس از چندین سال که مغولان در ایران مستقر شدند و آرامش نسبی در کشور حکمفرما شد از جمله ایلخانان مغول از روش پادشاهان پیشین ایران پیروی کردند و قالی بافی به روال قدیمی خود افتاد. قالی بافی در زمان غازان خان مغول رواج کامل یافت و چنانکه نوشته‌اند تالارها و اطاق‌های ارگ غازانی در تبریز با قالی‌های بافت فارس مفروش بوده است.

قبل از حمله، تیمور لنگ هنر قالی بافی مانند دیگر هنرها رواجی گرفته بود که بواسطه، ترک‌تازی وی دوباره اوضاع کشور آشفته شد ولی در زمان پسرش شاهرخ که آرامشی در کشور برقرار شد، تصویر قالی‌هایی که از آن زمان باقی مانده به رواج دوباره، این هنر دلالت دارد ولی آثار پر ارزشی بوجود نیامده است. اوزون حسن بیش از دیگران به قالی توجه داشته است. سفیر دربار ونیز در سفرنامه، خود از وجود قالیچه‌های ابریشمین در دربار وی سخن می‌راند ولی هنوز نقشه‌های قالی‌ها در حد سادگی پیشین باقی مانده بوده است.

عصر صفوی، اوج هنر قالی بافی

از اواخر قرن نهم هجری اقبال شدیدی به هنر قالی بافی شروع شد و کم‌کم قالی‌باغان و طرآحان به طرح و بافت طرح‌های جدید منحنی که «اسلیمی» نامیده می‌شود روی آوردند که این طرح‌ها بعداً در زمان صفویه به حد کمال رسید. در آن زمان کارگاه‌های قالی بافی که به علت اوضاع آشفته، کشور به حال تعطیل افتاده بود دوباره براه افتاد.

دوران پادشاهان صفوی را باید درخشان‌ترین عصر ترقی و جلوه هنرهای زیبا نامید. در این عصر انواع رشته‌های هنرهای ظریفه از قبیل معماری، خطاطی، مینیاتورسازی، نقاشی، کنده‌کاری، تذهیب، کاشی‌کاری و قالی‌بافی رو به تکامل نهاد و پادشاهان صفوی بزرگ‌ترین مشوق و حامی این هنرمندان بودند. هنر درخشان عصر صفوی دنباله، آغاز تکاملی است که از سال‌ها پیش در زمان شاهرخ و اوزون حسن شروع شده بود و در این دوران به اوج اعتلای خود رسید. هنر در این عصر تحت حمایت مستقیم شاه قرار گرفت. شاه اسماعیل با وجود گرفتاری‌های بسیار در پایتخت خود تبریز کارگاه قالی‌بافی بزرگی تأسیس کرده بود ولی به واسطه اشتغالات فراوان مجال توجه کامل بدان نیافت. در زمان پسرش شاه طهماسب این کم توجهی جبران شد. اگرچه شاه کمتر در حمایت از این هنر دخالت داشت ولی آثاری درخشان بوجود آمد که از جمله یکی از

بر ارزش‌ترین آنها قالی معروف اردبیل است. این قالی معروف اکنون در موزه «ویکتوریا و آلبرت» لندن نگهداری می‌شود. «قالی اردبیل» از نظر بافت، طراحی و رنگ شاهکاری بی‌همتاست. زمینه آن آبی سیر و ترنج وسط و چهار لچک اطراف آن زرد رنگ است. ظاهراً این قالی را برای آرامگاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی بافته بودند. در طرح وسط آن قندیلی به رنگ زرد و آبی سیر نقش شده که جلوه‌ای روحانی بدان می‌دهد. طول آن ۱۱/۵۰ و عرض آن ۵/۳۴ متر است. بافت آن بسیار ظریف و گرمها ریز و یک اندازه است. سی میلیون گره در این قالی زده شده و سیزده رنگ کاملاً مختلف در آن بکار رفته است. هماهنگی و تلفیق طرح‌ها و رنگ‌های این قالی خارج از حد وصف و بیان است. طراحی این قالی اهل کاشان بوده و در گوشه آن جمله «بنده درگاه مقصود کاشانی سنه ۹۴۶» دیده می‌شود.

اثر برجسته، دیگر این دوره قالی معروف به «چلسی» است که در همین موزه نگهداری می‌شود. این قالی از قالی اردبیل ظریفتر بافته شده به این طریق که قالی اردبیل در هر اینچ مربع دارای ۲۴۰ گره است در صورتی که قالی «چلسی» در هر اینچ مربع آن ۴۷۰ گره وجود دارد. ابعاد قالی چلسی ۳/۴۰ × ۳/۱۶ متر است. در زمینه آن، میان ترنج و لچک‌های آن، تصویر شکارچیان و جانوران و پرندگان با ظرافت تمام بافته شده است. در میان قالی حوضی کوچک دیده می‌شود که ماهیان در آن به شنا مشغولند. نقش و نگارهای این قالی جلوه‌ای افسانه‌ای بدان بخشیده است.

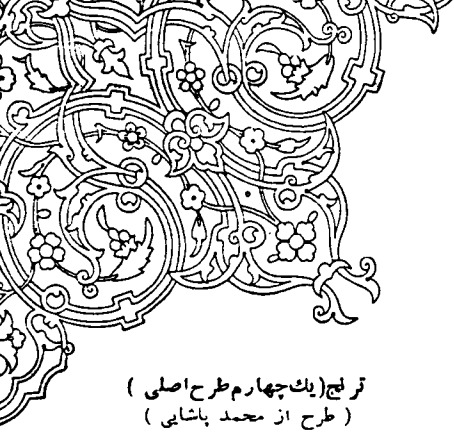
سفیر مجارستان در دربار صفوی در گزارش خود مفصلاً از قالی‌های ابریشمین زیبایی که بافت همدان بوده و در کاخ‌های صفوی پهن شده سخن می‌گوید. شاه طهماسب قالی زیبایی وقف مسجدی در عثمانی کرد و فرش دیگری برای سلطان سلیم هدیه فرستاد که ظاهراً همه ابریشمین و بافت همدان بوده‌اند.

شیوه، هند و ایرانی

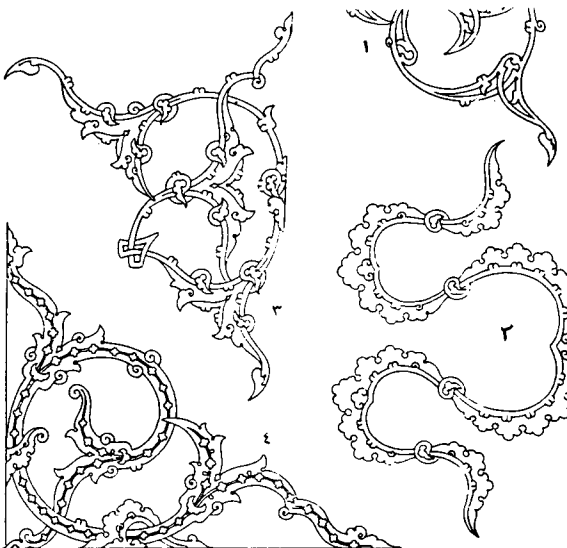
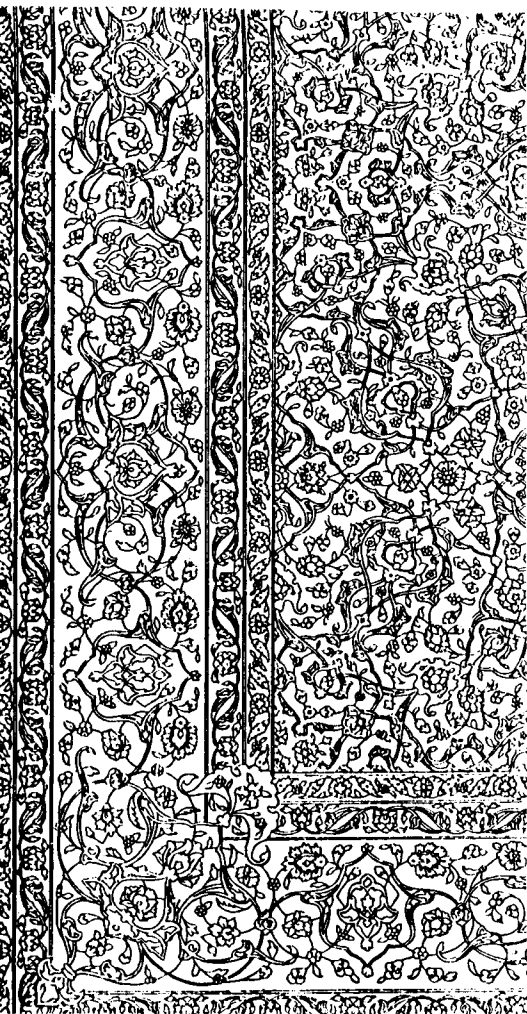
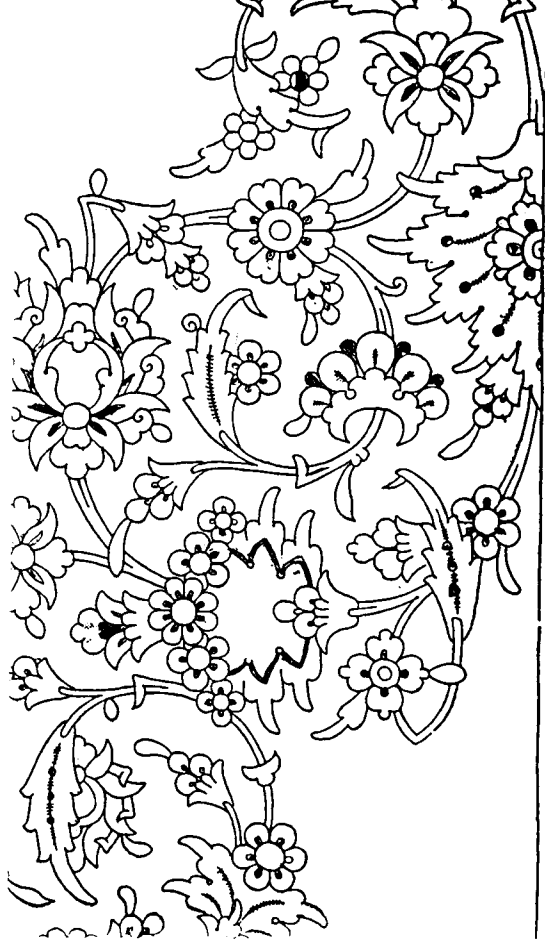
در اواخر قرن دهم هجری یکی از شاهزادگان هندی همایون شاه پسر ظهیرالدین بابر میرزا به دربار ایران پناهنده شد و بواسطه، علاقه، فراوانی که به هنر قالی‌بافی داشت پس از مراجعت به هند، عده‌ای از قالی‌بافان ایرانی را به همراه برد. این استادان در آن سرزمین با آمیختن طرح‌های ایرانی با هنر قالی‌بافی با نقشه‌های جدید بوجود آوردند که طرح «هند و ایرانی» نامیده می‌شود. یکی از نمونه‌های برجسته، این مکتب در موزه آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود. در دوره شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد هنر قالی‌بافی رو به تکامل نهاد و شاهزادگان و درباریان کارگاه‌های قالی‌بافی دایر کردند و در تشویق و حمایت هنرمندان قالی‌باف و طراحی کوشیدند. هنر نقاشی کم‌کم در طراحی قالی نفوذ کرد و زمینه برای نقشه‌های ابداعی زمان شاه عباس آماده شد.

قالی بافی در دوره شاه عباس بزرگ

در دوره شاه عباس کبیر انواع هنرهای زیبا رو به ترقی گذاشت. نقاشی و طراحی قالی و

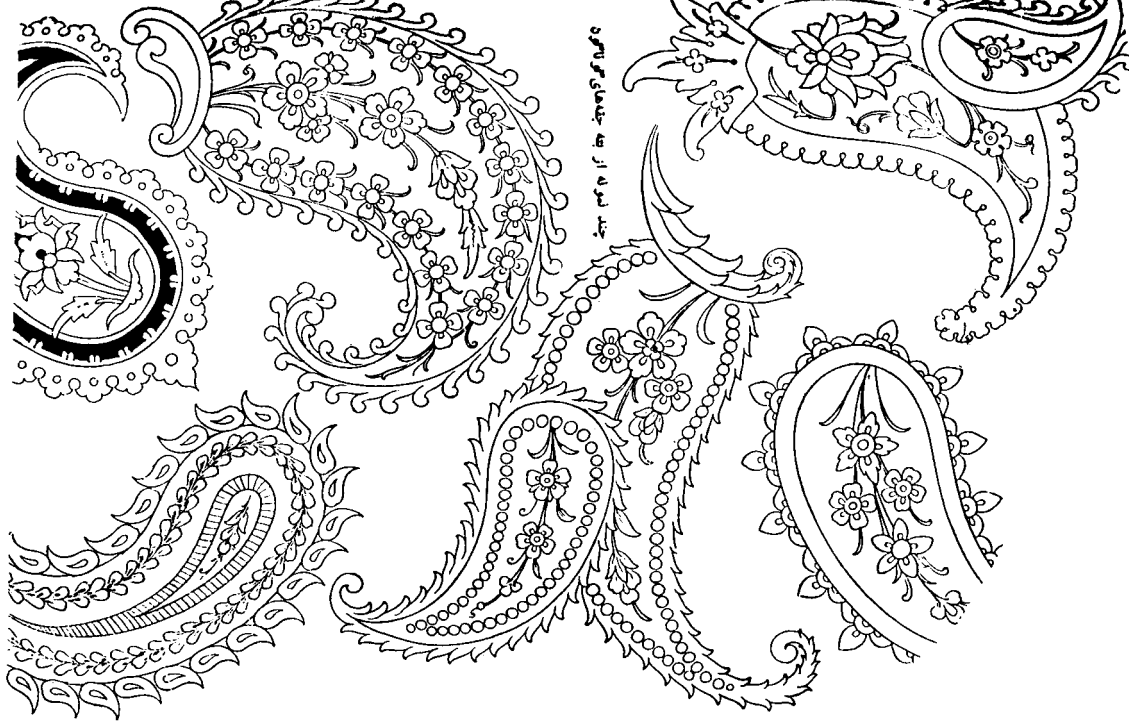


ترنج (يك چهارم طرح اصلی)
(طرح از محمد باشایی)

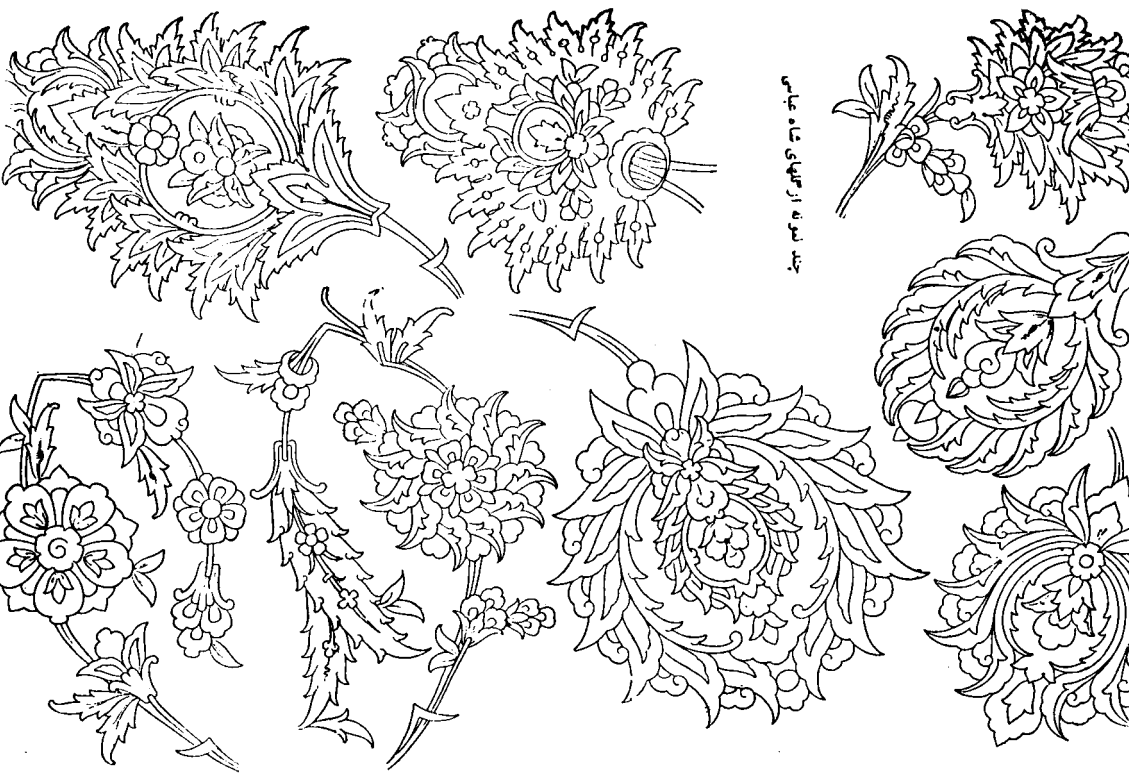


های اسلیمی : ۱ - اسلیمی سازه ۲ - اسلیمی ماری ۳ - اسلیمی دهن ازدری -
۴ - اسلیمی گلدار (طرح از محمد باشایی)

ترنج بندی (طرح از شاه زاده بهزاد)



چند نمونه از به چشمتی گلبرگی



چند نمونه از گلبرگی شاه عباسی

کاشی‌کاری و مینیاتور از جمله هنرهای بود که در دوره این پادشاه رونق گرفت. وی «نگارخانه شاهی» را که در زمان شاه طهماسب بنیان گرفته بود رونق داد و هنرمندان برجسته را در آنجا گرد آورد. قالی بافی مخصوصاً طراچی آن در زمان این پادشاه به اوج ترقی خود رسید. شاه عباس کارگاه قالی‌بافی بسیار بزرگی با قسمت‌های مختلف و منظم در اصفهان، در محلی بین کاخ چهل ستون و میدان شاه بنا کرد و بی‌گمان بسیاری از قالی‌های گرانبهائی که از آن زمان باقی است محصول این کارگاه است.

در این دوران در چند شهر و ناحیه دیگر ایران از قبیل شیروان، جوشقان، کاشان، استرآباد، قراباغ و گیلان کارگاه‌های قالی‌بافی شاهی دایر شده بود. در آن زمان برای اولین بار پس از حمله اعراب بکار بردن گلابتون و تارهای زرین و سیمین همراه با ابریشم در قالی‌های تزئینی معمول شد که نمونه‌هایی از آن موجود است.

تا زمان شاه عباس کبیر قالی‌بافان اغلب از طرح‌های گذشتگان پیروی می‌کردند و کوشش زیادی در ابداع نقش‌های جدید نمی‌شد و اگر گاهی پادشاهی هوسی می‌کرد، استاد از آمیختن نقش‌های گذشتگان طرح جدیدی بوجود می‌آورد. البته در زمان شاه طهماسب طراچی قالی رواج یافته بود ولی در دوران شاه عباس کبیر به اوج کمال رسید.

طرح «شاه عباسی» که انواع آن بسیار است هر یک در نوع خود شاهکاری محسوب می‌شود. بی‌گمان استادانی که در «نگارخانه شاهی» گرد آمده بودند در تکامل هنر قالی بافی بسیار می‌کوشیدند و تغییراتی در جهت پیشرفت این فن بوجود می‌آوردند. این وضع تا زمان شاه عباس دوم ادامه داشت. این هنرمندان بقایای شاگردان دستگاه‌های منظمی بودند که در زمان شاه عباس کبیر بوجود آمده بود. پس از شاه عباس دوم به سبب بی‌توجهی و آشفتگی کشور هنرمندانی که در دوران شاه طهماسب و شاه عباس کبیر گرد آمده بودند به تدریج پراکنده شدند و چون مورد تشویق و حمایت قرار نگرفتند کم‌کم در بوته فراموشی افتادند. حتی شاگردان و جانشینانی از خود باقی نگذاشتند و اگر هم باقی گذاشتند به علت نداشتن شوق و حامی آنطور که باید و شاید نتوانستند هنر خویش را نشان دهند.

سیر نزولی هنر قالی بافی مانند اغلب رشته‌های هنرهای زیبا از اواخر دوره صفوی مخصوصاً در دوره شاه سلطان حسین آخرین پادشاه بی‌کفایت این سلسله به نهایت رسید. در حمله افغانان بسیاری از آثار هنری از جمله قالی‌های پر ارزش معدوم شد و این هنر از رشد خود باز ماند.

قالی بافی بعد از عصر صفوی

در زمان نادر شاه افشار و کریم خان زند آرامش طولانی در کشور بوجود نیامد ولی هنرمندانی بودند که به آشوب‌های پیاپی توجهی نداشتند و به کار خود سرگرم بودند. آرامش نسبی دوران کریم خان تا حدی محیط را برای دوران سکون دوره قاجار آماده ساخت. در زمان قاجاریه که آرامشی طولانی بر کشور حکم فرما شد به هنرهای زیبا توجه کافی مبذول شد. در دوران شاهی چون فتح علی شاه و ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قالی بافی تقریباً رونق گذشته خود را پیدا

کرد ولی ظرافت و ابداع دوران صفوی را نداشت. قالی بافان در این دوران بیشتر از طرح‌های دوره صفوی تقلید می‌کردند و روی هم رفته کمتر ابتکاری از خودشان نشان می‌دادند.

پس از قاجاریه در دوران پهلوی صادرات قالی رواج گرفت و این هنر در حیطه تجارت درآمد و کوشش صاحبان کارگاه‌های قالی‌بافی صرف آن شد که میزان تولید خود را افزایش دهند. به این علت دقت و ابتکار از عرصه این هنر رخت بریست و هنر قالی‌بافی از نظر کیفیت تنزل کرد. از طرفی رنگ‌های شیمیائی که ارزان و اغلب بی‌ثبات است به این تنزل کیفیت کمک کرد و از رواج استعمال رنگ‌های طبیعی که تهیه آن مستلزم زحمت و دقت است جلوگیری کرد و به این طریق لطمه بزرگی به هنر قالی‌بافی زد.

در حال حاضر در بیشتر نقاط ایران قالی بافی رواج دارد و گذشته از نقشه‌های رایج، طرح‌های محلی مرسوم است. بطوری که قالی‌های ترکمنی، بختیاری، قشقایی، بلوچی و مانند آن نقشه‌های شناخته شده‌ای هستند و همه در محل‌های خود بافته می‌شوند. در بیشتر شهرها مثل همدان، کاشان، جوشقان، نائین، قم، اصفهان، سراب، بیجار، هریس و سنندج، بافندگان قالی زنان و در بعضی شهرها مانند تبریز، کرمان، مشهد و بیرجند این کار را مردان انجام می‌دهند. قالی‌هایی که امروزه بافته می‌شود سه نوع است که رایج‌ترین آنها پشم و نخ و بعد پشم در پشم و سوم ابریشم است.

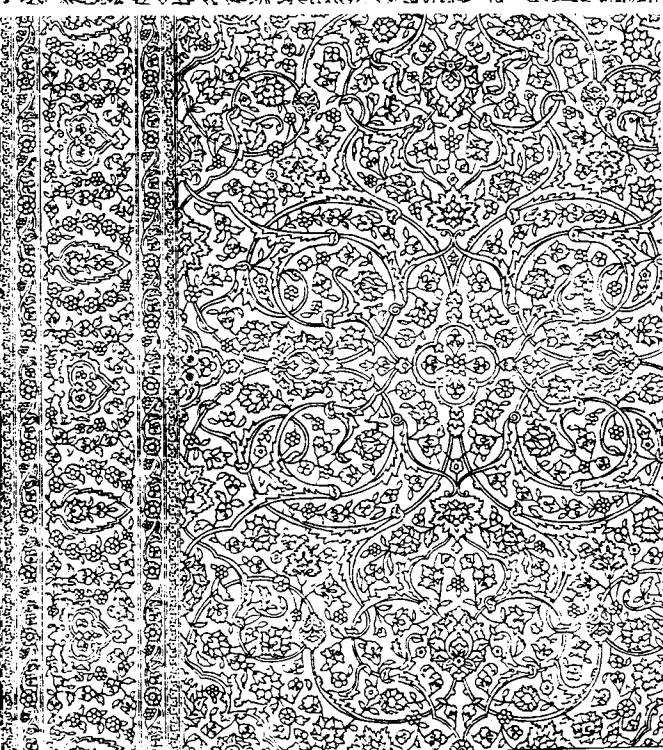
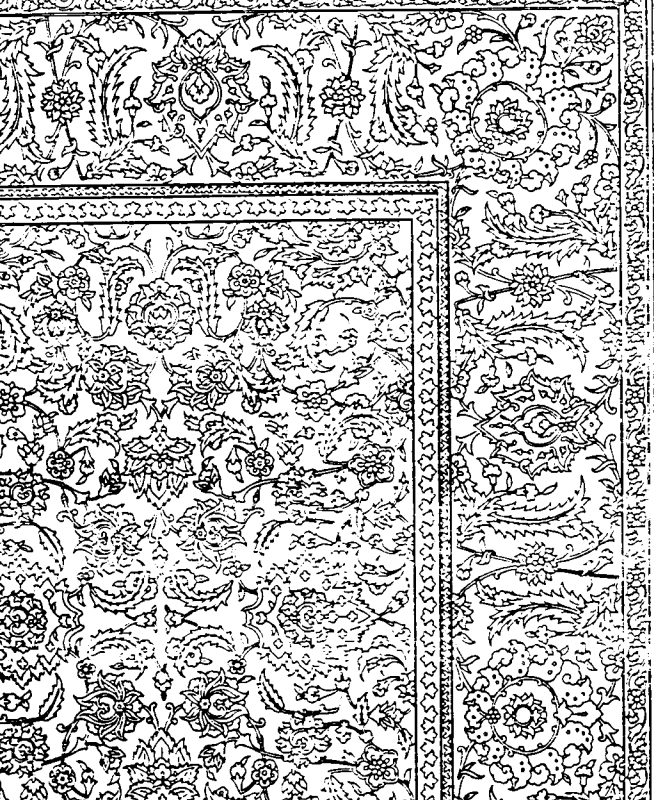
نگاهی به طرح‌های قالی ایران

یکی از عوامل مهم هنر قالی بافی طرح و نقشه است. در عهد صفوی نقاشان و طراحان با یکدیگر همکاری می‌کردند و شاهکارهایی بوجود می‌آوردند که در قالی‌های آن عصر و سال‌های بعد منعکس شده است.

طرح و رنگ در روستاها و ایلات و عشایر ایران حکایت دیگری است. طرح‌ها و رنگ‌هایی که در قالی‌های این روستاها و در میان عشایر بکار گرفته می‌شود کار نقاش یا طراح مشخصی نیست بلکه این طرح‌های ساده به تدریج رو به کمال رفته و اهل یک محل یا یک ده همه در یک طرح قالی می‌بافند.

بی‌گمان طراحی نقشه، قالی در عصر صفوی به کمال خود رسیده است. در این عصر طراحان و نقاشان صاحب نظر گرد هم می‌آمده‌اند و با نظر یکدیگر نقشه‌های مطلوب را برمی‌گزیدند و نقشه، قالی را به صورت یک چهارم طرح می‌کردند. این طرح یک چهارم در سه چهارم دیگر تکرار می‌شد و فی‌الواقع اساس نقشه‌های قالی‌ها را همین نقشه‌های یک چهارم تشکیل می‌داد.

در بسیاری از طرح‌های عصر صفوی از عناصر طبیعت مانند گل و گیاه و بوته و شاخه و برگ و همچنین حیوانات مدد می‌گرفتند و نقش‌هایی مانند شکارگاه و سیم‌رغ و اژدها و دیو و پری و نیز قصه‌هایی مانند حکایت بهرام گور و لیلی و مجنون و شیرین و فرهاد و امثالها را در این قالی‌ها می‌توان دید.



طرح سلطانی (طرح از طاهرزاده بهزاد)

نقشه شاه عباسی (طرح از طاهرزاده بهزاد)

طرح‌های محلی معروف

بطوری که گفته شد در بسیاری از نواحی ایران قالی‌هایی با طرح‌ها و رنگ‌های مشخص باقی‌مانده می‌شود که مخصوص آن محل است و به آسانی طرح و رنگ قالی هر محل را می‌توان تشخیص داد. از جمله می‌توان از طرح‌های بختیاری، ترکمن و بلوچی نام برد و نیز در اغلب شهرهای ایران که دارای قدمت می‌باشند قالی بافی با نقشه‌ها و طرح‌های شناخته شده وجود دارد که در بازار قالی معروف است مانند: مشک آبادی، ساروق، مزلقانی، درخشی، کردی، بجنوردی، فراهانی، هریسی، بیجاری...

بعضی از شهرهای معروف ایران که از مراکز قالی بافی هستند بجز طرح‌های محلی دارای نقش‌های مشخص و معروفی هستند که به دست هنرمندان آن شهرها بوجود آمده و خاص آن نواحی هستند و بخاطر تکرار و تداوم از جمله به طرح‌های کاشان، جوشقان، نائین، قم، اصفهان، کرمان و تبریز معروف شده‌اند.

طرح‌های اسلیمی

از قرن نهم هجری به بعد بجای خطوط هندسی، خطوط منحنی در طراحی قالی راه یافت و طراحان قالی کم‌کم از طرح‌های هندسی بسوی طرح‌های اسلیمی ساده (که منحنی است) روی آوردند که به تدریج رو به کمال رفت و در عصر صفوی به اوج زیبایی خود رسید. طرح‌های اسلیمی به تدریج مراحل کمال و تنوع را پیموده در حاشیه و متن قالی در اشکال مختلف بکار گرفته شد و به مرور زمان تکامل یافت.

بوته جقه

بوته جقه یا بوته جقه یکی دیگر از طرح‌های مشهوری است که «بوته کشمیری» و «بوته ترمه» نیز خوانده می‌شود. این طرح ابتدا بر روی شال‌های هندی که شال کشمیر خوانده می‌شدند و نیز روی شال‌های ترمه پدیدار شد و از آنجا به نقشه‌های قالی سرایت کرده است.

بوته جقه که سر روی سر خم کرده را بطور تجریدی نشان می‌دهد انواع گوناگون دارد که با اسلیمی‌ها و ختائی‌ها و بوته جقه‌های کوچک‌تر تزئین می‌شود که هر هنرمند به ابتکار خود طرح‌هایی نو پدید می‌آورد.

در تذهیب نیز از بوته جقه به وفور استفاده می‌شود و نمونه‌های آن را در آثار اساتید تذهیب از جمله مذهب معروف بهائی استاد لطف‌الله موهبت می‌توان دید.

بوته جقه چون طرحی قدیمی است به نام هر ناحیه که قالی بافته می‌شود خوانده می‌شود، مانند بوته حاجی آباد، بوته همدان، بوته نائین، بوته کرمان و غیره.

لچک و ترنج

طرحی که در چهار گوشه قالی به صورت یکسان تکرار می‌شود «لچک» خوانده می‌شود که به

شکل‌های بسیار متنوع در نقشه‌های قالی طرّاحی و بافته می‌شود. «ترنج» طرح بیضی شکلی است که وسط قالی بافته می‌شود که به اشکال بسیار متنوع در قالی‌ها بافته می‌شود.

ختائی

در این طرح که از گل و بوته‌های طبیعی اقتباس شده خط مستقیم کمتر بکار می‌رود. در طرح‌های ختائی گلی اصلی وجود دارد که با گل‌ها و بوته‌ها و برگ‌های پیرامون آن کامل می‌شود. در طرح‌های ختائی از گل‌های شاه عباسی استفاده می‌شود.

گل‌های شاه عباسی

در زمان صفویّه در ختائی‌ها بیشتر از گل‌های شاه عباسی استفاده شده است. بعضی از انواع گل‌های شاه عباسی عبارتند از گل گرد، پیچک، پیچک گل گرد دار، برگگی، گل برگگی، سه برگگی، اناری، اناری و برگگی، سه گل درهم، دو گل درهم... این گل‌ها را گل شاه عباسی یا گل شاه صفی می‌خوانند که مسلماً از زمان شاه عباس به بعد در سال‌های متوالی مورد استفاده طرّاحان قالی قرار گرفته و متأسفانه برای افزودن به این گنجینه، پر بها کمتر کوششی بکار رفته است.

پایان سخن

در دهه‌های اخیر که قالی به عنوان يك كالای تجارتي به بازارهای اروپا و آمریکا راه یافت تولید کنندگان قالی بجای اینکه در صدد تکمیل و تعالی کارهای سابق برآیند با هدف تولید هر چه بیشتر از مرغوبیت و کیفیت قالی کاستند و عوامل منفی مختلف از جمله استفاده از رنگ‌های شیمیائی و مواد اولیه، نامرغوب و عدم توجه به هویت فرش هر منطقه باعث سقوط میزان کیفیت فرش ایران گردید. یکی دیگر از این عوامل منفی هرج و مرجی است که در هویت محلّ فرش‌های ایران بوجود آمده است بدین معنی که مثلاً فرش نائین در قم و فرش کاشان در اصفهان بافته می‌شود.

تقلید ممالک دیگر از قبیل هند و پاکستان و نپال از نقشه‌های اصیل ایرانی و نیز رواج فرش‌های ماشینی همه باعث رکود فرش اصیل ایرانی گردیده است که بخشی مفصل و از حوصله این سخنان خارج است.

مأخذ

۱- کتاب نظری به هنر ایران، تألیف پروفیسور اپهام پوپ.

A Survey of Persian Art by Prof. Upham Pope.

۲- کتاب قالی ایرانی، تألیف سسیل ادوارد.

Persian Carpet by Cecil Edward.

مفاهیم کلمه بیان

صالح مولوی نژاد

انجمن ادب و هنر به انگیزه گذشت پانزده دهه از اظهار امر حضرت نقطه، اولی جلّ ذکره الاعلی، ششمین دوره کنفرانس‌های خود را به نام «دوره بیان» نام‌گذاری نموده است. اگرچه گفتارهای اصلی این دوره به تجلیل «نقطه بیان» و بحث در آثار مبارکه مؤسس «شریعت بیان» اختصاص یافته، مباحث دیگری هم در این دوره مورد توجه و مطالعه قرار خواهد گرفت که بر آنها نیز مفهوم بیان صادق است.

برای اهل بهاء کلمه بیان مفهومی خاص دارد. وقتی سخن از «بیان»، «شریعت بیان»، «کتاب بیان» یا «اهل بیان» می‌رود این کلمات اسامی خاص اند و مفهومی مشخص را به ذهن القاء می‌کنند. اما بیان، به طور عام، چه به معنی مصدری آن و چه به عنوان اسم مصدر، مفاهیمی متعدد و متفاوت دارد که هر یک در خور بحثی مستقل و جالب است. از جوانه زدن درخت و ظاهر شدن نشانه‌های ابتدائی برگ، تا تفسیر رموز کتب مقدّسه و بشارات انبیاء، و در بین این دو، دهها معنای دیگر از این کلمه، خوش‌آهنگ و لطیف استنباط می‌شود. در پایان این گفتار به چند معنی مشهور از معانی کلمه بیان اشاره خواهد شد و معلوم خواهد گشت که این کلمه، با توجه به مفاهیم مستقیم و غیر مستقیم خود، شامل همه وسائل و وسائط اظهار و انتقال هر نوع پیام یا اندیشهای از چیزی یا کسی به کسی یا کسانی دیگر می‌شود. به عبارت دیگر، سکوت و آرامش شبی آرام یا غرّش و تابش رعد و برق، هر دو، بیان‌کننده پیامی اند که منشائی دارند و مقصدی. لهذا پیام و پیام‌ها ضرورتاً از کلمه و کلمات ترکیب نمی‌شوند.

و نیز باید یادآوری کرد که جریان یا فرایند^۱ ارتباطات^۲ که مخصوصاً از آغاز نیمه دوم قرن جاری در اداره جامعه و مدیریت سازمان‌های کوچک و بزرگ اهمیتی حیاتی و روزافزون یافته و موضوع تحقیقات بسیاری واقع شده، معنائی جز بیان ندارد و باید این پدیده را نیز مشمول مفهوم این کلمه یا اصطلاح دانست.

در زبان فارسی کلمه، بیان و بیان کردن به مفهوم و مترادف با گفتار و سخن گفتن، متداول و مقبول شده و چنان که خواهیم دید، در آثار جمال قدم به وفور زیارت می‌شود، اما این معنی^۱ در فرهنگ‌های عربی دیده نشده است.

قبل از اشاره به مفاهیم لغوی کلمه، بیان، به بعضی از آثار جمال قدم جلّ اسمہ الاعظم مراجعه می‌کنیم تا با معانی این کلمه، آنچنان که از قلم اعلی صادر شده، آشنا شویم.

مفاهیم بیان در الواح جمال قدم

در آثار جمال قدم و اسم اعظم کلمه، «بیان» به مفاهیمی متعدّد به کار رفته است. تعیین حدّ و مرز بعضی از معانی دشوار است و شاید کوشش در این کار، منجر به بسط بیهوده، کلام شود و فایده‌های عملی بر آن مترتب نباشد. ذیلاً به چند مفهوم کلی که احتمالاً جائی برای بحث و تعبیرات باریکتر باقی نمی‌گذارد اشاره می‌شود:

الف- بیان به مفهوم ندا و کلام الهی

۱- در لوح مقصود می‌فرمایند: «حمد مقدّس از ذکر و بیان، حضرت معبود و مالک غیب و شهودی را لایق و سزا که از نقطه اولی کتب لاتخصی پدید آورد و از کلمه، علیا خلق اولین و آخرین ظاهر فرمود و در هر قرن از قرون و هر عصری از اعصار به مقتضیات حکمت بالفه سفیری فرستاد تا خلق افسرده را به ماء بیان زنده نماید.»^۲

۲- و نیز به همین معنی، یعنی بیان به مفهوم کلام الهی می‌فرمایند: «این مظلوم در جمیع احوال، از شدت و رخا و عزت و عذاب، کلّ را به محبت و وداد و شفقت و اتحاد امر نمود. هر یوم که فی الجمله علوّ و سموی ظاهر شد نفوس مستوره از خلف حجاب بیرون می‌آمدند و به مفتیاتی تکلم می‌نمودند که احدّ از سیف بود. به کلمات مردوده، مجعوله متمسکند و از بحر آیات الهی ممنوع و محروم. و اگر این حجبات حائل نمی‌شد ایران در دو سنه او ازید به بیان مسخر می‌گشت و مقام دولت و ملت هر دو مرتفع می‌شد.»^۳

۳- «یا اسمی، شمس بیان از مطلع وحی رحمن به قسمی در زبر و الواح اشراق فرموده که ملکوت بیان و جبروت تبیان از او در انبساط و اهتزاز و اشراق است ولکنّ الناس اکثرهم لا یفقهون.»^۴

۴- در کتاب مستطاب اقدس نیز کلمه، بیان به معنی لسان وحی و ندای مظهر الهی زیارت می‌شود: «لو یجد احد حلاوة البیان الّذی ظهر من فم مشیة الرّحمن لینفق ما عنده و لو یكون خزائن الارض کلّها لیثبت امرأ من اوامرہ المشرقة من افق العنایة و اللطاف» (آیه ۸)، و یا «اغتمسوا فی بحر بیانی...» (آیه ۴۴۸)

حلاوت، یکی از صفات کلام و بیان الهی است که در آیه، مبارک فوق زیارت می‌شود. صفات دیگری نیز در الواح مبارکه برای کلام حق ذکر شده که حکایت از نفوذ، خلاقیت و سلطنت آن دارد:

۱- «ای حبیب من، کلمه، الهی سلطان کلمات است و نفوذ آن لاتخصی. حضرت موجود می‌فرماید:

عالم را کلمه مسخّر نموده و می‌نماید. اوست مفتاح اعظم در عالم چه که ابواب قلوب که فی الحقیقه ابواب سماء است از او مفتوح.»^۶

۲- «... نصّار حقیقی آمد، لعمر الله قادر است بر اینکه به يك کلمه عالم را منقلب نماید.»^۷
۳- مضمون بیان مبارک فوق در کتاب مستطاب اقدس نیز مصرّح است: «... لو یشاء یاخذ العالم بکلمة من عنده. آیاکم ان تتوقفوا فی هذا الامر الّذی خضع له الملأ الاعلی و اهل مدائن الاسماء اتقوا الله و لا تكوننّ من المحتجبین.» (آیه، ۳۱۲)

۴- قدرت کلام حقّ در تقلیب قلوب و خلق جدید، اکسیر حقیقی است و به همین جهت قلم اعلی مبلّغین را هدایت می‌فرماید که در تبلیغ از آیات و کلمات الهی استمداد جویند: «... و باید نفوس مقدّسه تفکّر و تدبّر نمایند در کیفیت تبلیغ و از کتب بدیعه الهیه در هر مقام آیاتی و کلماتی حفظ نمایند تا در حین بیان در هر مقام که اقتضا نماید به آیات الهی ناطق شوند چه که اوست اکسیر اعظم و طلسم اکبر افخم به شأنی که سامع را مجال توقّف نماند.»^۸
به خاطر همین قدرت تقلیب و خلاّقیت کلام الهی است که جمال قدم مؤمنین را به تلاوت آیات در صبح و شام امر می‌فرماید و در کتاب اقدس تصریح می‌فرماید که تلاوت يك آیه از آیات الهی اجل است از قرائت همه کتب: «من یقرأ آیه من آیاتی خیر له من ان یقرأ کتب الاولین و الآخیرین. هذا بیان الرّحمن ان انتم من السّامعین.» (آیات ۳۲۴ و ۳۲۵)

ب- بیان به معنی گفتار در تبلیغ

نصایح الهی به مؤمنین در اهمیّت و وجوب تبلیغ در کمتر لوحی است که زیارت نشود. دستور العمل برای انجام موقّیّت‌آمیز تبلیغ نیز در بسیاری از الواح نازل شده است. مبلّغ باید مثل يك معلّم و یا مانند يك مسئول ارتباطات و روابط عمومی، موقع‌شناس و روانشناس باشد و نیز سخن‌شناس. در موضوع روانشناسی تبلیغ که با نحوه بیان مطالب و مشخصات گفتار مبلّغ ارتباط پیدا می‌کند چند فقره از نصایح قلم اعلی نقل می‌شود:

۱- «... و بیان و کلمه باید مؤثر باشد و همچنین نافذ. و به این دو طراز در صورتی مزین که لله گفته شود و به مقتضیات اوقات و نفوس ناظر باشد.»^۹
۲- «از برای هر کلمه روحی است، لذا باید مکلم و مبین ملاحظه نمایند و به وقت و مقام، کلمه القاء فرمایند چه که از برای هر کلمه اثری موجود و مشهود.»^{۱۰}
۳- «حکیم دانا باید به کمال مدارا تکلم فرماید تا از حلاوت بیان کلّ بما ینبغی للانسان فائز شوند.»^{۱۱}

۴- «يك کلمه به مثابه نار است و اخری به مثابه نور، و اثر هر دو در عالم ظاهر. لذا باید حکیم دانا در اوّل به کلمه‌ای که خاصّیّت شیر در او باشد تکلم نماید تا اطفال روزگار تربیت شوند و به غایت قصوای وجود انسانی که مقام ادراک و بزرگی است فائز گردند.»^{۱۲}

۵- «... بیان اگر به اندازه گفته شود رحمت الهی است و اگر تجاوز نماید سبب و علت هلاک. در الواح کلّ را وصیّت فرمودیم به بیاناتی که طبیعت و اثر شیر در او مستور باشد تا اطفال عالم را تربیت نماید و به حدّ بلوغ رساند. بیان در هر مقامی به شأنی ظاهر و به اثری باهر و از او

صفات و مشخصات بیان و گفتار، به نحوی که نافذ، مؤثر و مقرب باشد در الواح مبارکه، جمال قدم و اسم اعظم معین و مشخص شده است. توجه و رعایت این صفات و مشخصات برای تبلیغ، تعلیم، نگارش، نطق و جمیع ارتباطات عادی و جاری شایسته و لازم است.

باید توجه داشت که وقتی بین گوینده و شنونده، یا نویسنده و خواننده از طریق گفتار و نگارش رابطه برقرار می‌شود، ایجاد این رابطه هدف و منظور معینی دارد که عبارت است از انتقال پیام و منویات گوینده به شنونده. به استثنای آثار وحی، هر پیامی از مبدأ تا مقصد گرفتار تغییرات و تغییراتی می‌شود. این تغییرات از طرفی به علت محدودیت‌های گفتاری پیام دهنده است و از سویی به علت محدود بودن آگاهی و عاطفی یا روانی پیام گیرنده. ارتباط موفق آن است که اختلاف معنی و محتوای پیام از مبدأ تا مقصد به حد اقل کاهش یابد.

رعایت استعداد مخاطب برای فهمیدن مطلب و نیز توجه به نیاز او به مطلبی که به او خطاب می‌شود یکی از ضروریات بیان و ارتباط مؤثر است. الواح مبارکه راهنما و سرمشق کاملی است. در اکثر الواح مطالب به اقتضای استعداد و احتیاج مخاطب القاء می‌شود. البته بعضی از الواح از این قاعده مستثنی می‌شود. مثلاً الواحی که مخاطب آنها عموم احبباً و یا همه اهل عالم است و یا الواحی که مخاطب معینی دارد اما هدف، ابلاغ مطالبی به عموم است. در این گونه آثار، هر کس به قدر درک خود فیض می‌برد.

در یکی از شواهدی که قبلاً از الواح مبارک جمال قدم زیارت شد می‌فرمایند یکی از شرایط بیان مؤثر و نافذ این است که لله (به خاطر خداوند) گفته شود. سایر صفات و شرایط بیان موفق چنین است:

- ۱- رعایت زمان و مکان گفتار: «... انا قدرنا لكل ارض نصيباً و لكل ساعة قسمة و لكل بيان زماناً و لكل حال مقالاً.»^{۱۴} در این بیان مبارک، توجه به مکان سخن گفتن، زمان سخن گفتن و اقتضای سخن گفتن توصیه شده است. (هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد.)
- ۲- مدارا در گفتار و رعایت حال مستمع: «باید اهل الله مدارا نمایند و به قدر و مقام هر نفسی کلمه القا کنند.»^{۱۵} (در یکی از الواح می‌فرمایند اگر متکلم فوق طاققت مستمع سخن بگوید به او ظلم کرده است.)

۳- انتخاب لحن مناسب: در یکی از الواح که به عربی آغاز شده و ادامه یافته است جمال قدم لحن کلام را از عربی به فارسی تغییر می‌دهند و تصریح می‌فرمایند که این به خاطر رعایت حال فارسی‌زبانان است: «اراده آنکه به لسان پارسی نطق نمائیم که شاید اهل ایران طراً بیانات رحمن را بشنوند و بیایند و ببینند.»^{۱۶}

۴- اعتدال در بیان: جمال قدم جل اسمه الاعظم خطاب به سید مهدی دهجی، همه شرایط لازم را برای اینکه کلام به هدف مطلوب خود برسد تصریح می‌فرمایند. نفوذ کلام را منوط به صفای قلب گوینده و اعتدال در القای کلام فرموده‌اند و اعتدال، عبارت از رعایت حکمت است. نیروی فاعلهای که سبب خلایقیت می‌شود حاصل از کلامی است که نافذ و معتدل باشد:

«یا اسمی، بیان نفوذ می‌طلبد چه اگر نافذ نباشد مؤثر نخواهد بود. و نفوذ آن معلق به انفاس طیبه و قلوب صافیه بوده، و همچنین اعتدال می‌طلبد چه اگر اعتدال نباشد سامع متحمل نخواهد شد و در اول بر اعراض قیام نماید. و اعتدال، امتزاج بیان است به حکمت‌هایی که در زبر و الواح نازل شده. و چون جوهر دارای این دو شیء شد اوست جوهر فاعل که علت و سبب کلیه است از برای تقلیب وجود.»^{۱۷}

ج- بیان به معنی تفسیر و توضیح

شرح و تفسیر، یکی از معانی مشتهر کلمه بیان است. بیان به این معنی در آثار قلم‌اعلی بسیار به کار رفته است. در کتاب مبارک ایقان که دائرةالمعارفی بی‌نظیر از شرح و تفسیر کلمات، انذارات و بشارات استعاری کتب مقدسه، قبل است، بخش مهمی به این مسأله اختصاص یافته است که تعبیر نمادها و استعارات و آیات مقدسه، هر ظهوری، انحصاراً در اختیار و قدرت مظهر ظهور بعد است.

۱- جمال قدم با اشاره به آیه، قرآن کریم «و ما يعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم»،^{۱۸} در مواضع متعدد کتاب مبارک ایقان به این معضل اشاره می‌فرمایند که چگونه پیروان ادیان قبل به حقایق رموز و اشارات کتب آسمانی خود پی نبردند و به تفسیرهای واهی علماء خود دل بستند و از معرفت مظهر ظهور جدید محروم ماندند. لهذا می‌فرمایند: «بر هر نفسی لازم و واجب است که مشکلات مسائل الهیه و معضلات اشارات مطالع قدسیه را بر صاحبان افنده، منیره و حاملان اسرار احدیه عرضه دارد تا به تأییدات ربّانی و افاضات الهی حلّ مسائل شود، نه به تأییدات علوم اکتسابی.»^{۱۹}

۲- در الواح متعدد دیگر نیز، جمال قدم و اسم اعظم کلمه، بیان را به معنی تفسیر کلمات الهی، مکرراً به کار برده‌اند. در لوح مقصود می‌فرمایند: «حمد مقدس از ذکر و بیان، حضرت معبود و مالک غیب و شهودی را لایق و سزا که... در هر قرن از قرون و هر عصری از اعصار به مقتضیات حکمت بالغه سفیری فرستاد تا خلق افسرده را به ماء بیان زنده نماید. اوست مبین و اوست مترجم، چه که ناس از ادراک آنچه در کتب الهی از قلم‌اعلی جاری شده و نازل گشته قاصر و عاجزند... لذا سفراء و انبیاء و اصفیاء فرستاد تا ناس را از مقصود از تنزیل کتب و ارسال رسل آگاه نمایند.»^{۲۰}

۳- و نیز در همین لوح مبارک می‌فرمایند: «ناس غافلند، مبین لازم است.»^{۲۱} (اینکه کتاب مبارک ایقان به متمم کتاب بیان تسمیه یافته است یقیناً بر اساس مفهوم بیان از تفسیر و توضیح رموز و متشابهات کتب مقدسه، قبل است نه اینکه ابواب و واحدهای باقیمانده، کتاب بیان فارسی را، به همان روش و سیاق، کامل کرده باشد.)

د- بیان به عنوان اسم خاص

واضح است که کلمه بیان، به معنای خاص آن که دلالت بر شریعت بیان، نقطه بیان، اهل بیان، کتاب بیان و امثال آنها می‌کند در الواح جمال مبارک، مکرر در مکرر به کار رفته و نیازی به آوردن شواهدی در این مورد نیست.

معانی بیان در آثار حضرت اعلی

در آثار حضرت نقطه، اولی، کلمه، بیان به معانی و مفاهیم ذیل زیارت می‌شود:

الف- دین بیان: «... و به عین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته به عدد کلّ شیء...»^{۲۲}

ب- مظهر الهی: «... ظهور الله که ظهور نقطه، بیان است.»^{۲۳}

ج- کتاب بیان: «کسی احاطه به آنچه خداوند نازل فرموده در بیان نمی‌نماید الا من ینظره الله... زیرا که اگر جمیع ابحر سموات و ارض مداد شوند و کلّ اشیاء، قلم و کلّ انفس محصی شوند نتوانند حرفی از حروف بیان را علی ما هو علیه تفسیر کنند.»^{۲۴}

د- به معنی کلیه، آثار نازله از قلم حضرت اعلی عموماً و به آیات خصوصاً: «... کلّ آثار نقطه مسمی به بیان است ولی این اسم به حقیقت اولیه مختصّ به آیات است و بعد در مقام مناجات به حقیقت ثانویه ذکر می‌شود و بعد در مقام تفاسیر به حقیقت ثالثیه و بعد در مقام صور علمیه به حقیقت رابعیه و بعد در مقام کلمات فارسیه به حقیقت خامسیه اطلاق می‌شود. ولی این اسم مختصّ آیات است نه غیر او به استحقاق...»^{۲۵}

ه- به معنی حجّت و معجزه (حجّیت آیات: یکی از معانی آیه معجزه است): «... و آما البیان حجّتنا علی کلّ شیء، یعجز عن آیاته کلّ العالمون. ذلک آیاتنا من قبل و من بعد.»^{۲۶}

و- به معنی لغوی شرح و تفسیر: در بیان فارسی، واحد دوم، چند باب چنین نامگذاری شده است:

- الباب السّابع من الواحد الثّانی فی بیان یوم القيامة.

- الباب الثّامن من الواحد الثّانی فی بیان حقیقة الموت بانه حقّ.

- الباب التّاسع من الواحد الثّانی فی بیان حقیقة القبر (که مقصود توضیح و تعبیر معانی حقیقی قیامت، موت، و قبر است).

قبلاً در ضمن زیارت بعضی از آیات جمال قدم و اسم اعظم گفته شد که یکی از مفاهیم کلمه، بیان تفسیر رموز کتب مقدسه، قبل است.

جناب ابوالفضائل در کتاب فرائد در این موضوع بحثی مفصّل فرموده، با نقل آیات قرآن کریم، از جمله آیات ۱۸ و ۱۹ از سوره قیامة، آیه ۲۹ از سوره یونس، آیات ۵۰ و ۵۱ از سوره اعراف، و نیز با استناد به بعضی از احادیث اسلامی توضیح داده‌اند که منظور از «بیان» در قرآن کریم، تأویل آیات متشابه آن در «یوم موعود» است.^{۲۷}

حال نظری به معانی لغوی کلمه، بیان بیافکنیم. این کلمه از کلمات کثیر المعانی است. در اینجا فقط به آنهایی که با بحث حاضر ارتباط پیدا می‌کند اشاره می‌شود. به عنوان مصدر فعل، بیان به معانی پیدا شدن، هویدا گشتن، آشکار شدن، ثابت کردن به دلیل، سخن فصیح گفتن، خوش سخن بودن، کشف کردن معنی از سخن مجمل... به کار رفته است. به عنوان اسم مصدر، به معانی فصاحت، شرح، تعبیر، توضیح... آمده است.^{۲۸} (و از یاد نبریم که بیان، علم یا فنّ سخن‌آرایی در شعر و نویسندگی نیز هست که بحث در آن در ادبیات جایی بس مهم دارد.)

با وسعت معنی و فسحت تعبیری که در دل کلمه، بیان مستتر است می‌توان همه و سائل و سائط اظهار ما فی الضمیر را در دل آن جای داد. جاری‌ترین این سائل خط و زبان است که به صورت گفتار و نوشتار متجلی و متحقق می‌شود. این دو وسیله جاری‌ترین و آسان‌ترین سائل ارتباطی است اما در «کامل‌ترین» بودن این دو باید با احتیاط سخن گفت. سائط دیگری نیز می‌توانند پیامی را ابلاغ کنند. یک تابلوی نقاشی حامل پیام نقاش است، نوای موسیقی بیان‌کننده احساسات آهنگساز و نوازنده، آن است. همچنین است سایر هنرها. و نیز لبخند کودک، زمزمه، جویبار، گلی خودرو، خرابه‌های یک بنای قدیمی، فریاد رعد و برق، همه سائط و حامل پیام‌اند. مؤید این مدعی اینکه ملاحظه می‌شود که جمال قدم در بسیاری از الواح، همه کائنات را آیات الهی و پیام دهندگان عظمت و الطاف حق می‌نامند که هر یک به زبانی سخن می‌گویند. چه بسیار است استعارات دل‌انگیزی که از زبان برگ درخت، ریگ بیابان و امواج دریا، پیامی ابلاغ می‌شود. به چند شاهد از این استعارات لطیف توجه فرمائید.

۱- «... و البحار تنادی قد اظهر البحر الاعظم... و الاشجار تصیح و تقول یا ملأ الارض قد ارتفع حنیف سدره المنتهی... و الشمس تنادی یا معشر العلماء قد انفطرت سماء الادیان...»^{۲۹}

۲- «... اذا اظهرت نفسی قاموا (علماء مخالف حق) علیّ علی شأن صاحت به الحصة.»^{۳۰}

۳- «کلّ اشیاء در مقامی آیات الهی بوده و خواهند بود علی قدر مراتبها...»^{۳۱}

البته باید متذکر شد که این نشانه‌ها و این پیام‌ها از مظاهر طبیعت را نباید چنان تعبیر کرد که بعضی کرده‌اند و اندیشه، همه خدائی یا وحدت وجود را پدید آورده‌اند (در ادبیات عرفانی فارسی نیز از این اشارات فراوان است اما به تعبیری به غیر از آنچه که در الواح حضرت بهاء‌الله جلّ ثنائه مذکور است).

جمال مبارک در کلمات فردوسیّه رفع ابهام فرموده، راه را بر توهمات وحدت وجودی بسته‌اند. وجود حق در همه کائنات متجلی است و لهذا مظاهر طبیعت که هر یک به نحوی با ما سخن می‌گوید و پیامی می‌دهد، آیات حق‌اند نه حق. قوله تعالی: «... حق مقدّس است از کلّ، در کلّ آیات او ظاهر. آیات از اوست نه او، در دفتر دنیا کلّ مذکور و مشهود. نقش عالم کتابی است اعظم، هر صاحب بصری ادراک می‌نماید آنچه را که سبب وصول به صراط مستقیم و نبأ عظیم است. در تجلیات آفتاب مشاهده نمائید، انوارش عالم را احاطه نموده و لکن تجلیات از او و ظهور اوست به نفس او، نه نفس او. آنچه در ارض مشاهده می‌شود حاکی از قدرت و علم و فضل اوست و او مقدّس از کلّ...»^{۳۲}

جامعه شناسان وحدت لسان را یکی از لوازم ضروری تفاهم و همبستگی اعضاء و افراد یک جامعه یا یک کشور دانسته‌اند. تردید نمی‌توان داشت که زبان واحد که تفاهم را آسان می‌سازد بسیار مهم است اما کافی برای حسن ارتباطات نیست. به همین جهت، بعضی از فلاسفه عوامل معنوی دیگری را برای تفاهم افراد جامعه برشمرده‌اند. افلاطون و سنک به ترتیب عشق و دوستی را عوامل اساسی ارتباطات مؤثر دانسته‌اند، کانت به احترام متقابل قائل است و ماکس شلر

همدلی را در این پدیده مؤثر می‌داند. ۳۳.

عارف یگانه، مولوی رومی، در قصه سلیمان و هدهد، راز توفیق در ارتباطات را «همدلی» می‌داند، و نه همزبانی، و لذا با ماکس شلر، فیلسوف آلمانی (۱۹۲۸-۱۸۷۴) همعقیده است. با چند بیت از داستان سلیمان و هدهد، بحث را خاتمه داده، مجال را در اختیار صاحب نظرانی می‌گذارم که هر یک به نوبه خود در میدان «بیان» یگانه تازی نام آورند و شما را با وجوه مختلف این کلمه، پر رمز و راز آشنا خواهند کرد.

چون سلیمان را سراپرده زدند	جمله مرغانش به خدمت آمدند
همزبان و محرم خود یافتند	پیش او یک یک به جان بشتافتند
جمله مرغان ترک کرده جیک جیک	با سلیمان گشته افصح من اخیک
همزبانی خویشی و پیوندی است	مرد با نامحرمان چون بندی است
ای بسا هندو و ترک همزبان	ای بسا دو ترک چون نامحرمان
پس زبان محرمی خود دیگر است	همدلی از همزبانی خوش‌تر است
غیر نطق و غیر ایما و سَجَل	صدهزاران ترجمان خیزد ز دل ^{۳۴}

یادداشت‌ها

۱- PROCESS.

۲- COMMUNICATION.

- ۳- لوح مقصود، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی (لانگنهاین؛ جنبه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۳۷ ب)، ص ۹۵.
- ۴- کلمات فردوسیّه، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۴۰.
- ۵- لوح سید مهدی دهجی، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۱۲۳.
- ۶- لوح مقصود، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۱۰۷.
- ۷- یکی از الواح جمال قدم، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۱۶۷.
- ۸- لوح سید مهدی دهجی، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۱۲۳.
- ۹- لوح مقصود، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۱۰۶.
- ۱۰- لوح مقصود، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۱۰۶.
- ۱۱- لوح مقصود، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۱۰۷.
- ۱۲- لوح مقصود، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۱۰۶.
- ۱۳- لوح اتحاد، ادعیه حضرت محبوب، ص ۳۹۰.
- ۱۴- لوح حکمت، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۸۹.
- ۱۵- لوح جواد، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۱۴۶.
- ۱۶- لوح تجلیات، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، صص ۲۶-۲۷.
- ۱۷- لوح سید مهدی دهجی، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، صص ۱۲۳-۱۲۲ (و نیز همین بیان مبارک به زبان عربی در لوح مقصود نیز نازل شده است).
- ۱۸- سوره آل عمران، آیه ۷ (برای مزید اطلاع از تبیین جمال قدم از این آیه قرآن کریم به صفحات ۱۴، ۲۲،

- ۳۲، ۱۳۱ و ۱۴۸ کتاب مبارک ایقان، طبع آلمان مراجعه فرمائید.)
- ۱۹- کتاب ایقان (لانگنهاین: محفل روحانی ملّی بهائیان آلمان، ۱۳۶ ب)، ص ۱۴۸.
- ۲۰- لوح مقصود، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۹۵.
- ۲۱- لوح مقصود، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۱۰۴.
- ۲۲- بیان فارسی، مقدمه واحد اول، ص ۳.
- ۲۳- بیان فارسی، مقدمه واحد اول، ص ۳.
- ۲۴- بیان فارسی، باب دوم، واحد دوم، ص ۲۰.
- ۲۵- بیان فارسی، باب ۱۷، واحد ۳، ص ۱۰۲.
- ۲۶- بیان عربی، خطبه واحد اول، ص ۲.
- ۲۷- فرائد، طبع مصر، ص ۳۶۳ و بعد.
- ۲۸- فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، فرهنگ علوم عقلی، تألیف دکتر سید جعفر سجّادی و المنجد.
- ۲۹- یکی از الواح حضرت بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۱۵۴.
- ۳۰- یکی از الواح حضرت بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۱۶۰.
- ۳۱- منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله (لانگنهاین: جنبه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۴۱ ب)، ص ۱۲۲.
- ۳۲- کلمات فردوسیّه، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، صص ۳۲-۳۱.
- ۳۳- فرهنگ فلسفی لاروس، پاریس ۱۹۸۰.
- ۳۴- کتاب مثنوی، خط سید حسن میرخانی، طهران ۱۳۲۱، دفتر اول، ص ۳۳.

گلبرگی چند از
گلزار ادب ایران

در این قسمت، در بخش اول دو نمونه از نشر
نویسندگان متقدم و متأخر بهائی درج شده و
در بخش دوم آثاری از شعرای سنتی و نوپرداز
بهائی در ستایش طلعت اعلی و بیان سوانح ایام
حیات آن هیکل مکرم به چاپ رسیده است.

نامه‌های از جناب مشکین قلم خطاب به جناب ابوالفضائل

مکتوب ذیل از جناب مشکین قلم خطاب به جناب ابوالفضائل است که از ارض اقدس به امریکا نوشته شده است. تاریخ آن یعنی ۱۹ محرم ۱۳۲۲ هـ. ق. (مطابق ۶ آپریل ۱۹۰۴ م.) مقارن با سال آخر اقامت جناب ابوالفضائل در امریکا می‌باشد و مطالب آن حکایت از اشاراتی به اوضاع امر در ساحت اقدس حضرت عبدالبهاء دارد. سال‌های دهه اول قرن بیستم میلادی اکثراً به علت اقدامات ناقصین و شدت عمل هیئت‌های تفتیشیه با محدودیت جامعه احبّاء و عدم امکان تشرّف زائرین همراه بوده است و این حقیقت در این نامه به خوبی منعکس است. مقصود از جناب خان و آقا میرزا احمد، علی قلی خان نبیل الدوله و میرزا احمد سهراب می‌باشند که هر دو در آن ایام ساکن امریکا و در خدمت جناب ابوالفضائل حاضر و شاغل بوده‌اند. ظرافت طبع و رشاق کلام جناب مشکین قلم در این مکتوب حاکی از انس و الفت مشارالیه با آثار مبارکه و استفاده ایشان از بحر ذخار امرالله است.

حضرت ابوالفضائل علیه بهاء الله ابهی
۱۵۲
هو الله تعالی شأنه الاعظم العظیم

روحی لاطافک الفداء گوهرهای حمد و ثنا و جوهرهای شکر و سنا و بدایع ستایش و لوازم آرایش و جوامع سپاس بی‌قیاس ساحت مقدّس و بارگاه اقدس حضرت امنع ارفعی را لایق و سزااست که ذره خاک را از افلاک برتری بخشود و قطره آب را رتبه ربّ الاربابی مرحمت فرمود و به قدرت احدیت و قوت صمدیت افنده و قلوب عباد که از جواهر معادن مرآت انسانی است جذب نموده و به قوه مغناطیس به شطر خودش کشانیده. اوست قادر و مقتدری که ارکان عالم و مداین قلوب بنی آدم را تصرف فرموده و شریان جان جهان را به حبل متین محبتش مربوط نموده. این ودیعای است که به صرف جود در حقایق وجود گذارده و به ایادی افضال لایزالش او را از هبوب اریاح ظنون و اوهام حفظ فرموده تا دیده کلّ از این تشعشعات و تجلیات انوار جمال لایزال طلعت

بی‌مثالش متجلی و منور گردد و از گرداب بحر عصیان به شاطیء مغفرت و غفران درآیند و از این فصل ربیع اعظم و فضل منبع اکرم سبز و خرم شوند. تعالی افضاله و تعالی اکرامه و تعالی احسانه و الطافه و آنه لهو المقتدر الفضال الغفور الکریم و بعباده لرؤف رحیم و علی امانه ذو فضل عظیم. مدتی قبل کتاب مستطاب آن حضرت که حاکی از محبت جناب رب العزت بود در زمانی خوش و سعید و اوانی فرح‌انگیزتر از صبح عید به شرف زیارت آن فائز، غم برد، شادی آورد. از شمس حروفاتش قلب و فؤاد متجلی و از انوار کلماتش دیده، روح منور. صدر از نشاطش در هیجان و جسم از انبساطش رقصان. عباراتش نیکوتر از آب حیوان و اشاراتش دل‌رباینده‌تر از مائده، رضوان. چند روز بعد به حضور اقدس فائز و مطالب را به عرض حضور رسانیده، عنایات و افضال لادبایه و لانهایه و رضایت که سرمنشأ جمیع اسماء و صفات است در حق آن محبوب از لسان قدم عز کبریائه جاری و ساری گردید. هنیئاً لك ثم هنیئاً لك چه که امروز روزی است که اعمال و افعال هر که به رضایت اوست، اوست مقرب درگاه. امیدواریم که حق منبع این رتبه و مرتبه را به جمیع عبادش عطا فرماید اگرچه من البدو عطا فرموده. باید دعا نمود به عمل موفق فرماید تا معمول داریم و مقبول گردیم. آنه لمن یشاء مقتدر قدیر و بالاجابة جدیر. باری، قبل از وصول کتاب مبین آن حضرت این عبد فانی قطعات را ارسال داشته بودم و الا هر گاه قبلاً به زیارت کتاب آن حضرت فائز شده بودم مسلماً باعث زحمت نمی‌شدم و ارسال نمی‌داشتم. مع هذا با همان عریضه هم معروض داشتم که هرگاه مجال ندارید به جناب آقا میرزا احمد یا جناب خان علیهما بهاء الله واگذار و حواله فرمائید و هرگاه هیچ يك مجال ندارند مرحمت فرموده يك عدد قطعه، خود را برداشته و دو قطعه، دیگر را ارسال دارید. خود آن حضرت می‌دانند که امورات و رواجی عمل این عبد بسته به زوار است. این اوقات معلوم است مدتی است در جمیع اطراف طریق زوار مسدود و این عبد فانی قریب سی چهل لییره مقروض شده‌ام، من باب «الغریق یتشبث بکلّ حشیش» است. معلوم است انسان پریشان عقلش هم پریشان می‌شود. خیال نمودم شاید از این راه چهار شاهی عاید شود که انشاء الله رفع دین گردد.

احبای آن ارض را اناثاً و ذکوراً از قبل این فانی ابلاغ تکبیرات امنع اقدس بسته به مراحم و الطاف آن محبوب جانست. چون مطلبی نبود و مقصود این بود که خود را یادآور خاطر مرحمت مظاهر نمایم لذا قدری به عرفان بافی پرداخته، چون ذکر محبوب است انشاء الله مطلوب است و باعث صداع نمی‌گردد. و مترصد احوالات سلامتی مع هر گونه خدمات لائقه هستم، انشاء الله دریغ نخواهید فرمود.

به تاریخ ۱۹ محرم ۱۳۲۲
بنده عبدالبهاء - مشکین قلم

اهمیت این یوم عظیم *

نورالدین فتح اعظم

جلّ و عزّ بیانه الاقدس الاعلی

ای بنده من، از بند ملک خود را رهایی بخش و از حبس نفس خود را آزاد کن. وقت را غنیمت شمر زیرا که این وقت را دیگر نه بینی و این زمان را هرگز نیابی. (انتهی).

مزیت و اهمیت این یوم عظیم و رجحان و فائزیت این دور فخیم بر سائر قرون و اعصار بخوبی واضح و آشکار است چه اگر با اندکی امعان دقت و نظر حقیقت تفکر نمائیم بر ما مکشوف و روشن گردد که فی الحقیقه امروزه نوع انسانی در عالم مادی و جسمانی ترقیات عظیمه محیره العقول نموده، جهان آدمی که در ازمنه اولیه تاریکی صرف بود و به سبب عدم فهم و شعور حیوان محض می نمود به واسطه آنکه عقول و افکارش توسعه یافته و قوه معنویه ادراک و انظارش راه ترقی و تعالی گرفته به اکتشاف و اختراع علوم و فنونی موفق آمده که شمشعه و انوارش فراخنای تاریکغزای خاکدان ظلمانی را چون روز روشن و نورانی داشته است و حرارت و پرتو آفتابش ساحت پر فسحت یعنی مرده بی حرکت غبرا را روح دمیده و به حرکت و اهتزاز آورده و بالاختصار آنکه در این قرن باسعادت دست ماهر طبیعت یعنی اعظم موهبت و ودیعه حضرت احدیت جهانی به دست ما داده که بی کم و کاست و از کلی تا جزئی محبوب جان و شاهد آمال ماست. مزیت و افتخارش ظاهر و آشکار و اتمیت و اکملیتش کالشمس فی وسط النهار.

* این مقاله را جناب نورالدین فتح اعظم اعلی الله مقامه مرقوم فرموده‌اند. با توجه به اینکه تاریخ تحریر این مقاله ۲۵ شهر ربیع المولود ۱۳۳۴ ه. ق. (۳۱ ژانویه ۱۹۱۶ م.) می باشد و تولد جناب فتح اعظم در سال ۱۸۹۵ میلادی بوده چنین معلوم می شود که جناب ایشان این مقاله را در سن بیست و یک سالگی برشته تحریر درآوردند. نسخه اصلی مقاله در عائله فرزند ارجمند ایشان جناب هوشمند فتح اعظم محفوظ است.

ولی در این روز پیروز آنچه این جهان به این زیبایی را در نظر اهل حقیقت گرامی و عزیز داشته است و مخصوصاً ما را پروانهوار عاشق جمال و کمال خویش نموده عالم روح و معنی و جهان باطن و روحانی اوست چه عقل سلیم بخوبی حسّ تواند نمود که حله، گرانبها و حلیه، حریر و دیبا بر اندام شخص قشنگ و زیبا نکوست. جسم بی روح جماد مجسم است و هیولای فاقد از نعمت قلب و فواید مجسمه‌های است از جماد. بلی، عرض اینجاست که اگر بخواهیم به حقیقت، منقبت و سعادت و مزیت و اهمّیتی برای این قرن نورانی ثابت کنیم، بعبارة آخری لباس افتخار و مباهاتی بر جسم او بپوشانیم می‌گوئیم:

امروز روزی است که شمس حقیقت از افق مشیّت با دو صد جلوه و اشراق تجلّی و طلوع فرموده و از پرتو حرارت و تابش خود ارواح و قلوب میته، پژمرده، چندین هزار ساله را زنده و تازه نموده است.

امروز روزی است که سلطان جبروت اعظم اعنی جمال القدم جلّ ذکره الاقدس الاکرم با هزاران مجد و عظمت بر عرش رفعت و سلطنت سموات السّبع جالس و مستقرّ است.

امروز روزی است که هیکل کبیر عالم رتبه، بلوغ و کمال یافته و شجره، مبارکه، ایجاد به موقع ثمر و اثر رسیده است.

امروز روزی است که ذرات وجود به ندای جانفزای و اشرفت الارض بنور ربّنا العلیّ الاعلیّ ناطق است.

امروز روزی است که ساکنان عالم قدس به تسبیح و الامر یومئذ لله مشغول و مشغوف اند. امروز روزی است که بلبلان خوش‌الحان جنّت قدس به آهنگ ملیح هذا هو الّذی یشتاقل لقائه من فی جبروت البقا و الّذین اتّخذوا مقاماً فی سرادق الابهی دمساز و نغمه خوان است. امروز روزی است که اگر نفسی یک بار از روی صدق ربّ ارنی گوید از ملکوت بیان انظر ترانی استماع نماید. بعبارة آخری جلّ و عزّ بیانه الاقدس الاعلیّ هذا یوم لو ادرکه محمد رسول الله لقال قد عرفناک یا مقصود المرسلین ولو ادرکه الخلیل لیضع وجهه علی التراب خاضعاً لله ربّک و یقول قد اطمنّ قلبی یا اله من فی ملکوت السّموات و الارضین اشهدتني ملکوت امرک و جبروت اقتدارک اشهد بظهورک اطمننت افئدة المقبلین لو ادرکه الکلیم لیقول لك الحمد بما اريتني جمالك و جعلتني من الرّائزین.

و بالجمله امروز روزی است که مرکز اقوم و اتّم، غصن الله المقدّس الاعظم الّذی انشعب من اصل القدم به رداء عبودیت بر عالم افئده و قلوب سلطنت می‌فرماید.

امروز روزی است که مظهر العبودیة جوهره کنهه الرّبویة عالم را واله و شیدا و مفتون و مجنون جمال دلربا ساخته است.

امروز روزی است که باغبان کامل احدیّت اشجار بوستان وجود را محض تربیت و تنمیت و حضارت و نضارت به دست مبارک خود سقایه و آبیاری فرماید.

باری، تقدیس و تنزیه این دور مبارک بدیع بیش از آن است که در تحت قوالب محدوده، الفاظ درآید و یا در حدّ وهم و گمان ناقص ما گنجد بلکه حدیث شریف مشهور در این مقام گواهی

است صادق و شاهدهی است بس ناطق: کَلَمَا مِيزْتَمُوهُ بَادِقٌ مَعَانِيكُمْ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مِثْلَكُمْ وَ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ. خلاصه از مقصد باز نمائیم، اهمّیت این روز درخشنده‌تر از ستاره، پر فروغ روشن و مبرهن است و تکالیف و وظائف بندگی ما بهائیان یعنی بندگان جمال قدم جلّ ذکره الاعظم ظاهر و واضح‌تر از آن، چه همه، ما بخوبی می‌دانیم که توفیق وصول به این افق ارجمند و فوز حصول به این مقام بلند جز از تأییدات غیبیه و توفیقات الهیه و بغیر از تفضّلات موهوبه، محضه، رحمانیه تصوّر نتوان نمود. چه ارواح پاک که برای وصول به این روز تابناک جان به رایگان فدا نمودند و چه نفوس طیّبه، قدسیّه به آرزوی این یوم مبارک از صمیم جان به مشهد فدا شتافتند.

حضرت خلیل جلیل برای آماده کردن نفوس به جهت این یوم عظیم آتش نمرودیان را به جان خریدار شد. حضرت موسی (ع) به سبب بشارت نبأ عظیم و تجلیل و تعظیم شهر عظیم خداوند جور و جفای فرعون و فرعونیان و اذیت و آزار اسرائیلیان را عین راحت شمرد و بیدریغ قبول فرمود. حضرت مسیح به جهت تعلیم و تربیت نفوس و مزده، رجوع اب و ظهور ظهورالله بر فراز دار کأس شهادت کبری نوشید. حضرت رسول اکرم (ص) به واسطه بشارت قرب و عود ظهور کلی الهی و تربیت و حاضر کردن نفوس کثیره برای چنین روز عزیز گرامی تحمّل مصائب و بلاهای لاتحصی فرمود. بلی، این طفل کبیر بلوغ یافته مراتب و مقامات عدیده طیّ کرده است تا امروز با نهایت کمال جلوه نموده و این اشجار بوستان وجود از خون‌های مقدّسی رنگین و آبیاری شده است تا به این طراوت و لطافت رسیده است.

پس ما که به فضل و عنایت محضه، پروردگار و به فیض و رحمت صرفه، خداوندگار بی هیچ خار مشقّت و زحمتی به این گلشن جاودانی فائز شده‌ایم و بدون هیچ نیش تعب و کلفتی به این نوش حقیقی روحانی موفق گشته‌ایم باید قدر این موهبت بدانیم و این یوسف مصر الهی را به ثمن بخرس و دراهم معدوده نفروشیم. «یوسف کنعان به از دراهم معدود.»

حضرت بهاءالله جلّ اسمّه الاعلی در کلمات مکنون به صریح بیان میفرماید: ای پسر هوی، اهل دانش و بینش سال‌ها کوشیدند و به وصال ذی الجلال فائز نگشتند و عمرها دویدند و به لقای ذی الجمال نرسیدند و تو نادویده به منزل رسیده و ناطلبیده به مطلب واصل شدی و بعد از جمیع این مقام و رتبه به حجاب نفس خود چنان محتجب ماندی که چشمت به جمال دوست نیفتاد و دستت به دامن یار نرسید. فتعجبوا یا اولی الابصار.

هزار افسوس و دریغ اگر این ایام مغتنم بیهوده بگذرد و به بطالت صرف شود و صدهزار آه و حسرت اگر روزی آید که با متاع روسیاهی و دست تهی بگذریم. پس ای برادران عزیز، تا وقت باقی است غنیمت شماریم و تا از تعلّقات و تکلفات دنیویّه فارغ و آزادیم گوی سبقتی برناییم. به عدم استحقاق و قابلیت خود نظر نکنیم و به فقدان قدرت و توانائی خویش ننگریم زیرا که فضل و موهبت پروردگار عظیم است، تأییدات و توفیقات غیبیه، الهیه متتابع و متوالی می‌رسد و جنود غیب و شهود قائمین بر خدمت را نصرت فرماید.

در اینجا بی‌مناسبت نیست که شمه‌ای از تاریخ تأسیس محفل خادمین اطفال معروض شود تا یقین گردد که فضل و موهبت خداوند مهربان معین و ظهیر ضعیفان و ناتوانان است و عنایات

لانهایه، او فوق لیاقت و برتر از دائره محدود ما.

چند سال قبل جمعی از جوانان، بعضی از برادران روحانی شما که فی الحقیقه بکلی از شاطیء بحر بی پایان امر الهی محروم و دور بودند و یکباره از فیوضات حقیقیه و حظوظ فناپذیر روحانیه بی نصیب و مهجور، برای تکمیل و ترقی خود در عالم معنویه خود با عدم وسع و بضاعت مادی و فقدان قدرت و استطاعت روحانی تشکیل محفل مختصری داده به تلاوت آیات مبارکه و بعضی مذاکرات نافعه امریه می پرداختند. بعبارة اخری از خرمن بیانات رحمانیه درویشوار خوشه ای می چیدند و از لجه، مواج کلمات الهیه قطره ای می چشیدند تا آنکه رفته رفته از حسن توجهات الهیه و از اثر لذائذ روحانیه اندک اطلاعات ابتدائی که دانستن آن بر هر کسی فرض است فراگرفتند یعنی توفیق ورود در عوالم ملکوت را بالحس و العیان درک نمودند و استفاضه از نشانات روح القدس را سعادت مقدس خود و اعظم منقبت نوع انسانی شمردند. بنا بر این بعد از آنکه بحار آیات و بیانات الهیه را مملو از لثالی و درازی گرانها یافتند و معادن و مخازن کتب امریه را پر از جواهر زواهر دیدند سزاوار ندانستند که اینگونه لثالی نفیسه در عالم امر وجود داشته باشد و متأسفانه دست هر کسی به دامان وصل او نرسد. پس عزم را جزم نمودند که کلمات نصیحیه امریه و آیات واجب الاطاعه الهیه را که مانند درازی بی نظام در هر گوشه و کنار افتاده در سلك انتظام منسلک دارند و این تحفه، گرانها را تقدیم برادران خود نمایند تا شاید بدین وسیله برای نفوسی که ممکن نباشد مدت های مدیده به تصفح و تفحص کتب عدیده پردازند و یا آنکه تمام کتب و رسائل امریه را فاقد باشند در مدت قلیله به کمال سهولت يك احاطه اجمالی بر خلاصه اوامر و نواهی پیدا نمایند و عظمت و رفعت امر حضرت احدیت و حقیقت جنت و همی را به چشم ظاهر و بصیرت دریابند. این بود که این عده قلیله یعنی برادران ناچیز ضعیف شما بعد از مدتی صرف وقت به جمع يك عده از بیانات الهیه که اکنون به نحو دروس اخلاقیه ترتیب داده شده و به نظر همه آقایان رسیده موفق شد. دیگر تأسیس این محافل اخلاقی که اکنون در جمیع محلات است و عده زیادی از نونهالان احبای الهی مبلغ معتنابهی از الواح و آیات مبارکه حفظ نموده اند از نتایجی است که بعدها حاصل گشته.

باری، مقصود از اینهمه تفصیل و تطویل آنکه هرچند برآستی محفل خادمین اطفال در این روز مبارک عظیم از عدم موقیعت خود بی نهایت خجل و شرمسار است و از قصور و قنور خود در غایت شرمندگی و انفعال و فرداً فرد زبان حال مترنم این مقال:

چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست که خدمتی بسزا برنیامد از دستم ولی معهدا از فضل عمیم خداوند رحیم نباید مأیوس و نومید شد بلکه از توفیقات محضه خود دست این از پا در افتادگان را اخذ فرماید و از این محافل اخلاقی اندک نتیجه ای حاصل گردد. این نهایت آرزو و آمال ماست و این غایه القصوای خیال و امیال ما.

پس ای برادران عزیز روحانی ما و ای دوستان مهربان جانی ما، وقت آن است که به معاونت و معاضدت یکدیگر پردازیم و دست اخوت و برادری به یکدیگر داده کاری بسازیم، جهد و کوششی کنیم و حرکت و جنبشی نمائیم. همیشه اینچنین روز خوشی و یوم دلکشی میسر نکرده.

عنقریب این بساط منظوی گردد و بزودی این ربیعان جوانی منتهی شود و این ربیع روحانی را دست تطاول باد خزان از پی درآرد. روزی آید که انگشت پشیمانی و ندامت بر دندان گزیم و آه سرد از دل پردرد برآریم چه که می‌دانیم الفاتح لا یستدرک و بقول معروف: «تیری که ز شست رفت ناید به کمان.»

آری رفقای عزیز گرامی، ملاحظه فرمائید اگر پدر مهربانی برای تکمیل و تربیت جوانان عزیز خود از بذل هیچگونه خدمتی مضایقت نکند، تمام آیام خود را برای راحت و رفاهیت فرزندان به مشقت و سختی گذراند، همه لیالی را به فکر و خیال آسایش و آرامش جگرگوشگان بیداری کشد، برای تحصیل قوت و روزی نوردیدگان خود از حرارت جانگداز آفتاب نهراسد و دمبدم عرق بر جبین آرد و از آتش سوزان مشاغل صعب جان‌فرسای نترسد و بیم ندارد ولی در ازاء تمام این سرپرستی اگر اطفال بی‌رحم ناخلف همه این ملالتهای را به چیزی نخرند و تمام زحمتهای پدر بی‌چاره را با دمی آسایش خود مبادله نمایند و جمله مصائب خداوندگار خود را صرف هوی و هوس نمایند، تصور فرمائید در این حال بر پدر نیکوسیر روزگار چگونه می‌گذرد و بذر افشاندن خود را در آخر چسان می‌درد.

و یا تفکر فرمائید اگر باغبان مهربانی با هزار خون جگر دانهای بکارد و سالیان دراز محض نشو و نمای او همت گمارد، چقدر شبها که تا صبح برای سقاییه او دمی سر به بالین راحت نگذارد و چه روزها که برای حفاظت او تحمل خارهای دل‌آزار کند، در اینصورت چقدر جای حسرت و آه و افسوس و فغان است اگر ناگهان عواصف اریاح بوزد و این شجر نتیجه سالها زحمت و اثر را از بیخ و بن برکنند و در دل باغبان بی‌چاره بجای درخت امید نهال یأس و نومیدی بکارد.

پس ای دوستان گرامی و ای رفقای عزیز روحانی، ما که اطفال دبستان الهی و اشجار بوستان رحمانی هستیم بذل جدیتی کنیم که اطفال ناسپاس حق ناشناس نگردیم زیرا که حضرت بهاء‌الله روح الوجود لفردانیتته و مظلومیتته الفداء مانند پدر مهربان برای تربیت و تکمیل ما نونهالان تحمل هرگونه مصیبت و بلائی فرمود و در این جهان دمی نیاسود و کوششی نمائیم که شجر وجود خود را به باد عقیم آمال نفسانی و اهواء شیطانی از بیخ و ریشه نکنیم چه حضرت عبدالبهاء روح العالمین لعبودیتته الفداء چون باغبان مهربان محض نشو و نمای ما، تحمل هر خار ابتلائی فرمود و تحمل ناملایمات عدیده نمود. مختصراً تا وقت مساعد است و فرصت مناسب به هوش آئیم و هر آایشی را یکباره فراموش کنیم، بال و پر شکسته خود را از گل‌های نفس و هوی مقدس و پاک نمائیم و آئینه دل را از هر غبار غل و غش صاف و مبراً نمائیم چه امروز روز عظیم مبارکی است و الیوم یوم مقدس بدیعی است.

فدائی درگاه حضرت عبدالبهاء روح العالمین له الفداء، عبد فانی دانی، نورالدین اردستانی تحریر داشت و محض یادگار به دوست عزیز گرامی و برادر شفیق نورانی حضرت منیر روحانی تقدیم نمود.

به تاریخ یکشنبه ۲۵ شهر ربیع المولود ۱۳۳۴

بعثت حضرت اعلیٰ و تولّد حضرت عبدالبهاء

طوبی افنان

مژده ای کون و مکان شمس هدی ظاهر شد ز سماء عظمت ربّ علی ظاهر شد
سنه شصت شد و ذات خدا ظاهر شد وجه حق از افق خطّه، فا ظاهر شد

ای محبّان هله بشری که دو عید است بهم
بعثت ربّ علی، مولد غصن اعظم

مالك الملك ام بی سپه و خیل و حشم بهر تسخیر قلوب ام آمد ز عجم
نصب شد رایت توحید و برافراشت علم بهر تعظیم ظهورش همه سرها شده خم

ای محبّان هله بشری که دو عید است بهم
بعثت ربّ علی، مولد غصن اعظم

هر که بودی به جهان صاحب علم و ادراک تا که دیدند درخشیدن آن گوهر پاک
بی تأمل همه سودند جبین‌ها بر خاک بنده درگه او فخر کند بر افلاک

ای محبّان هله بشری که دو عید است بهم
بعثت ربّ علی، مولد غصن اعظم

عاشقان مژده که ایام ظهور است امروز روز وصل است و گه وجد و سرور است امروز
در کف ساقی جان جام ظهور است امروز فاش در کون و مکان ربّ غفور است امروز

ای محبّان هله بشری که دو عید است بهم
بعثت ربّ علی، مولد غصن اعظم

ربّ اعلیٰ به جهان جلوه‌گر آمد امروز سرّ اخفی به جهان مشتهر آمد امروز
مصلح و منجی نوع بشر آمد امروز قائد لشکر فتح و ظفر آمد امروز

ای محبّان هله بشری که دو عید است بهم
بعثت ربّ علی، مولد غصن اعظم

حضرت نقطه، اولی به جهان داد ندا که بود مقصدم از ذکر بیان ذات بها
 اوست محبوب من و مقصد و مقصود شما جان فدا سازمش او هست مرا سرّ فدا
 ای محبان هله بشری که دو عید است بهم
 بعثت ربّ علی، مولد غصن اعظم
 عبد درگاه بها غصن قدم فرع قویم ملجأ اهل بها روح بقا ربّ رحیم
 از عبودیت و رقیّت آن ذات فخریم گشت ز آئین بها اهل جهان را تفهیم
 ای محبان هله بشری که دو عید است بهم
 بعثت ربّ علی، مولد غصن اعظم
 سرور اهل بها شاه عرب ماه عجم غصن ممتاز بها روح بقا سرّ ام
 منبع فضل و عطا معدن افضال و کرم مژده، فتح و ظفر داد به اهل عالم
 ای محبان هله بشری که دو عید است بهم
 بعثت ربّ علی، مولد غصن اعظم
 حقّ این روز عزیزت که دو عید است عظیم کن مبارک به احبّاً ز کرم غصن کریم
 هست «طوبای» رجایش ز تو ای ربّ رحیم تا به درگاه تو جان را بنماید تسلیم
 ای محبان هله بشری که دو عید است بهم
 بعثت ربّ علی، مولد غصن اعظم

تضمین غزل عبید زاکانی

حسن افنان

عقل حیران و دل آشفته و خونین جگرم کز چه رو دست قضا کرده چنین دریدرم
نرود خاطره بیت خدا از نظرم «رفتم از خطه شیراز و ز خود بی خبرم
وه کز این رفتن ناچار چه خونین جگرم»
وه چه مسکن که در آن ربّ علایش منزل کی توانم که از آن خانه خدا گیرم دل
دل گرفتن ز سر کوی عزیزش مشکل «می‌روم دست زنان بر سر و پا اندر گل
زین سفر تا چه شود حال و چه آید به سرم»
گاه دیوانه صفت پند نگیرم در گوش گاه در وادی حیرت رودم از سر هوش
گاه لب بندم و از هجر نشینم خاموش «گاه چون بلبل شوریده درآیم به خروش
گاه چون غنچه دلتنگ گریبان بدرم»
به فدای کفی از خاک درش جان و تنم خرم آن روز که بر تربت آن سر فنکم
غیر آن کوی نباشد به دگر کو وطنم «من از این شهر اگر برشکنم درشکنم
من از این کوی اگر برگذرم درگذرم»
با که گویم غم دل تا که بود محرم راز مرغ جانم نکند از سر کویش پرواز
از دل خسته خود می‌شنوم این آواز «بی خود و بی دل و بی یار برون از شیراز
چون روم از سر حیرت به قفا می‌نگرم»
تا به کی پرده ز اسرار نهان برگیرم یا دل از مهر تو ای جان جهان برگیرم
طاقت هجر ندارم که زبان برگیرم «قوت دست ندارم که عنان برگیرم
خبر از پای ندارم که زمین می‌سپرم»
من ز امواج بلا جان نبرم در یم عشق نشود سیر لب تشنه‌ام از زمزم عشق
تا شود مرغ دلم بار دگر همدم عشق «این چنین زار که امروز منم در غم عشق
قول ناصح نکند چاره و پند پدرم»
من به جان خدمت یاران کهن می‌خواهم فرصتی تا که دهم داد سخن می‌خواهم
نه تماشای گل و سرو و چمن می‌خواهم «ای عبید این سفری نیست که من می‌خواهم
می‌کشد دهر به زنجیر قضا و قدرم»
گر عبید از غم شیراز سرانگشت گزید خبرش نیست کز این شهر چه خورشید دمید
طلعت ربّ علی' پرده ز رخ تا که کشید جان به راهش همه دادند چه «وحدت» چه «فرید»
نرود فکر فداکاری آنان ز سرم

شب قدر

زرین تاج ثابت

بگوش آید نوای آشنا از سوی یار امشب

به کویش آمده عشاق جان بر کف هزار امشب

شب قدر است و آن کس داند آن را قدر، کو دارد

سر عشق و فداکاری ز بهر آن نگار امشب

چه خوش طالع شد از آفاق آن مهر جهان افروز

بگفتا عاشق بی‌دل ز کف شد اختیار امشب

قیامت از قیامش ظاهر آمد چند در غفلت

بمانی ای دل غافل؟ سر آمد انتظار امشب

شده شیراز پر غوغا، از آن دلدار بی‌همتا

بسی اسرار پنهانی ز کلکش آشکار امشب

سُرَید نغمه، شادی ز شور و شوق و شیدائی

مدار آمید صبر ای دل ز قلب بی‌قرار امشب

جهان را روشنی بخشید، شمس طلعت اعلی

بیامد بهر این عالم چو یار غمگسار امشب

سترده تیرگی از جان ز گفتارش همه حیران

دمیده بس گل و ریحان به طرف لاله زار امشب

ندارد زاهد خودبین به کوی او اگر راهی

نباشد چشم حق بینش نداند گل ز خار امشب

جمال غصن اعظم شد چو ماه اندر افق تابان

صفای روی او کرده است گیتی چون بهار امشب

جهانی گشته دیگرگون ز چهر عالم آرایش

از این شور و نشور ای جان، دگر شد روزگار امشب

کمال رحمت حق بین، شکوه عزّ و دولت بین

دو شمس قدس طالع شد ز لطف کردگار امشب

«شب صحبت غنیمت دان و داد خوشدلی بستان»*

دلا خوش دار خاطر را از این لیل و نهار امشب

ز جام عشق و شیدائی به یاد روی آن دلبر

بپیما باده صافی بشوی از دل غبار امشب

زمان وصل دلدار است و گاه شور و سرمستی

صلا ده بر همه عالم بیامد شهریار امشب

چنان مفتون و شیدائی شده «زرین» ز شوق دوست

ز خیل عاشقان آید مگر اندر شمار امشب

«حمامه» خوش سرود از جان بدین شعر تر شیرین :

«که بر کوه و بیابان سر نهم دیوانهوار امشب»**

* حافظ ** حمامه، کرمانی

خوشا زیارت حیفا

ش - ر

خوشا زیارت حیفا به وقت و حال فراغ
که تازه گردد از این ره ترا روان و دماغ
اگر هوای بهشت در این جهان به سر است
توان گرفت از آن خطمه خجسته سراغ
خزان حیفا از هر بهار سبزتر است
که برگ زرد نیابی تو در سراسر باغ
هنوز غنچه گل می دهد بوی نسیم
هنوز بوته مو می کشد به شاخه چراغ
ز بس تنوع الوان دلنشین، گوئی
به هر کرانه بکار است صنعت صباغ
فراز کرمل آن گنبد طلائی بین
که عرش رب شده در قالبی چنین افراغ
مجوی کعبه، که اینجاست مقصد و معراج
فزون مخواه که این سدره است* حدّ بلاغ
بشوق او همه ذرات ارض در وجد است
در اهتزاز همه کوه و دشت و گلشن و راغ
نگر به صهیون چون در نشاط و رقص آمد
ندای کرمل بر بحر و بر چو شد ابلاغ

بخوان تو بلبل خوشخوان که موقع طرب است

کنون که صحنه گیتی است فارغ از غم زاغ

۱۹۸۷/۱۱/۱۳

* اشاره به سدره المنتهی

طاير قدسی

که در پرواز همتائی نداشت

هوشنگ روحانی «سرکش»

جان به کف، آماده ایثار جان
منجذب بر روی جانان، مشتعل از نار عشق
با متاع شوق و ایمان، رفته در بازار عشق
کارشان پیکار با مکر و فریب
والهائی بی قرار
عاشقانی سخت کوش و بی شکیب

* * *

این جوان مولوی بر سر که بود؟
سیدی از شهر نور
قاصدی از پیش نزدیکی، ولی از راه دور
انتظار اهل عالم، منجی کل ام
مهدی آخر زمان، خار چشم دشمنان
او تجلی گاه انوار خدا
فاتح ابواب علم و فضل و نور
ره گشای راههای بی عبور
آن حکیم آسمانی، آن سراپا شوق و شور
با کلامی بی تکلف، با بیانی پر سرور
مژده داد از لحظه، میعاد، از قرب ظهور!
از ظهور دیگری، تا نهایت پر شکوه

* * *

این جوان مولوی بر سر که بود؟
سیدی از شهر نور
قاصدی از پیش نزدیکی ولی از راه دور
جوهر تقدیس و تقوی، آن گل باغ ارم
بی امان، در زیر تیغ ظلم اصحاب ستم
مورد خشم و خروش دمبدم
سالها در سجن شد، تبعید شد

این جوان مولوی بر سر که بود؟
سیدی از سبط پیغمبر
و یا پیغمبری از شهر نور
قاصدی از پیش نزدیکی
ولی از راه دور!
شال سبزش بر میان
شوکتش تا کهکشان
سطوتش، از طلعتش فاش و عیان
رأفتش بی منتهی
حرف او حرف خدا!
شهبسوار ملك معنا، مخزن اسرار عشق
کیست او؟ سردار عشق
ساقی بزم الست
جام سرشار از می نابش به دست
قبله گاه مؤمنین و مؤمنات
در کفش اکسیر جان بخش حیات
ناسخ احکام قرآن، شارع دور بیان
رهنمای اهل عالم، مقتدای بایبان
مکتبش، پیکار با اوهام، با تحقیرها
مقصدش، واکردن زنجیرها
عصمتش، بالاتر از حد بیان
در کلام آتشینش انسجام و اقتدار
در نگاه مهربانش، انقطاع و انکسار
در تعالیمش فروغ زندگی
سروری، در منتهای بندگی
* * *
طائفین حول او، بگذشته از نام و نشان

تا به جرم بی گناهی، حق ستائی، راستی
حکم قتلش لاجرم تأیید شد!

* * *

بیست و هشت ماه شعبان تا میان روز شد
آسمان لرزید، دژخیم ستم پیروز شد
خطه تبریز از جهل و جنون لبریز گشت
آن وجود آسمانی، آن پرستوی بهار
در بهار زندگانی، رفت بر بالای دار!

ناظران در حیرت و در التهاب
ظالمان بر مقصد خود کامیاب
فوج سربازان به صف آراستند
گوئیا با لشکری از سلم و تور
جنگ می‌جستند و خون می‌خواستند!

تیرهای بی شمار، شد روان بر سوی دار
لیک یک تیرها، تنها طناب دار را از هم گسست!
طرح قتل سید مظلوم، بی تأثیر شد!
یا به حکم و حکمت پروردگار
چند گاهی در قضا تأخیر شد!

* * *

در میان بهت و حیرت سام خان ارمنی
با جهانی خوف و وحشت، وحشتی ناگفتنی
شرمسار از کار ناهنجار خویش
فوج سربازان خود را

صف به صف از صحن میدان دور کرد
گفت من انجام دادم کار خویش!

* * *

اشقیای بی‌حیای نابکار

همچنان بر مقصد خود پایدار

بار دیگر، سرور احرار، شد بالای دار
ننگ بر اشرار، بر آن مردم بی ننگ و عار!

* * *

حسرتا! وا حسرتا!

هیكل اطهر سهام زخم صدها تیر شد
شرحه، شرحه پیکرش در موج خون
شد رها، از تنگنا، از رنج این دنیای دون
لیک بر رغم امید ظالمان
صیت حقانیتش یکباره عالم گیر شد
کوشش دونان عقیم افتاد، بی تأثیر شد
* * *

زین مصیبت عرش بر ماتم نشست
مهر، پنهان گشت در دامان ابر
ماه، خود را باخت در آغوش شب
جلوه مهتاب چون خوناب شد
چهره عالم غبارآلود گشت

مرغ خوشخوان از نوا خاموش ماند
اختران آسمان گریان شدند
تیره و تاریک شد ارض و سما
قلب یاران بی‌قرار و ریش ریش
در غم و در ماتم مولای خویش

* * *

آن وجود آسمانی، رفت تا ملک بقا
مرغ روحش از قفس آزاد گشت
بال با بال ملانك رفت تا اوج سپهر
بر فراز ماه و مهر

رفت تا مأوای خویش
در جوار رحمت کبری، به عرش کبریا!
تکیه زد بر جای خویش

* * *

طایر قدسی که در پرواز همتائی نداشت
در میان خاکیان تیره‌دل جایی نداشت.

آریزونا (آمریکا)، ۳۱ ژانویه ۱۹۹۵

نوید نو بهار

هوشمند فتح اعظم

پرتو روی تو از پرده برون افتاده است
از فروغش جلوه‌های گونه گونه افتاده است
نغمه بلبل نوید نو بهار آورده است
غلغل می در خُم از جوش درون افتاده است
نقطه‌ای کاندرا بطون بودش هزاران حرف عشق
مژده باد اینک به تدوین متون افتاده است
عشق تا خرگاه بر دل‌های مشتاقان نهاد
رایت عقل نکون سر، سرنگون افتاده است
مرغ جان را آشیان در آسمان بود و دریغ
بهر دان اینک به این دنیای دون افتاده است
ای بها، خلق از ازل در وصف دلجوی تو بود
سایه حسن تو بر فرق قرون افتاده است
تا کی از بزم لقایت دور مانم، چاره ساز
کز فراق مرغ دل در خاک و خون افتاده است
گوهر جان در ازاء عمر بی حاصل برفت
این تغابن من نمی‌دانم که چون افتاده است
حسن شیرین چند روزی ماند، اما تا ابد
ناله فرهاد اندر بیستون افتاده است

شعر من از سینه پر جوش من خیزد چنانک
گوهری از بحر آشفته برون افتاده است

اکتبر ۱۹۹۴

« ... محرک و بانی این نهضت قویم و رستاخیز عظیم، حضرت باب الله الاعظم و ذکر الله الاکرم است که چون کوکب درّی از افق شیراز طالع گردید و آسمان مظلم ایران را از جنوب به شمال طی نمود و با تحمل مصائب و آلام شدیده به سرعت و نورانیت حیرت انگیز از افق عالم ناسوت غروب فرمود... »
 کتاب قرن بدیع، صفحه ۴۰

رستاخیز.

فرهمنند مقلین

ز دود جهل و ظلمت صحن گیتی کافرستان بود	بیابان، رشک گلشن شد
حقیقت کرده رو پنهان	جهان خاک روشن شد
غرور و ظلم و بی‌دینی بلای جان انسان بود	سحر با لشکر نورش
اساس عدل ویرانه	صبا با نفخه صورش
بشر با مهر بیگانه	بساط ظلم و ظلمت را بهم پیچید
شب تاریک و بی‌فردای ایران بود	هیولای ستم از شهر غم کوچید
شب یلدای بی‌پایان	به اعجاز خداوندی
غروب عفت و ایمان	گل عشق از زمین قلبها بار دگر روئید
نه نیسانی، نه بارانی	جهان پر گشت از نامی
نه امید بهارانی	که از حق داشت پیغامی
از این تاریکتر باور ندارم روزگاری	همایون نقطه، اولی
به این بیهودگی شامی	مبارک حضرت اعلی
چنین پر وحشت آیامی	همان شاه رسل، آن قائم موعود
در آن افسرده شب از فضل رب ناگاه	همان مهدی، دلارا طلعت معبود
فروغی جاودان از خاوران تابید	فروغ ایزدی، وان شاهد مقصود
به خارستان انسانی	ملائک صورتی، عیسی دمی، شاهانه رقتاری
ز ابر تیره در بارید	صفا آئین جوانی، آیتی، فرخنده گفتاری
به یمن نم‌باران	

ز كلك اطهرش جاری
به هر دم بحر بی‌پایان
ز سیمای پر انوارش
فروزان فره یزدان

ندانست این گروه پشت بر خورشید
که روز محشر است امروز
نمی‌آید شبش از پی
که گاه روشنائی‌هاست
و تاریکی دگر يك لفظ بی‌معناست

ز فوج قدسیان و نخبه پاکان
خدای دادگر گنجینه‌ای آراست
که تا این آسمان برپاست
از او آفاق پُرغوغاست

هم اکنون بر فراز کرمل، این کوه خدا برپاست
نشانی جاودان از او
فریبا معبدی، جانانه درگاهی
به شهر آرزو دروازه‌ای، سوی جنان راهی
که می‌یابد دل مشتاق هر مجذوب
از او انوار بی‌پایان

بشیر نور مرغان سحر را خوش به وجد آورد
ز هر شاخی نوا و نغمه سردادند
طلوع صبح را بر خفتگان هر سو خبر دادند
بهاری تازه پیدا شد
جهان روح احیا شد
در آن فجر نشاط انگیز

سحر چون مهر عالم‌تاب، بر این ایوان شورانگیز
درخشد چون طلای ناب
جهان و آنچه اندر اوست، شود با نور سحرآمیز

بپا شد شور رستاخیز
و خفاشان تاریکی ز موج نور آشفند
و مذبح‌خانه کوشیدند
تا این روشنائی را، ز نو تاریک گردانند
سپاه کین و نفرت لشگری آراست

شفق آری نشان دارد، نشان از نقطه اولی
و خورشید حقیقت نیست غیر از طلعت ابهی
چه خوش گفت آن حکیم نخبه والا
«طبیعت انعکاسی زنده هست از عالم بالا»

و دیو ناجوانمردی ز دهلیز جنون برخاست
سفیر نور حق را اهرمن آزرده
بر او تیر ستم بارید
شد از تاریکی عصیان، زمین و آسمان پنهان
و شبکوران دشمنکام

الا ای رهگذر مکدر چنین بیگانه زین درگاه
بیا با خاطری آگاه
در این اعجاز ایزد لفظی، لختی تفکر کن
وگر عمر ابد خواهی، مشو راضی به گمراهی
شنو زلهام جانا پند
به جمع عاشقان پیوند

که جان حیف است بی جانان
که سر بی اوست بی سامان

ز هر ایوان و از هر بام
درون لانه‌های بسته لغزیدند
خیال آسوده خوابیدند

در دورهٔ بیان چه گذشت؟

دوستان عزیز و مهربان،*

پنجمین روز است که در چنین بزم پر نشئه، روحانی که ساعاتی دیگر به خوشی و فرخندگی پایان می‌گیرد گرد هم آمده‌ایم تا فارغ و آسوده از هر اندیشه و سودائی به گفت و گو و پرس و جو دربارهٔ آن آفتاب جهان‌آرائی پردازیم که روزگاری پیش از این از افق باصفای شیراز برآمد و به اندک زمان، بسا سرزمین دور و نزدیک را روشن کرد و عالم شرق را که در خوابی سنگین و ژرف فرو رفته بود به ندای روح بخش و شکوهمندش بیدار کرد که هان، روز قیامت آمد، وقت بعثت و قیام مردگان رسید، هنگام آن شد که از مقابر جهل و غفلت یکسره برخیزید و به دامن مسیحانفسی آویزید که موعود و مقصود عالمیان است و گشاینده درهای بهشت رستگاری بر گمشدگان و سرگشتگان.

صد و پنجاه سال تمام بلکه بیش از آن، از آن شعشعه، نخستین گذشته است. آن شعله که در شب پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ هجری قمری در آن اطاق کوچک و خانه ساده در محله شمشیرگرها برافروخته بود اندک اندک دامنه گسترده و ابتدا در خاور میانه و نزدیک در گرفت و پنجاه سال بعد، مرزهای جهان غرب را درنوشت و در هر کجا دلی آماده و پذیرا بود جان تازه و حیاتی پر نشئه بخشید. آخر، کدام مهدی موعود و قائم منتظر دیگری می‌توان طلب و تمنی کرد که شمشیرش از این بیشتر تلالؤ و درخشش بنماید و از این فزون‌تر سرها در قدمش افتد و از این تندتر و چابک‌تر، نهیب پر مهابتش طنین در گنبد افلاک اندازد؟

* سخنان دکتر شاپور راسخ در جلسهٔ پایانی دورهٔ بیان

دوره دوره بیان است یعنی دوره‌ای که به ذکر حضرت ذکرا لله الاعظم، صبح حقیقت، مطلع الوهیت، روح الروح، جوهر الجواهر، سر الاحدیّه و غیب هویه مزین و مطرز است، وجود مقدّسی که نه فقط از صحنه دل ما هرگز غائب نبوده و نیست بلکه نمایندگان از خاندان مبارکش در همین مجمع محترم نیز حاضرند و به ستایش ذات اقدسش قائل و ناطق. بارگاه عرش را شکرگزاریم که خاندان افنان به مهر آن مولای امکان وفادارند و دوره بیان به حضور چند تن از افراد آن آراسته شده، عزیزانی که همه چون گل صدبرگ خندان بر این شجره مبارکه قدسیّه جلوه دارند و با عطر خوش و دلکش افاضاتشان، این مجمع را لطف و صفای بی‌اندازه بخشیده‌اند :

جناب ابوالقاسم افنان متولّی بیت مبارک شیراز که در کمال بلاغت و فصاحت از منزلت و مرتبت متعالی آن سلطان رسل و مطلوب صحف و کتب سخن راندند و به راستی درس مقامات معنوی به همه، ما آموختند. جناب دکتر محمد افنان محقق پُرتوان که با آن شیرین‌زبانی در عین فروتنی ما را با آثارخارج از شمار آن محبوب بی‌همتا مجملاً آشنا کردند، همان آثار تابناکی که چون سیل خروشان از لسان رازگشای حضرتش ساری و جاری بود و در شئون پهنجگانه آیات، مناجات، تفاسیر، صحف علمیّه و کلمات فارسیّه و شئون دیگر، جان تشنه‌دلان را از آب زندگی جاودانی سیراب و شاداب فرمود. خانم دکتر مهری افنان که با اقتران با این خجسته دودمان، وجود گرانقدرش فیضانی بیشتر حاصل کرده، جمع ما را به عصر حضرت اعلی دعوت و هدایت کردند و از خلال تاریخ، ضمن تجسم آن عهد حماسه آفرین، ما را با زنان بزرگوار دلاور بی‌همانندی روبرو کردند که در همه میدان‌های خدمت و فدا گوی سبقت از اقران و امثال ربوده‌اند و به راستی مایه اعجاب و شگفتی ابطال رجال گردیده‌اند.

تنها افنان سدره مبارکه نبودند که به این دوره از مجمع ادب و هنر طراوت یک بهار روح پرور بخشیدند. حضور سه تن دانشگاهی دانشمند که همه مایه فخر و سرافرازی جامعه بهائی هستند هم دوره بیان را جلوهای خاص و جاذبه‌های بیرون از قیاس داد: دکتر حشمت مؤید، آن فرزانه ادیب وارسته، آزاده گرانمایه که سخن از ادبیات و نثر ادبی و داستان‌نویسی در ایران معاصر به میان نهاد و با دیده انصاف به جوش و خروش و تلاش پی‌گیر نویسندگانی نظر افکند که در عین تنگ بینی و خشک مغزی محیط پر تعصب امروزی کشور، آثاری پرارزش و ماندنی بوجود آورده‌اند که بعضاً از نظر لطافت و رقت احساس یا قدرت در تجسم و تصویر واقعیات یا ذهنیات قابل مقایسه با شاهکارهای ادب جهانی هستند.

دکتر فریدون وهمن، آن محقق هوشیار سخت کوش که در بحث از تأثیر دو ظهور مبارک بر محیط اجتماعی ایران و بر تحولات عظیمی که در صحنه فکر و سیاست و حکومت از حدود نیمه قرن نوزدهم در آن سرزمین پر تلاطم روی داده به راستی هنرنمائی کرد و ضمن بیان اثرات عمیق و غالباً ناپیدای اندیشه‌ها و تعالیم بهائی بر محیط خود، راهی تازه برای شناخت درونی احوال جامعه بابیان و بهائیان در عصر اول تاریخ امر جدید باز کرد. دکتر وحید بهمدی، آن دانشور پژوهنده که دلاورانه در اقیانوس پهناور آثار حضرت ربّ اعلی خوض و غور نمود و یاران مشتاق را در شناسائی سبک و سیاق آن آثار که چون اعماق دریا ناشناخته و در عین حال به لثالی و جواهر

فراوان آکنده است یاری و راهنمایی کرد.

از مزایای این دوره از انجمن ادب و هنر، سخن‌آوری و جلوه‌گری چند تن از دوستان هنرمند و هنرشناس بود که ما را به خلوتگه راز انواع هنرهای تجسمی و تزئینی رهنمون شدند: جناب موژان خادم که پیوند عمیق معماری و معنویت را بازگو کرد و این حقیقت را به ثبوت رساند که هنر راستین باید بیانگر جمال و جلال مطلق سرمدی باشد و عشق الهی را در دلها پیورود و مظاهر طبیعت را که تجلی اسماء و صفات کردگارانند حرمت و عزت دارد. جناب سعید معتمد که به هنگام بحث از هنر تذهیب، از ارتباط میان این هنر تصویری و تزئینی و کتاب‌های مقدس دینی پرده برداشت و در حقیقت بستگی میان صورت و معنی را از جمله در آثار تذهیب‌گر نام‌آوری چون لطف الله موهبت که یادش پایدار باد آشکار نمود و به درستی گفت که چون هنر جلوه‌گاه معنویت است شرط اول هنرمندی هم صفای باطنی است.

آقای امید لوثی که جلوه‌هایی از هنر قالی بافی ایران را به مدد اسلاید و نمونه ارائه کرد، هنری که از لطیف‌ترین و ظریف‌ترین هنرها بشمار می‌رود و بدبختانه غالباً به چشم یک کالای تجاری صرف نگریسته می‌شود و حق است که در ردیف هنرهای پر ارج و مقام دیگر چون هنر نقاشی و تذهیب و مانند آن درآید.

در اینجا باید ناگفته نگذاشت که در طی این دوره انجمن، آثار هنری خانم‌های پروین حاتم و طاهره لوثی و آقای امان الله موقن در نمایشگاه لندک به معرض تماشا گذاشته شده بود، آثاری که هر یک به زبانی و وجهی از ارتباط نهائی بین عرصه طبیعت و مادیت و دنیای روحانیت حکایت می‌کرد. علاوه بر آن، موسیقی هنرمندان حاضر در این انجمن که نامشان در دل همه ما جا دارد گوئی جسم‌ها را به معراج‌گاه روح پرواز داد و مصداق این شعر مولوی شد آنجا که از عشق سخن می‌گوید:

جسم خاکی از تو بر افلاک شد روح در رقص آمد و چالاک شد

گفتنی است که تار و پود وجود ما ایرانیان را به شعر و احساس بافته و سرشته‌اند و آنچه باختریان از راه عقل و اندیشه می‌گیرند غالباً مردم خاوری از طریق دل پذیرا می‌شوند. پس چگونه می‌توان انجمنی آراست و محفلی برپا داشت که طبع ایران‌زادگان را خوش آید و در آن از شعر و شاعری و عواطف رقیق انسانی سخن نرود. یار مهربان ارجمند، صاحب ذوق سلیم و طبع و قریحه نیرومند، جناب بهروز جبّاری را سپاس داریم که از راهی دور و دراز قدم رنجه کردند و به دیار ما آمدند و انبانی از اشعار نغز و دلپذیر هم به ارمغان آوردند. به لطف ایشان نه فقط اشعار شعرای فارسی‌زبان را که در بشارت به ظهور حضرت اعلی آگاهانه یا ناخودآگاه سروده شده شنیدیم و ستودیم و در دل گفتیم:

پیش و پسی بست صف کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا

بلکه از دیگر اشعار نغز که زاده طبع فیاض شاعران ایران زمین است بهره، وافی گرفتیم و بسیار مدیون و مرهون هدایای ارزشمند ایشان هستیم.

در دوره بیان ساعاتی هم به بحث و فحص در مفهوم عام بیان اختصاص داشت و در آن مورد

جناب صالح مولوی نژاد، دوست ارجمند و پژوهشگر ما، گفتاری آموزنده عرضه کردند و ضمن توضیح و تشریح معانی گونه‌گون بیان که از جمله ارتباط میان اذهان و افکار است در آئین سخن گفتن بدان گونه که مؤثر و نافذ و معتدل باشد بیاناتی کردند و بنیاد ارتباط را با ذکر اقوال فیلسوفان بیش از هم‌زبانی بر همدلی استوار کردند. خاتم ماه‌منظر ممزن از ارتباط درونی آدمی با خود و خودشناسی و راه سازگاری با زندگی و پیشرفت در آن بحثی سودمند همراه تمرینات عملی به میان آوردند و حاضران را به مراقبت و تأمل در احوال ضمیر خود دعوت کردند.

چون صحبت از امتیازات این دوره از انجمن بود ناگفته نگذارم که ظاهراً در این دوره بیش از ادوار گذشته از محضر بانوان پژوهنده، سخنندان بهره برده شده است. در همین دوره بود که دوستان از سخنان چهار تن از بانوان گرامی متمتع و شادکام شدند. از جمله خانم ژاله خادم که سال ظهور جمال اقدس ابهی یعنی سنه ۱۸۶۳ را سرآغاز تاریخ جدید عالم و مبدأ تحولات عظیمه در عالم فکر و علم و فن و سیاست و مانند آن شمردند و شواهدی بر اثبات این نظر ارائه کردند. خانم فیروزه ابرار که به راستی دامنی از در شاهوار سخن پر احساس نثار دوستان کردند و به شیرین‌ترین زبان و شورانگیزترین بیان، حیات و ملکات حرم مبارک حضرت اعلی، خدیجه بیگم را یادآور عزیزان شدند و قلبها را رقتی و لطافتی روحانی بخشیدند.

امتیاز دیگر این انجمن حضور چند تن از یاران ممالک عرب زبان بود که به راستی نزد همگان عزیزند و مقدمشان مفتنم و محترم و از آن میان جناب دکتر منوچهر سلمانپور درباره اول و اکبر و اعظم آثار طلعت اعلی سخن گفتند و چنان که شیوه مرضیه ایشان است دانش علمی و عرفان و ژرف بینی روحانی را به هم آمیختند و همه ما را ممنون و دلخوش کردند که اگر در سالهای اخیر خلیج فارس به نفت سیاه آلوده و تباه شده، اما به فضل الهی در سواحل آن هنوز صاحب‌دلانی هستند که به مرواریدهای غلطان معارف روحانی دست دارند و هر بار که به مجمع لندگ می‌آیند دامن‌ها از آن لئالی به ارمغان می‌آورند. این نکته را هم اضافه کنم که تنها از سرزمین‌های عربی نبود که چند تن از جوانان در این دوره انجمن شرکت جستند. خوشبختانه از چند کشور دیگر نیز جوانانی حاضر بوده و هستند و خود حضورشان شاهد این حقیقت است که هنوز جوانان ما زبان مادری خود را فراموش نکرده‌اند و به فرهنگ و هنر و ادب ایران‌زمین مهر و عنایت دارند و از دل و جان مشتاقند که باز هم بیشتر از آن گلستان پر گل و ریحان شمیمی گیرند و نصیبی برند.

* * *

اکنون که دوره بیان به پایان خود رسیده است جای آن دارد که از آنچه در این دوره پرفایده شنیده و آموختیم توشه، راه برداریم و این ره‌آورد پریها را با دیگر یاران دیار خود نیز در میان گذاریم و بخاطر داشته باشیم که تاریخ صد و پنجاه ساله، امر ما که مکرراً در این دوره ذکر آن رفت سرگذشت قهرمانانی است که برای تأسیس تمدنی تازه که بنیادش بر یگانگی و مهربانی و دوستی و آشتی و نیک خواهی همه، نوع بشری است در هیچ مرحله‌ای از فداکاری و جانفشانی مضایقه نداشته‌اند و خود دوره بیان گویای این نکته بود که اگر شجره امر الهی تنها در صد و

پنجاه سال به این مایه و پایه رسیده که بر همه عالم سایه گسترده است و از نظر توسعه جهانی بعد از عالم مسیحیت قرار دارد همه از این بابت است که دلباختگانش همواره به پاسداری آن ایستاده‌اند و با فشرده‌ماند و در خدمتش هر زحمتی را به جان پذیرفته‌اند. اینک نوبت ما و شماست که حماسه‌های تازه‌ای را ساز کنیم و در پرتو نقشه سه ساله و نقشه‌های آینده تا زمانی که سه حرکت متوازی یعنی تحقق صلح اصغر، رشد و بلوغ تشکیلات و مؤسسات بهائی و استقرار پایگاه سلطنت الهی بر جبل ربّ به نتیجه و ثمره خود نرسیده است در هر کجا هستیم و به هر وظیفه‌ای مأموریم قهرمانانه پیش تازیم و دلاورانه سر در قدم دوست اندازیم تا دوره تاریکی زودتر بسر آید و آن آفتاب نوظهور که قلب اهل بها را سرشار از نور کرده به دل‌های مردم دیگر نیز رخنه کند و پرتو افکند.

بازگشت شما به خوشی و خرمی و تندرستی مقرون باد.

آشنائی با نویسندگان*

دکتر شاپور راسخ

دکتر شاپور راسخ پس از گذراندن دوره دکتری ادبیات فارسی در طهران، به علوم اجتماعی روی آوردند و بعد از احراز لیسانس اقتصاد و فوق لیسانس علوم اجتماعی در دانشگاه ژنو (سویس) دکتری خود را در رشته جامعه شناسی به پایان رسانیدند. آقای دکتر راسخ سالها استاد دانشگاه طهران بودند و افتخار عضویت محفل روحانی ملی بهائیان ایران و سویس را جمعاً در حدود ده سال احراز نمودند. در حال حاضر به سمت مشاور با یونسکو همکاری می‌کنند و دو کتاب در زمینه تعلیم و تربیت برای این سازمان بین المللی تألیف نموده‌اند. از چند سال قبل به عضویت هیئت مشاورین قاره اروپا برگزیده شده‌اند. جناب دکتر راسخ مقالات متعددی به رشته تحریر درآورده‌اند که در مجلات آهنگ بدیع، عندلیب، پیام بهائی، سخن و نگین درج شده است. از ایشان اشعار دل انگیزی در مجله پیام بهائی و خوشه‌ها به چاپ رسیده است. جناب دکتر راسخ از پایه‌گذاران انجمن ادب و هنر هستند و همکاری مستمر ایشان در هیئت اجرایی بسیار مقننم و پر ارزش است.

ابوالقاسم افنان

جناب ابوالقاسم افنان در مدینه طیبه شیراز متولد شده‌اند. از طرف مادر از نوادگان جناب حاجی سید محمد خال اکبر و از طرف پدر نوه جناب میرزا آقا نورالدین خواهرزاده حرم مبارک حضرت ربّ اعلی می‌باشند.

پدر ایشان جناب میرزا حبیب الله افنان در دوران جوانی به اتفاق والدین خود به حضور جمال اقدس ابهی مشرف شده و مورد عنایات فراوان قرار گرفته بودند و بعد از صعود والد خود افتخار تولیت بیت مبارک شیراز به ایشان واگذار شد.

جناب ابوالقاسم افنان از اوان جوانی همیشه بهترین مساعد و یاور پدر گرامی خود در خدمات مربوط به بیت مبارک شیراز و زائرین و سایر شئون امری بودند و پس از صعود ایشان، مستقیماً عهده‌دار این مسئولیت خطیر گردیده، سال‌های متمادی به شیوه مرضیه پدر بزرگوار با نهایت خلوص و محبت به این خدمت مهم مشغول بوده‌اند. جناب افنان سال‌های طولانی عضو و منشی

* شرح حال نویسندگان به ترتیب درج مقالات آنان در این مجلد تنظیم شده است.

محفل روحانی شیراز بودند و در سال‌های اخیر به عضویت هیئت معاونت درآمدند . ایشان اشعار زیبا و لطیفی می‌سرایند و چند کتاب از جمله «چهار رساله، تاریخی در باره جناب طاهره» و «لئالی سیاه» را تألیف کرده‌اند که به چاپ رسیده است و در حال حاضر کتاب دیگری در باره تاریخ امر بهائی در دست تهیه دارند . از جناب افنان مقالات تاریخی متعددی در مجلات امری مخصوصاً در پیام بهائی به چاپ رسیده است .

دکتر محمد افنان

دکتر محمد افنان در سال ۱۳۰۹ شمسی (۱۹۳۰) در یزد متولد شدند و تحصیلات دانشگاهی و تجربی خود را در طهران، کپنهاگ و ردینگ (انگلستان) به انجام رساندند و در میکروب شناسی، بیماری‌های عفونی و بیماری‌های طیور اهلی و تزئینی به درجه تخصص نائل شدند . دکتر افنان چندین سال در دانشگاه طهران (دانشکده دامپزشکی) به سمت مدرس و استاد به کار مشغول بودند و در سال‌های بعد در گروه تحقیق در زمینه دفاع سلولی انسان در دانشگاه مک ماستر (کانادا) عضویت داشتند و به کار تحقیق مشغول بودند . ایشان مقالات متعدد علمی به زبان‌های فارسی و انگلیسی در رشته‌های فوق‌الذکر نوشته‌اند و کتاب درسی «بیماری پرندگان» را برای تدریس در دانشکده دامپزشکی طهران تألیف کرده‌اند .

دکتر افنان سالیان متمادی در لجنات ملی و محلی جوانان، کتابخانه، نشر آثار امری، تصویب تألیفات و نیز محفل روحانی طهران عضویت داشته‌اند و مدتی به سمت منشی تمام وقت در آن محفل به خدمت مشغول بوده‌اند . و همچنین سال‌ها در کلاس‌های درس اخلاق، تزئید معلومات و نیز مؤسسه عالی معارف امری در طهران به تدریس قائم بوده‌اند . در کانادا با همکاری عدّه‌ای از دوستان در تأسیس مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی همکاری داشتند و چند سال عضویت هیئت مدیره آن مؤسسه را دارا بودند . چند سال است که به امر معهد اعلی در ارض اقدس در مرکز مطالعه، نصوص و الواح به خدمات گرانقدر خود ادامه می‌دهند . دکتر افنان متجاوز از ۳۵ سال به مطالعه و تحقیق و تتبع در متون آثار مبارکه، مخصوصاً آثار حضرت نقطه، اولی روح ما سواه فداه مألوف بوده‌اند و نتیجه تحقیقات خود را به صورت مقالاتی پر مغز در مجلات آهنگ بدیع، پیام بهائی و عندلیب و نیز نشریات مؤسسه معارف بهائی به چاپ رسانده‌اند .

دکتر افنان در سال ۱۳۴۰ شمسی با خانم دکتر مه‌ری کیانی ازدواج کرده‌اند که حاصل این اقتران دو فرزند، دوشیزه الهام دکتر ادبیات انگلیسی و آقای امید مهندس در رشته کامپیوتر می‌باشد .

دکتر وحید بهمردی

دکتر وحید بهمردی در سال ۱۹۵۸ در اردن هاشمی در خانواده‌ای بهائی متولد شد . تحصیلات ابتدائی را در آن کشور و متوسطه را در لبنان به انجام رساند . سپس به ایران رفت و مدت دو سال و نیم در دانشگاه طهران به تحصیل زبان و ادبیات فارسی پرداخت . در سال ۱۹۸۰ به لبنان

مراجعت کرد و در دانشگاه امریکائی بیروت به تحصیل زبان و ادبیات عرب پرداخت. در سال ۱۹۸۴ به اخذ لیسانس و در سال ۱۹۸۶ به اخذ فوق لیسانس موفق شد. سپس به انگلستان رفت و در دانشگاه کمبریج به تحصیل پرداخت و به دریافت درجه دکتری توفیق یافت. سپس دکتر بهمردی برای تدریس به دانشگاه چارلز (پراگ) چکوسلواکی دعوت شد و اکنون سه سال است که در آن دانشگاه (در دانشگاه الموتس) به عنوان استاد زبان و ادبیات عربی و فارسی به تدریس مشغول است. برای اولین بار در اروپا دیانت بهائی به عنوان ماده، درسی رسمی در دانشگاه مذکور تدریس می‌شود.

دکتر بهمردی از آغاز جوانی در تشکیلات امریه به خدمت قائم بوده و مدتی به عضویت محفل ملی لبنان و سپس محفل ملی چکوسلواکی مفتخر بوده است.

از سال ۱۹۸۶ تا کنون با اجازه بیت العدل اعظم بعضی از الواح منتشر نشده جمال اقدس ابهی را جمع‌آوری و تدوین نموده که تا کنون سه جلد آن تحت عنوان «لثالی الحکمة» به چاپ رسیده و جلد چهارم در دست تدوین است.

دکتر منوچهر سلمانپور

دکتر منوچهر سلمانپور در شیراز در خانواده‌ای مؤمن متولد شدند و پس از خاتمه تحصیلات در ایران، به کویت هجرت کردند. ایشان از متقدمین و مؤسسين جامعه بهائی در آن سامان محسوب می‌شوند.

جناب دکتر سلمانپور در ضمن تحصیلات خود را در دانشگاه پاریس ادامه دادند و به اخذ درجه دکترای حقوق و اقتصاد نائل شدند. ایشان به زبان‌های فارسی، عربی، فرانسوی و انگلیسی تسلط دارند. علاوه بر عضویت در محافل روحانی ملی و محلی، مدت پانزده سال عضو هیئت مشاورین قارم‌ای در آسیا بوده‌اند.

جناب دکتر سلمانپور از محققین پر کار جامعه بهائی هستند و مقالات تحقیقی و ترجمه‌های ایشان در نشریات امری به چاپ رسیده است و آثار متعدد دیگری آماده نشر دارند.

فیروزه ابرار

خانم فیروزه ابرار در سال ۱۹۴۹ در خانواده‌ای متقدم در شیراز زاده شدند. ایشان از طرف پدر از نواده‌های جناب سراج الحکما اول من آمن آباءه و از طرف مادر از نواده‌های میرزا نورالدین برادرزاده حرم حضرت اعلی می‌باشند. خانم ابرار تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در شیراز به پایان رساندند و در عین حال در تشکیلات جوانان به خدمت مشغول بودند. در سال ۱۹۶۸ پس از اخذ دیپلم متوسطه با جناب سرآل‌دین افغان ازدواج کردند. سپس به دانشکده روان‌شناسی طهران وارد شدند. در سال ۱۹۷۲ همسر خود را در اثر تصادف اتومبیل از دست دادند و یک سال بعد برای ادامه تحصیلات به انگلستان رفتند و در رشته‌های مدیریت و زبان به تحصیل مشغول شدند. در سال ۱۹۷۶ به ایران برگشتند و در همان سال با

جناب طرازالله ابرار ازدواج کردند و به همراه همسر در فرانسه مقیم شدند و تا کنون در آن کشور به خدمت در تشکیلات امریه مشغولند.

ایشان علاقه مخصوصی به مسائل تاریخی امر دارند و نتیجه مطالعات خود را در کلاسهای تزیید معلومات به صورت مقالات در دسترس احبای فرانسه زبان می‌گذارند. اخیراً جزوهای در باره کلمات مبارکه مکتونه به زبان فرانسه تهیه کرده‌اند که از طرف لجنة منطقه‌ای به چاپ رسیده.

دکتر فریدون وهمن

دکتر فریدون وهمن تحصیلات خود را در دانشگاه‌های طهران، لندن و کپنهاگ به اتمام رسانده و اینک استاد رشته مطالعات ایرانی در دانشگاه کپنهاگ می‌باشند. مقالات و آثار ایشان در آهنگ بدیع، پیام بهائی، سخن، راهنمای کتاب و دائرة المعارف ایرانی منتشر شده و مؤلف و مترجم چند کتاب در زمینه‌های زبان شناسی، لهجه شناسی، دین زردشتی و فولکلور ایران می‌باشند. دکتر وهمن در سی سال اخیر در دانمارک زندگی می‌کنند. ایشان عضو هیئت اجرائی انجمن ادب و هنر می‌باشند.

دکتر مهری افنان

دکتر مهری افنان (کیانی) در سال ۱۳۱۶ شمسی (۱۹۳۷ م.) در طهران متولد شد. تحصیلات دانشگاهی و تجربی خود را در رشته طب در دانشگاه‌های طهران و کپنهاگ (دانمارک) به انجام رساند و در سال ۱۹۶۶ م. در رشته بیماری‌های کودکان به اخذ درجه تخصص نائل آمد. ایشان چند سال در ایران، نروژ و کانادا به کار پزشکی مشغول بوده‌اند.

دکتر مهری افنان سالیان دراز در لجنت ملی و محلی جوانان، نشر معارف امری، اماء الرّحمن، معاضدت محافل، حیات بهائی و نیز در سمت مساعد هیئت معاونت در طهران و کانادا به خدمت مشغول بوده‌اند. ایشان در تأسیس مؤسسه معارف بهائی به زبان فارسی (کانادا) همکاری داشته و چند سال عضو هیئت مدیره و نیز معاون مدیر آن مؤسسه بوده‌اند.

دکتر مهری افنان از شش سال قبل تا کنون به اتفاق همسر خود دکتر محمد افنان به امر معهد اعلی در مرکز جهانی بسر می‌برند و در دارالتحقیق بین المللی به خدمت مشغولند. از خانم دکتر افنان مقالات متعددی در مجلات آهنگ بدیع، پیام بهائی، عندلیب و پیام محبوب به چاپ رسیده و در تهیه و چاپ نشریات مؤسسه معارف بهائی کانادا همکاری داشته‌اند.

مهندس بهروز جباری

مهندس بهروز جباری در ۲۷ دسامبر ۱۹۳۶ در رشت متولد شدند. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در این شهر به پایان رساندند و از دانشکده فنی دانشگاه طهران در رشته تأسیسات فارغ التحصیل شدند. پس از طی خدمت وظیفه با خانم دکتر فرهنگ فرهنگی (صبیه) شهید مجید دکتر

مسیح فرهنگی) ازدواج کردند. پس از چندی برای ادامه تحصیل به انگلیس رفتند و از دانشگاه لندن به اخذ درجه ماستر نائل شدند و به ایران مراجعت نمودند. بعد از وقایع اخیر ایران با خانواده به کانادا کوچ کردند و در این کشور در امور مالی و سرمایه‌گذاری مطالعاتی انجام دادند و هم اکنون به عنوان مشاور رسمی سرمایه‌گذاری در اوراق بهادار و سهام به کار مشغولند. جناب مهندس جباری در ایران در لجنات جوانان رشت و طهران و لجنات ملیه جوانان و تربیت امری به خدمت قائم بودند. در کانادا چند سالی در هیئت تحریریه مجله عندهلیب عضویت داشتند و اکنون عضو هیئت مدیره مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی (کانادا) می‌باشند. جناب جباری به شعر فارسی علاقه فراوان دارند و خود نیز اشعار لطیفی می‌سرایند. ایشان عضو هیئت اجرایی انجمن ادب و هنر می‌باشند.

دکتر حشمت مؤید

جناب دکتر حشمت مؤید در سال ۱۳۰۶ شمسی در همدان در خانواده‌ای بهائی متولد شدند. تحصیلات متوسطه را در طهران گذراندند و از دانشکده ادبیات دانشگاه طهران به اخذ درجه لیسانس نائل شدند. سپس به آلمان رفتند و در آن کشور در رشته شرق شناسی درجه دکتری گرفتند. از آن پس چند سال در دانشگاه ناپل (ایتالیا) به تدریس پرداختند. در سال ۱۹۶۲ به دعوت دانشگاه هاروارد به امریکا رفتند و چند سال در آن دانشگاه تدریس کردند. از سال ۱۹۶۶ تا کنون در دانشگاه شیکاگو به سمت استاد زبان و ادبیات فارسی به تدریس و تحقیق مشغولند.

جناب دکتر مؤید مقالات مختلفی به فارسی، انگلیسی و آلمانی نوشته‌اند که در مجلات مختلفه به چاپ رسیده است و کتب متعددی به فارسی و انگلیسی تألیف کرده‌اند. جناب دکتر مؤید همواره در تشکیلات امریه مصدر خدمات متعدد و گرانقدر بوده و هستند.

مهندس سعید معتمد

مهندس سعید معتمد در سال ۱۹۲۵ در خانواده‌ای مؤمن متولد شدند و پس از گذراندن تحصیلات ابتدائی و متوسطه در سن ۱۸ سالگی به دانشکده فنی دانشگاه طهران وارد شدند. در سن ۲۲ سالگی به اخذ درجه مهندسی راه و ساختمان نائل آمدند و سپس به عنوان مهندس محاسب فنی ساختمان‌های بانک ملی ایران بکار مشغول شدند. پس از چندی جهت انجام خدمت افسری وظیفه به طهران رفتند. در این زمان در طهران در کلاس‌های متعدد و تشکیلات امری شرکت می‌کردند. سپس جهت اكمال تحصیلات عازم آلمان شدند ولی به علت تضییقات ارزی از ادامه تحصیل منصرف شدند. در اشتوتگارت با دختری از خانواده مسیحی ازدواج کردند که همسرشان چند سال بعد به امر مبارک مؤمن شدند، و در زمره خادمان فعال امر درآمدند. جناب معتمد بنا به شوق و ذوق در امور هنری به خرید و فروش آثار هنری از زمان باستان تا عهد تیموریان و زندیه و قاجاریه بصیرت یافتند و کم‌کم بنا به سائقه ذوق و علاقه و ممارست، در این

رشته و بخصوص در خرید و فروش نسخه‌های خطی و اشیاء قدیمی آگاهی یافتند و این کار را ادامه دادند تا بجائی که امروز ایشان یکی از کارشناسان برجسته و مبرز جهان بشمار می‌روند و نظر ایشان مورد استناد و اعتماد موزه‌داران و هنرشناسان جهان است. جناب مهندس معتمد بارها به عضویت محفل ملی آلمان و لجناب متعدّد ملی و محلی و نمایندگی کانونشن مفتخر بوده و هستند و در هنگام ساختمان مشرق الاذکار و حظیره القدس ملی آلمان مشاور مطلع و دلسوز محفل ملی آلمان بوده و هستند. جناب معتمد در تدوین و تنظیم و نشر بسیاری از آثار مبارکه به زبان نزولی که طی ۱۵ سال اخیر در آلمان بطرز بسیار زیبا و نفیس به چاپ رسیده مستقیماً دخالت داشته‌اند. ایشان همواره به ارجاع و انجام خدمات متعدّد هنری و علمی از طرف معهد اعلى مفتخر می‌باشند.

همکاری‌های گرانقدر جناب مهندس معتمد همواره برای هیئت اجرائی انجمن ادب و هنر بسیار مقتم می‌باشد.

امید لوئی

جناب امید لوئی در سال ۱۹۵۴ در طهران متولد شدند. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در این شهر به پایان رساندند. در سال ۱۹۷۵ به سوئیس رفتند و در ژنو در رشته معماری داخلی و هنرهای اسلامی و فرش دست بافت به اخذ لیسانس نائل شدند.

ایشان از سال ۱۹۸۰ در سوئیس به کار تجارت فرش پرداختند و همزمان، با چند مؤسسه تولیدکننده فرش چینی و نیز مؤسسات تجارت فرش و همچنین با گروه تحقیقاتی فرش‌های دست بافت همکاری داشته و دارند.

جناب لوئی در باره ریشه و نحوه بوجود آمدن نقشه‌ها و کارگاه‌های قدیم فرش بافی و تولید فرش و برنامه ریزی برای پیشرفت کیفی هنر قالی بافی تحقیقاتی انجام داده‌اند.

صالح مولوی‌نژاد

جناب صالح مولوی‌نژاد در سال ۱۳۱۱ شمسی در یزد زاده شدند. سال‌های نوجوانی و جوانی را در مشهد گذراندند و هم در آنجا به تحصیل مشغول بودند. در سال ۱۳۴۰ به طهران منتقل شده و در این شهر در لجنات محلی و ملی جوانان، تربیت امری، هیئت تحریریه، آهنگ بدیع و هیئت مدیره مؤسسه ملی مطبوعات امری به خدمت مشغول بودند. در سال ۱۳۴۷ از دانشگاه طهران به دریافت دیپلم فوق لیسانس در علوم اداری و در سال ۱۳۶۲ از دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تولوز بدریافت درجه دکترای سیکل سوم در مطالعات بین المللی نائل شدند.

جناب مولوی‌نژاد در سال ۱۳۵۴ به اتفاق خانواده به کشور سنگال هجرت کردند و هم در آن اقلیم به عضویت محفل ملی مفتخر شدند و از سال ۱۳۵۹ تا کنون در فرانسه سکونت گزیده‌اند و عضو هیئت اجرائی انجمن ادب و هنر نیز می‌باشند. مقالات ایشان در آهنگ بدیع و پیام بهائی درج شده است.

ششمین مجمع سالیانه انجمن ادب و هنر «دوره بیان»

ششمین مجمع سالیانه انجمن ادب و هنر در «آکادمی لندگ» (سویس) برگزار شد. این دوره که به مناسبت یکصد و پنجاهمین سال اظهار امر حضرت ربّ اعلی در مدینه، طیبه شیراز «دوره بیان» نامیده شده بود از ۲۳ تا ۲۸ اوت ۱۹۹۴ ادامه داشت.

فزون از ۱۲۰ تن یاران فارسی‌زبان از ۱۳ کشور جهان در این دوره شرکت داشتند. مباحثی که در این دوره ارائه شد بدین‌قرار بود: صالح مولوی‌نژاد: «مفاهیم کلمه بیان» - ابوالقاسم افنان: «مقام حضرت اعلی از نظر دیانت بهائی»، «مروری بر دلائل سبعة» (دو کنفرانس) - مهندس بهروز جبّاری: «بشارت به ظهور و ستایش آن در اشعار فارسی» - دکتر مهری افنان: «مقام زن در آثار حضرت نقطه اولی و مشاهیر زنان در عهد اعلی» - امید لوثی: «تاریخچه قالی بافی در ایران» - دکتر محمد افنان: «کوششی در مورد شناسائی آثار حضرت نقطه اولی بر اساس طبقه بندی»، «شان آیات»، «شان تفسیر در آثار حضرت نقطه اولی و تفاسیر نازله از قلم مبارک» (۳ کنفرانس) - دکتر حشمت مؤید: «مروری بر نثر فارسی امروز»، «نثر داستان نویسی فارسی - مروری کوتاه» (دو کنفرانس) - ژاله خادم: «ایران قرن نوزدهم از خلال تصاویر» - دکتر وحید بهمدی: «مقدمای در باره سبک و سیاق آثار مبارکه حضرت ربّ اعلی روح ما سواه فدا» - مهندس موژان خادم: «جنبهای عرفانی هنر و معماری» - دکتر فریدون وهمن: «تأثیر دیانت بابی و بهائی بر نهضت روشنفکری ایران» - مهندس سعید معتمد: «هنر تذهیب» - فیروزه ابرار: «شرح حال ورقه علیا، حرم حضرت اعلی، خدیجه بیگم» - دکتر منوچهر سلمانپور: «سخنی چند در باره رساله مبارکه قیوم الاسماء» - ماه منظر ممزن: «بیان و ارتباطات».

در این دوره هنرمندان: ماه منظر ممزن، دکتر احسان الله ماهر، امان الله موقن و نوید باستانی

برنامه‌های موسیقی اجرا کردند.

در این دوره نمایشگاه آثار هنری توسط پروین حاتم، طاهره لویی و امان‌الله موقن دائر بود و کارگاه‌های هنری گل‌آرایی و خوشنویسی نیز همه روزه برقرار بود.

* * *

در این دوره کنفرانس‌های «دوره ورقا» که در پنجمین مجلد «خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر» به نحو دلپذیری چاپ شده بود عرضه شد و نیز مجموعه اشعار دکتر امین‌الله مصباح که با خط خوش خطاطی شده و به طرز نفیسی به چاپ رسیده بود ارائه گردید و مورد توجه شرکت‌کنندگان قرار گرفت.

مباحث مطروحه در «دوره بیان» جمع‌آوری شده و در مجلد ششم «خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر» (مجلد حاضر) به چاپ رسیده است.

عریضای از طرف شرکت‌کنندگان به ساحت رفیع معهد اعلی ارسال شد. آن مجمع محترم در جوابی که از طرف دارالانشاء به هیئت اجرائی ارسال فرموده‌اند از جمله چنین می‌فرمایند:

«... معهد اعلی از وصول مکتوب مورخ ۲۶ آگست ۱۹۹۴ شرکت‌کنندگان در ششمین دوره انجمن ادب و هنر اظهار سرور نموده هم‌والای اعضای آن انجمن مبارک را بسیار تقدیر فرمودند. موضوع جلسات مؤتمر امسال که به مناسبت یکصد و پنجاهمین سال اظهار امر حضرت ربّ اعلی به محامد و نعوت آن مظهر الهی تخصیص یافته بود بحمدالله با انتشار کتاب "خوشه‌های خرمن ادب و هنر" بسیاری از مآوق مجمع امسال به طبع خواهد رسید و بر غنای اهل معرفت که تشنه تحقیقات مفیده در باره امر اعظمند خواهد افزود... معهد اعلی نیز در باره آن عزیزان و نفوس مبارکه دیگری که در توفیق آن انجمن ذی مدخل بوده‌اند دعا می‌فرمایند...»

چهارمین مجمع دستداران فرهنگ ایرانی (امریکا)

چهارمین مجمع دستداران فرهنگ ایرانی (امریکا) از ۲۶ تا ۳۰ ماه مه ۱۹۹۴ در شهر «سکوکی» (در نزدیکی مشرق الاذکار امریکا) برگزار شد و در حدود ۵۰۰ نفر از یاران در آن شرکت داشتند.

برنامه‌های این دوره شامل جلسات سخنرانی و شعرخوانی، موسیقی ایرانی و کارگاه‌های گوناگون بود.

کنفرانس‌هایی که در این دوره ایراد شد بدین قرار بود: دکتر حشمت مؤید: «مروری بر نثر زبان فارسی و داستان نویسی» (دو جلسه) - دکتر علی توانگر: «اخلاق در فرهنگ ایران» - دکتر فیروز کاظم‌زاده: «حیات و آثار مرضیه گیل» - مهندس هوشنگ سیحون: «رمز اعداد در معماری ایران باستان» - خوان ریکاردو کول: «زندگی و آثار شیخ الرئیس» (انگلیسی) - ماه مهر گلستانه: «گنج بازیافته» - دکتر بهروز ثابت: «تحولات فکری و اندیشه، تجدّد و تکامل در فرهنگ معاصر ایران» - دکتر فرهاد ثابتان: «اندیشه اقتصادی در شرق» - دکتر گیو خاوری: «نگاهی به لوح حکمت و حکمای ایران» - دکتر طلعت بصّاری: «مروری بر لوح دنیا» - امان الله موقن: «خطاطی و خوشنویسی» - دکتر سیروس توفیق: «طرز نگارش کلمات فارسی و عربی با الفبای لاتین» - دکتر ایرج خادمی: «سهم بهائیان در موسیقی سنتی ایران» - مهندس هوشنگ سیحون: «خاطراتی از میرزا عبدالله» و «سوابق تهیّه کتاب سنگ‌های گویا».

در برنامه‌های هنری که در خلال این دوره ارائه شد این هنرمندان شرکت داشتند: مرجان جبّاری، شکوه رضائی، مریم حکیم زرگر، نرگس فانی، لیلی حقیقی، روح الله محمودزاده، امان الله موقن، منصور سبحانی، منوچهر وهمن، کیومرث حقیقی و تام پرایس، دکتر لیلی عنایتی، بهروز سنائی، فرزانه ناظریان.

در این دوره بعضی از حاضران که از مهد امرالله و ممالک شرق شرکت داشتند در باره وضع نشر نفعات الله در ممالک خود سخن گفته و خانم جاویددخت خادم نیز در این باره گفتگو کردند. شرکت‌کنندگان در پایان کنفرانس موفق شدند در جلسه مخصوص که به مناسبت صعود جمال اقدس ابهی در مشرق الاذکار ویلمت برگزار شد شرکت کنند و با توشه‌ای روحانی به شهرهای خود برگردند.

اولین کنفرانس فارسی «مجمع عرفان» (امریکا)

نخستین کنفرانس فارسی «مجمع عرفان» که به همت بنیاد حاجی مهدی ارجمند تأسیس شد از ۱۴ تا ۱۶ اکتبر ۱۹۹۴ در مدرسه بهائی «گرین ایگر» با حضور ۹۰ نفر از محققان و علاقمندان ایرانی امریکا و کانادا برگزار شد.

پس از افتتاح جلسه به وسیله مدیر دفتر امور احبای ایرانی/امریکائی، جناب هوشنگ ارجمند بعضی از الواح صادره از قلم حضرت مولی الوری به افتخار حاجی مهدی ارجمند را تلاوت کردند. سپس جناب دکتر ایرج ایمن به «بیان مقصد و مرام» این مجمع پرداختند. مطالبی که طی این دوره توسط محققان ایراد شد بدین قرار بود: «شمه‌ای از احوال و آثار جناب حاجی مهدی ارجمند» توسط موسی امانت- «احکام بیان و خطابات بر اهل بیان» توسط دکتر محمد افنان- «حکومت جهانی از دیدگاه امر بهائی» توسط روح الله خوشبین- «استعارات کتب مقدسه و وحدت انبیاء» توسط دکتر علی توانگر- «شرحی بر کتاب مستطاب اقدس» توسط حبیب الله ریاضتی- مقاله «رموز عرفانی کتاب مستطاب اقدس» به قلم دکتر داریوش معانی- «ملاحظات پیرامون نخستین وحی محمدی» توسط دکتر گیو خاوری- «تحلیل محتوایی مناجات‌های حضرت عبدالبهاء» توسط دکتر ایرج ایمن- «نکاتی در باره رساله سیاسیة» توسط دکتر طلعت بصاری- «مقایسه اشعار شعرای بهائی و غیر بهائی برای سنگ مزار خود» توسط مهندس بهروز جبّاری- «جزء در دیانت بهائی» توسط دکتر نادر سعیدی- «مقایسه هفت وادی و منطق الطیر» توسط مهندس مؤژان خادم- «منتخباتی از اشعار شعرای بهائی تحت عنوان نفحات عرفان» توسط مهندس بهروز جبّاری.

مقالات تحقیقی که در مجامع عرفان ارائه می‌شود بعداً در نشریه‌ای تحت عنوان «گنجینه عرفان» چاپ شده و در دسترس علاقمندان قرار داده خواهد شد.

نشریات انجمن ادب و هنر

- | | | |
|------------------------------------------|-----------------------------------|---------------------|
| ۱- خوشهائی از خرمن ادب و هنر (۱) | دوره عندلیب | نسخ آن تمام شده |
| ۲- خوشهائی از خرمن ادب و هنر (۲) | دوره مصباح | نسخ آن تمام شده |
| ۳- خوشهائی از خرمن ادب و هنر (۳) | دوره طاهره | نسخ آن تمام شده |
| ۴- خوشهائی از خرمن ادب و هنر (۴) | دوره قلم اعلی | ۲۳ فرانک سویس |
| ۵- خوشهائی از خرمن ادب و هنر (۵) | دوره ورقا | ۲۳ فرانک سویس |
| ۶- خوشهائی از خرمن ادب و هنر (۶) | دوره بیان | ۲۸ فرانک سویس |
| ۷- چهار رساله تاریخی در باره قرّة العین | به کوشش ابوالقاسم افنان | نشر دوم زیر چاپ است |
| ۸- نغمه‌های الهام | برگزیده اشعار فرهمند مقبلین | ۱۲ فرانک سویس |
| ۹- صد شاخه گل | اثر بهاء‌الدین محمد عبدی | نسخ آن تمام شده |
| ۱۰- مشکین قلم، هنرمند خط‌نگار قرن نوزدهم | مجموعه‌ای از شاهکارهای مشکین قلم | ۶۳ فرانک سویس |
| ۱۱- گنجینه امین | مجموعه اشعار دکتر امین الله مصباح | ۲۵ فرانک سویس |

KHOOSH-I-HÁ'I AZ KHARMAN-I-ADAB VA HONAR (6)

Proceedings of a Seminar on The Bayán

Published by Society for Persian Letters and Arts, Landegg Academy, Switzerland

Word processing by Maliheh Ardalan

First edition in 1000 copies

Printed by Reyhani, Darmstadt, Germany

152 B.E. - 1995 A.D.

ISBN 3-906726-00-2

KHOOSH-I-HÁ'Í AZ
KHARMAN-I-ADAB VA HONAR

6

Proceedings of a Seminar
on
The *Bayán*
in Commemoration of the one Hundred Fiftieth
Anniversary of the Declaration of the Báb
in Shiraz, Iran

Published by
Society for Persian Letters and Arts

LANDEGG ACADEMY
CH-9405 Wienacht, Switzerland